

# کشته خویش

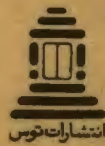


مجموع پنجاه مقاله

از احمد اقتداری

کشته خویش

Handwritten Persian calligraphy in a cursive style, likely a title or a significant passage. The text is written in dark ink on aged, yellowish paper. The characters are fluid and interconnected, characteristic of the Nasta'liq script. The text is arranged in several lines, following the curve of the page. The first line at the top left contains the number '۱۲۲'. The main body of text is a single line of calligraphy that spans across the page, with some characters appearing to be part of a larger, partially visible line above it.



۱۰۰ تومان

انتشارات توس

کتابخانه خورشید

مجموعه پنجاه هزار

از احمد اقتداری

در مکتب

مکتب /

کتابخانه

۹۰۰  
کتابخانه

۲	۲۰۰
۱	۳۶

۱۲۰

کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه

۶۰۲۹۶



کتابخانه



معمولاً در هر فصل  
موضوعات را به صورتی که در  
کتاب مذکور است در نظر گرفته  
است. در این کتاب سعی شده است  
تا همه چیز را با دقت و درود  
و به صورتی که در کتاب مذکور  
است در نظر گرفته است. در این  
کتاب سعی شده است تا همه چیز  
را با دقت و درود و به صورتی  
که در کتاب مذکور است در نظر  
گرفته است.

مجموع پنجاه مقاله از احمد اقتداری



# کتابخانه

مجموع پنجاه مقاله از احمد اقتداری

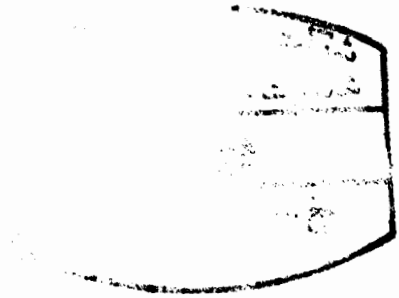


- کشته خویش
- احمد اقتداری
- انتشارات توس، اول خیابان دانشگاه

تقدیم بہ ہمسر بازنو و بچہ ہارم ، بانو قمر قتدار  
شید لکڑی سپر روف دار و لطف و مہربانہ و سبج ملام سر شاہ  
شاہ شاہ

من توشدم تومن شدی من تن شدم توجان شدی  
تاکس نگوید بعد از این من ریگرم تودیکری

• ۷۸۹۹



سراغاز

پنجای کسم دیلام بست ماند  
خون اگر بخت نشانی ناما ماند

پنجاه و سه جرایب از زور گذشته است ارکان دلم بیش از چندگی بر پایان کتابم با نمانده باشد  
 دستان من در این سالوی بر حدیث عمر بر از قصه تلاش و کاپور زنده گفت و شنود در پنج و شش ماه رسید و  
 امید آن دلم که این همه «حرف گفت و شنود» را در هرگز بزرگیم و بصورت کتابی دیگر در جای دیگر ندم  
 اما این کتاب که نامش «گفته خویشتن» است مجموعه معاللاتی است که در مجله ها و کتابها چاپ کرده گوناگون  
 شده اند و اکنون جمع مددی شده است نامد ترس کافی که اهل تحقیق در مباحث آن باشند و بفرمایند  
 روزی از مفضلهای لذت بخش باری آباد است دانشمند بزرگوارم ای جانشینان که این است مراد باغ فاروق  
 شفیق در آنها در راه است در کوه و درت و فخر و خضر و خانه و مدرسه همراه ده کام بهم آمدند همساز هم  
 و هدیم از کوهساران شمالی منظر به شمیران ره می پروریم سخن از معاللات ناچیز شد ای جگرایی استاری  
 که با خدمت و زحمت و ارشاد همه دوستانش را بر دنگ پر طاقت خودی کشما مرابه تدوین و نشر مجموعه معاللات  
 عمری که گذشته ترغیب فرود آوردن سخن از نام کتاب بمیان آمد اغزل در نشیمنی فطرا خوانند که:  
 مزاج بزرگ دیم و دلس مدنو یادم ز گفته خویشتن آمو همگام دو  
 هر دو نام «گفته خویشتن» را برای این مجموعه ناچیز انتخاب کردم ماسی را که هم لیدون خزان

عمر بن عبدعزیز است و کشته شدن روی بزرگی ندارد است چیزی به هنگام مدینه است.

این همه صفت و لطف ابرج فرزانه از صدق برابر شوق نیست در احوال و معاملات را جمع کنم و به تری آن جهت گمازای  
روزان و شبانی چند گذشت و من زلفات الام بخش فرزند میبایستی فطرت که بس مناسب حال و مقام می نمود، خود سعی نمودم مناسب

بگویم و طبع آزمائی بنام من در همه کوشش و کفایت ام در گفته ام بیش از شش هفت بیت بزود است. بلن خواجه

خود مدد کرد و این بیت را کردم و آنرا مناسب چاپ در هر دو نسخه کتاب یافتیم:

پنجاه سال کتیم و بادم بدست ماند خرم اگر بدوست نشانی ز گاه ماند.

چون روز دیگر این بیت را بر افشار لطیف طبع ناز در خیال خواندم گفت وقتی شرح فطرت در هیچ شعر و قول و غزلی با  
ندارد، حق با او بود و اعتراف می کنم که حرمه سیرغ جولا نگاه چون منی نیست.

بهر تقدیر این هم، فانی از گاه دور در از خرم سوخته و عمرین است که بر صفحه روزگار بصورت این کتاب بر جای مانده است

شاید روزی در روز گاری با همه ناچیزی در انجمنی یا محققان را در دانشناسی و یا کتابشاسی و مسائل آن بکار آید و  
در تحقیق اینگونه مباحث چراغ راه و کلید کاری باشد.

حرفشاسی را از طرف میباید که در لطف و کرامت دست در جبهه هنرمند آتای دیف بوزری خطاط خوشنویس

چیره وی که خط است جمله کتاب را اسامان تحریر فرموده است و از جرئت و بزرگواری دست ناضل حرفشاسی هنرمند

آقای احمد حسینی خطاط کتابخانه برای درگسترش کارهای فرهنگی و فرهنگی را در تهران که هر دو نشان بر آورده و مشهور به سیگارهای عامیانه که در شهر تهران

در این همه عنوان کتاب را با بازیابی و هنرمندی نوشت و کتاب را با بار است و خدایش خیر دهد.

همچنین برین فرصت است که در لطف آقای محمد غلامرضا فیاضی در انجمن جوان پرکار و صوفی مدتی فاضل در دهه دگری ادبیات

فارسی که ز منت تنظیم و تدوین و تصحیح کتاب را اجیده گرفته و از جهت کرامت گویند آقای باقرزاده مراد شایسته

طوسی که هزینه چاپ و انتشار کتاب را بر دوشه است پس گزندی هم نام.

بیادسان تهران، بیست و سوم آذرماه سال ۱۳۵۷ هجری

احمد قدیری

## فهرست مندرجات

### فصل اول : تحقیقات تاریخی وباستان‌شناسی

- ۱- نظری به سفرهای ناصر خسرو در جنوب ایران ۳ - ۱۱
- ۲- یادگاری از دیدار با جمالزاده ۱۲ - ۱۷
- ۳- سبک ساختمانی میلهای مضرس در جنوب ایران ۱۸ - ۲۵
- ۴- نشانه‌های پرستش‌تیرونا هیدایزدان کهن ایرانی ۲۶ - ۷۷
- ۵- مجسمه سنگی زیگورات ایلامی در گتوند شوشترو  
جام مرمرین ساسانی ۷۸ - ۸۲
- ۶- محمدعلی سدیدالسلطنه کبابی بندرعباسی ۸۳ - ۱۰۳
- ۷- تحقیقی درباره محل گور یعقوب لیث صفاری ۱۰۴ - ۱۱۹
- ۸- وفات سلطان علی سلطانی شیخ الاسلامی ۱۲۰ - ۱۲۱
- ۹- طاقهای پیش و پس و بناهای تاریخی در خوزستان ۱۲۲ - ۱۳۱
- ۱۰- امام‌مقلی خان ۱۳۲ - ۱۴۵
- ۱۱- شاهنامه در جنوب ایران ۱۴۶ - ۱۵۶

### فصل دوم : زبان‌شناسی و فرهنگ عامه

- ۱۲- مثلماهای لارستانی ۱۵۹ - ۱۷۹
- ۱۳- زبانهای محلی و فولکلور خلیج فارس ۱۸۰ - ۱۹۳
- ۱۴- خنج - مخ ۱۹۴ - ۱۹۸
- ۱۵- واژه‌ئی بجای جزرومد ۱۹۹ - ۲۰۳
- ۱۶- ترانه اسمش نادنم در لهجه بستکی ۲۰۴ - ۲۰۹
- ۱۷- لهجه فیشوری ۲۱۰ - ۲۳۰

- ۱۸- اصطلاحات کشتی در جنوب ایران ۲۳۱ - ۲۴۹
- ۱۹- خلیج فارس و نام آن ۲۵۰ - ۲۶۱
- ۲۰- بشکرد - بشاکرد - بشکال ۲۶۲ - ۲۶۷
- فصل سوم : کنابشناسی و انتقاد کتاب
- ۲۱- یادگارهای یزد ۲۷۱ - ۲۷۴
- ۲۲- اسناد فارسی ، عربی و ترکی در آرشئوملی پرتغال دربارهٔ هرموز و خلیج فارس ۲۷۵ - ۲۸۶
- ۲۳- تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک ۲۸۷ - ۲۹۳
- ۲۴- پیوند عشق میان شرق و غرب ۲۹۴ - ۳۰۴
- ۲۵- قصه‌های کوچهٔ دلخواه ۳۰۵ - ۳۰۹
- ۲۶- جای پای اسکندر ۳۱۰ - ۳۱۲
- ۲۷- دریا نوردی ایرانیان ۳۱۳ - ۳۲۳
- ۲۸- خلیج فارس "آشنائی با امارات آن" ۳۲۴ - ۳۲۷
- ۲۹- تاریخ و جغرافیای خلیج فارس ۳۲۸ - ۳۳۸
- ۳۰- سفرنامهٔ پیترودلاواله ۳۳۹ - ۳۴۷
- ۳۱- نگاهی به هنر معماری ایران ۳۴۸ - ۳۵۱
- ۳۲- باغستان حاجی رستم خان گراشی ۳۵۲ - ۳۶۲
- ۳۳- صنعتی نویسنده ای از کرمان ۳۶۳ - ۳۷۱
- ۳۴- تاریخ نیشابور ۳۷۲ - ۳۷۶
- ۳۵- تنها جم ۳۷۷ - ۳۸۴

## فصل چهارم : مباحث اجتماعی

- ۳۸۷ - ۳۹۲ اسرار دفاع ۳۶-  
 ۳۹۳ - ۳۹۹ تویست داغمکن ۳۷-  
 ۴۰۰ - ۴۰۵ گذری به هند ۳۸-  
 ۴۰۶ - ۴۱۴ واقعیت تمدن غرب و حقیقت تمدن شرق ۳۹-  
 ۴۱۵ - ۴۲۵ نامی از پاریزویادی از کرمان ۴۰-

## فصل پنجم : نوشته های پراکنده

- ۴۲۹ - ۴۳۸ مقدمه فرهنگ لارستانی ۴۱-  
 ۴۳۹ - ۴۴۴ مقدمه لارستان کهن ۴۲-  
 ۴۴۵ - ۴۴۹ مقدمه کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل  
 و جزایر خلیج فارس و دریای عمان ۴۳-  
 ۴۵۰ - ۴۶۱ مقدمه دیار شهریاران ، جلد اول ۴۴-  
 ۴۶۲ - ۴۶۶ شصتم و هفتادم ۴۵-  
 ۴۶۷ - ۴۸۵ مینوی و صلح و دوستی ۴۶-  
 ۴۸۶ - ۵۴۴ هرموز و جنگ دریایی امامقلی خان ۴۷-  
 ۵۴۵ - ۵۷۲ سرگذشت تاریخی چهار جزیره در خلیج فارس ۴۸-  
 ۵۷۳ - ۵۷۷ سنگ آسیا ۴۹-  
 ۵۷۸ - ۵۹۲ محاکمه خلیج فارس نویسان ۵۰-





تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی



## \* نظری به سفرهای ناصر خسرو در جنوب ایران \*

### وسواحل خلیج فارس

جهان را دیدم و خلق آزمودم بهره‌میدان درون جستم مجالی  
«از دیوان شعر ناصر خسرو»

بنابستفاد از سفرنامه، ناصر خسرو پس از ادای آخرین حج، در نوزدهم ذی‌الحجه سال چهارصد و چهل و دو بطائف رفته و از آنجا براه تهامه و یمن بلحسا شده. و پس از توقفی، از آنجا حرکت کرده و در بیستم شعبان سال چهارصد و چهل و سه وارد بصره شده و قریب دو ماه یعنی تا نیمه شوال سال مذکور در آنجا اقامت نموده و سپس با کشتی از بصره به مهربان و از آنجا به ارجان رفته و اول محرم سال چهارصد و چهل و چهار از آنجا حرکت کرده و از راه اصفهان و نائین و تون و قائن و سرخس به بلخ رسیده است.

در هیچیک از نسخه‌های «سفرنامه» سخنی از سفر ناصر خسرو به «اهواز» نیامده است، همچنین چون حکیم پسر از اداء نریضه حج در چهارمین بار به بلخ و یمن بازگشته است، و در رقت «حج حق» بقیت عمر را بارشاد خلق و مبارزه با اهل ظاهر پرداخته است، ظاهراً چنین بنظر می‌آید که دیگر سفری ننموده است، در حالیکه بنابر اشاراتی که در آثار دیگر

---

\* این مقاله، اولین بار، در «یادنامه ناصر خسرو»، چاپ رانشگاه فردوسی، مشهد، ۳۵، ۲۵، صفحات ۷۱-۷۹ چاپ شده است.

حکیم مضبوط است، حکیم قبل و یا بعد از آن زمان به سند و به هندی شاید سفری نموده باشد.

در هر یک از سفرهای ناصر خسرو، تجربت‌ها و مشاهدات و مطالعاتی صورت گرفته که بنیاد اعتقادات حکیم را استوار کرده است، اما در سفر او به سواحل خلیج فارس بعلل خاصی که معروض خواهد افتاد نکته‌ها و اشارت‌ها نهفته است که برای تحقیق در احوال و اعتقادات حکیم چراغ راهی ارزشمند تواند بود، چنانکه سفر حکیم به مهربان یابه لحسا هر یک سیری آفاقی در پرورش حکمت قرمطی و ائین باطنی در وی توان شمرد، همچنانکه سفر او به خوزستان و اهواز، این حکیم فیلسوف باطنی را بصورت یک زائر جستجوگر طالب و عاشق فحوض و تدقیق در مذهب باطنی می‌شناساند. ارتباط ناصر خسرو با خواجه مؤید هبه‌الله بن موسی بن داود شیرازی در همین سفرها حاصل آمده چه همچنانکه خواجه مؤید شیرازی خود از خواجه حمیدالدین کرمانی حکمت آموخته است بعضی اصول حکمت باطنی را به حکیم خراسان تعلیم داده است و همو، بهمان روزگار، تعلیم پسران اباکالیجار دیلمی حاکم قسمتی از فارس و خوزستان را به عهده داشته است و احتمال آنکه بر سواحل خلیج فارس، مابین ناصر خسرو و خواجه مؤید شیرازی این دیدار فراهم آمده باشد دور از صواب نیست.

اما سفر ناصر خسرو به «اهواز» گرچه در سفرنامه، خود حکیم بآن اشارتی نکرده ولی در «جامع‌الحکمتین» اثر بزرگ فلسفی ناصر خسرو بدان اشارت رفته است.

بر استادان پوشیده نیست که یکی از حکمای معروف مردی بنام «ابوالهیثم جرجانی» و یا بقول ناصر خسرو، «احمد بن الحسن جرجانی» است که در حکمت باطنی مقامی بلند داشته است و مانند بسیاری از حکمای

قدیم سخنان فلسفی به شعر می‌گفته‌است. ابوالهیثم پیش از ناصر خسرو می‌زیسته و مطالب عمده فلسفی و نجومی روزگار خویش را بصورت سؤال بشعر فارسی درآورده‌است، چنانکه هشتاد و چند بیت از شعر او بصورت قصیده‌ئی که سؤالات فلسفی و منطقی و نجومی است، از او بیادگار مانده است این بیت‌های فارسی‌گویا در زمان خود ابوالهیثم، در میان متفکران باطنی و دوستان آنان زبانزد بوده‌است، از همین روشاگرد ابوالهیثم بنام محمد بن سرخ نیشابوری که مدت نه‌سال شاگردی ابوالهیثم کرده، پس از مرگ ابوالهیثم، هشتاد و چند بیت قصیده استاد خود را شرح و تفسیر کرده‌است و نام آنرا شرح قصیده ابوالهیثم جرجانی گذارده‌است که این کتاب بوسیله انستیتوی ایران و فرانسه چاپ و نشر شده‌است. همین قصیده را امیری از امرای خراسان بنام عین‌الدوله ابوالمعالی علی بن الاسد الحارث امیر بدخشان که گویا تمایلات باطنی داشته به سال ۶۶۲ برای ناصر خسرو فرستاده تا آنرا تفسیر و تشریح کند. ناصر خسرو آن قصیده را از دید حکمت یونانی و اسلامی و ایرانی و نیز از دید آئین فاطمی و اسماعیلی تعبیر و تفسیر و تشریح کرده‌است و این تفسیر و تشریح همان کتاب «جامع الحکمتین» است که بکوشش هانری کربن فرانسوی بوسیله انستیتو ایران و فرانسه چاپ و نشر شده‌است.

یکی از سؤالاتی که در قصیده ابوالهیثم جرجانی بدان اشاره شده‌است این است که چرا در شهر اهواز همه مردم تب‌دارند و کسی از تب جدا نیست؟

به شهر اهواز کس از تب جدا نبود

به تب تب اندر غمگین ندید کس دیار

ناصر خسرو در جامع الحکمتین خود، چون باین بیت قصیده ابوالهیثم

رسیده است چنین جواب داده است :

«اما سخن اندرین سؤال که گفت به شهر اهواز از تب کسی خالی نماند آنست که گوئیم ... روانیست که شهری باشد چو اهواز کان قصبه خوزستان است و اندرو بسیار هزار مرد است ، همه مردمان اندرو باتب باشند . سپس از آنک من خود آنجا بودم و هیچ تب ندیدم نه خویشتن را و نه بسیار مردم را . گوئیم تب مردم را از آن آید که مزاج از اعتدال بیرون شود به سوی زیادت یا به سوی نقصان و مردم بدان سبب رنجه شوند و طعام نتوانند خوردن و اگر کودک یا بزرگ باشد تنش به نقصان افتد و اگر چنین باشد که هیچکس اندرو تندرست نباشد کودکان اندرو بزرگ نشوند و هیچکس قوی و شادمانه نباشد و هیچکس را رغبت نیفتد که بدان شهر شود از بیم بیماری و این محال است . بل باهواز از آن مردم تندرست و قوی و شادمانه هست بی هیچ تب . و اگر شهری چنین باشد که همیشه اهلس بیمار باشند ، آنجا نه طیب باشد و نه دارو و این محال است . نه موجود است و نه معروف میان خلق و این مرد (ابوالهیثم) طیب پیشه بوده است ، این سخن محال باشد ، بل از اطباء محاتر»<sup>۱</sup> .

پس ناصر خسرو به شهر اهواز رفته است و نکته دیگر چنانکه از سخن حکیم خراسان برمی آید ، ابوالهیثم طیب یادست کم متطبب بوده است . سفر ناصر خسرو به اهواز از این جهت در مطالعه سیر تفکر فلسفی و اعتقادی حکیم حائز اهمیت است که اهواز یکی از مراکز مهم دعوت باطنی بوده و بدوران سفرهای ناصر خسرو در مسجد قصر المأمون اهواز احمد بن محمد الیشابوری که حجت بزرگ اسماعیلی بوده ، باشکار معارف باطنی و اسماعیلی را درس می گفته است و هم مراکز مهم دعاة اسماعیلی در عسکر

۱- کتاب «جامع الحکمتین» چاپ هنری کربن، انستیتوی ایران و فرانسه، تهران، صفحات

مکرم به نزدیکی اهواز که امروز آبادی کوچکی بنام «بیشرقیر» برجای آنست و در شوشتر و شهر شاپور و چند نقطه دیگر فارس و خوزستان پراکنده بوده و مصطفی درس و بحث رسمی داشته‌اند. اهمیت و اعتبار سرزمین خوزستان برای ناصر خسرو که در راه «حجت خراسان» شدن طی طریق می‌کرده و اطلاع از بن و بنیاد جنبش‌های ضد خلافت عباسی امثال جنبش علی بن محمد صاحب الزیج علوی طالقانی که او را «الناجم» هم گفته‌اند، و تحقیق در احوال و آثار و نحله فکری ابوسعید جنابی از مردم بندر گناوه و مریدان و معتقدان و بازماندگان وی که اخلافتش را در شهر «لحسا» برمسند ریاست و حکومت دین و دنیا بانام «بوسعیدیان» دیده و از آنها وصف بدون انتقادی کرده‌است و پیداست که تعلق خاطری با آنان داشته‌است، بی‌شک بر حکیم خراسان پوشیده نبوده و او را بطلب و جستجو و تحقیق باین سرزمینها کشانیده‌است و چه بسیار مفاهیم و آراء و افکار بنیادی فلسفی و دینی ناصر خسرو که از حشر و نشر و بحث و گفتگو با حکماء اهواز و عسکر مکرم و شوشتر و مهربان و ارجان سرچشمه گرفته‌است و در پایان سفری دراز که بقول خودش با خوابی آغاز شده بود، باظهار و اعلام و نشر و بحث و جدل و مبارزه و برخورد فکری و سیاسی او در بلخ و یمنان انجامیده‌است و تا پایان عمر از آن دست نکشیده‌است.

حالا از زبان خود ناصر خسرو شرح سفرش از راه یمامه به لحسا را بخوانیم: «... القصة بچهار شبانه روز بیمامه آمدیم، بیمامه حصاری بود بزرگ و کهنه، از بیرون حصار شهر است و بازاری و از هر گونه صنایع در آن بودند و جامعی نیک، و امیر آنجا از قدیم باز علویان بوده‌اند. و کسی آن ناحیت از دست آنها نگرفته بود، از آنکه آنجا خود سلطان و ملکی قاهر نزدیک نبود و آن علویان نیز شوکتی داشتند که از آنجا سیصد چهارصد سوار



برنشستی و زیدی مذهب بودند و در قامت گویند محمد و علی خیر البشر و حی علی خیر العمل و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند . و بدین ناحیت آبهای روان است از کاریز و نخلستان و گفتند چون خرما فراخ شود یک هزار من بیک دینار باشد ، و ازیمامه بلحسا چهل فرسنگ می داشتند و بزمرستان توان رفت که آب باران جاها باشد که بخورند و بتابستان نباشد . لحسا شهری است بر صحرای نهاده که از هر جانب که بدانجا خواهی رفت بادیه عظیم بیاید برید و نزدیکتر شهری از مسلمانی که آنرا سلطانی است بلحسا ، بصره است و از لحسا تا بصره صد و پنجاه فرسنگ است و هرگز ببصره سلطانی نبوده است که قصد لحسا کند . « و در صفت شهر لحسا نوشته است :

«... و شهری جلیل در میان این حصار نهاده است با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد ، در شهریش از بیست هزار مرد سپاهی باشد و گفتند سلطان آن مردی شریف بوده و آن مردم را از مسلمانی باز داشته بود و گفته نماز و روزه از شما برگرفتم و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز ما نیست و نام او ابو سعید بوده است و چون از اهل آن شهر پرسند که چه مذهب داری گوید که ما ابو سعیدی ایم . نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و پیغامبری او مقرند . ابو سعید ایشانرا گفته است که من باز پیش شما آیم یعنی بعد از وفات و گورا و بشهر لحسا اندر است و مشهدی نیکو جهت او ساخته اند و وصیت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاهدارند و محافظت کنند رعیت را بعدل و داد و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آیم . اکنون ایشانرا قصری عظیم است که دارالملك ایشان است و تختی که شش ملك بیک جای

بر آن تخت نشینند و باتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند و شش وزیر دارند ، پس این شش ملك بريك تخت بنشینند و شش وزیر بر تختی دیگر و هر کار که باشد بکنکاج یکدیگر می‌سازند ...» .

از وصفی که ناصر خسرو از شهر لحسا نموده است چنین برمی‌آید که اگر هم وابسته نظامات مدنی و امور مملکتداری و آئین‌های زندگی و سیاسی بوسعیدیان قرمطی نبوده است، بدان‌ها سخت بادیده احترام و اعتبار می‌نگریسته و در جزئیات امور مادی و معنوی و فکری و فلسفی و شهرنشینی و آداب و سنن آنان مذاقه نموده است ، همچنانکه نمی‌توان انکار کرد که در طول سفرش در سواحل خلیج فارس به آثار و خاندان‌های علوی و مذهب زیدی دلبستگی نشان داده و از آنان با تجلیل و احترام یاد کرده است . آیا وصف ابوسعید جنابی ، آسیابان یا آرد فروش بندر گناوه که آئینی بگونه آئین اشتراکی امروز بر سرتاسر سواحل شمالی و جنوبی سواحل خلیج فارس پی‌افکند و خود در شهر لحسا سر از اطاعت خلیفه باز زد و با سپاهیان خلیفه جنگید و اخلافتش مسلمانان را در موقع طواف کعبه گردن زدند و سنگ حجر الاسود را به لحسا انتقال دادند و مردم را از نماز و روزه بازداشت ، از زبان ناصر خسرو حکیم باطنی نکته‌سنج که خود محقق پرغرور و متعصبی است با صفت «مردی شریف» جز توجه و تعلق خاطر ناصر خسرو را بمبانی فکری و معتقدات فلسفی و مذهبی او می‌رساند ؟ و آیا نه چنان است که ناصر خسرو پس از سفرها و پس از آنکه دربار خلفاء فاطمی مصر را که بتدریج بصورت مکتبی سیاسی و عادی خشک و سطحی درآمده بود و در سطح مقولات اهل ظاهر جلوه می‌کرد ، ترك کرده بود و برای آخرین بار با تفکر درباره آداب و مناسک حج ، بیت‌الله الحرام را پشت سر نهاده ، با علم و اطلاع و از روی عمد و قصد سفر به یمامه و لحسا و بصره و خوزستان و بندر مهر و بان را انتخاب

کرده است؟ تا درس‌زمینی که منشاء تفکرات قرمطی و باطنی و ضدخلافت عباسی و طرفداری از خاندان عصمت توأم با مشرب فلسفی قدیمی ایرانی است به مطالعه و تحقیق و دانش‌اندوزی پردازد؟

بهر حال حکیم گرانمایه ایران و حجت بزرگ خراسان، همچنانکه با راهنمایی مردی پارسی در بهسره از کرامت ابوالفتح علی بن احمد که مردی «اهل بوده» و «فضل داشته» و وزیر ملک اهواز بوده بهره‌ها گرفته چنانکه از مساعدت وی بقول خودش «در کرامت و فراغ» بیارس رسیده است. از نظرتحول فکری و سنجش آراء و عقائد فلسفی و بهره‌گیری از اندیشه‌های شرقی آنروزگار سواحل خلیج فارس که با مشربهای سیاسی ضد خلافت عباسی و ضد بغداد و دوستی خاندان رسول خدا درهم آمیخته بوده است نیز بهره‌ها گرفته و اساس انتقادات علمی و فلسفی او در این دیار استوار گشته است. گوشه‌نی از این مباحثات و مجادلات علمی را ناصر خسرو در سرگذشت اقامتش در شهر ارغان یا رجان یا بهبهان کنونی خود نوشته است: «... و در آنجا از اغلب مذاهم مردم بودند و معتزله را امامی بود که او را ابوسعید بصری می‌گفتند، مردی فصیح بود و اندر هندسه و حساب دعوی می‌کرد و مرا با او بحث افتاد و از یکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم در کلام و حساب و غیره».

از سفر ناصر خسرو در جنوب ایران نکته تاریخی دیگری نیز مسلم می‌شود و آن اقامت یعقوب لیث صفاری به شهر مهر و بان یعنی خرابه‌های شاه عبدالله نزدیک قریه عامری بندر دلم کنونی است: «... در مسجد آدینه آنجا بر منبر نام یعقوب لیث زیدم نوشته پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان را آن قوت نبوده است».

اما دربارهٔ سفر ناصر خسرو به‌سند و هند نکته‌ها و اشاراتی در دیوان شعر حکیم و در کتاب «وجه‌دین = روی‌دین» وی ملحوظ است بدین توضیح:  
وقتی حکیم خراسان دربارهٔ غریبی خود شرح می‌دهد می‌گوید:

به‌سند انداخت گاهم، گه بی‌غرب  
چنین هرگز ندیدستم فلاخن  
ندیدست آنچه من دیدم ز غربت  
بزیر دسته سرمه کرد هاون  
غریبی هاون مردان علم است  
ز مرد علم خود علمست روغن  
از این روغن در این هاون طلب کن  
که بی‌روغن چراغت نیست روشن  
نگردد مرد، مردم جز بفریت  
نگیرد قدر باز اندر نشیمن<sup>۱</sup>

و در کتاب «وجه‌دین» = «روی‌دین» دربارهٔ هندوان می‌گوید:  
«داناایان هندوان سخت پرهیزکار باشند. میان ایشان زنا و لواطه نیست و دروغ نگویند و سوگند دروغ نخورند و کتابیست میان ایشان که همی‌گویند سخن خدائیسست و من از داناایان ایشان بسیار این سخن‌ها شنوده‌ام»<sup>۲</sup>.  
گمان می‌رود این دو اشارت از سفر حکیم به‌سند و شاید به‌هند حکایتی باشد.

۱- دیوان، ص ۲۷۱.

۲- کتاب از روی‌دین = (وجه‌دین) ص ۵۵.

## یادگاری از دیدار با جمالزاده\*

در مرداد ماه سال ۱۳۵۴، در ژنو، سعادت زیارت سید محمد علی جمالزاده، دانشمند پر آوازهٔ دوازدهمین نسل، با مهربانی و محبت مرا پذیرفت. لطف‌ها نمود و ساعت‌ها با وجود بیساری و خستگی از هر دوی ما سخن گفت، من از آن واژه‌ها داشتم که وجود شریفش بناز طیبیان نیازمند بود و چند روز دیگر باید به بیمارستان می‌شتافت و جنبش بدین دل مشغول که نکته‌ئی از فرهنگ و تمدن و هنر ایرانی در زمینه‌های مورد گفتگو فروگذار نشود.

راستی را که جمالزاده سخت نجیب و بزرگوار است بیش از آنچه که من نویسم و شما تصور کنید. در کجای دنیا می‌توان بدون خیر و کسب اجازهٔ قلبی، از پله‌کان خانهٔ کسی بالارفت و در خانه‌ئی را گشود و در اطاق پذیرائی کسی نشست و صاحب خانه که در بستر بیماری آرمیده، با شنیدن زبان فارسی از جای برخیزد و پرشوق و بی‌ریا بدیدارتان بیاید و کرامت‌ها کند و ساعت‌ها از هر دری سخن بگوید و لطف کند و با دست خود چای فراهم آورد و با تکریم و تحسین از سر بزرگواری بگوید: «شما ایرانی و دوست دوست من هستید.»

یعنی هر چه در خدمت شما کرده‌ام کم است (در آغاز ورود بخانه به خانم جمالزاده عرض کرده بودم ایرانی هستم و از دوستان ایرج افشار).

جمالزاده را فارسی‌زبانهای کتاب‌خوان خوب می‌شناسند و برای نویسندگی و قصه‌پردازی‌های جمالزاده تحسین و احترام فوق‌العاده قائلند. دوستان نزدیک جمالزاده و آنها که از فیض حضور این مرد پاک‌سرشت بهره‌مند شده‌اند بزرگواری و کرامت و صفای دل این دانشمند ایران‌شناس ایراندوست مهر بان‌دا درک کرده‌اند، اما من این مختصر را برای بیان دوسه نکته می‌نویسم تا هموطنانی که جمالزاده را تنها از روی کتاب‌ها و نوشته‌هایش می‌شناسد از روی صفات و خصوصیات شخصی هم بشناسند.

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال نوزدهم، صفحات ۲۲۵-۲۳۰ چاپ شده است.

شاید کمتر بتوان مردی هشتاد و یکساله بیمار مهجور دور از وطن را که سالهاست و شاید نزدیک به شصت سال است خرجش از شهر و دیارش سوا است و در غربت می‌زید و هیچگونه تعلق مالی و مادی به ایران ندارد، این چنین وارسته و آزاده و مردمدار و مهربان‌دوست و ایران‌پرست و پر جوش و خروش و پرشوق و امید آنهم در فرنگستان چشم براه ایرانی، اخبار ایران، کتاب‌های ایرانی بحث و گفتگو از ایران، دلبسته و سرسپرده به هنر و فرهنگ و زبان فارسی و کوشا و دلیر و اصیل در نوشته‌اش، در سخنش، در عقائدش و در صفات روحی و خلق و خوی و اندیشه‌هایش، چون سید محمدعلی جمال‌زاده بازشناخت و محضرش را غنیمت دانست.

خدایش سلامت بدارد و خیر دهد و توفیق و شکر خدا را که اکنون از مرارت بیماری رسته است و سلامت بخانه بازگشته است.

باری چون دانست که من زیره بکرمان برده‌ام و برایش از کتاب‌های خلیج فارس سخن می‌گویم، از جای برخاست و کتابی را از میان انبوه کتابهای دم‌دست برگزید و بمن مرحمت کرد و تأکید فرمود که این کتاب را بخوانم این کتاب بزبان فرانسوی است و «دیلمون، کشف قدیم‌ترین تمدن» نام دارد و مؤلفش جنووری<sup>۲</sup> بیبی دانمارکی است.

اصل کتاب بزبان انگلیسی بوده و در ۱۹۶۹ چاپ شده و در ۱۹۷۲ کالمن لوی<sup>۳</sup> آنرا بزبان فرانسوی برگردانده است.

قصدمن از تحریر این وجیزه معرفی و نقد این کتاب نیست، و نمی‌خواهم درباره «قدیم‌ترین تمدن» که با اعتقاد آقای بیبی و سایر همکارانش یعنی گروه دانمارکی هیئت علمی دانشگاه آرهوس کپنهاگ، این قدیم‌ترین تمدن را در بحرین کشف کرده‌اند چیزی بنویسم، و هم قصد ندارم این کشف و تحقیق را با تمدن شوش و سواحل شمالی خلیج فارس مقایسه کنم، تا خواننده بصیر خود دریابد که قدیم‌ترین تمدن در کجا قرار دارد، در سواحل شمالی خلیج فارس یا در سواحل جنوبی آن، قصد من آنست تا درجه دقت و مطالعه و تجسس علمی جمال‌زاده را بازگو کنم از روی همین کتاب و از روی آنچه جمال‌زاده بر حواشی آن کتاب یادداشت فرموده است.

1- Dilmoavn, La decouverte de la plus ancienne civilisation

2 - Geoffrey, Bibby ( T. G. Bibby)

3 - Calmann - Levy

این کتاب سیصد و هشتاد و هشت صفحه‌ئی دارای هفده فصل است و جمالا زاده در هاشم صفحات در کجا که مطلبی جلب توجهش کرده است با خط فارسی در کنار صفحه یادداشتی نوشته است. این یادداشت‌ها در موضوعات جالب توجه هر خواننده پژوهشگری یا هر کتابخوان پرتجربه و بصیری نوشته و ثبت شده است.

ریشه شناسی لغات، نام خلیج فارس، اولین امپراطوری تاریخ در بین النهرین، امپراطوری آکاد یا آگاده، نام دریای زیرین، دریای تلخ، دریای آفتاب طالع، خلیج فارس در الواح بین النهرین، کتاب لغت الواح قدیمه، نام دیلمون و دیلمان، منشاء حماسه‌های بین النهرین مانند حماسه گیلکامش، تاریخ دیلمون، نام فارسی بعضی نقاط حفاری شده در جزیره منامه بحرین مانند «دراز»، «باربار»، «اسکندر و آب حیات، نوح و طوفانش، خدای انلیل، طوفان نوح و معبد دیلمون، معبد باربارا دیلمون محل اقامت نوح، سندهای ینپور، کربلا لغت سومری، زنان سومری، منشاء داستان گرگ و میش، «آپ و آپسو» روباه، ارتو خدای آفتاب، خدایان سومر دیلمون، زبرجد افغانستان، ودهها موضوع و مطلب دلکش دیگر مورد توجه جمالا زاده واقع شده و یادداشتی بفارسی بر هاشم کتاب نوشته است.

این دقت و حوصله در سنین کهولت، از مردی که شهرتش و باصطلاح امروز تخصصش در زمینه نویسندگی و قصه پردازی است نه درباره تاریخ تمدن و باستانشناسی و زبان‌شناسی و علوم اساطیری و نجوم و امثال آن براستی شگفت‌انگیز است!

اما این کتاب ترجمه فرانسوی متنی است که با نام «در جستجوی دیلمون»<sup>۱</sup> منتشر شده است و حاصل مطالعات و حفاریهای ۱۵ ساله یک گروه باستانشناسی دانمارکی است که به سرپرستی پرفسور گلوب<sup>۲</sup> و معاونت جئوفری بیبی در سواحل جنوبی خلیج فارس یعنی کویت و قطر و ابوظبی و بحرین و تاج و تاروت صورت گرفته است و اشیاء و آثاری را بدست آورده اند که قسمتی از آنها را در موزه‌های باستانشناسی کویت و بحرین و قسمت اعظم آنها را در موزه یوتلند دانمارک نگهداری می کنند.

من خلاصه‌ئی از شرح این حفاریات و تحقیقات را در شماره‌های مسلسل

1 – Looking for Dilmun

2 – Pr. P. V. Glob

مجله دانمارکی کومل<sup>۱</sup> بزبان انگلیسی و در مجلات «مجله علمی امریکاء» و «سکه‌های یونانی جزیره فیلکه»<sup>۲</sup> خوانده بودم و قسمت‌هایی از این تحقیقات را با تلخیص مناسب در فصول هجدهم و نوزدهم و بیستم کتاب «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان» بزبان فارسی برگردانده و چاپ کرده‌ام<sup>۴</sup>. اما نسخه فرانسوی کتاب با نام کشف قدیم‌ترین تمدن به شیوه‌ئی ترجمه شده و در تبویب درآمده است که گوئی مؤلف قصد آن دارد که فلات خشکی را که از کویت تا به حضرموت کشیده شده است و در حاشیه جنوبی خلیج فارس قرار گرفته است و دنباله نجد عربستان است مراکز ام‌البلاد و مراکز تمدنی حتی پیش از تمدن سرزمین بین‌النهرین و شوش و ایلام بشناساند.

گروه باستان‌شناسی پرفسور گلوب و خود مؤلف این کتاب یعنی پرفسور جئوفری بیبی شهرت علمی کافی در زمینه‌های حفاری باستان‌شناسی دارند و بهمین دلیل هم کتاب چنین مؤلفی در کمتر از چهار سال غیر از زبان دانمارکی بدو زبان انگلیسی و فرانسه درآمده و با تیراژ زیاد چاپ و منتشر گردیده است.

اما این چنین از تمدن شوش و ایلام که در مجاورت و همسایگی بحرین و سواحل جنوبی خلیج فارس فرار دارد گذشتن و آنچه آثار و اشیاء محفوظ در موزه‌های معتبر جهان را نادیده گرفتن و آنچه کتاب خاطرات هیئت‌های باستان‌شناسی فرانسوی شوش ظرف هشتاد سال انتشار را فراموش کردن و کوچکترین مطابقت و هفاستی بعمل نیاوردن حیرت‌انگیز است.

بیبی کتاب را در زمانی نوشته است که هنوز بر سر ایرانی بودن یا نبودن جزایر بحرین، در پهنه سیاست منطقه مخالفت با تمدن ایرانی جلوه‌گر بوده است و بی‌شک برای آنکه هزینه تحقیقات و چاپ و انتشار این گونه کتاب‌ها فراهم شود بهترین راه آنست که از سلیقه‌های سیاسی حکام ثروتمند و بذال سواحل جنوبی خلیج فارس تبعیت کنند تا هم مانع ادامه کار نشوند هم پول فراوان بپردازند.

1 - Kuml, The Journal of the Jutland Archaeological Society - 1954-1968, Denmark.

2- Scientific American. Oct. 1960

۳- نفوذ یونانی من جزیره فیلکا، وزارت التریبه و التعلیم کویت، قسم الاثار و المتاحف، ۱۹۶۰ کویت.

۴- کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان نشریه شماره ۶۵ انجمن آثار ملی تألیف اقتداری تهران. ۱۳۴۸.



این نکته در سرتاسر کتاب آشکار است، آنچنانکه حتی در نقاطی که حفاری شده و مثلاً از درون قلعه‌ئی از دوران پرتغالیان اشیاء و ابزاری بدست آورده‌اند دیگر ابدأ از سوابق آن قلعه قبل از پرتغالیان نامی گرفته است، نه از صفویان، نه پیش از آنها.

اما دربارهٔ اجتهاد آقای پرفسوریبی که مولد قدیم‌ترین تمدن جهان را در سواحل جنوبی خلیج فارس و در بحرین دانسته است باید گفت که بیش از سه چهارم کتاب مأخوذ از روایات سومری و سومری - بابلی است که تمدنی ازدشت پهن‌اور بین‌النهرین قدیمند و همزاد و همسان و همپایه و هم‌دوران تمدن‌های شوشی و ایلامی و انشانی و انزانی و بالاخره تمدن قدیم ایرانی‌اند و اشیاء و آثاری هم که در این حفاریات علمی بدست آمده است هیچکدام از عینت و سبقت نقش و نگار تمدن‌های بین‌النهرین بر کنار نمانده‌اند. بلکه آنچه هست یا عیناً نقش و نگار سومری و یا سومری - بابلی و یا شوشی و ایلامی است و یا همانند اشیاء ایرانی متأخر مانند تمدن و آثار «هخامنشی» و «پارتی» و حتی «آشوری» و «موهنجوداروئی» میباشند. نقش گاوی که در مقابر «ام‌النار ابوظبی» بدست آمده و سر گاوی که در بحرین بدست باستان‌شناسان دانمارکی افتاده و محفظه‌های سفالی که برای نگهداری اجساد مار مقدس در بحرین کشف شده است و سفالینه‌های ساده یا با نقش و نگاری که از تمامی این منطقه بدست آمده است جز هنرها و نقش‌های بین‌النهرین و ایران و سند نیست. نیایش گاو و مار و نگاره‌های مذهبی و اساطیری قوچ و بز و گاو و مار و مرغان و نقش آب برای نقش و نگارهای کهن یادگار عقاید قدیمهٔ نجومی و اساطیری است که در سومر و بابل و ایلام و موهنجودارو و خبلی پیش از بحرین و ابوظبی و کویت بصورت منشاء عقائد مذهبی و فلسفی در آمده و پرستش می‌شده‌اند. چگونه میتوان باور داشت که مردی به تجربهٔ علمی «پرفسوریبی» آنها را کتاب میتولوژی بین‌النهرین یا آنهمه مجلدات گزارش‌های باستان‌شناسی شوش را نخوانده باشد. اگر حتی مختصر حقایسه‌ئی برسم معمول باستان‌شناسان بین نقوش سفالینه‌های بحرین و دیگر سواحل جنوبی خلیج فارس با نقوش بازمانده بر سفالینه‌های شوش و سواحل شمالی خلیج فارس بعمل می‌آوردند، آنوقت قدس و دیرینه‌گی این «قدیم‌ترین تمدن» را در شوش و بین‌النهرین می‌یافتند نه در بحرین و ابوظبی و تاج و تاروت و قطر و کویت.

من آرزو دارم روزی برسد که يك یا چند دانشمند ایرانی که در رشته‌های

زبان‌شناسی و نجوم و علوم اساطیری و تاریخ و قصه و فولکلور و باستان‌شناسی ایران و بین‌النهرین صاحب بصیرت و تحقیق باشند این کتاب را بخوانند و با مراجعه به کتب نجومی و لغت‌نامه‌ها و ملل و نحل قدیم ایران و بین‌النهرین بخوبی دریابند که جای «قدیم‌ترین تمدن» منطقه در ساحل شمالی خلیج فارس بوده است نه در جنوب آن و آنچه‌را هیئت باستان‌شناسی دانشگاه کپنهاگ و مؤلف کتاب «دیلمون» از دل خاک بدر آورده‌اند در موضع مقایسه علمی و مستند، نمونه‌هایی از تمدن بین‌النهرین و شوش بازشناسند.

علم باستان‌شناسی صرفاً و منحصراً با توجه به حفاری و اشیاء مکتشف در حفاریها نمی‌تواند موجد نظریه‌ای در تاریخ تمدن بشری گردد، اما همین علم باستان‌شناسی و همین مطالعه اشیاء و آثار مکتشفه در حفاریها وقتی بمدد علوم دیگری مانند تاریخ و جغرافیای طبیعی، زبان‌شناسی، هنرشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد قدیم و علوم اساطیری و تجزیه و تحلیل‌های تاریخی و قایع منطقه بکار گرفته شود می‌تواند در مدنیت و فرهنگ بسیار دور گذشته اقوام و ملل اظهار نظر علمی و منجز کند یا بهتر بگوئیم همه این علوم باهم می‌توانند اظهار نظر قطعی نمایند، اظهار نظری که مقبول اهل نظر و ارباب بصیرت قرار گیرد.

اگر یادداشت‌ها و راهنمائی‌های دقیق جناب جمالزاده بر حاشیه این کتاب مستطاب ثبت و ضبط نشده بود، بنده نمی‌توانستم چنین مطالبی را دریابم و درک کنم و این مختصر را بنویسم و به محضر استاد ارجمند جناب جمالزاده تقدیم دارم.

## سبك ساختمان ميله‌های مضرس

در

\*

### جنوب ایران

ساختمان ميله‌های مضرس را ميتوان سبك ايران جنوبي اصطلاح کرد، زیرا گنبد و ميله‌های ساخته شده در نواحی شمالی ايران همه با سطوح مستوی هستند . اگر از ناحیه جنوب غربی ايران مثلث فرضی در نظر بگیريم که رأس آن شهرشوشتر وقاعده آن خط واصل بين جزيره خارک و شهر بروجرد باشد ، ميتوان گفت نقاط واقعه در اين مثلث ، در گنبد و ميله سازی، سبك مضرس داشته‌اند و اين سبك، سبکی غير از سبك معمول ساختمان گنبد در قسمت‌های مرکزی و شمالی ايران بوده است .

ميل های مضرس را سفرنامه نویسان فرنگی بسيار دیده‌اند و آنها را در زبان انگلیسی Pineapple Domes و در زبان فرانسوی Domes Avéolés اصطلاح کرده‌اند . از سفرنامه‌ها چنین برمی‌آید که تعداد این نوع ميله‌ها در قدیم زیاد بوده است و امروز تا آنجا که معلوم است ميله‌های مضرسی که در ايران و عراق باقیمانده عبارتند از ، گنبد سلطان زبیده بغداد، مزار منسوب به شیخ عمر سه‌رودی بغداد ، گنبد توئیل عراق، امامزاده جعفر بروجرد ، دانیال نبی شوش ، امامزاده عبدالله شوشتر ، امامزاده میر محمد جزیره خارک ، امامزاده شیر مرد مسنی ، امامزاده ربیع بن یعقوب در کنار رود کارون، امامزاده شاه ابوالقاسم شاه‌آباد خوزستان ، بقعه ابراهیم خلیل هویزه،

سلیمان بن علی گناوه، و چند گنبد کوچک دیگر در خوزستان.

خصیصه اصلی این میله‌های مضرس، مطبق بودن و مضرس بودن آنها است، و بنحوی است که در هر طبقه از گنبد، نقشه قاعده اصلی تکرار میشود، اما در هر طبقه، ابعاد نقشه قاعده کمتر از ابعاد قاعده در طبقه پائین تر است. غالب میل‌ها را از لحاظ شکل بیرونی گنبد میتوان محاط در مخروط فرض نمود، اما در گنبد امامزاده جعفر بروجرد، و در گنبد شاه ابوالقاسم شاه آباد، میل در شلجمی شکلی محاط میباشد. معمولاً میل‌های مضرس بر فراز بناهای مکعب و یا منشوری شکل قرار دارند.

طرز ساختمان میل‌های مضرس بدین قرار بوده است که نخست بالای بام را بشکل مخروط با چوب قالب‌بندی می‌کرده‌اند و سپس در پشت قالب از روی قاعده درونی گنبد که قاعده اصلی بوده، آجر می‌چیده‌اند و قاعده بیرونی را به نحوی که دنیخواهشان بوده، کوبی یا کثیرالاضلاع می‌ساخته‌اند، و بهمین نحو با اتکاء به قالب، طبقه به طبقه، گنبد را بالامی برده‌اند. کار کردن بر روی قالب بسازندگان امکان حفظ توازن گنبد را می‌داده است، و نیز بآنها امکان می‌داده است که از عناصر مختلف برای تزئین گنبد استفاده کنند بی‌آنکه بتمامیت و یا به توازن بنا لطمه‌ئی وارد آید. نمونه در گنبد سلیمان بن علی گناوه مشهود است. از لحاظ فنی، اشکال ساختمان میل‌های مضرس حفظ تعادل آنهاست، و لازمه حفظ تعادل آنکه قریب‌سازی کاملاً رعایت گردد، معماران این نوع میل‌ها، راه‌حل دیگری برای کمک به حفظ تعادل گنبد یافته‌اند که عبارت است از قراردادن وزنه سنگینی بنام «تاج گنبد» در طبقه آخرین، و ظاهراً حفظ تعادل گنبد هائی که قاعده آنها به شکل کثیرالاضلاع است آسان‌تر بوده، زیرا در غالب این گنبد‌های اثری از تاج دیده نمی‌شود. میل‌های مضرس معمولاً با آجر ساخته میشود و تا آنجا که بر بنده معلوم است فقط گنبد توئیل از سنگ ساخته شده است. روکش گنبد‌ها نیز معمولاً ورقه‌ئی از گچ و آهک است، بجز در گنبد سلمان بن علی گناوه که وسعت سطوح جانبی آن امکان داده است که آنرا بسادگی کاشیکاری کنند.

برخلاف بناهای بامیل مستوی که غالباً در زیر میل گنبدی نیمکروی ساخته می‌شود، بناهایی که بامیل مضرس ساخته شده، فقط یک گنبد دارند و سقف اطاق همان پشت گنبد است.

میل‌های مضرس به دو نوع تقسیم می‌شود. آنها که قاعده‌شان کثیرالاضلاع است و آنها که قاعده‌شان کوکبی شکل است، گنبدهایی که قاعده کوکبی شکل دارند کمیاب‌ترند و فقط چهار نمونه از آن شناخته شده است امازاده شیرمرد ممسنی، امازاده میرمحمد خارك، سلطان زبیده بغداد و امازاده عبدالله شوشتر، در این نوع قاعده میل از بیرون کوکبی شکل و از درون بشکل چند ضلعی منتظم است، رابطه قاعده بیرونی با قاعده درونی بدین صورت است که اضلاع چند ضلعی منتظم قاعده درونی را امتداد داده‌اند تا یکدیگر را قطع کنند، و بدین نحو کوکبی قاعده بیرونی حادث شده است، و هر طبقه از گنبد مقطعی از منشور کوکبی قاعده است. طرز سوار شدن طبقه بالای منشور بر طبقه پائین اینگونه است که یالهای بیرونی منشور طبقه پائین در راستای یالهای درونی منشور طبقه بالا قرار دارد، و رابطه قاعده درونی منشور طبقه بالا با قاعده درونی منشور طبقه پائین به چند ضلعی با وصل کردن اواسط اضلاع چند ضلعی طبقه پائین به چند ضلعی طبقه بالا استوار می‌گردد.

وجوه جانبی مقاطع منشوری طبقات مختلف میل در شیرمرد ممسنی و میرمحمد خارك، ساده‌نماسازی شده‌اند.

اما در گنبد سلطان زبیده، و امازاده عبدالله شوشتر تا سطح فوقانی وجوه جانبی، نیم‌طاس زده شده و ابتکارات دیگر اعمال گردیده است. اشکال بزرگ‌نماسازی میل‌های مضرس که قاعده کوکبی دارند، آنست که هر قدر هم در طبقات اولین، زوایای جانبی منفرجه ساخته شوند، در طبقات نهائی این زوایا بصورت ساده در خواهند آمد، و وجوه جانبی طبقات آخر کم و بیش بشکل صفحات مستوی در خواهد آمد، در گنبد شیرمرد ممسنی بزیمین صورت ساخته شده اما در گنبد میرمحمد خارك، راه‌حلی برای رفع این مشکل ابتکار شده است و در طبقه دوم گنبد، روال قاعده گنبد

را برهم زده‌اند و از تعداد اضلاع کوکبی قاعده کاسته‌اند و باین ترتیب وجوه‌جانبی طبقات مختلف را کم و بیش یکنواخت ساخته‌اند، در گنبدسلطان زبیده یکبار در طبقه پنجم و یکبار در طبقه هشتم با ساختمان زوائد نیم هرمی از اضلاع قاعده کاسته‌اند.

در نوع دوم، قاعده میل‌ها کثیرالاضلاع منتظم است، باین ترتیب هر طبقه از گنبد مقطعی از منشوری است با قاعده کثیرالاضلاع، و طرز سوارشدن مقطع منشوری طبقه بالا بر مقطع منشوری طبقه پائین‌تر اینگونه است که، بالهای منشور طبقه بالاتر در راستای قطر مستطیل وجه جانبی منشور طبقه پائین قرار دارد و ارتباط قاعده تحتانی طبقه بالاتر با قاعده فوقانی طبقه پائین‌تر چنین است که از وصل کردن اواسط اضلاع قاعده فوقانی طبقه پائین‌تر بر یکدیگر، قاعده تحتانی بالاتر بدست می‌آید. گنبد‌های امامزاده جعفر بروجرد، دانیال نبی شوش، امامزاده عبدالله شوشتر، توئیل و عمرسهروردی عراق، سلیمان بن علی گناوه، ربیع بن یعقوب خوزستان و شاه ابوالقاسم شاه‌آباد خوزستان از این نوع می‌باشند.

در میل‌هایی که باین سبک مضرس شده‌اند، سطوح جانبی منشورهای طبقات غالباً کمی مقعر ساخته می‌شوند (دانیال نبی، ربیع بن یعقوب و شاه ابوالقاسم و غیره) و ندرتاً محدب (سلیمان بن علی گناوه، توئیل عراق) و نقطه در یک مورد، نمای مستوی در سطوح جانبی منشورها دیده می‌شود و آنهم در گنبد شیخ عمرسهروردی در بغداد است، در پرداختن سطوح جانبی نیز غالباً ابتکاراتی بخرج داده می‌شود، از جمله در گنبد شیخ عمرسهروردی که بپیر یک از سطوح جانبی نقش طاق‌نما بسته‌اند و بریالهای منشور یعنی نبش‌های آن نقش ستون‌را درآورده‌اند و یا مقبره توئیل که بریالهای منشور سدس القاعده طبقات مختلف منشورهای کوچک مثلث القاعده سوار کرده‌اند.

اگرچه امروز در نواحی شمال ایران میلیهای مضرس دیده نمی‌شود، ولی آدام اولتاریوس در سفرنامه‌اش تصویری از سلطانیه نقل کرده است که در آن تصویر بوضوح، دو میل مضرس نشان داده می‌شود. در اینکه آدام اولتاریوس به سلطانیه سفر کرده است شکی نیست و مقایسه برخی از تصاویر کتاب او با واقعیات موجود

امروزی، نشان می‌دهد که غالب این تصاویر بکمک حافظه کشیده شده است، ولی در همه موارد اولتاریوس خطوط اصلی موضوع تصویر را حفظ کرده است. بعلاوه حاجی خلیفه نیز نوشته است که مقبره سلطانیه هرمی شکل بوده است. دو گنبدی که در تصویر کتاب اولتاریوس معلوم است یکی بشکل هرم مضرس است یعنی هر طبقه گنبد مکعب شکل می‌باشد، و دیگری بشکل مخروط مطبق، یعنی هر طبقه بشکل استوانه است.

و گذشته از تصویر کتاب سفرنامه آدام اولتاریوس، یخچالهایی که تا چند سال پیش در شهرهای حاشیه کویر در ایران دیده می‌شد، گاه گنبدی بشکل مخروط مطبق داشتند، این نوع گنبدها در اثر ضرورت و احتیاج ابتکار گردیده است زیرا در یخچالها در بالای سطح آب باید فضای خالی نسبتاً بزرگی وجود داشته باشد، و چون سطح آب وسیع بوده، امکان پذیر نبوده است که این فضا را با ساختن گنبد نیم کروی بوجود آورند و باز ساختن میل مخروطی و یا هرمی، در چنان قاعده و وسیعی فوق العاده مشکل و بسیار عملی بوده است، مگر آنکه ارتفاع میل بسیار زیاد گرفته شود، که آنهم از حوصله و وسع معماران روستائی بدور بوده است، ولذا مخروط مطبق ساخته اند تا ضمن بوجود آوردن فضای کافی برای یخچال، ارتفاع میل زیاد نشود و حفظ تعادل آن مشکل نباشد.

بی‌مناسبت نیست این نکته ذکر شود که میل‌های منعکس در تصویر سفرنامه اولتاریوس و میل‌های یخچال‌های حاشیه کویر، اگرچه در اصل به میل‌های مضرس شباهت دارند، ولی در واقع خارج از اصل و سبک گنبد و میل مضرس سازی ابنیه مذکور در این بحث قرار دارند، زیرا در سبک میل مضرس سازی امازاده‌ها و بقاع، هر طبقه‌ئی از میل با طبقه پائین‌تر و بالاتر خود ارتباط هندسی تغییرناپذیری دارد و این ارتباط در میل‌های یخچالی سست است.

در میان تمام بناهایی که ذکر شد، تنها در چهار بنا تاریخ دیده شده است: امامزاده عبدالله شوشتر که تاریخ ۶۲۹ در کتیبه‌ئی بر پیشانی در ورودی آن نقرگشته، میرمحمدخارک که تاریخ ۷۳۸ دارد و امامزاده جعفر بروجرده که تاریخ ۷۱۷ دارد و بدیهی است هیچیک از تاریخهای مذکور بالصراحه مربوط بگنبد نیست، فقط در مورد گنبد دانیال نبی میدانیم که در سال ۱۲۸۷ هجری قمری برابر با ۱۸۶۹ میلادی، پس از آنکه سیل بقعه قدیمتر را خراب نمود، گنبد و بارگاه کنونی بنا شد اما مسلم است که گنبد، پیش از آن سیل نیز بنمین شکل و هیأت بوده است زیرا سرویلیام ازلی که این بنا را در سال ۱۸۱۶ میلادی دیده است، از گنبد آن بعنوان میل مضرس یاد می‌کند.

معمول مطلقین اینست که ساختمان میلنهای مضرس را به معماران بومی نسبت می‌دهند و آنرا سبک روستائی میدانند، روستائی بودن این سبک غیرقابل قبول بنظر میرسد، زیرا تفصیل نقشه گنبدها و اینکه ساختمان گنبدها محتاج بدقت بسیار در حفظ تعادل و تقارن می‌باشد، آنها را از ابنیه روستائی ایران متمایز می‌سازد، بعلاوه شباهت‌هایی که بین نقشه‌های مضرس و برخی آثار مقدسه قدیمی است، متضمن اصلی قدیمتر برای میلنهای مضرس می‌باشد مثلاً در امامزاده عبدالله شوشتر در تزئین داخلی شبستان از این سبک با نقش میل مضرس استفاده شده است.

نقشه ساختمان میلنهای مضرس با نقشه ساختمان برجهای معابد هندی شباهت بسیار دارد. نقشه اصلی برجهای معابد هندی Sikhara عبارتست از تکرار مکرر نقشه قاعده اصلی گنبد در طبقات مختلف با ابعاد کاهش یافته، این نقشه در معماری هندی که ارزش نمادی دارد و نیز در کشورهای دیگر که نقشه این برجها را از هند اقتباس کرده‌اند ارزش نمادی خود را حفظ کرده‌اند: در هند بالا رفتن تدریجی طبقات و کم شدن ابعاد آنها نمودار شوق فانی است برای وصال ابدی و جاودانی و پائین آمدن تدریجی نقطه فوقانی گنبد و جسیم و حجیم شدن آن نمودار تمایل ابدی است برای مزاجت با فانی، در چین هر یک از طبقات نمودار مرحله‌ئی از مراحل عرفانی است و گنبد



مطبق آخرین نمودار بیشت جاودان خداوندی است.

از نظر دیگر این نقشه همسان نقشه اصلی ساختمان زیگوراتها است ، در زیگوراتها نیز یک قاعده مربع اصلی درطبقات مختلف با ابعاد کاهش یابنده مکرراً تکرار می شود ، و باز نقشه زیگوراتها نیز ارزش نمادی داشته و هرطبقه‌ئی منحصر بمراسمی خاص ویرای خدایان جداگانه بوده است . میلهای مضرس ایران نیز دارای ارزش نمادی خاص بوده است چه همه میلهای مضرس باقی مانده در نواحی ایلام و یابل قدیم قراردارند ، وهیچیک از میلهای مضرس باقی مانده بر فراز قبری ساخته نشده، در شیر مرد مسنی و میر محمد خارك و امامزاده جعفر بروجرد و امامزاده عبدالله شوشتر، مرقد در اطاق دیگری است که گنبد مدور دارد و مرقد در زیر گنبد مضرس نیست . مرقد دانیال نبی در شوش نیز متأخر است زیرا مقدسی می نویسد که قبر دانیال پشت شهر در میان نهر است و در کنار نهر مقابل قبر ، مسجدی نیکوست که با احتمال همین محل امامزاده امروزی است ، ومعلوم نیست که دانیال در کجای شهر مدفون بوده است و در زیر سائرمیلهای و گنبدهای مضرس قبر دیده نشده است .

نقشه آتشدانهای هخامنشی نیز با نقشه میلهای مضرس قرابت فراوان دارند، نقش یک آتشدان دوره هخامنشی روی سکه بی مربوط به قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد تقریباً در یک سکه عهد سلوکی سه آتشدان بهمین شکل بر فراز بنائی که احتمال می دهند کعبه زرتشت باشد ، قرار دارد .

در نقوش بارعام داریوش نقش معجری دیده می شود که سر آن معجر بهمین نقش ساخته شده و نقش این معجر در سکه بی مربوط بعهد سلوکی بنحو دیگری نشان داده شده است . ولی در این نقش نیز اصل تکرار یا کاهش ابعاد رعایت شده است . نوع دیگری از آتشدانهای قدیم سلوکی که در حفریات کوه خواجه کشف شده، در آن از اصل تکرار نقشه و کاهش ابعاد پیروی شده و بنحو دیگری ساخته اند . نرده های سنگی ایوانها و پله های تخت جمشید که اصل آشوری دارد نیز ، مسانند آتشدانها و شبیه نقشه مقطع عمودی میلهای مضرس می باشد .

وبالاخره مهری در بین‌النهرین کشف شده است که مربوط به هزارهٔ دوم قبل از میلاد می‌باشد، نقش این مهر شاعی را نشان می‌دهد که در مقابل پرستشگاهی به نیایش ایستاده است و پرستشگاه بشکل میله‌های مضرس نقش شده است. در ایالت مانا در هندوستان در غارهای بغ، در غار شمارهٔ چهار، ستونی دیده می‌شود که پایه آن دارای نقش قاشقی و ته‌ستونهای هخامنشی است و نقش رزاس ایرانی بر آن حجاری شده است و بر فراز این نقش، هر دو نوع سبک میله‌های مضرس بکار برده شده است. غارهای بغ بین قرون پنجم تا هفتم میلادی حجاری شده‌اند. بنابراین چه گذشت ساختمان میله‌های مضرس و این سبک گنبدسازی جنوب ایران سبک روستائی نبوده و ریشه‌های قدیم مذهبی و هنری متأثر از کشورها همسایه و دور دست دارد.

به پسر امشین اقتداری

که در این مطالعه همسفر و همکار و دستیارم بوده است

## نشانه‌های

# \* «پرسش‌های قیر و فاهید»

## ایزدان کهن ایرانی

در نقش لوحه میترا بازبافته در معبد مهری «سالبورگ» فرانکفورت آلمان

در جنگل‌های سرسبز کوهستان تانوس در حومه شهر فرانکفورت آلمان غربی، شهرکی کوچک به نام سالبورگ<sup>۱</sup> وجود دارد که برای رسیدن بدان باید از ایستگاه مرکزی راه آهن فرانکفورت با ترن به شهرک زیبای بدهومبورگ<sup>۲</sup> رفت و از آنجا با اتوبوس پست به سالبورگ فرود آمد. به فاصله چند صد گامی از تنها مهمانسرای زیبا و کوچک سالبورگ، در میان انبوه درختان جنگل و تقریباً بر سر تپه‌ئی، دژ و معبدی رومی باقی مانده است که تاریخ بنا و آبادانی آنرا به سالهای ۸۳-۲۶۶ میلادی تشخیص داده‌اند. این دژ و معبد برای دیدار همگان تعمیر شده و به صورت موزه‌ئی درآمده است. در میان اشیاء و آثاری که در کاوش و بازسازی این دژ بدست آمده است، نقشی از «میترا» منقور بر سنگ پیدا کرده‌اند

1— Saalburg

2— Bad-Homburg

\* این مقاله، اولین بار در مجله بررسی‌های تاریخی، سال دهم، شماره

پنجم: صفحات ۳-۶۴ چاپ شده است.

که مانند بیشتر نقش‌های میترا بر گاوی سوار است و دشنه‌ئی در دست دارد. تفاوت این نقش با سایر نقوشی که تاکنون از میترا بدست آمده، در این است که مظاهر ظهور و جلوه‌های میترا که در اطراف نقش اصلی نقر شده‌اند با دیگر نقش‌های میترا فرق دارند و چنانکه در شرح جزئیات این نقوش خواهیم نوشت آثار آئین‌های کهن ایرانی یعنی «ناهید پرستی» و «تیر پرستی» در این نقش‌ها بخوبی آشکار است. بعلاوه در تالار موزه این دژ اشیاء و آثاری وجود دارد که نشانه‌های آئین ستایش «آناهیتا» بر نقوش آنها جلوه‌گر است.

\* \* \*

«میترا» یا «مهر» یکی از خدایان هندو ایرانی پیش از زرتشت بود که پس از ظهور زرتشت، در آئین مزدیسنا یکی از ایزدان یا فرشتگان گردید، همچنانکه «ناهید=آناهیتا» و «تیر=عطارد» نیز خدایان دیگری بودند که نزد اقوام هندو ایرانی، پروزگاری دراز پیش از زرتشت و پیش از مهر پرستیده میشدند و در آئین «مزدیسنا»ی زرتشتی بصورت ایزدان و فرشتگانی بجای ماندند و در یشت‌ها از این ایزدان نام رفته است و «مهریشت» و «تیریشت» و «آبان‌یشت» و «تشتیریشت» در یشت‌های اوستا بدانها و نام آنها اختصاص دارند.

تا کنون مهر شناسان و پژوهندگان ایرانی براین عقیده بوده‌اند که «آئین مهر پرستی» تنها از آغاز ظهور مسیح بوسیله جنگاوران رومی باروپا برده شد و در اروپا و آفریقا آثار و نشانه‌های مهرپرستی از دوران نخستین سده‌های مسیحی بجای مانده است. اما با بررسی پژوهشی در نقش‌های میترا که از معبد مهری سالبورگ آلمان و در خرابه‌های رومی مکشوفه از کنار رودخانه

نیدا (Nidda) یعنی فرانکفورت قدیم که هدن‌هایم (Heddernheim) نامیده میشود بدست آمده است ، و در موزه‌های ویسبادن<sup>۳</sup> و فرانکفورت<sup>۴</sup> و دژ سالبورگک نگهداری میشوند ، میتوان نشانه‌های «تیر - ناهید پرستی» یعنی آئین‌های بسیار کهن ایرانی را که قدمتی بغایت بیش از آئین «میترا پرستی» دارد ، در آنسوی مدیترانه و در میان جنگلهای اروپا باز شناخت .

\* \* \*

علامه پورداود دانشمند اوستا شناس فقید عقیده دارد :  
 «... رمیان در هر جا که با اشکانیان در نبرد بودند خواه در آسیای کوچک و خواه در بین‌النهرین ، دیدند که ایرانیان یعنی هم‌آوردان آنان را ایزدی است بنام میترا = مهر که هم‌آره در پیکارها پشت و پناه رزم‌آوران است . این است که در برگشت از خاور زمین ستایش این خدای رستگاری و پیروزی را به میهن‌های خود بردند و چند تن از امپراتوران رم از پیروان سرسخت این ایزد ایرانی گردیدند.»<sup>۵</sup> دانشمندان اروپائی که راجع به نقوش میترا در اروپا پژوهش کرده‌اند، درباره صحابه میترا و ارتباط خورشید و میترا و نقش کلاغ و مار و گاو و چوپان و درخت که معمولا در اطراف نقش میترا دیده میشوند با میترا و همچنین در خصوص ارتباط ساتورن و ژوپیتر و زئوس خدایان یونانی و رمی بامیترا و ارتباط میترا با ماه و ستارگان و رابطه عقاید میترا پرستی در اروپای قدیم با عقاید نجومی پژوهش‌هایی انجام داده‌اند، اما هیچیک از

3— Hessischer Land Museum Wiesbaden, Germany .

4— Museum Für Vor-und Frühgeschichte zu Frankfurt Am Main .

۵- کتاب آئین میترا ، مارتن ورمازرن ، ترجمه نادر بزرگ‌زاد بفارسی ، کتابفروشی دهخدا ، تهران ، پیشگفتار به قلم ابراهیم پورداود . صفحه ۶ .

ایشان ارتباط این نقوش را با نمادهای «ناهید پرستی» و پرستش آب و آناهیتا مورد پژوهش قرار نداده‌اند.

اکنون نقش‌های میترا در سالبورگ و فرانکفورت را با ذکر جزئیات نقش‌ها شرح داده و تفاوت این نقوش را با سایر نقش‌های میترا شناخته و سپس نشانه‌های نمادی پرستش تیر و ناهید را در آنها مطالعه می‌کنیم:

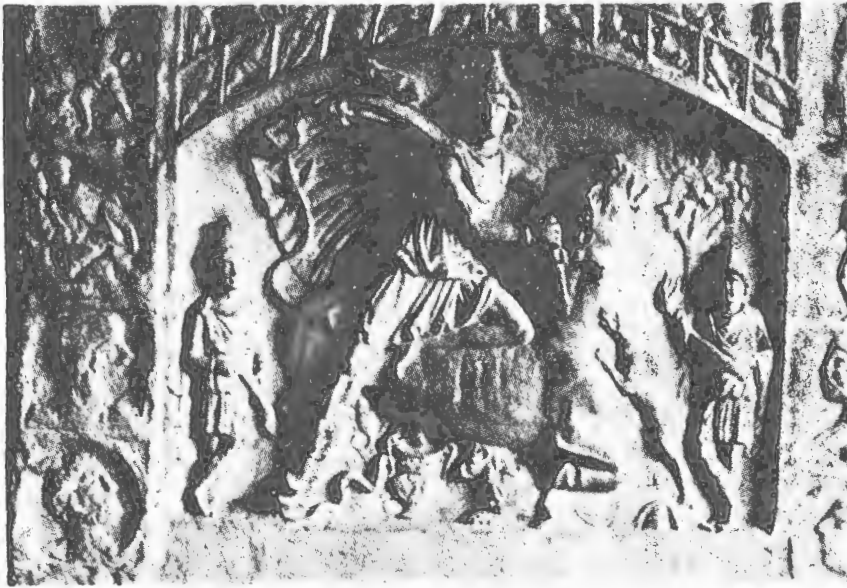
من روز بیست و ششم مرداد ماه ۱۳۵۴ برابر با هفدهم اگست ۱۹۷۵ به سالبورگ رفتم و از دژ قدیمی رومی آن که بر سر در ورودی آن نوشته شده است: «Romer Kastell Saalburg 83-266»

دیدن کردم و از آنچه مربوط به «مهر» و «تیر» و «ناهید» بود عکس گرفتم و بهتر است به ترتیبی که من این دژ و موزه و معبد و همچنین موزه آثار پیش از تاریخ شهر فرانکفورت را دیدم و عکس گرفتم بازگو کنم و سپس به شرح نشانه‌های «ناهید پرستی» در آن نقوش پردازم:

در دژ رومی سالبورگ چند اطاق و تالار وجود دارد که برخی بر پایه‌ها و شالوده‌های رومی بازسازی و تعمیر شده‌اند و برخی با طرحی از معماری رومی دژ از نو ساخته شده‌اند. در میان این تالارها، اطاقی بزرگ به سالن موزه دژ اختصاص دارد که درمخل دژ و به سمت راست ورودی آن واقع است و در آن اشیاء مکشوفه از دژ و حول وحوش آن نگهداری میشود و در انتهای دژ، به سمت چپ محوطه سرپوشیده تالار مانندی است که به سبک معابد مهری قدیم کف آن را بگودی انداخته‌اند و سرتاسر ضلع غربی آن باز و بدون در و دیوار است و آفتاب پسین گاهی بدرون آن میتابد، در شمال و جنوب این تالار دو لوحه بزرگ که یکی اصلی و دیگری گویا رونویس از لوح دیگری باشد نصب است، لوحه اصلی از

سنگ يك پارچه بابعاد تقریبی ۸۰×۷۰ سانتیمتر و برنگ سفید خاکستری بوده و مکشوفه از معبد دژ است و در ضلع جنوبی تالار بر وسط دیوار کار گذاشته‌اند و شرح نقوش آن بدینقرار است :

۱- نقش اصلی که در وسط قرار دارد میترا را که بر پشت گاو نری زانو زده و با دستی خنجری آخته بگردن گاو فرو میکند و با دستی منخرین گاو خروشان را گرفته است نشان میدهد، شنلی پرچین بر دوش دارد که بصورت بالی تجسم یافته و بر آن يك کبوتر یا قمری یا بلدرچین نشسته است و دست بندی بر دست دارد . تصویر ۱



تصویر ۱

لوحة میترا گشنده گاو در دژ رومی سالبورگ آلمان

۲- در سمت چپ لوحه بر بالای سر پسر جوانی که کلاه میترا بر سر و مشعلی بهر دو دست دارد (سرمشعل رو به بالا است) از میان

شاخه‌ئی که هفت گل پنج برگ شکفته بر آن است ماری با گردن افراشته درحالی‌که رو به میترا نگاه میکند از درون گله‌ها سر برآورده است : تصویر ۱ و ۲



تصویر ۲

ماری‌که ازدون گل هفت شاخه سربرون کرده است  
لوحة میترا در دژ رومی سالبورگ آلمان

۳- در زیر شکم گاو شیری آرام نشسته و یک دست و سم گاو بر پشت شیر و سنگینی تنه و شکم گاو بر سر شیر تکیه دارد: تصویر ۱  
۴- شیر به ظرفی نزدیک است و نگاه میکند آنچنان‌که گوئی پاسبان آنست و از جانب دیگر ماری کوچک و چابک سر بدرون ظرف میبرد گوئی قصد آن دارد که از آن ظرف بنوشد و یا زهر خود در آن فرو ریزد و این ظرف در این نقش دارای دو دسته و بر آن نقش و نگار برجسته است. تصویر ۱ و ۴

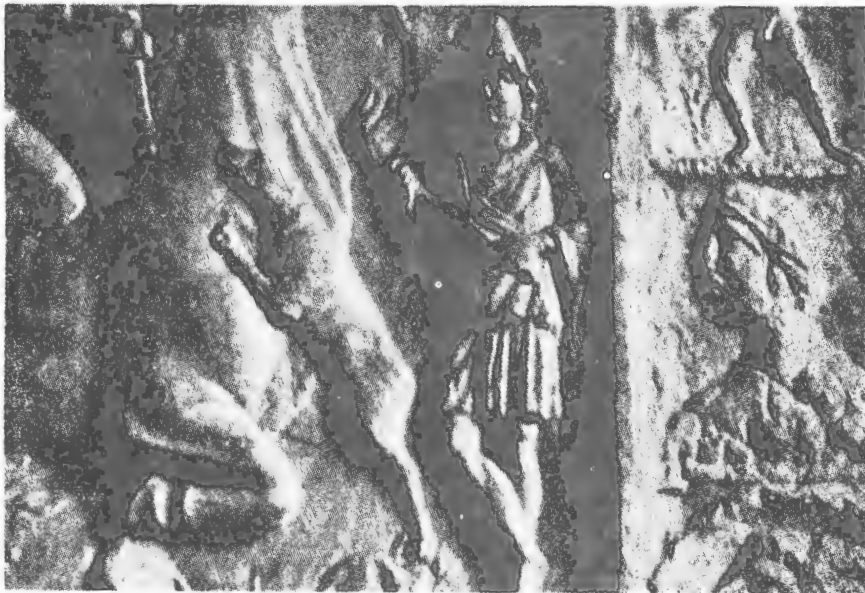


۵- درکنار دم گاو و در سمت راست لوحه پسری جوان با کلاه میترا با لباسی چین‌دار ایستاده و مشعلی فروهشته به طرف زمین در دست دارد. تصویر ۱

۶- دم گاو که علم شده است در انتهای بطور سه شاخه نشان داده شده است: تصویر ۱

۷- سگی در سمت چپ لوحه و درکنار پسر جوانی که مشعل رو بآسمان دارد، از جلو بگردن گاو پنجه زده و قصد عبور از گردن گاو و حمله به میترا یا بدشنه او دارد: تصویر ۱ و ۳

۸- در بالای لوحه نقش اصلی میترا سه‌ردیف نقش وجود دارد که بترتیب از بالا به پائین در ردیف اول و آخرین ردیف فوقانی از سمت راست نقش‌ها عبارتند از صورت برجسته زنی با یک شاخک



تصویر ۳

پسری که مشعل بدست دارد  
لوحه میترا در دژ رومی سالبورگ آلمان



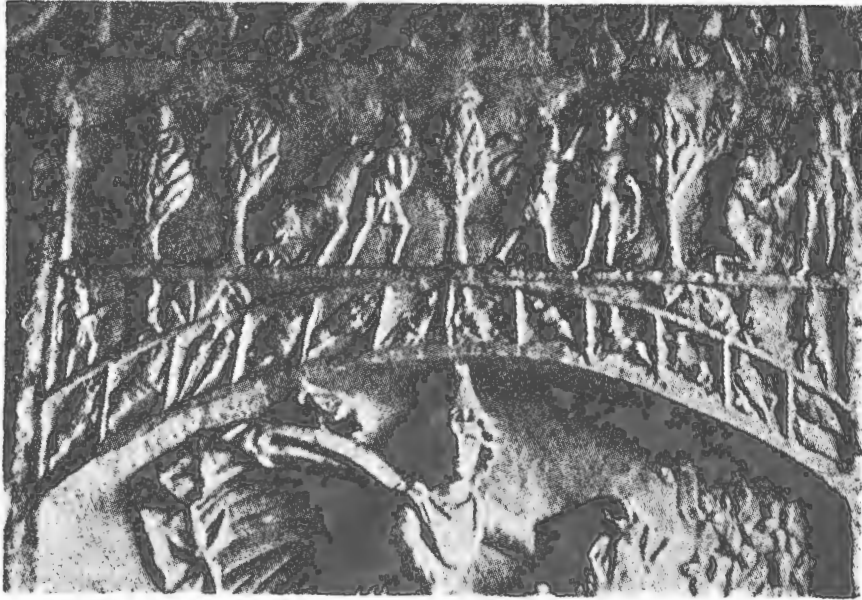
تصویر ۴  
شیر، ظرف، مار در لوحه میترا  
دژ رومی سالبورگ آلمان



تصویر ۵  
لوحه میترا و صحابه‌اش  
دژ رومی سالبورگ آلمان

در يك دائرهٔ مقعر - يك درخت کاج یا نارون با تنه قطور که برگهای آن بصورت خوشه یا گل شکفته نخل است - زنی بالدار دست مردی را گرفته و بر ارا به‌ای که چرخ دائره شکل آن با علامت چلیپا مانند در وسط نمایان است و دو اسب آنرا میکشند و از کوهی بالامیبرند سوارند - يك درخت دیگر کاج یا نارون - نقش مردی یا زنی که يك شاخک دارد و در دائره‌ای مقعر حک شده است : تصویر ۵

۹- ردیف دوم از چپ به راست: نقش يك زن با گیسوی تافتهٔ مجعد - درختی خوشه مانند که از نوک آن زنی از میان برگها بیرون می‌آید و نیم تنه‌اش بیرون است مانند گلی که میشکند - يك درخت کاج یا نارون خوشه‌ئی شکل - انسانی با کلاه میترا و لباسی چین‌دار



تصویر ۶

درخت خوشه مانند وتولد میترا و دروازه برج نجومی  
لوحة میترا در دژ رومی سالبورگ آلمان

که دو پای گاوی را بردوش گرفته و گاو دو دست بر زمین گذاشته است - يك درخت خوشه‌ئی شکل - زنی با کلاه و لباس میترا و شنل چین‌دار که بر سر مردی برهنه تاج میگذارد - درخت خوشه‌ئی شکل - مردی برهنه که ماری از دو سو برگردن و سینه او آویخته است و دست زنی برهنه با باسن زنانه که بر زمین زانو زده است را در دست گرفته است. تصویر ۵ و ۶

۱۰- در ردیف سوم نقش‌ها را در يك هلالی و دو مثلث در آورده‌اند در هر يك از دو مثلث که در طرفین فوقانی هلالی واقع شده نقش يك زن را نموده‌اند که از کوهی بالا می‌رود و در پشت سر هر يك از زنها به فاصله‌ئی مردی یا زنی که کمانی در دست دارد دوان است - در هلالی که درست بالای سر نقش اصلی میترا واقع است دوازده نقش جداگانه هر کدام محاط در يك چهار ضلعی دیده میشود که نقش دو ماهی - زنی طاق باز خوابیده - بز نر کوهی - عقرب - دو پیکر - سوار کماندار - بره یا میش - خوك - حلزون - بخوبی دیده میشود. تصویر ۵ و ۶ .

۱۱- غیر از این نقوش، بر طرفین راست و چپ لوحه در هر طرف شش نقش انسان بصورت طفل عریان - زن خوابیده - مردی که کمانی در دست دارد - مردی ریشو که ماری در دست دارد - مردی که در برابر کوهستان نیایش میکند - مرد و زن در قاب‌های مربع شکل یا دایره شکل در آورده‌اند: تصویر ۵

اما در لوحه دیگری که برنگ آجری مایل به قهوه‌ای بوده و در قرینه لوحه اول در ضلع شمالی تالار جاسازی شده است، نقش‌ها تقریباً همان نقوش لوحه نخستین است با این تفاوت که ظرافت نقش‌ها کمتر و ناهماهنگ‌تر، ظرف ساده و بدون دسته و با نقش سر شیر که ظرافتی ندارد در کنار پای خمیده گاو و در جلوی او قرار

دارد، ماری بدهیولا و بلند سرتاسر زیر شکم گاو را با فاصله ای گرفته و با سری زمخت و نازیبا سربردهانه ظرف گذاشته است. در اطراف این لوحه بجای نقش دوازده مرد وزن که در لوحه اول بود، نقش میترا و گاو به تنهائی، گاو، و یا میترا را بطور برجسته در آورده اند، که گاو مشغول چریدن است - یا میترا از میان درختی خوشه مانند با کلاه میترا سر در می آورد و در برابر او سرزنی است که زلف و یک شاخک دارد - میترا گاو بردوش کشیده - میترا سوار بر گاو است - زنی بر ارا به ای چهار اسب سوار است و زنی با بال در پشت سر او است و اسبها بکوه صعود میکنند - زنی با کلاه میترا و بال کمانی را میکشد و ابر و آسمان در بالای کمان است - مردی که شاخی بر سر دارد و در شیپوری میدمد - زن و مردی جوان که خوشه ئی را نیایش میکنند - مردی که کاردی در دست دارد کره ای را میکشد و از پشت کوهی بر آمده است - مردی سهم یا فلش یا تیر (↑) را در دست دارد که بر بندی آویخته و بدیگری میدهد - زنی به هیئت خوابیده بر روی کوهها که دست در زیر سردارد و ماری برشانه او است - نقش میترا با کلاه و پیش بند که زانو زده و قطعه سنگ بزرگی برشانه چپ خود گرفته است و دائره های مجوف که بر آن سنگ نقش شده است.

در این لوحه دم گاو بصورت خوشه است و هفت شاخه دارد و مانند لوحه اول سه شاخه نیست: تصویر های ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰.

قبل از آنکه به شرح جزئیات بقیه نقوش میترا در سالبورگ و فرانکفورت و ویسبادن پردازیم مناسب می بینیم که فرق عمده نقش معبد مهری دژ سالبورگ و فرانکفورت را با سایر نقوش شناخته شده در اروپا بطور خلاصه آنهم در نقش های معروف با شناسانیم: در نقش «میترا، کشنده گاو - واتیکان» دم گاو سه شاخه و یا بصورت



تصویر ۷

لوحة دیگر نقش میترا منصوب در دژ رومی سالبورگ آلمان



تصویر ۸

مار و ظرف در لوحة دیگر میترا  
دژ رومی سالبورگ آلمان



تصویر ۶  
میتراکه گاودا بردوش گرفته  
لوحه میترا دؤ رومی  
سالبورگ آلمان

خوشه هفت شاخه نیست - مار مانند سگ بر بدن گاو میلفزد تا بدشنه میترا برسد - مرغ کبوتر یا بلدرچین برشکل میترا نیست. در نقش «میترا، کشنده گاو - موزه بریتانیا در لندن» - مرغ کبوتر یا بلدرچین ظاهراً وجود ندارد و مار و شیر و ظرف نیست، قبل از آنکه سگ به دشنه میترا برسد گاو کشته شده و جان داده است - در نقش «میترا، کشنده گاو، رم موزه کاپیتولینو» میترا بر پشت گاو زانو زده و باسما ن نگاه میکند و قصد کشتن گاو ندارد و دشنه ای هم ندارد.



تصویر ۱۰

زنی بایک شاخ و گیسو بر  
تولد میترا از درون درخت  
نظار می‌کند. لوح میترا در  
رومی سالبورگ آلمان

از مرغ و مار و شیر و ظرف و سگ هم ظاهراً نشانی نیست - در نقش دیگر «میترا، کشنده گاو در موزه بریتانیا - لندن» نشانی از مرغ بر شل میترا نیست - در نقش «میترا، کشنده گاو، موزه لوور پاریس» میترا در دامنه کوهی گاو را میکشد، مار بشکل مارآبی در زیر دست و پای گاو دراز کشیده و هیبتی ندارد - ارا به چهار اسبه و سه درخت بر فراز قله کوهسار نقش شده‌اند و میترا هاله‌ای از نور بر سر دارد و بر ارا به سوار است و در این نقش نشانی از مرغ و شیر و ظرف نیست - در نقش میترا باز یافته در «مریدا» و در «مدنا» در اسپانیا میترا



بشکل مردی جوان که ماری قطور بر تمامی بدن او پیچیده نشان داده شده است و گفته اند در این دو مجسمه میترا بشکل خدای زمان یعنی «زروان» ساخته شده است که سرشیر در میان سینه دارد (عقیده من آنست که این دو مجسمه مربوط به خدای تیر «عطارد» یا بهرام است نه میترا) - در نقش میترا بر لوح برنجی بوداپست مرغی که درست شکل کبوتر دارد بر شغل بال مانند میترا نشسته و دم گاومانند نقش سالبورگ سه شاخه است و بجای مار عقربی در زیر شکم گاو است و بطرف گاو حرکت میکند و در نقش مرمرین برجسته بازیافته در رومانی زنی باگیسوان فروهشته و مردی باموی مجعد و هاله ای از نور از پشت کوهها سر بر آورده و یک دست به نیایش بلند کرده و بر اعمال میترا و صحابه او می نگرند و نشانی از مرغ و شیر و سگ نیست ولی ماری و ظرف کوچکی که در آن میوه چیده شده است در پائین نقش دیده میشوند . و در نقش برجسته بازیافته در «دورا اریوس» (سوریه) و در نقش برجسته میترا بازیافته از مهر به کلیسای «سنت - پریسک» بازیافته از رم نیز ظاهراً درخت و شیر و ظرف و مرغ و سگ دیده نمیشوند. پس آنچه در نقوش معبد میترا در دژ رومی سالبورگ ممتاز است و بادیگر نقشهای میترا تفاوت دارد عبارتند از:

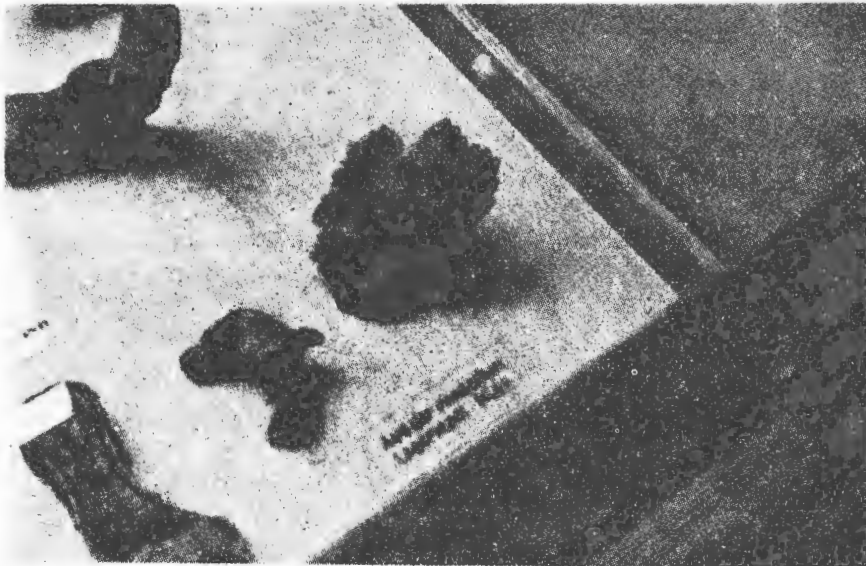
- ۱- نقش مرغ یا کبوتر یا بلدرچین بر شغل بال مانند میترا.
- ۲- نقش سه درخت خوشه مانند .
- ۳- تولد میترا یا ظهور او از میان درخت خوشه مانند .
- ۴- حرکت و نگاه مار که به حمایت از گاو برخاسته است .
- ۵- سکون و آرامش شیر که گاو براو استوار است .
- ۶- حرکت و دفاع سگ از گاو .
- ۷- شاخه ئی که هفت گل پنج برگ از آن روئیده است .
- ۸- دم سه شاخه گاو و دم خوشه مانند گاو .

- ۹- نقوش دوازده گانه به نشانه دوازده ماه قدیم .  
 ۱۰- علامت + در چرخ ارابه چهار اسب که میترا با آن بکوه صعود میکند و علامت چهار جهت جغرافیائی است .  
 ۱۱- چهار اسب که علامت چهار فصل یا چهار پاره سال است و ارابه میترا را به کوه می کشند .



تصویر ۱۱  
 استوانه های سفالی مجوف  
 موزه دژ رومی سالبورگ آلمان

- ۱۲- مار و ظرفی که مار بطرف آن میرود و منشاء هستی و شهوات آدمیان در عقاید ایلامی - بابلی و ایرانی است .  
 ۱۳- میترا و هیئت صحابه او که بادیگر نقوش صحابه میترا در دیگر نقش‌ها فرق دارند .  
 ۱۴- ماری که از درون يك شاخه هفت گل بیرون آمده و به



تصویر ۱۲

برگ درخت مو و مجسمه سر بره میش  
موزه دژ رومی سالبورگ آلمان

میترا نظاره میکند .

۱۵- میترا که تاجی بر سر مردی برهنه میگذارد .

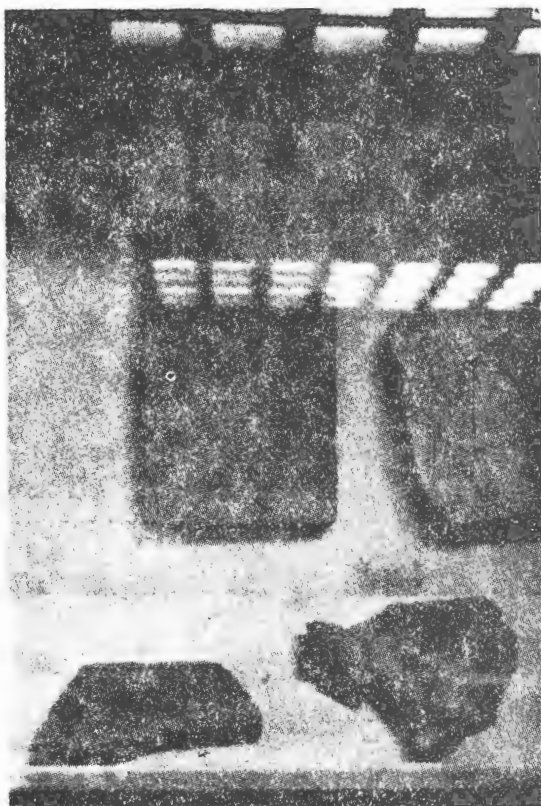
۱۶- میترا که به هیئت مردی دست زنی را که در برابرش زانو زده است میفشارد .

اکنون به معبد سالبورگ برمیگردیم و از دیگر نقوش سخن میآوریم:

۱۲- تعدادی استوانه سفالی مجوف که بر روی سطح آنها یک مربع مستطیل خالی شده و در یکی از قفسه های موزه دژ سالبورگ وجود دارد که از حیاط اطراف معبد آن بدست آمده است. تصویر ۱۱

۱۳- یک مجسمه سفالی از گل پخته سرخ رنگ به شکل برگ کاج و یک سر بره میش سفالی نخودی رنگ در قفسه ای از این موزه وجود دارد. تصویر ۱۲.

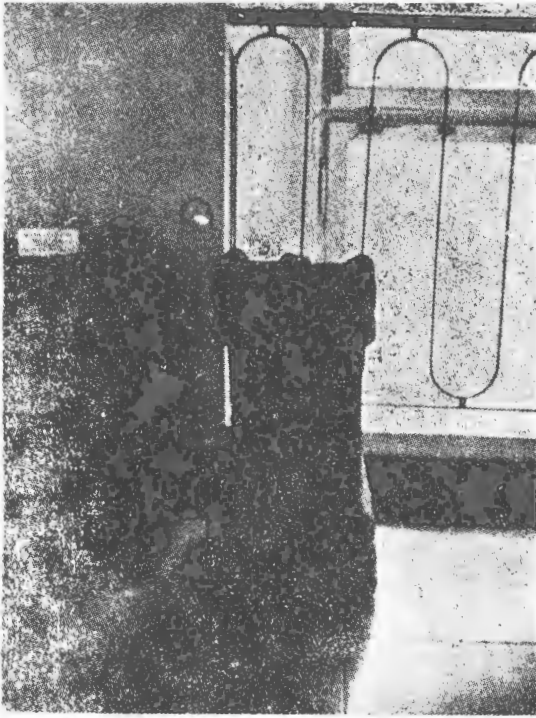
۱۴- يك سطحه لوحه سفالی بانقوش لوزی و مربع مستطیل در قفسه دیگری در همین موزه وجود دارد: تصویر ۱۳



تصویر ۱۳  
لوحه از گل پخته بانقش + و چهارخانه  
موزه دژ رومی سالبورگ آلمان

۱۵- دو پایه سنگی شبیه آتشدان که بر روی آنها نقش و نگاری با خط لاتین نقش شده ولی در هیئت ساخت شبیه سکوهای مهرابه‌ها است در این موزه وجود دارد: تصویر ۱۴ .

۱۶- در خصوص کبوتر یا بلدرچین که در نقش میترا در يك لوحه دژ سالبورگ نقش شده است پیش از این اشارتی شد. در موزه دژ سالبورگ هم دو مجسمه کبوتر سفالی نخود رنگ در قفسه‌ای



تصویر ۱۴

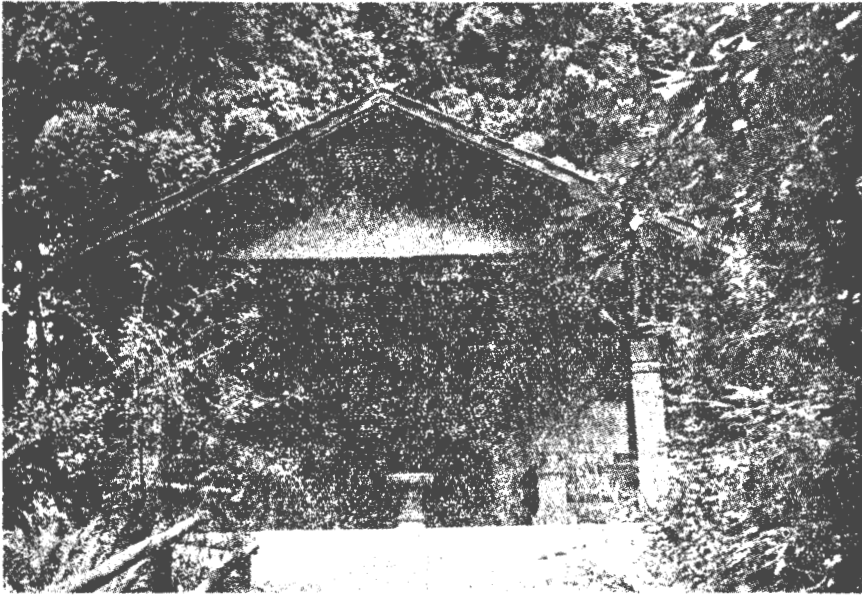
پایه آتشدان - سنگی

موزه دزومی سالبورگ آلمان

محفوظ است که از همین محل کشف شده است. (متاسفانه تصویر آن روشن نیفتاده و قابل چاپ نیست).

۱۷- نقش چلیپا در میان لوزی های محیط و نقش مربع در میان لوزیهای محیط و نقش گوزن بر روی آجر پیخته و نقش سردر مهرابه ها بر روی سفال و نقش چلیپا در میان دایره و نقش گل لتوس ایرانی و نقش عقاب و نقش خوشه بر کنار نقش مهرابه ها و نقش زنی که آتشدانی در دست دارد و نقش مجسمه زنی با کلاه و تاج که برستون قربانگاهی نقش شده است از دیگر نقوشی است که در موزه سالبورگ بر روی اشیاء سفالین و مفرغی و سنگی جلوه گر است .

در خصوص این نقوش چهارخانه - لوزی- چلیپا - برگ کاج-



تصویر ۱۵

سردر نمایشی معبد مهری در جلوی دژ رومی سالبورگ آلمان

کبوتر - مجسمه زن تاجدار - و امثال آن و ارتباط این نقوش با «تیروناھید» در دنباله مقال سخن خواهد آمد .

#### نمایش معبد میترا در بیرون دژ سالبورگ : در زمین وسیع و جنگلی

که در جلوی میدان پیش روی ورودی دژ سالبورگ واقع است به تدبیر باستان‌شناسان آلمانی معبدی در میان درختان به سبک و آئین مهرابه‌های مهری ساخته‌اند که در جلوی آن دوسکوی قربانی و یک سکوی بخوردان قرار داده‌اند و درون آن گود و بر اطراف درون مهرابه صفا‌ای که بصورت نشیمن‌گاه جلوه می‌کند ساخته‌اند که از کف مهرابه با پلکان به سطح آن میرسند و در منتهی‌الیه اطاق نقشی از میترا با آب و رنگ نقاشی کرده‌اند که نمونه‌ئی از نظائر نقوش میترا کشنده گاو است: تصویرهای ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.



تصویر ۱۶

پایه آتشدان سنگی  
در جلوی سردر معبد مهری نمایشی دژ رومی سالبورگ آلمان



تصویر ۱۷

مدخل معبد نمایشی  
جلوی دژ رومی سالبورگ آلمان



تصویر ۱۸  
دیواره‌های دژ رومی و معبد مهری سالبورگ آلمان

### اشیاء موزه پیش از تاریخ شهر فرانکفورت :

در موزه پیش از تاریخ شهر فرانکفورت اشیائی از دوران رومیان نگهداری میشود. این اشیاء عموماً از دژها و بناهای رومی که در کنار رودخانه «نیدا» که اکنون رودی است که از شهر فرانکفورت میگذرد، ساخته شده بوده‌اند، بدست آمده همچنین بسیاری از این اشیاء از شهر فعلی فرانکفورت در کاوشها و بازسازیها و عملیات ساختمانی پدیدار شده است. قسمت عمده این اشیاء در موزه شهر ویسبادن نگهداری میشود و تعدادی از آنها هم در موزه پیش از تاریخ شهر فرانکفورت در قفسه‌ها محفوظ است و بخش مهمی از آنها در گنجینه‌های زیرزمینی این دو موزه پاسداری میشوند. در میان اشیاء محفوظ در قفسه‌های موزه پیش از تاریخ شهر فرانکفورت



نقشی شکسته از میترا، کشنده گاو است که قطعاتی از آن باقی مانده و کامل نیست. بعلاوه پایه‌های آتشدانهای سنگی و بخوردانها است که از مهرابه‌ها بدست آمده است. همچنین تعدادی ظروف سفالی که بر روی آنها نقش‌های مار و آب و مرغ جلوه‌گر است. اکنون به تصویری از يك آتشدان سنگی که بصورت ستون شکسته‌ای باقی مانده و يك کاسه سفالی با نقش آب در کنار يك کاسه سفالی که از املش گیلان

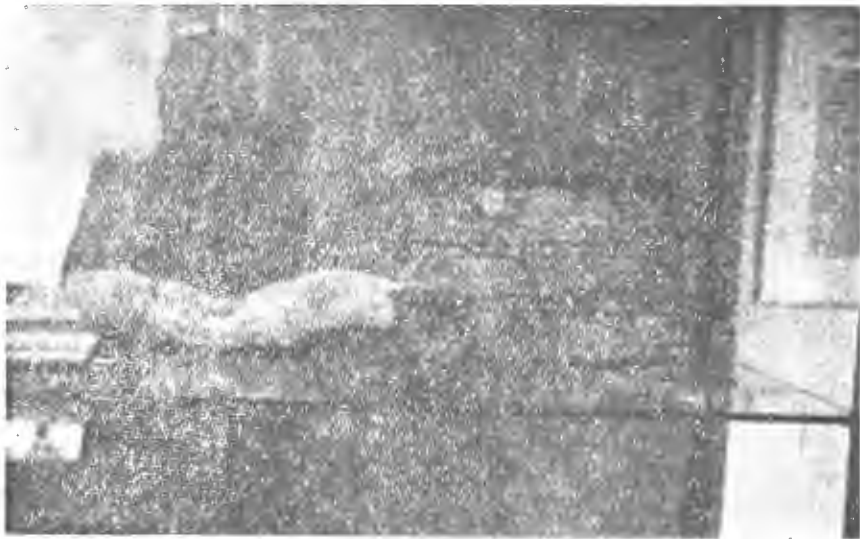


تصویر ۱۹  
پایه‌های سنگی، موزه پیش  
از تاریخ فرانکفورت

بدست آمده و در آن موزه نگهداری می‌شود. يك کاسه لعابی آبی رنگ  
با نقش‌های آب در تصویرهای شماره ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ توجه میکنیم  
تا تحلیل این نقوش را بعداً در شماره ۲۲.



تصویر ۲۰  
ظروف لعابی بانقش آب درکنار ظروف لعابی املش  
موزه پیش از تاریخ فرانکفورت



تصویر ۲۱ الف  
ظروف لعابی بانقش آب  
موزه پیش از تاریخ فرانکفورت



تصویر ۲۱ ب  
مهرابه نمایشی میترا و نقش  
لوحة میترا در جلوی دژ رومی  
سالبورگ آلمان

بسیاری از نقوش باز مانده در آثار معابد مهری سالبورگ فرانکفورت با دو ایزد دنیای قدیم یعنی تیروناهید مرتبط میشوند و این دو ایزد پر جلال و پر آوازه‌ی پیش از «مهر = میترا» مورد پرستش مردمان دنیای باستان از بین‌النهرین و هندوسند گرفته تا نواحی اطراف مدیترانه و مصر و شمال آفریقا و یونان و روم قدیم بوده‌اند و در هر سرزمینی بامناسبتی و نامی و نشانی‌ها و نمادهای خاص خویش پرستش میشده‌اند که آثار این پرستش‌کهنه در نقوش سفالینه‌های شوش و سیلک (کاشان) و تل‌باکن (فارس) و بسیاری جاهای دیگر در ایران باقی مانده است و بعدها در متون و روایات اسلامی هم بوسیله مورخان و مولفان و کتب نجومی و قصه‌ها و حکایات نقل

گردیده‌اند. بدین جهت شایسته است بطور اختصار و بزبانی ساده و بدون یادآوری مآخذ و منابع متعدد بیان کنیم که این دوایزد یعنی تیروناهید چگونه پرستیده میشدند و در ایران و هند و یونان و روم قدیم چه نشانی‌هایی داشتند تا از روی آن نشانی‌ها و پیوندها، نقوش مورد مطالعه در لوحه میترا مکشوفه در سالبورگ را بازشناسیم :

### تیروناهید در عقاید قدیم هندوایرانی: پیشینیان ستاره‌پرست

بودند و شاید بتوان گفت اولین مظاهر طبیعت که در ذهن ناآرام بشر ایجاد ترس و وحشت و اعجاب و شوق و امید و خیال پردازی کرده‌همین ستارگان آسمان بوده‌اند. در هندو ایران قدیم بنا بر آنچه در «ودا» و «اوستا» و در روایات سینه به سینه و در متنهای منقول از روزگاران کهن بجای مانده است تیر وناهید و بهرام و کیوان و مهر پرستش میشده‌اند. در بابل و سومر مذهب «ماه پرستی» نیز مدت درازی مانند سایر مذاهب پرستش ستارگان رونق داشته و آثار این مذهب در برخی اعلام جغرافیائی دنیای قدیم بابلی و الواح بابلی - سومری بجای مانده است. در سواحل مدیترانه علاوه بر پرستش ایزدان هندو - ایرانی (تیروناهید و بهرام و کیوان و مهر) مارس یا مریخ نیز پرستیده میشده است. اما در ایران پیش از زرتشتی که میتوان بروزگاران پیش از هخامنشی رسید، نظر به ضرورت زندگی مردمان در کنار رودخانه‌ها و آبها و نظر به ارج و قدری که آب برای آدمیان داشته است ایزدان تیروناهید بسیار برومند و شکوهمند برآمده‌اند و مورد پرستش قرار گرفته‌اند و چون تیر در نظر سردمان باستان خداوندانش و دبیری و آب آفرینی بوده و ناهید ایزد بانوی چنگک - نواز الهه موسیقی و شعر و باروری و برکت و فراوانی بوده است این دوایزد نروماده گاهی جداگانه و گاهی باهم بصورت پدر و فرزند و یازن و شوهر و گاهی یاریکدیگر و گاهی دشمن هم پرستیده میشده‌اند.

بسیاری از آثار فکری و فلسفی مردمان باستان اقوام ایرانی که بر کناره‌های رودخانه‌های بزرگ و کوچک میزیسته‌اند و در توالی و تداوم تمدن ایرانی پیش از ایلامی و ایلامی و هخامنشی موجب کمال این تمدن‌های آغازین ایرانی گشته‌اند پیرو همین عقاید دینی و اساطیری و فلسفی و نیایشی و فکری بوده‌اند تا آنجا که از گور آنان در بسیاری از نقاط شناخته شده کشور که کانون‌های تمدن‌های اقوام ایرانی بوده‌اند (شوش، سیلک، فارس، کرمان، دیلمان، املش، سگزابادقزوین، ری، رضائیه و امثال آن) ظروف سفالی فراوانی بدست آمده که همه منقوش و آکنده از نشانه‌های آب پرستی با نقش آب و رود و چشمه و دریا و آب ساکن و آب رونده و علامات نجومی پرستش ستارگان بخصوص علامات نجومی ستارگان زهره و عطارد یعنی ناهید = آناهیتا و تیراست. پیدا شدن بسیاری از سفالینه‌های منقوش به علامات نجومی و نقش آب و کشف مقدار زیادی مجسمه‌های الهه باروری یعنی ناهید، بصورت زنی که پستان‌های خود را در دو دست میفشارد تا عصاره حیات و زندگی از آن بر زمین افشانند از گورهای پیشینیان در کنار رودها و تالابها و آبگیرها در همه فلات بزرگ ایران زمین خود گواه شمول و عمومیت پرستش تیر و آناهیتا در بیشتر نقاط کوه و دشت سرزمین ایران میباشد (برای مطالعه مآخذ و مدارک و ملاحظه عکسها و مقایسه نقش و نگارها به پیوست دوم بخش دوم کتاب دیار شهریاران تألیف احمد اقتداری، انجمن آثار ملی شماره ۱۱۱، تهران ۱۳۵۴ رجوع فرمائید). از اتفاق لوحه مکشوفه در معبد مهری سالبورگ و سایر آثار مهری مکشوفه در فرانکفورت هم، عموماً از کنار رودخانه پیدا و از سلسله دره‌های نظامی رومی که در حاشیه این رودخانه مستقر بوده‌اند و یا از

حول و حوش آنها بدست آمده‌اند. بقایای آثار آئین «ناهیدپرستی» و پرستش تیروناهید و نیایش آب و ایزدان آن نه تنها در «ودا» کتاب قدیمی دینی هندیان و در واژه‌ها و آئین‌های اساطیری هندی بزبان سانسکریت و در اوستا با نام «آبان یشت» و «تیریشت» و «تشریشت» و امثال آن با ده‌ها کلمه مانند «اردوی سورناهید» و غیره بجای مانده است، بلکه تا این اواخر یعنی تا پروزگار ما نیز آب پرستان با نام کلدانیان حرانی، مفتسله، صایبان، صبه در خوزستان و در کنار رودخانه کارون می‌زیستند و هنوز هم گروهی اندک با آئین‌های سنتی مرموز و کهنه خود در بعضی نقاط اطراف کارون زندگی میکنند.

در آئین‌های پرستش «ناهید» و «تیر» و کیشمهای آب‌پرستی دنیای باستان، درخت کاج و سرو و خانواده آن و گل‌های نیلوفر، آبی، زنبق، و خانواده گل‌لوتوس، مار، باز، اسب، شیر، و اعداد چهار، سه و علامت + و نقوش شطرنجی هرکدام نشانه‌ئی و رمزی از آئین‌های سنتی اقوام آب‌پرست دنیای قدیم و پیروان زهره و عطارد یعنی آناهیتا و تیر بشمار میرفته است.

«اردوی سورناهید» نام رودی نیز هست «و در اوستا بصورت رودی جاودانی مشخص شده که از فراز کوه «هگر» بدریای «فراخ کرت» میریزد. از این رود هزارها رود منشعب شده و در کنار هر یک از این رودها کساخی هزار ستون با هزار دریچه درخشان برای ناهید برپاست. در هر کاخ در بالای ایوانی بستری پاکیزه و معطر گسترده است. ناهید زنی است جوان خوش‌اندام و بلند بالا و برومند و زیبا چهره و آزاده و نیکوسرشت، بازوان سفید وی به ستبری شانه اسبی است با سینه‌های برآمده و با کمر بند تنگ در میان بسته، در بالای گردونه خویش مهار چهار اسب

یکرنگک و يك قد را در دست گرفته و میراند ، اسبهای گردونه وی عبارت است از باد و باران و ژاله و ابر ، ناهید با گوهرهای آراسته تاجی زرین بشکل چرخ که بر آن صد گوهر نور پاش نصب است بر سر دارد ، از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته طوقی زرین دور گردن و گوشواره های چهار گوشه در گوش دارد ، کفشمهای درخشان را در پای خود با بندهای زرین محکم بسته جبهه ای از پوست سی ببر که مانند سیم وزر میدرخشد در بر نموده و در بلندترین طبقه آسمان آرام دارد . . . . بفرمان پروردگار ناهید از فراز آسمان باران و تگرگک و ژاله و برف فرو بارد ، از اثر استغاثه پارسایان و پرهیزکاران از فلك ستارگان یا از بلندترین قله کوه هگر بسوی نشیب میشتابد ، نطفه مردان و مشیمه زنان را پاك کند و زایش زنان را آسان سازد ، شیر را تصفیه نماید ، به گله ورمه بیفزاید .<sup>۶</sup>

«ناهید» فرشته موکل آب و باران است، نطفه مردان و مشیمه زنان را پاك کند و زایش زنان را آسان سازد و فرشته و ایزد اختصاصی زیبایی و انوئت است الهه باروری و برکت و توالد و تناسل است و شاید بهمین سبب است که یونانیان او را «آرتیمیس Artemis» یا آنائیتیس Anaïtis نامیده اند و لقب الهه عصمت و عفت را باو داده اند . مورخین رم و بیزانس نیز او را دیانا Diana ذکر کرده اند ، در بابل این ایزد بانورا «ایستار» و در فینیقیه «استارت» و «عشترت» گفته اند، در سومری «اینانا» و

۶- به نقل محمد ابراهیم باستانی یاریزی «از یشت های شادروان استاد پورداد ص ۱۶۵ و ۱۶۷» منقول در مقاله ابنیه دختر . مجله باستانشناسی ، شماره اول و دوم ، ۱۳۳۸ تهران ، صفحه ۱۲۲ .

«نه‌نه» و «ننائی» و در یونانی و رومی بیشتر او را «افرودیت» خوانده‌اند.

در تورات در کتاب استر داستان هدسه دختر یهودی که بدربار اردشیر هخامنشی راه یافت و نام استر یا ایشتر گرفت و جهانبانو شد بتفصیل ذکر شده و علاقه اردشیر به نام استر یا ایستر را می‌رساند که مبین علاقه او به ناهید است. در قاموس کتاب مقدس ذیل کلمه هدسه می‌خوانیم که هدسه و هدسا و شوشان و شوشن نام گل زنبق است و امروز کلمات سوزی و سوزیان و سوزان که برنام دختران گذارند مأخوذ از همین نام که بمعنی گل زنبق است بوده و جز ناهید مادر باروری و ایزد بانوی زیبایی و فرشته آب نیست. اردشیر هخامنشی از بنای معبد ناهید بدرخواست اهورامزدا و آناهیتا و مثر (مهر) نام می‌برد که معلوم است هر سه ایزد یکسان پرستش می‌شده‌اند. در متن‌ها و روایت‌های ایرانی و ابلیه و آثار و نبشته‌های پیش از اسلام ایرانی و همچنین در متن‌ها و روایت‌ها و بناها و آثار پس از اسلام باقی مانده در ایران به فراوانی آثار پرستش ستارگان و بخصوص تیرو ناهید یعنی عطارد و زهره را باز می‌یابیم که بر پژوهندگان پوشیده نیست.

اما ایزد تیر یا عطارد در اوستا چنین توصیف شده است:

«... درده شب اولی ای سپنتمان زرتشت، تشتر رایومند فرهمند

ترکیب جسمانی پذیرد بشکل یک پسر پانزده ساله درخشان با چشم‌های روشن بلند بالا و بسیار نیرومند و توانا و چست در فروغ پرواز کند، بسن یک چنین مردی که باو نخستین بار کمر بند دهند، بسن یک چنین مردی که نخستین بار قوت گیرد، بسن یک چنین مردی که نخستین بار به بلوغ رسد...» (فقرات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ یشت‌ها).

و آبان یشت یا «اردوی سور بانو نیایش» که در آن آناهیتا همچون



ایزد بانوی بزرگ آب و باروری ستوده شده است یشت پنجم اوستا است و «تیشتریشت» یا «تیریشت» که در آن تیر = تیشتر را بمانند ایزد نیرومند آب آفرین نمایانده و ستوده شده است یشت هشتم اوستا میباشد و این دو یشت درازترین و زیباترین بخشهای اوستا هستند و اوستاشناسان این دو یشت را از یشتهای کهن و یادگار آئین‌های پیش از زرتشتی میدانند.

از میان ایزدان گوناگون هندیان باستان ویشنو، اندر = رودر، شیوا، سرسواتی، سینی‌والی، لکشمی، اپم‌نبت و دیگرخدایان هندی که بازمین و آب و هوا سروکار دارند سه ایزد سرسواتی، سینی‌والی، اپم‌نبت برجسته‌ترند و اپم‌نبت با آناهیتا و اندر = رودر با تیسر شباهت دارند و اعمال و صفات و حرکات و بخشایشهای آنها نزدیک بهمند، ستاره زهره یا ناهید سرپرست روز ششم یا روز آخرششمین گاه آفرینش در تفکر فلسفی و نجومی پیشینیان بود و این عقیده فلسفی-نجومی را بعد از اسلام هم در کتاب مروج‌الذهب مسعودی میخوانیم که او از پیشینیان نقل میکند و میگوید: «همه چیز در آغاز از آب آفریده شد. آسمان از آب آفریده شد. زمین از آب پدید آمد. عرش خدا بر آب بود.» و «جمعه از آنروز نام یافت. که خداوند در آن روز خلقت آسمانها و زمین را جمع کرد.» (صفحات ۱۹-۲۰ مروج‌الذهب مسعودی ترجمه پاینده).

اما تیریاتشتر کهن ایرانی، کهن‌ترین ایزد ایرانیان باستان همچو سرایزد ایزدان آسمان با نامی در همین شباهت و با همین صفت‌ها نزد مردمان و قبائل قدیم شمال اروپا نیز پرستیده میشد. «در میان قبائل شمال اروپا خدایا تیر = Tyr یا Türl که خدای جنگ نیز بود مینامیدند.» (باستانشناسی کتاب مقدس) و این تیر که خدای جنگ و شجاعت نیز بود همانگونه که خدای دانش و دبیری و باران هم بود با

نشانه سه شاخه و صف می‌شد. خیام در نوروز نامه گفته است: «... نخست کس که تیر و کمان ساخته کیومرث بود، کمان وی بدان روزگار چوبین بود بی استخوان ... و تیروی گلگینی با سه پر و پیکان استخوان...» در زبان پهلوی (سه پرگ Sepparrag) بمعنی سه شاخه است و صفت تیر ایزد قدیمی است (واژه نامه بند هشن). «در تیریشث» یا تشریشث ایزد تیر = تشر در سه صورت و سه پیکر و سه تجلی عمده و اساسی (آدم، گاو، اسب) خود خویش را نشان می‌دهد. شیوا ایزد بزرگ هندیان باستان دارای حربه سه شاخه و سه شقه است و در ادبیات ودائی Tri - Stila تری سول نام دارد و شیوا را به سه چشم و سه دید تصور می‌نمودند (اوپانیشاد). علامت نپتون Neptun خدای اساطیری یونان نیز سه شاخه بود و او همانند پوزوئیدن یونانی شمرده می‌شد چه پوزوئیدن Poseidon خدای دریاها بود و اسلحه و علامت ویژه اش سه شاخه بود. نام نپتون رومی‌ها که ریشه و اشتقاق آن مبهم و ناشناخته است گویا از لغات بسیار قدیمی رومی بوده است... او خدای آب بود و پیش از اینکه با پوزوئیدن اساطیر یونان تطبیق شود داستانی مخصوص به خود نداشته است. عید نپتون را در روم باستان در شدت گرمای تابستان در ۲۳ ژوئیه برگزار می‌کردند. پرستشگاه نپتون در کنار نهر بزرگی از آب بود.» (تاریخ تمدن ویل دورانت و فرهنگ اساطیر ایران و رم)

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه آورده است که (عطارد) به عربی و (تیر) به فارسی و (هرمس) به رومی و (نفر) در سریانی و (بود) در هندی و (چیری) به خوارزمی و (کینوخمو) به عبرانی نام عطارد است. و برای ستاره عطارد که از تجسمهای ایزد تیر است در باب (احکام نجوم) او را وصف کرده و آورده است: «... و از مرغان

کبوتر و سار و چرخ و باز و مرغان آبی ... و جوانی بر طاووس  
برنشسته و بدست راست ماری گرفته دارد و به چپ لوح، و همی  
خواند ...»

در تورات و در کتاب (قاموس کتاب مقدس) در باره «نو» بمعنی  
خدای عطارد در مصر قدیم چنین آمده است: «در کتاب ناحوم نبی» آمده:  
آیا تواز «نوآمون» بهتر هستی که در میان نهرها ساکن بوده آبه‌ها او  
را احاطه میداشت که دریا حصار او بحرهای دیوار او می بود.»

ابوریحان بیرونی در کتاب «التفهیم» نشانه نجومی ستاره عطارد  
را بشکل سر بز نر یا کل باریش یا بصورت شکل دوشاخ استیلیزه شده  
این حیوان نقش کرده است. مصریان قدیم خداوندی بنام «توت =  
Thoth» داشتند که صفات هرمس یونانی و مرکوری رومی  
و نبو = Nabu ی بابل و ایلامی داشت و این خداوند همانند ایزد  
تیر ایرانی بود. اهمیت عطارد یا تیر در تاریخ دانش و اندیشه  
بشری بعنوان ایزد مادر حکمت و علوم بقدری بود که افلاطون موقعی  
که تمدن یونان باوج کمال رسیده بود تمام اختراعات بشر را به  
«توت = تحوت» خدای حکمت مصریان نسبت میداد. (تاریخ ملل قدیم  
آسیای غربی).

هرمس در اساطیر یونان خداوند پیشگوئی و بازرگانی و راهزنی  
بود. مجسمه اش رابه شکل ستونی که قسمت بالای آن تنه انسان با  
آلت مردانگی بود میساختند و او را در حالیکه بره‌ای بردوش میکشید  
تصویر مینمودند و هرمس سرپرست شبانان هم بود.

ابن‌الدنیم و مسعودی درباره صابیان حرانی که آب پرستان و  
پرستندگان تیر و ناهید و پیشینیان صابیان پیرامون رود کارون  
بوده‌اند مینویسند: «صابیان معتقدند روز جمعه هفته از آن ستاره  
زهره است که نامش (بلثا) است ... از جمله معبدهای صابیان معبد

زهره بشکل سه گوشه در درون چهارگوشه مستطیل بود... در وقت حاضر یعنی به سال سیصد و سی و دو از این معبد‌های بزرگ فقط يك پرستشگاه در شهر حران به دروازه رقه بجا است که معلیتیا نام دارد (الفهرست ابن‌الدیم و مروج الذهب مسعودی).

\*\*\*

اکنون با مروری بر لوحه بدست آمده در معبد مهری سالبورگ آلمان به موارد شانزده گانه اختلافی که نقوش این لوحه با سایر نقش‌های میترا بازمانده در معابد مهری اروپا دارد توجه میکنیم:

۱- نقش مرغ، کبوتر یا فاخته یا بلرچین پرشنل میترا یادآور نشانه‌های پرستش ایزد تیر ایرانی است که در اروپای لاتین پس از نام‌های هرمس و مرکوری نام آپولون یافته است و همچنین نشانه پیام آوری و دوستی و نیک سرشتی و آزادی طلبی «آناهیتا» نیز بوده است.

۲ و ۳- نقش سه درخت خوشه مانند یادآور نشانه‌های پرستش ایزد تیر ایرانی است که علامت آن سهم یا فلش (↑) و حربه سه شاخه و معبد سه گوشه بود. اما هیئت درختان که بصورت خوشه و سنبله است که از درون یکی از آنها میترا طلوع میکند و یابه تعبیری مانند درختی از خانواده کاج و نارون است که از انتهای آن میترا سر بر می‌آورد، از یکطرف یادآور نشانه‌های آناهیتا است که با خوشه و سنبله پیوندی فلسفی و نمادی داشته است و نام دیگر سنبله (عذرا) است و در فرهنگ‌های فارسی (سنبله) و (عذرا) را خوشه و (خوشه سپهر) و (خوشه چرخ) و (غوشه و غوشا) نوشته‌اند. در زبان پهلوی آنرا (خوشك) مینامیدند. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه نام رومی سنبله را (برثانس) نوشته معادل آن در لاتین و انگلیسی

Virgin = Virgo = Virgins و در فرانسه Vierge است که بمعنی: «دوشیزه-پاک و دست نخورده و بکر» آمده است. شادروان علامه دهخدا در لغت نامه معانی: «بکر- دوشیزه - مروارید ناسفته - نام مادر عیسی- نام برج سنبله که بصورت دختری است که بدست او خوشه گندم است» برای سنبله ضبط کرده است.

ابوریحان در کتاب التفهیم (برج خوشه) را «جوان زن» و «دوشیزه ناخواسته» و «دوشیزه باخوشه» یاد کرده که همه اینها صفات ایزد بانوی «اناهیت» است. صفات و سیما و پیکره‌ای که برای «برج خوشه» یا «سنبله» در کتابهای کهن آمده است خود این پیوستگی را روشن تر میسازد. ابوریحان در «التفهیم» چنین وصف آنرا نموده است: «و ششم صورت منطلقة البروج عذرا یا سنبله یا جوان زن همچون کنیزك باد و پرو دامن فرو هشته است. حسن قطان مروزی ستاره شناس باستان در کتاب «کیهان شناخت» سنبله را چنین نشان داده است: «وی بر صورت زنی است باگیسو فرو گذاشته، سر وی سوی مغرب و پای وی سوی مشرق و دست راست وی سوی شمال و دست چپ سوی جنوب و اندروی بیست و شش ستاره است و بیرون از وی شش ستاره است.» این وصف از سنبله باوصفی که در (آبان یشت) اوستا از ایزدبانوی ناهید یعنی اناهیتا یا زهره شده است مطابقت دارد. وصف سنبله یا خوشه یعنی آن قسمت از درخت که «میترا» در نقش معبد مهری سالبورگ از آن بیرون می‌آید و قسمت فوقانی شاخ و برگ دودرخت دیگر که بعد از آن واقع شده، از دید ستاره‌شناسان قدیم و «آبان یشت» چنان است که سنبله یا خوشه را به اعتقاد مردم باستان ناهید پرست نشانه و مظهری از ناهید مینمایاند از اینجهت میترا از درون يك مظهر ناهید ظهور مینماید. اما چنانچه این خوشه یا سنبله را درختی بدانیم از خانواده سرو و کاج و صنوبر باز

هم از مظاهر روشن ناهید است چه درختان تیره سرو و کاج و صنوبر در اساطیر یونان قدیم نشانه سوگواری و اندوه و ازدست دادن یاران بود. و یاد تنهائی و سکون آغاز آفرینش و برآمدن و روئیدن از درون آب تاریک نخست را در اندیشه آدمی زنده میکند. اما سه درخت و تعداد درختان خوشه‌ای یا صنوبری خود نشانه ایزد تیر است که دارای علامت سه شاخه بود.

**۵۴- حرکت مار بطرف گاو:** این نقش خود نشانه آنست که مار یعنی یکی از مظاهر ایزد تیر که مظهر هوشمندی و نبوغ و درایت او در اساطیر قدیم و حتی در تورات است به حمایت از گاو که خود مظهر دیگری از مظاهر سه‌گانه ایزد تیر است برخاسته تا نگذارد دشنه میترا که از جانب خدای مهر (خورشید) مامور است که گاو یعنی مظهر خدای زمین را بکشد برگردن گاو فرورود و این خود داستان نبرد ایزدان آسمانی و جوی با ایزدان زمینی و تضاد عناصر اربعه آب و باد و خاک و آتش را با داستانهای دلکش بر مبنای روایات ایرانی بازگو میکند. اما سکون و آرامشی که شیر در این نقش دارد و سنگینی بدن گاو را بر سر و پشت خود تحمل میکند بعلت نقشی است که شیر در پاسبانی معابد باستانی مشرق زمین و سرزمین بین‌النهرین و خوزستان و ایران بعهده داشته است. گوئیا شیر خود را نگهبان ظرفی که مایه حیات و هستی در آن نگهداری میشود پنداشته بر آن پاسداری میکند تا مظهر ایزد تیر در آن سر فرورود و مایه هستی و دانش و هوشیاری را در آن بریزد و گزندی از صحنه جنگ میترا و گاو نبیند تا نظام جهان بر استواری بماند.

**۶- سگی به طرف دشنه میترا برگردن گاو حمله‌ور است:** میدانیم که در ادبیات زرتشتی سگ جایی ندارد. آیا نه اینست که

این سگ خوی اهریمنی است که بدفاع از گاو مظهر ایزدان زمین برخاسته است ؟

**۷- شاخه ئی که هفت گل پنج برگ از آن روئیده است : شاخه ئی**  
 که هفت گل از آن روئیده است منشاء اعتقادات نجومی و گاهشماری در دنیای قدیم را بذهن باز پس میاورد که عدد هفت علامت هفت ستاره روزه است و گل پنج برگ همان گل بنفشه یازنبق یالتوس است که هم مظهر روشن ناهید است و هم بعلاقت پنج ستاره اصلی رونده یعنی هفت ستاره بدون ماه و خورشید است و توجه اقوام نیایشگر میترا در معبد مهری سالبورگ را به اینگونه اعتقادات نجومی - فلسفی باز مانده از روزگاران تیر- ناهید پرستی باز مینمایاند.

**۸- دم سه شاخه گاو و دم خوشه مانند گاو :** گاو در این نقش دارای دمى سه شاخه است. عدد سه و تیر سه شاخه علامت ایزد تیر است و خود گاو مظهری از تیر است اما خوشه ئی بودن دم گاو در نقش دیگری پیوند آشکار ناهید و تیر را میرساند چه خوشه و سنبله خود علامت آشکار اناهیتا یا ناهید بوده است .

**۹- نقوش دوازده گانه در يك نیم دایره بر بالای سر نقش میترا:**  
 یادآور اعتقاد پرستندگان میترا به دوازده برج و سعد و نحس آنان و تاثیری که ستارگان و برجها در کیفیت طالع بشر داشته اند و بر آن اساس پرستش میشده اند. در این دوازده نقش برج (بز) و (دوپیکر) و (سنبله) و (عقرب) و (سرطان) بروشنی یادآور نمادهای تیر و ناهید هستند .

**۱۰- علامت (+) در چرخ ارا به چهار اسب میترا ، از يك سو نشانه تیر است که هیکل نجومی عطارد یعنی جدی یا بز نرشاخدار را از شکل استیلیزه شده دوشاخ و دو پای آن بیاد میاورد و از طرفی**

نشانه ناهید یا زهره است که خود به هیئتی چهار سوی بوده و گوشوارهٔ چهار گوشه برگوش آویخته دارد و در هیئت فلکی نشانه‌ای از چهار جهت، چهار فصل و چهار موسم است و نیز خود نشانی از بازی گشاده بال است که خود نگاهدارندهٔ شوکت شهرها و قدرت شهریاران آزاده است و از نشانه‌های صفات آناهیتا است.

**۱۱- چهاراسب که ارابه میترا را بکوه فرا می‌برند:** نشانهٔ چهار فصل و یک دوره‌ی سال است.

**۱۲- مار:** مظهر رب‌النوع تیر، نماینده هستی، شهوات، آفرینش، هوشیاری و خردمندی و از مظاهر ایزد تیر است. هزاران نقش مار در آثار ایلامی از شوش و سایر نقاط خوزستان و فارس بدست آمده و خدایان و نیمه‌خدایان ایلامی و شوشی که در نگاره‌هایی بر سفالینه‌ها و تابوت‌ها و کوزه‌ها و سنگتراشی‌ها با دستی جام آب حیات و با دستی مار فروهشته دارند یا در میان ماران ایستاده‌اند یا پایه تخت و بارگاهشان بر بدن مارها استوار است یا مار رانیایش میکنند. در اشیاء موزه لوور پاریس و موزه شوش و موزه تخت جمشید و امثال آن فراوان دیده می‌شود.

**۱۳- نقوش صحابهٔ میترا:** که در اطراف این لوحهٔ نقش میترا در معبد مهری سالبورگک حجاری شده‌اند تشخیص خدایان نجومی و هیکل‌های تصویری ستارگان را بیاد می‌آورد از قبیل ساتورن و ژوپیتر و امثال آن که در مفهوم دیگر شان هیکل همکاران و همگنان و دوستان و دشمنان تیرو ناهیدند.

**۱۴- ماری که از درون شاخه‌ئی که هفت گل دارد سر برآورده و به میترا نگاه میکند:** با پیوند استواری که میان ناهید و تیر در تصورات پرستندگان آنها در دنیای باستان بوجود آمده آیانظاره



این مار گردن برافراشته و از میان گلها درآمده به میترای کشنده گاو آنهم با این ابهت و جلال و سکون و وقار حکایتی از نظاره ناهید که مظهرش سنبله یا خوشه گل هفت شاخه است و تیرکه مظهرش مارمتین هوشیار و کنجکاو و هوشمند است (که از میان نشانه ناهید برخاسته و سربرآورده به میترای که به فرمان خدای خورشید قصد کشتن گاو یعنی یکی از مظاهر تیر دارد) نیست؟ آیا غم ملامت بازی برچشمان این مار با وقار دیده نمیشود؟ و آیا دوگانگی و تضاد عقاید قدیمه تیر - ناهید پرستی با عقیده مهرپرستی نشان داده نشده است؟

**۱۵ و ۱۶ - میترای تاجی بر سر مردی برهنه میگذارد:** ناهید خود صاحب تاج و بخشنده تاج است و پشتیبان شهریاران و دهنده حلقه شهریاری. این نقش بازمانده تصویری است که از تیر (مرد جوان برومند برهنه) و ناهید (زنی که باو حلقه میدهد) میباشد و زنی که در برابر مردی زانو زده و دست در دست او میفشارد و آن مرد نیز برهنه مینماید و آن زن نیز خود حکایتی از رسالت تیرو ناهید، برای ایجاد آبادانی و توالد و تناسل و عشق و عطوفت و مهرورزی و همخوابگی است که باید ناهید ملکه انوئث و زیبائی و مادر آفریدگان گردد و باید در لوح تقدیر ایزد تیرهم روزی به صورت پدر و روزی بصورت شوی و همسر او باشد تا تخمه آدمیان گسترش گیرد. این نقش نیز یادگاری از مظاهر تیر - ناهید پرستی است.

اما اشیاء مکشوفه از هدن هایم یا فرانکفورت قدیم و محفوظ در موزه دژ رومی سالبورگک و موزه پیش از تاریخ شهر فرانکفورت و موزه ویسبادن که همگی آنها از دژها و بناهای رومی بدست آمده اند با توصیفی که از آنها یاد شد بدین توضیحات تعبیر پذیرند:

استوانه های سفالی مجوف که بر آنها يك مستطیل درآورده‌اند و از معبد مهری سالبورگ بدست آمده و در قفسه موزه دژ رومی سالبورگ نگهداری میشوند در عین آنکه از ابزار معبد مهری بوده است در اساس توجهی را به چهار خانه مستطیل شکل که علامت خانه تیر - عطارد و ایزد تیر ایرانی = آپولون داشته است بذهن میرساند. نقوش لوزی و مربع مستطیل محاط در یکدیگر که بر سطحه های سفالی و آجری منقوش یا محکوک است و در قفسه های این موزه نگهداری میشوند، خود نیز مرتبط با مظهر نمایشی ایزد تیر تواند بود. مجسمه کبوتر یا فاخته محفوظ در قفسه این موزه که از سفال نغودی رنگ است مظهری از تیر و ناهید است که در اساطیر ایرانی برای هردو وصف شده‌اند همانند کلاغ که پیک مهر شناخته شده است و اگر بیاد بیاوریم که در شرح لباس داریوش بزرگ خوانده‌ایم که بر روی شل زربفت او دو بلدرچین مرصع در طرفین آن کار تکمه را انجام میداده‌اند، بقاء احترام باین دسته از مرغان تا زمان هخامنشیان و تقدس آنها را بیاد آورده‌ایم. نقوش +و+ در میان مربع و نقش گوزن و نقش مار و نقش عقاب و نقش زنی با کلاه و تاج که برستون قربانگاهی یا معبدی نقش شده است همه و همه یادگارهای نشانه‌های نمادهای ایزدان تیر و ناهید ایرانی یا همگنان آنان یعنی افرودیت و دیانا (در نقش ناهید) و هرمس و آپولون (در نقش ایزد تیر) نزد اقوام کوهساران شمال مدیترانه است.

### درموزه پیش از تاریخ شهر فرانکفورت :

ظرفی وجود دارد که بر آن نقش لك لك زیبائی که بادست و پای اسبان و دم چهار پا و گردن و سر و منقار لك لك است و در میان

موجهای آب منقار برآب گذاشته و یک شکل مرکب از چهار لوزی که با یک علامت + از هم جدا شده‌اند در فراز نقش جلوه‌گر است . بر بدنه ظرف قطرات آب و برگرد گردن آن چهار خط و بر بالای لبه آن نیز چهار خط نقش شده است . در زیر شکم این لك لك گوزن مانند يك درخت سه شاخه از زمین روئیده است . راستی را که وضوح و کمال این نقوش نمیتواند نشان دهند بازمانده مظهر ایزدان تیر و ناهید یعنی پرستش آب و درخت سه شاخه و چهارخانه‌ها و + و چهار خط باشد که برخی مربوط به ایزد تیر و برخی یادگار مظهر «اناهیتا» میباشند؟ تصویر ۲۲ .

ظرف دیگری کروی شکل و ظریف در این موزه وجود دارد که سر



تصویر ۲۲ الف

ظرف یا کوزه محفوظ در موزه پیش از

تاریخ فرانکفورت آلمان

بانقش لك لك و آب و غیره

آن بمراتب بزرگتر از پایه قاعده آن است و دسته‌ها بر سر بزرگتر قرار دارند و مانند مخروطی است و بر آن نقش مرغان دریائی که هردو تای آنها در جهت عکس قرار گرفته‌اند جلب توجه میکند و این خود نشانه نمادی از این یادگارهای کهن پرستش ایزدان قدیمتر از مهر است: تصویر ۲۳.



تصویر ۲۲ ب  
سر ظرف با نقش لک‌لک  
چهارپا و آب و درخت سه‌شاخه  
م محفوظ در موزه پیش از تاریخ  
فرانکفورت



تصویر ۲۳  
ظرف محفوظ در موزه پیش  
از تاریخ فرانکفورت با نقش  
مرغ آبی

ظرفی که بر آن نقش ماری بر روی سهردیف موج ساکن آب نقش گردیده است جز یادگاری از پرستش ایزدان تیر و ناهید یا همتای رومی - یونانی آنان نیست. تصویر ۲۴ .



تصویر ۲۴  
ظرف محفوظ در موزه پیش از  
تاریخ فرانکفورت آلمان  
با نقش مار

ظرفهای دیگری که بر آنها نقش آب رونده و مارو + ولوزی و مثلث بخوبی نمایان است در این موزه کم نیست: به تصویرهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ نگاه کنید .

يك ظرف لعابی دسته دار بسیار زیبا در این موزه وجود دارد که برسپر یکی از دو جنگاور رومی نقش مار توفنده ای نمایان است. تصویر ۳۱ .

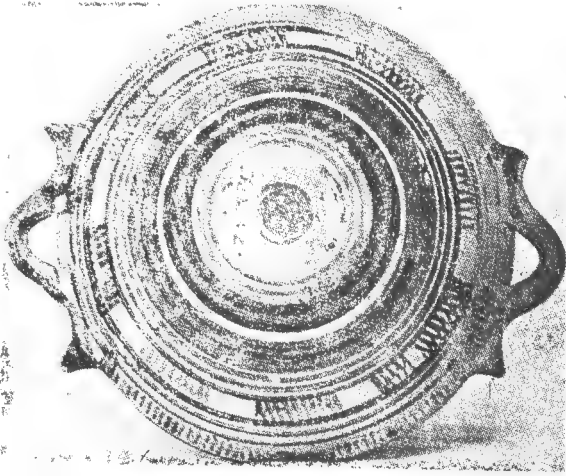
بر روی يك پایه ستون مهربابه ای يك مجسمه نهاده اند که شش بر دارد و برفراز آن يك خوشه یا غنچه بشکل درخت کاج یا خوشه یا



تصویر ۲۵  
 ظرف محفوظ در موزه پیش از  
 تاریخ فرانکفورت آلمان  
 با نقش آب



تصویر ۲۶  
 ظرف با نقش آب و + و چهارخانه و  
 شطرنجی و مار و لوزی محفوظ در  
 موزه پیش از تاریخ فرانکفورت آلمان



تصویر ۲۸  
ظرف بانقش آب در موزه  
پیش از تاریخ فرانکفورت آلمان

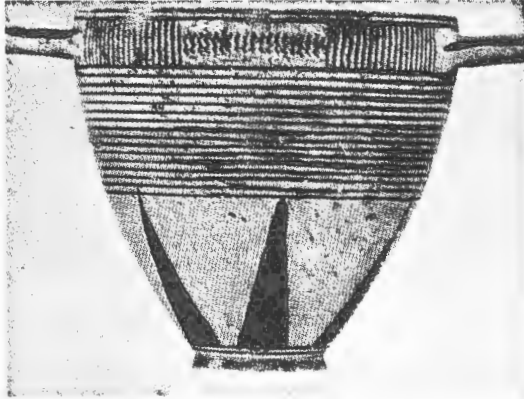


تصویر ۲۷  
ظرف بانقش مار و آب محفوظ در موزه  
پیش از تاریخ فرانکفورت آلمان



تصویر ۲۹  
ظرف بانقش آب و مثلث محفوظ در موزه  
پیش از تاریخ فرانکفورت آلمان

گل خوشه‌ای برآمده است و بدنه این مجسمه را با خطوط لوزی زینت



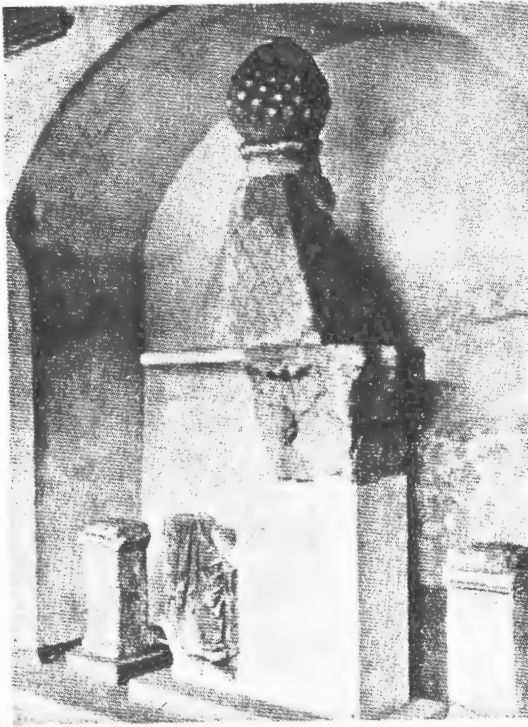
تصویر ۳۰  
ظرف بانقش آب و مثلث  
محفوظ در موزه پیش از تاریخ  
فرانکفورت آلمان

داده‌اند. آیا این خوشه یادآور درخت کاج یا سنبله نیست و یادگاری  
از مظهر «اناهیتا» نمیشد. تصویر ۳۲



تصویر ۳۱  
ظرف بانقش مار و سپر جنگاور محفوظ  
در موزه پیش از تاریخ فرانکفورت آلمان





تصویر ۳۲

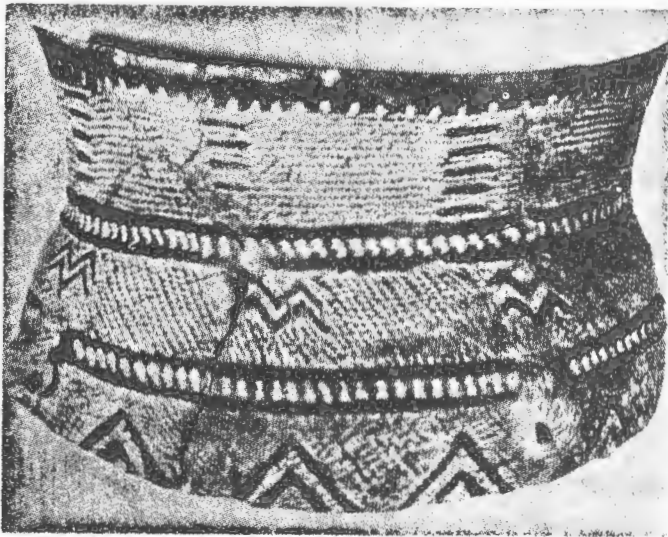
مجسمه خوشه ودرخت خوشه‌ای  
موزه پیش از تاریخ فرانکفورت آلمان

برگرد بدن و دست و پای مجسمه‌هایی که بعنوان مجسمه‌های «زروان» توصیف شده‌اند و در این موزه وجود دارند ماری پیچیده است گذشته از آنکه این مجسمه‌ها خود «زروان» نبوده بلکه نشانه‌ئی از ایزد تیر = آپولون = هرمس یا بهرام میباشند وجود مار برای این مجسمه‌ها یادگاری از نشانه‌های ایزد تیر ایرانی است. تصویر ۳۳.

به‌دو ظرف دیگر لعابی و سفالی که بوضوح آب را بصورت امواج مثلث شکل و خطوط نشان می‌دهند و در این موزه وجود دارد توجه فرمائید تا نشانه‌های «آب پرستی» اقوام قدیمی ساکن این مناطق

تصویر ۳۳

مجسمه بهرام یامیترا یازروان یا تیر •  
موزه پیش از تاریخ فرانکفورت آلمان

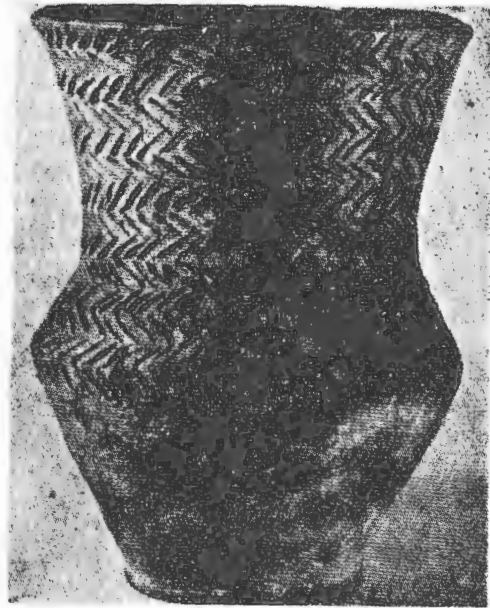


تصویر ۲۴

ظرف بانقش آب. موزه پیش  
از تاریخ فرانکفورت آلمان

بیشتر روشن شود : تصویرهای ۳۴ و ۳۵

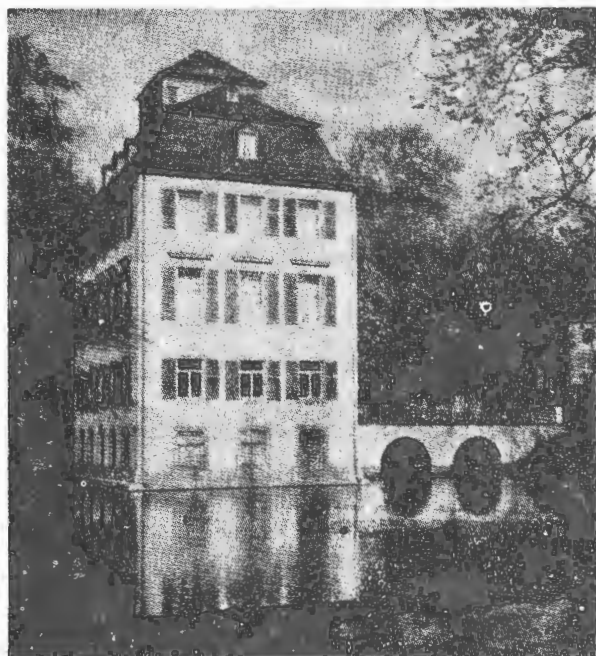
تصویر ۳۵  
ظرفی بانقش آب - موزه پیش از  
تاریخ فرانکفورت آلمان



تصویر ۳۶ نمای موزه پیش از تاریخ شهر فرانکفورت است که این اشیاء در آنجا نگهداری میشوند .

\* \* \*

مقایسه و مطابقه این نقوش بر این سفالینه‌ها با آنچه در گورهای باستانی شوش و سیلک و املش و فارس و غیره در سرزمین ایران و در بین‌النهرین و بحرین و سواحل جنوبی خلیج فارس بدست آمده است روشن کننده این مطلب است که این نقشهای آب و مار و گل و سنبله و مثلث و لوزی و چلیپا که در همه پهنه ایران، زمین و بین‌النهرین از درون گورها پیدا شده با آنچه از



تصویر ۳۶  
 عمارت موزه پیش از تاریخ  
 شهر فرانکفورت آلمان در  
 خیابان ژوستینین فرانکفورت

درون معابد و دژهای رومی در این نقطه از جهان بدست آمده است یادگار آئین‌ها و سنت‌های دینی و فکری و نیایشی و اندیشه‌های فلسفی مردمان باستان بوده است و در حکم اوراد و اذکار و ادعیه‌ای است که برون‌گزار و دوران ما بر سنگ گور یا بر تابوت و کفن مردگان مینویسند، پس این نقش و نگارها اتفاقی و تفرنی نبوده و حکایت از مظهرهای مذهبی و اساطیری و نیایشی اقوام و مردمان آنروزگاران مینماید که بدینوسیله دزد و افسین نیز ایزدان مورد ستایش خود را نیایش کرده‌اند و بدانها متوسل شده‌اند. ممکن است بسیاری از این مظهرها و سنت‌های نگارگری و فلسفی هم از آئینهای پیشین به آئینهای بعدی منتقل شده باشد یا بدون آنکه



مورد اعتقاد فکری و فلسفی هنرمندی باشد آن نقش و نگار سنتی روزگاران گذشته را در مظهرهای تازه و برای سنت‌های آئین نو قلم زده باشد. بهر حال آنچه غیر قابل تردید است همانندی نقش آب و سایر نقش‌های سفالینه‌ها در تمامی پهنه‌های دنیای باستان منطقه شمال و جنوب مدیترانه و واسط بین دریای شمال و اقیانوس هند است. و به دلایل فراوان و مدرک‌های دال بر پرستش ایزدان تیر و ناهید در سرزمین ایران و هند و تعلق و ارتباط این نقش‌ها با آن ایزدان کمین، تصور آنکه نقوش بازمانده در معبد مهری سالبورگ فرانکفورت هم یادگار و بازمانده همان اندیشه‌های فلسفی و دینی و نیایشی است دور از صواب نیست.

پیوند و اختلاط تیر و ناهید در نزد اروپائیان باستان یعنی اقوام یونانی - رومی بصورت پیوند افرو دیت - آپولون و آفرودیت - آرس یونانی درآمده است که اولی همانند ناهید و دومی همسان تیر است. اما اختلاط صفات تیر و ناهید در اساطیر ایرانی آنچنان قوی است که بسیاری از صفات این دو با یکدیگر تفاوتی ندارند و هر کدام جای دیگری را در سنجش‌های فکری میگیرند، همانگونه است در اساطیر هندی که صفات متشابه خدایان آنها از اندازه بیرون است و در عین حال تضاد خدایان قصه‌هایی دراز دارد.

در تمدن‌های باستانی مشرق زمین بخصوص در تمدن‌های هندو ایرانی حلول تشخیص خدایان و در هم آمیختگی ارباب انواع و سازش و اختلاف در زمان و مکان و صفات و حرکات و قدرت‌های آنان چنان وسیع و مسامحه انگیز است که همه صفات خدایان را

میتوان در وجود همه خدایان نفی و یا اثبات کرد و اگر بگوئیم «میترا» یا «مهر» یا «مثر» نمادی از «آناهیتا» یا ناهید یا زهره بوده و آناهیتا خود در صفات و حرکات و تشابه ایزد «تیر» بوده و نقش آب آفرینی داشته است سخنی به‌گزارف نگفته‌ایم . با این باور و با این برداشت از اساطیر قدیم هندو ایرانی باید گفت که لوحهٔ نقش میترا ی کشنده گاو بازیافته از معبد مهری سالبورگ فرانکفورت آلمان حلول تشخیص ایزدان بسیار قدیمی ایرانی تیر و ناهید و بهرام را در آئین میترا پرستی متأخر رومی - اروپائی بازگو میکند .

هجدهمین سمپوزیوم تاریخی و فرهنگی  
زیگورات ایلامی در گتو نیشتر ششمین  
رجاء مهرین ساسانی \*

به زمستان امسال ، از گرفتاری ایام فراغتی یافتم و به بهانه‌ی تکمیل مطالعات درباره‌ی آثار و بناهای تاریخی شوشتر و دزفول راهی آن ولایت شدم ، روزهای خوش و گشت و گذاری پرثمر داشتم ، امید آن دارم که کتاب «دیار شهر یاران» بزودی از چاپ بدرآید و حاصل این مطالعات را در آن کتاب منتشر سازم. در یکی از این روزها که با دوست فاضل ارجمندم ، محمدعلی شرف‌الدین شوشتری ، در یک جیب کهنه بی‌ترمز و بی‌دروپیکر ، در بیابانهای گتوند شوشتر به شوق دیدار آثار و بناهای تاریخی این دشت غنی و آکنده از یادگارهای قدیم رهسپر بودیم ، به آبادی جلکان رسیدیم که لفظ قلم نویس‌های اداری آنرا به صورت « جنت مکان » و « جلکان » می‌نویسند ، راستی را که « جلکون » که در زبان روستا نشینان این دشت نام آبادی است ، از هر دو کلمه‌ی جلکان و جنت مکان زیباتر است و هزار افسوس که نام آبادیها هم دستخوش تطاول احمقانه‌ی میرزا بنویس‌های اداری واقع می‌شوند . گوئی این تجاوز و لغت تراشی و ابداع مخرب مسابقه‌ای شده که دامن

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب ، سال شانزدهم ، صفحات ۷۱۷-۷۱۳ چاپ شده است .

عارف و عامی را گرفته است و دهاتی بی سواد هم نمی خواهد در این میدان خودنمایی عقب بماند ، لعنت خدای به همه شان که با زبان پر مایه و شیرین فارسی چنان می کنند که یغماگران و ترکانازان مغول با شهر نشابور کردند .

در آبادی جلکون گنوند شوشتر در بقعه‌ی زیارتگاهی که « شابولحسن ، و هشامرد » هم نامیده می شود ، به يك شیبه كوچك ظریف از سنگ خاکستری یا نخودی رنگ بر خوردم که به صورت مجسمه و ماکت يك بنای زیگورات شکل ساخته شده و در اثر استعمال در دست و گذشت ایام سطوح جانبی آن صیقلی و سیاه رنگ گردیده است .

این مجسمه‌ی زیبا و ظریف به صورت يك شیئی زینتی و مقدس در روی يك طاوچه که در ضلع جنوبی اطاق بقعه واقع شده است قرار داشت .

ارتفاع آن شانزده سانتیمتر و دارای چهار مرتبه‌ی زیگوراتی و يك ميلك انتهائی است . ابعاد پایه ۱۰ × ۱۰ سانتیمتر و فاصله‌ی پایه تا مرتبه‌ی اول ۴/۵ سانتیمتر و ارتفاع ميلك انتهائی از سطح مرتبه‌ی چهارم فوقانی پنج سانتیمتر است و وزن آن در حدود دو کیلوگرم است . گذشته از ظرافتی که در ساختن این شیء بکار برده و گذشته از آنکه يك اثر هنری از سنگتراشی ایلامی انزانی و یادگاری از تمدن پیش از دوران ایلامی شوشی است ، چون تا با امروز ابداع ساختمان زیگورات را به بابلیان نسبت می دهند و باستان‌شناسان متفق القولند که اگر چه سالمترین بنای با مانده‌ی زیگوراتی در عصر ما زیگورات چغازنبیل در نزدیکی هفت تپه شوش است ولی اصولاً این سبک معماری ابداع بابلیان است که با توسعه‌ی نفوذ تمدن بابلی و بابلی سومری در ایران ایلامی هم رواج پیدا کرده و تقلید شده است . دیدن این مجسمه‌ی كوچك شانزده سانتیمتری در آبادی جلکون گنوند شوشتر و در دامنه‌های کوه‌های بختیاری و در شمال شرق جلگه‌ی خوزستان ، با این ظرافت و اصالت ، شاید گواه باشد که این قوم هنرمندی که ساکن این قسمت از دشت خوزستان بوده خود توانسته است با دقت و ظرافت و مهارت استادانه این مجسمه‌ی ظریف را از نقش زیگورات بسازد و شاید در زمینه‌ی سبک معماری زیگوراتی دارای سابقه و تجربه و تخصص و توجهی بوده است که این سبک معماری را در سنت‌های فکری و مذهبی خود چنان پیش برده و بر روی آن کار کرده است که قادر به حفظ و کمال آن از راه مجسمه‌سازی و سنگتراشی گردیده است . تا آنجا که من خواننده‌ام و دیده‌ام ، تا کنون در هیچیک از نواحی و مراکز



تمدنهای بین‌النهرین مانند نواحی بابل قدیم و نواحی سومر و حتی در نواحی که تمدن سومری - بابلی در آن نواحی نفوذ مسلم و بی‌شبهه داشته‌اند مانند سواحل شمالی خُصاک عربستان و جزیره‌ی فیلکه‌ی کویت و جزائر بحرین و حضرموت و سوهنجودارو و بالاخره شوش و هفت تپه و چغازنبیل و تخت جمشید مجسمه‌سنگی از زیگورات دیده نشده و بجز یکی دو مورد از جنس گل‌خام و گل‌پخته که آن‌هم در اطراف شوش به دست آمده و ارتفاع آن‌ها بیش از ۵ سانتیمتر نبوده و ظرافتی هم نداشته‌اند دیگر مجسمه‌های از زیگورات سراغ نداریم و این شیء نظریف گنوندی اولین مجسمه‌ی سنگی از زیگورات است .

به فاصله‌ی کمی از آبادی جلگون که این مجسمه‌ی زیگورات شکل در یک زیارتگاه اسلامی آن به دست آمد ، آبادی گنوند مرکز بخش گنوند واقع شده است و رود کارون با جلال پرشکوه خود از تنگه‌های کوهستانی شمال آن سرازیر می‌شود و در دامنه‌های ارتفاعات قلعه رستم و قلعه سهراب ، در کنار این آبادی سر به دشت می‌نهد و در بستر پهن خود آرام می‌گیرد . به فاصله‌ی کمتر از پانصد متر از آبادی گنوند و کمتر از سه کیلومتر از آبادی جلگون ، تپه‌ی برکنار رود کارون واقع شده است که در زبان مردم «چغا» نامیده می‌شود و این کلمه «چغا CHAGHA» در لهجه‌های خوزستان همه‌جا به معنی تپه بکار می‌رود مانند چغازنبیل ، چغاسوز چغاسرخ ، چغامیش و امثال آن که این سه در دزفول واقعند و چغازنبیل در کنار هفت تپه برجاست .

این کلمه «چغا CHOGHā» یعنی با ضم اول هم در زبان مردم ساری است و برارباب بصیرت پوشیده نیست که چگا و چکا و چوک و چغ ریشه‌های اوستایی این کلمه است و در زبانهای مردم جنوب شرق ایران مانند تنگستان و دشتستان و لارستان و بلوچستان هم به همین شکل و چگ به معنی قلعه و خط الرأس منفرد و انتهای کوه و تپه سنگی ازسازدهم است ، چون چند قدمی برای تپه‌ی چغا در جنوب قصه‌ی گنوند راه برویم و آب‌سرای قطره‌ایلامی می‌بینید که برخی نوشته و بعضی نانوشته‌اند و آن‌ها که نوشته‌اند از چهار یا پنج سطر نوشته‌ی ایلامی میخی است که باد و باران و تابش آفتاب کشته از دست غارتگران و بی‌دقتی مسئولان و بی‌تفاوتی محافظان ، این تپه‌ی تاریخی را در معرض تطاول و چپاول و خرابی و انهدام قرار داده است . من خود سه آجر نوشته‌ی با خط میخی ایلامی در این تپه یافتم و از آن‌ها عکس گرفتم . در خانه‌ی مردی از مردم گنوند بنام سلطان‌حسین کلاتر هم یک آجر ایلامی به هنگام ساختمان خانه یافته‌اند که در زیر خاک زمی

بنا یافت شده و با خط ایلامی بازمانده است و از آن عکس گرفتیم و ظاهراً تپه‌ی چغا محل معبدی برکنار رود کارون بوده است که ایلامیان انزانی یا انشانیان ایلامی یعنی ایلامیان کوهستانی در آن معبد نیایش می کرده‌اند و یسا رود کارون را که منشاء حیات و خرمی و باروری تمامی جلگه‌ی خوزستان بوده است تقدیس می نموده‌اند .

با به دست آمدن اولین و تنها مجسمه سنگی زیگورات در نزدیکی معبد ایلامی «چغا» و در ناحیه‌ئی که آثار نوشته‌ی ایلامی انزانی در آن یافت شده است به لحاظ اهمیت تاریخی در خوردقت و تحقیقات پر دامنه‌ی باستان‌شناسان و مورخان و هنرمندان و معماران تواند بود .

در همین سفر بود ، که در آبادی « بنه کازم حجاج سلطان» در بلوک عقیلی شوشتر ، در زیارتگاهی بنام « شازده قاسم » يك جام مرمرین مخطط از مرمر سبز مخطط که خطوط پهن موازی یشمی و سفید رنگ در آن جلوه‌ی خاصی دارند نزد خادم بقعه یافتیم که مدعی بود بیست سال پیش از باغچه‌ی حیاط بقعه بدر آورده و علت حفر زمین باغچه‌ی بقعه را خوابی نقل می کرد که کرامت مدفون در بقعه را بشناساند . این جام ظریف مرمرین با ارتفاع چهار سانتیمتر و قطر دایره دهانه ۹ سانتیمتر و عرض لبه انحناء دوسا نتمتر است و یک پریدگی کوچکی بر لبه‌ی منحنی آن است اما با وجود این پریدگی سالم و ظریف و خوش تراشی است . گمان من این است که اگر این جام سومری و بابلی نباشد ، می‌شک یادگار هنر مرمر تراشی ساسانی است که در این گوشه از جهان باقی مانده است .

از هر دوشیء ؛ بر روی دست محمد علی شرف‌الدین شوشتری ، عکس گرفتیم و چون به شوش باز آمدم ، فردای روزی که آنها را دیده بودم به فرماندار و رئیس شورای حفاظت آثار باستانی شوشتر نامه‌ای نوشتم و از این دوشیء نفیس او را خبر دادم تا در حفظشان بکوشند . انجمن آثار ملی و وزارت فرهنگ و هنر راهم با نامه‌ای که به انجمن آثار ملی و دکتر فیروز باقرزاده مشاور عالی وزیر فرهنگ و هنر نوشتم با خبر کردم . انجمن آثار ملی با ارسال رونوشت نامه‌ی من برای وزیر فرهنگ و هنر بوظیفه‌ی خود قیام و اقدام نمود و مرا سپاسگزار ساخت تا خدای چه خواهد و سر نوشت این اشیاء چه باشد ، بدست چه کسانی افتد و چه کسانی بر آنها نظر اندازند ، به مجموعه‌های خصوصی سوداگران برسد یا به

غرفه‌های موزه‌های جهانی! امید که دوباره آنها را در موزه‌ی ایران باستان بازبینیم و امید آنکه ایلام‌شناسان و هنرشناسان و محققان بصیرت در هنرهای ساسانی آنها را باز یابند و بازشناسند و بتوانیم نظرات تحقیقی و علمی صاحب نظران در باره‌ی آنها را باز یابند و بازشناسند و بتوانیم نظرات تحقیقی و علمی صاحب نظران در باره‌ی آنها را در کتابی یا نشریه‌ی بخوانیم .

## محمد علی سدید السلطنه کبابی بندرعباسی

میرزا محمد علی خان سدید السلطنه کبابی مینابی بندرعباسی فرزند حاجی احمد خان سر تپ کبابی مینابی بندرعباسی ، امیر پنجه و دارای لقب سرهنکی ، در ۲۲ رجب سال ۱۲۹۱ هجری قمری برابر سال ۱۲۴۹ هجری شمسی در بغداد بدنیا آمد و در یازدهم رجب سال ۱۳۶۲ هجری قمری برابر با چهاردهم مردادماه سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در بندرعباس درگذشت. سدید هفتاد و یکسال زندگی خود را در خدمات دیوانی و دولتی و مسافرت‌های تحقیقی و تنبع در مسایل مختلف خلیج فارس بخصوص جغرافیای تاریخی بندرها و جزیره‌های آن بسر آورد.

سدید صرف و نحو را نزد مرحوم سید جواد مجتهد یزدی و مرحوم حاج شیخ عبدالله امام جمعه بوشهری و عروض و بدیع را نزد مرحوم میرزا حسین اهرمی بوشهری متخلص به معتقد و مرحوم محمد حسین کبابی متخلص به محمود و علوم جغرافیا و فیزیک را (بنوشته خودش) نزد مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی در شهر بوشهر فرا گرفت و دشمنان در مدرسه انگلیسی ها در بوشهر زبان انگلیسی آموخت ، مدتی هم نزد مرحوم احمد ادیب پیشاوری تلمذ کرد و گاهی شعر هم میسرود و در شاعری «نهانی» و آخر عمر «عاری» تخلص میکرد.

خدمات اداری و دیوانی و دولتی مرحوم سدید عموماً در خلیج فارس بوده و به مشاغلی از قبیل فتح بندر لنگه و طرد محمد بن خلیفه از بندر مزبور بسال ۱۳۱۶ هـ . ق و ریاست تذکره خلیج فارس بسال ۱۳۱۲ هـ . ق و کفالت کارگزاری بنادر بسال ۱۳۱۸ هـ . ق و کارگزاری دولت روسیه تزاری در بندر لنگه و وکالت قنصلگری دولت روسیه در بندرعباس و معاونت حکومت بنادر جنوب و حکومت بندر لنگه و وکالت قنصلگری دولت فرانسه و مشاغل دیوانی و اداری متعدد دیگر فائز آمده

در این مقاله ، اولین بار ، در مجله راغبنمای کتاب ، سال ۱۳۶۸ هـ . ق ، جلد دوم ، صفحات ۵۴۱-۵۵۰ ، دو ۹۵-۸۶۸ چاپ شده

است.

و به پالتوشمه دارمرصع و نشان تمثال مظفرالدین شاه سرافرازگشته (فرمان مورخ ذی القعدة سیچقان ثیل سنه ۱۳۱۸ هـ. ق). از دربار مظفرالدین شاه قاجار لقب «عمدة الامراء» با درجه سرهنکی داشته (فرمان ذی القعدة ۱۳۱۶ هـ. ق با صحه مظفرالدین شاه و مهر مشیرالدوله) و بسال ۱۳۱۹ هـ. ق فرمان پالتوی ترمه خلعت دریافت داشته است که با تمثال مظفرالدین شاه «فخرزبیب بر» دوش افتخار و اعتبار خود داشته باشد،

از دربار تزاری مسکو نشان دست آناه و از دولت فرانسه نشان «پالم آکادمیک» دریافت داشته است. خود سدید در صفحه ۲۸۵ در جلد اول کتاب اعلام الناس فی احوال بندرعباس که با نام بندرعباس و خلیج فارس به تصحیح احمد اقتداری و به کوشش مرحوم علی ستایش داماد سدید به سال ۱۳۴۲ هجری شمسی در تهران بطبع رسید نوشته است: «حال نگارنده: چنین گویند محمدعلی پورحاج احمد خان، در بیست و سوم رجب سال هزار و دو بیست و نود یک قمری مطابق هزار و دو بیست و پنجاه و دو شمسی متولد، در سال هزار و سیصد و چهارده قمری با پدر خود از خلیج فارس بداخله ایران رفت و در کتاب التذقیق فی سیرالطریق، را در آن مسافرت نگاشته و ایام توقف در طهران و مفاتیح الادب فی تواریخ العرب، نوشته و تقدیم مظفرالدین شاه نموده و سدید السلطنه لقب یافته شرح حال خویش و نیاکان خود مبسوطاً در آن کتاب درج و پس از دو سال مراجعت به خلیج فارس و وطن درعباسی نمود. در سال هزار و سیصد و شانزده بموافق دریا بیکگی در فتح لنکه حاضر، به خلعت دولت و مواجب میاهی، در سال هزار و سیصد و هفده ریاست تذکره خلیج فارس و در سال هزار و سیصد و هشتده به پالتوشمه مرصع و کفالت کارگذاری بنادر نائل، در سال هزار و سیصد و نوزده به اعطاء تمثال همایون ملوکانه موفق و در سنه هزار و نهمصد و سه از طرف دولت بیه روس در موقعیکه کارگذاری لنکه داشت نشان سنت آناه از درجه سیم عنایت، در همان سال با جاره وزارت جلیله امور خارجه و کانت قنصلگری روس در عباسی و لنکه قبول نمود و مردم را از احکافات و تعدیات نجات داد، در سال هزار و نهمصد و شش از طرف دولت فرانسه به اعطاء نشان «پالم آکادمیک» نائل افتاد و در او ان فراغ بال در جمع اطلاعات خود و از حال جزائر و بنادر خلیج فارس مشغول، و در سال هزار و سیصد و بیست و نه که حدود زندگانیم به اربعین رسید. آنچه راجع به عباسی جمع داشت در این مجموعه نگاشت و اعلام الناس فی احوال بندرعباس نام گذاشت و خطایا و خلل خود را از خداوند و خوانندگان عفو و اغماض خواهد و پوزش طلبد. ان الله ستار العیوب».

پدر سدید السلطنه، حاج احمدخان سرتیپ کبابی بندرعباسی است که بدوران درازی کارگزاری دولت ایران در بنادر و جزائر خلیج فارس داشته و همیشه حافظ منافع اتباع ایران و مجری امور حکومت مرکزی ایران و مدافع ملیت و قومیت ایرانی در سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان بوده است و در همین زمان سید جمال الدین اسدآبادی به بوشهر رسیده و نزد او میهمان بوده و محمدعلی خان پسر حاج احمدخان سرتیپ که در بوشهر نزد پدرش اقامت داشته از محضر سید جمال الدین اسدآبادی علوم جغرافیا و فیزیک آموخته است.

حاج احمدخان سرتیپ کبابی در یک خانواده شیرازی که بزمان نادرشاه افشار به مسقط رفته اند در سال ۱۲۵۱ ه. ق در مسقط بدنیا آمده و جداعلای او بنا بر نوشته سدید محمدتقی خان افشار، سردار نادرشاه و فاتح مسقط و عمان بر روزگار نادرشاه بوده است. پسر محمدتقی خان افشار بنام حاج حسن شاه در مسقط بتجارت پرداخته و حاج احمدخان نوه محمدتقی خان افشار بنام حاج حسن شاه در مسقط ه. ق در تهران در گذشته است و در گورستان ابن بابویه تهران مدفون گشته است. حاج احمدخان سرتیپ کبابی هم مانند پدرش اهل دانش و فضل و قلم بوده، رسالاتی در احوال خلیج فارس و امراء ایرانی و خانواده‌های ساکن بنادر و جزائر خلیج فارس و دریای عمان نگاشته که برخی از آنها در خانواده سدید که بر روزگار ماه ستایش، نامیده میشوند باقی مانده است و رساله ممتع و مفیدی در جواهرات و خرید و فروش مروارید نگاشته که نسخه خطی آن باقی است. رساله‌ای هم به نقل فرزندش سدید بعنوان سفرنامه از وی بجای مانده است.

سدید السلطنه به مقتضای توطن دراز مدتی که در بندرعباس و میناب داشته و بمناسبت آنکه مادرش دختر شیخ محمد مینابی بوده به بندرعباسی مشهور گشته است و در میناب و بندرعباس دارای علاقه ملکی و باغ و خانه و مزرعه بوده است و خانه‌ی هم در بندرعباس داشته است که بقایای خانه بندرعباس و املاک و باغها و مزارع و خانه مسکونی او در میناب باقی است. ظاهراً علت آنکه سدید السلطنه و پدرش حاج احمدخان هر دو به کبابی، شهرت یافته‌اند آنست که حاج احمدخان سرتیپ بمناسبت احتفال و ضیافت‌های دوستانه یارسی که در خانه سلاطین مسقط و شیوخ آن و یادربندرعباس و بوشهر و میناب در خانه خود حاج احمدخان برپا می‌شده با سلیقه و ذوق و مهارت آشپزی ایرانی دستور تهیه کباب به روش آشپزخانه ایرانی

میداده است و چون این «کباب» بسیار مطبوع طباع اعراب واقع میشده و از آن لذت میبردند و هر گاه «کباب» عالی میل داشته‌اند دستور العمل «کباب پزی» را ازو میآموخته‌اند به «الکبابی» و «کبابی» مشهور شده و فرزندش میرزا محمد علی خان سدید السلطنه نیز این لقب خاص پدر را به ارث برده و سبب شهرت او شده است. از حاج احمدخان سرتیپ کبابی بندرعباسی مراسلات و راپورت‌ها و گزارش‌های فراوانی در وزارت امور خارجه باقی مانده است که به سبب مأموریت‌ها و مسئولیت‌های دولتی به تهران ارسال داشته و اکنون در وزارت امور خارجه نگهداری میشود.

محمد علی سدید السلطنه همه عمر را بکار نویسندگی و تحقیق و تتبع گذرانیده و هر زمان که فرصت و فراغتی مییافته است حاصل مطالعات خود را می‌نوشته است و از او کتابها و رساله‌های دست نویس متعددی باقی مانده است و عادت بر این داشته است که منشی یا منشیانی را اجیر می‌کرده و با خود، در سفر و حضر همراه میداشته و هر زمان مطلبی را انشاء مینموده منشی همراهش مینوشته و در بعضی آثارش نام کاتب منشی در آخر کتاب ذکر شده است. مانند «محمود لاری» و «یوسف رفسنجانی» و «غلامرضا لاری». در اواخر عمر خود با اشتغال امری می‌نشسته و منشیانی که از دوسه تن بیشتر بوده‌اند در اطراف اومی نشسته‌اند و در هر فرصت که از آن اشتغال فراغت میجسته با انشاء مطالب علمی میپرداخته و منشیان مینوشته‌اند و نزدیکان آن مرحوم که در ک زمانش کرده‌اند بر من حکایت کردند که مطالب مختلفی را به چند منشی انشاء و القاء مینموده و هر یک از آنها کار خود را دنبال میکردند و او به نوبت دنباله سخن را از همان جا که با همان منشی پایان داده بود آغاز میکردند و معمولاً اشتباه و تکرار هم نداشته است.

سدید السلطنه بلند طبع و لطیف و خوش سخن بوده، گاه شعر می‌گفته و سفرهایش بر دوستان و مهمانان گسترده بوده و با وجود تعین و تملک و ثروت فراوانی که از پدر بارت برده، خود در نهایت سادگی و در خدمت بمرزوبوم کوشا و گشاده دست و زحمتکش و مدافع ملیت ایرانی در خلیج فارس و دریای عمان بوده است و از طبقات ضعیف و ستمدیده و زحمتکش حمایت جدی مینموده است. بیشتر یادداشت‌ها و نوشته‌های او حکایت از سوز و گداز وطن پرستی او برای ایرانی بودن خلیج فارس و نواحی آن میکنند، به فرهنگ و تاریخ و تمدن کهنسال نیاکان و پدران و قومیت ایرانی خود افتخار میکرده و همواره طرفدار و نگاهبان مدنیت و فرهنگ ایرانی در تمامی آن نواحی بوده است. در اواخر عمر مالی نیندوخته و بر بقایای موروثی پدری میزیسته و چون بازنشسته دولت بوده است با مختصر مؤنه

بازنشستگی در بندر عباس میزیسته است. گفته‌اند که در آخر عمر سخت به الکل روی آورده و قوت لایموت او در مدتی که بیدار بوده و کار می‌کرده، چند دانه انار و یا رطب خرما بوده که باجره‌های پیاپی ماکول و مشروب روزمره و عادی او بوده است.

سدید باغ‌آلب رجال دولتی و علمی تهران آشنا بوده و چنانچه از نوشته‌هایش برمی‌آید، بسیاری از کسانی که در اواخر دوران قاجار و بروزگار پهلوی صاحب عنوان و شهرتی سیاسی یا علمی و یا اجتماعی بوده‌اند با او ارتباط و دوستی داشته‌اند و هر گاه او به تهران می‌آمده مونس و معاشر آنان بوده و در مجالس و محافل ادب و تهران راه داشته است. از نوشته‌های خودش برمی‌آید که با فرصت‌الدوله شیرازی و شوریده شیرازی دوست و انیس و رفیق گرمابه و گلستان بوده، جلد دوم مفاتیح-الادب فی تواریخ العرب را با مقدمه مرحوم میرزا محمد حسین خان ذکاء‌الملک فروغی چاپ سنگی کرده و مورد تشویق او واقع گردیده، ظهیرالدوله رادیده و با او رفت و آمد داشته، اکابر صدر دیانت بایی و بهائی را می‌شناخته و از آنها و اشعار و احوالشان یاد کرده. فناء زمان و اهل قلم را بخوبی و با دقت و سواس عالمانه می‌شناخته، با مرحوم سید حسن تقی‌زاده رجل علمی و سیاسی نیم قرن اخیر ایران بخوبی آشنائی داشته و حتی یک‌دوره از کتاب اعلام‌الناس فی احوال بندر عباس (بندر عباس و خلیج فارس) را برای او به تهران فرستاده است. عقیده نگارنده اینست که مرحوم تقی‌زاده این دو مجلد را به کتابخانه ملی اهداء کرده است. امین‌السلطان، امین‌الدوله، مرحوم صفی‌علیشاه، عین‌الدوله، نظام‌السلطنه، حشمت‌الدوله و غالب شعراء و رجال دوره قاجار را ملاقات کرده است.

سدید با رجال سیاسی دوره پهلوی مانند مرحوم علی‌اکبر داور، تیمورتاش و امثال آنان آشنا بوده و آنها نیز از وسعت اطلاعات علمی و سیاسی او در مسائل مختلف و متنوع خلیج فارس و دریای عمان آگاه بوده‌اند. سدید از مخالفین قوی‌دست و آشتی ناپذیر سیاست استعماری انگلستان در خلیج فارس و دریای عمان بوده و همه کوشش او مصروف مرفی این سیاست زیان‌بخش و مبارزه قلمی با آن بوده است. محصول این مبارزه از راه قلم آغاز شده و باشکسته شدن قلم او پایان پذیرفته است.

### آثار سدید

در میان آثار مختلف سدید که بصورت کتاب، یادداشت، رساله، تحقیق،



سفرنامه و اوراق مسوده و دست نویس و جنگک شعرو و نویسی از کتب و مجلات باقی مانده است کتایبهای «صید مروارید» و «اعلام الناس فی احوال بندرعباس» و رسالات «اوزان چو» و «صدویست و پنج اصطلاح کشتی» چاپ و منتشر شده است.

۱ - صید مروارید : نام اصلی کتاب «المناس فی احوال الفوس و الفواص» است که با نام «صید مروارید» در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی یعنی در زمان حیات مؤلف در مطبعه مدرن در تهران چاپ شده است و در دیباچه کتاب آمده است: «پس از درود و ستایش چنین گوید پورحاج احمد خان بندرعباسی (محمدعلی) مدعوبه (سدید السلطنه) در حدود هزار و سیصد و دوشمسی سید عبدالله خان معاضد السلطان نماینده وزارت امور خارجه در بنادر جنوب نمایندگی وزارت فوائد عامه راهم توأم داشته اند سؤال چند راجع به صید مروارید و غوس و غواصی از نگارنده نمودند با تحقیقات دقیق باختصار یک جواب انیق نگاشته . . .» و این کتاب که ۱۱۲ صفحه و دارای چند نقشه است و در ماه جمیدی الاخره سنه ۱۳۴۴ هجری قمری در بوشهر تحریر شده و در تهران آماده چاپ شده ، است ضمن تشریح محللهای صید مروارید در خلیج فارس و دریای سرخ از موقع طبیعی سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس و حکومت و جمعیت و ترتیبات و نظامات دولتی و عرفی صید مروارید و نرخ خرید و فروش و اسباب صید و آلات آن و حوادث دریا، و کشتیرانی و تجار عمده مروارید، تجارتخانه های معتبر مروارید در دنیا و آمار گمرکی صدور مروارید از بنادر ایران، و اصطلاحات و لغات غواصی و اوزان خرید و فروش مروارید بازار و کیفیات آنان و رقابت های جدید دول صنعتی در خصوص کشت مروارید مصنوعی سخن گفته و در آخر کتاب فهرستی از لغات و اعراب آنها بدست داده است.

۲ - اعلام الناس فی احوال بندرعباس : که با نام بندرعباس و خلیج فارس با تصحیح احمد اقتداری و کوشش مرحوم علی ستایش بسال ۱۳۴۲ هجری شمسی به سرمایه کتابخانه ابن سینا در تهران چاپ شده است. و نمونه ای از خط مؤلف که صفحه آخر حرد دوم است و همچنین گراور عکسی از او در آغاز کتاب دیده میشود: «فراغت حاصل نمودم از تسوید جلد دوم اعلام الناس در ۱۸ صفر سال هزار و سیصد و چهل و هفت قمری، بخط مؤلفه محمدعلی مدعوبه سدید السلطنه متخلص به عاری.» در این کتاب که در ۷۳۶ صفحه متن کتاب و ۹۵ صفحه فهرست کتاب تنظیم شده است مطالب بسیار مفیدی در جاد اول کتاب در خصوص (بندرعباس، بلو کسته: جزائر ارببه، بندر خمیر، محال، شمیلات، میناب، بلوچی، حسن لنگی،

جزیره هرمز، جزیره لارک، جزیره قشم، جزیره هنگام و قرارداد دولت ایران با کمپانی سیم تلگراف هند و اروپا، فرمان ناصرالدین شاه به نام امامان مسقط، فرمان فتح‌المشاه در خصوص واگذاری اولین قطعه زمین در باسیدوبه انگلیسیان، فرامین مظفرالدین شاه، مسافتات بین بندرعباس و شیراز و بندرعباس به سیستان و کتابشناسی درباره هرمز وجود دارد. و در جلد دوم (سیاحت‌نامه تاورنیه فرانسوی و کمبسیون‌های ممیزی مالیات، مطالب تفصیلی در خصوص میناب، گمرک ابنیه و نفوس، آثار قدیمه هرمز، میناب، سیرسنان، بلوک احمدی، رودان، سیم تلگراف بندرعباس به کرمان، مقایره قدیمه در نخل ناخدا، قنصلخانه انگلیس، پرتغال، هولند، انگلیس، اطریش، سوئد، امریکا، نروج (نروژ)، ایتالیا، جهان (ژاپون)، هند، بلجیک (بلژیک)، روس، آلمان، فرانسه و ارتباط آنها با بندر عباس و خلیج فارس از جنبه سیاسی و اقتصادی، شاه عباس کبیر و هرمز و گومرون، راپرت نظامی، مسافت بندرعباس به گواتر، جزایر، سرحدات جنوب، بندرلافت، مسکوکات جرون، مضافات حالیه بندرعباس، فرمانهای کریم خان زند و مطالب واحصائیه‌های گمرکی و بلدی مذکور است. در نام کتابهای ماخذ مؤلف نام دو کتاب یار ساله بچشم می‌خورد که بزمان ما ناشناخته مانده است، یکی «رموز البرقیه فی سهوله تجارت الشرقیه و الغربیه»، و دیگری «تذکره للمتقین» است. مؤلف برای نوشتن کتاب، به ماخذی چون ایران لرد کرزن، وقران السمدین یا تاریخ ملوک بنو قیصر و جم (دوره قاجاریه) و جهان‌نگشای نادری و روضه الصفا و نخبه الدهر و زینت المجالس و برهان قاطع و آتشکده آذر و حقایق الاخبار ناصری و مرآت البلدان و مراد الاطلاع و منتظم ناصری و نزهت القلوب و تاریخ و صاف و کتب تصنیف خودش چون «مفاس اللثالی و مناز اللیالی»، «ومفاتیح الادب» رجوع نموده است. در این کتاب نام ماهیان اطراف جزیره قشم و بندرعباس و نام قایقها و کشتیه‌های بادی و محلی و اصطلاحات کشتی و نام درختان خرما (فسیلات) آورده شده و در آخر آن فهرستی از اینگونه لغات در چاب ابن سینا بوسیله مصحح بدست داده شده است.

میتوان گفت تاکنون در خصوص بندرعباس و میناب بلحاظ اوضاع طبیعی و تقسیم آب و باغها و درختان و احصائیه‌های گمرکی و ذکر حوادث تاریخی و جزئیات زندگی روزمره مردم کتابی باین جامعگی و درستی و صحت و دقت نوشته نشده است و کتاب از این جهات ممتاز است. اما اثر کتاب نثری عمادی است و گهگاه قواعد نویسندگی نثر فارسی هم در آن رعایت نشده است.

ضبط صحیح نام ماهیان و لغات دور از ذهن از کارهای بسیار پسندیده مؤلف در این کتاب است که معادل هر کلمه را با کلمه‌ای که معمول و آشنای ذهن خواننده است نشان داده است.

۳ - رساله اوزان چو: که رساله‌ئی است در خصوص خرید و فروش مروارید خود سدید نوشته است: «چو، خود وزن موهومی است که وجود خارج ندارد، بر وزن نوتلفظ شود. هر چورا بر چند گره تقسیم کرده‌اند، دگره بر وزن مهره به ضم دال و جزم کاف فارسی استعمال شود، آنهم وزن موهومی است بدون وجود خارج، با واو غیر مشبوع چون دو گره نگارند ولی در تلفظ بدون واو استعمال شود... در هر صورت کلمه مزبور پارسی است و تازیان اساس آن حساب را از پارسیان گرفته‌اند چنانچه دریا نوردان تازی حساب دریا را هم از پارسیان مأخوذ و اول سال خود و نوروز دریا را از اول فروردین ماه قدیم دانند حال که سنوات قمری به هزار و سیصد و چهل و چهار رسیده اول فروردین ماه قدیم مطابق هیجده برج اسد و بیست و سوم امرداد جلالی و دهم اوت فرنگی است.» دقت مؤلف در ذکر لغات و نگهداری حساب ایام و توجه به گاهشماری قدیم و تطبیق آنها در این رساله حکایتی از دقت علمی او است. در این رساله گذشته از ذکر مراجعی چون فرهنگ و صاف و ناصری و اندراج از کتاب «مرج البحرین» تألیف سلطان بن محمد مناعی در مأخذ خود ذکر کرده است و از معلم خود در تعلیم حساب بنام (شیخ صالح بن صالح عطیه که از افاضل بندرلنگه) بوده یاد کرده در این رساله از واحدهای وزن و اصطلاحات اوزان مانند چو، جو، چاو، دگره، مثقال، رتی، چوبصری، مثقال چوبصری، مثقال پونه، آنه، مثقال سورتی، مثقال عرب، حبه گندم، بدام، بوکه، ناعم، خاکه، چوبرنه، مزور، سخن رفته است و طرز محاسبه و اعمال و ضرب و تقسیم و جمع و تفریق و اجزاء و اضعاف آنها را بیان داشته است و با ذکر مثال موضوع را روشن کرده است. این رساله به تصحیح احمد اقتداری در مجله فرهنگ ایران زمین (تهران - مهر ماه ۱۳۴۲) درج شده است و بصورت جدا گانه نیز تحت عنوان (دورسائه - اوزان چو - اصطلاحات کشتی) ضمیمه مجله فرهنگ ایران زمین منتشر گردیده است.

۴ - رساله اصطلاحات کشتی: یا رساله (۱۲۵ اصطلاح کشتی، رساله‌ای است که اصطلاحات کشتی رانی خلیج فارس را در بردارد و بیش از نیمی از آن اصطلاحات تا زمان ما هم در خلیج فارس رایج است و حفظ و ثبت و ضبط آن درجه واقع بینی و توجه علمی مرحوم سدید را می‌رساند. در این رساله

لغات بصورت فرهنگ نویسی ذکر شده و توضیحات بطور اختصار در برابر هر لغت آمده است مانند ، « دستور - بر وزن مستور چوبی است که در سینه کشتی نهند و یوش شراع ( يك گوشه جلو شراع است ) به آن بندند. » . این رساله نیز با تصحیح احمد اقتداری در مجله فرهنگ ایران زمین ( مهرماه ۱۳۴۲ ) درج شده و بصورت ضمیمه مجله مزبور نیز منتشر شده است . ( جزوه دو رساله ، اوزان چو - اصطلاحات کشتی ) .

۵ .. مفاتیح الادب فی تواریخ العرب - با آنکه از ظاهر نام کتاب گفتگویی در باره تاریخ عرب بذهی نمیرسد ، اما بشرحی که لازمه تفصیل است میتوان گفت این کتب ذیلی است بر تواریخ قدیمه ملل و اقوام ایرانی در سواحل جنوبی خلیج فارس و ریشه شناسی و تحقیق در اعلام جغرافیائی و اماکن تاریخی سواحل نجد عربستان که با خلیج فارس و دریای عمان پیوستگی دارند و کشورهای قبائل مختلفی را در زمان مصنف این یادداشتها تشکیل میداده اند . بسیاری از وقایعی که مورد توجه مؤلف این مجلدات واقع شده و بسیاری از موضوعاتی که در ضمن بیان وقایع تاریخی آن سرزمینها ذکر میکند قصه درد و رنج خود اوست که بعنوان يك ایرانی وطن پرست در سرزمینهای ایرانی موجود و محروم که تمدنهای کهنه فلات ایران از در و دیوار آن به فریاد آمده اند و رو بویرانی نهاده اند باز گو میکند و ناگزیر بیوش تاریخ نویسی و وقایع نگاری حوادث تاریخی سرزمینها را هم با دقت و وسعت و امانت بیان میدارد .

از یادداشتهای خود سدید السلطنه بر میآید که قصد مؤلف آن بوده است که چهار جلد کتاب در احوال ساکنان حاشیه جزیره العرب از سواحل سرزمینی که امروز کویت نامیده میشود تا منتهی الیه سرزمینهاییکه آنسوی تنگه هرمز و امتداد خاک عمان و حضرموت و اطراف عدن و یمن است و به شرق آفریقا و زنگبار سی پیوندد برشته تحریر و تحقیق در آورد . جلد اول و دوم کتاب را که با نام مفتاح اول و مفتاح دوم خود مؤلف نامگزاری کرده است در قالب آنچه را که مؤلف میخواسته است تحریر نموده و مفتاح دوم را بنام مفاتیح الادب در احوال و تاریخ مجمع الخزایر بحرین تنظیم نموده و در تهران بروزگار مظفر الدین شاه قاجار بچاپ رسانیده است و مقدمه کوتاهی بقلم مرحوم محمد حسین خان ذکاء الملك فروغی بر آن نگاشته شده است و با دستور « نظام السلطنه وزیر عدلیه » چاپ شده است . ذکاء الملك فروغی در این مقدمه نوشته است :

« ... و از روی واقع چون شخص خواهد از حال مرزی و مرزبانی نیک

باخبر شود و آنچه گوید از روی سندی معتبر گویند داند این گفته تاج‌حدمتین است و این نوشته تا کجا زرین و پس از آنکه این نکته دانسته شد رنج و سعی نویسنده مشکور گردد و زحمت و مجاهدت ساعی منظور آید.

این کتاب یا رساله یا مفتاح ( چنانکه مؤلف نامگذاری کرده است ) که در بیان جزیره بحرین و مطالب تاریخیه آن جزیره است ، مشتمل بر سه باب است باب اول : در حالت و وضع آن دیار و احوال سکنه آنجا . باب دوم در بیان تاریخ آن مملکت از ازمه سابقه تا زمان تسلط حکام حالیه . « باب سیم » در بیان حالت مشایخ و حکام حالیه آن جزیره .

در اولین صفحات فصل اول از باب اول این کتاب میخوانیم : « ... اردشیر بابکان چون مملکت نیاکان خود مصفا نموده بجزیره اوایل آمد و آنجا را بقهر و غلبه متصرف و ملک آن ناحیه از بیم خصم خود را از بام کوشک بزیر انداخته در حال بجهان دیگر شتافت . شاپور ذوالاکتاف چون قصد تدمیر و اعدام اعراب نموده به اوایل آمد و آنجا را قتل عام کرده و بمدینه هجر رفته طوایف بنی تمیم و بنی بکر و بنی عبد قیس را معدوم ساخت و چون سلطنت ساسانیان بانوشیروان رسید حکومت اوایل و مدینه هجر و مملکت عمان به منذر پسر نعمان داده شد . ... »

و در صفحات دیگر میخوانیم : « در سنه هزار و سی و نه از جانب شاه عباس اول جنود نامعدود و عساکر ظفر مآثر صفویه بریاست امام قلی خسان سر کرده فارس مأمور بنادر شده چون « بندرات » از وجود پر تقالیها مصفا نمود بجزیره بحرین رفت و آن جزیره را از پر تقالیها منتزع و در حوزه مملکت صفویه در آورد . » و بالاخره از اعزام اردوی نادری به سرکردگی کلبلی خان و محمد تقی خان افشار سرداران نادر شاه سخن رفته است و قبل از باب سیم از « صاحب الزنج » علوی رهبر شورشیان و سیاهان جنوب در قرون اوایل و شیخ نصر خان بوشهری بروزگار زند در آن دیار سخن گفته است ، در خصوص حکام قطر و بحرین که امروزه خاندانان بر قطر و بحرین حکومت میکنند و اختلاف آنها و توسلات و توقعات آنها از حکومت تهران و فرمانروایان فارس و بوشهر و مداخلات انگلستان و تفرقه خانواده های قطری و بحرینی در باب سیم سخن رفته است .

مرحوم سدید در آخر باب سیم این رساله اعراب و اوزان و معانی بعضی « کلمات غیر مأنوس و غیر متداول » را ذکر کرده است و به مزید فایده کتاب افزوده است .

به ضمیمه این رساله ، رساله دیگری که تصنیف مرحوم سدید است بنام

«بقیه نقیه» چاپ شده است که مختصری در احوال و اشعار يك شاعر همشهری خود او بنام میرزا حسین معتقد اهرمی بوشهری است که معلم ادب فارسی او نیز بوده است و از دو کتاب معتقد بنام «مجموعه اللطائف» و «جواهر زواهر» نام برده است. و از اشعار معتقد در این رساله، شهادت ناصرالدین‌شاه و جلوس مظفرالدین‌شاه و وفات «دشتی شاعر» بدست می‌آید. بعد از این رساله، رساله دیگری به ضمیمهٔ مفتاح دوم مفاتیح چاپ شده است که «ضمیمه اللطیفه» نام دارد که شرح حال خود مؤلف یعنی میرزا محمدعلی‌خان امیر پنجه سدید السلطنه کبابی مینابی بندرعباسی است و چند قصیده و غزل از او نیز در دنباله این رساله چاپ شده است که با تخلص عاری است.

نمونه‌ای از غزل عاری، این غزل ساده و روان و کوتاه است که در این رساله چاپ شده است.

اگر بوئی ز زلفت آورد باد	کند از محنت دورانم آزاد
بیاد قامتت هرگز ز خاکم	نه بینی رسته غیر از سرو و شمشاد
اگر حسن تو را فرهاد دیدی	شدی شیرینی شیرینش از یاد
ندیدم غیر محنت من ز ایام	تو گوئی خاص محنت مادرم زاد
فلک از من کشد اینک مکافات	از آن شب‌ها که بودم در بورت شاد
کجا یاران کنندم یاد، عاری	کجا شیرین نماید یاد فرهاد

همه منهوش و حیران تو هستند

تعالی‌الله از آن حسن خداداد

شعر «عاری» روان و دلنشین است و از عمق اطلاع و وسعت و تبصر او در دانشهای ادبی زمان حکایت میکند. قصیده، مثنوی، غزل و رباعی و مثنی هم در اشعار «عاری» که گاهی سدید و نهانی تخلص میکرده است دیده میشود، همه روان و دلپسند، میتوان گفت شعر سدید از شرش خیلی بهتر است.

۶- برهان سنید: مفتاح اول یا کتاب اول از مفاتیح الادب که بر روزگار مظفرالدین شاه و به خواهش حسینقلی خان نظام السلطنه و درصداارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم و در ماه رجب سال ۱۳۱۴ هجری قمری نگارش یافته و بنام «مفتاح اول در تاریخ مملکت عمان» نامگذاری شده است، در چند شکل که بعضی اختلافات در مقدمه و بعض مطالب دارند تحریر شده است. در یک تحریر که یک نسخه از آن در اختیار نگارنده این سطور است و ظاهراً قدیم‌ترین نسخ است و بخط «یوسف رفمنجانی» است و در روی کاغذ ترمه کهنه زرد رنگ و در ۱۹۶ صفحه به خط بسیار خوش ثلث ریز نوشته شده و تاریخ ختم و تألیف و ترمه، آن شب جمعه ۲۹ ماه شوال سال ۱۳۱۴ است با این سطور آغاز میشود:

«در سنه نهصد و سی و هفت یمار به در مملکت عمان تسلط و اقتدار پیدا کرده و غالب ساحات آن مملکت بحیطه تصرف در آورده و در سنه هزار و سی و یک نفوذ آنها فزونی گرفت و مسقط و بقیه ممالک عمان از متصرفات آنها شده با وجود آن بسط ملت و سطوت و احتشام از سلاطین صفویه تمکین و اطاعت داشته با رسال تحف و هدایا هر سال انقیاد خود ظاهر ساخته ...» اما در تحریری که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشکده موثرالنگهداری میشود و نسخی از آن بلطف مرکز «مطالعات بین‌المللی» و آقای قدسی زاده در اختیار نگارنده است پس از بسم‌الله الرحمن الرحیم و مقدمه‌یی بربان عربی (بواب و فصول کتاب آغاز میشود: «باب اول در حدود و مسافت و مساحت و بلاد معتبره و بنادر مشهوره و طوائف و مسایخ حالیه مملکت عمان مشتمل بر چند فصل - فصل در حدود و مسافت و تعیین فراسخ بلدان و بنادر عمان شرقی - پوشیده نماناد که مملکت وسیع فسیح عمان بدو قطعه عمده تقسیم یافته عمان شرقی که عبارت از متصرفات امام مسقط است و عمان شمالی که بر مستملکات مشایخ منبده مقتدره اطلاق میشود...»

آشکار است که طرز تبویب و فصل‌بندی کتاب در تحریر این نسخه با روش

بهتر و منظم‌تر است و ابواب و فصول با اصول نگارش کتابی جغرافیایی تطبیق بیشتری دارد اما ناگفته نگذارم که همه مطالب اساسی و عمده در هردو نسخه حتی از حیث عبارات هم یکسان است و ذکر وقایع و تواریخ و علل تاریخی اگر هم در این دو تحریر از حیث انتخاب مومع در کتاب پس و پیش باشد، از حیث محتوی و مطالب یکسان و بی تفاوت و اختلاف است. هردو تحریر دارای فهرست ابواب و فصول است و در هردو تحریر شرح حال پدر مؤلف ( حاج احمد خان سرتیپ کبابی ) مسطور است.

در این تحریر در صفحه هشتم نسخه خطی در ذکر «نزوی» که امروز هم از مناطق مهم عمان است نوشته است: «... در نزوی کاروانسرا و دیگر آثار قدیم بسیار است و در غالب آنها خطوط فارسیان هنوز باقی است، از آن آثار پیداست که در سابق زیاد آباد بوده.... قلمه محکم متینی از ابنیه اکاسره در نزوی است خطوط میخی در او زیاد دیده میشود....»، «رستاق» در اصل روستا بوده تعریب یافته رستاق شده از بلاد معتبره عمان شرقی است.»

در صفحه ۱۹۹-۱۹۸ این نسخه زیر عنوان «تتمیم در بیان امامت امامان مسقط و زنگبار بعد از اقتدار و نفوذ دولت انگلیس در آن دیار» بذکر این حوادث پرداخته است و در حاشیه همین صفحه با خط خود قسمتی از شرح حال خود را نوشته است و در آخر این نسخه تحت عنوان معذرت نوشته است: چون امامان مسقط و زنگبار خود را سلطان خطاب نموده و مینمایند و ما در غالب مواقع به اصطلاح قوم رفتار نموده از آنها بسلطنت و سلطان یاد کردیم. تاریخ اتمام این نسخه هم مانند نسخه قدیم تر شب جمعه ۲۹ شوال سال ۱۳۱۴ هجری قمری است و کتاب با حمله «والحمد لله اولاً و آخراً و باطناً» تمام میشود.

در تحریر دیگری که نسخه منقح آن با خط نستعلیق خوش و ظاهراً خط «محمود لاری» کاتب سدید در دست است مؤلف از افتتاح اول با پیش و پس کردن مطالب کتاب دیگری ساخته و در واقع آنرا تکمیل نموده و نام آنرا «برهان السدید فی احوال بوسعید» گذاشته است. در این نسخه از کتاب غیر از وصف مملکت عمان مسائل دیگری از خلیج فارس و دریای عمان را نیز نوشته است و سبب امتیاز نام کتاب را چنین بیان نموده است: «... تا اینکه سال خجسته فال هزار و سیصد و سی در آمد نگارنده را تقریباً روزگار هرم در دنبال افتاد و سال عمر را اعتماد نبود معاطله را بیشتر حایز ندانست و به مقداری که توانست در انجام مقصد خویش کوشید و نواقص اولین مفتاح را یکدرجه تکمیل کرده و به



پایان رسانیده و شروع بانجام مفاتیح دیگر نمود و ارجو من الله التوفیق انه خیر صدیق و رفیق. چون مفتاح اول را در واقع در شرح عائله نبیله و سلسله جلیله آل بوسید که حال بر تخت امارت مسقط و عمان جالس و آن مفتاح بایستی تقدیم سده سنیه امیر عادل و امام همام باذل سید تیمور بن فیصل خلدالله امارته شود نامی جداگانه که آنرا از مفاتیح دیگر اختصاص دهد بر آن گذاشته و هی برهان السدید فی احوال بوسید و بالله التوفیق و علیه التکلان. « این نسخه تحریر که سال ۱۳۳۳ ه. ق. نوشته شده است اینگونه آغاز میشود: « کلیات - مملکت وسیع مسقط و عمان زاویه جنوب مشرق شبه جزیره العرب را تشکیل داده و مساحت بلاد عمان را هشتاد هزار میل مربع نگاشته اند و بر دو نقطه تقسیم شود: عمان شرقی شامل منصرفات امارت مسقط دیگر عمان شمالی حاوی منصرفات شیوخ مستقله رأس الخیمه و ام القیوین و حمربه و شارجه و دبئی و بو ظبی و خطه ملاحه دو عمانرا از یکدیگر جدا کند ناحیه عمان سواحل خلیج فارس و دریا و عربستان را اشغال کرده تا به ظفار پیوندد از آنجا به مکلا و شحر آمده پس به عدن رود. « در این تحریر از خطابه لرد کرزن برای شیخی در خلیج فارس به زبان عربی و مداخلات انگلیس و امریکا در عمان و روابط امامان مسقط و پدران سلطان حالی عمان، با دربار قاجار سخن رفته است و آخرین مطلب کتاب تحت عنوان امارت سید خلیفه بن حارب بن ثوینی است. در این تحریر مطالبی که خارج از موضوع عمان باشد نیز ثبت شده است ولی بیشترین قسمت کتاب و شاید بیش از دوثلث مطالب مربوط به عمان است.

از دیباچه این تحریر بر میآید که مفتاح سوم و چهارم مفاتیح الادب و راجع به کوبت و نجد است که تا این زمان هرگز از آن رسالات بعنوان کتابی جداگانه خبری ندارم، نسخه اصلی مفتاح اول نیز از مؤلف، اندک اختلافی با سایر تحریرات نزد بنده باقی است.

۷- مقاصد اللئالی و منارات النیالی. در دیباچه کتاب آمده است: « چنین گوید بنده نگارنده مدید السلطنه محمد علی پسر حاج احمدخان بندر عباسی چون در مراحل حیات به اربعین شتافتم و از نگارش مفاتیح الادب فی تواریخ العرب و جلد اول اعلام الناس فی احوال بندر رأس فراغت یافتم و سال هزار و سیمصد و سی و یک درآمد در صد افتادم خود را به تلقیق کتاب دیگر اشتغال دهم قصد خود را تصمیم داده و در جمع تحقیقات پریشان خود که از اسفار متعاقبه در بنادر و جزائر خلیج فارس و غیره در اوراق متفرقه و دفاتر مشتته نگاشته بر آمد و بعون خالق یگانه

در اجزاء دو گانه مقصد خود را بانجام رسانید و فهرست را مبسوطاً نوشته جزئیات مطالب را بدون ترتیب در تحت کلیات نگاشت. رموس مطالب به ترتیب حروف الفباء نگارش داد که خوانندگان را پیدایش، مطلوب آسان شود و آنرا مفاس اللثالی و منار اللیالی نام نهاد، ارجو امن الله توفیق الرشاده. همانگونه که مؤلف خود اشاره کرده است مطالب این کتاب متنوع است از اهرم و تنگستان و لارستان و چاه بهار و شیراز و محمره و مسقط و کویت و کرمان و مصر و عمان و خصب و بلوچستان و جزیره بوموسی و اهواز و بوشهر و قطر تا متوفیات بوشهر و معاهده اراضی بحرین و نفت و تجارت مروارید و اشعار محلی و چراغ بحری و مسافت شهرها و مدرسه کاسبیه و بلم از اهواز و احوال خاویز و کارخانه یخ و اعزاء قونسلگری و شاه بندر و معاهده علی بن خلیفه با انگلیسها و قبور سلاطین مسقط و متوفیات طاعون و قدمکاه و قلمه گرتو و آثار قدیمه و رنگ پرده و کشتی سعودی و قدح موقر الدوله و آثار قدیمه بندر دیر و انواع ماهی و فواحش و مسافرت سرپرسی ساکس، بریمی احمدیه کویت - مسقط - مطرح شجره نامه اشخاص و جزایر خلیج فارس، طوایف و اقوام، صنعت، اعیاد، احتیاجات، کشتی رانی، گمرک و احصائیه های گمرکی و بلدی و تلگراف هند و اروپ و غلبه ابن سعود و هزاران مطلب متنوع و مختلف دیگر در این کتاب آمده است. آنگونه که بواقع همانگونه که مؤلف کتاب در دیباچه نوشته است میتوان گفت «اوراق متفرقه و دفاتر مشتمله» است. ولی مطالب تاریخی و جغرافیائی و جامعه شناسی و قرارداد های سیاسی و نکته های جالب اجتماعی و روابط ایران با همسایگان جنوبی خود در خلال سطور این کتاب مسطور است.

تاریخ فراغت از تحریر کتاب در صفحه ۴۵۴ نسخه خطی منقح و مجلد که در اختیار بنده است شب یکشنبه محرم سال ۱۳۳۲ می باشد و در این تاریخ نگاری فراغت از تسوید جزء اول مفاس اللثالی و منار اللیالی را نوشته است. پس معلوم میشود که مؤلف در نظر داشته است که اجزاء دیگر این کتاب را هم بنویسد و شاید هم نوشته باشد.

۸ - التدقیق فی سیر الطریق : که شرح مسافرت مؤلف از بندر بوشهر به داخله ممالک محروسه ایران و عراق عرب در سنه ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ هجری قمری است و سدید در این کتاب مسافرت خود را از بوشهر بروز سه شنبه غره ربیع الاول مطابق بیستم اسد و یازدهم اگست ماه فرنگی سال هزار و سیصد و چهارده مطابق سال هزار و هشتصد و نود و شش عیسوی، آغاز میکند و سفرنامه خود را بر

یازده دقیقه منقسم ساخته است و در پنجشنبه بیست و هفتم ربیع الثانیه ، ۱۳۳۶ ه . ق . با کشتی به بندرعباس بازگشته است . دقیقه اول به ذکر معاریف و رجال و صاحبان حرف و اهل کتاب و اهل تجارت و خارجیان متیم بوشهر و آرامنه آنجا و معین النجار و امثال این مطالب اختصاص دارد و دقیقه دوم حرکت از بوشهر به راه شیراز و ذکر قدمگاه سلمان در دشت ارژن ، باغچه صاحب اختیار ، مشهد ام النبی ، ایزدخواست ، احوال شاه نضر ، مهیار ، اسفیان و احوال ظل السلطان و آثار اسفهان و امام جمعه و سید اسدالله سمسار و مسجد بسحاقیه و مسجد جامع اسفهان و امثال آن است تا به قم و طهران میرسد .

در قم از دارالشفاء ، مدرسه مقبره فتح‌المیشاه ، مقبره محمدشاه ، مقبره محمد شاه ، مقبره امین السلطان و حرم مطهر حضرت معصومه علیها سلام و مقابر سلاطین صوفیه سخن بمیان آورده است . و در راه تهران به مشهد از باغ ضیاء الدوله سمنانی و مقبره اش و ازینمای جندقی یادآوری کرده از ملائی و آذری دامغانی و تاراج دامغانی سخن گفته است . دقیقه یازدهم و حرکت از تهران به عتبات عالیات است تا ورود به بغداد و کاظمین .

در این کتاب مؤلف پرکار و دقیق آن به جزئیات بناهای تاریخی و ثبت و ضبط الواح و کتیبه‌ها و نقل آنها و استقراء در تاریخ محل و بنا و ذکر سلسله‌های تاریخی و تجزیه و تحلیل علل و اسباب حوادث تاریخی پرداخته است و کتاب بسیار ارزنده و پر از مطالب متنوع تاریخی و باستانشناسی و جامعه‌شناسی برشته تحریر در آورده است و چون مربوط به غالب آبادیها و شهرهای بین‌راه بوشهر - شیراز - اسفهان - قم - تهران - مشهد - مراجعت تهران - و از تهران به بغداد است بسیار غنی و پرفایده است و کلیدی برای حل بسیاری از مطالب تاریخی و باستانشناسی اسلامی است .

وسعت اطلاع مؤلف و آشنائی وسیع او با رجال علمی و سیاسی زمان خویش و ملاقات‌ها و تحریرات او از هر موضوع و هر مسئله با هزاران نکته و موشکافی اعجاب‌انگیز است .

از این کتاب برمیآید که نسخه‌ای از کتاب مفاتیح الادب را به امین الدوله تقدیم داشته و در قم به ملاقات امین السلطان شتافته است . در آخر کتاب آمده است : « در اینجا مسافرت نگارنده از خلیج فارس بداخله ایران و مراجعت بخلیج فارس انجام پیوست و کتاب التذوق فی سیر الطریق به پایان رسید . هر گاه خداوند توفیق دهد چند دقیقه از این کتاب را که وقایع ایام توقف تهران و ارض اقدس است و

از نگارش آنها صرف نظر شده چون مطالب مفیده دارند از بعد بعنوان تذییل خواهد نگاشت و بدین کتاب ملحق خواهد نمود و من الله توفیق و الرشاد .

کاتب این نسخه «العبد المحتاج بالطف الباری ابن زین العابدین غلامرضا اللاری است که در شب چهارشنبه بیست و هشتم رجب الاصح سال هزار و سیصد و سی و چهار مطابق دهم برج جوزا سال لوی ثیل و سی و یکم فرنگی سال هزار و نهمد و شانزده بخواجه جناب محمدعلی خان سدید السلطنه نگارنده این تألیف منیف سمت تحریر یافت .»

۹- بخش نهمه : این کتاب «جنگ یا مجموعه شعری است که سدید السلطنه فراهم آورده و از شاعران و سرایندگان که غالباً معاصر خود او بوده اند نقل کرده است. بر آغاز این کتاب فهرستی از مصراع اول مطلع غالب اشعار و نام گوینده آنها ذکر شده و در آخر کتاب فهرست نام شاعرانی که از آنها نقل کرده است بدست داده است. گذشته از اینها عده‌ای از شاعران هم باخط خویش شعری از خود نوشته‌اند و شرح حال کوتاهی از بعضی شاعران در بعضی قطعات آورده است. از خود مؤلف یعنی «عاری» هم غزلها و شعرهایی در این مجموعه نقل شده است از شاعرانی چون : مسعود سعد، بهار خراسانی، شبیانی کاشانی، بهار، ریحان، فرهنگ کمالی، بینش، فرهی، محمود قمی، شوریده شیرازی، بیدل اوزی، صدر اصطهباناتی، نقیب شیرازی، عارف، منصور قاجار، وهاب شیرازی، احمد بندر عباسی، موبد بیدگلی، علویه، عیشی شیرازی، شکوهی طهرانی، معتقد اهرمی، شباب شوشتری، نبی السارقین سیرجانی، فرصت شیرازی، یوسف رفسنجانی، حاجی غلامحسین، آسوده شیرازی، روشن جهرمی، سحاب قزوینی، نوبهار کازرونی، فایز دشتی، غبار همدانی، لعلی آذربایجانی، غارت، ناجی قزوینی، قدسی قزوینی، هادی قزوینی، خلیل میانجی، نادان قزوینی، دانش قزوینی، مسعود قزوینی، پریشان نیاوندی، صافی لنکرانی، مصطفی طهرانی، پروانه همدانی، خاک قزوینی، امین قزوینی، سرائی جهرمی، غلامحسین بندرریگی، عامری بوشهری، نعیم بهائی، جذبه بهائی، طاعره قزوینی، عندلیب لاهیجانی، حسن شیرازی، ناصر بوشهری، مولوی اوزی، وهاب شیرازی، ممتاز شیرازی، مجنون قاجار، غلامرضا بدیع بهبهانی، معتقد ریشهری (اهرمی) عبدالبهی، شیخ کازرونی، بدیع، غافل مازندرانی، محسن کاظمینی، محسن، مرشد دشتی، شعاع شیرازی، مؤید، بدر لاهیجانی، محمود کیکانی، ناظم، ترکی شیرازی، حکیم، حسرت، داور شیرازی، داور، رونق شیرازی، ساکت شیرازی، رحمت

شیرازی، مونس شیرازی، سحاب شیرازی، ضیائی شیرازی، هشیار شیرازی، فرهنگ شیرازی، طالب شیرازی، طایر، یزدانی شیرازی، همای شیرازی، مشکین شیرازی، قدسی دارابی، مایل شیرازی، همت شیرازی، فنای شیرازی، عشرت شیرازی، فدائی شیرازی، صفای شیرازی، روحانی شیرازی، آشفته دزفولی، وقار شیرازی، هارف شیرازی، شیدای شیرازی، مضطرب شیرازی، کافر شیرازی، جرس شیرازی، نعمت شیرازی، ناطق کرمانی، فارغ هندی، رفت هندی، طالع شیرازی، طراز، وحدت، جهانگیر شیرازی، ایزد کازرونی، ضعیفی یزدی، میر سیدعلی طهرانی، عنقا بروجردی، صفی علیشاه، آزاد کاشانی، مشتاق سمنانی، قره‌الین قزوینی، جلوه، صفا، اقبال زاده، واضح مینایی، ثابت مینایی، علی ریشه‌ری، فرزانه، سروش، کمال طهرانی، جمال، شیدای گراشی، حیرت قاجار جعفر خامنه، احمد طهرانی، اورنگ شیرازی، سرخوش رشتی، منیر مازندرانی، خسروی قاجار، حاذق، بینش شیرازی، عدلی شعاعی، وافق اوزی، منظور، داغدار لاری، سری قایناتی، اخضر یزدی، دکتر محمود افشار، مدرک شیرازی، محمد تقی ضیائی افشار یزدی، محمود قمی، شیدای شیرازی، سحاب قزوینی، ولی شیرازی، سهیلی خوانساری، کریم سلحشور، عطار پور شیرازی، بزرگ تبری، شعاع الواعظین صفهانی، نوانی (عاری). اشعاری ثبت و نقل کرده است و هر جا لازم بوده مختصر شرح حسالی از آنها داده و در بعضی قطعات شعری از اشعاری که خود هم نمی‌شناخته با عنوان (لاادری قائله) نقل کرده است.

این مجموعه بسبب احتواء بر اشعار شاعران ناشناخته و گمنام بخصوص از شعراء نواحی فارس و سواحل و کرمان مفتنم و درخور طبع و نشر است. من در اشعار شاعران غور و فحوصی ننموده‌ام ولی گمان دارم که ازمداقه در آنها بتوان لغات و اصطلاحات پیچور مردم ایران را هم بخصوص از نواحی دوردست بدست آورد.

۱۰ - کتاب مجموعه الطرائف : مؤلف این کتاب را بایک مقدمه مفصل عربی آغاز نموده و اولین ضریفه قصیده‌ای از فرصت شیرازی در مدیحه رکن التجار ذکر کرده است.

در مجموعه الطرائف شعر و نثر قواعد حساب، اشعار متقدم و متأخر، قواعد تلگراف، خاطرات، شرح حال شعراء، احوال و اشعار پسران وصال شیرازی، شعر ابوعلی ارجانی، شعرا ابوعلی سینا، شعر فارسی و شعر عربی، حکمت و قطعه مراسم و امثال آنها دیده میشود و از قره‌الین قزوینی، میرزا حسن جلوه و معاصران آنها اشعار و روایات ثبت و ضبط کرده است.

۱۱ - کتاب مجموعه النوادر : این کتاب از اشعار ملاحسن کبکانی متخصص به محمود و مراسلات او آغاز نموده و تعدادی قطعات منشور و منظوم و مرثی و مناجات و ادعیه و اخبار و غیره در آن بخط خوش ثلث نویسانیده است (شاید خط یوسف رفسنجانی باشد) و تاریخ پایان کتاب شهر رجب ۱۳۱۴ است.

۱۲ - راپرت‌های نظامی : اوراقی چند به عنوان راپرت نظامی از سدید بجای مانده است که بیشتر مأخوذ از راپرت‌های نظامی انگلیسیان در خلیج فارس است و یکی از آنها راپرت قشون انگلیس از بندر خرم‌شهر (عجم‌ره) است .

۱۳ - راپرت‌های سمرسی : کتابچه‌هایی از راپرت‌های گمرکی از بنادر و گمرک‌خانه‌های جنوب ایران بوسیله سدید تهیه شده و غالباً بصورت سؤال و جواب بامأمورین گمرک و کدخدایان و صاحبان قایقهای تجارتي و کسبه و خدمه آنها است.

۱۴ - ثبت‌نامه وقایع ایام دروزبروز : سدید در سر آغاز يك جزوه خطی نوشته است: و... این احقر، حمد علی بن احمد این طبیعت را پسندیده از امروز غره شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۰ و روز چهارم اسد میباشد متعهد است که مادام الحیات وقایع روزبروز را جزوی و کلی بنویسد و از خدا میخواهد توفیق. و بر اساس همین «تهد» اوراق زیادی از او بجای مانده که «ثبت وقایع روزبروز» او است. همانگونه که اوراق زیادی از مسوده‌های سفرنامه های او که بعداً آنرا تلفیق نموده و بنام التدقیق فی سیر الطریق نامیده است بجای مانده است. من با دقت لازم اوراق مسوده سفرنامه‌ها را بخوانده‌ام. شاید در بین آنها «دقیقه دوازدهم» و شرح اقامت در تهران و همچنین مفتاح سوم و چهارم مفاتیح الادب هم باقی مانده باشد. چون سدید مردی پرکار و پرحوصله بوده مکرر می نوشته و از اینکه مطلبی را ده بار تکرار کند ابا نداشته و نظمی در کار نویسنده‌گی نداشته و مطالب متنوع و غیر مربوطی را در کنار هم و یا در تلویک جزوه یادداشت میکرده است .

۱۵ - رونویس کتب خطی و یادداشت‌های دیگران و قشدها و اخبار و مقالات و وقف‌نامه‌ها: سدید هر کجا مطلبی مییافته که بذهنش بدیع میآمده و یا برای مطالعات خود مفید میدانسته است استنساخ می نموده و با ذکر مأخذ در جزوه‌ای یادداشت میکرده است چنانکه بطور مثال شرح سفر دویم خوزستان حاج نجم‌الملک را در کتابخانه نظام السلطنه در تهران دیده و باعجله از آن استنساخ نموده است و در آخر این جزوه نوشته است (۲۸ محرم الحرام سنه ۱۳۱۰ سه ساعت و ربع از روز دوشنبه گذشته فارغ شد از تسوید این کتابچه که در دستگاه جناب نظام السلطنه بود در کمال تعجیل و شتاب و انا الاحقر محمد علی متخلص به نهانی پسر حاجی احمد

خان سرتیب دربندر بوشهر . ) همچنین سفرنامهٔ یمن‌الملك نوری اسفندیاری به جنوب و تعداد زیادی جزوه و کتابچه از رونویسی تذکره‌های شعر و قواعد علم حساب و مراثی و مقالات روزنامه‌های اواخر عهد قاجار و اوایل عهد پهلوی در خصوص مسائل و مواضع خلیج فارس و عربستان را رونویسی و ضبط کرده است مثلاً «وقف نامه مدرسه سهسالارطهران» را ثبت و ضبط و رونویسی نموده است مانند کتابچهٔ تاریخ وهایی‌ها و «ملوک نجد» و امثال آن .

۱۶- قراردادهای سیاسی و کشتی‌رانی : سدید از بسیاری از مقاله‌نامه‌ها و عهدنامه‌ها و قراردادنامه‌های بین دولت ایران و دول همسایه و یاد دولت انگلستان با شیوخ امارات خلیج فارس صورت برداری و رونویسی کرده و آنها را در جزه‌ها و کتابچه‌هایی ثبت و ضبط کرده است مانند قرارداد کمپانی تلگراف هند و اروپا با دولت ایران، و یا قراردادهای کشتی‌رانی در خلیج فارس و با قراردادهای شیوخ امارات با انگلستان در خصوص تجارت، رفع خصومت و امثال آن و یا قرارداد محمدشاه قاجار با دولت انگلیس و امثال آنها .

۱۷- جزوه لغت اهائی جرون و بندرعباس : که فقط در حرف الف و جیم و خاء و دال و راء و سین آنها در هر حرف چند لغت نوشته است و آنرا ناتمام گذاشته است .

در شرح حالی که در مقدمهٔ کتب «بندرعباس و خلیج فارس» از سدیدالسلطنه نوشته‌ام تألیفات دیگر او را خلاصهٔ فارسنامهٔ ناصری و شقایق‌النعمان فی احوال مسقط و عمان، احوال طائفهٔ قشایبی، احوال لنگه و شیوخ آن و تذکرهٔ شوشنامه ذکر کرده‌ام . اکنون باید باین مقاله اضافه کنم که خلاصهٔ فارسنامهٔ ناصری چنانکه از اسمش پیداست خلاصه‌ئی از فارسنامهٔ حاج میرزا حسن طبیب شیرازی فسائی است در آن قسمت که مربوط به سواحل خلیج فارس بوده است. رساله در خانوادهٔ مرحوم سدید یعنی خانوادهٔ مرحوم علی‌ستایش داماد فقید او و در خانهٔ آقای مهندس هوشنگ ستایش پسر مرحوم علی‌ستایش و نوه دختری سدید باقی است. بنابراین شماره تألیفات و کارهای عمدهٔ سدید را با احتساب این خلاصهٔ فارسنامهٔ ناصری به ۱۸ میرسانیم.

اما شقایق‌النعمان فی احوال مسقط و العمان تحریر دیگری از مفتاح‌اول مفتاح‌الادب است که شرح و تفصیل آن گذشت، و این نام را بر آن گذاشته است و شاید اندک اختلافی هم با نسخه‌هایی که توضیح داده شد داشته باشد . این نسخه از این تحریر در خانوادهٔ آقای مهندس هوشنگ ستایش باقی است .

۱۹- رساله « احوال طائفه قشقائی » : را خود چند بار در میان اوراق و کتابچه‌های بازمانده از مرحوم سدید در خانه مرحوم علی ستایش و نزد آقای مهندس هوشنگ ستایش دیده‌ام و یکبار هم باتفاق ایرج افشار دوست خود در خانه مرحوم علی ستایش در زمان حیات مرحوم علی ستایش . این رساله تا آنجا که بخاطر دارم نقل قول از یک یا چند ریش سفید معمر قشقائی در احوال طائفه قشقائی از زمان ایلخانی سردار عشایر پسر صولت الدوله قشقائی یا نیای او نوشته شده است .

۲۰- رساله « احوال لنگه » : نیز که یک تحریر آن ضمیمه رساله‌ای که از اجراء مفتاح اول مفاتیح‌الادب است و تا آنجا که بخاطر دارم « فی احوال لنگه و العمان » در یکی از تحریرات نامگذاری کرده است . در خانواده مهندس هوشنگ ستایش باقی است و امید که از بین نرود و این رساله شرح فتح بندر لنگه بوسیله دریایی و حاج احمد خان پدرسدید باتفاق خود سدید و پدر محمد بن خلیفه از بندر لنگه است که تاسی بوده و نافرمان و از خاندان حکام فعلی بحرین بوده است . اما رساله شوشنامه ( در تحریری هم « سوزنامه » ) در میان اوراق بجا مانده از مرحوم سدید دیده‌ام این همان کتاب مشوش‌نامه است بی‌کم و کاست که وصف آن گذشت و شرح تفصیلی آنرا نوشتم و جنگ یا مجموعه شعری است از شعرای متأخر و غالباً معاصر خود مرحوم سدید و بسیار نفیس و قابل چاپ و انتشار است . خدایش بامر زاد ، میتوان گنت هیچکس در مسائل مختلف خلیج فارس و دریای عمان بمانند سدید کاغذ سیاه نکرده و ثبت وقایع و مسائل ننموده و این قدر اوراق مسوده و پاک‌نویس با این دقت علمی و وسواس تحقیقی بر روی هم نینباشته است .

امید آن دارم که خداوند بزرگ مدد فرماید و دست کم تعدادی از این بیست اثر ارزنده معتبر منظم سدید به‌همت مردی بامردانی یا مؤسسه‌ای یا ناشری یا دانشگاهی یا انجمنی ضعیف و نشر گردد و رسالات کوچک او در یک مجموعه بنام « رسالات سدید » چاپ و منتشر گردد تا خدمت بزرگ این ایرانشناس پرکار و گمنام در معرض استفاده محققان و دانش‌پژوهان و ایرانشناسان قرار گیرد . از خدا خواهیم توفیق عمل .



## تحقیقی در بارهٔ محل گور یعقوب لیث صفاری \*

بگرفتم این خراسان با ملک پارس یکسان  
ملک عراق یکسر از من نبود دسته  
بدرود باد گیتی با بوی نو بها زان  
یعقوب لیث گویی در روی نبی نشسته  
« از سنک گور یعقوب لیث صفاری »

ابن خلکان بنقل از ابوالوفای فارسی نوشته است که این دو بیت پارسی  
بر سنک گور یعقوب لیث صفاری نوشته بوده است و همچنین دو بیت شعر عربی  
که درست ترجمه همین دو شعر پارسی است با این دو شعر پارسی ترجمه آن

---

\* این مقاله، اولین بار، در مجموعه مقالات پنجمین کنگره تحقیقات  
ایرانی، به کوشش مرتضی تیموری، انتشارات دانشگاه اصفهان، شماره ۱۴۷  
سال ۱۳۵۴، صفحات ۱۶۰-۱۷۶ چاپ شده است.

خراسان احویها و اکناف فارس و ما کنت عن ملک العراق بآیس

سلام علی دنیا و طیب نسیمها کان لم یکن یعقوب فیها بجالس

استاد جلال الدین همایی مصحح نصیحة الملوك دو بیت فارسی را برسیاق اشعار پارسی اوایل مانند اشعار محمد بن وصیف سگزی و اقران او شمرده است و آنرا از همان دوران می داند .

یعقوب لیث صفاری در ماه شوال سال ۲۶۵ هجری قمری در شهر جندی شاپور خوزستان در گذشته است و می توان گفت همه نویسندگان کتب جغرافیا و تراجم احوال و تواریخ و سیر مدفن این سردار بزرگ و نخستین شهریار ایرانی پس از اسلام را در شهر جندی شاپور خوزستان نوشته اند ، در حدود العالم من المشرق الی المغرب در سخن از ناحیت خوزستان و شهرهای وی ، آمده است : « وندو شاوور . شهر یست آبادان با نعمت بسیار و گور یعقوب لیث آنجاست » .

در زین الاخبار گردیزی آمده است : « ... پس یعقوب قصد فارس کرد ، و فارس و اهواز بگرفت ، و قصد بغداد کرد ، و خواست که به بغداد رود و معتمد را از خلافت باز کند و موفق را بنشانند و موفق این حال با معتمد بگفت و یعقوب اندر سر ، نامه هایی سوی موفق همی نوشتی ، و موفق آن رقعه معتمد را همی عرضه کردی ، تا یعقوب به دیر العاقول رسید نزدیک بغداد بر منفذ آب فرات ، و لشکر به آنجا فرود آورد ، موفق فرمود تا آب دجله بروی گشادند و لشکر یعقوب بیشتر هلاک شدند ، و او هریمت شد و باز گشت و از آن ننگ او را از حیر گرفت ، و چون به جندی شاپور

رسید از آن علت زحیر بمرد، و او هرگز از خصمان هزیمت نشده بود و مکر هیچکس بر او رواننده بود، مرگش اندر روز چهارشنبه چهاردهم شوال سنه خمس و ستین و ماتین بود.»

در خصوص روز مرك صفار که چهارشنبه بوده است یا روز دیگری بین نویسندگان اختلاف نظر است، مؤلف تاریخ سیستان روز وفات یعقوب لیث را روز شنبه و برخی يك شنبه و همایی روز سه شنبه ضبط کرده اند. بقول مؤلف تاریخ سیستان: «دهفده سال و نه ماه امیری کرد و خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه اعماله وی بودند و بحرین خطبه او را همی کردند و از دارالکفر هر سال او را هدیهها همی فرستادند و ملک الدنيا همی نوشتند او را پروزگاری دراز، و اگر تمامی مناقب او را اندر نبستی بسیار قصهها بودی و دراز گشتی این کتاب، اما آن حربهایی که با بزرگان اسلام کردی مقداری یاد کرده شد، و سیر نیکوی، او عدل او معروفست که چه کرد بر مردمان عالم پروزگار خود.» طبری و مسعودی و ابن اثیر و یاقوت و اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و عوفی و ابن خلکان و غزالی و بیشتر مؤلفان کتب معتبر جغرافیایی و کتب تاریخ و سیر به مناسبت از یعقوب لیث و مدفن اوذکری کرده و می توان گفت همه آنها مدفن صفار را به شهر گندی شاپور، جندی شاپور، گندی سابور با فتح و ضم گاف و به هر دو صورت، جندی سابور، جندی شاپور و جندی سابور دانسته اند و موقع شهر جندی شاپور را در خوزستان ذکر کرده اند، از میان نویسندگان و محققین جدید، شرق شناسان غیر ایرانی با استناد به متون قدیمی فارسی و عربی و کتب اسلامی قبول کرده اند که مدفن یعقوب لیث صفاری در شهر جندی شاپور خوزستان است و از میان محققین و ایران شناسان ایرانی، مرحوم سید محمدعلی

امام شوشتری، مرحوم سید عبدالرحم خلخالی، مرحوم سید محمدعلی جـزایری اهوازی و مرحوم سلطانعلی سلطانی بهبهانی- که رحمت خداوند بر روان پاک همه‌شان باد- این عقیده را پذیرفته‌اند ولی در جای شهر جندی شاپور و ترادف آن با سوق الاهواز قدیم و حتی نام آن شهر عقاید مختلفی اظهار کرده‌اند، از این میان مرحوم امام شوشتری نام جندی شاپور را «شاپورگرد» به معنی شهر شاپور دانسته و جندی شاپور و گندی شاپور را با فتح و ضم هر دو تحریف شده می‌داند و چون به تحقیقات خود ادامه می‌دهد، نام این شهر را بانام نیلاط عربی و نیلاد اشکانی و نیلاب ساسانی یکی یافته است.

آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی یاریزی ظاهراً با توجه به تحقیقات مرحوم نیکلا راست مستشرق فقید روس مدفن یعقوب را در جندی شاپور دانسته است و مرحوم عباس اقبال هم نظر نیکلا راست را در مجله یادگار تأیید نموده است.

از مجموع تحقیقات قدیم و جدید، برای آنکه بزمان ما در باره محل گور یعقوب لیث تحقیق می‌کند پرسشی چند متبادر بذهن است بدین توضیح:

۱- دلایل آنکه جندی شاپور همین آبادی فعلی شاه‌آباد دزفول است

چيست ؟

۲- یعقوب لیث در جندی شاپور درگذشته است ولی چگونه می‌توان محققاً و باتوسل به دلایل قطعی ادعا کرد که مدفن او بقعه شاپولقاسم فعلی است نه نقطه دیگری از شاه‌آباد دزفول ؟

۳ - باید دید راههایی که از فارس به خوزستان می‌گذشته است تا به بغداد رود کدام ها بوده‌اند و آیا محل شاه‌آباد فعلی بر سر راهی که یعقوب از آن‌گذشته است قرار داشته یا قرار نداشته است . ؟

۴ - یعقوب در نبرد « دیرالماقول » از خلیفه شکست خورده و به جندی شاپور بازگشته و به فارس رفته و درصدد تهیهٔ حمله به بغداد بوده‌است، آبادر راه او آبادتر و فراوان‌تر از این جلگه و یا این نقطه شهرها و شهرک‌هایی نبوده‌اند که جهت تمرکز سپاه و جمع آذوقه برای یعقوب اهمیت بیشتری داشته باشد تا او در آنجا فرود آید و به‌کار تهیهٔ حمله به بغداد بپردازد ؟

۵ - چنانکه می‌دانیم ، به همان روزگاران ، علی بن محمد صاحب‌الزنج مشهور به علوی ، ناچم ، « صاحب‌الزنج » در خوزستان شورش سیاهان را بر راه انداخته و علیه خلیفهٔ بغداد قیام کرده و با یعقوب نیز مکاتبه داشته است . آیا شاه‌آباد فعلی آنقدر از مراکز نشیمن صاحب‌الزنج بدور بوده‌است که نه یعقوب او را به‌کمک خود برای حمله به دشمن مشترك فراخوانده و نه « صاحب‌الزنج » به نزد یعقوب شتافته است ؟ به علاوه چون از خانه‌ها و باغ‌های فعلی شاه‌آباد که همگی در پایین بقعهٔ پیر شابولقاسم واقعند ، بگذریم و به شرق و غرب و جنوب برانیم ، از تپه‌های فراوانی می‌گذریم که همهٔ آنها تپه‌های باستانی بوده و بانام « دجفایا » ، « کلایا » تا نزدیکی آبادی شلگهسی ادامه دارند و بنظر می‌رسد که اگر هم جندی شاپور در این جلگه واقع بوده است بر جای همین تپه‌ها پهنهٔ شهر جندی شاپور بوده ، و نه در اطراف بقعهٔ شابولقاسم فعلی و نه در اطراف اراضی معروف به « سیا منصور » چنانکه دانشگاه جندی شاپور و وزارت

آب و برق مدعی شده اند و با همهٔ قرب جوار این اراضی «سیا منصور» به بقعهٔ پیرشابلوقاسم باز هم نمی‌تواند مؤید نظریهٔ قطعی بر وقوع شهر جندی شاپور در این اراضی باشد.

برای اجتناب از تفصیل، باختصار تمام که شاید بتوان گفت «ایجاز مغل» است می‌نویسم که: با فحسی که در مسافتات خوزستان و راههای خوزستان از روی کتب جغرافیایی و متون قدیم نموده ام، روشن شده است که جندی شاپور روزگار یعقوب لیث آبادان و پیر نعمت بوده و بر سر راههایی که از فارس و اصفهان از طریق کهگیلویه به ارجان یا ارغان، یعنی اطراف بهبهان کنونی می‌رسیده قرار داشته و از طریق رامهرمز و عسکر مکرّم برای برآمد و رفت و شاید بتوان گفت شاهراه اصفهان - بغداد و شیراز - بغداد به جندی شاپور و از آنجا به شوشتر و از آنجا به شوش و سپس به «واسط» می‌گذشته است و این راهی بوده است که به قول نویسندگان متون جغرافیایی «بر پشت ستور» طی طریق می‌شده، اما راه یا بهتر بگویم راههای دیگری هم بوده است که «بر آب» می‌گذشته و به کناره‌های خرمشهر امروزی و بندر ابلهٔ قدیم و رویاروی بصره فرود می‌آمده و به بندری به نام «بیان» در جلگهٔ خوزستان می‌رسیده و از آنجا از آب می‌گذشته و به مرکز خلافت یعنی بغداد می‌رفته است.

اما برای مدفن سرداری بزرگ و پرآوازه و شهر یاری که داعیهٔ احیاء امپراطوری ساسانی را در سر می‌پروراند و از سرزمین خراسان و یارس، با قصد بفرمان آوردن خلیفهٔ بغداد به خوزستان آمده است دو نقطهٔ دیگر هم برای اقامت و تمرکز سپاهش مناسب می‌نماید، یکی شاهزاده ابوالقاسم واقع در قشلاق طایفهٔ بامدی

بختیاری نزدیک به خوزستان و در مناطق فارس و خوزستان قدیم است یاد مرزاین دوناخیه و دیگری منطقه‌یی در جنوب غربی خرابه های ایوان کرخه امروز است که در میان تپه های تاریخی و آکنده وانبوه این دشت کهن اثر يك طاق شکسته بسیار زیبا و ظریف با سبک معماری اسلامی به نام «هورمس» یا «هولوس» یا برجهاست. این اثر و تپه های اطراف آن بر سر راه قدیم شوش به واسطه قرار داشته و امروز در کنار جاده دهلران واقع است و چون چسبیده به دشت «ایوان کرخه» یا «کوت گاپون» است، و بروزگار آبادانی دشت کرخه بعلمت وجود رود کرخه و شاور، این پهن دشت آبادان بوده است این نقطه هم آبادان و یا محل شهر و آبادی بوده است و بعید نیست که آماده پذیرایی از لشکر صفار بوده باشد، همچنانکه شاهزاده ابوالقاسم بآبادی بختیاری، هم با گنبدی به سبک گنبد شابلو قاسم دزفول و میل مضرس مطبق خود می تواند محل گور یعقوب لیث تصور شود. اما با وجود این قراین هیچ يك از این دو محل نمی تواند جندی شاپور باشد زیرا:

حتی ابن حوقل نصیبی مؤلف صورة الارض که خود نود و سه سال پس از مرگ یعقوب به خوزستان سفر کرده و آنچه را که ظاهراً در کتب متقدم خوانده صحیح یافته است، گور یعقوب را در جندی شاپور نزدیک پل اندامش یعنی پل دزفول امروزی با فاصله دو فرسخ دانسته است و همچنین نمی توان ادعا کرد که جندی شاپور غیر از منطقه‌یی است که امروز آبادی شاه آباد دزفول و اراضی سیامنصور و چغاسوز و چغاسرخ و چغامیش و کلایا و چغایا در آن واقعند. ابن حوقل در «ذکر مسافات خوزستان» گفته است که به سال ۳۵۸ به خوزستان سفر کرده است و محقق است که یعقوب به سال ۲۶۵ در جندی شاپور در گذشته است و اختلاف این دو رقم تنها نود و سه سال است که زمان درازی از مرگ

یعقوب لیث صفاری نگذشته بوده و شاید هنوز یاد او و کارهای او و سرک او و مدفن او سینه به سینه در خاطر مردم بازمانده بوده است .

اما در مورد « صاحب الزنج » رهبر شورش سیاهان و جنگ‌های او با خلیفه المعتمد علی الله و خلیفه المعتض بالله و مکاتبات او با یعقوب و چگونگی قضیه، بنا به مستفاد از تاریخ سیستان و اظهار نظری که مصحح فقید آن کتاب مرحوم ملک الشعراء بهار رحمه الله علیه در ذیل صفحه ۲۳۱ کتاب توضیح داده است . یعقوب لیث ، پیش از آنکه به بغداد برود و یا به قول مورخین بدانجا لشکر کشی نماید با ابوالعباس احمد بن الموفق برادر خلیفه المعتمد علی الله عباسی رابطه مکاتبه داشته و به قول گردیزی « . . . و خواست که به بغداد رود و معتمد را از خلافت باز کند و موفق را بنشانند و موفق این حال با معتمد بگفت و یعقوب اندر سر نامه هایی سوی موفق هی نوشتی و موفق آن رقمها معتمد را همی عرضه کردی ، تا یعقوب به دیر لعاقول رسید . . . » بنا بر این یعقوب بر این گمان بوده است که از دشمن خانگی خلیفه یعنی برادرش استفاده می کند و او را به طمع خلافت به کمک خود خواهد گرفت و کار خلیفه را با آسانی خواهد ساخت ، پس در این شرایط نه تظاهر به یاری « علی بن محمد صاحب الزنج علوی » که بارها با لشکر خلیفه ، در بصره و مختاره و سایر نقاط خوزستان جنگیده است مصلحت او بوده ، و نه به همراه داشتن قوت و عدت و نیرو و سپاهی فراوان که موجب بدگمانی خلیفه المعتمد شود . اما احمد الموفق برادر المعتمد که ولیعهد دوم و وزیر و مشیر و مشاور و مشار و معر که گردان خلیفه بغداد بود ، چند بار به سبب کوشش برای ولیعهد اول شدن و خلیفه شدن و خلیفه را در تنگنا قرار دادن ، به شرحی که در تواریخ عباسی ضبط است ، مورد بدگمانی خلیفه واقع شده بود . موفق که سودای خلافت در سر می پرورانید و فرزند خلیفه حاکم هم نبود و مردی بس هشیار و پرکار و



آگاه و ساینس و لایق بود مصلحت خود را در آن می دید که پنهانی با یعقوب صفار امیر نامدار خراسان و مدعی استقلال ایران که دیگر خراج به دربار خلیفه نمی فرستاد و در حرمین شریفین بنام او خطبه می خواندند و او را ملک الدنیا لقب داده بودند، پنهانی سروسری داشته باشد و هم پنهان از یعقوب صفار نامه های یعقوب را برای اثبات وفاداری خود به خلافت برادرش المعتمد، به خلیفه برساند و از یعقوب نزد خلیفه دشمنی قوی پنجه و طغیانگر و بد اندیش باز سازد، اگر یعقوب پیروز شود، او دوست معاضد و یار قدیم او است و با کمک یعقوب به صورت خلیفه مسلمین در بغداد فرمانروا خواهد شد، و اگر یعقوب شکست خورد و ناکام گردد، برادرش المعتمد که خلیفه مسلمین است و فاتح و جهانمدار، از او راضی و شادمان خواهد شد، باو اعتماد خواهد کرد، و به سبب خوش خدمتی ها او را ولیعهد اول خواهد ساخت. چنانکه پیش آمد و به سبب همین حیلۀ سیاسی، پس از شکست یعقوب و پس از شکست صاحب الزینج این ولیعهد اول جای خلیفه عباسی را گرفت و با عنوان المعتض بالله به مسند خلافت مسلمین نشست.

مؤلف تاریخ سیستان نوشته است: «... و او را ملک الدنیا خواندند و ابوالاحمد الموفق خبر بشنید ازین که چنین حالها بود و مردمان جهان دل بدو اندر بستند، از آنچه او عادل بود و بهر جای که روی کرد کسی برو بر نیامد. سوی یعقوب نامه کرد که فضل کند و بیاید تا دیداری کنند و جهان بتو سپاریم، تا تو جهان بان باشی، که همه جهان متابِع تو شدند، و ما آنچه فرمان دهی بر آن جمله برویم، و بدانی که ما بخطبه بسنده کرده ایم، که ما از اهل بیت مصطفی یم و توهمی قوت دین او کنی، و بدار الکفر ترا غزوات بسیار بودست، بهند اندر بشدی با سرانندیب باقصاء دریای محیط و بچین و

ما چین اندر آمدی، و بترکستان و بروم بیرون آمدی، و برکفار جهان، بهمه جای اثر تیغ تو پیدااست. حق تو بر همه اسلام واجب گشت و فرمان بدان داده ایم، تا ترا بحرین همی خطبه کنند که چنین آثار خیرست ترا اندر عالم و کسی را اندر اسلام پس از ابوبکر و عمر آن آثار خیر و عدل نبودست کاندرو روزگار تو بود، اکنون ما و همه مسلمانان معین توئیم. تا جهان همه بر دست تو بیک دین که آن دین اسلام است باز گردد، و یعقوب برفت و المعتمد علی الله از بغداد بیرون آمد با سپاه . . .»

به سال ۲۶۱ هجری خلیفه المعتمد علی الله برادرش ابواحمدالموفق را بعد از پسرش جعفر، ولیعهد دوم کرد و شرط نمود که هرگاه قبل از بلوغ جعفر بن المعتمد، فوت کند خلافت به ابی احمدالموفق برسد به شرط آنکه جعفر پسر او را ولیعهد اول خویش سازد و ابواحمدالموفق که در پنهان خود سرورسری با یعقوب لیت داشت و اندر سر نامه های یعقوب را در یافت می داشت توانست اعتماد خلیفه را جلب نموده و مأمور سرکوبی علی بن محمد صاحب الزنج علوی شود و فرمان حکومت دجله و کوره های اهواز و فارس و اصفهان و سواد عراق و طبرق مکه و مدینه و یمن و کسکر و کرج و قم و دینور و زنجان و سند را به نام خود گرفت و پیدا است که موفق برای رسیدن به مقام خلافت از هر راهی خلیفه را مرعوب می ساخت و دو دست آویز بزرگ یعنی قیام علی بن محمد صاحب الزنج علوی به رهبری سیاهان و بندگان و حرکت یعقوب لیت صفاری امیر خراسان به سوی خوزستان راه حل های مناسب برای تقرب به خلیفه و ارباب اومی شناخت و با این لطائف الحیل فرمان ولایت عهدی خود را از خلیفه می گرفت.

در همان سال ۲۶۱ هجری یعقوب لیت از فارس به اهواز آمد و چون خبر

ورود او به المعتمد علی الله خلیفه و ابواحمدالموفق ولیعهد خلافت رسید ، اسماعیل بن اسحق و بغراج را به اهواز نزد یعقوب فرستادند و اتباع یعقوب را که در حبس بغداد بودند آزاد کردند و موفق که خود عازم بصره برای جنگ با علی بن محمد صاحب الزنج بود ، از این سفر منصرف شد و چون فرستاده خلیفه بانامه بی از جانب یعقوب لیث صفاری باز گشت موفق بزرگان بغداد را در مجلسی گرد آورد و باحضور « در هم » فرستاده یعقوب گفت : « من حکومت خراسان و جرجان و طبرستان و ری و فارس را به یعقوب لیث واگذار کرده ام . » و در هم فرستاده یعقوب را با فرمان حکمرانی ولایت ها به نزد یعقوب باز پس فرستاد اما یعقوب به حکمرانی این ولایات قانع نشد و تدارک سفر به بغداد دید و به عسکر مکرّم نقل مکان کرد . خلیفه المعتمد هم خود را آماده جنگ با یعقوب می ساخت پس معلوم می شود که بازیگری الموفق برادر خلیفه و ولیعهد بغداد ، یعقوب را خام ساخته و بی استعداد کافی و به امید مساعدت ابواحمدالموفق و حسن قبول خلیفه ، باگستاخی به بغداد می رفته است ، یعنی هنوز راه دوستی و آشتی با موفق و المعتمد را باز می دانسته و ناگزیر یعقوب ، در این زمان به آشکار ، علی بن محمد صاحب الزنج را نمی توانسته است یاری دهد .

\* \* \*

چون یعقوب از واسط گذشت و به نزدیکی بغداد رسید و در دیر العاقول فرود آمد ، جنگ لشکریان یعقوب با عساکر خلیفه آغاز شد و نوشته اند که بدستور خلیفه و ولیعهدش ، آب را بر زمین پستی که سر بازان اندک یعقوب در آن خسرگاه بریا کرده بودند سرازیر ساختند و الموفق خود در پیشاپیش اردو به حرکت در آمد و سرخویش را برهنه کرد و فریاد همی زد که من هاشمی و فرزند پیامبر

خدا هستم و یعقوب با آل پیامبر می‌جنگد. یعقوب مردانه جنگیدولی سربازانش به عقیده برخی از نویسندگان به علت فرو افتادن آب بر خرگاه و غافلگیر شدن و به عقیده برخی، به علت ادعای ابو احمد موفق که گفت فرزند پیامبر خداست و جنگ با او دور از مسلمانی است، به سختی تار و مار شدند و یعقوب با عده‌پی از خواص و یاران و سردارانش جان بدر برد و با جنگ و گریز باز پس نشست و خود را به عسکر مکرّم رسانید و این واقعه به سال ۲۶۲ هجری قمری و در یازدهم ماه رجب اتفاق افتاد و معروف به نبرد دیرالعاقول گردید.

اما یعقوب از پای ننشست و برادرش عمرو را در جندی شاپور گذاشت و خود به فارس آمد و به جمع‌آوری سپاه کوشید و به خوزستان بازگشت. در این میان علی بن محمد صاحب‌الزنج مکاتبه را با او از سرگرفت و یعقوب را تشویق به جنگ با خلیفه می‌کرد، حتی در بعضی از جنگ‌های پراکنده زنگیان، سرداران علی بن محمد صاحب‌الزنج علوی مانند «علی بن ابان» از حمایت و کمک و همکاری بعضی سرداران یعقوب مانند «محمد بن عبیدالله بن هزار مرد کرد» که حاکم کوره اهواز از طرف یعقوب لیث بود، برخوردار می‌گشتند و گهگاه جنگ مشترک زنگیان و صفاریان و علویان به عنوان یک سپاه متحد با سپاه خلیفه بغداد در این زمانها ثبت شده است مانند جنگی که لشکریان علی بن ابان سردار صاحب‌الزنج با کمک سپاهیان محمد بن عبیدالله هزارمرد در ناحیه شوش با احمد بن لیثویه سردار خلیفه نمودند و عده زیادی از صفاریان و زنگیان کشته شدند و لیثویه فائق آمد.

\*\*\*

شاید اگر یعقوب لیث زنده می‌ماند، ارتباط و همکاری علی بن محمد صاحب‌الزنج

برای او مفید فوایدی بود و این دو به کمک هم بردشمن مشترك یعنی المعتمد علی الله و المعتضد بالله غلبه می کردند . از این تفصیل نتیجه می گیریم که جندی شاپور که به شوش و عسکر مکرم و اهواز و شوشتر و مختاره نزدیک بوده است ، نقش مهم و مؤثر خود را به سبب نزدیکی به مراکز اردوگاههای صاحب الزینج ایفاء می نموده است و این نکته را هم از این تفصیل در می یابیم که چنانکه بعضی نویسندگان مانند گردیزی ادعا کرده اند که یعقوب از شدت خشمی که از شکست دیرالعاقول داشت بیمار شد و مرض زحیر یا قولنج گرفت و به همین علت درگذشت چندان موافق باصواب نیست ، زیرا بین نبرد دیرالعاقول و وفات یعقوب سه سال فاصله بوده است . یعنی فاصله ۲۶۲-۲۶۵ و در این فاصله چه بسیار حوادث تاریخی و نظامی که بر سردار بزرگ خراسان و نخستین شهریار مسلمان ایران گذشته است . ۱

از این فحص و تدقیق اکنون بطور خلاصه نتیجه بحث را اینگونه

باز می یابیم :

- ۱ - یعقوب لیث صفاری در ماه شوال سال ۲۶۵ هجری قمری وفات یافته است .
- ۲ - یعقوب لیث صفاری سه سال پس از شکست دیرالعاقول وفات یافته است .
- ۳ - خلیفه المعتمد علی الله و ولیعهد او ابی احمد الموفق که بعد از خلیفه با نام المعتضد بالله خلافت یافت ، یعقوب را با فریب به بغداد کشانیده اند و یعقوب با گستاخی و با اعتماد به مواعید ابو احمد الموفق و بدون قصد جنک و بدون استعداد نظامی کافی و ضروری به بغداد حرکت کرده است .

- ۴ - یعقوب لیث از جنك با خلیفه و گرفتن بغداد نومید نبوده و به کوشش در راه‌گردآوری سپاه اهتمام داشته است .
- ۵ - پس از شکست یعقوب در نبرد دیرالعاقول، روابط یعقوب لیث و سرداران و نمایندگانش با رهبر قیام بردگان و سیاهان یعنی علی بن محمد صاحب‌الزنج علوی و سردارانش آشکار شده و ادامه داشته است .
- ۶ - خوزستان پس از نبرد دیرالعاقول بلا منازع تسلیم خلیفه عباسی شده ، یعقوب لیث صفازی خود در جندی شاپور و عسکر مکرم و اهواز و نواحی نزدیک فارس حکومت مستقل و مقتدری داشته و همگام و همراه او علی بن محمد صاحب‌الزنج علوی و سرداران او مانند «بهبود» و «علی بن ابان» که هر دو ایرانی بوده‌اند، در نواحی بصره و بطیحه و اطراف بغداد نفوذ سیاسی داشته و بر قسمتی از خوزستان آن روز با برافراشتن علم طغیان علیه خلیفه حکومت می‌کرده‌اند و از حمایت یعقوب لیث برخوردار بوده‌اند .
- ۷ - یعقوب بنا بر نوشته همه متقدمین در جندی شاپور به مرك طبیعی در گذشته است .
- ۸ - بنا بر سنت اسلامی ، یعقوب پس از مرك در همان نقطه که وفات یافته است ، دفن شده است و بنا بر این باید گورش در جندی شاپور باشد .
- ۹ - در آن روزگار، یعقوب ، در خوزستان مخالفین پر قوت نداشته است تا اطرافیان از ترس مخالفین جسد او را پنهان ب خاک سپرند ، به اضافه عمر و لیث برادر یعقوب هم در زمان مرك یعقوب بر بالین او بوده و پس از او به حکومت فارس و خوزستان و کرمان و سیستان و خراسان نشسته و صاحب اقتدار بوده است .

۱۰ - وصف محل دقیق گور یعقوب لیث صفاری که با ذکر جزئیات بنا و محل آن باشد در دست نیست .

۱۱ - نمی توان بطور قطع و یقین ادعا کرد که محل دقیق گور یعقوب لیث صفاری در بقعه شابولقاسم شاه آباد دزفول است ولی می توان امید وار بود که با حفاری و باز سازی و ازاله گچکاری و کاویدن سردابه های بقعه و شبستان های آن به اثر یا آثار مکتوبی که حکایت از محل واقعی دقیق گور یعقوب لیث کند پی برند و پرده از این راز مهم تاریخ ایران بردارند .

۱۲ - شاه آباد دزفول، سیامنصور دزفول، چغاسوز، چغاسرخ، چغامیش در دزفول، کلا یا، چغایا که همه در اطراف دزفول واقعند، همگی در پهنه «جندی شاپور» قدیم قرار دارند و باید قبول کرد که مدفن یعقوب لیث صفاری در نقطه یی از این پهنه است تاریخی است .

۱۳ - سبک ساختمانی گنبد شابولقاسم شاه آباد دزفول چنانکه بعضی مستشرقان گمان کرده اند سبک جدیدی نیست و نمونه کاملی از سبک گنبد سازی امامزاده عبدالله شوشتر، امامزاده شیر مرد ممسنی، بقعه دانیال پیمبر شوشی، و دهها بقعه دیگر در خوزستان و فارس و بقعه میر محمد خاوارک است و قدمت آن دست کم تا به قرون اوایل اسلام بالا می رود .

۱۴ - اگر پس از کاوشها و تحقیقات اثری از گور یا سنک گور یعقوب یا حکایتی و قرینه یی و نشانه یی از مدفن این سردار بزرگ تاریخ اسلام و اولین شهریار مستقل ایران پس از اسلام، در این پهنه است بدست نیاید، قبول بقعه شابولقاسم شاه آباد دزفول به نام وبه نشانه آرامگاه یعقوب لیث صفاری بطور رسمبلیک دور از صواب نیست

برای اجتناب از تفصیل و تطویل از ذکر مآخذ و نشان دادن تصویرها در این مختصر یاد داشت‌های قلم‌انداز که برای ایراد سخنرانی در پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی تهیه شده و امید آن دارم که با توفیق دادار خداوند جان و خرد موفق شوم در دانشگاه اصفهان بعرض دوستان برسانم، خود داری کردم و چون تفصیل مطلب را در کتابی بنام «دیوار شهریاران» در دست چاپ و انتشار دارم، پژوهندگان را برای مراجعه به مآخذ و کتب مرجع بدان کتاب حواله می‌دهم که امیدوارم تا چند ماه دیگر به همت انجمن آثار ملی در جزء انتشارات انجمن بزیر طبع آراسته و منتشر گردد.



## وفات سلطانعلی سلطانعلی شیخ الاسلامی \*

بروزه‌های آخر بهار امسال، خبر درگذشت سلطانعلی سلطانعلی شیخ الاسلامی بهبهانی براندوه دوستان قدیم سلطانی افزود. مرگ مرحوم سلطانی که بیمار گونه، سالی چند در بستر بیماری و مدهوشی غنوده بود، اگر چه نمی‌گفت و نمی‌شنید و نمی‌نوشت و حتی در این اواخر یاران خود را نمی‌شناخت برای همه دوستانش که به فضیلت و دانش او معرفت داشتند، بس سخت و اسفناکیز آمد.

مردی کنجکاو و عاشق درک و فهم که هر زمان فرصتی می‌یافت ایام را در کتابخانه‌اش می‌گذراند و می‌خواند و می‌نوشت و همواره بر کف اطاق می‌نشست و بر مخته‌ئی تکیه می‌کرد و در میان کتابهای اطرافش گم می‌شد، کارش با نجا کشید که چون نامه فرزندش می‌رسید و با او می‌دیدند شاید تسلائی بر آلام بی‌شمارش باشد، نامه را وارونه در دست می‌گرفت و با تأثر نگاهی جانکاه و عمیق بر چهره اطرافیان می‌افکند.

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال پانزدهم، صفحات ۳۳۴-۳۳۵ چاپ شده است.

مرحوم سلطانی کتب فارسی و عربی تاریخ و جغرافیا و ادب پارسی و عربی و اخبار و احادیث و علوم قدیمه در این دوزبان را خوب می‌شناخت، و از بسیاری از کتب قدیم نسخ خطی منحصر بفرد فراهم آورده بود.

سالها پیش که برای تکمیل کتاب «لارستان کهن» از مرحوم محمد امین خنجی مقالتهی دریافت داشتیم که هم در آن کتاب چاپ شد، از وقوف و بصیرت و فضیلت مرحوم سلطانی بمناسبت شرحی که در معرفی کتاب «خلاصة الحساب الحکمة» تألیف عمر بن عبدالعزیز خنجی از قرن هفتم هجری نوشته بود آگاه شدم، محضر این مرد دانشمند دل‌آگاه بمناسبت اشتغال بامور سیاسی غالباً محل حضور ارباب علم و ادب نبود اما پژوهندگان و طالبین معرفت را باسانی و مهربانی می‌پذیرفت و با آنها بگفتگو و راهنمایی می‌نشست.

از مرحوم سلطانی جز متن سخنرانی در سمینار خلیج فارس دربارهی بندرهای خلیج فارس و مقالتهی بسیار عالمانه تحت عنوان «خوزستان» در شماره مخصوص ۹۴ مجله کانون و کلا تحقیق مکتوبی ندیده‌ام اما بی‌گمان از مطلعین و متخصصین درجه اول و بسیار آگاه و پروسواس و دقیق در خصوص جغرافیای تاریخی خوزستان و فارس بود.

یک سلسله سخنرانی در موضوع آبیاری در عهد ساسانی در خوزستان و فارس در دانشگاه پهلوی ایراد کرده است که من خود مسوده دستنویس آنرا خوانده‌ام و گمان ندارم که بچاپ رسیده باشد و امید که خانواده اش یادوستانش آنرا جستجو و منتشر سازند.

مرحوم سلطانی بی هیچ کزافه گوئی دانشمند بی همتای تاریخ و فلسفه تاریخی قیامهای منتهی سده‌های اوائل اسلام مانند قیام قرمطیان و زنگیان و نحوه تفکر و اقدامات و انقلابات و نتایج آن حوادث بود و من این فیض بزرگ را بزمان تندرستی او دریافته‌ام که ساعتها و روزها از نظرات بسیار عالمانه و مستند و دقیق او در خصوص این قیامها و مسائل مختلف تاریخی و فلسفی و اجتماعی آنها آگاه شوم و فراموش نمی‌کنم که بیش ازشت ایراد مستند بر مقاله پرفسور مینورسکی در دائره‌المعارف اسلامی در کلمه کرمت و ابوسعید جنابی یادداشت کرده بود و من دیدم و باخود آن مرحوم به بحث و مکاشفه نشستیم. هزار درد و دریغ که هم سلطانی در میان جامعه ما نیست، هم بروش معمول یادداشتها و نتیجه مطالعات او در میان ما باقی نخواهد ماند!

خدایش پیام‌زاد که مردی بی نیک‌نفس و مطلع و پیراندوست و مسلمانان دور از قشر و فسطه و ریایود، خوزستان را چون جین خود دوست داشت و در آخر عمر نشان داد که از هر چه رنگ تملق پذیرد آزاد است.

## طاق‌های پیش و پس \* و بناهای تاریخی در خوزستان

سبک گنبدسازی شلجی یا گنبدهای مستدیر که امروز در نواحی مرکزی و شرقی ایران رواج دارد و در سایر نقاط ایران هم بچشم می‌خورد و از دوران صفویه به بعد این سبک معماری تقریباً در تمامی خاک ایران برای ساختن گنبدهای مساجد و بقاع و اماکن مذهبی و در جنوب ایران برای ساختن سقف آب‌انبارها و سردابه‌ها و شبستانها، با استفاده از طاق‌های کوتاه قوسی شیوع یافته است، سبکی خوزی یعنی خوزستانی است که قدمت آن تهازاره دوم پیش از میلاد مورد تأیید حفاریات باستانشناسی علمی در این منطقه است. هنوز در تمام شهرهای خوزستان و حتی در روستاهای این سرزمین ایوانهای ورودی ساختمان و طاق تالار و شبستانها و طاق فضاهای سرپوشیده را با «طاق‌های پیش و پس» که سنت معماری بومی دیرین خوزستان است، بخوبی و بامهارت می‌سازند و نمونه‌های متعدد آن را در دزفول و شوشتر و شوش و بهبهان و اهواز و نقاط دیگر خوزستان میتوان دید.

طاق‌های بلند قوسی که نمای آن بصورت دو قوس یا دو گمان سر بهم نهاده جلوه میکند و پیش و پس یا مقعر و محدب بودن آن از ترکیب در قوس منحنی آجری، گچی و حتی سنگی بوجود می‌آید، یکی از دو خصوصیت ممتاز معماری سبک گنبدسازی سرزمین خوزستان است. خصوصیت دیگر ممتاز معماری گنبدسازی خوزستان سبک گنبدهای مطبق یا مژرس است که در نوشته‌های فرنگی *Domes aveoies* یا *Pincappie Domes* نامیده شده و من بنده ناچیز در یکی از کنگره‌های تحقیقات ایرانی درباره این سبک مطالبی ایراد کرده‌ام.

نمونه‌های قدیمی و تاریخی این قوس‌ها یا طاق‌های پیش و پس در معماری ایوان مدائن تیسفون و ایوان کرخه دزفول که دو اثر ساسانی به‌شمار می‌آیند و در بقاع و زیارتگاههای دزفول و شوشتر مانند مسجد جامع شوشتر و مسجد جامع دزفول وجود دارد میتوان گفت از اواسط قرون اسلامی تا دوران زندگی کنونی

---

\* این مقاله اولین بار در مجله «فرهنگ مردم چاپ شده است».

ما این سبک معماری گنبدسازی در خوزستان قابل ملاحظه و مطالعه است.

در حفاریهای دکتر عزت‌اله نکهبان در هفت‌تپه آرامگاهی از شاهان هفت‌تپه از دل خاک بدرآمده است که مربوط به نیمه هزاره دوم پیش از میلاد است و با این کشف و حفاریات چغازنبیل مسلم گشته است که بکار بستن سقف مستدیر و استفاده از طاق‌های قوسی گشاده و ترکیب قوس‌ها و نیم قوس‌ها در سقف‌سازی، دست کم از دوهزار سال پیش از میلاد در خوزستان بکار گرفته شده است و بسوی کمال پیش‌رفته است تا با امروز که گنبد‌های شلجی و مستدیر و قوس طاق ایوانها و شبستانهای غالب مساجد و بقاع و زیارتگاهها در سراسر ایران و غالب کشورهای اسلامی با همین سبک ساخته میشوند.

در ادبیات ودائی و در کتاب ودا یعنی کتاب قدیمترین روایات اقوام هند و ایرانی، رنگین‌کمان یا قوس‌فزع را کمان ویشنو نوشته‌اند و «ویشنو» یکی از سه‌خدای بزرگ هندیان باستان در روایات ودائی است. و نام آنرا «سکره زانوس» نامیده‌اند<sup>۱</sup> و سکره بنا بر تحقیقات علامه مرحوم پوردادود بمعنی شکر و ماخوذ از نام زهره یا فاهید است و بنا بر تحقیقات عمیقتر از نام سرزمین اصلی نیشکر یعنی خوزستان آمده است. و جالب‌توجه است که در ادبیات فارسی «خوزه» به معنی طاق‌نصرت و طاقی که عروس در آنجا منتظر داماد میشود آمده است و مرحوم دهخدا در برابر کلمه خوزه همین معانی را ضبط کرده است<sup>۲</sup>. در لغت «خوزه» هم عنصری از لغت خوزستانی یعنی «خوز» و هم شکل طاقی و قوس عنصری از لغت خوزستانی یعنی «خوز» و هم شکل طاقی و قوسی طاق نصرت و هم مفهوم ملی ایرانی و مفهوم فلسفی و مذهبی و اساطیر این سبک بنا و شکل قوس‌فزع آشکار است.

مهندس محمد کریم پیرنیا در مقاله (ارمغانهای ایران به جهان معماری «جناح و کلیل») در تحقیقات خود درباره پرستشگاه زیرین چغازنبیل متوجه اهمیت ابداع و ابتکار معماران ایلامی یا پیش از ایلامی یعنی خوزی در ساختمان این سبک طاق‌سازی شده و نوشته است: «در بازمانده این پرستشگاه آثاری گوناگون از چفدها و پوشش‌های سردرگاه بچشم میخورد که تا با امروز در معماری بومی ما پائیده و چندگونه از آنها کوئی‌الکوی و روبری بوده است که معماران ایرانی در دورانهای مختلف پیش‌چشم داشته‌اند و چیزی که بیشتر توجه را جلب میکند اینست که هیچکدام از نمونه‌ها با آنچه در مصر و روم و سرزمینهای دیگر چه بیشتر و چه پس از آن بکار گرفته شده است مطابق نبوده و همه دارای منطق و

شیوه‌ای است که معماران ایرانی با وسواس بکار گرفته و تا امروز در پیروی آن کوشیده‌اند.<sup>۳</sup>

مهندس پیرنیا نویسنده مجرب و باریک‌بین مقاله «جناغ و کلبل» پس از بررسی عقاید بنایان و معماران در خصوص این سبک ساختن طاق و برشمردن اصطلاحات بسیار ذیقیمت این سبک معماری طاق‌سازی مانند: مرغانه - هلوچین - بیس - آهنگ - خاکی - ناری - شکرگاه - تویزه - خفت‌انداختن - سربرنکردن - کله‌کن - گنب و گول - پالینه و شناساندن انواع طاق‌های این سبک مانند چمانه یاشیدری، چفدهای تیزه‌دار یا جناغی - قوس - های سه‌بخش و شاخ‌بزی و - ذکر عقیده مصنف کتاب (معماری اسلامی ایران در زمان ایلخانیان) که قوسهای تیزه دار را در عراق «عجمینی یا عجمانه» ضبط کرده است و باتوجه با اصطلاحاتی که بجای قالب یا تویزه که در آذربایجان و یزد اصطلاح (اوزیر) و دراصفهان و خراسان (خووهونیز) و در کاشان «گچی‌لنکه» و در خوزستان یعنی در شوشتر و دزفول «باریکه» بکار می‌برند توجه و نقطه‌نظر اساسی خود را معطوف به اصطلاح «چفد پنج او هفت» کرد و رابطه ریاضی و معماری پنج و هفت را در این سبک معماری مطالعه مینماید و نتیجه‌گیری میکند که:

«جناغ ایرانی پنج او هفت یا چمانه یاشیدری بهرگونه که باشد منطبق بر اصول ریاضی است در صورتیکه از یوگوتیک تنها تقلیدی صوری از هیئت کلی آن است».

و در خصوص اصطلاح «چفد پنج او هفت» بنایان سرانجام در همان مقاله باین نتیجه می‌رسد: (... چندین بار به گمان خود رابطه ۵ و ۷ را یافته بودیم و باز میدیدیم که درست از کار

در نمی‌آید تا سال گذشته با چندتن از همکاران جوان و با ذوق خود برای بازدید بناهای تاریخی و نحوه تعمیرات آنها به استانهای جنوبی مسافرتی داشتیم. در این مسافرت از حسن اتفاق دریافتیم که نه‌پنجی در کار است و نه هفتی بلکه این واژه از دو بخش پنج او هفت ساخته شده که نخستین بمعنای حفره و درگاه و پنجره و دریچه و دومی پوشیدن و در نهفتن و خفت انداختن است و بر رویهم بمعنی پوشش سردرگاه یا آنچه درگاه را میپوشاند است باین ترتیب دیرینگی کاربرد این‌گونه پوشش تا اندازه‌ای روشن شد.»

اظهارنظرهای مهندسی و معماری و بنائی آقای مهندس کریم پیرنیا در خصوص منطبق ریاضی طرز ساختن - ترکیب قوسها و میزان و مقاومت و زیبایی و اصیل بودن و ایرانی بودن این سبک محل تردید نیست اما آنچه بنده می‌خواهم بعرض برسانم بمسد

علوم اساطیری و نجومی که منشاء اعتقادات مردم خوزستان در روزگاران کهن بوده‌است میسور خواهد بود. برداشتمندان محترم پوشیده نیست که خوزستان بخشی از بین‌النهرین قدیم است که بسبب وجود رودخانه‌های پر آب و خاک حاصلخیز مامن و مسکن اقوام اولیه و آسمان‌نگر و ستاره‌پرست بوده‌است و همچنین برارباب بصیرت پوشیده نیست که زندگی اجتماعی و هنری و فکری و دینی مردمان کهن از بیم و امیدی آغازیده است که توجه به آسمان و ماه و ستارگان و ارباب انواع سرفصل عقاید مذهبی و فکری و هنری آنها بوده‌است و بتدریج با تحولات جوامع ابتدائی هنرها و مذاهب آنچنان درهم آمیخته‌اند که هنرها هر اندازه هم در رفع حوائج مادی و امور معیشت و مراودات مردم بکار گرفته می‌شده است باز هم ظهور و تشخیص خاص هنرها در خدمت به مذاهب و عقائد مذهبی بوده‌است.

در خوزستان پهناور پر آب و نیازمند باران باقی‌مانده ستاره‌پرستان حرانی تا این اواخر یعنی تا دوران نوجوانی ما هم بنام صبه یا صابین یا کلدانیان مغتسله یا حرانیان مغتسله کلدانی در کنار رودخانه‌ها و در شهرهای شوشتر و دزفول و اهواز سکونت داشتند و زندگی می‌کردند بیاد داریم. شهر شوشتر که بیشتر جغرافیایان قدیم تصور کرده‌اند تستر نام معرب آن است یادگار همان شهری است که بیاد تستر ایزد باران در کنار رود کرن نامگذاری شده و بالیده است. امروز در باقیمانده اوستاتیریشث یا تیشتریشث بیاد همان فرشته یا ایزد تیریاتیشتر خدای باران و آبها است که در اوستا با زیبایی و بلندی باقی مانده و مانند سرودی دلکش آنرا میخوانیم. همچنانکه شهر شوش یا شوش یا سوزیاهوزا از پس هزاران سال پیری و خرابی برجای مانده است و یادآور فرشته آب و باروری و عشق و موسیقی و زناشویی و ایزد چنگ‌نواز خنیاگر آن ناهید یا زهره است و این دو شهر همسایه و هم‌پیوند چنانکه «آنان یشت» و «تشریشث» اوستا پیوندی ناگسستی دارند و گوئی (اردوی سوراناهید) را با تیر یا تیشتر پیوند خواهر و برادری یا فرزند و پدری و یا زن و شوهری است. این دو شهر هم پیوند قرب جواری و پیشینه مشترک حوادث تاریخی و تشابه و تجسم کیفیت اقلیمی و خلق و خوی اجتماعی مردمان دارند. نوشته‌اند که شوش را بشکل بازو شوشتر را به شکل اسب ساخته‌اند. باز یاعقاب گشاده‌بال خود علامت و مظهر رایت قدرت و دولت شهر شوش ایلامی بوده است که منشاء عقاید قدیمه مردمان کهن پیش از ایلامیان و ایلامیان در این مرغ گشاده‌بال تجسم یافته است یعنی صلیب، دوخط عمود برهم، یعنی چهارجهت و چهار باد و چهار موسم و چهار فصل که رکن

عقاید پرستندگان سیارات آسمانی بوده است. اسب که علامت شهر شوشتر است مظهر ایزد تیر یا عطارد یا تیشتر است و این همان اسبی است که حمزه اصفهانی در کتاب تاریخ پیامبران و شاهان درباره شوشتر آورده است: «... در قدیم شهرها بصورت اشیاء میساختند مانند شهر شوش که بصورت باز است و شهر شوشتر که بصورت اسب ساخته شده اند.»<sup>۴</sup>

مؤلف کتاب مجمل التواریخ والقصص آورده است که «اندر آن وقت شهرها برسان چیزی کردند چنانکه شوش بر صورت بازی نهادند و شوشتر بر صورت اسبی و قلعه طبرک بر صورت کرم. بر این مثال اکنون بر آن شکل بماندست»<sup>۵</sup>.

پیوند سوستر با اسب و در نتیجه با ایزد آب آفرین یعنی تیشتر از علامت هنر و ارشی (سوسی) نیز آشکار است در زبان پهلوی هنر و ارشی هست که «سوسی = SWSY» تلفظ میشود ولی اسب خوانده میشود و بمعنی اسب است و در زبانهای کهن ایرانی و اطراف ایران و شوش هم ریشه (سوس) بمعنی اسب بکار برده شده است چنانکه در پهلوی اشکانی (سوسین) - در پارسیک سوسی - در آرامی سوسیا - در عبری سوس - در کردی سیسو - درماندائی که زبان صابیان ممتسله حرانی است سوسیا همه بمعنی اسب است و در ادبیات عرب (سوسه) نام اسب نعمان بن منذر بوده است.<sup>۶</sup>

بدیهی است که چون منطقه بنام سوس خوانده میشده و باروی شهر کهن شوش تا بنزدیکی شوشتر هم می رسیده و شوشتر یا تیشتر جزء کشور شوش و انزان بوده است اطلاق کل بر جزء شده است.

اما نام تیشتر بر روی شوشتر رمزی از ایزد آب آفرین تیر یا تیشتر است که در مظهر عمده و اساسی خود یعنی اسب تجلی یافته و تیریشست یا «تیشتریشست» اوستا که یکی از دلگشزترین و زیباترین و کهنه ترین بخشهای اوستا است از آن سخن میدارد اجازه فرمائید چند بیت از این سرود شیوا را که متناسب مقال است بخوانم:

تیشتر ستاره شکوهمند را میستائیم که نطفه آب در او است.

که توانا و بزرگ و نیرومند است

تیشتر ستاره شکوهمند را میستائیم که شتابان و چالاک به

سوی دریای فراخکرت میتازد.

تیشتر به پیکر اسب پاکی در آید و خیزابهای دریا را برانگیزد

و باد چست را به وزش آورد.

تیشتر شکوهمند در ده شب سومین ماه، پیکر خاکی پذیرد

و به اندام اسب سپید زیبایی با گوشه‌های زرین و لگام زرفشان در فروغ پرواز کند. آنگاه تشریحش شکوهمند به پیکر اسب سپید زیبایی بدریای فراخکرت فرود آید.

من که اهورامزدا هستم، تشریح را درشایستگی ستایش و در برازندگی نیایش، در سزاواری برای گرامی داشتن و خشنود ساختن و درشایسته بودن برای درود و آفرین برابر با خود آفریدم...<sup>۷</sup>

در بند هشتم نام برج نهم یا قوس (نیماسپ) آمده و بیرونی هم این برج را در آثار خود (نیماسپ) نامیده است.<sup>۸</sup>

عمر خیام در نوزنامه گفته است: «اسب را پارسیان بادبای خوانده‌اند و رومیان آنرا بادجان و ترکان گامزن کام‌ده و هندوان تخت‌پران و تازیان براق. و گویند آن فریشته که گردون آفتاب کشد بصورت اسب است».<sup>۹</sup>

ابوریحان بیرونی درباره هر یک از صورت‌های منطقه البروج و تصویری که از روزگار باستان درباره آنها داشته‌اند شرحی در التفهیم آورده که وصف برج نهم چنین است. قدما برج نهم را قوس یازمی می‌گفتند:

«... نهم صورت، رامی، ای تیرانداز، همچون اسبی تا بگردنگاه، آنگاه از آنجا نیمه‌زیرینش بر شیبه آدمی شود و گیسویها فروهشته از پس و تیر در کمان نهاده و سپر کشیده».<sup>۱۰</sup> ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه<sup>۱۱</sup> نامهای عطارد را چنین آورده است: در عربی عطارد، در فارسی تیر، در رومی هرمس، در سریانی نفو، در هندی بد، در خوارزمی چیر، و در عبرانی کیموخو. القاب و نامهای دیگر تیر بمعنی خدای حکمت و دانش و نویسندگی و پیشگوئی و تعیین سرنوشت در کتابها و در روایات قدیم از اسلامی و ایرانی قدیم چنین آمده است اخنوخ، ادریس، ارمیا، بوذاسف، ویکرد، و نزد رومیان مرکوری و نزد مصریان قدیم توت و قوت، ونو، درسومری آنکی و در بابلی «نبو» و این نبو همان ایزدی است که در الواح هخامنشی همانند اهورامزدا نیایش شده است در لوحه منشور معروف کورش بزرگ مکشوفه از بابل آمده است:

«... من شاه بزرگ، شاه‌الشان (یعنی همین سرزمین شوش) ... که فرمانروائیش را بل و نبو دوست دارند... بشود همه خدایانی که آنان را دوباره در شهرهای مقدسشان جای دادم هر روز از بل و نبو یک زندگانی دراز برایم خواستار آیند»

و در تورات در کتاب ناحوم نبی<sup>۱۲</sup> و در کتاب حزقیال نبی<sup>۱۳</sup>



از نو سخن رفته است.

در کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی و در کتاب فرخنامه ابوبکر مطهر جمالی یزدی نشانه نجومی ستاره عطارد بشکل شاخ بز نر کوهی یا بصورت (د) دال در رسم الخط فارسی و عربی نشان داده شده است.

حرف دال که يك قوس شکسته است پیکر ملا و نویسنده و دبیر روزگاران قدیم را که نشسته و اندکی خمیده نویسندگی میکند بیاد می‌آورد، در نجوم و معماها و تقویمهای قدیم علامت ستاره عطارد دوشانه برج اسد را همین حرف (دال) رسم الخط فارسی و عربی نوشته‌اند. مرحوم دهخدا در لغت‌نامه همین بیان

را در حرف دال ضبط کرده است. چه تیر یا عطارد و سرپرست و ایزد ویژه دبیران و دانشمندان و ستاره‌شناسان بوده مجسمه‌های فراوان دبیران و نویسندگان و حکمای قدیم در مصر و سومر و شوش بدست آمده که همه نیمه خمیده بر سرپاشنه پا نشسته و بر صفحه کتابت خم شده نمایش داده شده‌اند. صدها ظرف سفالین منقوش از شوش و بین‌النهرین بدست آمده است که بر آن جهان هستی در درون شاخ قوسی شکل بز نر کوهی با نمایش هفت ستاره رونده یعنی سیارات بصورت ۷ (دال) و یا پنج ستاره رونده بصورت پنج دال بازیائی و وضوح نمایشگر عقاید فلسفی - دینی و فکری مردمان باستان این منطقه است از جمله ظرفی سفالین از شوش از هزاره چهارم پیش از مسیح بدست آمده که علامت بز نر با دو شاخ قوسی و هفت ستاره سیارات بشکل هفت دال که درون دایره از آب در حرکت‌اند نمایش می‌دهد، این ظرف در موزه لوور پاریس محفوظ است و آندره پارو تصویر آنرا در کتاب سومر چاپ کرده است. همچنین ظرفی دیگر از شوش بدست آمده که از هزاره چهارم پیش از میلاد مسیح است در این ظرف در دو ردیف هریک پنج دال در جهت عکس هم نقش شده و در وسط آن مربع جهان که نشانه هیکل عطارد است با يك ضربدر یعنی دو خط افقی متقاطع به چهار نیمه تقسیم شده است این ظرف در موزه لوور محفوظ است و مولف کتاب تاریخ عیلام پیرامیه تصویر آنرا در کتاب خود چاپ کرده است.

مسعودی در مروج الذهب آورده است: «اخنوخ» هشتمین نسل آدم همان ادریس پیمبر است صابیان پندارند که وی هرمس بود. هرمس بمعنی عطارد است و او هم ادریس بود که خدایان عزوجل در کتاب خویش قرآن خبر داد که او را بمکانی بلند برده است... او نخستین کسی بود که در زنها دو باسوزن بدوخت و سی صحیفه براو نازل شد و پیش از آن بر آدم بیست و يك صحیفه و بر شیت

بیست و نه صحیفه نازل شده بود که تهلیل و تسییح در آن بود. ۱۴  
توجه فرمائید که این اخنوخ یا ادریس یا هرمس یا عطارد  
مسمودی با هوشنگ پیشدادی همسان میشود و سی صحیفه شاید  
یادآور سی روز باشد و باین نکته هم توجه فرمائید که اوستا  
نیز بقولی ۲۱ نسلک دارد.

بیرونی در التفهیم ایزد و ستاره عطارد را به‌صفت: «... و  
فکرت و آموزیدن ادبها و دانشهای ایزدی و وحی و منطق و سخن  
گفتن شیرین، زبان‌آور فصیح، زودجواب، خوش‌آواز یاددارنده  
اخبار، وصف میکند و از گروههای مردم بر بازارگانان و دبیران و  
صاحب‌دیوانان و از کیش‌ها بر مناظره کردن پادانشمندان اندر هر  
کیشی و اندر صورت‌ها که ستارگان را بدان نگارنده «جوانی  
برطاوس برنستسته و بدست راست ماری گرفته دارد و به‌چپ لوح  
و همی‌خواند» و در پیشه‌ها انبازی و قسمت‌ها و مساحت‌ها و شماره  
نجوم و کاهشی و هرچیزی که بدو پیشی دانند و هندسه چیزها و  
علم آسمانی و زمینی و فلسفه و دانستن و مناظره و آموزیدن و  
بلاغت و قلم..» توصیف کرده است.<sup>۱۵</sup>

نبو که در ایلام پیش از دوران تاریخی، و سپس در بابل‌خدای  
عطارد بود علامت ویژه‌اش همین قوس و انحنای یاکوژی بود. برای  
همین بود که در تورات بطعنه درباره «نبو» یا خدای دشمن اسرائیل  
یا دشمن یهوه در کتاب اشعیا آمده است که: «نبو منحنی‌گردید.»  
و این کمان و قوس اشکالی از مظاهر عطارد یا تیر یا تیشتر بوده‌اند  
و شکل قوس یا بقول بیرونی «نیماسپ» در شکل قوس و قزح  
اشاره به ایزد بانوی ناهید هم دارد. قوس نشانه پیمان خداوند در  
داستان نوح در همه زبانهای قدیمه که داستان نوح را بصورتی  
ذکر کرده‌اند وجود دارد. در تورات در سفر پیدایش آمده که  
چون طوفان نوح رخ داد و پایان گرفت خداوند با نوح پیمان  
بست که دیگر جانداران را دچار این چنین نابودی نسازد و  
خداوند گفت: «عهد خود را با شما استوار میگردانم که بار دیگر  
هرذی‌جسد از آب طوفان هلاک نشود. طوفان بعد از این نباشد تا  
زمین را خراب کند و خداوند گفت قوس خود را در ابر میگذارم  
و نشان آن عهدی که میان من و جهان است خواهد بود و هنگامی  
که ابر را بالای زمین گسترانم قوس در ابر ظاهر شود، آنکاه  
عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی‌جسد باشد  
بیاد خواهم آورد.»

اما اصطلاح بنائی چفد پنج اوهفت در طاق‌سازی خوزستان  
که نزد بنایان منطقه مصطلح است همانگونه که آقای پیرنیا توجه  
کرده است نه‌هفت پاره و نه‌پنج‌پاره خشت و سنگ و آجر در آن

(باریکه) قابل شمارش نیست بلکه هفت و پنج هر دو نشانه‌های نجومی ستارگان است و هفت نشانه هفت سیاره و پنج نیز نشانه پنج سیاره یعنی هفت سیاره بدون ماه و خورشید و همچنین نشانه اعتقادات مردم باستان این سرزمین به (پنجه) یا (پیتک) یا (پنجه دزدیده) و سعد و نحس آن و بیم و امید از آن و دنباله بازمانده عقائد نیایش آدمی در برابر ستارگان است که دو ایزد عمده و نام آور آن در مشرق زمین و بین‌النهرین و خوزستان عطارد و زهره یا تیر و ناهید ممتاز و مشخص و معبود و مسجود بوده‌اند. بعلاوه پنج اوهفت بر رویهم ۱۲ است که خود نشانه ۱۲ ماه سال است و در حساب نجوم قدیم ۱۲ برج سال خود سعد و نحس و خشم و لطف و مهر و کین داشته‌اند و به سنت‌ها هر کدام بمعنای خود نیایش می‌شده‌اند.

بیرونی در آثار الباقیه درباره عید نوروز آورده است که: درسم است که مردمان برای یکدیگر شکر هدیه می‌فرستند و سبب آن چنانکه (آذرباد) موبد بغداد حکایت کرد این است که نیشکر در کشور ایران روز نوروز یافت شد و پیش از آن کسی آنرا نمی‌شناخت و نمیدانست که چیست و خود جمشید روزی نی‌ای را دید که کمی از آبهای درون آن به بیرون تراوش کرده و چون جمشید دید که شیرین است امر کرد که آب این نی را بیرون آورند و از آن شکر ساختند و آنگاه در روز پنجم شکر بدست آمد و از تبرک بآن مردم برای یکدیگر شکر هدیه فرستادند و در مهرگان نیز این کار را بهمین میزان تکرار کردند.<sup>۱۶</sup>

بیرونی می‌گوید در روز پنجم از نوروز بود که شکر بدست آمد و در تقویم زردشتی روز پنجم از روزهای فروردگان و از روزهای (گات)ها است بعلاوه روز پنجم از پنجه دزدیده نیز بحساب می‌آید که همه آنها نزد مردم باستان منشاء بیم و امید و موجب ستایش و نیایش خدایان و ستارگان سرپرست آنروزها بوده است.

احترام و اعتقاد به اعداد ۵ و ۷ و ۱۲ امروز هم در غالب سنت‌ها و تفکرات فلسفی و گاهی در سنن مذهبی ما هم با قوت و وضوح باقی مانده است و در این مقام احتیاجی بتوضیح و تبیین ندارد. بنابراین اصطلاح چفد پنج اوهفت هم یادگاری از ایزد آب آفرین حکیم دانشمند سرپرست ستارگان و خدای سعد و نحس یعنی ستاره تیر و ایزد و تیر است که در مصطلحات بنایان سازنده طاقهای خیزه‌دار یا جناغی خوزستان بجای مانده است.<sup>۱۷</sup>

\*\*\*

راستی را که دنیا قدیم است. قدیمتر از آنچه نژاد-شناسان و زمین‌شناسان و جامعه‌شناسان گفته‌اند و سرزمین خوزستان و تمدن خوزی نیز خیلی قدیم است، قدیمتر از آنچه

باستان‌شناسان و تاریخ‌نگاران گفته‌اند:  
 پشه کی داند که این دهر از کی است  
 در بهاران زاد و مرگش در دی است

\*\*\*

این سخنرانی در «شعبه باستان‌شناسی و هنر» کنگره  
 تحقیقات ایرانی در بعد از ظهر روز ۳۱ مردامه ۲۵۳۵ در دانشگاه  
 ملی ایران ایراد شد.



- ۱- سراجیر. تألیف دارا شکوه، بکوشش مرحوم پروفیسور تاراچند و سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران، ص ۶۴۶.
- ۲- لغت‌نامه دهخدا «خوزه».
- ۳- مجله هنر و مردم شماره ۱۴۲ - جناغ و کلیل - تهران، مردامه ۱۳۵۳.
- ۴- ترجمه دکتر جعفر شعار صفحه ۴۷.
- ۵- صفحه ۶۴ کتاب.
- ۶- فرهنگ هنر و ارشدهای پهلوی - تألیف دکتر محمدجواد مشکور صفحه ۴۶ و ۲۷.
- ۷- نقل از جلد ۱ ینت‌های پورداود واوستا گزارش جلیل دوستخواه.
- ۸- تقی‌زاده - گاهشماری صفحه ۳۲۸.
- ۹- نوروزنامه خیام بکوشش عباسی صفحه ۲۶۰.
- ۱۰- صفحه ۹۰-۹۱ التفریم.
- ۱۱- ترجمه داناسرشت صفحه ۲۱۲.
- ۱۲- ناحوم نبی، باب سوم آیه ۸.
- ۱۳- باب سیام آیات ۱۶-۱۴.
- ۱۴- مروج‌الذهب مسعودی - ترجمه پاینده صفحه ۵۹۸ والفهرست ابن‌الندیم ترجمه تجدد صفحه ۵۷۱.
- ۱۵- بیرونی، التفریم تصحیح همائی صفحات ۳۶۷ تا ۳۹۲.
- ۱۶- انارالبافیه - ترجمه داناسرشت. صفحه ۲۴۳.
- ۲۷- ماخذ مراجعه بکتاب و صفحات آنها از یادداشت‌های دانشمند گرامی سیدعبدالرحمن عمادی در پیوست دوم بخش نخستین کتاب دیار شهریاران استفاده شده‌است.

## \* امام قلی خان

در پایان سال ۱۰۲۲ هجری، هنگامی که شاه عباس کبیر از فن آباد ما زندان باصفهان باز میگشت، الله وردیخان سردار نامدار شاه عباس و سپهسالار و امیرالامرای فارس، با تفاق پسرش امام قلی خان حاکم لارستان و بحرین و جزایرخلیج فارس، با سائبر بزرگان دولت مقدم شاه رادرخان شهر باصفهان استقبال کرد، شاه عباس چون چشمش بالله وردیخان افتاد نهانی بهمراهان گفت: "الله وردیخان مردنی است"، گویا شاه عباس از سیمای سپهسالار ارمنی نژاد صدیق و مقتدر و فرمانبردارش آثار ضعف و پیری خوانده بود و مرگ او را نزدیک می دید.

امیرالامرای فارس بیمار شد، و چند روز پس از ورود شاه باصفهان، در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الثانی سال ۱۰۲۲ در گذشت شاه عباس با تمام امراء و اعیان دولت جنازه سردار فد اکا را خود را تشییع نمود و در مراسم غسل و تکفین او شرکت جست و فرمان داد جسد الله وردیخان را با احترام بسیار بمشهد فرستادند و در آرامگاهی که خود آن سردار ساخته بود بخاک سپردند.

فردای آن روز شاه بخانه پسر بزرگ الله وردیخان یعنی امام قلی خان امیردیوان، حاکم لارستان رفت و از وی بازماندگان سپهسالار ایران دلجوئی کرد و امام قلی خان را با امیرالامرای فارس و سپهسالاری ایران مفتخر ساخت.

امام قلی بیگ پسر الله وردی بیگ قوللر آقاسی از جانب پدر ارمنی و از مادر گرجی بود، پس از آنکه پدرش بفرمان شاه عباس یا امیرالامرای فارس و سپهسالاری ایران منصوب شد، او نیز با پدرش رفت و در سال ۱۰۱۰ هجری هنگامی که پدرش در رکاب شاه عباس در خراسان با ازبکان جنگید، لشکر جزایر بحرین فرستاد و آن جزایر را که تا آن زمان در قلمرو حکومت هرمز و در دایره نفوذ دولت پرتغال بود، در

---

\* این مقاله اولین بار در مجله "قهرمانان تاریخ ایران"، طهران،

دی ماه ۱۳۴۲، کتاب کیهان، صفحات ۷۶-۹۳ چاپ شده است.

اواسط رمضان آنسال بگرفت ، و اموالی فراوان از غنائم آنجا را برای شاه بخراسان فرستاد ، شاه عباس بیادش این دلیری که قسمتی از خاک وطن را امام قلی خان از قلمرو بیگانگان آزاد ساخته بود ، او را بلقب " خان " سرافراز ساخت و چون در همانسال حکومت مستقل لار نیز بدست الله وردیخان منقرض گردیده بود ، شاه عباس حکومت لارستان را هم با امام قلی خان سپرد و مقام امیرد یوانی را نیز بر منصب های وی بیفزود . پس از مرگ الله وردیخان ، شاه ، امیرالامرائی فارس و سپهسالاری ایران را نیز با امام قلی خان تفویض کرد .

خان جوان فارس کم کم در قلع و حکومت خود قدرت و تسلط کامل یافت و تا سال ۱۰۳۱ هجری جزائر قشم و هرمز و متعلقات آنها را نیز بفرمان شاهنشاه صفوی از پرتغالیان باز پس گرفت و از مغرب تا حدود بندر بصره پیش راند ، بطوریکه سراسر خاک فارس و کوه گیلویه و لارستان و بنادر جنوب ، از بندرجاسک تا شط العرب و تمام جزائر خلیج فارس در دایره حکومت و تسلط وی درآمد و بطور معمول بیست و پنج تاسی هزار سوارزیده جنگاور که از بهترین سواران ایران بشمار می آمدند در زیر فرمان داشت .

فتح بحرین و بندر گمبرون و جزائر قشم و هرمز و قطع نفوذ دولت پرتغال و اخراج پرتغالیان از آبهای دریای فارس ، و کوتاه کردن دست بیگانگان از این دریای باستانی ایرانی از درخشانترین اقدامات دوران شاه عباس بزرگ است که بتدبیر و همت و شجاعت و فداکاری امام قلی خان ، مقتدرترین و فداکارترین ، ثروتمندترین و نزدیکیترین سرداران پادشاه مقتدر صفوی صورت گرفته است .

پرتغالیان ، از زمانیکه بر جزیره هرمز دست یافتند و امیران جزیره را تحت الحمايه خویش سلطنت شاه عباس برای حفظ و حراست سفائن جنگی متصرفات امیر هرمز است با قریب دویست میل از آبهای اطراف آن بتصرف درآوردند و چون سواحل جزیره هرمز برای کشتیهای کوچک جنگی ایشان پناهگاه مناسبی نداشت ، ساحل گمبرون را لنگرگاه

کشتیهای خود قراردادند و در سالهای نخستین سلطنت شاه عباس برای حفظ و حراست سفائن جنگی در آنجا قلعه ای بنا کردند ، در پناه این قلعه همیشه بیست و پنج تاسی کشتی کوچک مسلح حاضر بود و دیده بانان جزیره هرمز بعضی اینکه در دریا کشتی تجارتی بیگانه ای را میدیدند ، باشلیک توپ سفائن جنگی خود را خبیر میکردند تا برای گرفتن حق العبور از بندر گمبرون با استقبال بروند و راه را بر آنان ببندند .

پس از تصرف بحرین که با قیام خواجه معین الدین قالی و جنبش ایرانیان ساکن بحرین و حمله لشکری که از طرف امام قلی خان برای آزاد ساختن بحرین گسیل شده بود ، صورت گرفت ، پرتغالیان در هرمز و گمبرون و سایر بنادر و جزایر اطراف با ایرانیان بسخت گیری و سرد رفتاری آغاز نهادند ، شاه عباس برای رهائی ایرانیان از دستگیری بیگانه و قطع نفوذ آنان و آزادی بنادر و جزایر خلیج فارس از یوغ پرتغالی ها ، مصمم شد که بیگانگان را از سواحل خلیج فارس رانده و دست آنها را کوتاه کند و الله وردیخان امیرالامرای فارس را مأمور انجام این مقصود کرد ، الله وردیخان بسال ۲۲ : ۱ هجری پسر خود امام قلی خان را که حاکم لاری بود ، بتسخیر بندر گمبرون فرستاد ولی تصرف قلعه گمبرون در این سال میسر نشد و امام قلی خان سال بعد ، زمانیکه پسر از مرگ پدر ، بجای او ، امیرالامرای فارس شد ، آن قلعه را بتصرف در آورده ، ویران ساخت و قلعه زیبای محکمی بسبک قلاعی که در آن زمان در اروپا ساخته میشد ، در سیصد قدمی آن و در نزد ریابنا نهاد . از آن پس بندر گمبرون از دست پرتغالیان خارج شد و در قلمرو حکومت فارس درآمد و امام قلی خان حکومت و حراست آن بندر را بیکی از سرداران خویش سپرد ، این بندر پس از آنکه امام قلی خان جزیره هرمز را نیز بتصرف در آورد ترقی بسیار کرد و به بندر عباس موسوم شد و مرکز تجارتخانه های مهم انگلیسی و هلندی گردید .

امام قلی خان امیرالامرای فارس در سال ۳۱ . ۱ هجری ، بنمایندگان

انگلیسی کمپانی هند شرقی اخطار کرد، که اگر در جنگ ایران و پرتغال پادشاه ایران یاری نکنند، تمام ابریشمی‌را که در ایران دارند توقیف خواهد شد و امتیازات تجارتي که از آن پیش گرفته اند از میان خواهد رفت، لیکن اگر پادشاه ایران از در اتحاد درآیند، خساراتی که از جنگ با پرتغالیان بدیشان برسد از طرف ایران تلافی خواهد شد و بایشان پرداخت خواهد گردید، بر اثر این التیما توم سیاسی جدی امام قلی خان، اولیای کمپانی هند شرقی ناگزیر با اتحاد با ایران شدند و در روز اول محرم سال ۱۰۳۱ هجری برابر با ۱۶ نوامبر ۱۶۲۱ میلادی با بواحد های جنگی خود در اقیانوس هند دستور شرکت در جنگ با پرتغالیان زیر نظر فرمان امام قلی خان سپهسالار ایران صادر کردند، امام قلی خان هم به قنبر بیگ خان حاکم لارستان دستور داد که نسبت به جزیره هرمز دعوی مالکیت کند و آن جزیره را مانند پیش، یعنی قبل از حمله آلبوکرک بهرمز، خراجگزار خود شمارد، پرتغالی‌ها باین دعوی جواب سخت دادند و در نتیجه آتش جنگ روشن گشت.

امام قلی خان با سپاه فراوان از شیراز بجانب لار حرکت کرد و نخست یکی از سرداران خود بنام شاه قلی بیگ را با سه هزار سرباز روزی ده و جنگ آزموده مامور تسخیر جزیره قشم ساخت، همچنین، ورود و خروج کشتی‌ها و قایق‌ها را از هرمز سواحل بندر گمبرون و بالعکس ممنوع کرد و سپس با سپهسالار خود امام قلی بیگ از طریق لارعازم بندر گمبرون گردید و چون اطلاع یافت که سفائن انگلیسی از هندوستان جدا شده اند، ماموری نزد او وارد موناوکس نمایند که انگلیسی کمپانی هند شرقی به میناب فرستاد و پیغام داد که برای بستن پیمان اتحاد، امیرالامراء خود شخصا\* بد آنجا خواهد رفت.

روز ۲۴ صفر ۱۰۳۱ هجری برابر با هشتم ژانویه ۱۶۲۲ میلادی امام قلی خان با تفاق امام قلی بیگ سپهسالار خود به میناب رسید، و بی درنگ با نمایندگانی انگلیسی کمپانی هند شرقی مذاکره پرداخت و قرارداد اتحاد برای جنگ با پرتغالیان را امضاء کرد.



پس از عقد این معاهده، امام قلی خان شتابان بجانب بندر گمبرون حرکت کرد و نیروهای جنگی خود را در جمعیت واحد های دریائی انگلیسی، روز ششم ربیع الاول آنسال برابر با نوزدهم ژانویه ۱۶۲۲ میلادی بسر داری امام قلی بیگ بکناره های جزیره هرمز که شاعری انگلیسی در وصف آن جزیره گفته بود: "اگر دنیا حلقه انگشتی باشد هرمز نگین آن است." و از شکوه و عظمت و رونق و ثروت آن داستانهای شگفت و دلکش در صفحات تاریخ دریای پارس بجای مانده است، فرستاد.

نیروی دریائی پرتغال در بندر هرمز، مرکب از پنج کشتی جنگی بزرگ و دو کشتی جنگی کوچک و زورقهای جنگی خرد و بزرگ بادبانی بسیار بود بعلاوه دو کشتی بزرگ نیز که هر یک مجهز به سی توپ و سیصد مرد جنگی بود، و با حاکم جدید پرتغالی جزیره بناام سیمون و ملوکه از طرف نائب السلطنه پرتغال در هندوستان، بکمندی روی فری پیر فرمانده پرتغالی ناوگان پرتغال در آبهای هرمز آمده و بجای فرانسیسکو و سوزا حاکم پرتغالی متوفای جزیره در آنجا حکومت میکرد، نیز پیشتیان این نیروی دریائی بشمار میرفت.

قلعه قشم را شاه قلی بیگ و سپاهیان وی از جانب خشکی محاصره کرده بودند و مدافعین پرتغالی قلعه بیایداری برخاستند و چون سه روز قلعه زیر آتش توپخانه ایرانیان قرار گرفت، قسمتی از حضار قلعه و پیران گشت و قلعه قشم گشوده شد و سربازان امام قلی خان جزیره را متصرف شدند و (روی فری پیر) سردار پرتغالی که در جزیره قشم بود اسیب بردید و امیر زین الدین محمد حاکم مفسدان که بوطن خود خیانت کرده و بکمک پرتغالیها شتافته بود با مر امام قلی خان اعدام شد.

روز ۲۸ ربی الاول سال ۱۰۳۱ هجری برابر با نهم فوریه ۱۶۲۲ میلادی امام قلی خان باتفاق سرداران سپاه خود علی قلی بیگ و پولاد بیگ و شار قلی محمد سلطان و علی بیگ، با سه کشتی جنگی و سه هزار سپاهی آزموده و جنگاور در جزیره هرمز پیاده شد و بی درنگ باستحکام

مواقع نظامی پرداخته، در حالیکه خود شخصاً فرماندهی عملیات نظامی را در دست داشت در میان امواج کف آلود ساحل جزیره، جنگ هرمز را آغاز نهاد.

پرتغالیان بدفاع برخاستند و پس از آنکه عده ای از ایرانیان مهاجم را کشتند، بدرون قلعه نظامی بزرگ و مستحکم که از سنگ خارا ساخته شده و دژی نفوذناپذیر با برج و باروهای بسیار و تویپهای آتش و حصارهای سنگی بود و خرابه های آن تا با امروز هم باقی است، پناه بردند.

دو هفته، روز و شب، جنگی سخت و هول‌انگیز در داخل جزیره هرمز و برگرد حصارهای خارجی البوکراک بشدت ادامه داشت، و دریای خروشان را شب و روز آتش و خون و دود گرفته بود، روز ۱۲ ربیع الثانی برابر با ۲۴ فوریه، قوای بحری ایران بقوای دریائی پرتغالیان حمله کردند و کشتی مخصوص امیر البحر پرتغال، موسوم به کشتی سان پدرو را که ۱۵۹۰ تن گنجایش داشت آتش زدند.

پرتغالیها برای آنکه آتش بساغر کشتیها سرایت نکند، لنگر کشتی سان پدرو را بردند، و آنرا با اختیار باد در دریا رها کردند و در حد و جزیره لارک کشتی مزبور بدست سپاهیان ایران افتاد و محمولات آن که بیشتر توپ و اسلحه و ادوات جنگی بود، بچنگ ایرانیان درآمد.

روز چهارم جمادی الاولی برابر با ۱۷ مارس سپاهیان ایران با پرتغالیان جنگ سخت و وحشتناکی را آغاز کردند و پس از نه ساعت جنگ و زد و خورد خونین، عاقبت پرتغالیان بدرون قلعه گریختند و در همان احوال نیز سپاهیان ایران بفرمان امامقلی خان قسمت پرتغالی نشین جزیره را آتش زدند. پس از این جنگ ایرانیان برای بتصرف در آوردن قلعه هرمز تلاش فراوان کردند و عده بسیار از ایرانیان کشته شدند، شاهقلی بیگ، سردار امامقلی خان، چون چنین دید، دوست تن از شجاعان جنگنده را بفرمان امامقلی خان انتخاب کرد و از میان آتش توپ و تفنگ محصورین گذشته، یکی از باروهای قلعه

رسید و آنرا بتصرف درآورد ، اما چون از دویست مرد جنگی که به همراه وی حمله کرده بودند جز عده معدودی باقی نمانده و بقیه کشته شده و از بین رفته بودند بیش از نیم ساعت نتوانست آن بارور را در تصرف خود نگهدارد ، بناچار ، با چند نفر باقی مانده یارن دلاور خود عقب نشینی کرد و بنزد امام قلی خان بازگشت .

در روز دهم جمادی الاولی در کشتی دیگر از پرتغالیان غرق گردید و در همان احوال شدت و فشار حمله ایرانیان بقلعه زیاد تر میشد ، محصورین قلعه ناچار از صلح درآمدند و در روز چهارم جمادی الاولی پرتغالیان و نفر را برای درخواست صلح بار دوی امام قلی خان فرستادند ، امام قلی خان پیشنهاد صلح آنان را بیپایانه آنکه از شاه دستور صلح ندارد نپذیرفت و بجنگ ادامه داد . روز هجدهم جمادی الاولی قسمت بزرگی از قلعه با گلوله توپ فروریخت و لسی پرتغالیان با وجود کمی آذوقه و مضمیقه آب ، در داخل قلعه بیایداری ادامه داده و شدیداً مقاومت کرده و از ورود سپاهیان ایران بقلعه ، بسختی جلوگیری کردند ، در روز دهم جمادی الثانی برابر با چهاردهم آوریل یک کشتی که حامل دسته ای از اعراب ساحلی بود و یکمـک پرتغالیها میآمد در حد و دهر مزیدیدار ، شد و چون خود را در خطر دید سپاهیان ایران دید ، خواست تاراه دیگر ریپتر گیرد ولی سپاه در یائی ایران بر آن کشتی دست یافت و هشتاد تن از اعراب را گردن زدند و بقیه را در بند کردند و کشتی را متصرف شدند .

روز هفتم جمادی الثانی حصار خارجی قلعه بتصرف امام قلی خان درآمد و پرتغالیها بدرون حصار داخلی رانده شدند و عاقبت در نهم جمادی الثانی ( ۲۱ آوریل ۱۶۲۲ ) ، پرتغالیها حاضر بتسلیم گشتند بشرط آنکه امام قلی خان اجازه دهد سفائن انگلیسی ، بازمانده آنان را بپند وستان برسانند ، امام قلی خان اجازه داد ، و بدین ترتیب روز یازدهم جمادی الثانی قلعه عظیم هرمز تسلیم شد و پرچم پرتغال که متجاوزانیک قرن بر فراز قلعه البوکرك هرمز راهتزاز بود و

و همچنین مجسمه البوکرک که در درون قلعه برپا ایستاده بود، به حسن تدبیر و تدبیر و اکاری و جنگاوری دلیرانه امام قلی خان امیرالامراء فارس، الی الابد فرود آمد و در هم فرو ریخت و نفوذ دولت پرتغال در دریای پارس پایان گرفت.

در این جنگ، ۵ هزار نفر از سپاهیان ایران بفرماندهی شخصی امام قلی خان شرکت داشتند و عده مقتولین سپاه ایران را بیش از هزار نفر نوشته اند، بازماندگان پرتغالی جزیره که نزدیک به سه هزار نفر بودند با امروا اجازه امام قلی خان به هندوستان و سواحل عمان برده شدند و خزائن و اسلحه و آذوقه و وجوه نقد آنان که بارزش قریب دو میلیون اکوی اسپانیولی آن زمان بود بتصرف ایرانیان درآمد و هفتاد عراده از توپهای متصرفی ایرانیان در هرمتا زمان شاه سلیمان صفوی زینت بخش میدان نقش جهان اصفهان بود، و از این توپها سه لارو شیراز و حتی بغداد هم فرستاده شد، از جمله غنائم هرمزکه نصیب سپاهیان ایران گردید و ناقوس بزرگ بود که از کلیسای بزرگ شهر هرمزینام (نتردام و ولسپرانس) بدست آمد که زنان مسیحی پرتغال باین کلیسای هدیه کرده بودند و بر روی آن ناقوسها ایمن عبارات حک شده بود: "برای ما زنان دعا کنید، خداوند اعقاب شما را بیا مرزد". و دیگر ساعتی بزرگ و باشکوه بود که با اصفهان بردند و بر سردر بازار قیصریه اصفهان نصب کردند.

محمود شاه پادشاه هرمز و وزیرش و مستوفی او و رئیس نورالدین قاضی هرمز که با پرتغالیها سازش کرده بودند، با مرآم قلی خان بشیراز آورده شدند و امام قلی خان حکومت جزیره هرمز را به ولد خان سلطان یکی از سرداران صفوی واگذار کرد، که در قلعه ای که با امر امام قلی خان در نزدیکی قلعه مخروبه پرتغالیان ساخته شده بود، سکونت کند، سفائن انگلیسی نیز بتدبیر امام قلی خان سهم خود را از غنائم جنگی بایران فروختند و خود راه هندوستان را در پیش گرفتند. از دست دادن جزیره هرمزینان قدرت و تسلط پرتغالیها را

در هندوستان و بحر عمان و خلیج متزلزل ساخت، آلفونسو آل بوکرت  
امیر البحریرتغالی و فاتح جزیره هرمز گفته بود که مرکز روابط تجارتی  
آسیا و هندوستان سه نقطه است یکی تنگه مالاکا، و دیگری عدن،  
و دیگری هرمز که از آن دو مهمتر است و با داشتن این سه تنگه  
پیشنهاد کرده بود که دولت پرتغال خود را مالک دنیا بخواند  
خوشبختانه بهمت سردار رشید ایران امامقلی خان امیرالامرای  
فارس این آرزوی آلفونسو برای همیشه صورت عمل بخود نگرفت و  
قسمتی مهم از آب و خاک وطن ماکه هم اکنون هم روز بروز بازار شراقتصا  
و نظامی آن بیشتر واقف میشویم، بخاک ایران پیوسته شد و ساکنین این  
قسمت از کشور از جنگ بیگانگان نجات یافته و از تسلط خارجی  
آزاد شدند.

امامقلی خان با آنکه در فارس صاحب اختیار مطلق بود و مانع  
پادشاه مستقلی حکومت میکرد، هیچگاه سرازطاعت شاه عباس  
نپیچید و همیشه برای اجراء دستورهای او آماده بود و شاه نیز بخان  
فارس اعتماد کامل داشت و او را از تمام سرداران و بزرگان ایرام محترم  
تر و عزیزتر میداشت، و در جنگهای ایران و عثمانی، همیشه امامقلی خان  
باسپاه فارس، در رکاب شاه عباس بود و دقیقه ای از خد متگزاری و اجراء  
او امر پادشاه خود داری نمیکرد، اطمینان و اعتماد شاه عباس بامام  
قلی خان بآن پایه بود که در دوران حکومت وی هرگز بفارس نرفت و امام  
قلی خان را در اداره قلع و حکومت خویش کاملاً "آزاد و بی رقیب گذاشت.  
امام قلی خان توانگرترین حکام ایران بود، با آنکه همه ساله  
هدایای گرانبهای از نقد و جنس برای شاه عباس میفرستاد، و در ایش  
بقدری بود که مخارجش تقریباً "بامخارج شاه برابری میکرد چنانکه  
روزی شاه عباس در مجلس دوستانه ای بشوخی باو گفت: "دلم  
میخواهد تو روزی یک عباسی از من کمتر خرج کنی تا میان پادشاه و خان  
شیراز مختصر تفاوتی باشد."

امام قلی خان مردی بود بسیار بلند همت و کریم و مهربان، و

بهمین سبب ، گذشته از شخص شاه ، رجال دولت و سران سپاه و مردم نیز دستتر می‌داشتند و او را محترم می‌شمردند ، و در مدت سال ، مکرر برای دیدار شاه باصفهان یا مازندران میرفت ، و اگر شاه بادولت عثمانی یا ازبکان در جنگ بود ، با سپاه مجهز و آزموده خود برای خدمت حاضر میشد ، شاه نیز او را در کمال گرمی می‌پذیرفت ، و در سفر و حضر بخانه او میرفت و ساعتها با او بصاحبیت می‌پرداخت ، گاه نیز جمعی از سران کشور و حتی مهمانان بیگانه و سفیران خارجی را بخانه وی میبرد و در آنجا پذیرائی میکرد ، چنانکه در شب چهارشنبه ۲۷ ماه رجب سال ۱۰۲۸ هجری ، سفیران اسپانیا و هندوستان و انگلستان و عثمانی را با جمعی از سران و ندیمان خود ، بخانه ای که خان فارس در محله عباس آباد اصفهان داشت برد و روی مهتابی آن خانه با ایشان بباده گساری و صحبت مشغول شد و درین مجلس چون خان عالم سفیر هند چپق میکشید و دود چپقش شاه را معذب میداشت ، ناگهان بن عمامه از جابر خاست و بسوی دیگر مهتابی رفت و در راه عمامه امامقلی خان را از سر او برگرفت و در گوشه ای زیر سر نهاد و خود را بخواب زد و ضمناً دستور داد که عمامه خودش را بخان فارس بدهند .

در مجالس مهمانی شاه ، امامقلی خان همیشه بالادست سایر حکام و بزرگان ایران و در کنار شخص شاه می نشست و چون مردی فربه و درشت استخوان و موقرب بود و در مجالس میهمانی نیز برخلاف شاه ، لباسهای فاخر و زربفت میپوشید ، شکوه و هیمنه خاصی داشت . قدرت او در فارس یعنی قلمرو حکومتش نیز بحدی بود که مردم آن نواحی احکام او را مانند احکام شاهی محترم می‌شمردند ، و چون شاه عباس از آغاز حکومت وی هرگز بفارس نرفته بود ، او را پادشاه واقعی میدانستند .

دستگاه حکومتی خان فارس در شکوه و جلال بادربار سلطنتی اصفهان رقابت میکرد و گذشته از اسباب و اثاثه گرانبها و ظروف

سیمین وزرین وجواهرنشان بسیاری که در مجالس پذیرائی او دیده میشد، آداب و رسوم و تشکیلات دیوانی اونیز مانند دربارشاهی بود، نوشته اند که در شیراز برای تربیت جوانان مدرسه ای ساخت و بتعلیم جوانان مستعد برای خدمت بوطن در فنون مختلف علاقه خاصی نشان میداد، چنانکه محمد علی گیرگراق، که بعدها وزیر خزائن و مالیه شاه عباس و جانشین شاه صفی گردید و سالیان دراز مالیه کشور را زیر نظر داشت، و در کمال تقوی و درستی، خدمات گرانبهائی بشاه عباس کرد و خزانه مملکت را حفظ نمود، زیر نظر امام قلی خان تربیت شده، و بیمن تربیت او استعداد نهفته این جوان چوپان، بمنصه ظهور رسید، و داستان زندگانی این مرد بزرگ چنان بود که: روزی شاه عباس در یکی از سفرهایش، نشناخته، بدیوانی چوپان برخورد کرد، که در حوالی جلگه اصفهان شبانسی میکرد، خانه جوابی و صداقت او شاه را خوش آمد و دستور داد که محمد علی چوپان را امام قلی خان سپهسالار تربیت کند، محمد علی چوپان با حسن تربیت و مراقبت امام قلی خان چنان کار آمد و هوشیار و کارداران بار آمد که بوزارت شاه عباس رسید و ناظر خزانه سلطنتی شد و گویند پس از مرگ شاه عباس، حاسدان بروی حسد بردند و نزد شاه صفی از او سعایت کردند و گفتند که محمد علی بیگ وزیر در اموال و جواهر خزانه حیف و میل کرده است، شاه صفی دستور داد دفاتر خزانه را تطبیق کنند، و چون دفاتر موجودی خزانه راست بود، حاسدان و بدخواهان بشاه صفی گفتند که جواهر گرانبهائی از خزانه بخانه محمد علی بیگ وزیر منتقل شده است، شاه بدون خبر، بخانه محمد علی بیگ وزیر رفت و با حضور او یکایک اطاقها و بستوها را تفتیش کرد و در هیچ کجا اثری از اشیاء نفیس و جواهرات نیافت، ولی در پایان باز دید، اطاقی که بردار آن سه قفل بزرگ پیو لادین زده بودند توجه شاه را جلب کرد، شاه صفی دستور داد آن اطاق را بکشایند، محمد علی بیگ با تضرع و التماس از شاه استدعا

کرد که از گشودن این اطاق صرف‌نظر شود، برحسب کنجکاوای شاه افزود و پس از گفتگوی زیاد، و اصرار شاه و معانعت وزیر، بالاخره اطاق گشوده شد، و شاه صفی با کمال تعجب، جزیکدست لباس پاره و کهنه شبانی، و یک انبان چرمی چوپانی و یک جفت گیوه کهنه بیابانی و یک نی ساده که بدیوار آویخته بود، چیزی در آن اطاق ندید، سبب آنهمه معانعت و اصرار وزیر را درنگشودن این اطاق پرسید، محمد علی بیگ جواب داد، آنچه تاکنون دیدید، اموال و اثاثیه‌ای بود که شاه عباس بن عطا کرده بود، و مال من نبود، اما آنچه در این اطاق دیدید اثاثه خود من و تنها اموال من است که شاه عباس آنهارا بمن بخشیده است، که هر وقت از خدمت مرخص شوم با همین لباس چوپانی دوباره شبانی را از سرگیرم و بی لباس نمانم، شاه صفی از دیدگمانی خود شرمند شد و برد رستی و راستی او در دل آفرین گفت. چنین مرد درستکار و کارآمدی با مراقبت و نظارت امام قلی خان تربیت شده بود.

امام قلی خان با آباد کردن فارس علاقه بسیار داشت، در شهرها و راهها کاروانسراهای متعدد بنا کرد، و برای نزدیک کردن راههای کاروان روبریدن کوهها و ساختن پلهای بزرگ همت گماشت، در نشر علوم و صنایع و تشویق دانشمندان و شاعران عشق و علاقه نشان میداد و جمعی از شاعران زمان مانند حکیم لایف، ملایگانه، ملایکتا، ملا مفید، ملا تیرابی بلخی، در خدمت او سر میبردند و گروهی از خوشنویسان و نقاشان در سایه تشویق و نوازش او زندگی میکردند، حتی وقتی بتقلید از شاه عباس، ملا تیرابی بلخی شاعر و نقاش را بسبب آنکه قصیده‌های در مدحش سروده بود بزرگشید، و برابر وزن او طبلای ناب بدو داد.

امام قلی خان همه سال، هنگام نوروز و اعیاد بزرگ دیگر برای شاه عباس هدایای بسیار و گرانبها از یول نقد، و ظروف طلا و مرصع، و پارچه‌های نفیس، و اسبان قیمتی و امثال آنها میفرستاد، با اینهمه در برابر شاه عباس، مانند غلامی، مطیع فرمان وی بود و بیست‌ترین دستورات او



رابا اشتیاق فراوان اطاعت میکرد ، روزی در ماه جمادی الثانی سال ۲۷ . هجری شاه عباس در باغ جنت قزوین به ( دن گارسیاد وسیلوا فیگوره آ ) سفیر پادشاه اسپانی بار داده بود ، همینکه وقت بازگشت سفیر فرارسید ، چون از همراهانش کسی نزدیک نبود ، آهسته ب مترجم خود گفت از دربان مجلس شاه بپرسد که اسبش را آورده اند یا نه ، شاه که نزدیک سفیر و مترجم نشسته بود ، گفتگوی آن دو را شنید ، و به امام قلی خان دستور داد که درین باره تحقیق کند ، خان فارس با همه فریبی و سنگینی ، بی درنگ از جای جست وازت تالار بیرون دوید و از شتابی که داشت ، بی کفش ، با پای برهنه ، تمام خیابان مرمری را که در مقابل عمارت بود ، دو ان دو ان پیچود تا بدرباغ رسید ، سپس باز دو ان دو ان و عرق ریزان با پایهای ترشده ، برگشت و خبر آورد که اسب سفیر حاضر است . شاه بسفیر اسپانی گفت : " می بینید که خان فارس چقدر شمارا دوست میدارد . " سفیر که از منظور سیاسی شاه نسبت بخلیج فارس و جزیره هرمزی خبر نبود ، خنده کنان گفت : " خان در اطاعت او امر اعلی حضرت از هیچ کاری دریغ ندارد ، و با همه فریبی فقط برای اطاعت فرمان پادشاهی اینطور یا برهنه میدود . "

شاه عباس همه ساله چند تن از زنان یا کنیزکان حرم خود را به سرداران و کسانی که مورد توجه و مرحمت خاص وی بودند میبخشید ، از آن جمله یکی از زنان حرم خود را نیز با امام قلی خان داده بود نوشته اند که این زن چون بخانه خان فارس رفت پس از شش ماه پسری آورد که بظاهر فرزند امام قلی خان بود ، ولی شایع شده بود که از شاه عباس بوجود آمده است ، پس از مرگ شاه عباس ، جانشین او شاه صفی از بیم آنکه مباد این پسر که صفی قلی خان نام داشت با دعای سلطنت برخیزد و با قوای مجهزیدرش بروی قیام کند ، مصمم شد که امام قلی خان را ببرد و نزد یکان و سرانش از میان بردارد ، و در سال ۴۲ . هجری امام قلی خان را با سه فرزندش صفی خان و فتحعلی بیگ و علیقلی بیگ از فارس احضار کرد ، نوشته اند که پسران امام قلی خان از

این سفر بی‌مناک بود و پدرشان را از این سفر بر حذر میداشتند ، ولی امام قلی خان گفت اگر کشته شوم ، نمیتوانم خلاف امر شاه کنم و پسران خود بقزوین حرکت کرد ، شاه صفی در پایان یک شب مهمانس دستورداد پسران امام قلی خان را گردن زدند و سرهای بریده آنان را نزد پدرشان امام قلی خان که در خانه خود بود فرستادند ، وقتی سرهای بریده پسران امام قلی خان ، بدست حسین بیگ ناظر دربار شاه صفی ، در سینی سرپوشیده جلو امام قلی خان نهادند ، دانست که او هم باید قربانی شود ، رخصت گرفت و بنماز ایستاد و پس از نماز گشاده روئی ، خدا را شکر نمود و بدون اظهار ضعف و ترس ، با قوت و متانت برای کشته شدن حاضر شد ، سراور ابریدند و بخدمت شاه صفی بردند .

## شاهنامه در جنوب ایران

بیست و یکمین امیر جزیره هرموز موسوم به تورانشاه بن قطب الدین تهمتن کتابی در تاریخ ایران و تاریخ امیران هرموز و حکومت خاندان خویش به شعرونثر نگاشته بوده و آنرا "شاهنامه" نامیده است. یکی از جهانگردان پرتغالی موسوم به پدرو تکسرا — *Pedro Teixeira* (متولد ۱۵۷۰ میلادی) این شاهنامه را دیده و خوانده و مختصری از آن را در سفرنامه خود که در سال ۱۶۱۰ میلادی = ۱۰۱۹ هجری قمری در شهر آنورس، بلژیک بطبع رسیده و به سال ۱۶۸۱ میلادی دردمجله بفرانسوی ترجمه و در پاریس چاپ شده است، نقل کرده است. تکسرا خود طی دو سفر پیاپی در فاصله سالهای ۱۵۹۳-۱۵۹۷ میلادی و یکبار به سال ۱۶۰۴ میلادی به هرموز سفر کرده است.<sup>(۱)</sup>

گذشته از شهرتی که شاهنامه فردوسی نزد ایرانیان ساحل پارس و دریای عمان داشته و به همین جهت امیر هرموز کتاب خود را شاهنامه نام داده است، نام خود او نیز از دو نام تورانشاه و تهمتن که هر دو در شاهنامه فردوسی آمده است ترکیب یافته همچنانکه بنقل زباورد در "معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی للمشرق" در ذکر پادشاهان لارو امرا "جزیره لارکه همین جزیره قشم است تعدادی از شاهان لار را — مانند گرگین شاه علاء الملک، کیقباد مبارز الدین بن گرگین شاه، نوشیروان، ملک عادل گیو و جهان شاه و ایسرج و کیخسرو و امثال آن با نامهای مذکور در شاهنامه فردوسی ذکر کرده است"<sup>(۲)</sup> در فهرست نام شاهان هرموز و میناب

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه- نصراله فلسفی- تهران- چاپ جیبی- ۱۳۴۲، صفحه ۱۱۶.

۲- لارستان کهن، احمد اقتداری، تهران، ۱۳۳۴ صفحه ۶۹ تا ۷۲.

کنونی هم نامهای مذکور در شاهنامه فردوسی وجود دارد.

امالار که روزگاری جزیره قشم امروزی هم بدان نام نامیده میشده و روزگاری تابستان ما بر قطعه خاک وسیع ساحلی اطلاق میشده که امروز بندرلنگه و بندر خمیر بندرهای ساحلی آنست و مشهورترین نام برای سرزمین لارستان امروزی ضبط شده است نیز بنا بر قولی چند در شاهنامه فردوسی آمده است. لغت نامه بنقل از اندراج نوشته است که لاد نام شهر لار بوده است زیرا اگر گین میلاد و اولاد او آن ملک را در اختیار داشته اند فرهنگ جهانگیری که مقدم بر اندراج است این بیت را به فردوسی منسوب دانسته است:

سپاهان بگودرز کشواد داد      بگرگین میلاد هم لاد داد

توجه فرموده اید که در وصیت کردن و ملک بخشی کیخسرو این بیت ذکر شده است و بنا بر عقیده آقای دکتر دبیرسیاقی چون این بیت در فرهنگ نامه قواس و دلغت نامه اسدی و در صحاح الفرس و دستورالافاضل و معیار جمالی و فرهنگ میرزا ابراهیم وجود ندارد بنا بر این باید آغاز انتمساب این بیت به فردوسی و شاهنامه را از زمان تحریر فرهنگ جهانگیری یعنی از ۱۰۰۱ هجری قمری و آغاز قرن یازدهم دانست. اما در زبان مردم جنوب ایران در تمامی ساحل و جزیره و بندر و شهر و روستای این مرز و بوم این بیت زبانزد مردم است و هر که مختصر سوادى دارد و یا مختصر تعلقى بتاریخ و گذشته ها دارد از این بیت با خبر است و بطور قطع یقین آنرا از زبان فردوسی و از متن شاهنامه میدانند در شاهنامه چاپ دبیرسیاقی این بیت ظاهراً "باینگونه بصورت این دو بیت آمده است:

همه باغ و گلشن بگودرز داد      وز ایوانهایی که او کرد یاد (جلد سوم ص ۱۲۵)

و: پس آنکه سپاهان بگودرز داد      و راگاه و فرمان آن مرز داد (جلد اول بیت ۱۲ / ۱۱۹۹)

در زبان مردم جنوب ایران بخصوص در زبان مردم لارستان و روستاهای بستک و اشکان و دیده بان و دژگان و لمان که فاصله زیادی از ساحل دریای پارس ندارند بیت دیگری منسوب به فردوسی و شاهنامه زبانزد است

که بنا بر اظہارات شفاهی آقای دکتر دبیرسیاقی در شاهنامه چاپ 'ولفهم نیست و آن بیت اینست :

بجائی فرستاد مش کس نیابد نشان      به میمون دزقلعه دیده بان

دزمیون یا میمون دزقلعه ای است در نزدیکی فداغ از روستاهای بلوک صحرای باغ لا رود دیده بان نیز نام آبادی و دزی در نزدیکی روستای آرد لا راست . مرحوم ولادیمیر مینورسکی محقق فقید در دائره المعارف اسلام ذیل کلمه لار نوشته است: (( بنا بر پیتی که منسوب بفردوسی است و تنها در شاهنامه چاپ فولرس وجود دارد و دیگر چاپهای شاهنامه نیامده شهر لار در آغاز بنام لاد نامیده میشده و یگرگین میلادی یکی از پهلوانان تاریخی سلسله کیانی از طرف کیخسرو پادشاه کیانی بخشیده شده بوده است و تغییر شکل حرف (د) به حرف (ر) یکی از حالات خیلی دقیق در زبان ارضی و در لهجه های ساحل دریای خزر و لهجه تاتی میباشد ، بنا بر قول دارمستتره تیمو لوزی ایران جلد اول صفحه ۱۳ ))

بهر حال در روایات سینه به سینه و در فرهنگ عامه مردم این دو بیت را محققا " منسوب به فردوسی و از متون شاهنامه میدانند بدون آنکه از تحقیقات دقیق علماء شاهنامه شناس یا زبان شناس بوئی برده باشند و گمان هم نمیکم تحقیقات متمع علماء مکرم راهیچیک از مردم ساده دل کم سواد یا بیسواد روستا نشین جنوب و لارستان قبول کنند و این دو بیت را ساختگی بدانند و از فردوسی نشانند .

### درخت گز

در شاهنامه فردوسی در داستان جنگ رستم و اسفند یار از چوب گز نام رفته است که داستان اینگونه آغاز میشود :

ز لیل شنیدم یکی داستان      که بر خواند از گفته باستان

تا بد آنجا که : تهمتن گز اندر کمان راند زود      بدان سان که سیمغ فرموده بود (جلد سوم چاپ دبیرسیاقی ص ۵۰۵)

و درخت گرهمان درختی است که در این نواحی از خوزستان گرفته تا بلوچستان در سرتاسر مناطق جنوب غرب تا جنوب شرق ایران فراوان است و درختی بومی و سخت و بر طاق و پرد و ام است و در بیشترین لهجه های جنوب ایران

آنراگر یا کسره اول و گِرك نامند و اعلام بسیاری از روستاها مانند ده گری، گودگری، گردان، گِركی و امثال آن از نام همین درخت همیشه سبز سخت دیرپای پرمیردام گرفته شده است و میدانیم که خانواده سروکاج در ایران باستان از گونه ای قدس و کهنات برخوردار بوده اند و درخت سروکاج را بر سر مقام بروگورستانها میکاشته‌اند و سروعلامت سوگواری و غم بی پایان سرگردانی آدمی در این جهان پرماجرا و پرابنده قلمداد شده است درخت گرم از طایفه سروکاج است و از خانواده گیاهان مقدس و کهنباوران خیالپرست در همه روستاها و آبادیها هنوز این درخت را مانند درخت کُمار (سدر) محترم و مقدس می‌شمرند یعنی پرده ای از اسرار و رموزات بر آن سایه افکنده است. شاید سیمرخ از اسرار این رموزات آگاه بوده و یا بسبب فرموده سیمرخ در شاهنامه بوده است که این درخت در این مناطق مقدس و فرتوت و اسرارآمیز زمانه است، گوئی خون چشم اسفند یار برین این درخت در همه بیابانهای جنوب جوشیده است و مردمان آنرا می‌بینند و لمس میکنند و بر یاد اسفند یار بدان درخت احترام می‌گذارند.

حالا که سخن از *زینک* کلمه یعنی نام یک درخت بدین درازی رفت و سروران دانشمند را خسته ساخت اجازة فرمائید بیشتر تصدیق بد هم بگویم اعلام هر موز، هر مود، هر مودر، هر مونو، را هر موز که مصطلح و زیانزد مردم این دیار است و نام جزیره و بندر، و قطعه خاک، و چشمه سار، و شهر و آبادی و راه و معبر است، در این سامان — بخصوص در سواحل دریای عمان نام آبادیها، و چشمه ها است و البته میدانیم که هر موز نامی است کسسه در شاهنامه آمده است.

مغ، مَخ، مَخستان: نیز در جنوب ایران بد درخت نخل و خرماستان گفته میشود و بنا بروصف مرحوم محمد علی سدید السلطنه کبابی مینایی بندر عباسی در کتاب (بندر عباس و خلیج فارس) مغ و مخ نام درخت خرما است و چون منبع نیرووندگانی است نام مغ بد درخت خرما داده اند چه مخ در آئین باستان روشنی بخش و محیی جان آدمی بوده و درخت خرما در جهان ما برای مردم جنوب قوت لایموت و محیی تن آدمیان بحساب آمده است.

### کویال - بروبر منوچهر کرد آفرین که بی تومباد اسب و کویال وزین

در شاهنامه فردوسی کویال در چندین جای بکار رفته است. استاد احمد علی رجائی در دومین و سومین جشن طوس در تالار فردوسی دانشگاه فردوسی بدین ادعای خویش سخت ایستادگی نشان داد که کویال غیر از گرز و کویال همان شیئی تور سفالی گنگینی است که در شرح آثار و بناهای تاریخی بندرگاه و در کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزیر خلیج فارس و دریای عمان تالیف احمد اقتداری از آن نام رفته و عکس و اندازه آن داده شده است که آنهم بنا بر تحقیقات محلی وسیله جنگ و یرتاب و سرکوفتن دشمن بوده است.

اگر چنین باشد از کویال معروف مذکور در چندین جای شاهنامه در اطراف شهرگاه و برفراز ویرانه های قلعه های نظامی بلوک شبانکاره گناه و سعد آباد بوشهر فراوانی از آن یافت میشود و لغت کویال در زبان مردم جنوب هنوز باقی است.

نام مردمان در کهگیلویه و بلوچستان: در میان طوایف کهگیلویه و بویر احمد و در بلوچستان ایران و در اطراف مکران و چابهار در میان طوایف بلوچ ساکن در شاگرد میناب و در روستاهای رودان میناب، نام اشخاص به فراوانی ماخوذ از شاهنامه است در کهگیلویه و ممسنی خانواده هائی بنام (خانواده رستم) شناخته میشوند و در میان ایلات ممسنی در نزدیکی فهلیان فارس طایفه ای بانام (طایفه یا ایل رستم) وجود دارد که قشلاق آنها ماهور میلاتی در ارتفاعات بین فارس و سواحل خلیج فارس است. با طرف کازرون و آن مناطق نودر، خسرو، تهمتن فریبرز، قباد، کیقباد، منوچهر، بهمن، فیروز، گودرز، گمتم، سهراب، رستم برای نام اشخاص در کهگیلویه و بویر احمد و ممسنی و برای نام جایها مانند بند بهمن، قلعه بهمن، قلعه سهراب، قلعه کیقباد، قلعه کیزد امک در سپید درایده و گونم شوشتر و ممسنی برجای مانده است و نام فرامرز از نودگان نام د بلوک در بستک بندر لنگه امروزین و نزدیک بحد و حومه بندر عباس است. ۴۰۰ پیش از سرش، (روشن در آلمان و اسلام در رستم) در شاهنامه ذکر کرده اند. در میان مردمان بلوچستان و طوایف بلوچ میناب و رودان و بشاگرد نامهای کوهزاد، جمشید، جمشیر، هومان، کاوس، مهرباب، سام، زال، مهران برای نام مردمان زیانند است.

شاهنامه خوانی در جنوب ایران؛ بتحقیق میتوان گفت شاهنامه خوانی سرگرمی و سیرت مردمان چادر نشین و روستا نشین و کشاورز و چوپان نواحی کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی و کوهستانهای جنوب فارس و بلوچستان است. شاید ادعای بی دلیل نباشد اگر بگوئیم خوش‌آهنگترین و پرهیجان‌ترین شاهنامه خوانها هنوز هم در روستاهای سوسن و شقی‌وسی سخت ناحیه کهگیلویه و درایذه و قلعه تل شهرستان ایذه و در میان طوائف بلوچ بلوچستان دیده میشوند.

داستان کیخسرو در تل خسرو به نزدیکی شهر یاسوج مرکز کهگیلویه و بویراحمد تپه ای کوتاه در میان مرغزاری سبز و خرم قرار دارد که آنرا تل خسرو گویند در میان پیرو جوان و مردمان جهان دیده و جوانان تازه بدوران رسیده در همه سینه ها و بر سر همه زبانها بازند است که کیخسرو در قصر درین این تپه لهراسب را بجانشینی خود برگزید و خود بقصد انزوا و ترک دنیا در سرمای سخت و برفی سنگین باتنی چند از سرداران قصد عبور از کوه دنا کرد و چون در نیمه راه کوهستان پیر و هزمستان سخت، بگردنه (بیستون)  $BZEN$  در نزدیکی روستای سی سخت کونی رسید بدرون غاری که اکنون غار کیخسروی نام دارد. پناه برد در آن غار عبادت نشست و زندگی جاوید یافت و روزی از آن غار بیرون خواهد شد تا جهان را از دیوان و دشمنان بازستاند. و هر کس امروز بدرون آن غار رود دست بر آب چشمه آن غار زند سنگ میشود. این غار اسرار آمیز مورد احترام و مایه بهت و ترس مردمان کوه نشین کوهستان دنا است و این داستان کههن باور مردم کهگیلویه آدمی را بیاد داستان شاهنامه فردوسی در ناپدید شدن کیخسرو در برف میاندازد که در جلد سوم چاپ دبیرسیاقی در صفحه ۱۳۶۴ آمده است.

بلهراسب فرمود تا بازگشت	بدوگفت روز من اندر گذشت
توشو تخت شاهی بائین بدار	بگیتی جز از تخم نیکی مکار
.....	.....
بره بریکی چشمه آمد پدید	جهانجوی کیخسرو آنجا رسید



برآب روشن فرود آمدند      بخوردند چیزی و دم برزدند

و کی خسرو به سرداران خود که یکی از آنها هم بیژن است میگوید:

.....

مرا روزگار جدائی بود      مگر با سروش آشنائی بود

از این ره اگر باز گردد دلم      دل تیره کرده ز تنم بگسلم

چو آبروی ز تیره شب اندر چمید      کی ناموریش یزدان خمید

بآن آب روشن سرو تن بستم      همی خواندند زنده و او ست

همچنین رزم کی خسرو با شاه مکران در جلد سوم شاهنامه چاپ دبیرسایقی مذکور است و مکران همین ولایت مکران است که دانشمندان گرامی از سرحد آن ولایت در متون جغرافیائی قدیم نغز تیز یا تیس را با خاطر دارند که امروز بندرتیس در ۱۰ کیلومتری بندر جابهار کنونی واقع است.

نقاشی های مجالس شاهنامه: در غالب گرمابه ها و طاق و رواقهای قهوه خانه های قدیم مناطق جنوب ایران مجالسی از شاهنامه مانند سایر نقاط ایران نقش میگردید و غالباً "بارنگهای سرخ و سبز و قهوه ای تند رستم و سهراب و اسفند یارود یوسپید نشان داده میشد، اما پس از نوسازی شهرها و ایجاد راهها آن نقوش هم گرفتار تیشه ستم پیشه نوسازان شد و از بین رفت و من امروز بدرستی گرمابه یا قهوه خانه ای را در جنوب ایران سراغ ندارم که از این نقوش شاهنامه ای چیزی در آنها باقی مانده باشد. اما در بندر ظاهری که بعد از بندرکنگان و نزدیک به خلیج نابند بین راه بوشهر - بندرلنگه واقع است و این بندر کن و شهرک درست بر جای شهر و بندر بسیار مشهور دنیای قدیم یعنی سیراف ساسانی و اسلامی قرار دارد در قلعه منحصر آبادی که به قلعه شیخ معروف است و مسافتی اندک از کنار دریا واقع شده است و بنائسی از روزگار زنده به است بادست یک استاد کار هنرمند شیرازی مجالسی از شاهنامه فردوسی گچبری شده و

بزیبائی و نفاست و دقتی تمام جلوه گراست شرح این مجالس شاهنامه گجبری شده را در کتاب آثار شهرهای باستانی سیراقل و جزایر خلیج فارس تألیف احمد اقتداری در فصل آثار سیراف میخوانیم و آقای معصومی مولف کتاب سیراف - نشریه شماره ۱۰۲ انجمن آثار ملی در بخش پنجم کتاب با عنوان (قلعه شیخ و گنج بریهی آن) گجبریهای قلعه شیخ بندر ظاهری را در هجده مجلس یاد استانیهای شاهنامه فردوسی تطبیق نموده شرح مجالس شاهنامه گجبری شده در این قلعه را بدین وصف توصیف نموده است:

- ۱- کیخسرو و کیکاوس
- ۲- کشته شدن دیوسپید بوسیله رستم پهلوان ایران زمین
- ۳- سلطان محمود و مشاورین در بارش
- ۴- فردوسی و شعرای هم‌دوره اثر عسجدی، فرخی، و غنصری
- ۵- بارگاه انوشیروان دادگر
- ۶- اکوان دیورستم را بدریا میاندازد
- ۷- گذشتن سیاوش از آتش به سلامت
- ۸- نشسته شدن پیل سپید بوسیله رستم
- ۹- سیاوش در شکارگاه
- ۱۰- گودرز و گیو
- ۱۱- بارگاه کیخسرو
- ۱۲- رستم و زال
- ۱۳- رستم بیژن را از جاه بیرون میکشد
- ۱۴- بهمین سنگ از کوه میاندازد و رستم با پایش آنرا ننگه میدارد

۱۵- آمدن سهراب با اسب و رسیدن نام دلاوران از هجیر

۱۶- کشته شدن سهراب بدست رستم

۱۷- جنگ رستم و اسفند یار و کشته شدن اسفند یار

۱۸- شهادت برادر رستم با حیلۀ رخش رستم را بچاه انداخته است.

گجبرها و درهای چوبی بین رواقها و مقرنس کاری طاق و ایوان و ستونهای سنگی قلعه شیخ بندر طاهری بسیار زیبا و نفیس و شایسته حفظ و نگهداری است.

پرواز کیکاوس با مرغان و سقوط در سیرافه در گمراه کردن ابلیس کاووس را و آسمان رفتن کاووس فردوسی در شاهنامه فرموده است:

چنان بد که ابلیس روزی بگشاید	یکی انجمن کرد پنهان ز شاه
بد ایوان چنین گفت کاووس کار	برنج و به سختی است با شهریار
یکی دیو باید کسوف چرب دست	که داند همه رسم و راه نشست
شود جان کاووس بیچاره کند	بد ایوان بر این رنج کوتاه کند

و (یکی دیو زخم برمای خاست) و آن دیو زخم کاووس را گمراه کرد تا بد آنجا که:

دل شاه از آن دیو بی راه شد	روانش زاندیشه کوتاه شد
گمانش چنان بد که گمراه سپهر	بگیتی هراد نمود ست چهار
ندانست کین چرخ را پایه نیست	ستاره فراوان و ایزد یکیست
همه زیر فرمانش بیچاره اند	که با سعد و نحسند و سیاره اند
جهان آفرین بی نیازست از یمن	ز بهر تو باید سپهر روز میمن
پسرانندیشه شد جان آن پادشا	که تا چون شود بی پسراندر هوا

وبالاخره با وسوسه آن دیودوخیم وید ستورابلیس

زعود قماری یکی تخت کسرد      سرتخت هارا بزسخت کسرد

ویرتخت بریال مرغان گسرسته بسته نشست وبآسمان پروازکردو :

پریدند بسیاروماندند بسماز      چنین باشد آنکس که گیردش آز  
چویامرغ برنده نیرونماند      غمین گشت ویرهابخوی درنشاند  
نگونسارگشتند از ابرسیاه      کشان از هوانیزه و تخت شاه  
سوی بیشه شهرچین آمدند      به آمل بروی زمین آمدند

امامرحیم مغفورعلامه فقید پورداود به سال ۱۳۳۴هجری شمسی در مقدمه ای که بر کتاب فرهنگ لارستانی تالیف احمد اقتداری چاپ تهران نشریه شماره ۱ فرهنگ ایران زمین نوشت اشاره بد استان کیکاوس نموده است :

(( . . . . در استان ما آنچنانکه در تاریخ طبری وشاهنامه آمده کیکاوس را اهریمن گمراه کرده برآن داشت که پادشاهی جهان زمین رانیزیدست آورد . کیکاوس باین آرزوتخت خود را بجهار عقاب بست . پس از چندگردش در آسمانها عقابها خسته شده اورا بآمل سرنگون کردند . یاقوت گوید در اوستا که کتاب مجوس است مانند تورات وانجیل نزد یهود ونصاری آمده : پس از اینکه کیکاوس چندی در آسمان درگوش بود واز دیدگان مردم ناپدید گردید ، خداوند به باد فرمان داد که اورا در سیراف سرنگون کند ))

دژهای بلوچ گه و فیروزگه : در کوهستانهای بندرچاه بهار از بندرتیس تا قسمت سفلی اسپا بندر مکران ویرانه های دودبزرگ برجای مانده است که یکی بانام بلوچ گه و دیگری بانام فیروزگه مشهورند و فیروزگه یعنی فیروز بزرگ ومیدانیم که فیروز ساسانی از شرق ایران یعنی از همین نواحی بموی کوشانیان وهفتالیان رفت ومادرفیروز لقب بان بشنان بان بشن) یعنی ملکه ملکه هاداشت .

هم واژه فیروزه‌هم گنّه یعنی واژه بزرگ و هم واژه بان که این ویرانه هادرنزد یکبهای دره های معروف به (بان همسیتی) واقم اند حکایت آمدورفت فیروزیه شرق ایران راباتوجه به روایات شاهنامه اشارت وقرائنی است که محتاج تحقیق است.

داستان هماوردارد شیروکم هفتواد: مرحوم پرفسورمینورسکی در اثره المعارف اسلام ذیل کلمه لار نوشته است: (( لار مرکز منطقه لارستان است و در جنوب شرقی فارس واقع است. لارستان و تاریخی قدیمش کمتر مطالعه شده است و بنظر می آید که این منطقه با کشوری باشد که ارد شیر با بکان اژدهای هفتان بخت راکه در آن سرزمین میزیست بکشت.

بنابرافسانه ها و روایات ایرانی رقیب ومدعی ارد شیر در هکده ای بنام الار از رستاقی خوچران که ین از رستاقهای ساحلی ناحیه سیف از منطقه ارد شیر خوره بود زندگی میکرده است (تاریخ طبری جلد اول صفحه ۸۲۰) نولدکه آلمانی در ترجمه کارنامک تغشیرات گولار و ناچاران را نشان میدهد (ص ۵۰) در شاهنامه فردوسی چاپ موهل جلد اول صفحه ۳۰۸ کوچاران ذکر شده و در کتب جغرافیائی ارمنی قرن هفتم میلادی بنا بر روایت مارکوارت از خوجهر استان و خوزهر استان نام برده شده است (کتاب ایران شهر تالیف مارکوارت صفحه ۴۴) اینکه حرف (A = ا) به کلمه لار اضافه شده و در نتیجه ترکیبات این کلمه کلماتی که از جزیره لار مشتق شده اند باقی مانده است مورد قبول است و مارکوارت کوچهبران را در حواله قصر (دگدان) در نزدیکی شهر سیراف میدانند. از طرف دیگر در فارسنامه ناصری از قریه ای بنام (کوچر) یا (کوچهچر) اسم برده شده است که در نامه گله دار که در قدیم آنرا فال و بال و بال هم میفته اند و همسایه بلافاصله لار است و نزدیک به ساحل دریا است واقم بوده است.

امیدوارم دوست دانشمند کرمان پرستم دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی این قول را قبول کند که تحقیقات مرحوم مینورسکی صحیح است و جای حرف نیست و محل کم هفتواد در ساحل دریای پارس بوده است نه در یم و کرمان و پشت کوههای پارس!

در پایان عرایضم ذکر این نکته ضرور است که شهر لار کنونی برپایه دژی و کوهی بنا شده است که از هاپیکر نامیده میشود و میدانیم که از هاپیکر نام و نشان در فارس رستم قهرمان اول و جهان پهلوان شاهنامه فردوسی بوده است. همچنین که درفش کبک خسرو شیرین کرد درفش کاووس خورشید پیکر درفش کاووس نودربیل پیکر بوده است.

زبان‌شناسی و فرهنگ عام



\*

## مثنی‌های لارستانی

۱- دروازه شتر اشابه، کپ مرتم ناشابه .

darvâzahe sha'r ashâ bassa, kape martom nâshâ  
bassa .

دروازه شهر را میتوان بست ، دهن مردم را نمیتوان بست .

۲- لالای خیلی خیلی بیج پره پره داره .

lâlâye xeyli xeyli beche para para dâre .

ماماهای متعدد بچه را تکه تکه بیرون می آورند. نظیر ماما که دوتا

شد سر بچه کج میشه .

۳- خر بوزه که رسا بوئس کارد شوی .

xarbeza ke rassâ boes kârd shavi .

خر بوزه که رسیده شد بکارد نیازمند است . در مورد دخترانی

گفته میشود که بسن بلوغ ورشد کافی رسیده اند و نیازمند شوهرند .

۴- گرم بزرگون چونه برن غرشتیه .

karame bozorgun chone barone ghoreshtiye .

گرم و عطای بزرگان مانند باران تابستانی توأم بارعدوبرق است

که بجای نامناسب و بیهوده می بارد.

عطای بزرگان و ابربهار بجایی بیازد که نایدبکار

۵- مرغ يك پاشه .

morgh yak pâshe .

---

\* این مقاله ، اولین بار در فرهنگ ایران زمین ، جلد دوم ، ۲۳۲  
۳۳۲ شمسی ، صفحات ۲۳۳-۲۵۳ چاپ شده است .



مرغ يك پا دارد. در مورد استبداد رأی و تجمیل عقیده گفته میشود.

۶- عائف در خونه سهاره .

alafe dare xuna sahâre .

گیاهی که جلوی در خانه سبزمی شود بدمزه و بدبوست . در موردی گفته میشود که آدمی بچیزی چشم دارد که همانرا در اختیار دارد .

۷- ودعای کتره بروندا .

va do'âye katora baru nedâ .

با دعای کربه بازان نخواهد آمد. نظیر از دعای کربه کوره بازون نمیاد. (نهران).

۸- نامرد وختی و مرد ابو بلائییه .

nâmard vaxti vamard abü balâ'iye .

نامرد وقتی مرد میشود بلائی است .

۹- کاسه اجائی بیو که قدح واپس یاره .

kâsa a jâ'i bobu ke qadah vâpas biyâre .

کاسه بجائی بیر که قدح برایت باز پس آود . درباره کسی نیکی کن که درباره تودو چندان نیکی کند .

۱۰- چونه پلنگ شو زورش .

chone palang show züroshe .

مانند پلنگ شب زور دارد . در موردی گویند که کسی حریف را غافلگیر کند .

۱۱- چونه مرغی که تورش بو .

chone morghi ke torash bu .

مانند مرغی که شغال ربودش، در موردی گفته میشود که کسی چیز ارزنده و مطلوبی را با زرنگی از همگنان خود بر باید.

## ۱۲- کس همسایه گت تره .

kose hamsâya gottare .

کس زن همسایه درشتتر است . مسال دیگران هوس انگیز ترست .  
نظیر مرغ . همسایه روغن غاز دارد .

## ۱۳- کر خرو کس آهو .

kere xaro kose ahû ?!

کیر خرنرو کس ماده آهو . برای نا مناسب بودن دو چیز گفته  
میشود ؛ مثل فیل و فنیجان .

## ۱۴- حموم بی عرق نابو .

hamum bi araq nâbü .

حمام بی عرق نمیشود . در موردی گفته میشود که احتمال سود یا  
ضرر در کاری هست .

## ۱۵- و یک گل بهار نابو .

va yak gol bahâr nâbü .

بایک گل بهار نمیشود .

## ۱۶- آدم آدم، فعله آدم .

âdam âdam, fa'la âdam.

آدم آدم است، کار گر پست و کمکار هم آدم است ! در موردی  
گفته میشود که کسی بدون لیاقت ادعای کاری یا توقع مزد و احترامی  
داشته باشد .

۱۷- خدامردم تائی تائی خلك اشكر دن .

xodâ mardom tai tai xalk oshkerden .

خداوند مردم را تك تك آفریده است. یعنی هیچکس مثل دیگری

نیست .

۱۸- پنج انگشت چونه يك نابو .

panj angosht chone yak nâbü .

پنج انگشت مانند هم نمیشود . یعنی مردم در خلق و خوی و صورت

و سیرت متفاوتند .

۱۹- درخت سوز ای ابو آدم سوز نو ابو .

deraxt sowz avâbü âdam sowz navâbü .

درخت دوباره سبز میشود و آدم دوباره زنده نمیشود . در مورد

بی اعتباری عمر آدمی و لزوم استفاده از چهارروزه حیات باقی گفته میشود .

۲۰- شگور ناشناخته .

shagür nâshâ xata .

در گور نمیتواند بخوابد . آنقدر چشم تنگ و ظالم و ممسک است

که در گور نیز آرام ندارد .

۲۱- مشکالی گپش خشن .

meshkâli gaposh kashen .

شکارچی گری ، گفتگوی و صحبتش خوبست .

۲۲- چشم شز پشت سره .

chashom shaz poshte serahe .

چشم بدنبال سرش است . در موردی گفته میشود که کسی طالب

چیزی است و از نداشتن آن متأسف است و بکسی که آن چیز را دارد حسد

میورزد .

۴۳- چونه مهینی که شزدریا گرته.

chone mahini ke shoz daryâ gerete .

مثل ماهی که از دریا گرفته اند می باشد، در موردی گفته میشود که کسی ترسیده و بهت زده و ناراحت باشد .

۴۴- شتر دزده دو کو دو کو نواسی.

shotor dozedâ dokow dokow navâsi .

شتر دزدیدن و دلادلا رفتن مناسب ندارد . نظیر شتر سواری دلادلا؟

۴۵- مشک که پیر ابو و شوپراک ابوسید که پیر ابو و پیغمبر ابو.

moshk ke pir abü va showparak abü sayyed ke  
pir abü va peyqombar abü .

موش که پیر میشود شب پره میشود، سید که پیر میشود پیغمبر میشود. در تحقیر و تمسخر اشخاص مسنی که پرمدا هستند و هر مطلبی را با قیافه حق بجانب و بیانی پدرانہ جاوه میدهند گفته میشود .

۴۶- سپکش پن مہه .

sopokosh pan mahe .

کردی قرص صورتش پنج من است . در پاسخ کسی می گویند که او دیگری را بلاغری تعریف کرده باشد .

۴۷- کفلش شز اگر وختای .

kafalosh shaz agorüxtâi .

کفلش از وی میگریزد . در بیان چاقی کسی گفته میشود .

۴۷- او اگر د او پیدا اکن .

ow agarde ow peydâ akon .

آب میگردد آب پیدا میکند . نظیر سرهمسر پیدا می کند ،

۳۹- گوچشه گواکن باش اکره.

gow chashe gow akon bash akare .

گاو کاورا می بیند و شخم میزند . در مورد رقابت گفته میشود .

۳۰- چش مکله سره چو .

chash makallae sera chu .

چشم بطاق سرم رفت . از تعجب شاخ در آوردم .

۳۱- او که یکجا وامنه گنه ابو .

ow ke yak jâ vâmane gana abü .

آب که در یکجا بماند کندیده می شود .

۳۲- شواسب خان گتن یا بو .

sho asbe xân goten yabö .

باسب خان گفته اند یا بو .

۳۳- عکرب شه پیشین .

akrab shepishaniyen .

عکرب در پیشانی دارد . یعنی خیلی اوقاتش تلخ و عبوس است .

۳۴- خروئسیا و یک کیله جو .

xaroe siyâ o yak kila jow .

خرسیاه و یک پیمانه جو

۳۵- چونه نخود داغ جاش واکه .

chone noxode dâgh jâsh vâke .

مثل نخود داغ جاوا کرد . در مورد شخص زرنکی که در همه جا جای

خود را بازمی کند و مقصود خود را از پیش میبرد گفته می شود .

۳۶- خدا سرما و اندازه پوشن ادت .

xodâ sermâ va andâzahe pûshan adet .

خداوند سرما را باندازه بالاپوش هر کس میدهد .

۴۷- خدامال اگیر آدت، بیچ اشوپرک .

xodâ mâl a gabr adet, bech a showparak .

خداوند مال بگیر میدهد و بیچه به خفاش . در مورد بی تناسبی کارهای دنیا گفته میشود .

۴۸- چش شگرو نانا نده .

chash shagerowe nânâ nade .

چشمش در گرو قنداغ است . در مورد شخص حریص یا پر خور گفته میشود .

۴۹- از بوی کلوچه اتک تنور آشیخه .

az boye kolûcha a teke tonür ashaxe .

از بوی کلوچه در تنور میجهد . نظیر از حرص حلیم توی دیگ می افتد .

۴۰- دس شه خر نارسه ایلو آشیخه .

dass sha xar nârasse a palu ashaxe .

دستش بخر نمیرسد بیلان می چسبد . نظیر تلافی کورده را سرغوره درمی آورد .

۴۱- خونیه بود نابود نابو .

xunaye büd nabüd nabu .

خانه ای که دارا بوده است ندارد نمیشود . سفره کشاده هرگز بسته نمیشود .

۴۲- مو بگو مو تو نشو نشو شر دنگ دنگ .

mo bogoamo to neshnovesh sherdengedeng .

من بگویم و آونشنوی، شردنگ دنگ . من بگویم نو نشنوی یاسین  
بگوش خراست .

۴۳- لشی که و جاهلی ادر ناند و پیری آدر نندا .

leshi ke va jâheli adar neond va piri adar nedâ .

ریشی که در جوانی نروئید در پیری نمیروید . کسی که در جوانی  
چیزی نیاموخت و کاری را از پیش نبرد در پیری نیاموزد و از پیش نبرد .

۴۴- بز آل موه شز کمه !

bazâl maava shaz kame !

بازار موه (نوعی از غذای کم بها و فقیرانه) کم دارد .

۴۵- خر پیر و اوسار رنگی !

xare pir-o owsâre rangi .

خر پیر و افسار رنگین . در مورد زینت یا لباس نا متناسب با سن گفته  
میشود .

۴۶- خری که و پیری تربیت ببو بره بز آل قیومت خشه .

xari ke va piri tarbiyat bebü bare bazâle qeyumat  
xashe .

خری که در پیری تربیت شود برای میدان قیامت خوب است . نظیر  
اسبی را که سر پیری سوغان کنند برای میدان قیامت خوب است .

۴۷- خرم زدن دو کره شاوردن .

xarom zaden do kora shaorden .

خرم زائیده است و دو کره آورده است . نظیر گاو زائیده است .

۴۸- سراگرده همسراوا جهه .

sar agarde hamsar avâjohe .

سر بیگردد و همسر پیدامی کند . نظیر کور کور را می جوید و آب  
گودال را .

۴۹- روغن لته نذر شاه چراغ .

rowqâne leta nazre shahe cheraghe .

روغن ریخته نذر شاه چراغ است . نظیر روغن ریخته و قنما مزاده .

۵۰- چندر و گوشت ابوی زده واپس نابو .

chondar vâ güsht abü pey zada vâ pos nâbu .

چندر گوشت می شود و ناپسری پسر نمیشود .

۵۱- دوت امجله نه نه ان .

dot amjale nanaen .

دختر ، هووی مادر است .

۵۲- سی ییا بخیا لشواه سفید یا قندا کوزن .

siyayâ baxiyâlshoe safidiyâ qand akozen .

سیاهان خیال می کنند سفید پوستها قند میچوند . در موردی گفته  
میشود که دیگران راجع بخوشبختی و سعادت انسان قضاوتهای موهوم  
و خیالی توأم با خوش بینی من نمایند .

۵۳- مچیمو ولا اولسن ددونه براموسه لسن .

machimo valâ olessen dōdone barâmu se lessen .

همه چیز مان مرتب است فقط دندانهای آرواره بالامان سه ردیف  
است .

۵۴- مار از پودنه شبد دا در آمو نش سوز ابو .



mâr az podona shbad dâ dare âmonash sowz abü.

مار از پونه بدش می آید دم سوراخش سبز میشود.

۵۵- النكه والنكه نه انكته نه اكه .

alankao eleka ne ankate ne eka .

هم آنجا وهم اینجا، نه آنجا را داری نه اینجا.

۵۶- هر که ویک جا، وهمه جا .

harke va yak jâ va hama ja .

هر کسی که به یک جاماند ، همه جا جای اوست .

۵۷- هم خر سواری اکو، هم دیدن خاله اچو .

ham xar sovâri ako, ham didane xâla achû .

هم خر سواری می کند هم دیدن خاله میرود . مثل زیارت شه

عبدالعظیم و دیدن بار. مانند هم فال است وهم تماشا .

۵۸- خالایک هر چه لایک شوان شدسن .

xalâyek har che lâyek shoen shodassen .

بندگان خدا را هر چه لیاقت دارند داده اند . نظیر خالایک هر چه

لایق .

۵۹- خر مهر بهار ابو- خر بزه و خیار ابو- علف تذل سهار ابو .

xar mamer bahâr abü, xarhezao xiyâr abü, alaf tadel sahâr abü .

ای خر ممیر که بهار میشود - خر بزه و خیار می آید - آنوقت علف

برایت بدمزه خواهد شد. نظیر بزرگ نمیر بهار میاد- کمبزه با خیار میاد.

۶۰- بهداز پیری ، هنگوه گیری .

bad az piri hangumagiri .

نظیر سرپیری معر که گیری .

۶۱- جووونی و چم و خم .

javuni-o cham-o xam .

جوانی و چم و خم . نظیر جوانی است و هزار چم و خم .

۶۲- از دسه دوت و دوت زده چی مکسی ناشاده .

az dasse doto dotzada chi makesi nâshâ dada .

از دست دختر و دختر زاده ام چیزی به کسی نتوانم داد . در مورد

نانخور زیاد داشتن گفته می شود .

۶۳- چونه فیل و متر که ان .

chone filo matrakaen.

مانند فیل و متر که (وسیله ای که با آن فیلبان بر سر فیل میزند

و او را میراند) است . در مورد کسی گفته میشود که همواره باید او را مراقبت کرد و گرنه منحرف می شود .

۶۴- کلاغ اشگت از وختی بیج مگیراند سری که سیرا منخه .

kalâq oshgot az vaxti bech magirond seri gohe sir omnexa .

کلاغ گفت از وقتی که بیج آوردم یکبار که سیر نخوردم .

۶۵- ازسه چی پیرهیز : دواره خرابه ، زنه شلیته ، سگ دریده .

az se chi beparhiz : dovare xarâba, zene shalita, sage derida .

ازسه چیز پیرهیز: دیوار خرابه ، زن بد کاره ، سگ دریده .

۶۶- ازسه چی آدم سیر نوابو : نونه اشک ، کس منت ، اوه مشت .

az se chi âdam sir navâbü : none oshk, kose moit, owve mosht .

از سه چیز آدمی سیر نمی‌شود: نان خشک، کس مفت، آب ممت  
[= آبی که باممت بیاشامند].

۶۷- چکش و آهن سرد.

chakosheno ahene sard .

چکش است و آهن سرد. در معنی: برسیده دل چه سود خواندن و عطا.

۶۸- پیاله و کون اواسی.

piyâla va kün avâsi .

پیاله با کونش بر میدارد. نظیر با دمش کرد و می‌شکند.

۶۹- کو و کو نارسه، آدم آدم اوارسه.

kü va kü nârâse, âdam va âdam avârâse .

کوه بکوه نمیرسد، آدم به آدم میرسد.

۷۰- کپ خشی درک اوشن.

kapxashi darak oshen .

شکم چرانی ناراحتی دارد.

۷۱- کو که مشکالن!

koke meshkâlen !

سرفه میرشکار است! یعنی سرفه میرشکار بالامانع است و سرفه

دیگران. چون موجب رمیدن شکار می‌شود. مورد بازخواست میرشکار  
است. نظیر: گوز کدبانوصدا ندارد.

۷۲- زمستو آگذره و روسیه‌یی وزغال اوامنه.

zemestu agzareo rûsiyai va zoghâl avâmane .

زمستان می‌گذرد و روسیه‌ی بزغال می‌ماند.

۷۳- مرغ که پا ا بل داره بل اسره خو اکن .

morq ke pâ a bal dâre bal a sere xo akon .

مرغ که خاک را زیر و زومی کند خاک بر سر خود می‌کند . در معنی  
چه ممکن که خود افتی .

۷۴- تش اخوئه و بلتش ابازه .

tash axoeo balatash abâze .

آتش می‌خورد و با خرده آتش بازی می‌کند . در موردی می‌گویند که  
کسی در نهایت جوش و خروش و عصبانیت است .  
۷۵- هر که از چئه خش بگذره کر مساخه .

har ke az chae xash begzare koromisâxe .

هر کس از چیز خوب بگذرد قز مساق است . خاصه در موردی گفته  
میشود که مرد بزنی خود توجیهی نداشته باشد .

۷۶- سگ که چاق بوئس ، شه او یه پلوانسن ؟

sag ke châq boes. shaloye polow anesen?

آیا سگ که چاق شد آنرا روی پلومی گذارند ؟ در مورد  
نودولت یا تا کسی گفته میشود که سر همسری با بزرگان داشته باشد .

۷۷- پول اباره خره .

pül a bâre xare .

پول با خرست . در موردی گفته میشود که دولت‌مندی راه استفاده  
از ثروت خود را نداند .

۷۸- ماشکه خووشکه .

mâshake xovashake .

ماشکی است که از خود شک دارد . بمناسبت آنکه ماش بر يك جای

قرار نمیگیرد این مثل در مورد کسی گفته میشود که از سخنان دیگران در باره خود شک کند و بدست و پا افتد .

۷۹- خر شه خرمنه مو کرده .

xar shexarmane mo kerde .

خرش را روی خرمن من انداخته است. در معنی پا در کفش کسی کردن .

۸۰- تش الویه کماچه خوش اکو .

tash a loye komâche xosh ako .

آتش روی کماچ خودش میکند، یعنی بنفع خودش قدم برمیدارد.

۸۱- شو گوت دزت بو بوئه اشگت : کرهء واز کارن .

sho gow got dozot boboe oshgot : kare mo ez

kâren .

بگاو گفتند دزدت ببرد، گفت: « کار من کار کردن است ». در موقعی میگویند که کارگری را به برکناری از کار تهدید کنند و او در پاسخ می گوید که : کار من کار کردن است .

۸۲- دیک اتووہ اگوروت سیا .

dig atova agü rüt siyâ .

دیک به ساج میگوید رویت سیاه .

۸۳- تو بئه نش بو نگیسه .

towbe'e neanbongishe .

توبه اجباری دارد. نظیر قحبه پیرچه کند که توبه نکند از نابکاری و شکنه معزول از مردم آزاری .

۸۴- گو گولک گهش و دی بند دوش سخت او اگو .

gowgolak gahosh vadi bande dumosh saxt avâko

کولی عورتش پیداست؛ بندتنبانش راست می کند. یعنی اصل کار را گذاشتن و به زوائد پرداختن .

۸۵- نخوازم و نخوازم لقمه گتش بنازم .

naxâzam-o- naxâzam loqmaye gotoch benazam .

نمیخواهم و نمیخواهم؛ بنازم لقمه بزرگش را. در معنی: از نمیخواهم و نمیخورم و نمیکنم باید ترسید .

۸۶- بذومش دو مغزی ان .

bazomosh do maqzien .

با داهش دو مغزی است . در معنی: بخت با و روی آورده است .

۸۷- شمشیر شگوماهی بند نابو .

shamshir shagowmâhi band nâbü .

شمشیرش به کاوماهی بند نمیشود [ ... از کاوماهی می گذرد ] . در مورد نهایت قدرت و نفوذ کسی گفته میشود .

۸۸- کوزه گر اووش از کله .

küzagar owvosh az kale ,

کوزه گر آبش از کوزه شکسته است .

۸۹- کشکی شوا کره نکرده .

kashki shavâ kara nekerde .

کشکی را به کره تبدیل نکرده است . در معنی: کاری انجام نداده

است .

۹۰- گر به چش نترکده امنه .

gorbaye chash neterakeda amane .

کریه چشم باز نکرده را ماند . در معنی تجسس و کنجکاری  
شیطنت آمیز و زود سرد را آوردن در کارها گفته میشود .

۹۱- جام خوم اکشت در مردم .

jâm xom akosht darom mardom .

دروغ مردم را کشته است و بروغ مردم را . در معنی صورت خود را  
با سیلی سرخ داشتن و محسود دیگران بودن .

۹۲- دریا تاگزه کومه .

daryâ tâ gozaküme .

دریا تا قوزک یایم است . در مورد شخص بخشنده ای گویند که بمال  
دنیا بی اعتناست .

۹۳- بار بار خونه گروئه .

bâr a bârxuna gerue .

بار بار خانه گران است .

۹۴- ملویه تخم چشم اونی .

maloye toxme chash oni .

روی تخم چشم بنشیند . در معنی: نا آگاهی از خوردن یا دیدن  
غذائی . روح از آن خبر دار نیست .

۹۵- کاسه چشم آدمی گشاده .

kasaye chashe âdami goshâde .

کاسه چشم آدمی گشاد است . در معنی: حرص و افزون طلبی آدمی  
گفته میشود .

۹۶- گر رخنه و اندوم بهتر از خننه ای اندوم .

grixe va andum behtar az xanaye biandum .

گریه بجا به از خنده نابجاست .

۹۷- نهه مرد بهتر از انك نامرد .

nahe mard behtar az onke nâmard .

نه [گفتن] مرد بهتر از آری [گفتن] نامرد است .

۹۸- وهیله په‌ه پیره زن نمش کشته .

vahila pamaye pirazan namosh kashede .

بتاز کی پنه‌ه پیرزن نم کشیده است . در معنی: آنچه دیگران از

مدتها پیش میدانسته‌اند بتازگی کسی از آن خبر شده است .

۹۹- مرڪ خرون عیش سگونه .

marge xaron eyshe sagune .

مرک خران عیش سگان است .

۱۰۰- مرڪ فقیر و نك بزرگون بی صدائه .

marge faqir-o nange bozorgun bi sadâ'e .

مرک فقیران و نك بزرگان صدا ندارد .

۱۰۱- زبو خردی نیاید بوی مردی .

ze buxerdi nayâyad buye mardi .

از بو خرد [نام محلی است] ی بوی مردی ناید . مورد کسی که

شایستگی انجام دادن کاری را ندارد گفته میشود .

۱۰۲- زمرد و علف سوز هر دو یکرنگن .

zomorrodo alafe sowz hardo yakrangen .

زمرد و علف سبز هر دو یکرنگ‌اند. در معنی: شکرهاز ندران و شکر

هندوستان - هر دو شیرین‌اند اما این کجا و آن کجا .



۱۰۳- کوچه بیوه زنی دمش درازه .

küchene bivazani domosh derâze .

کوچه بیوه زنی دمش دراز است. در معنی: رنج بیوه زنی تمام نشدنی است.

۱۰۴- ننه گدا بهتر از بوئه پادشا .

nanaye gadâ behtar az boaye pâdeshâ .

مادر گدا بهتر از پدربادشاه است. در معنی: دلسوزی و محبت مادر.  
۱۰۵- بو آ عمری نو اولاد ادت، اولاد يك روز نو شه بو آ ناشادده.  
buâ omri nu a owlâd adet, owlâd yak roz nu sha buâ nâshâ dada .

پدر عمری نان بفرزند میدهد، فرزند يك روز نمیتواند نان باو بدهد.

۱۰۶- مارتاراس نو ابو شه سوراخ ناشاچده .

mâr tâ ras nevâbû shasûrax nâshâ cheda .

مارتاراست نشود بسوراخ نمیتواند رفت. در معنی: راستی پیشه کردن برای رسیدن به هدف.

۱۰۷- اصل کسی شو ترز و ننده .

asle kesi sho terazü nenade .

اصل کسی را در ترزو نگذاشته اند [نسنجیده اند]: در معنی - بی اعتباری نژاد و مقام خانوادگی.

۱۰۸- شت آمنده سفره ملو کشده .

shat omnade sofra malu kashede .

سفره حصیری ناقابلی گذاشته ام و سفره را روی آن پهن کرده ام.

در معنی: پنهان داشتن نقائص زندگی از دیگران .

۱۰۹- نونه جوو و آتش خو .

none jowv-o goshe xow

نان جوو گوش خواب . در معنی: خوش فرش بوریا و گدائی و

خواب امن .

۱۱۰- شوم مجلسی بو بگو نوم ازره اسی بو .

shüm majlesi bü begü num a zere asi bü .

شوهرم مجلسی باشد؛ بگو نامم در زیر حسین (طشت) باشد. در موردی گفته میشود که زن میخواهد شوهرش صاحب دستکاه و بیا و برو باشد و لو آنکه نانش را بمانند تپه‌ی دستان از زیر طشت سفالین بخورد .

۱۱۱- مکلته مزانونی .

makallae mazânü ni .

در سرم هست و در زانویم نیست . در معنی میخواهم اما نمی توانم .

۱۱۲- نونی که از سفره خو اشا خرده از سفره مردم ناشا خرده .

noni ke az sofraye xo ashâ xarda az sofraye mardom nâshâ xarda .

نانی که از سفره خود می توان خورد از سفره دیگران نمی توان خورد .

۱۱۳- بندی که وچا نارسه شزدم پره ابو .

bandi ke va châ nârase shazdom para abü .

بندی که به چاه نمی رسد دنبالش پاره می شود . در معنی؛ چون بد

آید هر چه آید بد شود .

۱۱۴- یک پتا نارسسی ، دو پتاش واکه .

yak patâ nârases do patâsh vâke .

بکلا نمیرسیددولاش کرد . نظیر موش بسوراخ نمی رفت جاروب  
بدمش بست .

۱۱۵- بخت که او آگرده فالوده ددو اشکنه .

baxt ke avâgarde fâlûda dedu ashkane .

بخت که برمیگردد فالوده دندان می شکند .

۱۱۶- اگر همه مرغیا زنن انجیر خوار انجیر نوئه در کوهسار .

agar hameye morghiya zonen anjirxâr anjir nevoe  
dar kühsâr .

اگر همه مرغان انجیر خور بودند انجیر در کوهسار نبود .

۱۱۷- سایه بزرگون سایه گز و کناره .

sâyaye bozorgun sâyaye gez o konâre .

سایه بزرگان سایه گز و کنار (نام دودرخت) است . بی ثبات است .

۱۱۸- را ابینیش و فرسخ اپرسش ؟

râ abinesh-o farsax aporsesh ?

راه را می بینی و فرسخ می پرسی ؟

۱۱۹- منه خو گته تفه بر و برابسه .

mone xo gota tofe bar va barâ bessae .

بدخویشان خود گفتن نف سر بالاست .

۱۲۰- مار که چلب و چلب گرفتاره .

mârekeye chalap-o-cholop gereftâre .

در میان شلپ و شلوپ ( مثلاً چند گونه ناراحتی ) گرفتار است .

۱۴۱- بدخوت بشنو امکه که بد مردم اشنوش .

bade xot beshnow amka ke bade mardom ashno -  
vesh .

بد خودت را بشنو همانجا که بد مردم را می شنوی .

۱۴۲- بد ابدگو و دمنه زنه اخونه شو و دمنه .

bad a badgü vadamane zene a xonaye shü vada -  
mane .

بد به بد کومی ماند وزن به خانه شوی .

۱۴۳- از خار نیاشره .

az xâr neyâ shera .

از خارشیره نمی آید . هر گزاز شاخ بید بر نخوری .

# زبانهای محلی و فولکلور خلیج فارس

## مقدمه

دریای پارس از روزگار باستان یعنی پیش از زمان ورود تژاد آریا بفلات ایران و گسترش آن تژاد و بعد از آن مسکن و معبر اقوام زنده و کوشای دنیای قدیم بوده است. ساکنین سواحل و جزیره‌های این دریای پر جوش و خروش از کشمکشها و غوغاها - جنگها و آمد و رفتها - وقایع و حوادث پرماجرایی تاریخ این سامان برکنار نمانده‌اند - زمانی مورد حمله و هجوم واقع شده در جنگ و ستیز بوده هنگامی مقهور سر پنجه اقوام مجاور از عیلامی و بابلی و آشوری و مقدونی و عرب و تاتار و ترک و یرتقالی و هلندی و انگلیسی و غیر آن شده‌اند. پارسها زمانی نفوذ خود را تا آسیای صغیر و کارتائز و سواحل مدیترانه بسط داده و قدرت خود را در سواحل هندوستان و شبه جزیره عربستان و نجد و سرزمین افریقا و سواحل چین و اندونزی گسترش داده‌اند و طبعاً سرزمین چنین مردمی روزگاری بس آباد و درخشان و زمانی ویرانه‌نابسامان شده بزرگترین مسیر این کشاکشها، صعود و نزولها و مرکز آمیزش و آمد و رفت و اختلاط و ارتباط اقوام متعدد با سنن و آداب و زبانها و اندیشه‌های گوناگون خلیج فارس بوده است.

---

\* این مقاله، اولین بار، در کتاب سمینار خلیج فارس، جلد دوم

صفحات ۱۱۹-۱۳۲ چاپ شده است.

سابقه تاریخی :

گفته‌اند که اولین سیاح نیارخس است که از خلیج فارس و سواحل و جزایر آن یادداشت‌هایی بجا گذاشته است. نه‌آرك یا نیارخس سردار دریایی اسکندر مقدونی و ماموروی برای مطالعه نظامی خلیج فارس و بحر عمان بوده است ولی شك نیست که چون فلات بزرگ ایران از روزگاری بس دراز پیش از حمله‌ی اسکندر آباد بوده است بسبب مساعدت طبیعی و سهولت ارتباط دریایی و بحریبایی سواحل و جزایر خلیج فارس پیش از اسکندر هم آباد و مسکن اقوام زنده و فعال و دریا نورد بوده است. افسانه‌ها و اساطیر قدیمی که بزبان یونانی و ملل مجاور خلیج فارس و یا در نوشته‌های مورخین آنها بجای مانده است کم و بیش از غوغایی که در دل دریای فارس و کسرا نه‌های باستانی و جزیره‌های آباد و پربرکت و سوق الجیشی آن میگذشته است اشاراتی دربر دارد. هنگامی که سرزمین پارس پایتخت شاهنشاهان هخامنشی بوده است، دریای فارس و کرانه‌های آن مسلمانان تنها ناظر حوادث بزرگ و رفت و آمدهای اقوام و عبور کشتی‌های جنگی و تجاری و رقابت ملل سوداگر و جنگجوی دنیای باستان بوده بلکه خود دوار در اینگونه صحنه‌های تجاری و نظامی و محل بروز حوادث و وقایع جنگی و تاریخی و تجاری و تحولات اصلی بشمار می‌آمده است تا آنجا که عیلام سرزمین کهنترین اقوام شهرنشین و متمدن شرق میانه که بکتابت و مدنیت و نظام زندگی اساسی بشری التفات کرده است از کناره‌ی همین دریای پر جوش و خروش و ناآرام برخاسته است و دنیای قدیم را در مسیر تاریخی و مدنی دیگری سوق داده است.

ساکنین این منطقه بهمین سبب نمیتوانسته اند از جنگها و ستیزه‌هایی که سنت اقوام زنده‌ی دنیای قدیم بوده از شکست‌ها و پیروزی‌های قهری و مهاجرت‌های اجباری و کوچ بسرزمینهای مفتوحه‌ی مجاور و پذیرایی از اقوام فاتحی که بسرزمین آنها کوچ میکرده‌اند برکنار باشند و از این نقطه‌ی نظر باید فرهنگ و فولکلور و زبانهای مردم این سرزمین دستخوش تحولات و تغییرات گوناگونی شده باشد.

سرزمینی که مسکن قومی بزرگ مانند قوم پارس بوده است بی‌شك آتقدر عظیم و آباد و پرجمعیت بوده که نه تنها در دامنه‌ی ارتفاعات پر برف و دشتهای معتدل شمالی این سرزمین حیات و نشاط زندگی پر تلاش برای ساکنین آن وجود داشته بلکه جبر طبیعت و مقتضیات جغرافیایی کنجکاوی و وجود تسهیلات ارتباط بازرگانی از راه دریا مردم را بنقاط مختلف این سرزمین بزرگ یعنی تمامی خاك پارس و خوزستان پراکنده ساخته و در کوه و دشت و دره و هامون و ساحل و جزیره زندگی میکرده‌اند.

اما از زمان ظهور مؤسس سلسله‌ی ساسانی، اردشیر بابکان، تاریخ سرزمین پارس و سواحل دریای پارس روشن تر شده و دوران مجد و عظمت تاریخی این سرزمین از نظر تاریخ مهندون آشکارتر و آشنایی و معرفت ما بچگونگی مردم سواحل دریای پارس و جزایر آن بیشتر است.

سرزمین خوزستان که خود خانه و پایتخت و آباد شده‌ی پادشاهان ساسانی است

با یادگارهای جاویدان تاریخی این دودمان شاهنشاهی در تاریخ خلیج فارس عظمت و جلال دیرینه یادگارهای خود را تا امروز در کتب تاریخ حفظ کرده است. پارس که گهواره و مهد وریشه و آبشخور وزادگاه پادشاهان ساسانی است آنچنان بکرانه‌های خلیج و جزایر آن پیوند و بستگی داشته که قسمت مهم و وسیعی از سواحل خلیج فارس را در روزگار پارینه بنام کوره‌ی اردشیر خَتره می‌نامیدند و ایراهستان و کران و لاغرستان و سیف و هزو و هرروز و لافت و هنگام و فرور و سری و اوال و هنگام همه از روستاها و بندرها و کرانه‌ها و جزیره‌های آباد و پر نعمت کوره‌ی اردشیر خَتره بوده‌اند تا آنجا که گفته‌اند از دهکده ای بنام آلاز و وستای کوچاران یا خوجاران در ساحل خلیج فارس که بنابر تحقیقات پرفسور ولادیمیر مینورسکی شاید همین منطقه‌ی کوچران یا کوهچر امروز باشد مردی که خود از پادشاهان محلی روزگار خویش بر ساحل دریای پارس بود که اردشیر بابکان با او نبرد کرد و به نیروی اردشیر از با درآمد و سرزمین او ضمیمه‌ی کشور شاهنشاهان ساسانی شد.

روستاهای آباد و پر جمعیت و دهقانهای کارآمد و پرکار و یکتاپرست، دریانوردان و بازرگانان و اندیشمندان ساکن این سرزمین غالباً آریایی، ایرانی و یزدان‌شناس بوده‌اند. دل‌بستگی آنها بآیین زندگی و رونق حیات و تدبیر مدن و سوداگری و دریابیمائی و مهارت آنها در امر دنیاداری و جمع‌مال و ثروت زبازرد اقوام و ملل مجاور بوده است.

آتشکده‌ی بزرگ و پر شکوه (آذرفرنبغ) که آتش پیشوایان و بخردان و دانایان بوده است از خوارزم به کاریان که خرابه‌های آن بر کرانه خلیج فارس تا امروز باقی است آورده شده و مورد تعظیم و تکریم اقوام ایرانی روزگار ساسانیان بوده و شاهنشاهان ساسانی بهمین سبب این سرزمین را ملکوتی و ظاهر و پرفضیلت می‌شناخته و اردشیر بابکان شاهنشاه ساسانی آن قسمت را بنام خود کوره‌ی اردشیر خَتره نام نهاد و خود برای نیایش خدای بزرگ باین آتشکده می‌آمده و در نزدیکی دریای نیلگون خداوند دریافزین را نماز و نیایش می‌کرده است.

هرمز، شهری که پنجره‌های خانه‌های آن از روکش طلا و نقره بوده و اقتدار و ثروت پادشاهان محلی آن و آبادی و تجارت و سیاست آن سخن‌ها دارد که جای ذکرش در این مختصر نیست، جنبه یا گناوه مرکز قیام و بدعت فروگیرنده و انقلابی ابوسعید جنبی که پیروان او مدتها بخشی از سواحل عربستان را دستخوش حوادث و طغیانها و رسوم و آداب و بدعت‌های بدیع و حیرت‌انگیز قریطیان گردانید و سایر شهرهای خوزستان و سواحل آن بندر لنگه و کنگ و جزایر هنگام و لارک و ویدیده‌های اجتماعی و تاریخی آن سرزمین‌ها و نفوذ مادی و معنوی ساکنین خلیج فارس در هندوستان و عربستان و آفریقا خود کتابها شود. هنوز آثار تجارتخانه‌های مریم سوداگر و سخت‌کوش خلیج فارس در سواحل مدیترانه در فرانسه در لیون و ماری در هندوستان در آفریقا و در عربستان و اندونزی و سیلان و مالزی و سنگاپور و برمه و موزامبیک باقی است هنوز حتی بیش و کم زبانهای مادری و لهجه‌های محلی سواحل خلیج فارس که بوسیله‌ی دریانوردان و سوداگران و مرسلین و روحانیان ایرانی خلیج فارس

بدورترین نقاط آسیا و آفریقا حتی چین و ژاپون برده شده است در بین خانواده‌هایی که بازمانده این مهاجرین پرهمت هستند دیده میشود و شباهت زیادی با لهجه‌های مردم امروزی ساکن دزفول و بیبهان ولار و بندرعباس و میناب و لارک و قشم و هرمز دارد.

ادیان و مذاهب متنوعی که در سواحل خلیج فارس و جزایر آن بوجود آمده و قبل و بعد از اسلام بنیان گذاران و پیروان سخت کوش آنها در نقاط مختلف دنیای آباد زمان خود پراکنده شده و با قوت اعتقاد توأم با هوشمندی و درایت تعقیب مقصود می کرده‌اند، یکی دیگر از موجبات آمودرفت و آمیزش و اختلاط مردم این سرزمین با سایر اقوام و ملل بوده است. از اینها گذشته سواحل خلیج فارس و جزایر آن بسبب دوری از نقاط مرکزی کشور و بُعد مسافت و جبال صعب العبور و وجود امراء محلی و فادار و مطمئنی محل تبعید اقوام مخالف و گردنکشان و فرماندهان جنگجوی ملل مغلوبه و مزاحمین مرزها و بیایان بوده است که تا عهد صفویه هم شاهزادگان گرجی و مینگرلی و اناتولی در دژهای نظامی لارستان و سواحل خلیج فارس سکونت مییافته‌اند و در مواقعی که سیاحان اروپائی مانند تارونیه و شاردن از آن نقاط عبور می کرده‌اند با آنها شطرنج زده و بشراب می‌نشسته‌اند.

سرزمینی که تا این حد در معرض رقابت‌های سخت بازرگانی و نظامی اقوام عدیده بوده، سرزمینی که خود ذاتاً و طبعاً بسبب طبیعت سخت کوش و پرسودای مردم هوشمند آریایی و ایرانی آن دارای حیات و فعالیت و تنازع بقاء در حد اعلاى عظمت خود بوده است و بالاخره سرزمینی که دارای دلیران و پادشاهان محلی صاحب قدرت و نفوذ و لشکر و خیل و حشم و خدم و ثروت و مکتب بوده است (مثلاً تاج کیانی بوسیله ابراهیم شاه علاءالملک لاری وارث سلسله پادشاهی محلی لارستان باردوی شاه عباس کبیر پس از شکست ابراهیم لاری وارث سلسله پادشاهی محلی لارستان برده شده و تقدیم شاهنشاه صفوی گردیده است و در چمن بادغیس بلخ پس از صدها سال که تاج کیانی فقط ذکرش در اسناد و کتب بود مجدداً بسریر سلطنت ایران برگردانده شده است.)

سرزمینی که در مجاورت دولت‌های عیلام و آشور و بابل بوده و مورد هجوم یونانی و پرتغالی و عرب و ترک و تاتار واقع شده و بدعت‌های دینی و انقلابات سیاسی و مذهبی ایجاد کرده و برای استقرار آن کوشیده است و اقوام متعددی بآن سرزمین کوچانیده شده‌اند لامحاله دارای فرهنگ و لهجه‌های متنوع و مخلوط و درهمی است که از مصب رود کارون تا تنگه هرمز و از دامنه‌های جبال زاگرس تا صحاری نجد و عربستان و سواحل هندوستان باقتضای زمان و ارتباط مکان تجلیات گوناگون داشته و بازمانده آنها امروز در دسترس تحقیق محققان و دانش پژوهان است.

از منتهی الیه شمالی دهانه خلیج فارس که نخلستان‌های بارور خوزستان بر آن سایه افکنده و جزایر هنگام و لارک و قشم و هرمز و بحرین و سواحل لارستان و بوشهر و کوه گیله‌یه و سمن‌زیاری و دشتی و دیرستان و تنگستان و میناب و بیبهان قیافه مردم، آداب و اطوار و سنن و فولکلور و فرهنگ و زبانهای محلی آنها نمایان کنندگی قومیت ایرانی



و تمدن ایرانی و خون تژاد ایرانی و آریایی و زبان فارسی است .

لارین ولاری و لاریات سکدی رایج و متداولی که از دیرباز تا پنجاه سال پیش در تمام سواحل افریقا در مراکز تجاری عربستان و هندوستان ، در شهرهای عمده ی بازرگانی افریقا رایج بوده است بنا بر تحقیق رنه سدیو ( R. Sedillot مؤلف کتاب *Tout le monde monnais du monde* در شهر لار در کرانه ی خلیج فارس ضرب می شده است و سر توماس هربرت حتی محل ضرب آن را تا این اواخر که او بشهر لار سفر کرده است در آن شهر دیده است .

اسامی نقاط و دیها و آبادیها در غالب خلیج فارس و جزایر آن نامهای ایرانی و کلمات و مفردات پهلوی باستان است .

نام جزایر واقع در خلیج فارس اکثراً فارسی است هنگام - سوری - فرور - هرمز - لافت - کیش - تمبهار - تمب موسی - اوال - خارک - (تمب در لهجه های محلی بمعنی تپه و مرتفعات کم ارتفاع است) هرمز که نیازخس آنجا را دیده است آنرا ارمس یا ارمز ضبط کرده است نماینده ی اورمرد و امروز هم در جنوب ایران نامهای هر موز - هرمود - هرمودر - هرمنو - هرم برای آبادیها مضبوط است .

ابزار - آلات و ادوات زندگانی و نام غذاها - میوه ها - سبزیها - نامهای جشنها و بازیها فارسی است . نام اشخاص زنان و مردان که بعد از ظهور دین مبین اسلام تا امروز هم در زبان فارسی ما خود از مفردات عربی است در لهجه های ساکنین سواحل و جزایر خلیج فارس یا صرفاً شبیه و نظیر مفردات پهلوی و حتی اوستایی است و یا مفردات عربی است که بنا بر ذوق و سلیقه ی آریایی مردم این سرزمین دگرگونی یافته است و یکی از مباحث بسیار دلکش تحقیق در لهجه شناسی جنوب ایران همین مطالعه در نامهای مردان و زنان ساکنین این منطقه است .

در لهجه ی مردم هرمز و قشم و هنگام و میناب و حتی در زبان قسمت عمده ای از ساکنین بحرین - دبی - شارجه - عجمان - مسقط و رأس الخیمه این اسامی را در زبان مردم می شنویم بطور مثال :

دوستک (برای نام مرد) پشی بمعنی پنجشنبه برای نام مرد - منک (بجای آمنه برای نام زن) هاشه (بجای عایشه برای نام زن) - تکو (بمعنی یگانه برای نام زن) محمه (بمعنی محمد برای نام مرد) مردل (بمعنی مهردل برای نام مرد) - نیکو (بمعنی زینب برای نام زن) سوتی (بمعنی سوخته برای نام زن) - صفو (بمعنی صفیه بران نام زن) - گبر برای نام مرد - باران برای نام مرد - دهتی برای نام زن از کلمه دعت اوستایی .

مطلب جالب دیگری که در زبانهای ساحل خلیج فارس و جزایر آن قابل ملاحظه و مطالعه است آنست که نام مردان و زنان مانند زبانهای هند و اروپایی از نامهای درختان - حیوانات و اشیاء هم انتخاب می شود مانند :

آهن برای نام مرد - چمل (نوعی یونجه وحشی است) برای نام مرد . کهور

(نام درختی است) برای مرد - ليتك Litok (نام نوعی نان است) برای نام زن - سی سی برای نام زن - مچك برای نام زن - گليشان (شاید بمعنی گل افشان) برای نام زن - (اسپندی برای نام مرد) - ريفل - رگز كرت Karat کنار گزوك برای نام مرد و كبرمك و مريمك و شدى و رمو و غلی و ملی و امثال آنها. مطالعه‌ی این بحث میرساند که مانند زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی اسامی اشیاء و درختان و حیوانات که بر انسان گذاشته میشود و مؤید خصوصیات این لهجه‌ها و ارتباط و پیوند آنها با گروه زبانهای هند و اروپایی و آریایی است. اسامی بازیها غالباً دارای ریشه‌هایی است که مفردات زبان پهلوی دربر دارد برای مثال نام چندبازی را که در میناب و بندرعباس و جزایر مجاور معمول است ذکر میکنیم.

۱ - بازی دهلولوکا Dohtolovka بازی عروسک بازی است که از دهن بمعنی دختر و لولوك بمعنی برپا ایستاده مرکب است.

۲ - چم بنکا Tcham Banaka بازی قایم موشک بازی از چهم بمعنی چشم و بنکا از بستن.

۳ - در آ Dara يك نوع بازی است شبیه آنچه در لهجه تهران آنرا ليله بازی گویند.

۴ - بازی سگ لولو و Saglewval بازی با صدای سگ.

۵ - بازی دستم چاکا Dastam tchelaka نوعی بازی است.

۶ - بازی راهرو پتنگا Rahrow patanga نوعی بازی است.

در جزیره لارک ساکنین آن با لهجه‌ای سخن می‌گویند که از دو قسمت تشکیل شده است يك قسمت ساکنین عرب زبان آن جزیره که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار نظر بارتباط امامان مسقط با دربار ایران و سهولت آمد و رفت و آسایش زندگانی در این جزیره از دویی و مسقط با آنجا آمده‌اند و دودمان آنها اکنون باقی مانده‌اند که ایندسته مردم مفردات عربی را تحت تأثیر محیط بادستور زبان فارسی صحبت میکنند و تحقیق در آن جالب و دلکش است. دسته دوم ایرانیان بومی ساکن این جزیره هستند که زبان محلی آنها با همه‌ی محدودیت و کمی وسعت بازمانده‌ی زبانهای محلی سواحل خلیج فارس است و ارتباط و تشابه عینی با لهجی فیشوری یا پشوری که در حدود سیصد کیلومتر از ساحل خلیج فارس دور و دهی از دهات بلوک خنج لارستان است دارد و لهجی پشوری خود لهجی ناشناخته‌ایست که تاکنون در این باب مطالعه‌ای نشده و من تصور میکنم که اولین کاشف لهجی مزبور باشم که آنرا جمع‌آوری کرده و برای مطالعه و تنظیم بانجمن لهجه‌شناسان اروپایی قسمت اطلس زبان‌شناسی ایرانی نزد آقای پرفسور مورگن استرنز (Stern) استاد زبان‌شناسی دانشگاه - استکهلم سوئد و آقای پرفسور ردار مقیم سویس و استاد دانشگاه برن فرستاده‌ام و امیداست که مطالعات استادان مزبور هرچه زودتر پایان پذیرد و موفق بچاپ و انتشار آن شوم. از خصوصیات این لهجه آنست که در يك گروه هزار و اژدهای حدود ۲۰۰ واژه مربوط بچشم سده و آداب و یادگارهای آن دربردارد که درخور توجه و مطالعه و مذاقه است.

در جزیره‌ی قشم هنوز بومیان اصیل آنجا بجای مسجد مزگت یا مزک می‌گویند.

آداب و رسوم متعارف از قبیل آنکه در شب نمک و شیر از خانه بیرون نبرند ، اگر کسی پیش از غروب آفتاب ، در خانه‌ی دیگری بود باید شام را در آن‌خانه تناول کند ، احترام بپاکی آتش و دست‌زدن بر روی خاکستر گرم بازمانده از آتش اجاق یا تنور در موقع اداء سوگند ، آب و گلاب پاشیدن بر گور مردگان و آراستن و شمع چراغ و گل و سبزه گذاشتن بر آراگاه نوجوانان و شمع افروختن در زیارتگاه‌ها و دخیل بستن و دستمال آویختن بر درختان و سفره آرایشی وسیع در پاکیزگی و غیر قابل مصرف بودن بازمانده‌ی غذا و دفن آنها یا بدریا ریختن غذای زیادی ، گرامی داشتن حیوانات و درختان ، مهمان‌نوازی ، تهیه‌ی آب یسر جاده‌ها و کوره‌راهها و ساختن مخازن آب آشامیدنی بر سر کوهها برای مردم راهگذر ، سادگی لباس و تجمل در پذیرایی ، احترام آسمان و دست با آسمان برداشتن و از آسمانها<sup>۱</sup> مددخواستن و بستارگان سوگند خوردن و منتظر لطف و قهر حق از سوی آسمان بودن که همه از عقاید ژاد و فطری و قدیمی مردم آریایی ژاد است هنوز بحد کمال در میان مردم این نواحی حفظ شده است و مانند ساکنان همه نقاط کشور از گیلان و مازندران و کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و اصفهان و خراسان اساطیر و افسانه‌ها ، زمزمه‌های عاشقانه ، گفتگوی عاشق و معشوق ، دوبیتی‌ها - رنج‌ها و غم‌ها ، رنج فراق - غم یتیمی - ناسازگاری روزگار زر و زورمند ، رأفت صاحب قدرت و بخشش صاحب حق و آه مظلوم و ناپایداری ظالم که در فرهنگ عامیانه‌ی مردم سواحل خلیج فارس وجود دارد و در بین زردشتیان یزد و کرمان بزبان و لهجه‌ی گبری و در سایر نقاط ایران وجود دارد که نمونه‌هایی از آنرا بعرض خواهیم رسانید .

کلمات و مفردات دت بمعنی دختر - پس بمعنی پسر و نرگت و نرگد بمعنی بزرگ بهر بمعنی ناوارد و ناشی دامووم بمعنی مادر و دتکه و پتکه و امثال اینگونه مفردات که بیش از هزاران کلمه در لهجه‌های خلیج فارس وجود دارد ، تقریباً بی‌هیچگونه تفاوتی همان مفرداتی است که در زبان پهلوی می‌شناسیم و در لهجه‌های دزفولی ، بوشهری ، لاری ، بیخه‌ای ، اوزی ، بستکی ، پشوری ، جزایری ، مینابی ، قشمی باکم و بیش تفاوت مفردات پهلوی و حتی اوستایی بحد وفور و باهیت اصلی خود وجود دارد .

تصرف فعل و قواعد صرف افعال و پیوندها و پیوندها و ضمائر در غالب لهجه‌های خلیج فارس تقریباً نزدیک بدستور زبان فارسی فصیح و یا عین آن دستور است .  
اصولاً لهجه‌های خلیج فارس را بدو دسته عمده میتوان تقسیم کرد : اول لهجه‌های خوزستانی متأثر از لهجه‌های لری و کردی ، دوم لهجه‌های فارسی متأثر از بلوچی .  
لهجه‌های خوزستانی که شاخص آن لهجه دزفولی است و تا آنجا که بنده اطلاع دارم فقط آقای اون‌والا از زرتشتیان هندی کتابی بزبان انگلیسی در خصوص لهجه‌ی دزفولی

۱ - این رسم بازمانده از مذهب زروانیه است که در عصر ساسانی در ایران و آسیای غربی رواجی داشته است . هنوز در لرستان بمبارت (باین خدوی کوو = باین خدای کبود) سوگند یاد میکنند .

وسایر لهجه‌های خوزستان و مطالعه‌ی آنها انتشار داده‌است و بامطالعه‌ی آن میتوان دریافت که لهجه‌های مزبور بازمانده زبان ساکنین دژها و شهرهای آباد شاهنشاهی ساسانی است . لهجه‌ی دزفولی همان لهجه‌ی شوشتری است که از لهجه‌ی سومی که شاخه‌ای از کردی است متأثر شده است . لهجه‌ی شوشتری باقیمانده از زبان خوزی است که در عصر ساسانی یکی از سه زبان معروف آن عصر بود - دری - پهلوی - خوزی .

لهجه‌های فارسی که با لهجه‌های بردستانی - دشتی - مینابی - لاری - بشوری - اوزی - گراشی - بستیکی و قسمی میتوان تقسیم کرد اولاً ارتباط کاملاً مشهود آنها با لهجه‌های شمال سرزمین فارسی مانند لهجه‌های لری (لری لهجه‌ی کردی است و آثاری که از لهجه‌ی کردی در فارسی است بسبب مهاجرت کردن شبانکاره باین استان بوده‌است) فارسی و سیوندی آشکار است . ثانیاً از نفوذ لهجه‌های بلوچی و شبانکاره‌ای قدیم بزبان سفدی ، ایچی که خود از متفرعات لهجه‌ی شبانکاره‌ای عصر اتابکان فارس بوده برکنار نمانده‌است و هر کدام از این لهجه‌ها بقدری با لهجه‌های گیلکی و کردی و خراسانی و سایر لهجه‌های ایرانی هم‌ریشه و مرتبط است که با سانی متکلمین این لهجه‌ها مطالب‌گوینده‌ی لهجه‌ی دیگر را در حدود فهم مقصود درک میکنند .

بی‌شک برای مطالعه‌ی هر کدام از این لهجه‌ها تحقیقات چندین‌ساله و مطالعات ممتدی با نشر کتابهای عدیده لازم است . کسانی که راجع با لهجه‌های سواحل خلیج فارس تحقیقاتی کرده‌اند و من از آنها اطلاع دارم عبارتند از :

۱ - اسکارمان آلمانی ۲ - گایگر آلمانی ۳ - راماسکوویچ روسی ۴ - پرفسور ولادیمیر مینورسکی تبعه انگلیس ۵ - آقای گرشویچ انگلیسی که مطالعات وی در لهجه‌ی بشاگردی با لهجه‌های سواحل خلیج فارس هم مربوط شده‌است .

۶ - مرحوم نیکلاراس مستشرق فقید که اصلاً روس و تبعه ایران بود .

۷ - اون‌والا هندی که در لهجه‌ی دزفولی مطالعاتی کرده و بزبان انگلیسی منتشر

کرده است .

محقق است که زبانهای سواحل خلیج فارس و جزایر آن بازمانده‌ی لهجه‌ها و زبانهای شبانکاره‌ای - بلوچی - کردی - ترکمنی است و مفردات انگلیسی - هلندی - پرتغالی - هندی - عربی و ترکی در اینها دیده میشود اما استخوان‌بندی و ریشه‌ی آنها فارسی است . بعلاوه بسبب ارتباط قدیم و پردامنه‌ای که مردم این نواحی با نقاط عرب‌نشین سواحل جنوبی خلیج فارس و شبه‌جزیره‌ی عربستان و هندوستان و همچنین سواحل آفریقا و شرق اقصی داشته‌اند لغات عربی - هندی - زنگباری - حبشی - آفریقایی - در لهجه‌های ساکنین جزایر خلیج بیشتر وجود دارد .

رقص چوبی و دستمال‌بازی یک نوع رقص دسته‌جمعی ایرانی است اما زارگیری بمعنی افسون کردن و جن‌گیری است که از سیاهان آفریقا به سواحل خلیج آمده و فقط میان سیاهان جنوب متداول است .

دریانوردان آهنگها و سرودهای مخصوص بخود دارند که ریتم و آهنگ موزیک آن قدیمی و مخلوطی از موزیک ساحل توأم با آهنگهای هندی و عربی و افریقایی دریانوردان اقیانوس هند است .

آفتاب - مهتاب - دریا - ماهی - کوه - گل و سبزه - درخت - رودخانهها - چشمهسارها - آب انبارها و آبدانها - حیوانات - سگان - گربهها - جنگلها - پرندگان - دود - آتش - باران و انواع مظاهر طبیعت هر کدام احترام آمیخته بتکلیف و وظیفه‌ای برای مردم این نواحی دارند که ساکنین سواحل و جزایر خلیج فارس را فطرتاً و ادار میکند که درقبال آنها برای خود وظیفه‌ای حس کنند و تکالیفی برای خود تصور نمایند و اینها بازمانده‌ی آداب و اخلاق و سنن و فرهنگ اقوامی است که در این نواحی سکونت داشته‌اند .

نام امکانه و نام غذاها بیشتر فارسی است مانند : کوه سفید درهرمز - کاروان - رمچاه - سوزا - بستانو .

ضمایر در تمام لهجه‌های سواحل و جزایر خلیج فارس مانند زبان پهلوی است . در گروه لهجه‌های لارستانی منشعب از دسته دوم لهجه‌های فارسی یعنی لهجه‌ی مردم آن قسمت از سواحل خلیج فارس که حد جنوبی لارستان است و جزایر مجاور آن و قشم و آبادیهای آن ضمایر فاعلی عبارتند از :

م ma تو to ان یا آن en ana (من تو و او)

و (ما - شما - ایشان) اما ama شما shoma اشو یا اینا anaya یا eshua

و در لهجه‌های بندرعباسی و میناب و جزایر آن ضمایر فاعلی عبارتند از :

مه me من ma ما

تو to (تو) شم shom شما

یه uye (او) یون yon (ایشان)

اولاً قرابت آنها باهم و پیوند آنها با زبان فارسی امروزی و اشتقاق و ارتباط آنها با زبانهای فارسی باستان و شباهت فوق‌العاده آنها بالهجه‌های گیلکی و تاتی و کردی و خوزستانی آشکار است .

ثانیاً در ضمایر متصل و ضمایر مفعولی نیز ارتباط و شباهت و پیوند جامع الاطراف بالهجه‌های سایر نقاط کشور و زبان فارسی باستان دارند .

برای نمونه از مصدر خزاییدن ماضی مطلق در لهجه‌ی مردم لار و لنگه و لهجه‌ی مردم بندرعباس و هرمز و میناب ذکر میکنیم :

ma khatem	مه‌ختم	«	«	من خوایندم در لهجه‌های لارستانی
to khatesh	ختش	«	«	تو خواییدی
em khat	ام‌خت	«	«	او خوایید
ama khatam	اماختم	«	«	ما خواییدیم
shaoma khati	شماختی	«	«	شما خواییدید
eeshu khaten	اشوختن	«	«	ایشان خواییدند
در لهجه بندرعباس و هرمز و میناب .				
me khotem	مه‌خوتم	«	«	من خوایدم در لهجه مینایی و هرمزی
to khoti	توخوتی	«	«	تو خواییدی
ye khot	یه‌خت	«	«	او خوایید
ma khotim	ماخوتم	«	«	ما خواییدیم
shom khoti	شم‌خوتی	«	«	شما خواییدید
yon khoten	یون‌ختن	«	«	ایشان خواییدند

از تحقیقات بسیار دلکش که در این لهجه‌ها محل مطالعه‌است تبدیل ذال به دال مانند زبان عهد رودکی و زبان امروزی فارس و قاف بگاف و ژ و پ و چ بطور فراوان در لهجه‌های ساحل خلیج فارس همچنین وجود خ و عدم تغییر آن به ز یا به ش مانند دوختم بمعنی دوشیدم و تبدیل ش به س مانند دوسیکده بمعنی دوشیدن است<sup>۱</sup> . همچنین تغییرات حرف دال به راء یکی از حالات خیلی دقیق در زبانهای ارمنی و در لهجه‌های ساحل دریای خزر و لهجه‌ی تاتی است که دارستر هم در اتیمولوژی ایران جلد اول این بحث را بمیان کشیده است و تغییرات دال به راء در لهجه‌های سواحل و جزایر خلیج فارس پیوند این لهجه را با لهجه‌های ساحل دریای خزر و گروه لهجه‌های تاتی نشان میدهد .

#### ادبیات عامیانه و ابیات محلی و ترانه‌ها و مثلها

یکی از انواع فرهنگ عامیانه دوییتی و ترانه‌هایی است که مردم روستا و ده‌نشین و جادرنشین بدانها مترنم می‌باشند بدون آنکه کسی بدانند گوینده و سراینده‌ی آنها کیست . از طرفی موزون‌ترین و مطبوع‌ترین اشعار فارسی که کاملاً متناسب با ذوق فرزندان ایران و بازمانده‌ی آهنگهای عصر پهلوی باستان است ترانه‌ها و دوییتی‌های محلی است . اختراع

۱ - دو ریشه‌ای بودن برخی افعال در زبان فارسی فصیح بعد از اسلام بواسطه‌ی اختلاط لهجه‌های شمالی و جنوبی پیش آمده است . مثلاً در يك نهجه تمام مشتقات را از ریشه‌ی (دوختن) میگرفته‌اند و در لهجه‌ی دیگر از ریشه‌ی (دوزیدن) اما فارسی کنونی بواسطه‌ی اختلاط دو لهجه برخی را از این و برخی را از آن می‌سازند .

وزن و بحر که بر بای یا ترانه یا دوبیتی معروف است بنا بر تحقیق عالمان علم عروض از ایرانیان است. خاصه ایرانیانی که در قراء ودهات بسر برده و یا چادر نشین بوده و در آغوش طبیعت پرورش یافته‌اند و بالحنی دلکش و جانسوز خوانده میشود و بهترین نمونه‌ی ذوق ادبی ایران است<sup>۱</sup>.

دوبیتی و ترانه‌های دزفولی - لری - کهگیلویه‌ای - ممسنی - دشمن‌زیاری - بوشهری - خرم‌جی - لاری - جهرمی - مینابی - چاه‌بهری - قشمی - بستگی و صدها نوع و دسته از دوبیتی‌ها و ترانه‌های سواحل خلیج فارس و دامنه‌های جنوبی جبال زاگرس، همچنین مثلثهای متداول و مصطلح زبانهای محلی مردم این سامان معرف طرز فکر و اندیشه و خصوصیات روحی و اخلاقی و بیم و امید و آرزو و انتظار و ترس و شوق و خشم و محبت و سایر تعلقات و عواطف گویندگان آنهاست.

مثلثهای لهجه‌های ساحل خلیج فارس و جزایر آن هم آنقدر زیاد است که از حصر و اندازه بیرون است ولی همدی ادبیات عامیانه و ترانه‌ها و موزیک و ورقص و تصنیف‌های محلی و آوازه و مثلثهای لهجه‌های خلیج فارس شاخ و برگهای درخت کهن زبان فارسی و ادبیات و اندیشه‌ی قوم ایرانی است. برای نمونه یک دوبیتی از لهجه‌ی لاری را برای شما میخوانیم.

ای نگار چش و لوخش تو بگو مو چو بکنم  
 دسر ام نی که گل روی تو مه بو بکنم  
 دلم از دس بلوریت او انگور شوی  
 خت اریزش مده اش یا خم افنجو بکنم  
 ۱- ای نگار خوبچهرم تو بمن بگو چه بکنم  
 ۲- دسترس ندارم که گل روی تو را بوکنم  
 ۳- دلم از دست بلورین تو شراب میخواهد  
 ۴- خودت میریزی بمن میدهی یا خودم بجام بریزم  
 (گفتگوی دوهو)

سروس اسیم پولش از مو - یك شوبر مو دوشوبر تو  
 همدم - همدم - مو یار جاهل در یارو مو یارم جاهل هر شوبر مو  
 همنم - همنم - مو یار جاهل در یارو مو یك شوبر تو دوشوبر مو

دستبند می‌خریم پولش را من میدهم یك شب برای من دوشب برای تو - یار یار من  
 (یار جوان هر شب برای من یار یار من یار در یانورد من یك شب برای تو، دوشب برای من  
 مثلثها: لطیف‌ترین و پخته‌ترین فکرهای جماعات در مثلثهای رایج در زبان مردم

۱- از اینگونه ادبیات که بازمانده از عصر ساسانی است در کتب عربی بنام (فهلویات) یاد شده است.

است و در زبانهای محلی خلیج فارس و جزایرهم افکار لطیفی بصورت مثل وجود دارد .  
چند نمونه‌ی آنها را ذکر میکنیم .

بد خوت بشنو امکه که بد مرتم اشنوش

bade khot beshnow amk ke bade martom ashnovesh

بد خودت را همانجا بشنو که بد مردم را میشنوی

بد آبدگو و دمنه زنه اخونه شود و منه

Bad a badgu vadamane zena a khonaye shu vadamane

(بد بر بدگو می ماند و زن درخانه شوی)

بد خوگته تف برو برا بسنه را

(بدی کسان خودگفتن آبدهان را بطرف بالا انداختن است که بخود بازگردد)

نونی که از سفره خواشاخرده از سفره مرتم ناشاخرده

nnoni ke az sofraye khe asha kharda az sofraye martom nasha knarda

(نانی که از سفره‌ی خویش توان خورد از سفره‌ی مردم نتوان خورد)

نون جو و گوش خو

none jow o goshe khow

(نام جو و گوش خواب - بمعنی آرامش خیال و قناعت جهانی می‌ارزد).

شوم مجلسی بو بگونوم از رد اسی بو

shum majlessi bu begu noum azere a si bu

(شوهرم دارای نام و اعتبار و مجلس آراء و مشهور باشد بگذار نامم از زیر ظرف

فقیرانه سفالینی در آورم . بلندپروازی و تجمل پرستی و نامجویی خانمها را میرساند . )

نه نه گدا بهتر از بواا پادشا

nanaye gada behtar az boaye padasha

مادری گدا بهتر از پدری پادشا است و معنی و مقام و منزلت مادر را میرساند .

نه مرد بهتر از انک نامرد

naye mard behtar az onke namard

نه گفتن و جواب رد دادن مرد بهتر از آری گفتن و قبول نامرد است .

aianga o eleka ne ankate ne eka

النگه و الکه نه انکته نه اکه

(هم آنجا وهم اینجا - نه آنجاداری ونه اینجا)

همانگونه که ادبیات عامیانه و ترانه‌های مردم خلیج فارس مبین فکر ایرانی

و اندیشه‌ی قوم آریاست . اشعار و نوشته‌هایی هم که در لهجه‌های سواحل خلیج فارس و جزایر آن

بوسیله‌ی گویندگان و شاعران این سامان با تقلید از سبک و وزن و بحر اشعار فارسی امروزی

گفته شده است بهمانگونه بلند و فصیح و دلکش است .



برای نمونه چند شعر از شاعری لاری که در زلزله‌ی هشتاد سال پیش لار سروده و گوینده‌ی آن مرحوم سید محمود کشفی لاری بوده است و بالغات و مفردات و افعالی محلی و باسبک و بحر شعر فارسی است و بفرزند خود نصیحت کرده است برای شما میخوانم .

پسو اکار نه کار که دس تدم بار	اکار دسی که ترم بانکار و کردار
هزار مرتبه پروا مگش یکی از کار	که روزگار ستمکار و چرخ غدار
نه امگش و نصیحت بگی از کار	مگو مگو و تدل بو که جای اسرار
تو کل عمر عزیزم! خش ولی نه گه اش	زیو ازیرا شخم که خدا نگهدار
و شو لیل آجایی مگو کلیل مزن	مگو که خلق شو خدا که بیدار
ویک زینگ فلک نصف لار اشکه خراب	اگه یکیدو تکون اشد اکار مو زار

که ترجمه‌ی آن بفارسی امروز اینست :

پسر کم اینکاری نیست که تو بدان مشغولی  
اینکار که توداری کار و کرداری نیست  
هزار مرتبه گفتمت که در کارها ملاحظه کن  
زیرا که روزگار ستمکار و چرخ غدار است  
مگر نه گفتمت که ستر دلت را با آسمان هم مگو  
اسرار تو را بکس مگو که فقط دل تو جای اسرار تو است  
ای جان عمر عزیزم پسر - تو کل خوبست ولی مبادا بگویی  
از بام خانه بچیات می جهم که خدا نگهدار است  
شبهای تاریک بکوچه معشوق مرو و شبگیر مزن  
مگو که مردم در خوانند - خدا که بیدار است  
دیدی که با یک تکان فلک نصف لار را ویران کرد  
اگر یک تکان دیگر بدهد کار ما زار است

\*\*\*

ملاحظه میفرمایید که اندیشه‌ی عالی و فکر دقیق این گوینده شبیه و نظیر افکار شاعران پارسی گوی شیرین سخن ما است .

این نکته قابل ذکر است که شعرا و گویندگان و نویسندگان و مؤلفین سرزمینهای خوزستان و فارس و سواحل خلیج فارس و جزایر آن گذشته از آنکه بزبانهای محلی و لهجه‌های پرمایه‌ی خود شعر گفته‌اند بزبان فارسی هم در کمال دلبستگی و حسن علاقه و لطف و رسایی و زیبایی شعر سروده ، کتاب نوشته ، و آثار خود را بجا گذاشته‌اند . و برای نمونه باید اشعار و مؤلفات صدها دانشمند خوزستانی ، سیرافی ، فالی ، ریشه‌ری ، لاری ، کیشی و شعرای دزفول ، ممسنی ، دشمن‌زیاری ، بیله‌وانی و مینابی را بخاطر بیاوریم که بر ارباب تحقیق پوشیده نیست .

بحث در لهجه‌ها و ادبیات عامیانه‌ی اقوام مختلفی که در سرزمین وسیعی از دهانه‌ی کارون تا کناره‌ی بلوچستان زندگی میکنند و آنهمه سیر و تطور تاریخی در مدتی بس‌دراز بر آنها گذشته و هزاران قبیله و طایفه در آن ساکنند مستلزم فرصت‌ها بلکه عمرهای دراز است که جمعی محقق و دانشمند باید بی‌طالعات و تخصصی فوق‌العاده دقیق در اینکار عمر بپایان آرند. بنابراین در یک سخنرانی کوتاه نیم‌ساعته بیش‌از این مجال نیست که مطلب دیگری بعرض برسانم و چند شعر از صحبت لاری که بزبان فارسی امروزی ماست برای شما میخوانم. شاید مناسب حال و مقام باشد و بعراضم خاتمه میدهم.

دل که وحشی‌صفت از صحبت مردم برمید

راست گویم گند نرگس جادوی تو بود

هم مرا از ره مردی مددی‌کن ای عشق

که جوانمردی عشاق ز نیروی تو بود

گم شد این یوسف دل کردمش آخر پیدا

در ته چاه زنج بستی گیسوی تو بود

رخت صبرم بر بودند چو جستم بازش

کار هم کار سیه طره‌ی هندوی تو بود

مسجد و مدرسه و دیر و خرابات و کنشت

همجا گشتم و دینم که هیاهوی تو بود

صحبت از شهر خود آواره نگردید عبث

طالب بزمگهی بود که در کوی تو بود

از اینکه با حوصله‌ی فراوان بعراض من با التفات و کمال لطف توجه فرموده‌اید

سپاسگزارم.

## خنج - مخ \*

### آقای مدیر

در شماره یکصد و نوبست و هشتم مجله هنر و مردم، خرداد ماه ۱۳۵۲ مقاله‌ی باعنوان خنج بقلم آقای اثنه‌قلی اسلامی و مقاله دیگری باعنوان «ماهیا» مخ، در جنوب بقلم خانم گلاره پاک جلب توجه کرد و با رغبتی درخور منطلب خواندم. چون هر دو مقاله تحقیقی و در باب مطالب تازه‌ی نوشته شده‌اند که بعدها ممکن است مورد رجوع محققان واقع گردند و هر دو موضوع به جهت احتواء بر فوائد زبانشناسی و مسائل تاریخی مورد توجه و التفات پژوهندگان ایرانی و ایرانشناسان خارجی قرار خواهد گرفت درینم آآمد اشتباهات آنها را بازگو نکنم، بخصوص که در مجله تخصصی و باعتباری علمی منتشر شده‌اند و احتمال آنکه روزی مأخذ و مرجع واقع شوند و مستند گردند چندان بیمید نمی‌نماید و چون تاکنون با آن مجله ارتباطی نداشته‌ام شرحی را که نوشته‌ام برای درج به راهنمای کتاب می‌فرستم.

مقاله خنج از صفحه ۷۷ آغاز میشود و تا صفحه ۸۳ در مجله چاپ شده

---

\* این مقاله، اولین بار، در راهنمای کتاب، جلد شانزدهم، صفحات ۲۹-۳۳ چاپ شده است.

است. مقاله‌ی خنج بی‌گفتگو فتح‌بایی برای تحقیقات تازه و مفید در خصوص قسمتی از تاریخ و تاریخ هنر و معماری و باستان‌شناسی و معرفت‌الرجال ایران است که باید بیش از این و پیش از این درباره‌ی آن سخنها گفته شود و تحقیقات صحیح دقیق عالمانه و مستند در زوایای آن صورت پذیرد.

اما بر نویسنده‌ی این مقاله در آن مجله شریف هم فرض بوده است که حد-اقل برای موضوعی که خود با اهمیت آن واقفت، چند کتابی بخواند و دست کم فارسی‌نامه‌ی ابن بلخی و چند کتاب، مقدم دیگر در این ردیف و چند سفرنامه و گزارش از سفرنامه‌های همدوران رحله‌ی ابن بطوطه را ببیند، و یا آنکه تتبع بسیار ممنوع مرحوم پرفسور مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه خنج را بخواند. حالا اگر تحقیقات آقای ژان، ابن ایران‌شناس کنونی فرانسوی در مجله‌ی انگلیسی زبان «ایران» و یا در مجله‌ی فرانسوی زبان «ژورنال آسیاتیک» را که درباره‌ی خنج و لاغراست نخوانده باشد یا از تحقیقات مرحوم «راماسکوویچ» در مجلدات «ایرانسکی یزیک» بنام خنج و بزبان روسی خبر نداشته باشد، لااقل باید «مهمان‌نامه‌ی بخارا» تألیف فضل‌الله روزبهان خنجی را که چندسالی است بکوشش دکتر منوچهر ستوده طبع و نشر شده است مطالعه کرده باشد تا بتواند در مدخل بحثی قدم گذارد که بحق بسیار غنی و وسیع و محتاج مطالعه چندین ساله گروه‌های علمی است و تنها دیدن «فارسی‌نامه‌ی ناصری» و «لارستان کهن» کافی برای این مهم نبوده است.

حتی نام مؤلف فارسی‌نامه ناصری را «حاج میرزا ابوالحسن فنائی» نوشته‌اند، در حالی که نام این مؤلف حاج میرزا حسن طبیب شیرازی فنائی است و آنچه از «لارستان کهن» مذکور افتاده بسیار کوتاه و غیر کافی است.

میخواهم از ذکر این دو نکته نتیجه بگیرم که ظاهراً آقای اسلامی در در تحریر این مقاله بسیار شتابزده و کم‌حوصله بوده است و برخلاف آنچه در آغاز مقال نوشته است دقت مختصری هم در مراجعه و نقل و تتبع بعمل نیاورده است. در صفحه اول مقاله کلمه‌ی «بیدشهر» را بدون اعراب و بدون برابری با حروف لاتینی نوشته‌اند و بتحقیق برای آنکه ذهنش با اعلام جغرافیائی لارستان آشنا نیست «بیدشهر» با فتح شین خوانده میشود، در حالیکه بیدشهر با کسر شین صحیح است. در این خصوص میتواندست به کتاب «فرهنگ لارستانی» که بسال ۱۳۳۴ طبع و نشر شده است مراجعه کند و تلفظ صحیح آنرا دریابد. در صفحه‌ی ۷۹ مجله آمده: «نام قصبه این بلوک در اصل خنک . . .» بوده با توضیحی که خود داده است و با امکانی که امروز در چاپ و حروف ریزی و مطبعه وجود

دارد چرا «خنک چاپ نشده است». در همین صفحه «از خنج علماء و مشایخ بسیاری برخاسته‌اند؛ شاید اشتباه در تصحیح مطبوعه باشد که بر خواسته‌اند بجای برخاسته‌اند چاپ شده و در همین صفحه آمده است :

«از جمله حکیم افضل‌الدین محمد بن تمار بن عبدالملک خنجی که شرحی بر کتاب قانون شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا نوشته است.» اولاً حکیم افضل‌الدین خنجی را در تمام مراجع چنین نوشته‌اند : «حکیم ابوالفضائل ابوعبدالله افضل‌الدین محمد بن نام آور بن عبدالملک خنجی» خوب بود نویسنده‌ی محترم مقاله ، بکتاب «لارستان کهن» که در دسترس داشته مراجعه میکرد و مرتکب این اشتباه فاحش نمی‌شد که نام آور را «تاماور» بنویسد، بعلاوه برای وصف مختصر احوال دانشمندی که حکیم مشهور قرن هفتم هجری بسوده و منصب قاضی القضاتی مصر داشته و بزرگانی چون ابن‌القف کرکی در شرح خود بر کلیات «قانون» ابن سینا با تتبع از شرح ورد او بر شرح امام فخرالدین رازی استفاده کرده‌اند ، نیاید باین اختصار در «خنج شناسی» از او نام برده شود. برای مزید اطلاع نویسنده محترم مقاله یادآوری می‌نمایم که از جمله تألیفات افضل‌الدین خنجی کتابهای: کشف الاسرار عن غوامض الافکار در علم منطق ، کتاب الموجز، شرح کلیات قانون ابن سینا ، شرح ماقاله‌الرئیس ابن سینا فی النبض ، کتاب ادوار الحیات ، مقاله فی حدود الرسوم را میتوان نام برد ، خوب بود آقای اسلامی تفصیلی در شرح حال و تألیفات علمی این دانشمند خنجی میداد تا شوق مطالعه و تحقیق در پژوهندگان را برانگیزد .

بقعه‌ی امامزاده شاه فخرالدین مذکور در مقاله، ظاهراً باید مدفن فخرالدین احمد بازارویه خنجی که استاد شیخ یوسف جویمی و معاصر باشیخ عبدالسلام خنجی و در حدود نیمه قرن هشتم هجری وفات یافته‌است باشد. اما آقای اسلامی باید در این خصوص تحقیق دقیق بکار می‌بستند تا گوشه‌ی تاریکی روشن شده باشد .

در صفحه‌ی ۸۰ در ذکر کتیبه‌های بقعه‌ی شیخ حاجی محمد و مسجد جامع نوشته شده : و در جز شمالی چندیت دیگر از کتیبه باقی است با این مضمون «بعد از آن بر اولیای شیعه ناجی و آل سایه ایزد صفی دان شاه . . . .» نه آقا اگر کمی دقت کرده بودید می‌خواندید «بر اولیای ناجی شیعه و آل سایه ایزدان شاه صفی . . .» این دیگر تحقیق و کتابخوانی و رجوع لازم نداشت ، از اینها که بگذریم کتیبه‌ئی که خودتان نوشته‌اید آیه شریفه است و لاجرم میدانسته‌اید

که آیه شریفه در قرآن مجید است، میتوانید بخوانید و صحیح آنرا بنویسید یعنی  
 ننویسید: انا اعطیناک الکوثر فصل لربک والنحر ان شائک هو البتر، و قطعاً  
 توجه دارید که آیه شریفه از سوره‌ی الکوثر است و چنین است:

«انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر وان شائک هو الابر» آیات  
 شریفه‌ئی که در جاهای دیگر مقاله به نقل از کتیب‌ها آمده است غلط خوانده شده  
 و غلط چاپ شده‌اند و آنچه بر رسم الخط عربی و کوفی و بزبان عربی نقل شده است  
 تماماً مفلوط است. خوب بود حالا که نویسنده محترم در صدد احیاء «خنج» -  
 شناسی، برآمده و به تحقیق آغاز کرده و از باستان‌شناسی شروع کرده است، دقت  
 کافی توأم با بصیرت مینمود تا اینهمه غلط آشکار ملحوظ نباشد و از اعتبار علمی  
 مقاله نکاهد.

گویا اساس مقاله و نقطه نظر اصلی نویسنده‌ی محترم شرح ویرانه‌های  
 سه بقعه‌ی قدیمی بازمانده در خنج بوده است که یکی از آنها بقعه‌ی شیخ دانیال  
 خنجی است. در شرح حال شیخ دانیال همچنان اختصار بکار رفته و چنان بکتاب  
 مأخذ رجوع نشده است که چیزی بر اطلاع هیچکس نمی‌افزاید. در خصوص  
 توران شاه که تهمتن بن گردانشاه ذکر شده و از ملوک اتابکان سلغر و الوسی  
 هرگز بوده است و برگور شیخ دانیال بقعه‌ئی ساخته که ویرانه‌های آن باقی  
 است خواننده مشتاق خواندن هزاران مطلب است و دهها سؤال دارد که نه یک  
 مطلب و نه جواب یک سؤال را در این مقالت نمی‌یابد و نویسنده محترم مقاله  
 میتواندست با مراجعه بکتاب مرجع چه بسیار مطالب دلکش و خواندنی بنویسد که  
 چراغ راه پژوهشگر بعدی باشد.

اما در مقاله‌ی دیگر مجله تحت عنوان «ماهیا» مخ، در جنوب» اولاً کلمه  
 ماهیا در هیچ کجای جنوب برای خرما بن یا درخت نخل بکار برده نمی‌شود،  
 درخت نخل را در لهجه‌های مختلف جنوب ایران بنام‌های: مو، مخ، مه، مخ،  
 م، فسیل، خار و نخل می‌نامند و نخلستان را مخستوو و موهستوو، مفسنستان و مخشران  
 موگه و جاگه و، باغو و پاره‌ئی و پاره او و هر مادو و پشه دو و مورد (در نقاط مختلف  
 و بمناسبت مختلف) و «سرفسیل» گویند و اما اشتباه نویسنده از اینجاست که شاید  
 از کسی پرسیده باشد و در جواب شنیده باشد «موهیا» بمعنی درختان نخل و در  
 صیفی جمع بکار برده شده است ولی نویسنده‌ی مقاله چون اهل زبان نبوده آن  
 را بصورت مفرد گرفته و تصور کرده است نام درخت نخل یا نخلستان «ماهیا»  
 است که هم انحراف از ضبط صحیح کلمه وارد آمده و هم در فهم کلمه و انطباق با  
 مفهوم اشتباه کرده است. در این مقاله باهمه‌ی زحمتی که نویسنده و طراح

کشیده‌اند . . . غلط‌های فراوانی در نقل لغات و کلمات مشهود است، تکرار يك کلمه بصورت‌های مختلف بدون فهم معنی، در آوانگاری و ضبط آنقدر زیاد است که برآستی لازم است مقاله از نو پیراسته گردد و با دقت و روش ضحیح و به اصطلاح علمی از روی «متد» ثبت و ضبط لغات از نو آغاز کنند. اما تحقیق را که از «مرکز ملی پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه» است و مناطق بندر بوشهر، مناطق بندر عباس، مناطق میناب، مناطق شبیکوه و بندر لنگه و حتی رودان و کهنوج یعنی مناطق بلوچستان هم تحقیق را شامل است، خوب است کمی توجه میشد که لهجه‌های اینهمه آبادیها و مردمان بسیار متفاوت است و شاید در هر ده آبادی يك لغت با يك تلفظ نیست، آوانگاری و ضبط جداگانه لازم دارد، و باید دقت و صحت کار آنگونه باشد که تلفظ صحیح و دقیق هر کلمه در هر آبادی بدست داده شود نه در تمام مناطق سواحل خلیج فارس و دریای عمان با يك نظر سطحی و يك تحقیق عجولانه یکبار کلمه‌ئی را ضبط کنند و آنرا عمومیت دهند و با اصطلاح از ختا تا خاوران همه را در دائره‌ی شمول يك قاعده بازشناسند که این نقض غرض است و موجب گمراهی.

با اینهمه خرده‌گیریها از اینکه دو موضوع از مباحث جنوب ایران مورد توجه ایندو نویسنده‌ی گرامی و جوان واقمشده و درمجله با ارزش هنر و مردم درج شده است سپاسگزارم و امید آن دارم که نویسندگان محترم مزید تسوفیق یابند و مدیر مجله اجری جزیل.

## واژه‌ئی بجای «جزر و مد» \*

میان راه زمینی بندرعباس - بندرلنگه که از بندر خمیر میگذرد، گذر- گاهی بنام «پروغار» وجود دارد که گهگاه «پل و غار» و «پل و خار» هم نامیده میشود. تا سالی پیش از این که عملیات راهسازی و تسطیح جاده بندرعباس- لنگه اینچنین اساسی آغاز نشده بود، راه از دامنه کوهی میگذشت که در ساعاتی از روز یعنی آن زمان که آب دریا پس میرفت و بدرون دریا سرمینهاد و ساحل خالی میشد یعنی بزمان «جزر» آب، راهی باریک از کناره کوه برای آمد و رفت کاروانیان و پیادگان و وسائط نقلیه بوجود میآمد و چون به شب هنگام آب دریا، از درون دریا به ساحل باز میگشت و بتدریج ساحل دریا انباشته از آب دریا میشد و موقع «مد» آب بود این راه در زیر آب دریا پوشیده میماند و ناگزیر عابرین، به ضرورت از گردنه و صخره میگذشتند و سبب خطر و تلف میشد و آنها که شتاب کمتر داشتند در طرفین راه میماندند تا آب واپس رود و موقع «جزر» فرارسد و بی خطر بگذرند.

در نزدیکی این راه آبادی کوچکی هم بهمین مناسبت بنام «پروغار» یا «پروخار» وجود داشت و نام این صخره و راه پرخطر و گردنه اش و گذر- گاهش و نشیب و فرازش «پروغار» یا «پروخار» زبانزد بود، حالا دیگر آن راه متروک است و راه از فراز آن گشاده است و بی خطر و اثر میگذرد ولی آن نام بر آن نقطه باقی مانده است.

در نزدیکی این محل یعنی کیلومتری چند از آن، بطرف شرق یابسوی بندرعباس آبادی «پل» قرار دارد که در زبان مردم روستاهای اطراف «پهل» هم شنیده‌ام. آشکار است که «پل» و «پهل» هر دو یکی است و فرقی ندارند.

بیست و چند سال پیش که بضرورتی از آندیار عبور میکردم، خواستم بدانم چرا نام این آبادی را پل گفته‌اند، برخی معتقد بودند که چون این آبادی رویاروی جزیره قشم واقع است و کوتاهترین فاصله دو طرف ساحل از این آبادی آغاز میشود و در موقع جزر دریا میتوان پلی از قایقها ترتیب داد و به جزیره قشم رسید این آبادی را پل گفته‌اند، گروهی دیگر بر این گمان

---

\* این مقاله، اولین بار در فرهنگ ایران زمین، جل ۱۳۵، بیست و یکم، سال ۱۳۵۴، صفحات ۹۲-۹۶ چاپ شده است.



بودند، که پروزگاری بس قدیم بین جزیره قشم و این آبادی بر روی دریا پلی بسته بوده‌اند و این آبادی را بدان مناسبت پل نام نهاده‌اند، گروهی هم عقیده داشتند که چون این آبادی نزدیک «پروغار» است و نام آبادی پروغار و آن منطقه گذرگاه «غار» یا «خار» بوده است، نام این دو با هم آمده و در زبانها افتاده و قرب جوار سبب اتصال این دو نام شده است. چنانکه «غار و پشاپویه» و «تفرش و برخوار» و امثال آن نام گرفته‌اند.

بیست و چندسال ذهن ناآرام من این دولت یعنی «پر» و «غار» یا «خار» را از یاد نبرد، قضا را کتاب «بندرعباس و خلیج فارس» تصحیح کردم و به طبع و نشر رساندم در آن کتاب به چند جای از بندر پل یا آبادی پل سخن رفته است (صفحات ۶ و ۱۲ و ۲۴ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۶) اما در صفحه ۵۲۶ پل را بصورت «پهل» ضبط کرده و نوشته است: «پهل». (آنرا پل هم میگویند) تابع خمیر است. قریه‌ای است از مشرق به مسافت یازده فرسخ به بندر عباس و از مغرب به مسافت سه فرسنگ به بندر خمیر، و از شمال به مسافت سه فرسنگ بخاک لار که جزء فارس است، و از جنوب به فاصله یک فرسنگ به خلیج فارس. «در صفحه ۵۲۳ کتاب نوشته است: «توابع خمیر چهار نقطه است: ۱- پل ۲- کوشک ۳- لشتگان ۴- جوتو». چنانکه آشکار است این نامها همه قدیمی و پارسی میباشند.

در زبان مردم «جُت» یا «جوت» به معنی جفت و همسان و همزاد و دوشیء مساوی و معادل و دوقلو و امثال آن است و «جوتو» یادآور یک برابری و تساوی و همری و همسانی دو چیز است که بر نقطه‌ای نام داده‌اند و نام آبادی شده است.

در آخر مقال ازوجه تسمیه این آبادی و ارتباط آن با گذرگاه «پروغار» نکته‌ئی خواهم نوشت. مرحوم سدیدالسلطنه مؤلف کتاب «بندرعباس و خلیج فارس» که در فاصله سالهای ۱۳۲۹ - ۱۳۲۴ هجری قمری کتاب بندرعباس و خلیج فارس را تألیف کرده است در صفحه ۱۰۵ کتاب در وصف «باسعیدوی قشم» و آمد و رفت انگلیسیان و پایگاه آنها در آن بندر نوشته است: «... و شمال باسعید و کوه پل اوغار» است و دریای فی‌مابین باسعیدو، و پل اوغار موسوم است به خور جعفری».

ضبط کلمه «پروغار» دوباره مرا برای بازشناسی نام این گذرگاه قدیمی

کنجکاو ساخت و در سفرهای دیگر به طرز تلفظ پیرمردان و روستائیان شهر ندیده و سفرنا کرده با دقت و کنجکاو گوش فرا دادم و دریافتم که بطورمثال زده نفر آنها ۷ نفرشان «پراوغار» و «پراوخار» تلفظ میکنند.

در سواحل خلیج فارس و دریای عمان تا آنجا که خودم شنیده‌ام و استقصاء کرده‌ام کلمات:

او پیش برای مد در بوشهر و اطراف آن.

او خالی برای جزر در بوشهر و اطراف آن.

او پر برای مد در بنادر شیبکوه.

او بالا برای مد در بنادر بوشهر.

او برا برای مد در بنادر اطراف بندرعباس.

او زیر برای جزر در بنادر بوشهر.

او از برای جزر در بنادر مکران.

جَـزِرَیْ برای جزر در بنادر مکران.

بالائی و بلائی برای مد در بنادر مکران.

او بالا و او با برای مد در بنادر مکران.

او پس برای جزر در بنادر مکران.

از زبان ساحل نشینان شنیده‌ام، همچنانکه «دریا پر» و «دریا خالی» و «دریا بالا» و «دریا پائین» و «دریا عقب» و «دریا جلو» نیز از زبان آنها شنوده‌ام. اما هیچکدام از این کلمات مفرد نیستند و همه آنها جملات دراز ترکیبی هستند همچنانکه ساده‌ترین کلمه هم که در زبان فارسی مقبول افتاده «جزر و مد» است که خود از دو کلمه ترکیب یافته است.

اکنون به سر مطلب بازگردیم و «پراوخار» یا «پراوغار» را در نظر بگیریم و آنرا به سه جزء «پر» و «او» و «غار» تقسیم نمائیم و ببینیم معانی اجزاء آن چیست؟

پر: معنی آن معلوم است و همان است که در فارسی نیز بکار میرود و انباشته و مملو و مالا مال و آکنده و پر شده است که در برابر خالی و تهی قرار دارد.

او: بمعنی آب است و در غالب لهجه‌های ایرانی او بجای آب یا بهتر

بگویم در زبان فارسی آب بجای لغت «او» بکار می‌رود و آب و او از هزاران سال پیش در زبانهای ایرانی بهمین معنی امروز بکار رفته‌اند .

غار : ظاهراً فرهنگ نویسان آنرا لغتی عربی میدانند، جای بحث این گفتگو نیست ولی این نکته را اشارتی بس است که این کلمه فارسی است و به معنی خالی است درست بهمان معنی که در زبان عربی استعمال میشود ، اما در زبان فارسی مصداق دیگری هم که معنی خالی از آن بدست می‌آید دارد مانند غار بمعنی شکفت (شکاف کوه)، غار بمعنی سنگلاخ یعنی خالی از درخت و گیاه و غار بمعنی جنگل مخروبه و غیر آباد و خالی از کشت و زرع و غار بمعنی تنها و طاق و بدون جفت. و غره (در زبانهای لارستانی و سواحل خلیج فارس) بمعنی دره و خالی از خاک و گود، گویند (دره و غره) (و دره و خره) که مترادف‌اند.

خار : یعنی خالی (در زبانهای جنوب ایران زمین بدون زراعت و خالی از زراعت) و بهر حال خار = غار که هر دو بمعنی خالی است و در برابر «پر» قرار دارند.

اکنون باز گردیم به کلمه مرکب «پراوغار» یا «پراوخار» که پس از آن تجزیه، این چنین معنی از آن بدست می‌آید «پراوخار» بمعنی (پر - آب - خالی) یعنی حالت آب را نشان میدهد که زمانی پر است و زمانی خالی است و عنصر ثابت آن آب است که در میان پر و خالی واقع شده است و ایسن درست حالت جزر و مد آب دریا است که آب بی‌درنگ و پر آهنگ هر شبانه روز پر و خالی میشود و عنصر آب ثابت و لایزال است اما زمانی هست و زمانی نیست .

چنانچه این کلمه مرکب را بمعنی «پراوخار» یا «پراوغار» را بجای کلمه مرکب «جزر و مد» بکار بریم هم کلمه زیباتری بکار برده‌ایم و هم اجزاء آن فارسی است و هم لغت «او» که يك لغت بسیار قدیمی زبانهای منطقه فلات ایران بزرگ قدیم است حفظ کرده‌ایم ، هم برای ساحل نشینان قابل فهم و درک است چون از زبان خود آنها گرفته شده است و هم شکل و محتوای زبان دری دارد و هم مأخوذ از اعلام جغرافیائی ساحل دریا است اما بنظر من «پراوغار» Por - ow - gh'ār زیباتر از «پراوخار» است و هم اصیل تر و دست نخورده تر است و بی‌کم و کاست از زبان مردم ساحل گرفته شده است و مناسب تر است. اگر قبول کنیم که پراوغار Por - ow - gh'ār کلمه مناسبی برای و بجای «جزر و مد» است دیگر باسانی و زیبایی میتوانیم قبول کنیم که :

بجای مد Ow - Por اوپر

و بجای جزر Ow - Chār اوغار

بکار بریم همچنانکه بسرای مجموع این دو حرکت ویا این کلمه  
«پراوگار» بکار برده‌ایم.

اما نام آبادی (جوتو) در نزدیکی این گذرگاه یاد آور همسانی وهمبری  
و تساوی وجفت بودن و یکسانی چیزی است که زمانی در این منطقه هست و  
زمانی نیست یعنی آب یا «او» که در زمان مد هست و در زمان جزر نیست یا  
بهرتر بگوئیم در (اوپر) هست ودر (اوغار) نیست.\*

## \* ترانه «اسمش نادنم» در لهجه بستکی

بستک - Bastak : مرکز بخش بستک است در لارستان فارس و میانه راه لار-بندر لنگه واقع است و لهجه بستکی لهجه بستک و جهانگیریه و فرامرزان و گوده است و با سایر لهجه‌های لارستان تفاوتی دارد . (رجوع کنید به فرهنگ لارستانی تألیف احمد اقتداری، تهران ۱۳۳۴ - ابن سینا.)

این ترانه را از دیرباز مردم لارستان شنیده‌اند، من خود در کودکی و حدود چهل سال پیش آنرا از زبان مردم بستک و لارشنیده‌ام، امروز هم بیشتر مردم لارستان و بستک و جهانگیریه و فرامرزان آنرا می‌دانند و می‌خوانند. سراینده ترانه بطور قطع معلوم نیست، و گویا احمد علاء الدین نامی از مردم هرنگ Herang از آبادیهای گوده بستک لارستان بوده است و معشوقه او که نامش را نمی‌برد و برگشت ترانه بنام او است، گویا دختری از خانواده محترمی بوده که نخواسته است بر عایت حرمت و ادب نام او را ذکر کند.

بند ۱-

گل بستان اسمش نابرم      سرو گلستان اسمش نادنم

\* این مقاله، اولین بار در نامه "مینوی" زیر نظر حیییب یغمائی و ایرج افشار، سال ۱۳۵۰، صفحات ۴۸-۵۳ چاپ شده است.

Gole – Bostānen – Esmosh – Nāborom

Sarve – Golestānen – Esmosh – Nādonom .

گل بوستان است نامش را نمی‌برم سروگلستان است نامش را نمیدانم

### بند ۲ -

جمال زیبایش هرکش ندادن چو ماه تابان اسمش نادانم

Jamāle – Zibāyosh – Harkesh – Nededen

Cho – Mahe – Tābānen – Esmosh – Nādonom .

چهره زیبای او را هرکس ندیده است (بدانده) چون ماه تابان است  
نامش را نمیدانم

### بند ۳ -

بگرد رخسارش ماه انورن که زیر چوگانن اسمش نادانم

Begerde – Roxsārosh – Māhe - Anvaren

Ke – Zire – Chowgānen – Esmosh – Nādonom .

برگرد عارضش ماه انوری است که زیر چوگان ( زلفش محاط  
است) نامش را نمیدانم .

### بند ۴ -

کمان ابرویش وقت قصد دل با تیر مژگانن اسمش نادانم

Kamāne – Abrouyash – Vaghte – Ghasde – Del

Bā – Tīre – Moggānen – Esmosh – Nādonom .

کمان ابروی او (در) هنگام شکار دل (عاشق) بهمراه تیر مژگان (است)  
نامش را نمیدانم .

### بند ۵ -

چشمان شهلایش ، پناهم بر خدا رهزن ایمانن ، اسمش نادانم

Chashmāne – Shahlāyash – Panāham – Bar – Xodā

Rahzane – Imānen - Esmosh – Nādonom .

(از) چشمان شهلای او ، پناه بخدا می برم (که) رهنز ایمان است ،  
نامش را نمیدانم .

## بند ۶ -

دماغ باریکش پتری طلا چه جفت و موزونن اسمش نادنم

Domaq'e - Bārikosh - Patrie - Telā

Che - Joft - O - Mowzounen - Esmosh - Nādonom .

(بر) بینی باریک او پتری طلا (پتری یا پدري - نگیني از طلا یا  
فیروزه که در روی گلی از طلا یا نقره قرار دارد و بر روی لبه بینی زنها مانند  
یک زینت نصب کنند و آنرا پتری نیز گویند [ب] فرهنگ لارستانی ،  
حرف پ ، کلمه پدري .)

چقدر متناسب و موزون است نامش را نمیدانم .

## بند ۷ -

دهان چون میمش پرزمروری بسته خندانن اسمش نادنم

Dahāne - Chon - Mimosh - Por - Ze - Morvari

Pestahe - Xandānen - Esmosh - Nādonom .

دهان چون میم او (که) پراز مروارید است بسته خندان را ماند نامش  
را نمیدانم .

## بند ۸ -

لعل لب قندش چون نبات ویا عقیق و مرجانن اسمش نادنم

Laale - Labe - Ghandash - chon - Nabāt - O - Yā

Aghigh - O - Marjānen - Esmosh - Nādonom

لعل لب شکرینش چون نبات و یا (چون) عقیق و مرجان است نامش  
را نمیدانم .

## بند ۹ -

در مجلس صحبت خوش مسل که دن بلبل خوش خوانن اسمش نادنم

Dar – Majlesse – Sohbat -Xosh – Masal - Ke - Den  
Bolbole – Xoshxānen – Esmosh – Nādonom .

در گفتگو و سخن (وقتی بسخن گفتن آغاز می کند از بس خوش صحبت  
است) (مانند) بلبل خوشخوان است نامش را نمیدانم .

بند ۱۰ -

له سینه صافش ، آخی بردلم دو سیب پستانن اسمش نادنم  
Lehe – Sinaye – Sāfosh – Āāxay – Bar – Delom  
Do – SiBe – Pestānen – Esmosh – Nādonom .

روی سینه صافش، ایوای بردلم ! پستان او چون دو سیب است ، نامش  
را نمیدانم .

بند ۱۱ -

هنگام آرایش زیب صورتش مشاطه حیرانن اسمش نادنم  
Hangāme – Arayesh – Zibe – Souratash  
Mashāta – Hairānen – Esmosh – Nādonom .

بهنگام آرایش ، (از) زیبایی صورت او مشاطه حیران است نامش را  
نمیدانم .

بند ۱۲ -

تی سوختنی چیتش وقتی شه سره آشوب دورانن اسمش نادنم  
Ti – Soxtanie – Chitosh – Vaghti – She – Serah  
Āshoube – DowRānen – Esmosh – Nādonom .

(با) نقاب و سرپوش چیت وقتی که بر سردارد . آشوب گر دوران است  
نامش را نمیدانم .

بند ۱۳ -

جمخوملس جوزی غرق از پولکو تالب کیبانن ، اسمش نادنم  
Jamxo – Malas – Jowzi – q'argh – Ez – Poulako  
Tā - Labe – Kibānen – Esmosh – Nādonom .



پیراهن ابریشمین گل درشت او (که) غرق از پولک (طلائی) است  
(کوتاه) و تالبه آغازدامن (اوست)، نامش را نمیدانم.

## بند ۱۴ -

شلوار یکتاکی چیت اطلسی به پاش جانانن اسمش نادنم

Shalvāre - Yaktaki - Chite - Atlasi  
BE - Pāshe - Jānānen - Esmosh - Nādonom .

شلواریک طرفه (دامن) او ازچیت اطلسی به پای او جاناننه (وخوش نما  
است) نامش را نمیدانم .

## بند ۱۵ -

ازمو دل اشبردن کس شپش نگو که شاه خوبانن اسمش نادنم

Ezmo - Del - Oshborden - Kes - Shpesh - Negu  
Ke - Shāhe - XouBānen - Esmosh - Nadonom .

ازمن دلم را ر بوده است، کسی نزد او (این سخن) را نگوید که اوشاه  
خوبان است، نامش را نمیدانم .

## بند ۱۶ -

دیوونه اشکردم نادنم کههن دل ازغمش خونن، اسمش نادنم

Divouna - Oshkerdom - Nādonom - Kehen .  
Del - Ez - Q'amosh - Xounen - Esmosh - Nādonom .

## بند ۱۷ -

از ساعتی کم دی هنگام پسین چشم موگریانن، اسمش نادنم

Ez - Sāati - Kemdi - Hangāme - Passin  
Chashme - Mo - Gariānen - Esmosh - Nādonom .

از لحظه ای که بهنگام بعد ازظهر دیدمش چشم من گریان است، نامش  
را نمیدانم .

## بند ۱۸ -

مکس خریداران بر امنه مخه یوسف کنعانن اسمش نادنم

Makes – Xaridāren – Barē – Amna – Maxa  
 Yousofe – Kanānen – Esmosh – Nādonom .

همه کس خریدار او هستند ( با آنچه‌ان عشوه و دلربائیش ) ، مگر او  
 یوسف کنعانی است ، نامش را نمیدانم .

### بند ۱۹ -

خدا ، خدا ، ماده یارلب شکر خدا ، خدا ، ماده شوش آنچه اسفر  
 Xodā – Xodā – Mādeh – Yare – Labshakar .  
 Xodā – Xodā – Mādeh – Shūsh – Oche – A – Safar .

خدایا ، خدایا مرا یارلب شکر بده خدایا ، خدایا ( امیدوارم ) شوهرش  
 بسفر رود .

### بند ۲۰ -

سروگلستان ، اسمش نابرم نوگل بستان اسمش نادنم  
 Sarve – Gojestānen – Esmosh – Naborom .  
 Now – Gole – Xandānen – Esmosh – Nādonom .

سروگلستان است ، نامش را نبرم نوگل خندان است نامش را نمیدانم .

\*

## لهجه فیشوری<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۳۴ شمسی، چند ماه پس از انتشار کتاب فرهنگ لارستانی ۲ از بیروت نامه‌ئی دریافت داشتم که دوستی از مردم پشور لارستان، بنام نظام سلیمانی با ابراز لطف فراوان، نامه‌ئی بلهجه پشوری یا فیشوری همراه با مقداری لغات و اصطلاحات لهجه مزبور برایم فرستاده بود. برای من، که قبلاً هم بوجود لهجه خاصی در میان لهجه های لارستان بنام لهجه فیشوری پی برده بودم و میدانستم که زبان مردمی که در پشور یا فشور زندگی می‌کنند، غیر از زبان مردم سایر نقاط لارستان است؛ و منتظر فرصتی بودم که لهجه مزبور را مطالعه و ضبط نمایم، وصول این نامه آنهم از دوست صادقی، که خود اهل آن زبان، و تمامی عمر را در فیشور بسر برده و از خانواده قدیمی فاضل آنسامان است، امید بخش و شادی افزا بود. بدین سبب در نگهداری آن اوراق و مطالعه آنها دلبستگی نشان دادم، بخصوص که فیشور و یکی دو آبادی نزدیک بآن<sup>۳</sup> بسبب وجود خرابه‌های کهن که بنظر میرسد نظر بقرب جوار با آتشکده باستانی کاریان باقی مانده آثار قدیمه عهد ساسانیان باشد. هر زمان که فرصت و فراغتی حاصل میشد در مطالعه این لهجه و تنظیم و ترتیب لغات و اصطلاحات آن از روی اوراقی که آقای نظام سلیمانی پشوری فرستاده بود کوشش داشتم. اکنون که مجله راهنمای کتاب برای اطلس لهجه شناسی ایران از من خواسته است تا در خصوص لهجه های جنوب ایران مقالتی بنویسم، بهتر آن دیدم که عین نامه آقای نظام سلیمانی را بصورت و روش بالنسبه مفیدی با نشانه‌ها و الفبای لاتین که خواندن آن را آسان کند و دسته بندی و توضیحات لازم که برای فهم تعبیرات

۱- فیشور Fishvar یا فشور Feshvar یا پشور Peshvar دیهی از بلوک خنج لارستان فارس است.

فیشور fish-e-var ده از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان لار ۷۲ ک شمال باختر لار ۲ ک راه فرعی لار به خنج.

آب از چاه- محصول غلات و خرما - شغل زراعت و مکاری و کلیم بافی و ملکی دوزی سنی- زبان فارسی محلی. فرهنگ جغرافیائی ایران- جلد هفتم- استان فارس صفحه ۱۶۸- ف- ی چاپ تهران دائره جغرافیائی ستاد ارتش خرداد ۱۳۳۰ چاپخانه ارتش.

۲- تألیف نگارنده، فرهنگ لارستانی نشریه فرهنگ ایران زمین، سال ۱۳۳۴ تهران.

۳- مهلهجeh Mahlacha و بنرد Boq'erdd که هر دو در نزدیکی فیشور واقعند.

این مقاله، اولین بار در مجله فرهنگ ایران زمین، سال

۱۳۴۲، چاپ شده است.

و معانی لغات آن ضروری است بنام آن دوست صادق و ارجمند در مجله راهنمای کتاب منتشر سازم، تا هم برای لهجه شناسان کلید مطالعه این لهجه قدیمی و غنی که میتوان گفت نسبتاً دست نخورده مانده است بدست داده شده باشد و هم زحمت و دلیستگی و حسن علاقه آقای نظام سلیمانی بنظر صاحب نظران برسد. باشد که از این راه پاداش خدمت ایشان فراهم آید.

نخست متن نامه بزبان فیشوری و سپس ترجمه و رسم الخط آن با الفبای لاتین و نشانه‌های قرار دادی و پس از آن جملات و اصطلاحات لهجه فیشوری از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

در نقل متن نامه و ترجمه آن بجز نقطه گذاری، درست عین نامه‌ئی را که آقای نظام سلیمانی پشوری نوشته‌اند نقل می‌کنیم. الفبای لاتین و نشانه‌ها و توضیحات لازم در برابر لغات هم برای مزید فایده افزوده شده است . اهمیت لغات و اصطلاحات لهجه مزبور گذشته از فائده عظیم زبان‌شناسی که در بر دارد، وجود بسیاری لغات و اصطلاحات مربوط به جشن سده است که احتمالاً ممکن است مقدار فراوانی از لغات و اصطلاحات این لهجه مشابه لغات پهلوی باشد .

### متن نامه بلهجه فیشوری با رسم الخط فارسی

پسیت رز ۲۸۲۷۷

ته‌تی پا بفتح و پازالت ادیده کشم. آخای احمیت خان اقتداری، دسته حزیزوم و حالکم یانه چه کده فیس کردام، که تو لارستونی بهه، وموهم با تو دستوم. وهم تی‌ته مواشناسدستی. کاخذت‌رسه است. واز خوشحالی، هنگ اوش زتم حفسوس خردام که دس رسی‌ام نی، که الیه، کتابیکه، الیه فیشور، لاستا، کومکی بکنم . خدا بیامرزینه راما، سال مدوم، خاطر خواه قیر آنوربدیه شما بستت. و او ماهم، هم. چه رز پیش از ان تکه گتر، می خاله کنکه لهائی، سنم آسوت. مه دوکتر گت. که اینو هم. چه خو حکس سنم شاسه. اوش گتم. که سلی‌یه. چه خو، انگارتش مولوبراچو. اومگو خته دم. خم خورونم اندت که اینامه‌لا. اورتی جم. اوگت. زند و مردم انگویه یع تیم. لب کلوم که کلوتر گتر، شیخ علی الیه به وابدو، شو لبنون فرسته دم. و حاله، بیروتم. و از حجاج با اوننت، هس خم ام‌نی. دکتر گوته‌ای، باید، چو دوختی و امونم، تا شرش مه کروک وابه. تن مو تقدیر دده. اختستم. اگر خاطر موته‌یه، خط مه بنویس. ادونم. فرصت اوت نی، فرصت واجی، او میاد مه بو. که خشنود ابم . دگه مناه می‌نی. از دلتنگی، یک هم زبونی ام نی که پنه یه‌وینیهم، و نقل بکنم . فقط سلومتیت، از خوش میه که مچی احلاسکو.

مخلصت، پشوری، نظام سلیمانی پوسه ملااسد.

## ترجمه متن نامه بفارسی

بعد از ظهر روز ۲۸ ر ۲۷۷

جلوی پایت بیفتم، و کفشت را بدیده کشم، آقای احمد خان اقتداری،

دوست عزیزم،

نمیدانی چقدر بخود می‌بالم که شما لارستانی‌هستید و منم با سرکار دوست هستم. وهم، قبل از این، عموماً سرکار را می‌شناختم نام‌هات رسید و از شدت سرور خندیدم. افسوس میخورم که دسترسی ندارم، تا برای کتابی که راجع به فیشور تألیف می‌کنید کمکی بکنم.

اجداد خدا بیامرز ما سالهای دراز دوستدار اجداد در قبر نورانی شده سرکار بوده‌اند و ما هم همان ارادت و دوستی را داریم.

چهل روز پیش از این در قطر قدری سینه‌ام میسوخت، بدکتر مراجعه کردم بلافاصله عکس سینه‌ام را گرفت، و گفت که سل است. مثل آنکه، آتش باندام جست و در همانجا بستری شدم. غم خوارانم آمدند، که اینطور مساز و بلند شو تا برویم، گفتم زندگی یا مردن من در اینجاست و نمی‌آیم، حاصل کلام آنکه کدخدای قطر شیخ علی، برای معالجه، مرا به لبنان فرستاد. و حالا در بیروت هستم. و از اجاق پدر و مادرت هیچ غمی ندارم و دکتر میگوید باید زمانی چند، بمانم تا شر این بیماری از سرم بشود، تن بتقدیر داده و خوابیده‌ام. اگر مرا دوست داری، نامه برایم بنویس، میدانم که فرصت نداری، ولی فرصت بدست بیاور، و مرا از یاد مبر، که ممنون میشوم. از دلنگی رمق ندارم، زیرا که یک همزبانی در اینجا نیست که نزد هم بنشینیم و سخنی بگوئیم.

فقط، سلامتی تو را از خودش (مقصود خداوند است) میخواهم که قادر بر تمام کارهاست.

ارادتمند، پشوری نظام سلیمانی پسر ملاسد.

## متن نامه با الفبای لاتین

الفبا و نشانه‌ها،

برای اینکه هر واژه چنانکه شنیده و گفته میشود کاملاً باز نموده شود،

با خط لاتین و نشانه‌های زیر نوشته میشود

A=ا	U=او	Z=ز
AA=با صدای کشیده	B=ب	T=ت
E=ا	P=پ	gh=ق
EE=با صدای کشیده	j=ج	q'=غ
SH=ش مانند تلفظ u در زبان فرانسوی=û		F=ف

	CH=ع	K=ك
i=ای	H=ح	L=ل
ī=ای باسکون روی حرف آخر=	X=خ	M=م
OW=(جو) مانند صدای	D=د	N=ن
O=ا	R=ر	G=گ
ô= فرانسوی	S=س مانند تلفظ eu در زبان	V=و
â=آ		Y=ی

Paset Roze 28,2,77

Te ti pâ beftom va pâzâlot o dida. Kashom âxâye Ahmat xâne Egthedâri desteye hazizom va halakom yane chekoda fisker - dâm ke to larestoni be to mo hom bâ to destom vo hom hi ta moashnâsedesti Kaxozot raseest vo Ez xosh-hâli menak oshzotom hâfsus xardâm ke dasrasi omni ke eleye ketâlei ke eleye Feshvar lasta komaki bekonom .Xoda beyâmorzineye omâ sâle modum - xâterxâhe ghabre anûr bodeyehe shomâ bostet vo omâ hom - hom . cheroze pesh es en teke Gatar mixala kenge lei senam asot medoktor got ke eney home jaxo hakse senam shâse oshgotom ke seliya jaxo engâr tash molu barâ chu o mengo xatedom xomxorî - nom ondet ke ina maala ore teyehem ogot zend o mordom enguye yaa tiyom. lobbe kalum ke kalutare Gatar shaix Ali eleye bevâbodo sholebnun ferestadom vo hâle Beyrutom vo ez hojâxe brâu onanat hes xom omni doktor gotâi bâyard choda vaxti vâmonom ta sharo- sh me korok vâbe tanmo taghdirdade oxatestom agâr xatere mo - tave xat me benves, adonom forsats otni forsats vâji vo mezyâd mabu ke xoshnud abom dega menah meini ez deltangi yak hamzobuni omni ke penaye ya viniem vo naghil bekenem , faght salumatit ez xosh maye ke machi ablasko.

Moxlesot, peshvari Nezâm Solaymâni pose molla Asad.

### جملات و اصطلاحات

Lûk she beakash داد و فریاد بر سرش بزن  
hababak beakash بانگ برکش فریاد و هیاهو کن

۱- لوك شه بکش  
۲- هبهبك بکش

- ۳- موکه مانی نهم *moke mâni nehom* من مانی نیستم - آرایشگر  
نیستم، در مقام اظهار عجز از  
درست انجام دادن کاری
- ۴- پله دم به به *Paladom be ba* شرت را بکن - بروگمشو.
- ۵- هله لاکاوش گت غورم برس *halalâk osh got* - فریاد کرد و گفت کمک کنید  
*q'wrom beras*
- ۶- کپ کیونه خدایه *kape kapune xodâye* از دهان مردم بعید نیست،  
ممکن است گفته باشد
- ۷- کن داسه بکه *kone dase beko* با نوک داس از زمین بکن، بردار
- ۸- خرنج آلوبکه *xerenj alubeko* با سر انگشتانت خراش بده
- ۹- لوه لوبکه *luva lu beko* مواجهه بده، روبرویش کن
- ۱۰- نخچش امنی *naxchosh omni* دوستش ندارم - نمیخواهم  
او را ببینم - از او نفرت دارم
- ۱۱- چوبهله یم *chu behleyom* چکارکنم؟ تکلیفم چیست؟
- ۱۲- چلیه اچی که نخچش *chele ya echi ke* تنگ در بغل هم بخوابید  
*naxchosh ot hasse* که دوستش خواهی داشت  
در مورد شکایت مرد یا زنی  
از زن یا شوهر است که ناصح  
او را نصیحت می کند که در  
بستر بخوبی هم بستر شوید  
که محبت شما اعاده میشود  
و یکدیگر را دوست خواهید  
داشت .
- ۱۳- زر چولکی یه *zere jolaki ye* پنهان و در خفاست، محرمانه است
- ۱۴- هی هم عاجز نالی شه که *hi hom âjeznâli sha ke* آنقدر عجز و ناله میکرد
- ۱۵- لنکی شالوی لنگ *lengi shaloyelengi* - پاروی پا گذاشته و نامؤدب و  
*beste* در حال تکبر نشسته است
- ۱۶- مه دو وله *medovale* مجبورم، کاردارم
- ۱۷- هدک هدکاشه *hodok hodok osha* بشدت میلرزد
- ۱۸- تی گردش بزه *tigerdosh bezoh* بحر فهایت خاتمه بده
- ۱۹- سک موسک زه *sak mosak za* پهلو پهلو بش زدم
- ۲۰- دیپ خوت اش بزوه *dipe xot oshbezoh* سهم خودت را از او بگیر
- ۲۱- باقله کوزم زن فلونی *bâ ghela kozezenefolunie* زن فلانی حامله است

- ۲۲- چه خبر منکه سال che xabar menke sâle عجب آیا صحیح است که او  
مدم مزه اوکد modum maza okod سالهای درازی است که  
نمیزاید، بچه دار نمیشود
- ۲۳- همه از قدرت خوشه hama ez ghodrate xoshe همه از قدرت خداوند است.  
۲۴- بچم دنگی بکو bachom dangi beko بچه ام بایستد.
- ۲۵- بچم یا پاجی bekom pâpâchi pâpâchi beko بچه ام یا ورچین یا ورچین  
پا پاجی بکو
- ۲۶- کله کله نال بدوم شکر kele kele tâle badom شکر آهسته آهسته بالای شاخه درخت  
شوتک کوکو بچم shakar shoteke koko بادام (میروند)، شکر و  
bachom. تخم مرغ به بچه ام (میدهم) این  
سرودی است که صبحگاهان  
مادر موقع شستن صورت  
بچه اش میخواند و چشمان  
اورا که بهم فرورفته است با  
این آهنگ می شنوید و بچه  
را با اینوسيله سر گرم می کند  
که نگرید.
- ۲۷- موتش که motashke او را عصبانی کردم.
- ۲۸- چرتش پره بو chortosh para bu افسرده شد.
- ۲۹- می خاله کن گله ائی mile mileye چشمه بسیار کم آب  
۳۰- می خاله کن گله ائی mi xâle ken gelâi بمقدار بسیار ناچیزی  
لناتسکی letâski اندکی - يك تکه - کمی
- ۳۱- شو چه آده توفتی cho che ada tof ti برای او چه فرقی میکند
- ۳۲- رومکو row mako مرین اصطلاح آبیاری است
- ۳۳- چر واکو chervâko فریادکن اصطلاح آبیاری  
است .
- ۳۴- چرش بزه cherashbezoh صدایش کن - اورا با ننگ زدن
- ۳۵- جارون jârovon شب زفاف
- ۳۶- تی فکی tifaki کمی - مقدار کمی
- ۳۷- برد وکلانه bard o kalâta مرز مزرعه - حدود زمین
- ۳۸- برد و تفه bard o tofe نشانه گذاری در زراعت
- ۳۹- شودوچل واکه shodochelvake او را در کنجی گیر آورد -  
او را در سه گوشه اطاق یا  
مکانی حبس کرد و آزار داد.
- ۴۰- شوتک مدو shotek madow باوحمله مکن



- ۴۰- سون که جرزه آمونه songeh jarza amone مثل اینکه زیاد هستند
- ۴۱- درز derz شکافی که در سنگهای کوه  
پدید آمده باشد.
- ۴۲- درز derz شکاف
- ۴۳- زاز مجو zâz majeow بهبوده مگوی - زاز نام  
علفی هم هست
- ۴۴- شدروون shadrovon شادروان، مرحوم
- ۴۵- ریخه بستام rixe bestâm در حال شمر دم ریگ  
می اندازم :
- ۴۶- خومپک مومپک هد xompak mompak hod تو در تو بود.
- ۴۷- هاوکپ میگه hâve kape maige مانند آب دهن ملخ است،  
یعنی کم رنگ است در مورد  
چای و امثال آن گفته میشود
- ۴۸- فورچ فورچ شاله چی forch forch shâlachi با صدای دهان لیسید
- ۴۹- پلوك palûk گیسو
- ۵۰- بشك boshk گیسو
- ۵۱- مه چلیکده ma chelakede مگر له شده است
- ۵۲- شو آرکت که که sho orkot ko ke محاصره اش کن که عمرش  
paimunosh rasede با آخر رسیده است. در شکار  
حیوانات و در جنگهای  
چریکی گفته میشود
- ۵۳- بربر berber خیره خیره نگاه کردن
- ۵۴- شریپ شریپ sherip sherip باران سیل آسا
- ۵۵- مناه می نی menâh meyni رمق ندارم .
- ۵۶- سچك sochok بزانو نشسته
- ۵۷- شوچل اچو shochel echo باو نزدیک شو
- ۵۸- بزله واكو bezela vâko راهی باز کن
- ۵۹- منك menak خنده
- ۶۰- په دس pa-dos ظرفی که زیر بز میگذارند  
و شیر بز را دوشیده در آن  
میریزند
- ۶۱- لچی اچییش پره بو lechi-o-pechish-para\_bu از هم درید و پاشید
- ۶۲- لچ اویج خیلی اوش کرده lech.o.bech\_xaili-oshkerde فرزندانوه زیاد دارد.

کرده

cherti_perti_hod آدم بی‌سر و پائی بود	شرتی پرتی هد
jolak_shebor_nehod کمترین لباسی نیوشیده بود	۶۳- جولاك شه بر نه‌هد
kala_naraki آدم بی‌مغز و پرادعا	۶۴- كله نارکی
titaxe_jâ titaxe مدخل اطاق	۶۵- تی تیج جا
kelâk_âvizosh_bebol زانوهایش را قطع کن	۶۶- كلاك آویزش به بل
xaili_lentere خیلی دراز قد و بد قواره	۶۷- خیلی لن تره
است	
pâchenâri_shadâ او را ناسزا و دشنام میداد	۶۸- پا چناری شدا
engâr_mol_oshxarde_ke مثل اینست که شراب خورده	۶۹- انگارمل اش خورده
memel_chedâi است که با من گلاویز میشود	که مه‌مل چه‌دائی
ma_shireda_hod مگر از خود بی‌خود شده	۷۰- مه شیریده هد
بود.	
kafe_dastom_mu_shani تهی دستم و امکان کمک	۷۱- كف دستم مو شه نی
ندارم	
she_terez_naarase برای او کوتاه است بقدرش	۷۲- شه ترز نرسه
نمیرسد.	
shire_shotor_mota_ni_ این چیزی نیست و کاری	۷۳- شیر شتر متا نی لن
lon_biyâ نمیتواند کرد) دیگری را	بیا
بجایش بفرست. در مورد	
بی‌لیاقتی و بی‌عرضگی کسی	
گفته میشود	
pât_o_pest_bode شاخ و برگش را زده‌اند	۷۴- پات و پست بوده
jos_oshgot اظهار عجز و ناتوانی کرد	۷۵- جوس و شکت
lantarâni_mage بیهوده مگوی	۷۶- لن ترانی مکه
fatila_shosurâx_kashi باز زمام امور را بدست	۷۷- فتیله شوسوراخ کشی
گرفت	
dada_ot_shenofte تمام حرفهای دلخواهت را	۷۸- دده اوت شنوفته
شنیده‌ای	
geji_geji_oshbege از او دلجوئی و استمالت	۷۹- گجی گجی اش بکه
کن.	
timârosh_beko با او مهربانی و غمگساری	۸۰- تیمارش بکه
کن.	

- ۸۱- وه من وختو بردونفه va\_mene\_vaxto-bardo در آنوقت انگشتر نامزدی  
 بکو tofe\_beko بدستش کن.
- ۸۲- بناروسی‌یه benârosiye گران قیمت است
- ۸۳- کره روح کره روح kararuj-kararuj xubni صدای دهان و دندان در  
 خوب نی وقت خوردن غذا شایسته  
 نیست.
- ۸۴- کلی لی شه کشی جونم keleli-shakeshi-junom از خوشحالی و شادی بانگ بلند  
 برمی‌آورد، عزیزم.
- ۸۵- اشوا کلاچده oshvâkelâchede تا گوشت بر استخوان بوده  
 است آنرا بدن‌دان کشیده  
 است.
- ۸۶- اش واله چده osh vâla chede لیسیده است
- ۸۷- شپک شوم زه چو shapak-shodom\_za chu ببر و نش کردند و بدن‌بالش  
 دست زدند.
- ۸۸- خارشه بگشی کوده xârshê\_bageshi\_kode زیر شلوار از پایش در  
 آورده است (خار از درخت  
 نخل نوع بگشی bageshi  
 چیده است)
- ۸۹- شوا هرم بکو shova\_horm-beko در لای آن، در لای آن  
 بگذار.
- ۹۰- گندا فیله gandefile بد بو و متعفن است.
- ۹۱- لته پته شوا کوه leta-peta-shoväko تکه تکه شان کن.
- ۹۲- شیو ایدمون shiy\_o\_pedmoon فراز و نشیب.
- ۹۳- سونگی بیشته نه‌د songi\_bishta\_nehod پاره سنگی بیش نبود (در  
 جستجوی کندوی عسل وقتیکه  
 کندوی کوچکی پیدا شده  
 پیدا کننده میگوید که کندوی  
 محقری بود).
- ۹۴- نور که بده noroke-bode قدری گرم شده است- نیم‌پز  
 است.
- ۹۵- درد کس ندونشه darde\_kas-nadonoshe درد کس مدان دارد (یعنی  
 نطفه زنا در شکم دارد.)
- ۹۶- مدن madon نهر کوچک، آبجوی (شاید

- با مادی که در اصفهان به-  
 نهرهای داخل شهر گفته میشود  
 بی ارتباط نباشد .  
 ۹۷- واگل واگل vâgel-vâgel بگیر بگیر، در ندا گفته  
 میشود .  
 ۹۸- سوکه به بزی آمنه suke\_babezi-amone برنج ناپخته را ماند.  
 ۹۹- خوت اشیچه xot\_o-shihe خودت و غیرتت .  
 ۱۰۰- گلوپاش بزه golop\_osh-bezo او را فراموش کن در موردی  
 گفته میشود که مقصود آنست  
 که از او پولی و مالی وصول  
 نمیشود و باید او را بحساب  
 نیاورد.  
 ۱۰۱- گلوپ زن بکه golopzan beko خوشه‌های گندم را از بیخ  
 بز (اصطلاح زراعتی)  
 ۱۰۲- سلومت رووه salumat rowve خطری، نیست خطر دور شده  
 است .  
 ۱۰۳- شفا خوت یه‌بم shafâ xot yabom شفاعت نمی‌کنم.  
 ۱۰۴- ملا بدهده تلایه mela bad hed o telâ yagrrviom برایم بد بودی برایت-  
 دلسوزی نمی‌کنم.  
 ۱۰۵- گنم که gonam ke بازی را باختم) کثافت کاری  
 کردم .  
 ۱۰۶- کرده خخته کرده ول garda xata gerda vel. حماقت دامنش را گرفته  
 کردائی kerdâi و کار ناصواب می‌کند.  
 ۱۰۷- دکه دکه دووبه dege dege dow vobba و حالا موقع سیلی زدن  
 زنونه zanune فرار سیده است  
 ۱۰۸- آسمو خنا و شست asmu xenâoshest kerdâi آسمان صدا میدهد از  
 کرده آئی  
 ۱۰۹- تشنیخ ام مگو teshnix om mago ناسزا بمن مگو  
 ۱۱۰- پودز که podezeka زخم کوچک سطحی حلدی.  
 ۱۱۱- خه وه مه xevehe mo وسط‌برگهای فوقانی درخت  
 نخل  
 ۱۱۲- مه اش جنج‌نده me oshjoxanade نمو کرده است.  
 ۱۱۳- حولی howli کره خر

- regâi بره تازه از شیر گرفتند شده  
را گویند. ۱۱۴- رگائی
- karina gotâi قرائن حکایت دارند. ۱۱۵- کرینه کوتائی
- kelâk âviz مانند زانوهای الاغ ۱۱۶- کلاک آویز
- sheniza عطسه ۱۱۷- شنیزه
- anâreh نشنه است ۱۱۸- اناره
- kâch احوال، دو بین ۱۱۹- کا
- belata بچه تازه بدنیا آمده بز را  
گویند. ۱۲۰- بلته
- kavor چوبی بدرازی ۴ سانتیمتر  
که دو سر آن را با ریسمانی  
بدهان بچه تازه زائیده شده بز  
زنند تا حیوان از شیر مادرش  
نخورد و شیر برای مصارف  
دیگر در پستان بز باقی بماند  
pâzâl کفش، کیوه ۱۲۲- پازال
- showelaileh شب تاریک است ۱۲۳- شو وليله
- jomage jar mebor ni پیراهن جنگ در بردارم  
آماده برای جنگ نیستم. ۱۲۴- جومگه جرمه برنی
- kow per ظرفی که از ساقه گندم  
میسازند ۱۲۵- کو پر
- yak lulaki ombâ xovâruf يك لولكى امبا خو  
شومن جخ ۱۲۶- وارف شومن جخ
- shomen jax بکش بالا تا چابک باشی  
و برگردش سوار شو
- che lugote چقدر پر رو و بی شرم است  
۱۲۷- چه لوگته
- kas navechene خیلی محرمانه ۱۲۸- کس نه وچنه
- peste sa shonlu پوست سگ بر رویش  
۱۲۹- پست سه شون لو
- vâkashede کشیده اند (یعنی آدم پررو و  
بی شرم حضوری است، خجالت  
نمی کشد.)  
۱۳۰- و بلیکا هد
- vailakâ hod آویزان بود.
- tashâ mon bek nejexa ۱۳۱- تاشا مون بك نه جخه  
آیا میتوانی که بمن نرنی؟
- hilong hilong âi ۱۳۲- هیلنگ هیلنگ آئی  
تکان میخورد

خرمای نارسیده زرد رنگ را گویند و چون شروع برسیدن کند قسمتهائی از آن نرم شود که در لهجه فیشوری زوبده و در لهجه لاری بده و در لهجه گراشی بذه گویند.	۱۳۳- زوبده بیا ۱۳۴- دخرك
tenâke shevine فتاری بر او بیاور leva vâbodo لوس و پر رو شده است foruchi bexo اندکی بیاشام . luka dadeâi جانور نعره میزند chashosh kale xunod چشمش مانند کاسه پر خون بود .	۱۳- تناکه شهوینه ۱۳۶۵- لهوه وابده ۱۳۷- فروچی بخو ۱۳۸- لوکه ددهائی ۱۳۹- چشش کله خوند
pelalik mako صدامکن، فریاد مزین pâ shevâseh عجله کن، تند راه برو، زود بیا tazgi beko تراوشی داشته باش، چیزی بده چیزی برسان	۱۴۰- پله لیک مکو ۱۴۱- پا شهواسه ۱۴۲- تزگی بکو
tutxon ni dayyâr کسی نیست و هیچکس بر anemode جای باقی نمانده است (در مورد آفات و بلا و مرض و امثال آن گفته میشود).	۱۴۳- توت خون نی دیار آنموده
esmosh âfâgh oshbâ خیلی مشهور است ekada fereh omxarde ke آنقدر غصه خورده ام باندازه zandareh زاینده رود	۱۴۴- اسمش آفاق اشبا ۱۴۵- اکده فرام خرده که زنده
hala dom bekaşh آتش برافروز lab o lnojosh xorotedeh صورت و گونه هایش از گوشت خالی شده و مانند اسکلت شده است.	۱۴۶- هله دم بکش ۱۴۷- لب و لونجش خوروده
lapi jeû mâdeh لپی جو ماده briz briz oshaskâ بریز بریزه حسکا haskoshe engâr mâzeûsh انگار مازوش با bâ yâ tamzoye xatâish bâ یا تمز ختایش دارد (مازو شاید شیر درخت)	۱۴۸- لپی جو ماده ۱۴۹- بریز بریزه حسکا حسکوشه انگار مازوش با یا تمزوی ختایش با

جنگلی مازو و تمز شایدمشك  
باشد) این مثل در موردعجله  
وشتاب و دویدن دونده‌ای که  
ضروری نیست بدود و کار مهمی  
انجام نداده است و وانمود  
می‌کند که از فرط عجله و  
اهمیت موضوع بزحمت افتاده  
است گفته میشود،

۱۵۰- لای داکو ماده  
lây dâko mâdeh ظرف روغن داغ کن بمن  
بده (لای روغن است.)

۱۵۱- خای چشوبده  
xây chashu bodeh نمک پاشیده شده است بانمک  
چشیده شده است (وقتی که  
ملخ را بریان می‌کنند آنقدر  
که پرکنده و نمک زده شد و  
در تابه نیمه بریان شد این  
اصطلاح گفته میشود.)  
۱۵۲- پشم پشمون تکه  
pashm pashimun tako پشم پشیمانان می‌کند.

(دوستی با ترك سبب پشیمانی  
است) افراد قبیلۀ قشقائی که  
ترك زبان هستند در زمستان  
در اطراف فیشور آمد و رفت  
دارند و چون از سرد سیر و  
نقاط ییلاقی میرسند پشیمینه  
پوشند و این اصطلاح برای بر  
حذر داشتن کسی از دوستی  
و معاشرت با آن دسته از ایلاتی  
است که در اطراف آبادی فیشور  
و خنج مدت موقت رحل اقامت  
می‌افکنند و لاجرم بسبب عدم  
آشنائی و زودگذری ایسام  
ممکن است نسبت بساکنین  
دائم قراء آن سامان تعدیاتی  
نمایند (۰)

- ۱۵۳- زر کدو مچه zere kodo mache زیر بوته کدو مرو پناه بمردم  
ناجوانمرد مبر
- ۱۵۴- کفر کمبزم نگته kofre kombez om حرّی بدی نزدهام کفر کامبیز  
negoteh نگفتهام
- ۱۵۵- چشم چشم کده ات- chashe chashkoda otneda چشم دشمن برایم نیاورده‌ای  
نددستم destom در موردیکه کسی کاری را  
بخوبی انجام نداده و توقع  
پاداشی فوق‌العاده دارد گفته  
میشود .
- ۱۵۶- چل و بزاش وا کو chel o bezelosh vâko سوراخ و درزهایش راوا کن  
۱۵۷- دل تددلو دده del tadeldu dadeh دل بدلدار داده‌ای
- ۱۵۸- تر مسنی ابوار و termosti aivâr o showgir آن بی آبرو دیروز بعد از  
شوگیر اشکرده oshkorde ظهر و دیشب حرکت کرده  
است .
- ۱۵۹- ددمه اوش خورده dodoma oshxordeh دود چراغ خورده است  
(بزحمت تحصیل علم کرده)
- ۱۶۰- لتی لبش زودی ماده leti lobbosh zudi mâdeh يك تکه گوشت بی استخوان  
ته اچوم که جگرم تکه te echom ke jegorom زودتر بمن بده تا بروم که  
لیفه ان وختو پیچ اوپلنگ tekelifaen vaxto pich o بچهام در قنطاق حالا دارد  
آئی اچیشخ افلك رسدائی paleng âi o chixosh o falak rasne dâi غلط میزند و  
فریادش با آسمان میرسد
- ۱۷۱ بل سده bale sada خاکستریکه از آتش هیزم  
بر جای مانده باشد (بل بمعنی  
خاکستر است و سده اگر  
(بمعنی ریختن در لهجه گراشی)  
نباشد منظور همان جشن سده  
است و شاید از آثار باقی مانده  
جشن سده باشد که در لهجه  
فیشوری تا با امروز مانده و  
فراموش نشده است.
- ۱۶۲- مه چنگ چنگی ma change changi dafaidu مگر باز غارت کردن و چپاول  
دفیدو وا کرانده ئی vâkar ondâi و بی حسابی بکار آید ؟ شاید  
کنایه از غارت روزگار



چنگیز خان مغول (چنگک)  
چنگکی باشد .

hâve longorieh هر ساعتی تما بلس بکسی  
است .

۱۶۳- هاوه لنگری به

astomaye madiq'e آدم ابن الوقت و بی نباتی است

۱۶۴- استومه مدیغه

xodâ barâ کجا میروی؟

۱۶۵- خدا برا

shokorok bi بگردنش بینداز

۱۶۶- شو کرک بی

teye jânomâze nanaye هر نستی که بمن میدهی

۱۶۷- تی جانماز نیه خوته

xote متوجه مادرت باشد

pâchâl o pâshâl mako غارت و لکد مال مکن

۱۶۸- پاچال ا پاشال مکو

ma koroxe مگر قدغن است؟

۱۶۹- مه کروخه؟

ghandhâre velvel chu بجائی رفت که معلوم نیست

۱۷۰- قندهار ولول چو

ti trakenedâi توپ می ترکاند خیلی زورمند

۱۷۱- تی تر کندائی

است .

donebeko آنرا بدوش

۱۷۲- دون بکو

ene mardo zobone این مرد زبان فریب دهنده

۱۷۳- ان مرد وزبون

pamezaki oshhaste دارد

پهمزه کی اش هسته

pamezak سوسمار است که شیر

۱۷۴- پهمزک

گوسفندان را بفریب میخورد

pelendakiye اهل طرب است با ساز و ضرب

۱۷۵- پلند کی به

سرکار دارد

tot-xodeh mo para تو خواننده ای ولی من پاره

۱۷۶- توت خده مو پره

omkerdeh کرده ام یعنی من از تو

امکرده

استادترم زرنکترم

dasto kape eshko باو برسان، غذا باو بده، باو

۱۷۷- دست و کپه اش کو

محبت کن (رشوه باو بده) دستی بسر

و گوشش بکش و باو هدیه و تعارفی بده

ostoxun siya omkerdeh استخوان سیاه کرده ام یعنی

۱۷۸- استخون سیه

سرد و گرم جهان را چشیده ام

امکرده

تجربه فراوان دارم.

shtak, sholu vaixat vali lu شنک شولو و یخت ولی لو

روی حصیر بخواب ولی آنرا

madeh رویت میداز بمعنی آنکه

ولی لو مده

- دختر بیچارگان را بزنی  
بگیر ولی دخترت را به  
مستمندان و بیچارگان و  
ناکسان مده ( شتک بمعنی  
حصیری است که بجای فرش  
و گاهی ظرف استعمال میشود  
و از برگ درخت خرما  
ساخته میشود )
- ۱۸۰- چه کن کله وچه che kongoloh che mongoleh چقدر کوچک و زیبا و فریبا  
منگله  
است .
- ۱۸۱- پل پالاکه هد pel plâlake hod خیلی نازک بود.
- ۱۸۲- مه بزه له چره mebozo lechereh آن بز لاغر است
- ۱۸۳- مه مردو لچره me merdo lachareh آن مرد بخیل است
- ۱۸۴- مه پسو لیچ منگه me poso lijmengeh آن پسر باریک اندام است
- ۱۸۵- چه چوسمکی به che chosmakiya چقدر بد قیافه و بد اخلاق است
- اشبکو پنجه‌ای بزه osh bego panjâi bezo است باو بگو پنجه‌ای نی  
بنوازد
- ۱۸۶- دیر آخه لوی او deairâxe loye ow dedâi حباب روی آب باران رامی بیند  
ددائی
- ۱۸۷- تی پته کی ام‌خه tipetaki omxa قدری با سر انگشتان  
خوردم :
- ۱۸۸- چه کلومپکش cha golompakosh نگاه کن بمن‌دیل کلاهش
- ۱۸۹- کلوس کلوس شکه kalus kalus shakeh آن سگ زوزه می کشید  
عوعو می‌کرد (ولی با عجز و ضعف زوزه می‌کرد)
- ۱۹۰- چکده بچ اشنده chekada bech oshnadeh حیوان چقدر بچه زائیده  
است
- ۱۹۱- میلی دیر آخه شپا hod miliye dirâxe shepâ hod زنگوله‌های نقره که مخصوص  
هد  
بچه‌های تازه براه افتاده  
میباشد در پایش بود
- ۱۹۲- کچ کچ شکه kech kech shake صدای پایش می آمد
- ۱۹۳- کریچ کریچ شخه kerich kerich shaxa با صدای دهان علف می‌خورد
- ۱۹۴- پانه چاله صد نفر pâ te châleh sad nafare مال صد نفر خورده‌ای

- ۱۹۵- زنده کم پرده zandakam parede بسختی ترسیده‌ام.
- ۱۹۶- مله لاک مله لاک شکه malalâk malalâk shake آن بره بع بع می‌کرد
- ۱۹۷- دت مو من اشنی dote mo men oshni دختر من این عادت را ندارد  
(در موقعیکه مادر دختر نزد  
مادرپسراز دختر خود تعریف  
می‌کنند این جمله را می‌گوید  
یعنی دختر من عادت به تنبلی  
ندارد و کارخانه‌اش را خودش  
می‌کند و کار آمد و زرنگ  
است.)
- ۱۹۸- گاو زرد وشيله به gowe zard o shilaye از ملامت مردم نمی‌ترسد (این  
مثل یادگار زمانی است که  
حاکم هر کس را که مقصر  
بوده است بر گاو زردی می  
نشانیده و بر کرده گاو پارچه  
سرخ رنگی می‌کشیده‌اند و  
مقصر را سوار بر گاو در آبادی  
میگردانده‌اند تا عبرت  
دیگران باشد و البته آن گاو  
از ملامت مردم نمی‌ترسیده  
است)
- ۱۹۹- پیره، دکه کل وول pire, dega kal o val پیر شده است و دندانهایش  
bode ریزته است. (کل وول یعنی  
نامرتب و ریزته و سست و بی‌بنیان است)
- ۲۰۰- مه که هه مدستو me kalla he me dast o عمل ندارم در هنگام پیری که  
pâ ni هوس کارهای جوانی در دماغ  
پیر ظاهر میشود ولی پیر از  
عهد عمل آن بر نمی‌آید گفته  
می‌شود
- ۲۰۱- تی ته شو کته تا tita shogote tâ pâ ni در روز کار پریشان گفته‌اند

- یات و هل نچه کل تو کیر neche gul to gir yaatâ neche gul to gir yaatâ فدیمی‌ها گفته‌اند تا یابت بکل  
یعنا فرونرود کل بدست نیآوری (تا  
برده رنج کنج میسر نمیشود.
- ۲۰۲- له‌له موچش مکو leleh mochash mako ke له‌له موچش مکو  
که انه سفیده ene safideh سفید شده است (در حالی  
که اشاره بریش خود می‌کند)
- ۲۰۳- شووازی بکه shovâzi beko شووازی بکه  
شوازی بکه shovâzi beko شووازی بکه
- ۲۰۴- هر که ساسو زنده harga sâsu zenda vâbu هر که ساسو زنده  
وابو منه آتا mene atâ مene atâ مene atâ (در مورد  
غائبی که امید بمراجعت او  
نیست گفته میشود.)
- ۲۰۵- انه و هاو دو سفید ene va hâve dow safid انه و هاو دو سفید  
ام نکرده omnekerdeh omnekerdeh (یعنی پیرم مطابق  
مثل فارسی که گفته میشود  
ریشم رادر آسیا سفید نکرده‌ام)
- ۲۰۶- نه تو شو نه مو زنه ne to shu ne mo zena نه تو شوهر نه من زن  
(در جدال و اختلاف زن و  
شوهر زن بشوهرش می‌گوید  
وقهر می‌کند.)
- ۲۰۷- نه شه خاوه نه چده ne she xâve ne chede نه خواب است و نه بمسافرت  
سفر safar safar (رفته است در موقعیکه  
بخواهند کسی را از قهر و عدل  
خدا بترسانند گفته میشود،  
یعنی خدا همواره ناظر بر  
اعمال ماست)
- ۲۰۸- مه شیر خفوش ma shire xafosh omxorde مه شیر خفوش  
امخورده amxorde amxorde  
مگر دیوانه شده‌ام
- ۲۰۹- انگار تش شه‌پل engâr tash shepal bastom انگار تش شه‌پل  
بستم bastom bastom  
آتش بیجانم زد. شاید این کلمات  
از یاد کارهای جشن سده باشد  
که بیال مرغان گیاه خشکی  
می‌بسته‌اند و آنرا آتش

- میزده اند و بهو امیفر ستاده اند  
 امروز در موردی گفته  
 میشود که گوینده میگوید  
 پس از رسیدن این خبر یا  
 آن نامه بلافاصله حرکت  
 کرده ام .
- ۲۱۰- مه پچک شه خر  
 وا کشم  
 ۲۱۱- کچی نو لاشه آ
- ma pechak shexer مگر سر او را ببرم پچک  
 vâkashom بمعنی چاقواست  
 kajito lâshea راست گونیستی - دروغزنی  
 تو آشکار است
- ۲۱۲- يك دفة فذری بو  
 yak dafa fanari bu یکدفعه، ابتدا بساکن مانند  
 فتر (از شدت عصبانیت) از  
 جا جست .
- ۲۱۳- دیر خوب ا پاشنه  
 یه کرده  
 ۲۱۴- مه اگر نه مه خو  
 تو یمزه؟
- deire xob o pâshna در خوب از کار نمی ایستد  
 yagarde بی گناه از مجازات مبرا است  
 ma agar nema xo towv اگر نیاید مگر آفتاب طلوع  
 نمیکند (در موردی گفته  
 میشود که آمدن و نیامدن  
 کسی بر سر کاری مساوی باشد و  
 برای ذکر عدم اهمیت موضوع است
- ۲۱۵- مه خون سیاوش ام  
 لته  
 ۲۱۶- کشکه چستو نومک  
 kashka chesto nomak ایکاش پدرت رفته بود و نیامده  
 بود (غائب مفقود الاثر بود)  
 و نطفه تو را نمی بست
- jaye xeyâr kolehja . بجای خیار کلوخ است، در نومید  
 شدن از جستن مقصود گفته میشود
- fok oshke بجائی نرسید
- shegardo nebode aga حالا که تغییری در وضع  
 ۲۱۹- شه گرد و خونه بده  
 ا که خدا نخاسته بو من  
 وقتو سرم او زره سردو  
 ۲۱۸- فوك اشکه  
 ۲۱۷- جیه خیار کلهمجه  
 ۲۱۶- کشکه چستو نومک  
 ۲۱۵- مه خون سیاوش ام  
 ۲۱۴- مه اگر نه مه خو  
 تو یمزه؟  
 ۲۱۳- دیر خوب ا پاشنه  
 یه کرده  
 ۲۱۲- يك دفة فذری بو  
 ۲۱۱- کچی نو لاشه آ  
 وا کشم  
 ۲۱۰- مه پچک شه خر
- sordu akonom o xo من آنوقت سرم را زیر تل  
 akoshom خا کروبه می کنم و خودم

- را خواهم کشت در موردی  
 گفته میشود که بیم تسلط  
 بیگانه بر قوم می‌رود یا از جفای  
 نا اهل سخن گفته میشود
- ۲۲۰- تا سیرت اله‌نایانه tâ serat oleh netâ yane تا سرت بسنگ نخوردن میدانی  
 تا سرت بسنگ لحد نخوود بخود نمی‌آئی در مورد دعوت کناهکار بترك کناه و توبه  
 گفته میشود
- ۲۲۱- خو نیل مزه xo nil maza خجالت‌مکن لجاجت بخرج‌مده  
 ۲۲۲- کولخزی بهلا kolxazi behlâ کلبه دهقانی و روستائی
- ۲۲۳- سال گواری بده sâle gevâri boddh برای خودت بنا کن اطاقی بساز  
 سال فراوانی شده است،  
 (غلات فراوان بدست آمده است)
- ۲۲۴- له یك مزه lapok maza شامات مکن
- ۲۲۵- پرو از دیزه در parv ez dizo dar nâche طناب مخصوص بالا رفتن  
 ناچه از درخت نخل که از الیاف  
 خرما ساخته میشود و بر کمر  
 بندند و از درخت نخل بالا  
 روند و آنرا فرزند farvand  
 یا پروند parvand هم گویند  
 از سوزن خیاطی رد نمیشود
- ۲۲۶- هپرون اشکه haparun oshke بچالا کی چپاول کرد  
 ۲۲۷- خر مره و ابده xara mara vâbode کج و کوله شده
- ۲۲۸- سخری خرد شکه saxari xord shake مستحکم بود
- ۲۲۹- جلد ۱ جلد بو مه jald â jald bu ma samere تند و فوری بیا مگر راه  
 سمر گم کرده‌ای
- ۲۳۰- بلك ليس اشه balak lis osha مرض بلك ليس که مرض  
 مخصوص حیوانات است و دهان  
 حیوان زخم و له میشود دارد
- ۲۳۱- نونکه نون دل و قلیلیه nonake none dal o ghalilaye نونکه (که نام گیاهی  
 خودروست و در بهار می‌روید و آنرا  
 می‌جو شانند و می‌خورند)  
 روزی بچه کنجشک تازه

- بیرواز آمده وبچه کنجشك  
 تازه از تخم در آمده است در  
 موردی که دعوت کسی بعدم  
 تجاوز بروزی دیگران موضوع  
 صحبت است گفته میشود
- ۲۳۲ موکت کرده mokot kerdeh  
 او را درین بست گذاشتهام  
 ۲۳۳ - چلیته چلیته مامته chelite chelite mâmete  
 آنرا کم کم مکیدم  
 ۲۳۴ - کنگه دانه حال gongeh dâne hâle  
 حال لال را لال داند (سیه  
 گنگه  
 گنگه gongeh  
 بختان حال سیه بختان رامیدانند)  
 و در موردی هم گفته میشود  
 که کسی دیگری را آگاه  
 می کند که از رازت خبردارم
- ۲۳۵ - پسته کش بکو pitakosh beko  
 او را آرایش کن  
 ۲۳۶ - دمدر کو de madar ko  
 طلاقم بده زن بشوهر گوید  
 ۲۳۷ - کونه بت فلونی gotayet foluui vâxate  
 (میگویند فلانی عنن است)  
 واخته
- ۲۳۸ - موبخیالومدفللی به mo baxiyâlomod felfeliya  
 من خیال می کردم مردی  
 شهوتران و حریص است
- ۲۳۹ - پست پشیت کنگله pesit peshic kengele hod  
 عصر وصبح کوچک بود  
 بد

# اصطلاحات کشتی در جنوب ایران

و رساله اوزان چو

تألیف محمد علی سدیدالسلطنه کبابی بندرعباسی

با مقدمه احمد اقتداری

در میان رسائل و آثار چاپ نشده مرحوم سدیدالسلطنه کبابی بندرعباسی دو رساله کوچک ولی پر فایده بنام « ۱۲۵ اصطلاح کشتی » و « اوزان چو » وجود دارد که هر دو رساله بسبب احتواء بر لغات و اصطلاحات کشتی رانی و خرید و فروش مروارید در خلیج فارس ارزشمند و خواندنی است.

برای کسی که اندک تحقیقی در یکی از مسائل خلیج فارس کرده باشد، نام سدیدالسلطنه بندرعباسی ناشناخته نیست، محمد علی سدیدالسلطنه کبابی فرزند حاج احمد خان سرنیپ کبابی بندرعباسی در ۲۳ رجب سال ۱۲۹۱ ه. ق. برابر با سال ۱۲۴۹ ه. ش. در بنداد بدنیا آمد، و در ۱۱ رجب سال ۱۳۶۲ ه. ق. برابر با ۱۴ مرداد ماه ۱۳۲۰ ه. ش. در بندرعباس درگذشت.

سدیدالسلطنه هفتاد و یکسال زندگی خود را در خدمات دیوانی و دولتی و مسافرتها تحقیقی و تتبع در مسائل مختلف خلیج فارس بخصوص جغرافیای تاریخی بندرها و جزیره‌های آن بسرآورد.

سدیدالسلطنه صرف و نحو را نزد مرحوم سید جواد مجتهد یزدی و مرحوم حاج شیخ عبدالله امام جمعه بوشهری و عروض و بدیع را نزد مرحوم میرزا حسین اهرمی متخلص به معتقد و مرحوم محمد حسین کنگانی متخلص به محمود؛ و جغرافیا و علم هیئت را نزد مرحوم سید جمال‌الدین افغانی در بوشهر فراگرفت، مدتی هم نزد مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری تلمذ کرد و در شاعری سدید و نهانی و اغلب عاری تخلص می‌کرد.

خدمات اداری و دولتی مرحوم سدید عموماً در خلیج فارس بوده و به‌مشاغلی از قبیل فتح بندر لنگه و طرد محمد بن خلیفه از بندر مزبور در سال ۱۳۱۶ ه. ق. و ریاست تذکره خلیج فارس در ۱۳۱۷ ه. ق. و کفالت و کارگزاری بنادر در ۱۳۱۸ ه. ق. و کارگزاری دولت روسیه در بندر لنگه و وکالت قونسولگری روسیه در بندر عباس و معاونت حکومت بنادر جنوب و حکومت بندر لنگه و امثال آنها نائل آمد، و دارای پالتوشمسه مرصع و نشان تمثال مظفرالدین‌شاه قاجار از دولت ایران و نشان سنت آنا از دولت روسیه و نشان پالم آکادمیک از دولت فرانسه بوده است. سدید مختصر احوال خویش را در جلد اول کتاب «اعلام الناس فی احوال بندرعباس» نگاشته است.



پدر سدیدالسلطنه مرحوم حاج احمد خان سرتیپ کبابی، کارگزار دولت ایران در بنادر و جزائر خلیج فارس و رابط بین دولت ایران و حکام و شیوخ سواحل جنوبی خلیج فارس و بحر عمان بوده است. مدتی هم، در بوشهر امور حکومت بندر بوشهر را تصدی کرده است. حاج احمد خان سرتیپ کبابی از يك خانواده شیرازی در سال ۱۲۵۱ ه. ق. در مسقط بدنیا آمد. و در سال ۱۳۱۵ ه. ق. در تهران درگذشت و در ابن بابویه بخاک سپرده شد. مرحوم حاج احمد خان سرتیپ کبابی اهل دانش و فضل و قلم بود و گذشته از رسالاتی که در احوال خلیج فارس و امراء ایرانی و عرب و خانواده‌های ساکن بنادر و جزائر خلیج نگاشته است رساله ممتع و مفیدی در جواهرات نوشته که نزد خانواده سدید باقی است.

آثار سدیدالسلطنه آنچه تا کنون معلوم گشته و نزد ورثه آن مرحوم موجود است و نگارنده خود دیده‌ام عبارت است از:

۱- «اعلام الناس فی احوال بندر عباس» در جغرافیای تاریخی بندر عباس و جزائر اطراف آن دو در جلد که زیر چاپ است و آنچنانکه مؤلف در جلد اول این کتاب نوشته در ۱۳۲۴ ه. ق. شروع و بسن چهل سالگی در سال ۱۳۲۹ ه. ق. در تهران آن را تمام کرده است.

۲- «التدقیق فی سیر الطریق» که بصورت سفرنامه است.

۳- «مفاتیح الادب فی تواریخ العرب» در چهار مجلد و مجلد دوم آن که در احوال بحرین است با مقدمه مرحوم میرزا محمد حسین خان ذکاءالملک فروغی در تهران چاپ شده است.

۴- «مناص اللئالی و منار اللیالی» در دو مجلد که نسخه خطی آن در خانواده اش باقی است و تألیف آنرا در شب یکشنبه ۱۵ محرم سال ۱۳۳۶ ه. ق. تمام کرده است.

۵- «خلاصه فارسنامه ناصری».

۶- «برهان سدید» که مطالب آن در خصوص مسقط است.

۷- «اصید مروارید» که نام اصلی کتاب «المناص فی احوال الفوص و الفواص» است و بسال ۱۳۰۸ ه. ق. در تهران چاپ شده است.

۸- «احوال اهرم و تنگستان».

۹- «شقایق انعمان در احوال مسقط و عمان».

۱۰- «احوال طائفه قشقائی».

۱۱- تذکره شویشنامه.

۱۲- احوال لنگه و شیوخ آن.

۱۳- رساله «۱۲۵ اصطلاح کشتی».

۱۴- رساله «اوزان جو».

جز اینها تعداد دیگری رساله و سفرنامه و یادداشت و اوراق پراکنده از او بازمانده که در اختیار خانواده‌اش است و همگی دربارهٔ خلیج فارس و مواضع و مواضع و مسائل آنست. امید که دانش‌پژوهان و محققین بمدد خانوادهٔ این مرد پرکار و دانشمند که عمری را بر سر تحقیق و تتبع گذاشت دستاند و قبل از آنکه کتب و رسائل و



یاد داشت‌های «سدید» بگزند حوادث دچار شود آنها را دریابند و ترتیبی برای ضبط و نشر آنها بدهند.

پدر مرحوم سدید نیز از خود رسالات و کتبی بجای گذاشته و هم اکنون در

بایگانی وزارت امور خارجه ایران اسناد و مدارك و مراسلات متعددی وجود دارد که گنجینه‌ای از مکاتبات مرحوم حاج احمد خان سرتیپ کبابی را با دولت ایران در مسائل مختلف سیاسی و اقتصادی و اداری خلیج فارس در بردارد. امید است که این مکاتبات و اسناد و گزارشها نیز که اسناد مالکیت و حاکمیت ایران بر خلیج فارس است روزی منتشر شود و پرده ابهام از روی بسیاری از مسائل تاریخی خلیج فارس در دوران قاجاریه بردارد.

مرحوم سدید بلند طبع، لطیف و خوش سخن بوده، گاهی شعر می‌گفته، سفره‌اش برای دوستان و مهمانان گسترده و خود در خدمت مردم مرز و بومش کوشا و گشاده دست و زحمتکش و مدافع ملیت ایرانی در خلیج فارس و بحر عمان بوده است. بیشتر یادداشتها و نوشته‌های او حکایت از سوز و گداز وطن پرستی او برای ایرانی ماندن خلیج فارس و نواحی آن می‌کند، با همه ثروتی که از پدر بارث برده بود در آخر عمر مالی نداشت و پس از باز نشستگی عمر خود را با فراغت بیشتر بمطالعه و خواندن و نوشتن گذرانید، از او دختری بجای مانده است که هم اکنون وارث نسخه‌های خطی و دست‌نویس سدید السلطنه است و در زمان حیات سدید با آقای علی ستایش ازدواج کرده است.

مرحوم سدید در تهران با غالب رجال علمی و سیاسی زمان خود معاشر و مؤانس بوده است و چنانکه از نوشته‌ها و یادداشت‌هایش برمی‌آید، بسیاری از کسانی که در اواخر دوران قاجار و پس از آن صاحب عنوان و شهرتی سیاسی یا علمی بوده‌اند، با آن مرحوم دوستی و آشنائی داشته‌اند و هر موقع به تهران می‌آمده، در مجالس و محافل آنها راه داشته است.

میتوان گفت کاری را که سدید درباره خلیج فارس کرده و آثاری که سدید از خود بجای گذاشته است، حداقل، در میان نویسندگان و متتبعین فارسی زبان درباره خلیج فارس آنهم از دوره قاجار بی‌مد بی‌نظیر است.

\* \* \*

رساله «۱۲۵ اصطلاح کشتی» رساله‌ایست که اصطلاحات کشتی رانی خلیج فارس را در بردارد بیش از نیمی از آن اصطلاحات تا زمان ما هم در خلیج فارس رایج است و با حفظ وثبت و ضبط آن درجه واقع بینی مرحوم سدید را می‌نمایاند.

رساله «اوزان چو» از لحاظ بحث لغوی و فواید لهجی و لغت شناسی گرانیه‌است، زیرا امروز دیگر صید مروارید که حرفه و صنعت و تجارت بزرگ‌دنیای قدیم مشرق زمین بوده از خلیج فارس رخت‌بر بسته است و لغات و اصطلاحات بازمانده از «بازار مروارید» برای تحقیقات و مطالعات پژوهندگان ارزنده و سودمند است.

اکنون که این دو رساله چاپ می‌شود، همت و کوشش آقای علی ستایش دارنده نسخه خطی رسالات در مراقبت با انتشار آنها مایه تحسین و سپاسگزاری است.

## اصطلاحات کشتی

بروزن شادزی ظرفی است که با آن آب از تنگی بیرون آرند. از اصطلاحات هندی و انگلیسی است	<b>بالدی</b>
بروزن زمهره [پاره شده] بر که گویند	<b>بر که</b>
بروزن زنبیل چوبی است که برای قوت میل فراز میل نصب کنند	<b>برمیل</b>
بروزن خوردنده دوبند دیگر است از آن شش بند که در عمرانی واقع و شامل تعریف چهار بند فوق است	<b>برنده</b>
بروزن فریدون بند متعارفی است که به لنگر بسته شود	<b>بریدول</b>
بروزن قصه به کسر باء موحده دو بند است متصل به زغبه و فرمن و این بسه را بسه سینه گویند	<b>بسبه</b>
شش بند است که بوسیله جامعه که شرح آن آید به عبیدآر که شرح آن گذشت اتصال یابد	<b>بسّه نقر</b>
بروزن قصر جلال بندی است که در موقع طوفان به لنگر بندند	<b>بند عمار</b>
بروزن روضه بند باریکی است به اندازه يك بغل که در کشتیل کشتی نصب است و بند عمار از درون کشتی ببندند	<b>بوسه</b>
بروزن کیس تخته های تحتانی کشتی است که اساس کشتی بر آن گذاشته شده	<b>بیس</b>
بروزن افسر به کسر راهم تلفظ کنند بندی است که به کانه و دولاب اتصال دارد و آنرا از زنجیر هم سازند	<b>بیرش</b>
بروزن دیوار اسم دوبند از آن شش بند است که مانع جنبیدن دکلاند و دنباله آنها از دوطرف جسد کشتی از بیرون در حلقه ها بسته شده است	<b>دیوار</b>
پیش دبوسه ایوان جلوعرشه را گویند	<b>پیش دبوسه</b>
بروزن سجیل کناره کشتی را گویند	<b>تریج</b>
بروزن نفر مؤخر کشتی را گویند	<b>نقر</b>
بروزن [سفید است] چوبی است بطول يك ذرع شاه بقطر دسته هاونگک چوبی است که بوسیله آن چوبهای کشتی را حرکت دهند	<b>تنبوه</b>
به کاف تازی بروزن سنگی محل ذخیره مصرف کشتی را گویند و مأخوذ از اصطلاح هندی ها است و اصلاً همان (تانک) انگلیس است	<b>تینکی</b>
بروزن تأثیر موقعی است که باد بروفق مراد است	<b>تیسیر</b>

این مقاله، اولین بار در مجله فرهنگ ایران زمین، جلد یازدهم، سال ۱۳۴۲ چاپ شده است.

- جالی** برون خالی تخته ایست که بر سردروازه ابار کشتی گذارند
- جامعه** برون سامعه کوفیه ایست که بندهای مسماة به بسه سینه و بسه تفر از مناقب آن گذرد
- جب** برون حبه آخر دگل را گویند
- جمه** برون عمه از درون کشتی در پهلوی دگل بالای بیس نقطه ایست که آب دریا چون تدریجاً در کشتی نفوذ نماید در آن جمع شود
- چاویه** میلهای آهنی به قطر و طول مختلف که از ته بیس کشتی برای نصب قطعاتی از قبیل مالج و فلس و سایر ملحقات دیگر به آن وصل میشود - ( از سید عبدالحسین ارشد)
- چپ تو** برون شب بو تخته ایست از اندرون کشتی روی بیس کوبیده شده
- چلپ** برون کلب چوب محکمی است که در سنیه کشتی قرار دهند برای اتکاء بندلنگر و گذرانیدن دستور که شرح آن از بعد آید
- چمورسکان** چمور برون تنور است هم یکی از آلات سکان است
- حاشیه** برون غاشیه چوبی است که در وسط کشتی که بند های کلفت را به آن بندند و مویک دگل را ( که شرح آن آید) فرود آرند بر آن چوب قرار دهند
- حلقه در که** برون علقه و سر که حلقه ایست از آهن که در که رابه آن بندند
- حیاب** برون غیاب سمت برجسته کشتی است از طرف نفر
- خایر** برون دایر چرخاندن کشتی و شراع را گویند
- خد** برون قد دو چوب است در زیر کب که دو کوفیه که فرم رابه آن به بالا کشند بر آن دو چوب منصوب است
- خراش** برون نباش بندی است که چون دستور بر کلب قرار دهند آن بند بر دستور بندند که دستور تکان نخورند
- خن** برون فن اندرون ابار کشتی است که در آنجا بار گذارند
- خواهر** برون جواهر موقعی را گویند که باد زیاد ملایم شده و دریا آرامی پیدا کرده و حرکت کشتی چندان محسوس نیست
- داسی شراع** طاسی شراب بندی است که در سه طرف شراع دوزند برای محافظت شراع از پاره شدن
- دامن عالی** برون دامن خالی کوفیه دیگر است که در روز بادهای تند فرید بر دامن مول کنند

**دامن‌مول** برون صاحب پول کوفیه است که بوسیله آن در کشتی به دامن کشتی

بسته شود

**دایره** برون نایره قطب نما است و آنرا دیره برون غیره تلفظ کنند

**دبر** برون خیر که بمعنی خیر کننده است یعنی حرکت کشتی را کج کرده

**دبوسه** برون دبوسه اطاقی است که در زیر عرشه تشکیل یافته برای مسافر و

ناخدا و اجزاء کشتی

**دحل** برون فحل به عین و کسر حاء هم تلفظ کنند پهلوی کشتی را گویند

**درابه** برون قرابه تخته هائی است که هر موقع کشتی مملو از بار است در دو

طرف کشتی موقتاً گذاشته که آب در کشتی نیابد

**دستور** برون مستور چوبی است که در سینه کشتی نهند و بوش شراع (یک گوشه

جلو شراع است) به آن بندند

**درشراع** برون سرتزاع بندهایی است که بشراع دوخته و بفرمان بسته شود

**درکه** برون سر که بندی است بطول یک ذرع شاه هر دوسر آن بیکدیگر اتصال

دارد در دو طرف جسد کشتی نصب شود و بندهای دراز دگل را به آن بندند

**درکه شراع** برون سر که سیاه بندی است که بشراع از طرف نفر دوخته شود و آن

راهم در که دامن گویند . توضیح (شراع چهار گوشه است و بوسیله بندهای

اربعه فوق نگاهداشته شود)

**درکه علاقی** بندی است که داسی بسته شود در موقعیکه شراع از باد تپی است شراع

را مانع افتادن در کشتی شود

**درمیت** برون به صیت الواح عریضی است از تخته‌ها که درخن روی سلمان‌ها کوبند

**دفرا** برون صفرا یعنی کشتی را از کنار شیئی دور کردن و به دریا راندن

**دگل** برون عمل تحریف از دقل است چوب قطور بلندی است در وسط کشتی

نصب است که حامل شراع کشتی میباشد

**دگلی قلمی** برون بغل المی دگل کوچک کشتی است و آنچه دگل بزرگ دارد

این هم دارد

**دوار** برون جبار برای بالا بردن شراع بکار برده میشود (ازسید عبدالحسین ارشد)

**دوق** یا (دوک) برون ذوق تلفظ کنند موقعی که باد بکلی وجود ندارد

**دولاب** برون دوشاب چرخ سکان را گویند

**دولنگه** برون [سفید است] همان عطفه است لیکن در حالیکه دهانه آن در عطفه

تنگ‌تر شده

- دهمه شراع** ودهنه بروزن نعهه است آخر بندی است که بشراع دوخته شده
- راگی** به کاف فارسی و در اصل تازی و به قاف است بروزن خاکی کشتی از روی زمین به دریا بردن و از لاجمی و ارهائیدن است
- رکن** بروزن فکن بندی است کلفت تر از حواش که به مدد حواش بردستور بندند
- روده** بروزن غمزه اسم همان دو کوفیه است که فرمن را به بالا کشند
- روسی** بروزن اویسی بندی است که در ثلث اخیر فرمن یک سر آن و سر دیگر در کشتی است و در همان نقطه که ناخدا اقامت دارد در موقع افراط و تفریط هوا به امر ناخدا با آن بند شراع را تند و سست کنند
- زبره** بروزن قبره بفتح باء موحده هم تلفظ کنند یک نوع چوب است مانند مشای که تیرهای سطحه بر آن نصب کنند
- زغبه** به زاء اخت الراء بروزن رجه چوبی است باندازه سه ذرع شاه که در وسط فرمن نصب نمایند و بند معروف به (بسه) که شرح آن گذشته به آن گیر نموده و به آن وسیله فرمن را بالا کشند
- سریدان** بروزن [پاره شده] محل طبخ و تهیه غذا را در کشتی گویند (اجاق طبخ)
- سطحه** بروزن لطمه سقف کشتی است که بر مشای و سوار قرار گرفته و در زیر آن خن است که محل بارگیری کشتی است و روی آن جایگاه مقیمین کشتی است
- سکان** بروزن دکان آلتی است که به طرف کشتی را بخواهند بچرخانند بوسیله آن می چرخانند . حرکت کشتی بدون سکان غیر ممکن است . محل سکان در تفر کشتی است
- سالانی** بروزن ربانی موقعی است که باد ملایم شود از خواهر
- سمر** به سین بروزن خیر حرکت بی اراده کشتی را گویند
- سنفیر** بروزن زنجیر چوبی است که مابین دو روده منصوب
- سنگر پری** بروزن [سفید است] تخته ایست که در تفر کشتی در موقع حیاب است دنده های تخته بر آن گویند
- سوار** بروزن نوار تیرهایی است که بر مشای کوبیده شود
- سوارمدگلی** بروزن [سفید است] چوب کلفتی است که در وسط کشتی وصل به دکل نصب کنند برای تکیه گاه دکل
- سوارنیم** بروزن کنارگیر تیرهایی است که برای عرشه که آنرا نیم گویند نصب می نمایند
- سیان** بروزن دیان لیکن به کسر سین بندی است که با آن نباش را بسه (فرمن مول) بندند

- سیان دگل** بندی که عید را که شرح آن گذشت با آن به دگل بندند  
**سیچ** به سین بروزن هیچ نه دگل را گویند که در فلس منصوب است  
**سینه** بروزن کینه مقدم کشتی را گویند
- شراع بزرگ** در درجه اول شراع‌ها است در موقعیکه هوا شدید نیست آنرا بلند نمایند  
**شراع ترکیت** در درجه سوم است هر موقع هوا شدید است بلند نمایند و هر سه شراع مزبور با فرمن بلند شود و ترکیت به کسر تاء مثلاً و جزم راء اخت‌الزاء و فتح کاف تازی و جزم یاء و سکون تاء مثلاً است
- شراع جیب** بروزن فراز [پاره شده] چهارم شراع است که با (صباحی) که شرح آن گذشت بلند مینمایند هم در موقع باد سخت و هم در موقع باد خفیف استعمال شود. بیشتر در موقع متقابل نمودن کشتی بطرفی آنرا افزاند (در موقعیکه از جهانی سکان کشتی درست حکم نمیکند)
- شراع قلمی** بروزن جمال قدمی پنجمین درجه که در موقع خفت هوا برای مزید قوه شراع بزرگ بلند مینمایند
- شراع میانی** در درجه دوم است هر موقع هوا اعتدال دارد بلند مینمایند
- شرط مول** بروزن بسط نور و شرط دواری بروزن قهر قهاری دو بند است که بفرمن و دگل بسته شده‌اند [پاره شده] نقطه مقصود رسیده آن بندها را تند کنند که فرمن به دگل چسبیده شود
- شلمان** بروزن سلمان تخته‌های دو جانب از داخل کشتی است که در درون مانند دنده‌های انسان وضع شده و همه صف‌های تخته‌های کشتی بر آنها کوبند
- صباحی** بروزن طباخی کوفیه‌ایست در گب که شراع موسوم به جیب را که شرح آن آید با آن به بالا کشند
- صندوق سکان** یکی از آلات سکان است
- ضربه** بروزن حر به موقعی است که دریا زیاد متلاطم است و باد‌های شدید از اطراف می‌وزد.
- عالیه** بروزن غایه سمت برجسته کشتی است از طرف سینه
- عبد** بروزن نقد چوبی است قطور بر روی بیس نصب شده با ارتفاع يك ذرع شاه از کشتی بلندتر است و دگل برای استواری به آن بسته شود
- عمید آر** بروزن خریدار کوفیه‌ایست که بند بلند نمودن فرمن از وسط آن گذرد و آن کوفیه بر سطح کشتی منصوب است
- عطفه** بروزن تحفه تخته‌ایست که بیس بر آن گبر نموده و میخ زنند
- عگوس** بروزن حروس اسم شش بندی است که شرح آن آید و از دو طرف گب نصب باشند



- علاقی** به کاف فارسی بروزن حکاکی کشیدن شراع را گویند در موقعیکه از باد نهی است
- عمرانی** بروزن رحمانی دوبند دیگر است از آن شش بند که بعد از بیوارها است و تعریف بیوارها بر عمرانی صادق است
- فرمن** بروزن خرمن چوب درازی است که شراع را به آن بندند. شراع و فرمن را بوسیله بند هائی که در کوفیه و عبیدآر عبور کرده بلند کرده بر سردکل قرار یابد
- فرمن قلمی** فرمن کوچک کشتی را گویند و آنچه فرمن بزرگ دارد آنهم دارد
- فلس** بروزن حرص چوب کلفتی است که دوسوراخ دارد و روی بیس نصب است و تک دکل و عبد در آن نصب میباشد
- فانوس دیره** فانوسی است که با روغن کنجد میسوزد و شبها در جمعه قطب نما گذارند
- قندیل** بروزن مندیله دو جایگاه است از تخته و در یسار و یمین دپوسه از خارج کشتی منصوب بکی برای مستراح و دیگری برای حمام
- کانه** بروزن خانه چوبی است که بر سر سکان گذارند و بوسیله آن سکان را حرکت دهند
- کششیل** بروزن تعطیل حوض چوبین است در اندرون کشتی از طرف سینه که در مواقع طوفان آب دریا که به کشتی آید در آن جمع شود
- کمره** به فتح اول و سکون ثانی محفظه هائی است که در کشتی در جاهای مختلف نصب برای نگاهداری ابزار که مواقع لزوم بکار برده میشود - (از سید عبدالحسین ارشد)
- کنخه** بروزن رنجه علم راجع به اتصال بسهها را تازیان کنخه گویند
- گانه** بروزن خانه تخته ایست که در جلو دپوسه نصب مینمایند و به منزله دیوار محسوب میشود
- گایم** بروزن قایم که در اصل هم قایم میباشد چوب محکم بلندی است که يك ذرع از سطح کشتی بلندتر است و جلو عرشه کشتی محازات یکدیگر نصب نمایند هر موقع کشتی بخواهد کشتی دیگر به خود قاص نماید بند آن کشتی را به گایم بندند و گایم در ثلث اخیر کشتی منصوب است
- گبیت** بضم کاف فارسی و فتح باء موحد و جزم یاء و تاء ساکنه و تشدید باء منتهی الیه سینه کشتی است که فقط برای تزئین سازند و مأخوذ از قبه است
- گلفه** بروزن غرفه گویا در اصل قلفه بوده و آن چوبی است که در نفر کشتی عقب سکان نصب کنند و فرمن را چون فرود آرند سر فرمن را بر آن گذارند

- گوفیه** بروزن صوفیه تحریف قوفیه است غرغرهائی است که بندهای شراع از وسط آن گذرانند
- لاحم لایح** بروزن غانم کیر کردن کشتی بزمین در دریا  
بروزن صالح بندی است که به در که دامن بسته شده برای مواقع خایر نمودن کشتی
- لنکر** دو نمونه لنکر دارند یکی پنج شاخه دارد و یکی دوشاخه دارد و پنج شاخه‌ای را که بزرگ است (مظرحانی) گویند و آنکه کوچک است لنکر میانی گویند و لنکر دوشاخه سه نمونه است و هر سه نمونه را فواره گویند
- مالج** به جیم فارسی بروزن فالج تخته‌های صف اول کشتی است روی (بیس) قرار یافته . و مالج‌نانی تخته‌های صف دوم است همینگونه مالج ثالث رابع و قص علیهذا آید
- مجالای** بروزن بنمای تحریف مقلای است و آن چوبهائی است عمودین که درموقع حرکت کشتی آنها را قریب کشتی که شرح آن گذشت گذارند و بند های کشتی به آن نندند و موقعیکه کشتی در کاره است آنها را از دو طرف کشتی به زمین نصب کنند که مانع تکان خوردن کشتی شود
- مرزاب** بروزن مضراب ناودان است که آب جمع شده در کشتی بوسیله آن به دریا رود
- مرما** بروزن معما تکان خوردن کشتی را گویند درموقع طوفان
- مشای** بروزن [سفیداست] چوبهائی است که تیرهای سطحه بر آن نصب شود
- منتای** با تاء مثناة بروزن مبنای اسم دیگر است برای تنبوه
- منتیل** بروزن زنبیل بندیست که يك سر آن به سردکل و سر دیگر در دوئلی فرم بسته شود برای استواری و محافظت فرم
- منحاز** بروزن سرباز باز همان هطفه است لیکن در حالتیکه دهانه آن تنگ‌تر از دو لنگه شده
- میل** بروزن بیل چوبی است در سینه و در نفر کشتی است و صفهای مالج از سینه و نفر بآن اتصال یابد .
- نباش** بروزن فلاش که در دنباله فرم منصوب است چونکه فرم مرکب از دو چوب است چوب اول را (فرم مول) بروزن خرمن پول چوب دوم را نباش گویند

**نتاری** بروزن سیاری بند کوچکی است که در ساحل به لنگر بندند

**نفس شراع** بروزن حفظ اول بندی است که بشراع دوخته شده و بدستور اتصال دارد

**نباش سینه** بروزن فلاش کینه و (نباش نفر) بروزن فلاس ظفر دو چوب باشند موقعی که بشراع بزرگ محتاج شوند آن دو چوب را در سر و ته فرم بندند و فرم قدری پائین تر و طویل تر از اول شود

**نیم** بروزن بیم عرشه کشتی را گویند

**ویوه** بروزن شکوه جسد کشتی است که از آب خارج است

**یوش** بروزن موش بندی است که نفس شراع بر آن به دستور بندند

## رساله اوزان چو

واحد وزن را بر چو نهاده‌اند ، چو ، خود وزن موهومی است که وجود خارج ندارد ، بر وزن نو تلفظ شود ، هر چو را بر صد دگره تقسیم کرده‌اند ، دگره بر وزن مهره به ضم دال و جزم کاف فارسی استعمال شود ، آنهم وزن موهومی است بدون وجود خارج ، با واو غیر مشبوع چون دو گره نگارند ، ولی در تلفظ بدون واو استعمال شود.

چو ، در قرائت باجیم فارسی تلفظ کرده و در کتاب با جیم موحده نگارند ، در هر صورت کلمه مزبوره پارسی است و تازیان اساس آن حساب را از پارسیان گرفته‌اند ، چنانچه دریا نوردان تازی حساب دریا را هم از پارسیان ماخوذ و اول سال خود و نوروز دریا را از اول فروردین ماه قدیم دانند ، حال که سنوات قمری به هزار و سیصد و چهل و چهار رسیده اول فروردین ماه قدیم مطابق هیجده برج اسد و بیست و سوم امرداد جلالی و دهم اوت فرنگی است .

چو ، هر گاه باجیم پارسی نگاریم باید آنرا مخفف چاو شماریم ، و چو چنانچه در فرهنگ و صاف و ناصری و انندراج درج است (در ماسبق عبارت از ورق پاره‌ای بود که بجای سیم و زر جاری و بکار آمدی) به اصطلاح و معنی حالیه همان «نوت» انگلیسی و اسکنتاس روسی است ، چو و چاو مناسبت بایکدیگر دارند ، چون چو بر وزن موهومی و چاو بر سیم و زر موهومی اطلاق شوند ، هر گاه چو را باجیم موحده یعنی جو تلفظ کنیم شاید شامل معنی ذیل شود.

در نزهتگ انندراج آمده ( جو نودوششم مرتبه از گوهر و زر هم  
گویند که به تازیش عیار خوانند )

### مناقیل

سه گونه منقال نزد مروارید فروشها معروف است :

اول منقال بصری است آنرا منقال بمبئی هم گویند ، و معاملات  
بمبئی با بنادر خلیج فارس بامنقال بصری شود ، و يك منقال مزبور معادل  
است بایست و چهارنخود معتدل .

دوم منقال پونه است و معاملات پاریس و سایر اروپا با آن منقال  
است . دربنادرفارس مرواریدهائی که بسیار گران باشند بامنقال پونه است  
و فلسفه آن این است ، آنگونه مرواریدها بیشتر در اروپا مصرف شود ، وزن  
متعارف خود وزن پونه است .

منقال بصری بیشتر است از منقال پونه ، و پانزده درصد تفاوت مینماید ،  
ده منقال پونه معادل خواهد بود باهشت منقال و نصف بصری ، منقال پونه با  
منقال بصری هر دو مانند یکدیگر تقسیم مینمایند ، هر يك منقال را بر  
بیست و چهار رتی تقسیم کرده اند ، هر يك رتی هم بر شانزده آنه تقسیم شود ،  
پس هر منقال عبارت است از بیست و چهار رتی یا سیصد و هشتاد و چهار آنه .  
سوم منقال قدیم است و آنرا منقال سورتی و منقال عرب هم گفته اند ،  
يك منقال آن مساوی است با دو منقال بصری ، و تکسیر آن بر حبه نهاده اند ،  
یعنی يك منقال بر بیست و چهار حبه تقسیم نمایند ، يك حبه هم مساوی  
است باشش گندم معتدل ، وزن مزبور یعنی منقال قدیم تقریباً پنجاه سال  
شود متروک شده و متداول نیست .

مرواریدی که معادل چهار چو بصری خواهد بود در منقال قدیم

معادل است بایک چو ، چنانچه از حساب تصاعد که نگاشته خواهد شد روشن شود.

### وزن رتی در حال صعود

هر گاه یکدانه مروارید معادل است بایک رتی آنرا نصف چو و هفت دکره و ربع حساب نمایند .

هر گاه یک دانه مروارید معادل است بادو رتی پس مقدار چو در یک رتی که نصف چو و هفت دکره و ربع بود مضاعف کنند یک چو و چارده دکره و نصف شود، و آن عدد تضعیف شده در عدد رتی که حال معادل است بادو ضرب کرده و حاصل ضرب دو چو و بیست و نه دکره شود، آن مروارید را دو چو و بیست و نه دکره حساب کنند .

هر گاه یکدانه مروارید معادل است باسه رتی پس مقدار چو در یک رتی که نصف چو و هفت دکره و ربع بود سه مرتبه تصاعد دهند ، پس معادل یک چو و بیست و یک دکره و سه ربع دکره شود، آن عدد را در عدد رتی که حال معادل است باسه ضرب کنند حاصل ضرب سه چو و شصت و پنج دکره و ربع خواهد شد، و همان مقدار وزن مرواریدی است که معادل سه رتی شده است .

هر گاه یکدانه مروارید معادل است باچهار رتی پس مقدار چو در یک رتی که نصف چو و هفت دکره شود، و آن عدد را در عدد رتی که حال معادل است باچهار ضرب کنند و حاصل ضرب نه چو و شانزده دکره خواهد شد، و همین مقدار وزن مرواریدی است که معادل چهار رتی شده است .

بهین ترتیب تضعیف کرده و ضرب نمایند تا وزن یک دانه مروارید معادل بیست و چهار رتی شود ، پس موجب قاعده فوق عدد رتی اول را که

نصف چوهفت د کره وربع است به بیست و چهار بار مضاعف نمایند معادل سیزده چوهفتاد و چهار د کره شود ، و آن عدد را باز در بیست و چهار که عدد حالیه رتی است ضرب نمایند معادل سیصد و بیست و نه چوهفتاد و شش د کره آید ، و آن مقدار چومعادل يك مثقال است که بر بیست و چهار رتی تقسیم کرده اند ، چون کسوروزن بدام که شرح آن آید اضافه کنیم مثقال عدد کامل را پیدا کرده و ۳۳۰ چو شود.

### مثقال در حال صعود

در صورتیکه یکدانه مروارید با يك مثقال معادل شود آنرا سیصد و سی چو شمارند ، هر گاه یکدانه معادل يك مثقال و يك رتی شود آنرا سیصد و پنجاه و هشت چو و هفت د کره و ربع شمرده ، و آنچه بر وزن رتی افزایش موجب قاعده سابقه بر عدد چو خواهد افزود تا به بیست و چهار رتی رسیده ، آنگاه دانه مروارید معادل دو مثقال خواهد بود.

چون دانه مروارید معادل دو مثقال شود عدد چو مثقال اول را دو برابر کرده ششصد و شصت چو شود و آن عدد را در تعداد مثقال که حالیه دو خواهد بود ضرب کنند و حاصل ضرب هزار و سیصد و بیست چو شود ، پس آن دانه معادل هزار و سیصد و بیست چو است ، هر گاه یکدانه بوزن سه مثقال آید عدد چوشش مثقال اول را که سیصد و سی است سه برابر کرده نهصد و نود چو شود ، و آن را در عدد مثقال که حال به سه رسیده ضرب نموده و حاصل ضرب دو هزار و نهصد و هفتاد چو شده ، و وزن آن دانه را دو هزار و نهصد و هفتاد چو شمرند ، و بهمین ترتیب مثقال و چو تصاعد پیدا مینمایند.

مرواریدی که وزن آن بیشتر از يك مثقال شود فقط در تواریخ و

افسانه‌ها دیده خواهد شد.

## رتی در حال هبوط

دانه مروارید چون معادل يك رتی آید چنانچه نگارش یافت نصف چو هفت د کره و ربع یا اینکه پنجاه و هفت د کره و ربع خواهد بود، هر گاه دودانه معادل يك رتی شود پنجاه و هفت د کره و ربع عدد فوق را نصف کرده، پس نصفه بیست و هشت د کره و نصف و ثمن د کره شده، و همان مقدار وزن آن دودانه است.

هر گاه سه دانه بوزن يك رتی آید وزن يك رتی اول را که پنجاه و هفت د کره و ربع است سه قسمت کرده دو قسمت آن محذوف و قسمت دیگر که نوزده د کره و ثلث یک ربع د کره است وزن آن سه دانه خواهد بود، هر گاه چهار دانه مروارید معادل يك رتی آید همان عدد رتی اول را چهار قسمت کرده و سه قسمت محذوف و قسمت دیگر که چهارده د کره و ربع و ثمن ربع د کره است وزن آن چهار دانه خواهد شد، بهمین ترتیب هر قدر شماره دانه‌ها تضعیف پیدا نماید حساب چوتنقیص پیدا کند.

چون شماره دانه‌ها به پنجاه و هفت رسیده نقیصه وزن به يك د کره خواهد رسید، دیگر تعداد دانه اهمیت نداشته و قابل شماره نشمارند، چونکه پنجاه و هفت دانه که معادل يك د کره است در پنجاه و هفت د کره که وزن رتی اول است ضرب نمائیم حاصل ضرب سه هزار و صد و چهل و نه دانه شود، بنابراین يك رتی در حال هبوط سه هزار و صد و چهل و نه دانه خواهد شد.

تجار همین که شماره دانه‌ها به هزار دانه‌الی هزار و سیصد دانه رسید دیگر نشمارند و آن رقم مروارید را به بوکه و ناعم که به پارسی خا که گویند موسوم داشته، دیگر بوزن چو نفروخته و بعین وزن مثقال فروش نمایند.



### مثقال در حال هبوط

چنانچه مرقوم افتاد یکدانه مروارید چون معادل يك مثقال آید آنرا سیصدوسی چو شمارند.

هر گاه دو دانه معادل يك مثقال آید سیصدوسی چو را نصف نمایند، و آن دو دانه را معادل صدوشصت و پنج چو شمارند.

هر گاه سه دانه معادل يك مثقال شد آن سیصدوسی چو را سه قسمت نمایند و دو قسمت محذوف و قسمت دیگر که صدوده چو است وزن آن سه دانه شود.

هر گاه چهار دانه معادل يك مثقال آید همان يك مثقال را چهار قسمت نموده و ربع آن که هشتاد و دو چو و نصف است وزن آن چهار دانه خواهد بود.

بهمین ترتیب هر چه بر تعداد دانهها فزاید از مقدار چو کاهیده تا موقعی که سیصدوسی دانه معادل يك مثقال آمده، آنگاه هر سیصدوسی دانه را معادل يك چو شمارند.

سیصدوسی دانه مروارید که حال معادل يك چو شده است چون در سیصدوسی چو که وزن يك مثقال بود ضرب نمائیم حاصل ضرب آن چهل و دو هزار و نهصد دانه شود، پس يك مثقال در حالت هبوط مقدار چهل و دو هزار و نهصد دانه مروارید است.

توضیح: هر موقع حساب را به مثقال بصری نمایند چو را هم چو بصری گویند، هر موقع با مثقال پونه حساب کنند چو را هم چو پونه خوانند.

### بدام

دگره را هم بر بدام تقسیم مینمایند، يك دگره معادل بیست و

چهار بدام است ، از اینقرار يك بدام دوهزار و چهار صدم يك چو خواهد بود .

بمناسبت همین کثرت کسور در محاسبات فوق وزن بدام منظور نیفتاد ، بدام را مذکور هم گویند .

### کتاب در حساب چو

در کشف حساب چو چند کتاب نگاشته بطبع رسانیده اند، در موقع نگارش فقط کتاب *مرج البحرین* تألیف سلطان بن محمد مناعی حاضر بود در سنه ۱۳۰۴ در بندر بمبئی، به طبع رسیده ، آموزگار بنده در تعلیم حساب چو شیخ صالح بن صالح عطیه که از افاضل بندر لنگه است بودند.

توضیح : وزن چو چنانچه اشاره شد وزن موهومی است از مثال ذیل روشن شود .

مثال : پانصد و هفتاد و پنج دانه مروارید چون معادل يك مثقال شود معادل نصف چو و هفت د کره و ربع خواهد شد، همینگونه هر گاه یکدانه مروارید معادل يك رتی شود معادل نصف چو و هفت د کره و ربع خواهد بود .  
تمت بعون الله تعالی

## خلیج فارس و نام آن

### مقدمه در سابقه تاریخی :

نوشته‌اند اولین سیاح که از خلیج فارس و سواحل و جزائر آن یاد داشته‌اند بجای گذاشته است ، نئارک یا نئارخس سردار دریائی اسکندر مقدونی و مأمور وی برای مطالعه نظامی خلیج فارس و بحر عمان بوده است ، ولی شک نیست که چون فلات بزرگ ایران از روزگاری بس دراز ، پیش از حمله اسکندر هم آبادان بوده ، بسبب مساعدت طبیعی و سهولت ارتباط دریائی و دریا نوردی ، سواحل و جزائر خلیج فارس ، پیش از او هم ، آباد و مسکن اقوام زنده و کوشا و دریا نورد بوده است .

افسانه‌ها و اساطیر باستانی که بزبان یونانی و ملل مجاور خلیج فارس و یاد در نوشته‌های مورخین قدیم بجای مانده است از غوغائی که در این دریای کهن می‌گذشته است ، اشاراتی در بر دارد . هنگامی که سرزمین پارس ( فارس و خوزستان ) پایتخت شاهنشاهان میخامنشی برده است ، دریای فارس و کرانه‌های آن مسلماً نه تنها ناظر حوادث بزرگ و رفت و آمدهای اقوام و عبور کشتی‌های جنگی و تجاری و رقابت ملل سوداگر و جنگجوی دنیای قدیم بوده ، بلکه خود در صحنه رقابت تجاری و نظامی قرار گرفته و محل بروز وقایع و حوادث جنگی و تاریخی بوده است ، تا آنجا که ، عیلام ، سرزمین کهن‌ترین اقوام شهرنشین و متمدن که بکتابت و مدنیت و نظام زندگی اساسی بشری التفات کرده است ، از کناره همین دریای برجوش و خروش و ناآرام برخاسته و شوش ( در خوزستان و پایتخت شکوهمند آن ) دنیای قدیم را در مسیر تاریخی و مدنی دیگری سوق داده است .

---

\* این مقاله اولین بار در مجله کانون وکلا ، سال ۱۶ ، شماره ۹۴ ، صفحات ۶۵-۷۶ چاپ شده است .

سرزمینی که مسکن قومی بزرگ مانند قوم پارس بوده است ، بی‌شک آنقدر آباد و پرجمعیت بوده است که ، نه تنها در دامنه‌ی ارتفاعات پیرفودشتهای معتدل شمالی این سرزمین ، حیات و نشاط زندگی و تلاش مداوم وجود داشته ، بلکه جبر طبیعت و مقتضیات جغرافیائی ، کنجکاوئی و وجود تسهیلات ارتباط بازرگانی از راه دریا ، مردم را بنقاط مختلف این سرزمین بزرگ یعنی تمامی خاک و آب پارس و خوزستان پراکنده ساخته ، و در کوه و دشت و دره و هامون و ساحل و جزیره بکار زندگی و تلاش و تکاپو و جنگ و ستیز و داشته است . تا آنجا که ، ناوگان دریائی داریوش کبیر به‌مراهی سیلاکس کاربانده افسر یونانی نیروی دریائی شاهنشاهی هخامنشی مأمور مطالعه آبهای خلیج فارس و راه ارتباطی مدیترانه - هندوستان از راه بحر احمر و خلیج فارس میگردد و بروزگاری پادشاهان عیلام ، از پس کوههای بلند و دشتهای فراخ ، سپاهیان خود را در بندر ریشهر ( نزدیک بوشهر کنونی ) متمرکز ساخته و سپاهی و کالا و کشتی بجزیره دیلوون ( مجمع‌الجزائر بحرین کنونی ) می‌فرستند و دریانوردان اقیانوس هند در جزیره‌ی خارك معبد پوزئیدون خدای دریاها می‌سازند و در این جزیره می‌آسایند و بارگیری می‌کنند و کاروانهای پالمیرائی از کوهستانهای ارمنستان گذشته باین جزیره فرود می‌آیند و امتعه دنیا‌های دور دست را در این جزیره مبادله و دادوستد می‌کنند .

اما از زمان ظهور اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی ، سرگذشت سرزمین و سواحل دریای پارس روشنتر شده و دوران مجد و عظمت تاریخی این سرزمین از نظر تاریخ مدون آشکارتر و آشنائی و معرفت ما بیچگونگی زندگی مردم سواحل دریای پارس و جزائر آن بیشتر است .

سرزمین خوزستان که خود خانه و پایتخت و آباد شده‌ی پادشاهان ساسانی است ، با یادگارهای جاویدان تاریخی این دودمان شاهنشاهی در تاریخ خلیج فارس خاطره جلال دیرین خود را حفظ کرده است . شهرهای بتن اردشیر ، رام اردشیر ، ریو اردشیر ، دهشت آباد اردشیر که اکنون بندر بصره برجای آنست ، و بروزگار ساسانیان از بصره تا گناوه بنا گشته‌اند ، راه ارابه‌رویزرگ خوزستان پارس که خوزستان را بیپارسی می‌پیوسته است ، حکایت مختصری از این آبادی و پیوستگی باستانی این دو سرزمین بروزگار ساسانیان است . پارس که گهواره و آبشخور و مهد و زادگاه پادشاهان ساسانی است ، آنچنان بکرانه‌های خلیج فارس

بستگی داشته که ، قسمتی از آن را کوره اردشیر خوره می نامیده اند و بروز گار اردشیر و شاپور که خود شهرهای میش ماهیگ ( اوال و سپس بحرین امروزی مرکز مجمع الجرائر بحرین ) و هَگَر ( هَجَر که امروز الهفوف نامیده می شود ) و نیاداردشیر ( در محل قطیف کنونی ) را در بحرین آنروز گار پی افکنده است و مدتها مقرر پادشاهی شاپور بولایت عهدی اردشیر بوده است . دامنه این کوره بوده است . همچنانکه قسمت های ساحلی خوزستان در کوره بهمن اردشیر قرار داشته و تمام سواحل و جزائر پارس و خوزستان جزء این دو کوره بزرگ بوده اند .

برخی از آتش آتشکده بزرگ و پرشکوه آذر فرَنبِغ که آتش پیشوایان و بخردان و دانایان بوده است ، از خوارزم به کاریان که خرابه های آن هم اکنون در نزدیکی خلیج فارس تا با امروز باقی است ، آورده شده و مورد تعظیم و تکریم اقوام ایرانی روزگار ساسانیان بوده و بنهین سبب شاهنشاهان ساسانی این سرزمین را ملکوتی و طاهر و پر فضیلت می شناخته اند ، اردشیر ساسانی خود برای نیایش خدای بزرگ باین آتشکده می آمده و در نزدیکی دریای نیلگون پارس ، خداوند دریا آفرین را نماز و نیایش می کرده است .

بندر بزرگ و دولت مند دنیای قدیم ، سیراف ، که خرابه های آن هم اکنون در نزدیکی بندر طاهری کنونی است در کرانه پارس و خوزستان بوده و راه سنگ چین شده و بهن سیراف - گور ( فیروزآباد کنونی در فارس ) - استخر ، این بندر پر ثروت و پردولت را از یکسو بخوارزم و خراسان و کاشان و ماد می پیوسته ، و از سوی دیگر ، کالاهای گوناگون شهرهای آبادان شاهنشاهی را با هزاران کشتی که خود داشته ویا از دریا های مجاور و دور می آمده و در بندر گاه آن لنگر می گرفته ، بچین و هند و افریقا می فرستاده است . فتح یمن بروز گار خسرو انوشیروان و اعزام ناوگان دریائی ساسانی برای مطالبه سواحل افریقا و عربستان و ارتباط شهرهای ساسانی بحرین ساحلی با دربار تیسفون و گماردن ساتراپها و سپهبدان و اسواران ساسانی در بحرین و یمن ، نشانه های دیگری از کار و تلاش و اقامت دودمان ساسانی در این دریا و خشکیهای آنست .

در دوران اسلامی ، بحرین که حاکم ایرانی آن ، از دربار ساسانی ناراضی بود ، زودتر از دیگر نقاط ایران قبول دیانت اسلام کرد ، با غلبه مسلمانان ، کشمکش ها و جنگ و سیتزها و آمدورفت های خلیج فارس رو بنزونی گذاشت ، تا

آنزمان که خلفاء اموی و عباسی بردنیای اسلامی حکمروائی داشتند ، خلیج فارس نیز زیر نفوذ آنها بود ولی در این دوره کوتاه هم مردم خوزستان و پارس بحکومت خلفاء گردن ننهاده ، گاه و بیگاه ، با قیاسهای مذهبی و طغیان علیه ظلم و بیاد خلفاء سراز اطاعت خلفاء باز می زدند و از نفوذ آنها در این دیار می کاستند . بطور مثال قیام علی بن محمدالصاحب الزنج که سیاهان و بردگان را علیه خلیفه شورانید و در شهرک مختاره نزدیک اهواز اقامت گزید ، قیام بوسعید جنّابی و یاران او که از بندرگناوه امروز برخاستند و مدتها دنیای اسلامی را بجنگ و ستیز علیه خلفاء واداشتند و بحرین را مرکز حکومت بوسعیدی قرار دادند ، و قیام زطها درخوزستان و قیاسهای پیروان مذهبی که رنگ ایرانی داشت مانند قیام شیعیان و جنگ با امویان و قیام عدویان و اسماعیلیان و امثال آن ، هرگز خوزستان و پارس را یکدست و آرام و بی اعتراض تسلیم خلفاء نکرد .

با پیدایش سلسله های حکام ایرانی و جنبش ایرانیان و قیام علیه خلافت اموی و عباسی و کوتاه کردن دست آنها از خطه ایران زمین ، خلیج فارس هم مانند سایر واحدهای جغرافیائی ایران ، تحت اداره و حکومت سلسله های ایرانی درآمد . بروزگار دیلمیان ، آوازه رونق خلیج فارس در تجارت و دادوستد جهانگیر شد ، بروزگار اتابکان ، دولتمخانه ایران در جزیره قیس ( کیش ) و بحرین بود ، بروزگار صفویه ، پس از آنکه شاه عباس کبیر حکومت ستمگرانه آلبوکرک پرتغالی را در سرتاسر خلیج فارس برانداخت ، در همه نواحی خوزستان و پارس و خلیج فارس ، تا بحرین و کناره های نجد عربستان ، حکام صفوی گماشته شدند ، از آن پس رقابت های اقتصادی اروپائیان در خلیج فارس ، ماجراها و سرگذشت های شگفت انگیز و حیرت آوری بوجود آورد ولی بهر حال و در همه احوال ، عنصر ایرانی در خلیج فارس باقی ماند و برخانه و کاشانه خود دل بست و هم اکنون نیز دل بسته است .

پارس ( فارس و خوزستان و خلیج فارس ) ، آب و خاکمی که قرنهای در مجاورت آشور و بابل و اکدومومر بود و پس از آن مهد و زادگاه و پرستشگاه شاهنشاهان پارس و ساسانی گردید و بدوران اسلامی بروزگاران دراز ، در کشاکش خوب و بد حوادث افتاده است ، ناگزیر ، آنقدر از آن در کتابها و گزارشهای مدون و نقشه ها و خریطه ها نام رفته است که ، امروز دیگر برای جستجوی نام آن ، از دیر باز تا کنون ، رنجی نداشته باشیم . مقصود از ذکر این مقدمه بسیار

مختصر که بواقع ارزنی از خروار و انبار است آنست که روشن شود ، چرا و چگونه نام خلیج فارس بر بنای یادگارهای مدون و بازمانده از قرون و اعصار ، همان خلیج فارس است و بس .

اکنون نام خلیج فارس را در منابع و کتبی که مشهور و معتبرند استقراء می کنیم :\*

۱- کهنه ترین نامی که از خلیج فارس بجای مانده است ، نامی است که آسوریان پیش از ورود نژاد آریا بفلات ایران ، بر این دریا گذاشته اند ، در کتیبه های کهن آسوری ، از این دریا بنام ( نار مروتو ) که بمعنی رود تلخ است یاد شده است .  
 ۲ - در کتیبه ئی که از داریوش کبیر در تنگه ی سوئز یافته اند ، در بیان صدور دستور داریوش برای حفر ترعه سوئز ( دریائی که از پارس آید ) ذکر شده است :

۳ - بروز گارساسانیان ، این خلیج را دریای پارس می گفته اند .  
 ۴ - هرودت مورخ یونانی از دریائی بنام ( اریتره ) نام می برد که بر اقیانوس هند و بحر عمان و خلیج فارس اطلاق دارد .

۵ - فلاویوس آریانوس مورخ یونانی که در قرن دوم میلادی می زیسته در کتاب خود بنام آنابازیس که تاریخ سفرهای جنگی اسکندر مقدونی است ضمن شرح دریانوردی نئارخس سردار دریائی اسکندر نام این خلیج را ( پرسیکون کای تاس ) نوشته است<sup>۲</sup>

۶ - استرابن جغرافیادان معروف یونانی که تانیمه اول قرن اول میلادی می زیسته ، می نویسد که عربها بین خلیج عرب ( بحر احمر کنونی ) و خلیج فارس جای دارند . استرابن نیز نام ( پرسیکون کای تاس ) را برای خلیج فارس بکار برده است<sup>۴</sup> .

\* - در ذکر نام کتب و مؤلفان از ترتیب استقصاء بسیار عالمانه و متمتع آقای دکتر محمد جواد مشکور در سخنرانی سمینار خلیج فارس استفاده شایان کرده ام و ترتب تاریخی مقاله ایشان را در این مقاله گنجانیده ام ( کتاب سمینار خلیج فارس جلد نخستین تهران ۱۳۴۲ . )

1. Atlas Historique l'antiquité, Carte II, Presses Univeesitaire Paris 1955.
2. Marquart. Eranshahr etc. Berlin. 1901.
3. Arriani, Anabasis et India etc, Paris 1865.
4. Geographie de Strabon, Paris 1805. deuxième livre, P. 357-362.

۷ - کلودیوس پتوله ماوس یا بطلمیوس ، عالم معروف علم هیئت و جغرافیای دنیای قدیم که در قرن دوم میلادی زندگی می‌کرده است ، در کتاب معروف جغرافیای خویش که بزبان لاتین نوشته است ، از این دریا بنام پرسیکوس سینوس یاد کرده است که درست بمعنی خلیج فارس است<sup>۵</sup> . در کتابهای لاتینی که در دانش جغرافیا نوشته شده ، خلیج فارس را غالباً سینوس پرسیکوس نوشته‌اند ولی اصطلاح ماره پرسیکوم یعنی دریای پارس نیز برای این خلیج در کتابهای لاتینی کهن آمده است .

۸ - مورخ رومی کوین توس کورسیوس ، که در قرن اول میلادی می‌زیسته است ، این خلیج را آکوآرم پرسیکو یعنی آبگیر پارس نامیده است<sup>۶</sup> .

۹ - ترجمه اصطلاح لاتینی ( سینوس پرسیکوس ) در دیگر زبانهای زنده جهان ، قرون متمادی باقی مانده و همه ملل جهان خلیج فارس را باین نام خوانده‌اند : در زبان فرانسه ( Golfe Persique ) و بانگلیسی ( Persian Gulf ) و باآلمانی ( Persischer Golf ) و بایتالیائی ( Golfo Persico ) و بروسی ( Persidskizaliv ) و بژاپونی ( Perusha Wan ) نام خلیج فارس است که در همه آنها نام پارس وجود دارد<sup>۷</sup> .

در دوران اسلامی نام این خلیج ( بحر فارس ) و ( البحر الفارسی ) و ( الخلیج الفارسی ) ( و خلیج فارس ) یاد شده و در دائرة المعارف اسلامی نیز این اسامی برای خلیج فارس مضبوط است<sup>۸</sup> .

خوشبختانه نویسندگان و مورخین و جغرافیادانها و سیاحان دوران اسلامی کتب معروف و معتبری بجا گذاشته‌اند که اکنون بصورت اسناد مدون معتبر مورد ملاحظه و مطالعه و استفاده اهل فن است از اینقرار :

۸ - ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق بن ابراهیم الهمدانی معروف باین فقیه که کتاب جغرافیای او ( مختصر کتاب البلدان ) نام دارد و در ۲۷۹

5. A history of ancient Geography, Val 2, Map of the World, P. 578.

6. Historie d'Alexandre Par Quinte Curce Tom II Paris 1834, P. 184.

۷ - مقاله استاد سعید نفیسی : « خلیج فارس و ستون یونانی و لاتینی و تازی »

در نشریه وزارت امور خارجه ایران سال دوم شماره ۸

8. Encyclopedie de l'Islam, Vol, 1, P. 91.



هجری تألیف شده است ، می نویسد : « واعلم ان بحر فارس والهند هما بحر واحد الاتصال احدهما بالاخره . » یعنی بدان که دریای پارس و هند از برای پیوستگی بیکدیگر هر دو یک دریا هستند .<sup>۱</sup>

۹- ابوعلی احمد بن رسته مؤلف کتاب الاعلاق النفیسه که در ۲۹ هجری تألیف شده است می نویسد :

«فاما البحر الهندی - یخرج منه خلیج الی ناحیه فارس یسمى الخلیج الفارسی . . . . .»<sup>۲</sup>

۱۰- جغرافیادانی بنام سهراب مؤلف کتاب عجائب الاقالیم السبعه الی نهایت العماره که در قرن سوم هجری می زیسته است می نویسد :

«بحر فارس و هو البحر الجنوبي الكبير»<sup>۳</sup>

۱۱- در کتاب المسالک و الممالک تألیف ابوالقاسم عبیداله بن عبدالله بن احمد خرداذ به خراسانی که در قرن سوم هجری می زیسته است در بیان رود هائی که بیخلیج فارس می ریزند چنین می نویسد :

«وفرقه تمرالی البصره و فرقه اخرى تمرالی ناحیه المذار ثم یصب الجمیع الی بحر فارس» و ناحیه مذار شهری بوده است بین واسط و بصره<sup>۴</sup>

۱۲- بزرگ بن شهریار ناوخدای رامهریزی از مردم رامهرمز خورستان که کتاب خود را بنام ( عجایب الهند ، بره و بحر و جزائر ) بسالهای نیمه اول قرن چهارم هجری تألیف کرده است می نویسد : «من عجیب امر بحر فارس ما یراه الناس فیه باللیل فان الامواج اذ اضطربت وتکسرت بعضها علی بعض ، انقدح منه النار ، یتخیل الی را کب البحر انه یسیر فی بحر نار» یعنی : (وازشگفتی های دریای پارس چیزی است که مردمان بشب هنگام بینند ، چون موجها بر هم خورند و بریکدیگر شکسته شوند ، از آنها آتش بر جهند و آنکه بر کشتی سوار است پندارد که بر دریائی از آتش روان باشد .°)

۱- مختصر کتاب البلدان طبع لیدن ۱۸۸۵ صفحه ۸

۲- الاعلاق النفیسه طبع لیدن ۱۸۹۱ جلد ۷ صفحه ۸۴

۳- عجائب الاقالیم السبعه الی نهایت العماره طبع وین ۱۹۲۹ . صفحه ۲۳۳

۴- المسالک و الممالک چاپ لیدن ۱۸۸۹ . صفحه ۴۱

۵- عجائب الهند طبع لیدن ۱۸۸۶ صفحه ۵۱ .

۱۳ - ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاضطخری از مردم استخر فارس معروف به الکرخی متوفی در ۳۴۶ هجری در کتاب خود بنام مسالک الممالک می‌نویسد: « بحر فارس فانه يشتمل على اكثر حدودها و يتصل بدريا العرب منه و بساير بلدان الاسلام... »

۱۴ - مورخ مشهور ابوالحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهری می‌نویسد: « ویتشعب من هذا البحر خلیج آخر و هو بحر فارس و منتهی الی بلاد ابله و الخشبایث و عبادان » و همچنین مسعودی در کتاب دیگر خود بنام التنبیه و الاشراف که بسال ۳۴۵ هجری تألیف آنرا تمام کرده است می‌نویسد: « وقد حد كثير من الناس السواد و عوالعراق فقالوا حده من جهة المشرق الجزيرة المتصلة بالبحر الفارسی المعروف بمیان رودان من كورة بهمن اردشير وراء البصرة مما يلي البحر... »<sup>۲</sup>

و میان رودان یا میان رودان همان خاک آبادان کنونی است.

۱۵ - الطاهرین المطهر المقدسی در کتاب البدء و التاریخ که آنرا بسال ۳۵۵ هجری تألیف کرده است، در بیان رود هائی که بخلیج فارس می‌ریزند می‌نویسد: «... و تجتمع هذه الانهار كلها فی دجله و تمر دجله بالابله الی عبادان فیصب فی الخلیج الفارسی... »<sup>۳</sup>

۱۶ - ابوریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی متوفی در ۴۴۴ هجری در کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم که آنرا بفارسی تألیف کرده است نام این خلیج را « دریای پارس » و « خلیج پارس » آورده است.<sup>۴</sup> همچنین بیرونی در کتاب معروف دیگر خود بنام قانون مسعودی می‌نویسد: « عبادان فم الخشبایث فی مصب دجله انبساطها فی بحر فارس... »<sup>۵</sup>

- 
- ۱ - مسالک الممالک اضطخری طبع لیدن ۱۹۲۷ صفحه ۲۸ و چاپ تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب با اهتمام ایرج افشار.
  - ۲ - التنبیه و الاشراف طبع بغداد ۱۹۳۸ صفحه ۳۵ و مروج الذهب و معادن الجواهر طبع پاریس ۱۸۶۱ جلد اول صفحه ۲۳۸.
  - ۳ - البدء و التاریخ طبع پاریس ۱۹۰۷ جلد چهارم صفحه ۵۸.
  - ۴ - التفهیم لاوائل صناعة التنجیم طبع تهران ۱۳۱۸ شمس با اهتمام استاد همائی صفحه ۱۶۷.
  - ۵ - قانون مسعودی طبع حیدرآباد دکن ۱۹۵۵ جلد دوم ۵۵۸.

- ۱۷ - ابوالقاسم محمد بن حوقل در کتاب صورة الارض که آنرا بسال ۳۶۷ هجری تألیف کرده است ، این خلیج را «بحر فارس» نامیده است.<sup>۱</sup>
- ۱۸ - در قدیمترین کتاب جغرافیا بزبان فارسی بنام حدود العالم من المشرق الی المغرب که در ۳۷۲ هجری نوشته شده است چنین آمده است : « خلیج فارس ، از حد پارس برگیرد با پهنای اندک تا حدود سند ».<sup>۲</sup>
- ۱۹ - شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابوبکر شامی مقدسی معروف به بشاری در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم که آنرا بسال ۳۷۵ هجری تألیف کرده است این دریا را (بحر فارس) خوانده است.<sup>۳</sup>
- ۲۰ - در نسخه کتاب جهان نامه تألیف محمد بن نجیب بکران چنین آمده است : « بحر کرمان پیوسته است به بحر مکران ، و جزیره کیش که مروارید از آنجای آورند درین دریاست و چون از بحر کرمان بگذری ، بحر پارس باشد... »<sup>۴</sup>
- ۲۱ - ابن البلخی در کتاب فارسنامه خود که در حدود ۵۰۰ هجری بفارسی تألیف کرده است این دریا را (دریای پارس) نامیده است.<sup>۵</sup>
- ۲۲ - شرف الزمان طاهر مروزی در کتاب طبایع الحیوان که آنرا اندکی پس از پانصد هجری تألیف کرده است این خلیج را (الخلیج الفارسی) خوانده است.<sup>۶</sup>
- ۲۳ - شریف الادریسی از مردم جزیره سیسیل متوفی بسال ۵۶۰ هجری در کتاب نزهة المشتاق فی اختراق الافاق از خلیج فارس بنام (بحر فارس) یاد کرده است.<sup>۷</sup>
- 
- ۱ - صورة الارض طبع لیدن ۱۹۳۸ جلد اول صفحه ۴۲ .
- ۲ - حدود العالم من المشرق الی المغرب طبع نسخه عکس تومانسکی لنینگراد باهتمام بارتولد و طبع تهران باهتمام سید جلال الدین تهرانی ۱۳۱۲ شمسی صفحه ۸ و طبع تهران باهتمام دکتر منوچهر ستوده .
- ۳ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم طبع لیدن ۱۹۰۶ صفحه ۱۷ .
- ۴ - جهان نامه چاپ عکسی طبع مسکو باهتمام برشچنسکی صفحه ۱۹ .
- ۵ - فارسنامه ابن البلخی طبع تهران ۱۳۱۳ شمسی از روی طبع کمبریج باهتمام سید جلال الدین تهرانی صفحه ۱۲۴ .
- ۶ - طبایع الحیوان باب چین و ترک طبع لندن ۱۹۴۲ باهتمام پرتسور ولادیمیرنورسکی صفحه ۱۶ .
- ۷ - نزهة المشتاق طبع رم ۱۸۷۸ صفحه ۹ .

۲۴ - شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت حموی متوفی در ۶۲۶ هجری در معجم البلدان خود می‌نویسد: «بحرفارس هوشعبة من بحر الهند الاعظم واسمه بالفارسیه كما ذكر حمزه (زراره کامسیر) وحده من التیز من نواحی مکران علی سواحل بحرفارس الی عبادان . . . .» یعنی بحرفارس شعبه‌ئی در دریای بزرگ هند است و چنانکه حمزه (مقصود حمزه اصفهانی) ذکر کرده است نام فارسی آن (زراره کامسیر) وحدان از تیز از نواحی مکران در ساحل بحرفارس تا آبادان است. ۱.

۲۵ - ابوعبدالله زکریا بن محمد بن محمود قزوینی متوفی در ۶۲۸ هجری در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد می‌نویسد: «فارس، الناحیه المشهوره الی یحیط لها من شرقها کرمان و من غربها خوزستان و من شمالها مفازة خراسان و من جنوبها البحر سمیت بفارس. ۲»

۲۶ - در کتاب عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات آمده است: «ویخرج من بحر الهند خلیجان عظیمان احدهما بحرفارس والاخر بحرقلزم. ۳»

۲۷ - در کتاب (تقویم البلدان) تألیف ابوالفداء الملک المؤید عمادالدین اسماعیل بن علی امیر حماة متوفی در ۷۳۲ هجری آمده است: «بحرفارس، و هو ینسحب من بحر الهند شمالا بین مکران و هی علی فم بحرفارس من شرقیه و قصبه مکران تیزثم یمتدا لبحر . . . .» ۴

۲۸ - شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن ابی طالب الانصاری الدمشقی الصوفی متوفی در ۷۲۷ هجری در کتاب خود بنام نخبة الدهر فی غرائب البر والبحر نام این دریا را مکرر (بحرفارس) و (بحرفارسی) آورده است. ۵

۲۹ - شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب بن محمد النویری متوفی در ۷۲۳ هجری در کتاب نهاية الادب فی فنون العرب می‌نویسد: «اما خلیج فارس، فانه مثلث الشكل علی هیئة القلع، احد اضلاعه من تیز مکران فیمر بلاد کرمان علی هرمز من بلاد فارس علی سیراف و مهروبان و منها یفضی البحر الی عبادان ینعطف الضلع الاخر فیمر بالخط و هو ساحل بلاد عمان والضلع الاخر یمتد علی سطح البحر

۱ - معجم البلدان طبع قاهره ۱۹۰۶ جلد دوم صفحه ۶۸.

۲ - آثار البلاد قزوینی طبع گوتینگن ۱۸۴۸ صفحه ۱۵۴.

۳ - عجائب المخلوقات طبع لایپزیک ۱۸۴۸ صفحه ۱۰۴.

۴ - تقویم البلدان طبع پاریس ۱۸۴۰ صفحه ۲۳.

۵ - نخبة الدهر طبع لایپزیک ۱۹۲۳.

من تیز مکران الی راس الخیمه». یعنی : ( اما خلیج فارس ، مثلث شکل است بصورت بادبان کشتی که یکی از ضلعهای آن از جانب تیز مکران و بلاد کرمان بر هرمز و بلاد پارس و سیراف و مهوریان بگذرد و از آنجا دریایه آبادان منتهی شود و از آبادان برگشته به الخط که ساحل عمان است بگذرد و ضلع دیگر بر سطح دریا از تیز ( نام محلی بوده ) مکران تا رأس الخیمه امتداد یابد. <sup>(۱)</sup>

۳۰ - حمدالله بن ابی بکر مستوفی قزوینی متوفی در ۷۴۰ هجری در کتاب نزهة القلوب که آنرا بفارسی نگاشته این خلیج را بحر فارس یاد کرده است : « جزائری که از حد سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملک فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت ، جزیره قیس ( کیش کنونی ) و بحرین است. <sup>(۲)</sup>

۳۱ - ابوحفص زین الدین عمرین مظفر معروف باین الوردی متوفی در ۴۷۹ هجری در کتاب خریدة العجائب و فريدة الغرائب می نویسد : « فصل فی بحر فارس و ما فیہ من الجزائر و العجائب . . . » <sup>(۳)</sup>

۳۲ - شرف الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله طنجی معروف باین بطوطه متوفی در ۷۷۷ هجری که دوبار بایران سفر کرده و از خلیج فارس گذشته و در هرمز و آبادان اقامت کرده است ، در کتاب تحفة النظائر فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار معروف به رحله این بطوطه می نویسد : « ثم ركبنا فی الخلیج الخارج من بحر فارس نصحنا عبادان ». <sup>(۴)</sup> یعنی « پس در خلیج بیرون از دریای پارس ، بر کشتی نشسته بآبادان آمدیم. »

۳۳ - علی بن احمد بن احمد القلقشندی متوفی در ۸۲۱ هجری در کتاب صبح الاعشی فی کتابة الانشاء می نویسد :

« فاما بحر فارس ینبعث من بحر الهند . . . »<sup>(۵)</sup>

۳۴ - صاحب کتاب کشف الظنون مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی قسطنطنینی مشهور به حاج خلیفه متوفی در ۱۰۶۷ هجری قمری در کتاب دیگر خود بنام

۱ - نهایة الارب طبع قاهره ۱۹۳۳ جلد اول صفحه ۲۴۴.

۲ - نزهة القلوب حمدالله مستوفی طبع تهران ۱۳۳۶ شمسی صفحه ۱۶۴.

۳ - خریدة العجائب طبع قاهره ۱۳۰۳ هجری قمری جلد اول صفحه ۹۱.

۴ - رحله ابن بطوطه طبع مصر ۱۳۲۲ هجری قمری جلد دوم صفحه ۱۳۹.

۵ - صبح الاعشی طبع قاهره ۱۹۲۰ - ۱۹۱۳.

جهان‌نما که بترکی در دانش جغرافیا نوشته است می‌نویسد: «بحر فارس» باین دریا سینوس پرسیقوس می‌گویند به‌مناسبت آنکه در مشرق آن فارس واقع است و آنرا ماره پرسیقوم نیز گویند.<sup>۱</sup>

۳۵ - در دائرة المعارف البستانی جلد هفتم طبع ۱۸۸۳ در ماده خلیج (خلیج العربی) و (خلیج العجمی) یاد شده که معلوم است خلیج العربی همان بحرا حمر است و خلیج العجمی خلیج فارس است و دیگر مؤلفین عرب هم اصطلاح خلیج عربی را فقط برای بحرا حمر بکار برده‌اند.<sup>۲</sup>



۱ - جهان‌نما کتاب چلبی طبع استانبول صفحه ۷۸.  
 ۲ - دائرة المعارف البستانی طبع بیروت ۱۸۸۲ جلد هفتم صفحه ۴۵۷.

\*

## بشکرد. بشاگرد. بشکال

شهاب الدین احمدین ماجد جلفاری مؤلف و مصنف و دریانورد پرآوازه ایرانی که نیاکانش از مردم روستای کنگ بندرلنگه بوده و خود در ساحل عمان در شهرک جلفار که امروزه جزء خاک شیخ نشین راس الخیمه است بالیده و پرورش یافته و دربندر مسکنده در افریقای شرقی، واسکودا گامادریانورد مشهور پرتغالی را دیده و راهنمای او و دریانوردان پرتغالی به شرق افریقا شده و کلید دریانوردی اقیانوس هند را باراهتمائی خود بدانها سپرده است، در کتاب معتبر و جلیل خود بنام «الفوائد فی اصول علم البحر والتواعد» که در میان نود و اند کتاب و رساله وی، مهمترین اثر مکتوب او شناخته شده است، کلمات و لغات و اصطلاحات زبان فارسی بفرآوانی بکار برده است و از رفتگان تازی و گویندگان پارسی در ادب و کلام و علوم و ستاره شناسی، دریانوردی و علم دین و تاریخ و جغرافیا سخن ها گفته است، اما در دوازده باب کتاب که آنها را دوازده فایده نامیده است، لغات فارسی و واژه‌های لهجه‌های ایران جنوبی، آنچنان فراوان است که گوئی کتاب بزبان فارسی یا لهجه‌های زبان فارسی نوشته شده است.

کلمات «نیروز»، «نیروزسلطانی»، «نیروز» برای تعیین وقت مبداء حرکت در دریانوردی اقیانوس‌مند «باشی» و «باشیات» برای نام ستاره و جدول محاسباتی مسافت و اوقات دریانوردی «زیرباد» و «زیربازیه» و «ربان» و «تیر» و «تیرما» و «سنباره» و «خانه» و «خن» و «اخنان»، «دارخانه»، «خونه»، «جساره»، «جسام»، «لجسام»، «خمسره»،

\* این مقاله اولین بار در مجله گوهر، سال پنجم، صفحات ۶۷۷-۶۷۲ چاپ شده است.

«کوس» و امثال آنها برای ستاره‌شناسی و اسطرلاب و قطب نما در دریاوردی، کلمات ترکیبی «بختک» بمعنی بخت‌توو «خانتک» بمعنی خانه‌ات و امثال آنها در متن دوازده‌فایده کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد فراوان است، و از شعر و مثل فارسی و اشعار فردوسی و اقوال خواجه نصیرالدین طوسی بارها سخن گفته است که جای ذکرشان در این مقال نیست. در میان این کلمات و لغات و اصطلاحات کلمه «بشکال» در چندین جای مذکور افتاده است از جمله در فایده یازدهم زیر عنوان (مراسم السفر) در فصل (السفر من الذیبه) آمده است: «السفر من الذیبه اول ارتفاع مضطر البشکال، لان امطارها من العام الی العام»<sup>۱</sup>.

گابریل فراند فرانسوی که متن فوائد را بسال ۱۹۲۲ میلادی مطالعه کرده و مقالاتی بزبان فرانسوی در خصوص این کتاب نوشته و در مجموعه «روابط مسافرت و متون جغرافیائی اعراب، ایرانیان و ترکها در شرق دوران قرن هشتم تا قرن نهم»<sup>۲</sup> که در پاریس به سال ۱۴ - ۱۹۱۳ - میلادی چاپ کرده است و در کار بسیار ارجمنند و عظیمش بر روی کتاب فوائد بنام عناصر فارسی در متون عربی از قرون پانزده و شانزده میلادی که در ۱۹۲۴ میلادی در پاریس چاپ شده است<sup>۳</sup> آنرا وصف نموده است از کلمه (بشکال) بدون وصف و ازه شناسی گذشته است و پیدا است که (بازان بشکال) را اصطلاحی برای یکی از بارانهای موسمی اقیانوس هند شناخته است. دیگر محققانی که این کتاب را وصف یا نقد یا تحشیه و یا معرفی یا خریداری نموده و بر آن کتابشناسی نوشته‌اند مانند بارون ژرف فن - هارپورگستال و (سیدعلی چلبی) و (جیمزهرینسپ) و (لویجی بونلی) و (گودفری دمومینز) و (رینو) و (دیویدلویز) و بالاخره (شمووسکی) شارح مجموعه نینگراد هیچکدام در ریشه‌شناسی لغت بشکال غورننموده و آنرا تلویحاً مشکوک بین فارسی، عربی، سواحلی، هندی، افریقائی باز شناخته‌اند و یا از آن بابتی اعتنائی گذشته‌اند و از این‌واژه یعنی نکرده‌اند. اما دوتن از دانشمندان عرب زبان بنام دکتر ابراهیم خوری و دکتر عزة حسن که ظاهرآ استادان دانشگاه دمشقند و کتاب الفوائد را به سال ۱۳۹۰ هجری قمری برابر ۱۹۷۱ میلادی در جزء (مطبوعات اللغة العربیه بدمشق) و با عنوان (العلوم انبحرید عند العرب) ! بچاپ رسانیده و مولف ایرانی را شهاب الدین احمد بن ماجد النجری یعنی عرب لقب داده‌اند، از کلمه بشکال فقط با ذکر نسخه بدلها بی توضیح گذشته‌اند.

تا اینجا مطلب قابل توجه اینست که آیا این ماجد مولف کتاب ایرانی است یا عرب و این اختلاف علمی بین دانشمندان عرب و ایرانی مانند دهها اختلاف علمی دیگر است که از دیرباز بجای مانده است مانند آنکه مثلاً ابونواس ایرانی است یا عرب و امثال آن. اما کتاب الفوائد ابن ماجد بجهت احتوای بر مطالب بسیار مهمی از علوم



دریانوردی و ستاره‌شناسی دریائی در پهنه اقیانوس‌معدن و شرق دور و بجهت مطالعه تحولات دریانوردی اروپائی بوسیله واسکوداگاما و فتح باب نفوذ فرهنگی و اقتصادی و سیاسی ازوها در شرق و اسارت شرق در دست غرب که جز باراهنمائی اولیه علمی و تجربی دریانوردی احمدین ماجد جلفناری صورت نگرفته است ، بی‌شک برای تاریخ تمدن و جامعه‌شناسی ایران بسیار قابل توجه و مطالعه است و اهمیت بسزائی دارد . اما اگر کتاب مملو از عبارات و سیاق عبارت فارسی باشد اگر کلمات و لغات فارسی بفرآوانی بکار برده شده باشند ، اگر حتی از لهجه های ایران جنوبی در متن کتاب آمده باشد ، اگر شعر و نثر و تاریخ و قول و سخن و علم و تجربت ایرانی در آن کتاب باز شناخته شود دیگر نمیتوان گفت کسی که کلید استعمار غرب در شرق افریقا و ممالک شرق و راه فتح هندوستان را بارو پائیان سپرده عرب بوده است اگر چه از نظر تطور جوامع مشرق زمین کاربردی صورت گرفته باشد اما از نظر تاریخ علم و هنر مایه شگفتی و تحسین بشمار آمده است . در اینجا است که آرزبان شناسی و نهج‌شناسی مدد می‌گیریم و بکمک مطالعه در لهجه های جنوب ایران می‌بریم که کتاب النوائد فی اصول علم البحر و النواعد را که بسال ۸۹۵ هجری قمری نوشته شده است و بزبان عربی است ، شهاب‌الدین احمدین ماجد جولنفاری ( گلباری ) ایرانی نوشته است . جای بحث در کلمه جولنار = گلبار که همانند زنگبار ، رودبار و امثال آن است در این مختصر نیست و گفتگو از صدها واژه دیگر که در متن الفوائد آمده است و فارسی است و یابزبان مردمان ایران جنوبی است نیز در این عرائض مورد نظر نیست و من تنها به وصف همان واژه بشکال میپردازم و امید آن دارم که در خصوص بقیه لغات و اصطلاحات کتاب النوائد در جای دیگر سخن گویم و یابنویسم .

کتاب النوائد این ماجد جلفناری بسال ۱۹۷۱ میلادی بکمک موسسه معروف اوقاف گیپ بوسیله آقای جی. آر. تیبس به انگلیسی ترجمه شده و با توضیحات و تحشیه مفصلی بزبان انگلیسی در لندن از طرف انجمن سلطنتی آسیائی انگلیس چاپ شده است و شگفت انگیز است که مترجم و محشی پرکار و پرحوصله و عالم کتاب یعنی تیبس با وجود آنکه همه مراجع و نسخه بدلها را دیده و همه کوششهای علمای متقدم را سنجیده و بآنها استناد کرده است ، او هم کتاب را «دریانوردی عرب در اقیانوس هند پیش از آمدن پرتغالیان» نام نهاده است و همچنین مولف کتاب را ( احمدین ماجد التجری ) لقب داده است .<sup>۴</sup>

اما این مترجم و محشی پرکار و عالم که بی‌غرض نیست در فهرست الفبائی لغات و عبارات مهجور کتاب بشکال را در ذیل حرف (ب) چنین توصیف نموده است :

«بشکال» ، VARSKĀLA rains which come at the end of  
مطر الفیل ، also known as «Elephanta» The SW monsoon ,

یعنی بشکال - «ورشکال»

باران‌هایی که در پایان فصل وزش بادهای موسمی جنوب غربی می‌بارد و بنام مطر الفیل یا الفانتاهم نامیده شده است. (صفحه ۵۱۵ کتاب).

در زبان مردم میناب و تیاب که بندرگاهی کوچک از میناب بندر عباس است (بشکرد) نام بلوکی از میناب است که طوائف بلوچ و بشکردی در آن سکونت دارند، بلوچ‌ها، طوائف چادر نشین و بشکردی ها کشتکاران و روستائیان زراعت پیشه‌اند. اقلیم گرم و خشک با رطوبت کم و آفتاب سوزان و تابستان دراز و باران کم و بیابانهای گشاده است. بدان روزگاران که مردمان ایران خود را مسئول تامین نان و آب خود می‌دانستند، مردم بشکرد یعنی بشکردی‌ها در این زمین‌های گشاده بی‌آب و کم‌آب در اواسط برج میزان یعنی مهرماه گندم و جو می‌کاشتند و محدود فروردین و اردیبهشت درومی کردند و بهر سال که لطف ایزدی باران فراوان بر آنها وزمین‌هایشان و کشتهایشان می‌بارید، خرمین‌ها پربانه و انبارها آکنده می‌گشت. پس همه امید بلطف یزدان و رحمت آسمان بر دهبمین سبب آنها را بانام «آسمان نگر» و به لهجه خودشان «آسون نگر» هم می‌خواندند. نشانی فراوانی باران و پیش درآمد سال خوب کشت و کار بارانهای اواخر مهر و اوائل آبانماه بود که آنرا قوس و کوس می‌نامیدند و باران برج قوس یعنی نیمه اول آبانماه سرآغاز طالع سال بود تا آنجا که بادی هم که از جانب اقیانوس هند می‌وزید و سبب اعتدال و رطوبت هوا و ریزش باران می‌شد «باد قوس» می‌نامیدند و امروز هم این اصطلاح در تمام نواحی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان مصطلح است و آنرا مانند فرشته رحمت و سبب خیر و برکت و فراوانی و خوبی کشت و محصول می‌دانند چه این بادباران آفرین کشتهای دیم را سیراب می‌کند و می‌رویاند و می‌پروراند.

(بشاگرد) که اصطلاح دیوانی و اداری برای نام بلوک بشکرد است نیز نام همین بلوک است ولی من در میان مردم آن سامان جز بشکرد نشیده‌ام.

بشکرد از دو جزء «بش» و «کرد» ترکیب یافته و «بشاگرد» یا «بشاگرد» از سه جزء «بش»، «آ»، «گرد» یا «کرد» یا «گرد» و بهر حال از روی اجزاء کلمه به معانی آن پی می‌بریم:

در فرهنگ لارستانی در حرف (ب) آمده است: «بش - Bach: زراعت دیم - محصول زراعت دیم»<sup>۵</sup> و همچنین آمده است: «بش و بهار Bach - o Bahâr: علف و گیاه زراعت و سبزه بهاری»<sup>۶</sup>

در لهجه‌های فارسی شمال فارس همین کلمه را «بخس» گویند و جمع آنرا «بخوسات» نوشته‌اند در میان اهل حق کردستان و اطراف تهران و در فرق درویشان خاکساری و

خاوندگاری در اصطلاحات جمعخانه ، «بش» بمعنی سهم و بخش و حصه و قسمت هر کس از سفره دیگجوش و خورش خانقاه است که برای فردغائب نامعلوم نگه می‌دارند و چون او دیرآید و یا ناخوانده آید ، سهمش را باو دهند . گندم و جو نیز در واقع قوت مردم و روزی ویش غیبی مردمان از خوان گسترده رحمت بی‌منتهای الهی است که روزی خود می‌خورند منعم و درویش حصه خود می‌برند پشه و عنقا .

در لغت‌نامه دهخدا ذیل کلمه بشکاری آمده است : «کشت و کار و زراعت را گویند - کشت و زرع باشد - کشتکاری و زراعت و فلاحات. بمعنی کشت و کار باشد - کشت و زراعت چون شود وقت کشت و بشکاری، آب آن چشمه می‌شود جاری»<sup>۷</sup> و در لغت‌نامه بشکال کلمه هندی و بمعنی باران برسات ذکر شده است. اما کلمه «ورشکال» در ادب فارسی از زبان شاعران پارسی گوی هندی هم سروده شده است . همچنین «برشکال» مانند :

هوای برشکال مندخوش آید مرالیکن نسیم نوبهار کابل و کشمیر مسی باید  
این بیت از شیخ محسن فانی کشمیری است بنقل احمد گاجین معانی در کتاب «نامه مینوی» صفحه ۳۹۴ .

در فرهنگ لارستانی ذیل کلمه بشکار آمده است : «فصل زراعت دیم - کسی که زراعت دیم می‌کند - روزهایی که زراعت دیم در صحرای معینی عمل می‌شود و آنروز راروز بشکار می‌گویند»<sup>۸</sup>.

اما بشکال از دو جزء «بش» بمعنی زراعت دیم و فصل زراعت دیم و وقت زراعت دیم و کال یعنی کار ، کاشتن ، کردن ، افشاندن ترکیب یافته است . پس واژه‌های بشکرد، بشاگرد، بشاگرد، بشاگرد، بشکال، بشکار هم ریشه، هم معنی و یک صورت و معنی اند و شهاب‌الدین احمد بن ماجه جلفناری کنگی ، بندر لنگه‌ای ، خلیج فارسی، ایرانی، فارسی از مردم جنوب ایران این واژه را مانند دهها واژه فارسی رایج در اقیانوس هند و خلیج فارس و شرق آفریقا و دریای جاوه و خلیج بنگال را که در زبان مردم دریانوردان مصطلح بوده بکار برده است و بخوبی بمعنی آن واقف بوده و ریشه آنرا از زبان مادری خویش می‌دانسته است ، بهمین دلیل در صدد بر نیامده است که آنها را به کلمات و لغاتی مانند مطر الفیل و «ورشکال» بدل کند همچنانکه زیر باد وزیر یازده و میخ و میخیات را به تحت الریح و مسمارو و مساریات و یاتیر را به عطار و هم بر شعرای یمانی در بسیاری جاهای کتاب بدل نکرده است.

بشکال در لهجه‌های ایران جنوبی یعنی موسم کشت دیم ، باد بشکال یعنی بادی که بهنگام و ماههای کشت دیم یعنی ماههای مهر و آبان می‌وزد ، بشکال یعنی کسی که کشت

دیم می‌کارد و زمینی که کشت دیم در آن می‌شود و مردمی که کشت دیم می‌کارند و سالی که کشت دیم افزون است و محصولی که از کشت دیم بدست می‌آید و مبداء حرکت و کزو کوشش که در دریاها و جزیره‌ها و ساحل‌ها بهنگام باران پائیزی و بادباران زای پائیزی در کرانه‌های ایران جنوبی موسم بر افراشتن بادبان‌ها فرامی‌رسد و هم در اجزاء و هم در ترکیب جزوایه‌ای فارسی و جز ترکیبی دقیق از زبانهای ایرانی نیست .

۱ - الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد ، شهاب‌الدین احمد بن ماجد جلفاری ، تصحیح ابراهیم خوری و عزه حسن ، دمشق ۱۳۹۰ هـ - ۱۹۷۱ م . صفحه ۳۲۷ .

2 - Relations de uoyages et textes geographique arabes , persans et turks relatifs à l'Extrême - Orient du VIIIe au XVIIe Siecles - Paris, 1913-1914

3 - L'element Persan dans les texts nautiques arabes des XVe et XVIe siecle. 1924.

4 - Arab Nargation in the Indian Ocean before the Coming of the Portuguese, By G. R. TIBBETTS .

Published with and of the Gibb Memorial Trust by the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland. London. 1971.

۵ - ۶ - ۷ ، فرهنگ لارستانی ، احمد اقتداری مه‌رم‌ماه ۱۳۴۴ - تهران - چاپخانه رنگین صفحه ۴۵ و ۴۶ .

۸ - لغت نامه دهخدا ، حرف «ب» کلمه بشکاری



کتاب شناسی و انتقاد کتاب



## یادگارهای یزد \*

معرفی ابنیه و آثار باستانی جلد اول : خاک یزد تدوین  
ایرج افشار شماره ۶۸ سلسله انتشارات انجمن آثار ملی  
چاپ بهمن و چاپخانه دانشگاه - تهران - ۱۳۴۸ .

در بهمن ماه ۱۳۴۸ بهمت انجمن آثار ملی جلد اول کتابی به نام یادگارهای یزد :  
خاک یزد، منتشر گردید که مؤلف پرکار و دقیق و امین آن کتاب ایرج افشار استاد کتابشناسی  
دانشگاه تهران است .

از ایرج افشار کتابها و رسالات و مقالات متعدد خواننده ایم، هیچ مجلس و محفل و انجمن  
ایرانشناسی و کتاب شناسی نیست که در سالهای اخیر بدون حضور ایرج افشار تشکیل شده باشد  
و با ایرج افشار در آن درخندگی و صداقت خاص خود را جلوه گر نساخته باشد، ایرج افشار  
خود از مردم یزد است و کتابهای : «تاریخ یزد» (۱) «تاریخ جدید یزد» (۲) و «جامع  
مفیدی» (۳) و «تاریخ کاشان» (۴) و «عرائس الجواهر و نفائس الاطائب» (۵) و «فرخ نامه» (۶)  
و «تاریخ کبیر» (۷) را انتشار داده است، یزدی بودن و به یزد و کاشان دلبستگی قومی و نژادی

- ۱- تاریخ یزد ، جعفر بن محمد جعفری، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۳  
چاپ دوم .
- ۲- تاریخ جدید یزد، احمد بن حسین کاتب، تهران، ابن سینا ، ۱۳۴۵ .
- ۳- جامع مفیدی، محمد مفید مستوفی باقی، تهران، اسدی، در دو جلد ، ۱۳۴۰-۱۳۴۲ .
- ۴- تاریخ کاشان، عبدالرحیم ضرابی، تهران ابن سینا، ۱۳۴۱ چاپ دوم .
- ۵- عرائس الجواهر  
و نفائس الاطائب، ابوالقاسم کاشانی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵ .
- ۶- فرخ نامه،  
ابوبکر مطهر جمالی یزدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶ .
- ۷- تاریخ کبیر چند فصل  
آن، جعفر بن محمد جعفری یزدی، تهران، فرهنگ ایران زمین ۱۳۳۹ .

\* این مقاله اولین بار در مجله یغما ، سال بیست و سوم، صفحات ۸ تا ۳۱  
- ۳۱۵ چاپ شده است .



وانس و خوی دیرینه داشتن، و کتابها و رسالات متعدد از آن سامان انتشار دادن، همگی آثار و قرائنی است برای آنکه خواننده بخواهد خود پیش از خواندن کتاب «یادگارهای یزد» در باره آن قضاوتی کند و اصالت و دقت و صحت آنرا بازشناسد، اما آنکه مؤلف کتاب را هم نشناسد و آثار او را هم نخوانده باشد، با خواندن این کتاب از سر صدق قبول خواهد کرد که دست کم تا بزمان ما در هیچ زبانی درباره آثار و ابنیه و الواح و مقایر و رباطات و آثار زندگی کهنه و زندان سکندر، کتابی باین مو شکافی و استقصاء و استقراء و نازک بینی و دقت و خلوص و امانت آنهم با روشی ممتاز از نظر علمی و کتاب شناسی و ترتب و تسلسل و هم آهنگی نخوانده است.

مؤلف محترم کتاب یادگارهای یزد خود در مقدمه کتاب که نام آنرا «حسب حال» گذاشته است تعلق خاطر خود بشهر و مردم یزد و خاک آن را با تصرفی در شعر حافظ چنین بیان داشته است:

«گر چه دوریم از بساط قرب، همت دور نیست  
«عاشق شهر شمائیم و ثنا خوان شما»  
کتاب دارای هفده بخش است: بخش اول، عقدا و اطراف عقدا - بخش دوم، اردکان - بخش سوم، میند و آبادیهای آن - بخش چهارم، رستاق - بخش پنجم، خضرآباد (ندوشن و کذاب) بخش ششم، رباطات - بخش هفتم، بافق و بهاباد - بخش هشتم، مهریجر (مهریز) - بخش نهم، پشتکوه - بخش دهم، کاریزات - بخش یازدهم، هرات و مروست - بخش دوازدهم، جوزم و دهیج - بخش سیزدهم، ابرقو و مضافات - بخش چهاردهم، پیشکوه - بخش پانزدهم میانکوه - بخش شانزدهم تصاویر - بخش هفدهم توضیحات الحاقی و فهارس.

در نخستین توجه خواننده به کتاب «فهرست سنواتی یادگارها» و «فهرست ابنیه و آثار» در فصل هفدهم کتاب جلب توجه میکند و براساسی مزیت عمده این کتاب بر امثال و مشابهات اینگونه کتب که در زمانهای اخیر طبع و نشر شده است همین دو فهرست مهم کتاب است که بسهولت خواننده را در سیرتوالی و ترتیب تاریخی دوران ابنیه و آثار مذکور در کتاب میگذارد و خواننده را بی هیچ زحمت از تاریخ ابنیه و آثار قدیم «خاک یزد» می آگاهاند. کتاب «یادگارهای یزد» بی گفتگو باروشی مضبوط و مجرب و بر اساس علم کتاب شناسی و ذوق و دقت کتاب نویسی و کتابخوانی نوشته شده و فصل بندی گردیده است. تداخل و پیشی و پستی و گفتگوی خارج از موضوع و «اطناب ممل» ابدأ ندارد و بدیهی است که نیازمند الحاقات پس از چاپ فصل و یا باب معین و تکمله و توضیحات هم نگردیده است. نثر کتاب یکدست و تحقیقی است و اگر زیبایی جمله فدای ایجاز و یا تبیین و توضیح اثر و بیانی شده است نه تنها از روانی و تفهیم مطالب نمی کاهد بلکه خود بی پیرایگی و توجه باختصار و علاقمندی مؤلف را بصرف بیان حقیقت، میرساند. تصاویر کتاب و همچنین نقشه ها عموماً روشن و بیان کننده و راهنما هستند ولی بعضی غفلتهای کوچک هم در تصویرها و نقشه ها دیده میشود که اگر چه نقص فاحش نیست ولی اگر چنین نبود خواننده را خشنودتر می ساخت، مثلاً نقشه افست برقی مقابل صفحه ۲۴ که نقشه خاک یزد و یا بزبان دیگر منطبقه یزد است شمال و جنوب آن نشان داده نشده است، علامات توضیح نقشه ندارد و کسی که بدان نقشه نظر می افکند نمیداند شمال نقشه کدام است و مثلاً خطوط نقطه چین مفهوم چه معنایی است و امثال آن، یا در صفحه ۶۰۳ زیر عکس محراب خرابه قدیمی نوشته شده است «سیدون گل سرخ»

که اگر خواننده به متن کتاب مراجعه نکند و مقداری وقت بر سر مطالعه کتاب نگذارد از جمله «سیدون گل سرخ» چیزی نخواهد فهمید، و یا در صفحه ۵۷۱ کتاب سنگ قبر ابی عبدالله محمد مستوفی در ۴۸۴ گراور شده است ولی ذکر نشده است که این سنگ قبر قدیمی را در کجای خاک یزد میتوان دید.

اهمیت فوق العاده کتاب یادگارهای یزد گذشته از ثبت همه آثار و بقایای مردم سخت کوش و پرکار منطقه وسیعی از وطن ما که یزد نام دارد، ثبت و ضبط صحیح و دقیق نام آبادیها و اسامی محلی تمام آبادیها و رباطها و کاروانسراها و آب انبارها و چشمه سارها و کوهسارها و مسجدها و قلعهها و آبگیرها و ذکر تمام مراسم و آداب و رسوم است که برگرد این آثار یا در کنار و یا برپهنه آنها هنوز در خاک یزد مرسوم و متداول است، مانند مراسم «آتش افروزی» شب عاشورا در کنگها و مراسم بلند کردن و بجرگت در آوردن «نخل» و امثال آن است. بعلاوه بسیاری از آثار زردشتی و زردتشتیان منطقه یزد در این کتاب باز شناخته شده، الواح و خطوط و تواریخ آن خواننده شده و تصاویر آن و محل صحیح و دقیق آنها با ذکر فواصل آنها از آبادیها و خطوط و جادههای اصلی و فرعی ذکر شده است که برای مطالعه بازمانده زردتشتیان یزد و تحقیق در احوال و آثار آنها از زمان صفویه تا زمان حاضر مرجع و مأخذی مستند و بارعایت منتهای امانت بدست داده شده است.

مؤلف پر طاقت کتاب «یادگارهای یزد» چون خود بدرون خرابهها و ویرانههای دور و نزدیک رفته و بمطالعه و عکسبرداری پرداخته و از بیابان و کویر و بی آبی و بی غذایی و صعوبت راههای مالرو و نهر اسیده و بهر گوشه و خرابه و قبرستان سرزده و شهرک و دیه و قلعه و آبادی و بیغوله و قنات و رباطی نبوده که بدانجا نشناخته باشد، توفیق آن یافته است که تعدادی سنگ تاریخ و سنگ قبر با اسامی پارسی کشف نماید که بعضاً مورخ بتاریخی در سدههای اولیه اسلامی هستند. باز شناختن این الواح و نگهداری آنها آنگونه که از دستبرد دلالت و عتیقه خران مومن بماند اگر صحیح و سریع انجام شود، شاید مختصر حقیقتی است که نسبت بکار پراج مؤلف سخت کوش علاقه مند این کتاب باید ابراز گردد.

\*\*\*

کتاب «یادگارهای یزد» همه آبادیها و آثار و ابنیه خاک یزد را احصاء کرده است و چنانکه مؤلف خود در حسب حال نوشته است... و من آمادگی و سر آن دارم که برای خاک یزد این خدمت را به شوق و حوصله بسر انجام رسانم. صحاری خارزار و ریگ ناک و کم آب و شوره زارش را در نوردم و آنچه را به چشم می آید و از عهد باستان یا کهنه یادگاری از جمنداست بر صفحه کاغذ بیاورم و با ضمیمه ساختن عکس و نقشه کاری پیر دازم که پس از یغماگری هائی که در آینده از دست سوداگران و کارگزاران و ویرانگران به گزند باد و بارانهای آسمانی و سر آنها خواهد آمد لا اقل نمودی و نمائی از آن همه هنر و تاریخ به صورت حرف و رقم و عکس ماندگار باشد و به یادگار بماند. و الحق که بخوبی سفر کرده، نهر اسیده و «نمود و نمائی» بس دلکش بصورت حرف و رقم و عکس از خاک تاریخی یزد بیادگار گذاشته است. اما یزد که حافظش «زندان سکندر» خوانده است و پس از

امراء «کاکویه» بروز گار آل مظفر مرکز و مقر حکومت فارس و کرمان و بروز گاری اصفهان «آل مظفریان» فارس و کرمان و یزد در دل پراسرار کتب بجای مانده است حق دارد بزبان حال پر مؤلف کتاب یاد گارهای یزد که خود از خاك و خون آن پهنه تاریخی است گله کند که چرا گهگاه از ملوک نامدار و پر آوازه آل مظفر بمناسبت ذکر نامشان در کتیبه یا لوح و بنا، تفصیلی چنانکه باید و در خورد کار آنان برای آگاهی خوانندگان کتاب داده نشده، لاجرم جواب مؤلف محترم به شهر اجدادش این خواهد بود که خواننده پژوهشگر میتواند بکتاب تاریخ مراجعه کند چمن کتاب تاریخ یزد نپرداخته ام و خواسته ام ذکر آثار و خرابه ها و ابنیه کنم. اما حقیقت اینست که اندکی هم باید برای خوانندگان که وقت یا اطلاع از کتب و تواریخ ندارند حاشیه پردازی میشد و از بنیان گذاران این تمدن تاریخی شناخته ذکری یا راهنمای شناسائی در کتاب مذکور می افتاد تا خواننده سرگردان نشود.

\*\*\*

شنبه ام که تنی چند از استادان کمبریج در صدد ترجمه کتاب بزبان انگلیسی هستند، اگر این خبر صحیح باشد ضرورت افزودن توضیحات تاریخی در خصوص اعلام برجسته کتاب بخصوص آنان که در تاریخ آل مظفر نام و نشان چندانی ندارند بی ضروری است.

کسی که خود در کار تحقیق باشد و رنج سفرهای سخت و دراز و در بدری در دهات و خرابه های بی راه و سیر در کوره راهها را تحمل کرده باشد میدانند که تدوین و چاپ و انتشار اینگونه کتب چقدر سخت و جان فرسا و چقدر پر ارج و گرانقدر است. من گمان میکنم اگر همت والای تیمسار سبهد فرج الله آقاولی مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره اندیشمند و دل آگاه صدیق و وطن پرست انجمن آثار ملی نبود، نه مؤلف سخت کوش ودانای این کتاب رغبت به تحمل این رنج جانگاز می کرد و نه هیچ مؤسسه یا فردی آماده قبول نشر این کتاب و قائلان آن میشد. مزید توفیق تیمسار آقاولی و انجمن محترم آثار ملی و مؤلف دانشمند کتاب را از خداوند «کتاب» خواهانیم، و چشم براه انتشار جلد دوم کتاب «یادگارهای یزدیم» که زود و خوب منتشر شود و مشتاقان و اهل تحقیق را بشارت افزاید.

# اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرموز و خلیج فارس.

جلد یکم - مدخل - مسأله هرموز در روابط

ایران و پرتغال.

دکتر جهانگیر قائم مقامی. نشریه شماره ۱۴  
سناد بزرگ ارتشاران،

«تصرف هرموز بوسیله پرتغالی‌ها در ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷ میلادی)، که بر اثر آن، مدت دویست و چند سال (تا ۱۱۴۳ ه. برابر با ۱۷۲۰م) این مردم دریا نورد بر آبهای خلیج فارس و کرانه‌های آن استیلا داشتند، سبب شد انبوه عظیمی از اسناد اداری و مکاتبات و گزارشهای دولتی و همچنین بسیاری کتابها، تاریخها، نقشه‌های جغرافیائی و سفرنامه‌ها بوسیله مأموران و جهانگردان آن کشور درباره مسائل گوناگون خلیج فارس، هرموز و ایران فراهم شود و جمع آنها، امروز منبع سرشار و گرانبهایی برای تحقیق در جنبه‌های مختلف تاریخ ایران دوره صفوی میباشد.

در این انبوه مدارک که به زبان پرتغالی است، یکصد و پنجاه سند هم به زبانهای فارسی، عربی و ترکی اسلامی و عبری هست که ۲۲ سند فارسی، ۲۴ سند عربی و سه سند ترکی (جمعاً ۶۹ سند) از آن مربوط به هرموز و خلیج فارس است و تدوین کتاب حاضر به منظور انتشار همین اسناد میباشد.

با خواندن این چند سطر از یادداشت مؤلف دانشمند کتاب، موضوع کتاب را که انتشار ۶۹ سند بزبانهای فارسی و کرانه‌های آن است در میابیم (با این توضیح که پرتغالیان در اواخر جمادی الاول سال ۱۹۱۳ هجری برابر دهه اول اکبر سال ۱۵۰۷ میلادی هرموز را تصرف شدند و در هشتم ربیع الثانی ۱۰۳۲ هجری برابر بیستم فوریه ۱۶۲۲ میلادی از سپاه ایران شکست خوردند و از هرموز اخراج شدند و هرموز به ایران بازگشت یعنی مدت ۱۱۹ سال

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال نوزدهم - صفحات ۳۷۱ - ۳۶۱ چاپ شده است.

بر حسب سنوات هجری قمری و ۱۱۵ سال بر حسب سنوات میلادی و بطور متوسط ۱۱۷ سال پرتغالیان بر جزیره هرموز و آبهای آن استیلا داشتند. اما ارتباط پرتغالیان با سواحل خلیج فارس و دریای عمان که بیشتر هم با سواحل جنوبی کمایش برقرار بوده است و البته در حالی بی ثباتی و تزلزل که بالاخره منتهی بزوال آن از تباط تجاری و نیمه سیاسی هم شده است، تا سال ۱۱۴۸ هجری یعنی زمان پادشاهی نادرشاه افشار ادامه یافته است که با محاسبه سنوات هجری قمری ۲۳۵ سال مجموع سالهای تصرف هرموز و ادامه ارتباط تجاری و سیاسی پرتغال در بعضی سواحل خلیج فارس و دریای عمان محاسبه میشود و مؤلف دانشمند کتاب هم رقم ۲۳۵ را در صفحه ۲۳۰ کتاب بدست داده‌اند.

کتاب دارای يك مقدمه تحت عنوان: «مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال» است که در واقع نگاهی مختصر به منابع کتابشناسی کلی در این باب است و مرکب از چهار قسمت است که سه قسمت دیگر آن: «مسأله هرموز چگونه پدید آمد؟» و «هرموز و قلمرو آن» و «پرتغالیها در خلیج فارس» عناوین آنها است. پس از این چهار قسمت تحلیل وقایع تاریخی هرموز در روابط با پرتغال به دو «مرحله» تقسیم شده و «مرحله یکم» با عناوین:

۱- از حمله پرتغالیها تا سلطنت سلطان محمدشاه اول - سلطان محمدشاه اول - مظفرالدین سلفرشاه دوم - فخرالدین تورانشاه پنجم - سلطان محمد شاه دوم - فرخشاه اول - تورانشاه ششم - فرخشاه دوم - محمودشاه» و «مرحله دوم» با عناوین (تکمله - کروئولوژی) نامگذاری شده‌اند و کتاب دارای فهرست منابع و مآخذ فهرست عمومی اعلام، فهرست اصطلاحات اداری و اجتماعی و فهرست تصاویر و اسناد است.

دراهمیت کتاب و پرارجی آن برای محققان و پژوهندگان مسائل خلیج فارس، جغرافیای تاریخی ایران، محققان تاریخ صفویه، مدرسان و معلمان تاریخ و تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران و بخصوص متخصصان و کتابشناسان حوزه خلیج فارس و دریای احمر و اقیانوس هند جای تردید نیست و بخصوص برای دانشمندان پرحوصله‌ای که در عمل و جهات ویرانی جزایر و سواحل خلیج فارس از اواسط عهد صفوی تا سالهای اخیر مطالعه میکنند و بدنبال ریشه شناسی و ردیابی استعمار

ظالمانه اروپائیان در خلیج فارس و دریای احمر هندوستان هستند، و مبارزات و قیامهای ساحل نشینهای این دریاها را در این دوره سیصد چهار صدساله مطالعه میکنند، این کتاب راهنما و راه گشای بسیار ارزنده و مفیدی خواهد بود و با تحسین بسیار این کتاب مستطاب را ورق میزنیم و نقد کوتاهی بر آن مینویسیم و مزید توفیق دکتر جهانگیر قائم مقامی مؤلف دانشمند و پرکار این کتاب را که امروزیکی از چند متخصص معدود تاریخ دوره قاجاریه ایران هستند از خداوند خالق لوح و قلم مسئلت داریم:

در صفحه ۱۲ کتاب در شماره ۱۲ پاورقی و توضیحات با نقل نامه‌ای از دن امانوئل پادشاه پرتغال از جزیره‌ای بنام «جولفار» که پراز مروارید است و از جزیره دیگری بنام «آگراموز» که در آنجا مروارید به مقدار تمام نشدنی یافت میشود نام رفته است. «جولفار» همان «جلفار» است که ابن ماجد جلفاری دریابورد معروف که واسگوداگامای پرتغالی را بدریای احمر راهنمایی کرد از آن سامان است و این جلفار جزیره نیست و نام قدیمتر همین قطعه خاک‌کی است که امروز «رأس الخیمه» نامیده میشود و یکی از امارات هفتگانه ساحل جنوبی خلیج فارس میباشد و ضبط کلمه «جلفار» و «جلفاری» در کتابهای متعدد دریانوردی ابن ماجد و شاگردانش مکرر آمده است و گابریل فراند فرانسوی مجموعه آنها را تقریباً جمع‌آوری و احصاء کرده است و گمان میکنم یک دوره کامل آنها بزبان فرانسوی و عربی در کتابخانه مجلس سنای ایران موجود باشد، بهر حال همانگونه که مؤلف دقیق کتاب در خصوص «آگراموز» در پسرانتر توضیح داده است (منظور هرموز است) خوب بود کلمه جولفار را هم توضیح میداد تا با استاد این سند محقق گمراه نشود.

و ابن ماجد هم اصلاً از خانواده‌ای شیعه مذهب از ساحل شمالی خلیج فارس و از مردم منطقه بندر لنگه بوده است.

در صفحه ۱۴ کتاب با شماره ۱۵ پاورقی مؤلف گرامی کتاب کلمه هرموز را از دو جزو (هور) یا بصورت صحیح تر آن (خورد عربی) و «موز» دانسته و در مورد جزء دوم این ترکیب قول شادروان عباس اقبال دانشمند فقید را آورده است که:

«هرموز مانحن فیه به احتمال قوی خوردموز یا خورموزغ بوده است، به معنی لنگرگاه و لایت موغستان (میناب و غیره)».

در این باره باید گفت احتمال مرحوم اقبال رحمت الله علیه نزدیک به یقین است زیرا خور میناب وجود دارد و کلمه مغستان بنا بر آنچه در نوشته‌های کتب آمده و «مخستو» بنا بر آنچه در زبان مردم ناحیه از دیر باز باقی مانده بر نخلستانهای این قطعه از ساحل خلیج فارس یعنی «میناب» اطلاق می‌شود و «موغ» و «مخ» بمعنی درخت نخل است.

با توجه باین نکته که در غرب بندر لنگه نیز قطعه‌ای از ساحل نام «موغستان» داشته که امروز بندر «مغو» بازمانده آن است. اما هور بمعنی خور یا خلیج و لنگرگاه نیست و در زبانهای جنوب ایران و سواحل خلیج فارس بر آبادیهای باقیمانده بطور مثال هورمود (آبادی بین بندرعباس و لار) و هرم (آبادی در بلوک هرم و کاریان لارستان) و هرمونو (نام چند آبادی در کنار چشمه آب گرم در جنوب ایران) و امثال آن و هرم و هرمو، هرمود، هورمودر، هرموزر، و هورموز بمعنی جای گرم با آب گرم و آفتاب درخشان و اینگونه ریشه‌ها است که در تمام نواحی و آبادیهای جنوب مصداق دارد و بر میناب و سواحل آن نیز در کلمه مسندام در نام «راس مسندام» که در ساحل جنوبی خلیج فارس واقع است نیز با دقتی در موس اندام = «موزان دم» میتوان کلمه «موز» را دریافت.

در وصف «هرموز و قلمرو آن» در صفحه ۱۵ کتاب در ذکر ملوک هرموز آمده: «بموجب تواریخ مقاطعه بر و بحر ممالک فارس» در سال ۶۹۲ یعنی از زمان کیخاتو (۶۹۰ - ۵۶۹۴) به ملک اسلام جمال الدین طیبی سپرده بود (یعنی بندر هرموز) و مأخذ این قول هم در توضیح پاورقی «وصاف الحضرة» آمده است.

جمال الدین طیبی درست است نه طیبی، چون به غلطنامه کتاب نگاه کردم در غلطهای چاپی هم ذکر نشده بود اما ملوک آل طیبی، شاهزادگان محلی بودند که در اواخر دوران ملوک بنو قیصر کیش بر این نواحی استیلا یافتند و مدتی در جزیره قشم فرمانروای سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان بودند و یکی از نوادگان آنها امر تعمیر مسجد و مقبره شیخ برخ در جزیره قشم بنام عبدالله علی شاه بوده که تا روزگار محمدعلی سدید السلطنه بندرعباسی مؤلف کتاب «بندرعباس و خلیج فارس یا اعلام الناس فی احوال بندرعباس» نام او بر کتیبه‌ای با عنوان «بن الملک الاسعد» بر سردر مسجد برخ قشم باقی مانده بوده است و

مؤلف مزبور آنرا در کتاب خود نقل کرده است.

در کتب دوره اتابکان فارس و ملوک شبانکاره و امثال آن نیز از ملوک بنو-  
قیصر و آل طیبی به تفصیل نام رفته است و امروز هم در سواحل خلیج ناپندوین  
بندر طاهری و بندر عسلو و آن نواحی بازماندگان آنان با نام آل طیبی و آل  
طیب قباثل و خانواده‌های کوچکی هستند و باقی مانده‌اند.

در همین صفحه (ص ۱۵) از سیف الدین نصرت پسر رکن الدین محمود قلاتی نام  
رفته است که در هرموز حکومت میکرد و بدست برادرش رکن الدین مسعود یا  
تاج الدین کشته شد، توجه به نام «قلاتی» برای این شاهزاده هرموزی و نسبت  
اوبه «قلات» از دو جهت برای هر محقق مورخی بخصوص مؤلف دانشمند این  
کتاب که تاریخ کهنه و ناشناخته «هرموز» را از روی اسناد تازه شناخته شده  
میشناساند ضروری بوده است زیرا اولاً با نسبت قلاتی که به نام امیر سیف الدین  
نصرت هرموزی افزوده شده است او را از آبادی «قلات» می‌شناساند و قللات  
بمعنی کلات، قله، قلعه، کله آبادی و جای وده و سامان است و بسیار نامهای  
آبادیهای جنوب ایران و حتی شرق و شمال شرق ایران یاد آور این کلمه است  
مانند کلات نادری در خراسان و کلات نام چند آبادی در بلوک اشکنان در شمال  
بنادر شییکوه بر ساحل خلیج فارس و امثال آن و «قلات» امروز هم نام آبادی است  
در بلوک «بید شهر» لارستان که در تواریخ محلی جنوب ایران بلحاظ حوادث  
تاریخی و سیاسی شهرتی دارد. با وجود توجه مکرر مؤلف دانشمند کتاب به  
ارتباط مردم لارستان و امراء آن با جزیره هرموز و بندر هرموز و آمد و رفت  
آنها و نقشه‌های سیاسی و جنگ و ستیزهای آنان با بعضی ملوک هرموز و اموران  
محلی پرتغالی آن حکومت که گاه با اشاره و تشویق و ترغیب و تحریک حکومت  
مرکزی و دربار صفوی و گاه با تصمیم محلی صورت میگرفته و این موضوع  
مورد توجه مؤلف در چند جای کتاب از روی اسناد مورد مطالعه واقع شده  
است، حق بود در خصوص این نسبت و نام تحقیق دقیق میشد تا دانسته شود که  
رابطه سیاسی و تاریخی سرزمینهای شمالی خلیج فارس با بندر هرموز و جزیره  
هرمز و حکام و امراء نیمه مستقل آن چگونه بوده است بخصوص که تمامی زحمت  
و سعی مشکور مؤلف ارجمند در جهت شناساندن اصل ایرانی و سیاست ایرانی و  
تفکر سیاسی ایرانی و وطن پرستی امراء ایرانی بندر هرموز و جزیره هرموز



مصروف افتاده است.

ثانیاً اهمیت این مطلب و تحقیق بیشتر از آن جهت ملحوظ میبود که قسمتی و شاید قسمت بزرگی از حوادث تاریخی هرموز و بخش مهمی از روابط تاریخی هرموز و پرتغال بر اثر مجاهدت‌ها و مبارزات مردم «قلهات» در ساحل جنوبی خلیج فارس و جنگ و ستیز و قیامهای عمومی مردم علیه پرتغالیان و مقاومت آنان در برابر توپ و توپخانه و کشتی‌جنگی پرتغالیان بوده است و منشاء مکاتبات و وجود اسناد متعددی شده است که این مبارزان و جنگندگان که بکرات مکرر مورد آزار و قهر و غضب پرتغالیان واقع شده‌اند و خانه و مسجد آنها سوزانده شده و تار و مار گردیده‌اند و باز قیام کرده‌اند باز درهم شکسته شده‌اند و باز در دریا و خشکی مقاومت کرده‌اند و این تاریخ پرماجرای ۱۱۷ ساله را ادامه داده‌اند از مردم «قلهات» که چند آبادی بوده ذکر شده‌اند و برخی آنها را عرب و بیشتر آنها را ایرانی شمرده‌اند.

اگر مؤلف دانشمند کتاب نشان می‌داد که «قلهات» یعنی قله‌ها یعنی کله‌ها یعنی قلات‌ها و نام این امیر بندر هرموز نسبت قلاتی دارد جای پای قلاتیان در آنهمه جنبشهای وطنی و دینی و قومی خوب نشان داده می‌شد و راه تحقیق بر علت شناسی اصلی این قیامها گشوده میگشت.

در صفحات ۲۰ و ۲۱ کتاب در خصوص خواجه عطا که از زمان تورانشاه دوم تا زمان سلغرشاه و پسرش مدت درازی در بازبهای سیاسی هم‌اورد سیاسی آل‌بوکرک فاتح پرتغالی هرموز بوده است و با خدعه‌های سیاسی و اقدامات شجاعانه با او در نبرد بوده است در نام او که اروپائیان او را Cojeatar و ایرانیان غالباً او را خواجه عطار ذکر کرده‌اند، در پاورقی توضیح داده و برای صحت نام او به کتاب «خواجه عطار و آل‌بوکرک» نوشته ژان. اوین محقق فرانسوی استاد کرده است، اگر مؤلف ارجمندگشتی در شهر بندرعباس زده بودند، امروز هم در شهر بندرعباس محله بزرگی را با نام قدیمی «خواجه‌تا» می‌یافت که نام این محله شاید بازمانده دوران صفوی و یادگار روزگار شهرت «گمبرون» باشد.

در صفحه ۲۲ کتاب لقب‌های سیف‌الدین ابوالمظفر هرموزی پسر شاه‌اویس یا شاه ویس منک هرموز را که مقارن با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی بوده است بنابر منابع خارجی ذکر کرده است و از میان آنها ابانصر را انتخاب کرده است و معلوم است که تحقیقات استاد محمد محیط طباطبائی و تاریخ ملوک بنو -

قیصر و تواریخ اتابکان فارس و کتب متعددی که شرح وقایع اختلافات ملوک هرموز و بحرین است از جمله تاریخ مستصری را ندیده است اگر آنها را اضافه بر تحقیقات او بنمیدد درمیافت که لقب شاهزاده هرموزی در غالب مراجع قدیم ابوالنصر هم ذکر شده است.

در صفحه ۲۴ در نتیجه گیری از تحلیل تاریخی مستد به نقل از او بن آمده

است :

«...آلمیدا، هفت کشتی هرموزی را که اسب برای فروش به شاول میبردند، پس از غارت هر چه در آنها بود، آتش زد و دوسفینه بزرگ دیگر را هم که متعلق به هرموز بود در رودخانه سنگسر دستگیر کرد.»

راستی را که برای درک روابط اقتصادی و تجاری و شناختن اعلام جغرافیائی اقیانوس هند و شبه قاره هند در روابط داد و ستد هند و هرموز یا اقیانوس هند و هرموز توضیح درباره دو نام جغرافیائی شاول و رودخانه سنگسر بسیار ضروری مینماید که متأسفانه مؤلف ارجمند کتاب توجه نکرده اند.

از طرفی این گفته او بن چندان منطقی بنظر نمیرسد زیرا هنوز آلبو کرک هرموز را تصرف نکرده بوده است و بنا بر این موجبی برای بروز چنین اختلاف عمیقی بین ملوک هرموز و نایب السلطنه پرتغالی هند (دم فرانسیسکو و آلمیدا) که بچنین راهزنی دریائی منجر شود وجود نداشته است و بنا بر این واقعه باید ریشه رقابت های تجاری محلی و رقابت های بازرگانی در شبه قاره هند داشته باشد نه چنانکه او بن و مؤلف کتاب نتیجه گیری کرده اند دلیل بروز جلوه تضاد سیاسی و اختلاف نظامی آلمیدا و امیر هرموز بحساب آید.

اصولاً اگر از ذکر جزئیات کتاب بگذریم و ماجرای روابط ایران و پرتغال و هرموز و پرتغال را بنا بر اسناد مورد مطالعه مؤلف ارجمند کتاب بخوانیم چنانکه ذکر جزئیاتی که تا کتون معروض افتاد فقط تا صفحه ۲۵ کتاب است نه بیش از آن، کتاب ارجمند (اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشو ملی پرتغال درباره هرموز و خلیج فارس) با همه محاسن و ارزشمندی و جایی که در بین کتب جدید تحقیقی تاریخ ایران و بخصوص تاریخ خلیج فارس خواهد داشت بنظر بنده دارای دو نقص کوچک یا بهتر بگویم دو غفلت غیر عمد است،

نخست آنکه کتاب که بنا به مستفاد از نام کتاب باید حاوی تمام اسناد شناخته شده و تمامی متن ۶۹ سند با زبان اصلی (فارسی، عربی و ترکی) باشد بصورت کتابی که درباره روابط هرموز و پرتغال نوشته شده است درآمده است و اگر این خروج از موضوع راجحاً لازم و ضروری بدانیم و میدانیم، زیرا تحلیل این سند خود غایت غرض و اساس کار نویسنده دانشمند بوده است، ملاحظه و مطالعه تمامی متن اسناد هم برای مشتاقان مطالعه خلیج فارس از جهات مختلف تاریخی، جامعه شناسی، اقتصاد دریائی، کشتیرانی، لهجه شناسی، اعلام جغرافیائی و رشته های دیگر علوم بسیار مهم و شوق انگیز است که متأسفانه تمام نامه ها و اسناد و با ذکر عین و تمام و کمال آنها بدون کم و کاست نیامده است، بهتر بنویسیم که بازم با وجود طبع و نشر این کتاب، محقق محتاج دیدن عین اسناد یا عین باز نویسی شده متن های بی کم و کاست یا ترجمه تمامی و دقیق آنها خواهد بود و امید آن هست که در جلد دوم همه را بخوانیم و دیگر آنکه چرا اسناد و نامه های بزبان عبری محفوظ در آرشیو پرتغال که تعداد آنها هم کم نیست (شاید ۸۱ سند) اگر مربوط به هرموز و خلیج فارس باشد مطالعه نشده، ترجمه نشده و استنتاج علمی و تحقیقی از آنها بعمل نیامده است چه فرق میکند که سندی بزبان فرانسوی باشد یا عبری یا فارسی.

ممکن است درباره اسناد بزبان پرتغالی این عذر را قبول کرد که چون تعداد آنها بسیار زیاد است و مطالعه و تحقیق و تلفیق و تطبیق آنها سالهای زیادی طول می کشد بعلاوه کسانی چون لوئیس دوماتوش در کتاب نفیس: «روابط بین پرتغال و ایران» آنها را مطالعه کرده و بزبان پرتغالی طبع کرده اند اما در خصوص اسناد عبری اگر این اسناد راجع به خلیج فارس و هرموز است این عذر مقبول نیست.

امید که مؤلف پرکار و کوشای کتاب این اسناد را هم مطالعه کند و اگر مختصر ارتباطی با خلیج فارس و هرموز دارند متن عبری و ترجمه کامل فارسی آنها را بدست دهند از آن پس شاید در بعضی یا بسیاری از تحلیل های خود تجدید نظر نمایند.

نقص یا غفلت غیر عمد دوم آنست که ماخذ مؤلف ارجمند در تجزیه و تحلیل اسناد تاریخی بدین مهمی گذشته از متن اسناد فارسی و عربی و ترکی موضوع نقل کتاب و «مجموعه مدارک شرقی» و مجموعه مکاتبات نائب السلطنه

هند، که اولی با علامت اختصاری O - D و دومی با علامت اختصاری C.V.R. در آرشیو ملی پرتغال محفوظ است و مجموعه اسناد صومعه گراسا - و مجموعه گاوتا - و کتاب «مدارک عربی برای تاریخ پرتغال» - و مجموعه «مدارک کنی که از هند رسیده» که همه آنها در پرتغال و بزبان پرتغالی بوده و مورد استفاده مؤلف دانشمند واقع شده و البته مهم و قابل اعتنا بوده‌اند، از منابع فارسی به تحقیقات دانشمندانی چون محمد محیط طباطبائی و چند محقق دیگر معاصر ایرانی و کتب تواریخ دوره اتابکان فارس، ملوک شبانکاره، کتبی که در باب روابط ملوک هرموز و امراء بحرین و عهدنامه‌های آنان و کشمکش امراء بنو قیصر و امراء هرموز و امراء عیونی بحرین و امراء سلغرشاهی و تورانشاهی هرموز و کتبی در این زمینه‌ها که قدیمترین سند دیپلماسی درباره خلیج فارس است و کتبی که در باره ملوک شبانکاره یا شبانکارگان است و حتی ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی و تواریخ روضة الصفا و زینت المجالس و سفرنامه ابن بطوطه و کتب متأخر مانند جام جم و امثال آن و تواریخ تیموری و سفرنامه‌های مکران و کرمان سیاحان اوائل عهد تیموری و سلاجقه را ندیده‌اند بهمین جهت (شجره نامه والیان هرموز از آغاز تا سال ۹۱۳ هجری قمری) مذکور در بین صفحات ۲۱ - ۲۰ کتاب وه کرو نولوژی تطبیقی سلطنت پادشاهان ایران و پرتغال و ملوک هرموز، از جهت زمان حکومت و سلسله نسب ملوک هرموز با آنچه در این کتب عمده است فرق دارد مثلاً بنا بر زینت المجالس ملک شمس‌الدین در سال ۷۱۵ هجری پایتخت خود را بجزیره جرون انتقال داده است و مؤلف روضة الصفا گوید که بسال ۷۹۸ سلطان محمد نواده امیر تیمور به هرموز آمده و از محمد شاه فرمان‌روای هرموز باج چهارساله را مطالبه نموده که آن عبارت از یک هزار بار هزار دو بیست دینار بود در حالیکه ظاهراً این محمد شاه در جدول شجره نامه والیان هرموز پسر بهمن‌شاه و بسال ۷۷۹ مبداء یا منتهای حکومت او نمایانده شده است و در تواریخ و متون قدیم از نظام‌الدین برادر قطب‌الدین تهمتن تورانشاه که بسال ۶۳۴ فرمان‌روا بوده و این بطوطه او را دیده است نام میرود که در سلسله نسب شجره والیان هرموز و کرو نولوژی تطبیقی مذکور در این کتاب از نام این حاکم هرموز خبری نیست و بطور مثال همچنین مرحوم محمد علی سدیدالسلطنه بندر عباسی در کتاب بندرعباس و خلیج فارس در صفحه ۷۳۰ زیر عنوان راپرت دوم از مسکوکات ضروب جرون با تاریخ ۹۲۳ با نام نظام‌الدین و ۹۲۸ با نام سیف‌الدین

نام میرد که اولی مطابق با ۱۵۱۷ میلادی یعنی نه سال بعد از تصرف هرموز بوسیله پرتغالی ها و دومی چهارده سال پس از فتح جزیره هرموز و مطابق ۱۵۲۱ میلادی است و ظاهراً این تواریخ مستند به سکه های مکشوفه با تواریخ کرونو-لوژی تطبیقی کتاب مغایرت دارد معلوم است که مؤلف به کتاب بندر عباس و خلیج فارس و این «تحقیق مسکوکات» توجه نکرده اند همچنانکه کتاب «معجم-الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی المستشرق زمبوره» راهم برای تطبیق سنوات با سنوات حکومت امراء محلی لارمورد استفاده قرار نداده اند و این نقص کتاب برای دشناسائی هرموز و قلمرو آن است.

در منابع خارجی کتاب یعنی منابع بزبان فرانسوی بیشتر استاد مؤلف دانشمند به نوشته ها و کتابهای آقای ژان. اوین دانشمند فرانسوی است، من خود به تحقیقات اوین درباره خلیج فارس و جنوب ایران اعتقاد صمیمانه دارم و همواره او را در نوشته ها و کتابهایم ستوده ام و بدانها ارجح میگردم ولی برای تدوین کتابی که برای مطالعه اسناد تاریخی راجع به سرزمین کهنه ای مانند هرموز و باهمیت آنست بیشترین استاد به تحقیقات یک دانشمند نمودن و از تحقیقات دیگران چشم پوشیدن تا آنجا که در پاورقی صفحه ۱۵ آمده است «..... در جلد دوم کتاب خود از جغرافیای تاریخی هرموز نیز گفتگو خواهد کرد» و این جمله را منبع مطالعه خود درباره جغرافیای تاریخی هرموز قرار دادن یعنی برای شناختن جغرافیای تاریخی هرموز استاد به نوشته ای یا کتابی از آقای ژان. اوین که هنوز چاپ نشده و مؤلف هم متن آنرا ندیده است نه روش عالمی دقیق چون دکتر جهانگیر قائم مقامی میتواند باشد! در آخر این مقال باید اضافه کنم که بیشتر استاد مؤلف از جملند کتاب به تحقیقات اوین و مرحوم اقبال و کتاب خلیج فارس آرنولد ویلسون است و بهمین مناسبت با امیدواری فراوان پیشنهاد میکنم آقای دکتر قائم مقامی حالا که مانند خود بنده به تحقیقات اوین علاقمند شده است همت فرماید و کتاب خلیج فارس، خواجه عطار و آلبو کرک:

Golf Persique, Cojeatar et Albeuquerque. paris Genève 1971.

را ترجمه فرموده و انتشار دهند و مشتاقان را از این سعی عالی ممنون فرمایند. بعلاوه حالا که در این مهم صرف همت کرده اند و به مذاقه در تاریخ هرموز پرداخته اند کتاب بسیار مهم سفرنامه لاسردا :

Gulbenkian «Roberto»: L' ambassade en Perse de Luis Pereira de Lacerda . Lisbonne , 1972.

را برای فارسی زبانان منتشر سازند که هر دو کتاب بسیار مهم، غنی و معتبرند و هم از مراجع مهم خودشان در کتاب حاضر است.

همچنانکه امیدواریم ترجمه فارسی سفرنامه دن گارسیا و سیلو افیگوارا، که کتابی بسیار عزیز و معتتم درباره هر موز است و از مستندات و منابع کتاب حاضر است و آقای دکتر شعاع الدین شفا (نه آقای شجاع الدین شفا مترجم سفرنامه پیترو دولاواله) دست ترجمه و انتشار دارند بزودی منتشر گردد.

باز گردیم بر سر کتاب که سخن بدرازا کشید و خواننده را خستگی رسید. کتاب دارای يك جدول زمانشناسی تطبیقی سلطنت پادشاهان ایران و پرتغال و ملوک هر موز است که با نام «کرونولوژی تطبیقی» در صفحه ۲۵۰ کتاب آمده است و از مباحث بسیار سودمند کتاب است. بعلاوه کتاب دارای نقشه زیبایی از قلعه هر موز و روزگار آبادانی است که دقیق و قشنگ و خوب چاپ شده است بهمان گونه که نقشه خرابه‌های قلعه پرتغالی در جزیره هر موز که از کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان گرفته شده است بسیار تاریک و بدرنگ چاپ شده است. نقشه‌ای نیز از بندر مسقط و نقشه‌ای از جزیره قسم از روی نقشه‌های قدیمی در کتاب چاپ شده‌اند که زیبا و ارزنده و معتتم است.

پس از تحسین و ستایش کار پراج آقای دکتر جهانگیر قائم مقامی امیدوارم و آرزو می‌کنم که مجلدات بعدی کتاب را بخوانیم و در اولین مجلدات آیه، یعنی نه آنقدر دور که به عمر چون منی نرسد، اصل نامه‌های فارسی، عربی ترکی و عبری و ترجمه‌های آنها بی کم و کاست بصورت چاپ عکسی ساده درشت و بازنویسی بی کم و کاست متن بصورت جزوه‌ای یا ضمیمه‌ئی بربیکی از مجلدات بدست محققان برسد و کار پراج مؤلف دانشمند کامل شود و در مجلدات بعدی تجزیه و تحلیل اسناد طوری باشد که مثلاً با دیدن سجع مهر نورالدین شرف که این چنین است: «إله، محمد، علی، کسی که پیرو دین نبی و شاه نجف شد شرف ز مهر علی یافت نورالدین شرف شده و پیدا است که مهر مردی شیعی مذهب است و فارسی زبان است و ایرانی مرام. در چگونگی پیوند بنیان عقیدتی و فکری مذهب شاه و مردم هر موز با مذهب دولت مرکزی ایران بروزگار صفویه و اینکه حادث است یا از قدیم و پیش از صفویه یا در اوائل ظهور صفوی بدان مؤمن بوده‌اند تحلیلی علمی و مستند بخوانیم. چه ملوک هر موز پیش از صفویه بوده‌اند و مذهبی داشته‌اند آیا پیش از صفویه شیعه بوده‌اند و اگر بزمان صفویه شیعه شده‌اند با وجود عدم تسلط دولت صفوی بر هر موز، شیعه چگونه به هر موز راه یافته است؟ همچنانکه

امیدواریم درخصوص کسانی مانند نورالدین ایران‌شاه وزیر فرخ‌شاه بن محمد شاه فیروزشاه و امثال او و اشخاص مذکور در فرمانها و نامه از جهت ملیت، مذهب، کارها، ارتباطات سیاسی و بازرگانی آنان و عاقبت کار و مالشان و درجه نفوذ و سعی و کوششی که در پیوستگی هر موزبا دولت مرکزی ایران یا جدائی و گسستگی آن بکار برده‌اند و درجه اعتقادی که دربار صفوی یا حکام فارس و کرمان یا نمایندگان پرتغال و نایب‌السلطنه پرتغالی هند و بالاخره پادشاهان صفوی پرتغال نسبت بآنها و اعمال آنها داشته‌اند از روی اسناد و مکاتبات چنانکه روش مؤلف دانشمند بصیر است بطور علمی و مستند، مورد بحث و نتیجه‌گیری واقع شود که واقعاً جای این بحث و نتیجه‌گیری در کتب فارسی خالی مانده است.

## \* تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک \*

تالیف محمد اعظم بنی عباسیان بستکی، بکوشش عباس انجم روز،

چاپخانه کویان، ۳۸۷ صفحه، بستک لارستان، ۱۳۳۹ خورشیدی.

سالها پیش، دوست صدیق و نجیب و بزرگواری داشتم که اگر چه رفیق حجره و گرمابه و گلستان نبودیم. اما آشنائی قدیم خانوادگی و مختصر پیوند خویشی و ارتباط دائم زندگانی، ما را در خوب و بد و زشت و زیبای زندگانی یکدیگر مرتبط می ساخت.

مرحوم محمد اعظم خان بنی عباسی، نجیب زاده‌ی والاتباری بود که در کسوت خانزادگی کار اهل دولت می کرد و مدتی بخشدار بستک و جهانگیریه بود و پدرش و اجدادش نیز در اینگونه سمت‌ها بوده‌اند. یادش بخیر و روانش شاد که بسیار آزاده و خیر خواه و کریم و درستکار و مردمدار و مهربان و حلیم و درویش خصلت می نمود. من از زبان آن مرحوم شنیده بودم که گنجینه‌ئی از فرامین و اسناد و کتب خطی و تواریخ محلی و یادداشت‌های درگذشتگان قوم دارد و در صدد تلفیق آنها و ترتیب تحریر کتابی است که مردم بستک و جهانگیریه و فرامرزان را بکار آید. چون روی در نقاب خاک کشید و به رحمت ایزدی پیوست از دیدن آن کتاب قطع امید کرده بودم ولی دیری نگذشت که دوستی مرا از انتشار تعداد مددودی نسخه از آن کتاب آگاه ساخت بجهت جو پرداختن و نسختی از این کتاب را بهمت و لطف کریمانه‌ی دوست فاضلم آقای مصطفی قلی بنی عباسی که خود از آن خاندان گرامی است بدست آوردم.

نسختی از کتاب «تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک» که من در اختیار دارم، با پشت جلد چرمی، قطع رقمی و با کاغذ کاهی وسط، و چاپ مطبوعه، بدون فهرست اعلام و اماکن و موضوعات و تصویرها است. کتاب دارای بیست و شش فصل و دو صفحه شرح حال و دو مقدمه‌ی کوتاه است. فصل یکم کتاب در تاریخ اتابکان فارس بسیار مختصر و در دو سه صفحه تحریر شده و غرض مؤلف پیمان حکومت سلطنت و سلجوق بوده است تا صفحه‌ئی از تاریخ ایامی را که حاجی شیخ عبدالسلام خنجی در خنج متولد شده است بازگو نماید. فصل دوم در احوال

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال شانزدهم—۴، صفحات ۶۶۶—۶۷۰ چاپ شده است.



حاجی شیخ عبدالسلام خنجی که او را «قطب الاولیاء» نام داده و اشاره‌ی ابن بطوطه در حله‌اش باین شیخ در خنج و پسرش محمد و فوت این شیخ و احوال شمس‌الدین محمد خنجی و شیخ عقیف‌الدین و بدرالدین شیخ اسماعیل و شیخ عبدالغنی و فرزندش و شیخ جابر و شیخ ناصر و شیخ محمد کبیر و امثال آنها است که همه از اولاد و احفاد و خانواده قطب‌الاولیاء خنجی بوده‌اند و وصف خدمات و کرامات آنهاست. از دوران حکومت شاه طهماسب است که بذکر سلسله نسب خاندان بنی‌عباسی بستک می‌پردازد و نسب نامه‌ی بنی‌عباسیان را از خود آغاز و به‌عاشم عبد مناف پایان می‌دهد.

این شجره‌سازی و سلسله‌نسب نمائی بعد از فتح عرب و قوام دین مبین اسلام در همه‌ی خاندانهای ایران شایع گردید و چون انتساب به حضرت ختمی مرتبت شرف و مزیت و فخر و کرامت بود معمولاً خاندانها خود را به سیدکائنات اتصال میدادند، اما از شگفتی‌های بزرگ این است که در همه‌ی این خاندانهای تک‌تن بدون اکتساب مدرسه‌ئی بزبان عربی سخن نمیتوانست گفت، در حالی که در مثل همین مردم بستک که بیش از ۷۰ سال است در نواحی جنوبی خلیج فارس زندگی میکنند و شاید سه نسل در آن دیار زاد و ولد داشته‌اند و بایران سفر نکرده‌اند، هنوز زبان مادری و لهجه‌ئی خود را بخوبی و روانی و بدون غلط حرف می‌زنند و چگونه است که این خاندانهای مدعی عرب بودن، زبان عربی را در هیچ زمانی حفظ و نگهداری نکرده‌اند و بکلی با آن بیگانه بوده‌اند؟

در این فصل دوم است که شرح حالی از سید محی‌الدین شاعری که با تخلص «محمیا» که بزبان فارسی و لهجه‌ی بستکی شعر می‌سروده و شهرت عام یافته و سرودهای مردم پسندش تاکنون بر سر زبانها است (رجوع کنید به مقاله‌ی «اسمش نادیم» در مجله‌ی فرهنگ ایران زمین - نوشته‌ی احمد اقتداری) میخوانیم و همچنین شرح حالی از شاعر دیگر بستکی بنام ملا نامی از مردم آبادی «پتو» که تا سال ۹۱۲ هجری می‌زیسته و معاصر شاه ابراهیم خان علاء‌الملک لاری بوده را باغزلی شیوا از او که با مطلع:

قضای حق گل آدم بخاک غصه سرشت

که در کشاکش محنت نه خوب ماند و نه زشت

به دانه‌ئی ز جهان مبتلا چو شد مرغی

به تیغ کشته شد و گاه پخت و گاه برشت

آغاز میشود، میخوانیم و هم در این فصل است که به شرح حال شیخ عبدالقادر

بستگی که بسال ۱۱۳۶ دعوت حق را لبیک گفته است پرداخته و به شرح بقعه آرامگاه او و تواریخ تعمیرات آن میپردازد . در فصل سوم از کتاب اخلاق مدنی از تألیفات شیخ حسن مدنی که به سال ۱۱۰۵ هجری فوت کرده است و از خاندان مدنی و مشایخی که پیرو شیخ حسن مدنی و شیخ عبدالقادر بنی عباسی بوده اند سخن میگوید . در فصل چهارم از شاه سیفاله قتال و مهاجرت او از بغداد بایران و ارتباط سید محمد عمر شاه قتال بامامورین اتابکی گفتگو کرده است بدنبال این فصل است که از سید کامل پیر فرزند قتال و مقابر سیفاله قتال و سید کامل پیر سخن گفته و محل مقابر آنها را نشان میدهد . در فصل پنجم مدخل تاریخ صفوی و احوال شاه اسماعیل صفوی و شاه طهماسب صفوی و شاه اسماعیل دوم و شاه عباس کبیر و شاه صفی و شاه عباس دوم و شاه سلیمان و شاه سلطانحسین را باختصار و ظاهراً از روی کتب تاریخ عمومی و مانند آنچه در دیگر کتابها آمده است بیان میدارد ولی درهمه‌ی فصل منتهی به بحث تاریخی خود را که با این جملات تصریح شده است : «... حقیقت اینکه اگر خدمات شاه عباس کبیر را کنار بگذاریم و فجایع بقیه خاندان صفوی را از دیده واقع بین خود گذرانیم با جنایات مغول و تیموریان نیز برابری میکند .» تلویحاً و تصریحاً بیان ادعا کرده است . فصل ششم آشفتگی ایران پس از صفویه و قیام سرداران افغانی و فصل هفتم ظهور نادرشاه افشار را شرح میدهد . در فصل هفتم آنچه راجع به سردار محمد خان بلوچ و سفر طهماسب قلی خان سردار جلایر به فرامرزان و جهانگیریه و گرفتاری محمدخان بلوچ در جزیره‌ی کیش است خواندنی است چه وقایع در محل اتفاق افتاده و مؤلف اسناد و مدارکی در اختیار داشته‌است که شرح جزئیات را از روی آنها برشته‌ی تحریر در آورده و شاید در دیگر کتابهای تاریخ دوره‌ی افشاریه ضبط نشده باشد . در بیان جلوس نادرشاه افشار در دشت مغان عزیمت شیخ محمد سعید حاکم لاروبرادرش شیخ محمدخان بستکی حاکم جهانگیریه و بندرعباس به دشت مغان و شرحی را که آنها از تاجگذاری نادرشاه داده‌اند و لاجرم بازگو کرده‌اند و کسانی ثبت و ضبط کرده‌اند و مؤلف شاید آن اخبار را شنیده یا خوانده باشد ولی اشاره‌ی ندارد، خواندنی است .

جزئیاتی که از زندگی و مذهب نادرشاه و طرز قتل و علت قتل نادرشاه بیان میکند شاید غیر از آنچه باشد که تاکنون درباره‌ی نادر و حوادث زندگی او نوشته‌اند بخصوص که مرحوم محمد اعظم بنی عباسیان مؤلف کتاب شاید از روی اسناد و مدارکی که بدانها اشاره نکرده است ، ابدالی‌ها و افغانها و ازبکها را از هواخواهان صمیمی نادرشاه قلمداد می‌کند و قتل او را به تحریک علماء

شیعه مذهب می‌داند و طغیان احمد خان ابدالی در افغانستان را برای طغیان و اعتراض به قتل نادرشاه از طرف شیعیان بحساب می‌آورد.

در این فصل نام بسیاری از قلمه‌ها و دیها را بصورت ضبط قدیمی و آشنای آنها باز می‌شناسیم مانند قلمه‌ی لشتان، قلمه‌ی دیده‌بان و قلمه‌ی ام‌الحکوم. در فصل هشتم سخن از شیخ محمد سعید بستکی حاکم لارستان و در فصل نهم سخن از جنگهای محلی در قلمه‌ی دیده‌بان و قلمه‌ی تدرویه و گوده که دو آبادی آن بلوک‌اند، و قیام نصیر خان لاری و تسخیر قلمه‌ی گراش در نزدیکی شهر لارستان سال ۱۱۶۶ هجری است. فصل دهم کتاب اختصاص به تاخت و تاز قواسم یا جواسم و اختلاف آنان با طایفه‌ی بنی معین قشم دارد. در این فصل ورود کریم خان زند به لار برای جدال با نصیر خان لاری و حمله‌ی قواسم و خوارج به لنگه را مطالعه می‌کنیم. آنچه در این فصل خواندنی است منشاء قواسم و جدائی آنها از خوارج، و اطاعت این قواسم که از مردم جلفار یعنی رأس‌الخیمه‌ی امروزی بوده‌اند از حکام ایرانی بستک لارستان است. در معاهدات و ملاقاتها و گفتگوها شیوخ «آل قاسم» که امروز بنام «قاسمی» نواده‌های آنها بر امیر نشین شارجه و امیر نشین رأس‌الخیمه در ساحل جنوبی خلیج فارس حکومت می‌کنند و از اعضاء فدراسیون امارات عربی متحده‌اند و گاهی با ایران سرلجاج دارند، بامشایخ و حکام ایرانی بستک است که همواره قبول اطاعت و فرمانبرداری از نوشته‌ها و گفته‌های آنها هویدا است. در این فصل قلمه‌ی اژدها پیکر لار در چند جای اژدرها پیکر نوشته شده است که اگر از روی سندی نوشته شده باشد کلیدی برای تحقیق لنوی این نام بدست داده است. در فصل یازدهم در اوضاع لار و بستک و بنادر در اغتشاشات اوائل دوره‌ی زنداست و ظاهراً در این بحث تقی خان ددانی را تقی خان درافی نوشته است که شاید اشتباه مطبعه باشد. در این فصل نامه‌های آبادیهای فدایخ که امروز فدایخ گفته میشود و دشت کهنه، اردک بطلت اردو نوشته شده و قلمستان و استاس و کال و پاسخند و اهل و امثال آن مضبوط افتاده‌اند. حمله‌ی سرداران زند به لار و طغیان نصیر خان لاری و عاقبت کار او را در این فصل می‌خوانیم همچنین شرح مختصری از موقع طبیعی قلمه‌ی دیده‌بان و بلوک‌لیمز آن در این فصل بیان شده است. در فصل دوازدهم از زکی خان زند در جزیره‌ی هرمز و خدعه‌ی شیخ عبدالله بنی معین و فرامین کریم خان زند و حمله‌ی حاکم بستک به جلفار و جنگ طوائف خوارج و فوت شیخ محمد خان بستکی و مقبره‌ی او سخن بمیان آمده است. در این فصل جزائر تمبار و ابوموسی و قیس (کیش) و فرور جزء جزائر قلمرو فرمانروائی شیخ محمد خان بستکی قلمداد شده‌اند. چند فرمان با مهر کریم خان یعنی: «ویامن هومن رجاء کریم»

نقل شده است. فصل سیزدهم در تاریخ زندیه است. در این فصل مبحث: «اخراج هلندیان از جزیره خارک در ۱۲۲۸ هجری» خواندنی است و سال فوت کریم خان زند را «ای وای کریم خان مرده» برابر ۱۱۹۳ هجری قمری ضبط کرده است. در فصل چهاردهم اختلاف امراء زند و سلطنت لطفعلی خان زند و عاقبت کار او است که با بیت معروف منسوب به لطفعلی خان زند: «ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله و رباعی که معروف است خود در حضور آقا محمد خان به نزدیکی هنگام مرگ گفته است مسطور است. در این فصل ورود لطفعلی خان زند به لار برای تنبیه پسران نصیر خان لاری مذکور افتاده است. در این فصل اختلاف طوایف مرزوقی و قواسم بر سر جزائر فرور و سری ابوموسی توضیح داده شده است که به حکم حاکم بستک گردن نهاده اند. حمله ی اعراب سواحل جنوبی خلیج فارس به بندرعباس و در اختیار گرفتن گمرک بندرعباس و عملیات نماینده‌ی مسقط بنام شاه بندرعباسی از نکته‌های این فصل است. فصل پانزدهم اختصاص به سلطنت قاجاریه دارد. در این فصل می‌خوانیم شیخ عبدالنور سر تیب بستکی فرزند هادی خان بستکی حاکم بستک با شش هزار نفر از تفنگچیان لارستانی و مردم جهانگیریه حسب امر فتحعلی شاه قاجار باردوی عباس میرزای ولیعهد می‌پیوندند و در جنگ ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ فتحعلی شاه با روس‌ها شرکت

می‌کنند و شیخ عبدالنور بستکی در این جنگ کشته می‌شود. فصل شانزدهم ماجرای ورود صادق خان قاجار دولوبه بستک به سال ۱۲۲۴ هجری قمری و ماجرای قلعه‌ی کوهج و حکومت نصیرخان دوم پسر عبدالله خان لاری در لار و اعزام حسینعلی میرزای فرمانفرما به سواحل خلیج فارس برای جدال با وهابی‌ها و سعودی‌ها و شکست وهابی‌ها و امرای سعودی و بالاخره شکست نصیر خان دوم در لار و فرامین صادره است. در فصل هفدهم از سلطنت فتحعلی شاه و کارهای عباس میرزا و سلطنت محمد شاه و دعوی سلطنت حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس و قیام آقاخان محلاتی و فوت محمدشاه و صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر و قیام علی محمد باب سخن رفته است. فصل هیجدهم از وقایع محلی و اختلاف حکام و اقوام و استرداد بندرعباسی از نماینده‌ی حاکم مسقط و اخراج اعراب و وصف حالی از قایز، شاعر بستکی که با نام حاج مصطفی خان بستکی حاکم مقتدر ناحیه بوده است و عکس او و شرح حال عده‌ئی از مشایخ نقش‌بندی و قادری بستکی و خنجی و اوزی و مفتیان سنت و جماعت و شرح حال علامه شیخ محمد مفتی اوزی و شیخ احمد کوهجی و آخوند انوهی و حاجی حسن نقش‌بندی و امثال

آنها است. در این فصل نامهای قشنگ تنگ خیال و بیخ فال را می‌یابیم و همچنین کلمات نامانوسی چون «باند خطر ناک» ذهن خواننده را به تشویش می‌اندازد. در فصل بیستم احوال حکام محلی وجد مؤلف و حوادث مقدمه‌ی آغاز مشروطیت ایران و حکومت فتحعلیه‌خان گراشی در لارستان از ۱۲۸۸ تا ۱۳۱۲ و خبر توطئه‌ی قتل ناصرالدین شاه را می‌خوانیم. در این فصل مؤلف به ضرس قاطع سید جمال‌الدین اسدآبادی را «اهل سنت و جماعت» می‌داند و میرزا رضای کرمانی را هم از پیروان او دانسته است. فصل بیست و یکم حوادث عمومی دوران مشروطیت، و فصل بیست و دوم انقلاب و اغتشاشات لارستان و جنوب فارس و قیام سید عبدالحسین مجتهد لار و تشکیل انجمن اثنی‌عشری در لار و فتنه و فجایع لار از طرف طرفداران سید عبدالحسین دزفولی مجتهد لار بدست آوین مشروطه خواهی، وارد و کشتی نصرالدوله به لار و شکست شورشیان و سید عبدالحسین مجتهد و قضایای بستک و حمله‌ی «بیخه جات» تراکه به قصد غارت بنادر شیپکوه و لنکه در ۱۳۲۸ هجری قمری و امثال آنها است. فصل بیست و سوم در احوال محمد رضاخان بنی‌عباسیان سطوة الممالک بستکی پدر مؤلف کتاب و جنگ جهانی اول و بیماری عالمگیر ۱۳۳۷ هجری قمری است و فصل بیست و چهارم و بیست و پنجم در وقایع حکومت سطوة الممالک بر بستک و بنادر است و آنچه بسیار خوانندگی است گزارشهای راجع به جزیره‌ی کیش و خرید و باز خرید و واگذاری و سرگذشت این جزیره است که در این فصل به تفصیل بآن پرداخته شده است. در فصل بیست و ششم از علماء و عرفاء و رجال بستک دوره‌ی حکومت سطوة الممالک و پدرش صوت‌الملک بستکی است. و در آخر کتاب از شش تن از معارف مذهبی و علمی بستک و لنکه معاصر مؤلف نام رفته است.

براستی که از تواریخ بسیار خوب محلی همین کتاب تاریخ جهانگیریه‌ی موصوف است، متأسفانه کتاب بدون فهرست اعلام و فهرست موضوعات است. از حیث انشاء و ترکیب جملات و انتخاب کلمات ساده نویسی ثری متوسط است، ممتاز نیست اما عیبی فاحش و غلط غیر قابل اغماض هم ندارد. تأسف عمیق من از آنست که دیگر مؤلف فقید سعید آن در قید حیات نیست تا بتوانم به گنجینه‌ی نوشته‌ها و تقریرات و رسالات خطی و فرمانهای دورانهای صفوی و افشار و زند و قاجار که در اختیار آن مرحوم بوده است دسترسی پیدا کنم چه باکمال تأسف باید بنویسم که در هیچیک از صفحات کتاب آن مرحوم مأخذ مطالعات و تحقیقات خود را نقل نکرده و رجوع نداده است. ولی این فایده‌ی بزرگ از این کتاب

کوچک بدست می آید که میتوان در خانواده ی بنی عباسی و خانواده ی مرحوم محمد اعظم خان بنی عباسیان بستگی جستجو کرد شاید به چند تائی از آنها دسترسی پیدا شود و با تحقیق و تطبیق آنها در مجله ئی یا کتابی چاپ و منتشر گردد . حالا که از نقد این کتاب مستطاب که از یاد و باران گزند نیابد، فراغت می یابم، به روح پرفنوح مرحوم محمد اعظم خان بنی عباسیان درود می فرستم و برای او طلب رحمت می کنم رحمةً واسعة .

## \* پیوند عشق میان شرق و غرب

تألیف جلال ستاری . تهران، وزارت  
فرهنگ و هنر. ۱۳۵۴

غم عشق قصه نامکرر است از هر زبان و از هر نای و نی که بشنویم و در هر کتاب و دفتر که بخوانیم. قصه هستی جز قصه عشق نیست، و شگفت آنکه قصه نیستی نیز جز قصه عشق نیست. کتاب «پیوند عشق میان شرق و غرب» قصه دیگری بر اساس تحقیق در قصه‌های نامکرر غم عشق است.

مؤلف کتاب، جلال ستاری، خود این کتاب را در آمدی بر رساله‌ای که خود درباره عشق لیلی و مجنون نوشته است وصف نموده است، اگر چنین هم باشد، ستاری نه تنها «حدیث راه را پر خون» کرده است، بلکه با تحقیق درباره «سیر تحول عشق شیفتگی و خاکساری در ادب عرب و اسلامی»، «راز تأثیر عشق و خاکساری اسلامی و شرقی در جهان مسیحیت و غربی»، «ساحت عرفانی و ریشه‌های ایرانی و مانوی قصه تریستان و ایزوت»، ترانه‌های عاشقانه «تروبادورهای غربی» و بالاخره پیوند سه داستان دلکش و قصه پر غصه عشق بنیان سوز لیلی و مجنون، ویس و رامین، و تریستان و ایزوت، حدیث راه پر ماجرای عشق را پر خون تر کرده است:

نی حدیث راه پر خون می کند قصه‌های عشق مجنون می کند  
در بخش اول کتاب، عشق خاکساری و افتادگی را در عربستان جاهلی و «نسب» و قصیده و عهد و قبیله و جذبات صحرا را با فحص عالمانه و دقیق بررسی نموده است: «... بنا بر این زیارت مردم مکه از کعبه در عربستان جاهلی، به مثابه ترتیب دادن جشن همگانی شکوهمندی بوده است که هدفی جز دعوت به پارسائی و ترک دنیا داشته است. طواف درین زیارت مکی به منزله شرکت در شادی و سرور «گیتیانه» بوده است. قوم، الهه مادری را در کعبه، با انجام دادن تشریفات و

---

۱ - دیباچه دفتر اول مثنوی معنوی

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال نوزدهم - صفحات ۸۴۲ - ۸۳۲ چاپ شده است.

مراسمی کم و بیش گستاخانه نیايش می کرد. دوره گردی و طواف دختران جوان در طلب شوهر، پرستش کبوتر در حرم، آثار و بقایای تقویم خورشیدی که مطابق آن ظاهراً ماه رجب مقارن با آغاز بهار است، همه دال بر وجود پرستش الهه مادری، الهه مشترك میان ملل سامی در صحن کعبه در عصر جاهلی است و بیهوده نیست که پرستش کعبه از مضامین نسیب است.»

در صفحه ۳۷ کتاب می خوانیم: «عشق خاکساری سراسر تضاد است، چون در عین طلب و طرد عشق است، هم انس است و هم غرب، نه با عقل سازگار است نه با واقعیت و عرف دمساز، خردگریز و باطل نما است، و در نتیجه توجیهی خردپسند و عقلانی از آن بدست نمی توان داد. عشق خاکساری بدانگونه که در متون غیر عرفانی شرح و وصف شده است در نیافتنی است و این همان راز یا سر عاشق است، یعنی راز عاشق توجیه ناپذیری عشق اوست. عشق خاکساری طرد عشق متعارف و کامرواست چون طالب خوشبختی و کامیابی نیست. این عشق را بنیاد بر ناکامی است. آنچه در این عشق بدیع و طرفه است، طلب رنج و درد است که بگفته فرخی «عشق سر تا بسر عذاب و عناست» و نیز پایان ناپذیری این درد و رنج که روشنگر دوام خواست و آرزوئی محال و تحقق ناپذیر است و بگفته شاعر

نام عاشق نکو ز بدنمایی است	کام او در طریق ناکامی است
عدم قوت زاد ایشان است	نامرادی مراد ایشان است

اما این درد و رنج، پیش از شناسائی مطلوب و اظهار مقصود نیز وجود دارد، چون با دیدار محبوب از میان نمی رود. عشق خاکساری زخمی کشنده است و درد و حزن وصال ناممکن، موقعیت‌های خارجی که موجب برانگیختن آنند اهمیت ندارند و در واقع دست‌آویز و بهانه‌ای بیش نیستند.»

ستاری مؤلف پرکار و بردبار کتاب برای آنکه مرتبه عشق را باز نماید و «رابطه محکم محبت با محبوی» را نشان دهد و «از احوال مشتاقان جمال جلال کریم کار ساز» خبر دهد از قرآن مجید مددها می گیرد و مثالها می آورد، رساله ضوئه للمعات صائن الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی در شرح لمعات فخرالدین عراقی را می خواند و در این دریای بی‌خبری غرق می شود تا تفسیر حدیث «من



عشق و عفو و کتم و مات، مات شهیداً» را دریابد و برای خواننده بازگو کند و نه تنها این رساله عرفانی و روحانی را بدقت می‌خواند و سخن عشق را مکرر نومی‌کند، بلکه برآستی ازدهها کتاب معروف و متقن که خواندن هر يك را عمری دراز و فراغتی بی‌حساب و رفیقی شفیق و دانشی محیط و مؤونتی سهل لازم است، باستناد و ارجاع و استدلال و استشهاد با نقل عین روایت متن نام می‌برد. از آن جمع کثیر محقق و فیلسوف و شاعر و جامعه‌شناس و مورخ و صوفی و قشری و مرد خدا و خوشنویس و عابد و زاهد و پیامبر و امام و خلیفه و هنرمند و رامشگر و رند و صنعتگر و امیر و وزیر و رئیس قبیله و زنان و مردان که ستاری در کتابش نام برده و از آن تعداد عدید کتب و رسالات و قصائد و «نسیب» و «شیب» و غزل و زندگی-نامه و تاریخ و تألیف و تصنیف که در متن و ذیل کتاب، بدانها رجوع کرده است، اگر فهرستی فراهم آید، دائرةالمعارفی در کتابشناسی فراهم خواهد آمد که خود کتابی عظیم خواهد بود.

راستی را جای شگفتی نیست؟ بروزگاری که ابناء زمان، حتی برای کار تخصصی خود فرصت و وسعت و فراغت خواندن ده صفحه‌ئی، از یک کتاب ساده و آسان را ندارند، مؤلفی برای تألیف کتابی سیصد و شصت صفحه‌ئی، کتابهایی چون مصارع‌العشاق جعفر بن احمد بغدادی، خلاصه شرح تعرف، چهارده رساله‌صائن-الدین علی ترکه اصفهانی، التصفیه فی احوال المتصوفه (صوفی‌نامه) قطب‌الدین عبادی، تزئین الاسواق و تفصیل اشواق‌العشاق، درة التاج لغرة الدباج قطب‌الدین محمود شیرازی و دهها کتب عرفانی و ادبی و فلسفی را در زبانهای عربی و فارسی و فرانسه و انگلیسی بخواند و به آراء و عقائدی که در خصوص آنها اظهار شده است توجه کند و اینها افزون بر کتب و رسالات و مقالات نویسندگان معروف و دیوانهای شاعران فارسی زبان شناخته شده و مشهوری باشد که در دسترس همگان قرار دارند و ستاری نیز از آنها بهره گرفته است! شاید زبان حال ستاری در تألیف این کتاب مستطاب دیباچه دفتر اول مثنوی باشد:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق      تا بگویم شرح و درد اشتیاق  
 سرمن از ناله من دور نیست      لیک چشم و گوش را آن نور نیست

ستاری، وقتی بقول خودش از «فرضیه سازعشق» در قرن سوم هجری یعنی ابن‌داود اصفهانی صاحب کتاب «الزهره» سخن می‌گوید و ابن‌حزم اندلسی قرطبی مؤلف «طوق الحمامه» و ابن‌العربی مشهور را متأثر از ابن‌داود معرفی می‌کند

بر سر «فناى فى الله» سخن تا بروزگار مامى کشاند و بیان این عشق هستى سوزرا بدست نویسندگان معاصر مى سپارد و از مرحوم بدیع الزمان فروزانفر و عبدالحسین زرین کوب نقل مى نماید که بدیع الزمان فرموده است:

«وجود عاشق بتدریج مى گدازد و بسبب غلبه اراده معشوق ناچار از سر مراد خویش بر مى خیزد تا بدانجا که اراده اش محو اراده معشوق مى شود و از این هم مى گذرد تا بدان حد که از وجودش جز نامى و نشانی باقی نمى ماند و کار به نیستى و فنا مى انجامد» و از کتاب ارزش میراث صوفیه زرین کوب باز مى گوید که: «شگرف بی امیدى است که از عاشق همه تسلیم بحکم معشوق و توکل و اعتماد بر او را طلب مى کند.»

دربخش دوم کتاب با عنوان: «از زجل سرایان اندلس تا تروبادورهای فرنگ» در آغاز ابن داود اصفهانی شرقی را با لوشاپلن غربی مقایسه مى کند و در واقع کتاب «الزهره» را با کتاب «De Amore» به ترازومى نهد و احکام و نظرات ابن داود را با «تروبادورها» در باب عشق و مستى و با «موشحات» و «ازجال اندلسی» مى سنجد و آراء ابن خلدون و نام آوران موشحات و مقدم آنها در جزیره اندلس مقدم بن معافر نیریزی شاعر قرن سوم هجرى و معتصم بن صمادح خدايگان المریه، ابن حیون، مهر بن فرس، ابوبکر صابونی، ابوالحسن سهل بن مالک و امثال آنها را تدقیق مى نماید، در اینجا دیگر ادبیات اسپانیولی و بلاغت و شعر و ادب رومانی، گفته ها و نوشته های مستعربان اندلس، مدجین ها، ذمیون، مولدون و دهها طبقات اجتماعى، جوامع مسلمان ناشده و مسلمان مرده، برگشته از مسلمانى امام مسلمان خوانده، جشن ها، آداب و رسوم، شعر عامیانه، تصنیف دوره گردان خانه بدوش، پرده پوشى و کشف و شهود رندان، گفت و گو و مناظره، عشق بی پرده در درون صومعه و مسجد و کلیسا و کنیسه و بسپاری سخن دیگر، از زبان اهل دین و اهل دنیا و اهل علم و اهل عشق از عرب و ایرانی و فرنگی و شهر نشین و ده نشین، عمله طرب تا کبابه کشان حکومت، ریاکاران زناکار و عشق پرستان بی دین باز مى گوید و آنها را بدقت و با بهره گیری از کتاب ها و رساله ها و شعرها و فلسفه ها و طنزها مى آزماید. از شما پنهان نمى کنم، من از حوصله ستاری در شگفت مانده ام

و آرزو می‌کنم عمری دراز شاید بدرازی عمر نوح می‌داشتم تا بتوانم این همه مقولات و احتجاجات و بحث آراء و عقائد را از روی کتاب‌های مأخذ و اصلی و در زبان اصلی بخوانم و آنوقت پس از هزار سال دیگر شاید بتوانم پس از دوهزار سال، بگویم برخی از قسمت‌های استنتاج ستاری درست بوده است یا نه، حق مطلب ادا شده است یا نه!

گفتی که حافظ اینهمه رنگ و خیال چیست

در ما غلط مبین که همان لوح ساده‌ایم

در این بخش وقتی سخن به شاعران پرووانس و عشق افلاطونی و شعر غنائی می‌رسد، دیگر از موسیقی و تاریخ موسیقی و زمان‌شناسی «حب عذری» و متبعمان مذاهب و شعراء فرانسوی زبان و کتب طبقات الصوفیه، رسائل خواجه عبدالله انصاری، زن اندلسی و زن عرب، اصحاب معبد، ارباب کلیسیا، اصحاب هیکل، اسماعیلیان شام، عشق شوالیه‌ها، زنان اخلاقی، عشق پرووانسی، مفهوم وجد، موسیقی یهودی دوره‌گرد، غزلیات گیوم، تقسیم‌بندی دوره‌های عشق پرووانسی و شرح و تفسیر عشق پرووانسی از دیدگاه مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی مطابق نظریه «رنه‌لی» و بالاخره عرفان مذهبی در اندیشه‌های یونانی، عرب و تمدن اسلامی، تأثیر یونان در الهام‌گیری شاعران شرق مقدم بر فلاسفه، و نزدیک به هزار مطلب دیگر و امثال آنها، سخن بدانجا می‌رسد که از جمیل بن عبدالله بن معمر عذری شعری را بفارسی ترجمه می‌کند:

«جان من پیش از آفریدنمان، و از آن پیش که در نطفه بودیم یا در گهواره بودیم به جان او علاقه داشت و چندان که بیفزودیم علاقه جانهای ما بیفزود و اگر بمیریم سستی نخواهد گرفت، به هر حال علاقه ما باقی است و در ظلمت قبر و لحد بسر وقت ما می‌آید.» و در پایان این مبحث از قول «فن‌گران بام» مؤلف کتاب «تاریخ و تمدن اسلام» نقل می‌کند:

«شعرا در الهام‌گیری و تأثیر پذیری از یونانیان در زمینه عشق مقدم بر فلاسفه و پیشرو آنان بوده‌اند.» اما خود ستاری از زبان سیف باخرزی جواب گران بام را در آخرین سطور این بخش می‌دهد: «اگر حکمای کشور روم و یونان در عشق سخنان گفته‌اند که نی، پیران زمین عراق و خراسان درها نسفته‌اند؟»

در بخش سوم کتاب: «ریشه‌های ایرانی بزرگترین قصه عشقی مغرب‌زمین:

تریستان و ایزوت» را مذاقه می‌نماید. در این بخش ریشه‌های عرفانی اسطوره تریستان و ایزوت از نظر «دنی دوروژمون» مورد توجه نویسنده قرار می‌گیرد و باشعری از منطق الطیر:

نیست شو تا هستیت از وی رسد      تا توهستی هست در تو کی رسد

و اییاتی از مولانا جلال‌الدین محمد:

گفت آن عاشق بگو آن اصل چیست

گفت اصلش مردن است و نیستی است

این همه کردی، نمردی زنده‌ای

هان بمیر، ار یار جان مانده‌ای

گر بمیری زندگی یابی تمام

نام نیکوی تو ماند تا قیام

بکمک دنی دوروژمون می‌شتابد و سخن خواجه عبدالله انصاری را برای نمک‌جان کلام روژمون بکار می‌برد: «چشم از خود فراز کن و به دوست باز کن، از همه تیرا کن و به یکی تولی کن.»

ستاری در این صفحات باز می‌شناساند که با اعتقاد دوروژمون فلسفه افلاطون به قطع و یقین ریشه‌های ایرانی و اورفیک دارد.

ستاری تریستان را از زبان محمدعلی اسلامی ندوشن وصف می‌کند: «تریستان می‌خواهد در بطن ظلمت مستغرق و فنا شود تا در آسمانی روشن و تابناک رستاخیز کند. پس ظلمتی که اومی‌پسندد، می‌ستاید و برمی‌گزیند همان روز و نور قدیم است و شور و شیدائیش، ستایش اروس یعنی آرزوئی است که اگرچه ظاهر و رنگ و بوی عشق جسمانی و شهوانی دارد، اما به ونوس چشم ندارد. عشق تریستان و ایزوت مقاومت ناپذیر شده بحد اعلای پهناوری رسیده و غایتی و نابودی نمی‌تواند داشت. «میل به بازگشت به نیستی، ناشی از شکست نومیدانه در برابر موانع زندگی نیست. بلکه فرجام عالی جذبه‌ای است که دل بر دل، انگیزخته است.»

در این مبحث، در مذهب مانی و گنوسیسیزم و دو اصل خیر و شر و نور و ظلمت یا دوبن و درخت حیات و درخت مرگ و شجره طیبه و شجره خبیثه سخن رفته است «حلول کلام در دنیا و تجسد نور در ظلمت از فلسفه مسیحیت» و

موتوا قبل ان تموتوا از مرصادالعباد با وسعت میدان فصاحت درهم آمیخته است و چنان این بحث بی انتهای مؤلف را با خود بدریای لاهوت می برد که بی سروپا در آن شنا می کند و بی بال و پر در آسمان ادبیات مذهبی زردشتی بال و پرمی زند و بالاخره موطن نفس حقیقی را در زبان شیخ اشراق شهاب الدین یحیی سهروردی جستجو می کند: «نفس مدبر بیچاره که او را در این عالم خاکی و خاشاکدان این عالم بقهر فرود آورده اند.» و در ادب مزدیسنا زردشتی «نفس آسمانی یا دثنای آدمی» را به صورت زن بسیار جوان بسیار زیبایی در سر «پل چینوات» اوستائی می بیند، بسیاری از تعالیم صوفیه را شبیه به آداب مانویان می داند و از فهرست ابن ندیم و کتاب «تمدن ساسانی لوکونین» و تتبعات مرحوم تقی زاده و دیدن گرن نقلها می کند، «آواز پرجبرئیل» سهروردی را با السواح عمادی و هیاکل النور و بستان القلوب او را پیش روی دارد، و همه را بتماشای و تمسک می گیرد.

مرگ هر يك ای پسر همرنگ اوست

پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

کارستاری در این تحقیقات به مطالعه احوال و جذبات و گفتار امام پیغمبر و ولی و معصوم و محتوم و زندق و کافر و مرتد و تقی و شقی و تولی و تبسری و فرق مختلف از ادویه گرفته تا صوفیه و معتزله و شیخیه و انواع آن تسری می گیرد و شیخ احمد احسائی و هنری کرین و نجم الدین کبری پایشان بمیان کشیده می شود، اصول عقائد ابن العربی با حکمة الاشراق شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی و نحله اشراقیون به بحث وارد می شوند. از زبان مرحوم بدیع الزمان فروزانفر می آورد که: «عشق در همه موجودات ساری است زیرا هیچ موجودی نیست که تمامیت و کمال خود را طالب نباشد و محرك اشیاء در عالم وجود، همین عشق به کمال است.» و سریان عشق را در این ایات دل انگیز عیان می بیند:

دور گسردون هازموج عشق دان

گر نبودی عشق بفسردی جهان

کی جمادی محو گشتی در نبات

کی فدای روح گشتی نامیات

و این جذبات عارفانه مولانا جلال الدین محمد را در مقایسه «حرکت شوقی

هستی» عزیز نسفی مؤلف «الانسان الکامل» بکار می‌گیرد که گفت: «... از اینجا گفته‌اند که وجود مملو از عشق است و بر خود عاشق، جمله در حرکات و حرکت شوقی دارند، خود را می‌طلبند.»

این همه حرفها که خردلی از خرواری است تازه در بحث مکتب عرفان مسیحی و عشق فرنگی است، بحث مکتب ایرانی در این خصوص از صفحه ۲۶۱ کتاب آغاز می‌شود و به صفحه ۳۲۳ کتاب ختم می‌گردد. اگر بنویسم که محال است کسی بتواند اینهمه مطالب مختلف و در زبانهای مختلف و در علوم مختلف و در کتب مختلف را جمع‌آوری کند و تلقیق نماید و اینهمه خرده پشم را از چهار گوشه جهان و از همه زمین و آسمان فراهم آورد و رسنی بیافد که هر تارش مطلبی و هر بودش گفتگوی دیگر است، سخن بگزاره نگفته‌ام. باید کتاب را بخوانید تا دریابید. «عشق عاشق آفریننده زیبایی معشوق است و زیبایی رسمی بالضروره ستوده و مقبول نیست، گویند هر که نیکوتر دوست تر، لیکن هر که دوست تر نیکوتر، پس علت محبت جمال نیست ولیکن علت جمال محبت است. چون محبت آمد، پر عیب بی عیب گردد و چون محبت رفت بی عیب پر عیب گردد. صفحه ۲۷۶ کتاب نقل از خلاصه شرح تعرف». نتیجه این مبحث خود بحث دیگری است که از صفحه ۳۰۷ کتاب تا صفحه ۳۲۳ کتاب را شامل است. شاید نتیجه این مبحث با ایجاز و اختصار این باشد که: «آنان که به شیفتگی دل باختند، از نقش کفر و دین بیرون رفتند، گورخانه وجود پرداختند، و نعل دوگینسی از پای انداختند.» که گفته شیخ روزبهان است و یا چنانکه صاحب کشف المحجوب گفت: «پس از دوستی دوست، دشمن خود گشته است.» و این هر دو سخن قدیم و قویم را مؤلف در صفحه ۳۰۶ کتاب آورده است.

اما بخش چهارم کتاب: «لیلی و مجنون، ویس و رامین و تریستان و ایزوت» عنوان دارد و از صفحه ۳۲۴ تا ۳۶۱ کتاب بدان بحث گرفته شده است. پس از کتابشناسی بسیار مختصر، مؤلف در ترجمه عقائد «پیرگاله» در این باب مرارت برده و سخنی بدرازا از او نقل کرده، از عشق و دلدادگی و توجه به عالم بالا و دوری از عشق شهوانی و جسمانی و کشته شدن در راه عشق، لذت وصال و الم فراق و از این مقولات بتفصیل سخن رفته است اما برای خواننده‌ای چون مخلص

بمانند آنست که تشنه لبی از دور سرابی می بیند و هنوز به کناره های دور دست آن نرسیده، سراب از میان برمی خیزد و مسافر لب تشنه و عطشان در یابان انتظار سرگردان و حیران می ماند!

دلم می خواست مؤلف ارجمند، این کتاب را در این فصل با حوصله و پر کاری و وسعت نظر معهودش، آنچنان می نوشت که هر يك بیت لیلی و مجنون و یس و رامین را جداگانه با ترستان و ایزوت مقابله می کرد، دلم می خواست ستاری از پیش می دانست که اکثریت قریب باتفاق خوانندگان فارسی زبان، مانند مخلص اند، حافظه قوی ندارند، کتاب ندارند، کتاب نخوانده اند، زبان نمیدانند، در همه دانش های فلسفی و ادبی و اساطیری و کلامی نه تنها تبصری ندارند، از بیشتر دانش ها آگاهی ندارند، از وحشت خواندن نام هزار و اندی کتاب و نویسنده و شاعر و صوفی و عاشق و فاسق و عالم و جاهل و از تلفیق عقائد مختلف در نحلله های مختلف و در مواضع مهجور و متفاوت و بهم پرداختن آنها برای آنکه در مثل دو مجسمه از ترستان و ایزوت و دوتای دیگر از لیلی و مجنون بسازند و آنها را در برابر هم نهند و باهم مقایسه کنند، بر خود می لرزند و شاید در میان خلق خدا، جز خود ستاری و یکی دوفرنگی پیش کسوتش که کتاب پیوند عشق میان شرق و غرب او سخت متأثر از آنها است، اینکار از عهده دیگری بر نیاید.

دلم می خواست دکتر جلال ستاری که در این کتاب شارح رسالات «دنی دور و ژمون» و «رنه نلی» و «پیر گاله» شده است، چنین نباشد بلکه، خود چون عزیز نسفی و سهروردی و ابن عربی و ابن داود و امثال آنها، حالا که قدم در این وادی بی انتها گذاشته است، اگر چه وادی ظلمات است، از خطر گمراهی نترسد و شجاعت نشان دهد و خطر کند و اگر یکه سوار میدان نباشد، در زمره شجعان این میدان جلوه کند.

آدمی که فرصت دارد که اینقدر کتاب بخواند و حافظه قوی دارد و سرعت انتقال عجیب دارد و درک و فهمی دارد که می تواند هزاران مطلب رطب و یابس را بهم برساند و آنها را گره زند، آنچنان که گهی عرش را سیر کند و گهی فرش را و زمانی بر طارم اعلی نشیند و زمانی تا پشت پای خود نبیند، چرا نباید کتابش را اینگونه تنظیم و تحریر کند:

۱- هرچه ساده بنویسد مردم بیشتر می‌توانند بخوانند و بفهمند، پس رنج تکلف نبرد و بازبان ساده‌ای برای مردمی چون بنده بنویسد تا بدان حد که عوام فهم کنند و خواص لذت ببرند و دانش اندوزند.

۲- بر کتاب فهرستی بنویسد و تصویر پشت جلدش را متناسب با علوم جدی و فلسفی درون کتاب بیاراید نه با نقش کودکانه‌ئی چنین که چاپ شده است.

۳- کتاب می‌تواند خود موضوع چندین کتاب باشد، در تدوین و تبویب کتاب، آنرا به اجزائی تقسیم کند تا مطالب ارتباط منطقی و ذوقی خود را از دست ندهند.

۴- آنچه در بخش اول و دوم و سوم کتاب آمده است، همه‌اش عقائد و آراء نو یا ناگفته نیست، در طی قرون و اعصار گفته‌اند و نوشته‌اند، البته برای استقصاء و استقرار و تنظیم و تدوین آنها اجری عظیم برای مؤلف عزیز ملحوظ است و توفیق بزرگی است. گذشته از آنکه در مثل اگر این کتاب نوشته نمی‌شد، آدمی چون بنده هرگز نمی‌توانست از این کتاب‌ها اطلاع پیدا کند و مهمتر آنکه هرگز رابطه این اقوال و آراء را باهم درک نمی‌کرد.

۵- آنکه کتابی چونین گرانقدر می‌نویسد و در مواضع عشق مبساحت فلسفی و ذوقی را می‌کاود، لزوماً باید از عقائد و افکار و حالات و سخنان عاشقان و عارفان و پیران و مرشدان و مریدان و دل آگاهان امروز و دیروز ایران زمین و هند و سند هم، از پیش زردشت تا زمان تحریر کتاب مشتی از خروارها و خوشه‌ئی از خرمن‌ها فراهم آورد. اگرچه آن صوفیان و مرشدان و عاشقان ریائی باشند، اگرچه سخن دل‌نگویند و قشری و افسرده و خشک و متعصب باشند، اگرچه حال نکنند و در بند مال باشند، ولی بهر حال در مصطفی آن سنگدلان را نیز عشق جائی و حرفی و راهی هست، نه چنان است که دفتر ایام بسته شده باشد و آنچنان معرفت در قوم نباشد که باید رخت بجای دگر برد.

۶- بخش آخر کتاب بدیع، ابتکاری و بسیار شیرین و شیوا و دلکش و پر دامنه است، اما افسوس که ناقص است و کم است. تطبیق دقیق بیت به بیت ندارد آنچنان که شارحین قدیم خودمان در شرح يك کتاب می‌کردند، توجه به لغات و ترکیبات



و عقائد نجومی و دساتیری و آداب و رسوم کهن و مذاهب و ملل و انواع این سلسله موضوعات البته باید در این تطبیق عالی در بخش چهارم کتاب بکار گرفته می‌شد. امید که رساله یا کتاب لیلی و مجنون دکتر ستاری بزور طبع آراسته گردد و آنچه را در این کتاب نخوانده‌ایم در آن کتاب بخوانیم و امید بزرگتر آنکه ستاری در تجزیه کتابش به کتابها و در انتشار آنهمه محفوظات عدیده و نتایج مفیده که از مطالعات طولانی عایدش گردیده است، لحظه‌ای تأخیر روا ندارد. چه این همت خود خدمتی در حق جامعه کتابخوان است و اگر نکند از انجام تکلیفی که بردوش خلق و خوی استوار او سنگینی می‌کند سرباز زده است و این نه‌شیوه عاشقان است و نه‌روش عالمان.

## قصه‌های کوچک دلخواه \*

مجموعه هشت قصه پیوسته - اسلام کاظمیه -

نشریه شماره ۱ سازمان انتشارات رزق - تهران - ۱۳۴۷

قصه‌های کوچک دلخواه مجموعه هشت قصه پیوسته است که در یکصد و چهل صفحه با کاغذ خوب و پشت جلد و چاپ مرغوب اخیراً در تهران انتشار یافته است.

کوچه دلخواه نام یکی از کوچه‌های خیابان امیریه تهران است و نویسنده خوش قریحه کتاب در اولین قصه جغرافیای کوچه دلخواه را بصورتی دلپسند نوشته است، غیر از جغرافیای کوچه که هجده صفحه نخستین کتاب را در بر می‌گیرد و بمنزله سرآغاز و مقدمه کتاب با توصیف بسیار شیرینی از نوع زندگی و کوچه‌بندی و آداب و رسوم ساکنان کوچه در سی سال پیش و گفت و شنودها و بود و نبودهای آنهاست، هفت قصه دیگر با نام‌های حریت نسوان، جشن عروسی، همزاد غول، نخستین روز درس، شب آخر، وظیفه‌شناس، مادر فخری، مجموعه کتاب را تشکیل می‌دهد.

کتاب اول و آخر و مقدمه و پیش‌گفتار ندارد، جغرافیای کوچه خود قصه دلگشایی است و خواننده از همان آغاز در زندگی مردم کوچه دلخواه وارد می‌شود و در گفتگوهای آنها شرکت می‌کند و به راز قدرت زورمندان و رمز نکبت تیره‌بختان کوچه آشنا می‌شود.

در جغرافیای کوچه نوع زندگی و نام و نشان و کسب و کار و خصوصیات اخلاقی و غم و شادی آدم‌های هفت داستان دیگر با همه جزئیات و ریزه‌کاری‌ها نشان داده شده است و خواننده کم‌حوصله ابتدا خیال می‌کند اینهمه گفتگو و سخن‌درازی برای چیست ولی بعد که هفت قصه دیگر را یکی پس از دیگری می‌خواند درمی‌یابد که معرفی نامه همه آدم‌های هر هفت قصه در جغرافیای کوچه آمده است.

قصه‌ها بهم پیوسته است و اگرچه هر هشت قصه نمایشگر زندگی مردم کوچه دلخواه در سال‌های متارن و پیش و پس شهریور ۱۳۲۰ است ولی بنظر من این کتاب بهترین توصیف از اثرات روحی و صورت‌های ذهنی کودکی

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال

دوازدهم، صفحات ۱۴۲-۱۳۹ چاپ شده است.

هفت‌هشت ساله است که سایه حمایت پدر را از دست داده و با مادری سخت‌کوش و مهربان در خانه‌ئی از این‌کوچه زندگی می‌کند. همه رویدادهای کوچک با زندگی ناآرام این‌کودک پیوندی آشکار پیدا می‌کند. رویدادهای کوچک با رویدادهای شهر و کشور پیوند دارند. از آن زمان که در کوچه دلخواه «زیر سایه زبان گنجشک‌ها که آواز عزیزم و ذغال بقال‌کوچه بود»، بازی می‌کند و «روبروی خانه مش‌یعقوب که کاسب بود و آبرودار و پرتخم و ترکه، هواخوری می‌نماید تا آن زمان که «برای اولین بار دید که مادرش کلاه سرگذاشته، کلاهی که لب‌اش از همه پهن‌تر بود و لب‌اش را پائین کشیده بود تا نصف گوشش زیر کلاه رفته بود و اطراف لبه کلاهش را تا شانه‌اش خوابانده بود و می‌خواست بقیه موها و صورت و گردنش را بآن ببوشاند، تا آن زمان که یواشکی گفتگوی رقیه‌خانم بند انداز را با خاله بزرگش در خصوص عروسی دختر زن مشدی گوش کرد و شنید که رقیه‌خانم بندها از بخاله بزرگش می‌گفت: «ای خانم، زن مشدی از دو ماه پیش تا حالا هر چه داشته توی شکم رمال و جادوگر کرده، طرفش هم که بیکار نیست، متصل یا دعا می‌گیرد، یا باطل‌المسحر، فردا باید برم عروسو بزرگ‌کنم، به خداوندی خدا دستم میره دلم نهیره، می‌ترسم این‌همه جادو و جنبل آخرش پایبج من بیچاره بشه»، تا وقتی که خبر مرگ مدیر مدرسه دائمی و پسر خاله‌اش که او را «مدیر تفرشی» می‌نامد از زبان دائیش می‌شنود و چگونگی سکنه‌اوردن او را پس از شرکت در یک تشریفات رسمی، بالباس مشکلی و کراوات دائیش می‌شنود تا موقعی که به مدرسه می‌رود و نخستین روز درس کلاس دوم آغاز می‌شود و در مدرسه زیر بازارچه می‌خواند «به به چه روز خوشی است امروز، که با هم به کلاس دوم آمده‌ایم» و با هفتاد نفر در یک کلاس می‌نشیند و وقتی «معلم پیری» می‌گفت: «همه گوش کنید، اینجا مدرسه است. خونه خاله نیست. بازی و ولگردی توی کسوجه‌ها تمام شد. مردم آزاری و سنگ‌زدن به سکه‌ها و شیشه مردم شکستن هم ممنوع شد، از امروز باید فقط درس بخونین. پنبه بازی‌کوشی و شیطنت از گوش‌ها بیرون. شما باید آنقدر مشق بنویسین که چشمتون از حدقه در بیاد. زنگ تفریح باید سرتون تو کتاب باشه. من ریشم تو سر بسر گذاشتن با توله سکه‌های مردم سفید شده. شما حرومزاده‌ها را خوب می‌شناسم، بد بجنین کتکه، هر کس به عوای دست‌باب بیرون رفت و زود برنگشت زیر کتک لیش می‌کنم. سفته‌بازی موقوف، هر کس دست‌باب کوچک داشت این انگشتمو بلندکنه، تا آن زمان که شب سوم شهریور ۱۳۲۰ بود و آسمان آن زمان، صاف بید و کبود و پاک و گوهر نشان و گشاده دست و شفاف، اما سقف کوتاه و افق باز، لذتی داشت شب‌های تابستان پست‌بام

حواپیدن و ستاره‌ها را شمردن و به چشمک‌زدن نشان خیره‌شدن، تا آن شب که شب آخر، بود و روی پشت بام کاهگلی خانه‌شان خوابیده بود و بحرف بزرگ‌ترها که از جنگ صحبت می‌کردند می‌اندیشید و فردای آن شب «فردا صبح که نظم آرام خانه بر هم خورد» و خاله بزرگه درصدد خرید و انبار کردن آذوقه بر آمد و طیاره‌ها کاغذ ریخته بودند و دائی از بزن بزن طیاره و نقش آنها سخن می‌گفت و همه مردم توی کوچه بودند و «ولات‌های محل بر گشتند و اکبر پاپتی يك تکه آهن در دست داشت» و دائی می‌گفت که دولت امروز دیگر دولت دیروز نیست و مادرش زادالماد را باز کرد و همه را بنماز خواند و رقیه خانم بندانداز که در جلوی در خانه‌ها می‌ایستاد و خبر می‌داد و خبر می‌گرفت گفت «سرهنگ عبدالله خان يك کامیون آورد زیر بازارچه، هرچی اثاث بردرد بخور داشتند بار کرد زن و بچه‌اش را برداشت و رفت، اما لباس شخصی پوشیده بود، حتماً فرار کرد، خانمش گفت میریم اصفهان» و «بین آنهمه جمعیت کوچه يك لباس نظامی یا آزرانی بچشم نمی‌خورد» و «يك نظامی که کوله‌باری روی دوش داشت و بی آنکه کسی چیزی ازش بپرسد می‌دوید و می‌خندید و فریاد زنان خطاب بهسۀ غابرین می‌گفت: نصبه‌های دل شب فرموده‌ها جا خالی کردن، ما هم سب که شد چپو کردیم و زدیم به چاک، روسیا فردا وارد می‌شن»، تا فردای آنروز که اکبر آجان، آزان قداره بند زور گوی مجله را در جلوی حمام محله گوش تا گوش سر بریده بودند و عباسعلی جامه‌دار حمام می‌گفت «هیچی! کله سحر که تون توب عیاد تون بتابه، می‌بینه یکنفر دراز بدراز پشت در افتاده اما سرش به طرف، تنش به طرف، چراغ بادی میاره، نیگا می‌کنه می‌بینه اکبر آجانه، گوش تا گوش سرشو بریده، شلوارشو با کارد جر داده...»

و چند ماه بعد، که قصه «مادر فخری»، زن عباس آقا را ننده کامیون‌های متفقین را گوش می‌کند و خود از زبان عباس آقا که زنش و دخترش را سر بریده بود می‌شنود که می‌گفت: «آی مردم، آی مردم، ایها الناس، بی نامرسا همه تون بی ناموسین، اگه منو نکشین، بیائین جلو، منو قیمه قیمه کنین، آی نامسلمونا، آخه من مسلمونم. دن ناموس سرم همیشه - یه مایه ما سینئه بیابونا. توی گردنه‌ها ... خودم پاره کردم تا نون زن و بچه‌مو در بیارم - بی ناموسا - شوما اینجا بودین - می‌دیدین و جلو شو نگر رفتین، بیست روز تو بیابون بودم - امشب نصب شب با یه خروار سوغاتی برگشتم - گفتم میرم پیش زن و بچم - حالا که او دم می‌بینم بچه‌هام مثل دو طفلان مسلم - غریب گوشه اطاق حواپیدن - ننه‌شون کجاست - خودشون نمیدونن - ننه‌شون جنده شده - دوساعت نشستم - سه بعد از

نصب شب شد - ننه‌شون از در اومد تو - شکل شهر نوئیا - حیا از چشمش رفته - از غروب تو بغل امریکائیا و روسا بوده - آی بی ناموسا - شما می‌دونستین و جلو شو نگرقتین - شوماً ناموس سرتون نمیشه - من غیر تم قبول نمی‌کنه - گفتم سرفراز بالای دار میرم - انداختمش - گوش تا گوش سرشو بریدم گذاشتم رو سینش - دخترش آخر مثل خودش جنده میشه - دخترشم کشتم - آی بی ناموسا - حالا بیائین منو بکشین - منو قیمة قیمة کنین - منو دار بزنین - خیالم راحت - بالاخره به لوطی پیدا میشه پسر مو بزرگ کنه .

از این گفت‌وگوها و دیدن‌ها و شنیدن‌ها خاطراتی پر از رنج و ملامت بر ذهن کنجکاو کودکی از مردم کوچه دلخواه نقش بسته است که چون بصورت کتاب قصه‌های کوچه دلخواه بقلم همان کودک که امروز اسلام کاظمیه اثر می‌شناسیم نوشته شده نشان‌دهنده زشتی‌ها و ظلم‌ها و از بن نقش بر آب بودن همه نظام‌های کوچه دلخواه است .

براستی کوچه دلخواه گوشه‌ئی از شهر و دیار و مرز و بوم اوست - آنهمه فرسودگی و تباهی و بی‌اعتدالی که در زندگی روزمره و در احساس مردم و خلیقات آنها و نظام‌های مدرسه و اداره یکی از کوچه‌های پایتخت وجود داشته است عبرت‌انگیز است ! اما بزرگ‌کار جوانی و میان سنی (اسلام)، آن زشتی‌ها از بین رفته است یا جای خود را بزشتی‌های دیگری داده است ؟

من از مطالعه این کتاب دریافتم که تمدن و آزادی و سواد و جهت‌ترقی و روشنفکری و وطن‌پرستی و امثال این آرزوهای دراز با جبر و عنف برای مردم قابل درک و لمس و جذب نیست - بنیان‌های بیداد و خلاف اصل و طبع و عقل درگیر و دار حوادث زمان سخت بی‌با و ناپایدار است - تربیت و تمدن و آزادی و پیشرفت احتیاج بی‌گفتگو بزمان و قابلیت و رشد تدریجی علمی و تجربی دارد - باید بگویم که با خواندن این عشت‌قصه دلکش بازم یقین کردم که از پس سی سال گذشت زمان با ازدست‌دادن روشنی‌ها و زیبایی‌های زندگی سنتی دیربای خودمان از قبیل رعایت مردمی و شرف و خداترسی و انسان دوستی و رعایت احوال همسایه و هموطن و سادگی و قناعت و مهر و کینه‌های بیجا و سائر شیوه‌های زندگی قوم ایرانی - نایافته دم دو گوش کم کرده شده ایم و افسوس و هزار افسوس .

کتاب قصه‌های کوچه دلخواه بسیار شیرین و ساده و روان نوشته شده است - پر است از ضرب‌المثل و گفتگوهای عامیانه و نکته‌ها و طنزها و مملکت‌های شیرین و دلپذیر سخن فارسی - شر کتاب در همه جا یکدست نیست - نه همه جا عامیانه است و نه همه جا ادیبانه - اما با همه تفاوت هموار است .

## \* جای پای اسکندر \*

از اسلام کاظمیه . ۲۲۰ صفحه . چاپ تهران  
اسفند ماه ۱۳۵۲ . انتشارات نمونه

«بلوچستان دنیائی تازه بود و ندیده. سفری پس آمد اما نه همه جایش را دیدم و نه همه چیزش را. به گوشه آبادش، افتادم. طول راهی که در آنجا رفتم، پانصد کیلومتر از زاهدان به خاش؛ ایران شهر، بمپور تا هریدوک.»  
«قرار سفر عید، برمدار خود نکشت که راه بندان است. نمی شود از تهران بیرون رفت. سه روز برف روی برف. به عمرم چنین سالی نو بر بود، و چنین برف و بارانی. توی این شهر دارم می ترکم دو روز در خانه افتادن مثل آب توی گودال و تماشای دسته دسته آدمیانی که عید دیدنی می آیند. و شنیدن حرف هاشان که مبارکباد است. مثل اینکه ضبط و صوت قورت داده اند. ماندن طاقت می خواهد که ندارم. چاره ای نیست جز در رفتن، راستی، چه دردی داشته اند سعدی و ناصر خسرو و امثال آنها.. کوله باری و چوبدستی برداشتن و هر شب سر به بستری تازه گذاشتن. با آنهمه گرفتاری سفر در آن زمانها بحق اسمش را گذاشته اند، خضر کردن.»

در اولین برگهای کتاب زیر عنوانهای «پیش در آمد» و «حدیث نفس» این چند سطر را می خوانیم و درمی یابیم که اینبار نویسنده کتاب قصه های دلخواه که به چاپ چندمین و شهرت دلنشین رسیده به سفری نوروزی رفته است و خوب مدت سفر نوروزی هم بیش از ده دوازده روز نمی تواند باشد و لامحاله نویسنده «جای پای اسکندر» نتوانسته است همه جای بلوچستان را بچرخد و همه جارا ببیند و از همه خوبی و بدی و زشتی و زیبایی آن خطه بنویسد. آنچه دیده است نوشته و آنچه شنیده است بازگو کرده. پس کتاب نمی تواند جوابگوی توقع خوانندگان باشد که مشتاقند از سرزمین دوردست و کم شناخته سیستم و بلوچستان تاریخ و جغرافیا و جامعه شناسی و تطورات زمانه و تحولات روزگار و تبدلات احوال مردم قصه های دراز و نکته های دقیق بشنوند و هم نمی تواند جواب

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال

هفدهم، صفحات ۱۲۲-۱۱۹ چاپ شده است.

گوی خوانندگان باشد که بخواهند کتابی را بعنوان مأخذ و مرجع در اقتصاد و آمار و نقش دولت و برداشت مردم از روشهای اداری و امثال آنها را بطور جدی و دقیق مطالعه کنند. بهتر است خواننده از آغاز خود را برای خواندن قصه‌ئی چند از نوع «قصه‌های کوچک دلبخواه» آماده کند. راستی راه «جای پای اسکندر» باز هم قصه‌هایی است از دشواریها و تنگیها و گرفتاریها با سامانی روزگار مردمی که این بار در کوچه دلبخواه سکونت ندارند و در بیابانهائی دلبخواه بنام بلوچستان بامی به شام می‌گذارند. حالا وصف يك آبادی را از صفحه ۵۸ کتاب باهم می‌خوانیم: «يك آبادی دیگر پیدا شد. سه تا خانه خشت و گلی. دیوار خرابه يك باغ. ده بیست تا درخت داخل و خارج باغ. يك قطعه زمین گندم کاری. خانه‌ها خالی. وسط باغ يك سیاه چادر. کنارش دوتا زن و يك بچه، آنطرف تر پنج شش تا بیز. يك الاغ و يك سگ.»

قصه شنیدنی «جای پای اسکندر» یکی قصه‌ئی است که در صفحه ۷۰ کتاب آمده است: «اینجا خانه يك بلوچ صاحب نسق زراعتی است که چند سال پیش مالک زمین شده، و در مرحله بعد صاحب هم شرکت سهامی زراعتی، يك اطاق است با طول و عرض چهار متر. درش توی خیابان باز می‌شود. پدر بزرگ، پدر، مادر و پنج فرزند توی این خانه زندگی می‌کنند. کف اطاق را نیمه گلیم و نیمه حصیر پوشانده است. یکطرفه تا صندوق چوبی کنار هم گذاشته اند و روی صندوقها لحاف و تشك. گل و خشت خام دیوار و سقف پیدا است، دوفانوس با شیشه های دودزده بدیوار آویزان است و دوتا خیک از پوست بیز . . .»

«بیمار وسط اطاق افتاده است. توی رختخوابی از لحاف و تشك و منکای جیت قرمز گلدار. پسری شانزده ساله به گردن و پیشانی و بازویش دعا بسته اند طفلک حال ناله کردن هم ندارد می‌خواهیم بنشینیم. مرد زیر هر کد امان يك متکا گذاشت. دکتر نبض پسرک را گرفت. پسرک ذهن به ناله باز کرد اما صدائی بیرون نمی‌آمد. از توی چشمش و خطوط صورت آفتاب سوخته اش که پوستی بر استخوان بود و درد می‌جوشید . . .»

«... آقای دکتر دستم بدامنت. به دوائی بده. بعد از تعطیل امتحان داره. می‌ترسم رفوزه بشه . . .»

«... نشستیم و ناهار آوردند. لقمه از گلیم فرو نمی‌رود. در و دیوار سقف و زمین، حتی ظرف غذا همه چشم شده اند، چشم درد آلود و ذلیل شده پسرک، و هر صدا، صدای التماس مادرش که نگران امتحان پسر بود و من که نگران جانم . . .»

«... تا صبح کلاس درس را می‌دیدم که يك صندلی آن خالی بود و معلم

را که روی يك اسم قلم قرمز میکشید ، و بچه‌ها را ، که غمگین بودند ، و جنازه را که میبردند ؛ و گورکن را که بر زمین کلنگ می‌زد ؛ و از ضجهٔ مادر از خواب میپریدم .»

نمونهٔ قصه پردازي کتاب ، قصه‌ی دیگری است که در صفحهٔ ۱۳۲ کتاب آمده است .

«آقای دکتر ، دستم به دامنتم . خانواده‌مو مار خورده . . . .»  
 «شب تا صبح ، مارها از زیر بوته‌ها درمی‌آمدند . روی ریگ صحرا می‌خزیدند . چنبره میزدند سر بلند می‌کردند . دوشاخهٔ زبانشان را در می‌آوردند و دندان‌نشان میدادند . و دخترک با پای برهنه هر طرف می‌دوید راه‌فرار نداشت . کور از دختر دور بود . عصایش را بیهوده بر زمین میکوفت نه مارها را می‌دید و نه نور ملك را . دختر فریاد میکشید ، دور خودش میچرخید . می‌افتاد . دستش شیاه می‌شد . ورم میکرد ورم زیاد میشد ، و بیشتر میشد . مثل کوهی بزرگ روی سینه‌ام سنگینی میکرد . میترکید و از خواب می‌پریدم .»

اما تصور نفرمائید که کتاب تنها چند داستان است . بسائیت چند واقعه که نویسندهٔ کتاب در طول سفرش به حلقهٔ ثبت و ضبط در آورده و ادیبانه و لطیف تقریر کرده است . اگر «اسلام» برای نوشتن کتاب قصه‌های کوچک دلبخواه از بایگانی ذهن پر حوصلهٔ خود آنهمه مطلب و یاد و روز و گفتگو را بیرون کشیده است ، این بار برای نوشتن کتاب «جای پای اسکندر» مانند يك دوربین عکاسی دقیق که یکدستگاه ضبط صوت دقیق هم مکمل آن باشد ، هر چه دیده و شنیده بی کم و کاست ، قشنگ و لطیف ضبط کرده از آنها قصه‌ها پراخته و صحیفه‌ها آراسته است . این بار برای شناسائی جای پای اسکندر گاه گاه زحمت تحقیق و مطالعه‌ی کتب و متون را تحمل کرده ، مراجع تاریخی و نوشته‌های قدما را بدست داده شمر و مثل و نقل از این کتاب و آن کتاب از قدیم و جدید با استادی و بصیرت انتخاب کرده ، در علوم و فنون مختلف در حدود ارتباط با موضوع کتاب فحص نموده ، از تاریخ و جغرافیا ، جامعه‌شناسی ، آمار و اقتصاد ، علوم اداری ، روش های اداری ، تحقیق مردم ، خوشبآوری و ساده دلی بلوچ ، شك و تردید و نابآوری او ، بی‌علاقگی و سستی مأموران ، اهمال و تسامح و اسراف و افراط ، ظاهر سازی و ریاکاری هم سخن رانده است . یعنی تا بلو کشیده و رقم و عدد بدست داده و مشت را نمونهٔ خروار آورده است و از زبان خود نویسنده : «اما مگر از سوراخ کوچکی که روی پوست سیب است نمیشود فهمید که سیب کرموست .»



شاید برای خوانندگان چون مخلص، آنچه را که «اسلام» در خصوص هنرها و صنایع دستی بلوچ، نام ولغات بلوچی در حرفه‌های کشاورزی و باغبانی و گلدوزی بلوچی باعکس و تفصیلات و آوانگاری بازگو کرده است جالب‌ترین قسمت علمی کتاب بنماید. همانچنانکه اطلاع از فساد اداری و بی‌خبری مردم و ظاهر سازی و مهملی و جفنگی اداریان و فقر و رنج و مرض و جهل و گرفتاری، برای آنها که داعیه «جامعه‌شناسی» دارند بسیار آموزنده است و قابل نتیجه‌گیری و ارزش‌یابی است.

راستی اینست که خود بنده نمی‌دانستم چرا نام قدیم زاهدان دزدآب بوده است. اسلام کاظمیه در «جای پای اسکندر» در چند جا نشان داده است که دزدآب یعنی بستر رودخانه خشکی که آب در آن فرو می‌رود و تازه بعد از چهل سال با مطالعه «جای پای اسکندر» دریافتم که نام قدیم زاهدان بمعنی اقامتگاه دزدان یا محلی که برای قطع الطریقها آبی وجود داشته است. تفصیل طراحی و نام قطعات نام و ابزار و آلات ساده ابتدائی که دختران بلوچ با آنها دستدوزیهای بسیار نفیس و خوش رنگ را می‌یافتند آنهم با دقت خاص و آوانگاری از خصوصیات ممتاز کتاب است. بقول خود «اسلام»، ترس از زخم زبان علما کار خودش را کرده است و اسلام يك کار ممتاز برای ضبط لغات بلوچی کرده است که شاید قبل از او کسی باین تفضیل نکرده بوده است.

تا آنجا که قصه‌ها احساس و دل نویسنده است، تا آنجا که میبیند و میشنود و غمگین میشود و می‌سینزد و دل میسوزاند و خود میسوزد، بسیار لطیف و تریک دست و آرام و حزن انگیز و پر خاطره است. آنجا که بضرورت به بحث و تحقیق در مواضع تاریخی و علمی از هر مقوله میپردازد «اسلام» از شکل و رنگ خیال خود خارج می‌شود و به کشتی شکسته‌ئی می‌نشیند که سکانش و پاروهایش و بادبان‌ش را پیشقدمان و متقدمین و سایر نویسندگان طی دست کم هزار سال در دست گرفته‌اند. بنابراین هنرش چندان نمود ندارد. بگذارید بنویسم که این تأثر روح و سواسی من است که دلم می‌خواهد «اسلام» نویسنده کتاب «قصه‌های کوچه دلخواه» همانگونه نقاش و شاعر و خیالپرداز باقی بماند و جز از این دست چیزی دیگر ننویسد تا همیشه نوشته‌های او را برای تسکین خیال ناآرام خودم مانند موسیقی بشنوم و نه مانند مطالب علمی و تحقیقی بخوانم.

## دربانوردی ایرانیان \*

جلداول، ازدورانیای افسانه‌ای تا ظهور اسلام، جلد دوم، از عصر  
استعمار تا امروز، جلد اول ۵۶۱ صفحه سردو جلد ۱۰۰۶ صفحه، نوشته  
استادبیل رائین، تیران، ۱۳۵۰.

در جلد اول کتاب نه بخش بدین ترتیب: بخش اول دورانهای افسانه‌ای،  
بخش دوم خلیج فارس زاده گاه تاریخ، بخش سوم دریانوردی هخامنشیان، بخش  
چهارم شرایط تجاری شرق قبل از طلوع ایران ساسانی، بخش پنجم ساسانیان  
در دریا، بخش ششم دریانوردی ایرانیان در دوران اسلامی، بخش هفتم کشتی-  
رانی ایران از قرن دهم تا شانزدهم میلادی، بخش هشتم رهنامه - رهبانان -  
دریاپیمایان، بخش نهم دانستی‌ها و فنون دریائی. و در جلد دوم کتاب هفت بخش  
بدین ترتیب: بخش دهم عصر استعمار، بخش یازدهم نیروی دریائی نادرشاه  
در خلیج فارس، بخش دوازدهم از افشار تا قاجار، بخش سیزدهم برده‌فروشی و نابودی دریا  
نوردی ایران در خلیج فارس، بخش چهاردهم سلسله قاجاریه و کشتیرانی در خلیج  
فارس، بخش پانزدهم تجدید حیات، بخش شانزدهم نیروی دریائی زنده میشود  
بخش هفدهم کتابشناسی خلیج فارس مطالب و مواضع دو مجلد کتاب مستطاب  
«دربانوردی ایرانیان» است.

\* این مقاله، اولین بار، در مجله راهنمای کتاب، سال  
شانزدهم، صفحات ۳۴۴-۳۵۴ چاپ شده است.

برای آنان که در مسائل خلیج فارس و بین‌النهرین مطالعاتی دارند، نام «هادی حسن» مؤلف کتاب «تاریخ دریانوردی ایرانیان از قدیم ترین ایام تا قرن شانزدهم» که سال ۱۹۲۸ میلادی در لندن چاپ شده است همواره با احترام و حقیقت‌پسندی یاد می‌شود، و بجز آن کتاب جامع، اثر تحقیقی دیگری که خاص و تحقیق درباره‌ی دریانوردی ایرانیان در اقیانوس هند باشد نمی‌شناختیم، بی‌شک بصورت پراکنده و در مسائل مختلف دریانوردی و کشتیرانی و کشتی‌سازی و تجارت و دادوستد کتابهای ملل و نحل و احوال و تواریخ و افسانه‌ها و روایات هزاران گفته و اشاره و حکایت و مطلب و موضوع درباره‌ی مسائل مختلف دریا - نوردی ایرانیان گفته شده و بحلقه‌ی ثبت و ضبط افتاده است، اما پیش از نشر کتاب «دریانوردی ایرانیان» راین، تنها مرجع تحقیق جامع اما نه مانع همان کتاب «دریانوردی ایرانیان» هادی حسن بود، اما آن کتاب مستطاب هم نایاب بود و هم بزبان انگلیسی و از دسترس همگان بدور، و برای آنکه انگلیسی نمی‌دانست غیر قابل استفاده بود.

اسماعیل راین مؤلف پر حوصله و پرکار کتاب «دریانوردی ایرانیان» بزبان فارسی، هم با نجابت و وظیفه‌شناسی و اداء احترام از مرحوم پرفسور هادی حسن یاد کرده و خوب و بد کتاب او را باز شناخته است و هم از سایر گفته‌ها و نوشته‌ها و کتب و رسائل و اسناد تا آنجا که مقدور و میسر بوده است استفاده کرده است بحق باید گفت که فحص راین در روایات ادبی و افسانه‌های سینه بسینه و شعرها و داستانهای منظوم برای یافتن چگونگی رابطه‌ی ایرانیان با دریادلان چین و خواندنی است. آشنائی راین به زبان انگلیسی و شاید فرانسوی هم بر اکن علمی این محقق جوان و موشکاف افزوده است و او را با منابع غنی تحقیقات اروپائیان درباره‌ی دریانوردی ایرانیان آشنا ساخته و توانسته است همه‌جا از تحقیقات دانشمندان غرب استفاده‌ی شایان برد و با سلاح خود آینه‌ی نویسی نوشته‌های آنها بچنگ خودشان برود و کمابیش در این نبرد علمی پیروز شود.

وقتی بیاد آوریم که لرد کرزن نوشته بود: «تحقیق درباره‌ی دریانوردی ایرانیان کاری است چون مطالعه پیرامون زندگی انواع مارماهی در جزیره ایلند» کار عمیق و دقیق مرحوم هادی حسن و کوشش ثمر بخش اسماعیل راین مؤلف فاضل کتاب دریانوردی ایرانیان که قسمتهائی از آن در واقع تکمله‌ئی و شرح و تحلیلی بر قسمتهائی از کتاب مرحوم هادی حسن است جلوه‌ی ممتاز و کم نظیر و قابل تحسین و تمجید خود را آشکار می‌سازد.

نقد تحلیلی و علمی کتابی که خود از نوشته‌ی صدها مؤلف و محقق برشته‌ی

تحریر آمده است آنها در هزار صفحه و با ذکرهاخذ غیر فارسی و غالباً کتب مهجور یا کمیاب کار آسانی نیست، یعنی باین آسانی نتواند بود، که بی دانشی چون من، آنهام بدوران فرسودگی و کوفنگی که بگفته‌ی ناصر خسرو کوفته‌ی روزگارم و به خویشتن مشغول، بتوانم همه‌ی کتاب را بخوانم و برهمه‌ی خوب و بدان انگشت گذارم و گچی در برابر آرد بسازم و از این و آن با ذکر صفحه و سال چاپ کتاب خلاف و صواب مطلب را ذکر کنم و آنچنان بپیرایم که گوئی کتاب از نو نوشته آمده است. حاشا که چنین کار مهمی از چون منی ساخته نیست. اما با صداقت و خلوص می‌نویسم که من کتاب «دریانوردی ایرانیان» را این را جای جای و گهگاه و پاره پاره خوانده‌ام. امانه بقصد تحقیقی ولی بخشهای او اهل جلد نخستین را با دقت بیشتر خوانده‌ام و از این دوسه بخش نکته‌هایی دریافته‌ام که امیدوارم ذکر آنها سبب رنجش مؤلف فاضل و موجب اطناب ممل برای خواننده نگردد.

۱- در صفحه‌ی ۵۴ مجلد اول سخن از (تطبیق در ریای هند و ارض الهند) که در تاریخ کهن به کرات از آن نام برده شده با هندوستان امروزی) رفته است. برای کسانی که در کتب خلیج فارس فحصى دارند با خواندن این جمله و بقیه‌ی مطلب آن، این رغبت بذهن میرسد که بدنبال «فرج الهند» و معنی و مصداق آن بجستجو بپردازند شاید در کتاب راین مطلبی به آنچه مرحوم سلطانعلی سلطانی بهبهانی در تحقیقات ممتع خود بیادگار گذاشته است افزوده باشد که با تأسف نکته‌ئی نمی‌یابد و یا تعجب ملاحظه می‌کند که «فرج الهند» بکلی در این مقوله مسکوت مانده است.

۲- نمیدانم بی‌دقتی مصحح مطبعه یا غفلت مؤلف فاضل سبب شده است که در صفحه‌ی ۶۰ مجلد اول نام خاورشناس معروف روس بارتولد مصحح و مترجم کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب «بارتو» چاپ شود همچنانکه در صفحه‌ی ۵۹ همین مجلد نام خلیج فارس بزبان عربی که مأخوذ از مقاله‌ی استاد فقید مرحوم سعید نفیسی است با حروف لاتین الخلیج الفارسی چاپ شده است و یا در صفحه‌های ۵۵ مجلد اول نام آسوری (شاید سومری) نارمرت که برای خلیج فارس آمده است با حروف لاتین نارمرت چاپ شده است و مأخوذ از مقاله‌ی آقای دکتر جواد مشکور است! اگر بگوئید که ملا نقطه‌ئی شده‌ای و بغلطی‌های دنبعه‌ئی پرداخته‌ئی! جواب شما اینست که در نقل نوشته و گفته‌ی محقق و نویسنده مشهوری که کلامش حجت است و نوشته‌اش سند باید رعایت حدااعلای دقت و وسواس نمود حتی در نقطه گذاری و املاء لغات و کلمات، در غیر اینصورت بشرات علمی گوینده یا نویسنده احترام نگذاشته‌ایم و خود رعایت امانت و دقت علمی نکرده‌ایم و این مردو نقض غرض است.

۳- در صفحه‌ی ۶۶ مجلد اول از دریا سالار داریوش کبیر با نام «سیلاک» و از دریا سالار اسکندر مقدونی با نام «نه آروک» نام برده شده است. نام دریا سالار داریوش کبیر «سیلاکس کاریانندی» یعنی سیلاکس اهل کاریانند بوده است و نام دریا سالار اسکندر که بر رود سند و دریای مکران کشتیرانی کرد و از خلیج فارس گذشت تا به فرات رسید و به بابل نزد اسکندر فرود آمد و «آریان» مورخ اسکندر احوال این سفر دریائی را برشته تحریر آورده است، همه جا «نارک» و «نئارخس»، «ونئارکوس» و «نئارخوس» و حتی «نیارک» نوشته اند.

در همین صفحه در ذکر بنادر و جزائر خلیج فارس قسمتی از «نژادهای مختلفی» که در سواحل خلیج فارس زندگی میکردند - شاید مقصود مؤلف اقوام و قبایل بوده است، ذکر شده و: اول شعبه دراویدیان که در سواحل مکران اقامت داشته و بین بلوچها تحلیل رفته و معدوم شده اند. «مذکور افتاده است، ولی اقوام دراویدی در سواحل مکران هنوز در دسته‌های متعدد زندگی میکنند و ازین نرفته‌اند و در پاکستان و هندوستان قبایلی بزرگ محسوب می‌شوند، خوب بود مؤلف فاضل از تحقیقات مورخینی چون استاد محیط طباطبائی و کتب عدیده نژادشناسی استفاده میبرد و مختصری درباره‌ی اصل و منشأ این قوم در کتاب خود توضیح میداد. و در همین صفحه‌ی ۶۶ در ذکر قبائل نژاد سامی از «آرامی‌ها و شامی‌ها» نام برده شده است امید که اشتباه حروف چینی «سامی-ها» را بصورت «شامی‌ها» در آورده باشد تا گمان اشتباه فاحش نرود.

۴- در صفحه‌ی ۶۶ و ۶۷ کتاب ذکر شده است: «... و در مغرب بنام فینیقی‌ها و یهودیها معروف شده‌اند و محل سکونت این نژاد ناحیه‌ای بوده است که حدود آن جبال ارمنستان و قسمتی از سرزمین ایران و سواحل خلیج فارس و اقیانوس هند و دریای احمر و مصر و مدیترانه بوده و بنام «هلال حاصلخیز» نامیده شده است. «همچنانکه نام علم «بین‌النهرین» را نمی‌توان «میان‌دورود» نامید، نمی‌توان «هلال خضیب» را که اسم علم و شناخته شده‌ی است «هلال حاصلخیز» نامید و از سلیقه و روش کار محقق بی‌بصیر بعید می‌نماید.

۵- در صفحه‌ی ۶۸ مجلد اول در ذکر بندر «ابله» نوشته شده است: (این بندر که در گذشته «ابولو گوس» نام داشته... «نام بندر ابله در نوشته‌های یونانی ابولو گوس و ابولو گوس آمده است. و با اینکه خود مؤلف فاضل این بندر را از ساخته‌های ساسانیان می‌داند معلوم نیست چرا اظهار عقیده کرده است که نام این بندر در گذشته ابولو گوس بوده است. نام این بندر پیش از آنکه

ساسانیان یا بروایتی اردشیر ساسانی بندر «وهشت آباذ اردشیر» را بر جای آن بسازد «آب اولاء» بود که ترکیبی از کلماتی مانند آب و لا و او بمعنی آن یکی یا آب نهر و نام گذشته‌ی آن ابولو گس نبوده است و دست کم در زبان فارسی نبوده است.

۶- در صفحه‌ی ۷۱ مجلد اول با حروف لاتین ریشهر Rishahr نوشته شده است. مؤلف فاضل خود از مردم بوشهر است و ریشهر و سیرانه و دیهی است در کنار شهر بوشهر و تا با امروز از زبان پدران و کسان و خویشان خود هزاران بار نام ریشهر را با کسره‌ی شین شنیده است یعنی Rishehr بنا بر این اگر مؤلف فاضل کتب عربی زبان مانند معجم البلدان و امثال آنرا هم ندیده باشد و توجه نکرده باشد که چون عربی نویسان ریشهر را بمری بر گردانده اند آنرا «زیضهر» یا «ضیفیر» کرده اند، باید این توجه را بکار می‌بست که آنچه در زبان مردم بازمانده است سند است و همچنانکه نباید گفت ری شهر، نباید کسره «شهر» را به فتحه بدل کنیم و بگوئیم «شهر» پسوندی است چون ایران شهر و خرمشهر، به تحقیق دقیق اطمینان داشته باشید که نه «ری» مانند «ری» است و نه «شهر» مانند «شهر»

۷- در صفحه‌ی ۸۰ مجلد اول به نقل در نشریه نیروی دریائی نوشته شده است که هم اکنون بندر کوچکی بنام چیرو یا شیرو احتمالاً از آثار آن «یعنی بندر سیراف» باقی است اگر چه نوشته از مؤلف فاضل نیست اما باید مؤلف در حاشیه توضیح می‌داد که بندر چیرو در ساحل شیبکوه و در منطقه گادبندی است و ارتباطی با سیراف قدیم که امروزش بندر طاهری میخوانند ندارد و نویسنده مقاله‌ی نشریه نیروی دریائی اشتباه کرده است در این مقال نام کاپیتان «کمیتورن» کمیتورن آمده و باز هم جمله‌ی «بقایای بلده قدیم صیرف» بر روش آقای محمد سعیدی مترجم «خلیج فارس» و یلسون که گمان کرده است siraf را باید صیرف ترجمه کرد و با «ص» نوشت و آنرا از صراف و صرف و صیرفی دانست باز گذشته است که بدیهی است نقل است و گناه بر ناقل نیست ولی عدم ذکر عیب منقوله خود نه کار صحیح است و در خور خرده گیری! در همین صفحه در ذکر مأخذ و رجوع به صفحه‌ی کتاب مدرک ذکر شده است المسالك و الممالك، می‌دانیم که این نام با مختصر تفاوتی برای دوائر اذو نویسنده‌ی مختلف می‌شناسیم و برای شناسایی دقیق باید نوشت که از اضحری است یا از این خرداذه تا امکان اشتباه مراجعه نرود. گمان میکنم این بی‌دقتی هم از نویسنده‌ی مقاله‌ی سابق‌الذکر در نشریه نیروی دریائی بوده است. و در صفحه‌ی ۸۱ مجلد اول بدنبال همین گفتگو و نقل

از مجله‌ی «پیک دریا» آمده است «... و هیچ بازرگانی بسیراف کشتی نیارست آورد از بهر ایمنی راه بکرمان یا مهربان (مقصود مهر و بیان است) یادورق و بصره او گدند . . . .» ملاحظه میفرمائید که نویسنده در صدد آرایش ابرو برآمده چشم با باراهم کور کرده است، بفرض آنکه ابن البلخی اشتباه کرده باشد و مهربان نوشته شده باشد که بطور قطع در هیچ چاپی از فارستامه مهربان چاپ نشده و همه جا مهر و بیان چاپ شده، توضیح نویسنده‌ی مقاله آنرا بصورت «مهر و بیان» در آورده است! راستی را آقای راین عزیز چرا چنین مطالب مغلوط و مغشوشی را نقل کرده‌اید مگر منبع و مأخذ قحطی بود! حالا که نقل کردی خوب چرا خود اصل کتاب فارستامه را ندیده‌اید و یا آنهمه مطالب راجع به مهر و بیان در کتب قدیم و جدید چاپ ایران و هند و مصر و اروپا را ندیده‌اید تا این فضاحت و جعل را در کتاب عزیزی که زحمت کشیده‌اید نیاورید و ازارش و اعتبار علمی آن نگاهید؟ در همین صفحه ۸۱ به نقل از مکتوبه‌ی مرحوم سلطانعلی سلطانی بهبهانی از فارستامه ابن البلخی در ذکر منازل از شیراز تا سیراف منزل اول «گفره» ذکر شده است که اشتباه است و «گفره» است با کاف نه با گاف. در صفحه‌ی ۸۲ مجلد اول به نقل از حدود العالم در صفت شهر سیراف ذکر شده است «شهری بزرگست و گرمسیرست و هوائی درست دارد و جای بازرگانان است و بارگاه پارس است.» مؤلف حدود العالم جمله‌ی هوائی درست دارد را بکار برده است ولی محقق فاضلی چون راین باید بنویسد که شاید «وهوئی پست دارد.» بوده و گر نه سیراف هوائی درست ندارد و چرا این نوشته‌ی حدود العالم را در ذکر مأخذ با شماره‌ی ۱ به فهرست ابن ندیم نسبت داده‌اید و اگر اشتباه مطبعه است چرا دقت نفرموده‌اید، حدود العالم کجا و فهرست ابن الندیم کجا ۱۴

۸- در ذکر قبور منسوب به «سیبویه» و «محمویه» در صفحه‌ی ۸۳ مجلد اول در خصوص سیبویه مطلبی از «اعلام لغت نامه» یا فهرست ابن الندیم نقل شده است که با شماره‌ی ۲ برای مراجعه به مأخذ نمایانده شده است و با تعجب ملاحظه کردم که این شماره‌ی ۲ در ذیل عمان صفحه، «آثار شهرهای باستانی - انجمن آثار ملی - ص ۴۳۵» ذکر شده، من بنده که خود مؤلف کتاب «آثار شهرهای باستانی» هستم ابدأ از چنین مطلبی خبر ندارم و در تمام کتاب چنین مطلبی ننوشته‌ام و نقل نکرده‌ام. بی‌دقتی در نمره گذاری موجب این اشتباه شده است اما اصل این مطلب هم که در صفحه‌ی ۸۳ کتاب چنین عنوان شده است: «با اینکه این دو نویسنده محل درگذشت و مزار اراسیبویه را فارس می‌دانند، احمد اقتداری با اشاره به گور منسوب

به سیبویه، چنین مینویسد، تعریضاً میفهماند که احمد اقتداری جای گور سیبویه را قبر مکشوفه در سیراف می‌داند در حالیکه در همان چندسطری که خود مؤلف در همان صفحه ۸۳ کتاب نقل کرده است عین نوشته مرا آورده است که: «ولسی تصور من آنست که این گور منسوب به ابوسعید حسن بن عبدالله النحوی سیرافی است که یاقوت از او سخن گفته و شارح سیبویه و از نجات بوده است» خوب بود مؤلف فاضل به‌همی مطلب منقوله توجه می‌نمود تا خلط مبحث نشود و خواننده به بی‌دقتی مؤلف ناقل پی نبرد.

در اواخر همین صفحه ۸۳ مجلد اول در ذکر لوحی سنگ قبر محمودیه سیرافی به نقل از کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان آمده است: «در پائین چپ علی‌النفهم لاتقبطون رحمة الله . . . در حالی که اگر مطلب درست نقل شده بود علی‌الانفهم ، لاتقنطو من رحمة الله . . . » بود.

۹- در صفحه ۸۴ مجلد اول در ذکر مراجع به شماره یك نوشته شده است: «۱- نسخه‌ی فرانسه کتاب پزارد در کتابخانه موزه‌ی ایران باستان - ص ۲۹، و اقدأ خودمانیم این ترتیب ذکر ماخذ است؟ مگر نسخه‌ی فارسی این کتاب هم وجود دارد؟ نام کتاب چیست؟ جلد چندم است؟ می‌دانیم که بیش از چهل جلد کتاب از طرف فرانسویان حفار باستان‌شناس چاپ شده است این یکی کدام است تازه کتاب مستقلی نیست. «پزارد» در یکی از کتابها در خصوص بوشهر مقالاتی نوشته است. بعد چاپ کجا؟ در چه سالی و از این قبیل اطلاعات حکایت از مطالعه‌ی دقیق میکند نه باین صورت ابتدائی که برای گمراه کردن خواننده کافی است و برای راهنمایی اونه، و اساساً شیوه‌ی ذکر ماخذ این چنین نیست! و در صفحه ۹۳ کتاب برای خواننده «بندر دیر» چنانکه نوشته شده است نمیتواند باین ترکیب بصورت «دیر» خوانده شود حالا که بالاتین نمایش داده نشده بهتر بود با اعراب نشان داده شود که بندر دیر است و آبادی های آن «بتانه» و «دم گزی» است نه بتانه و نه مثلاً دم گزی.

۱۰- در صفحه ۹۵ مجلد اول در وصف بندر ماه شهر - یسعود یا ماچول ذکر ماخذ نشده است و زحمت و علاقه‌ی مرحوم سلطان‌علی سلطانی بهبهانی یادآوری نشده است و در صفحات ۹۶ و ۹۷ در توصیف هندی جان - رأس بحرگان - اراتیس و بعد در وصف طوائف زط و جط تحقیقات مرحوم سلطان‌علی سلطانی بهبهانی و استاد محمد محیط طباطبائی را با هم مخلوط کرده بدون آنکه از محیط طباطبائی نام برده شود ماخذ مراجعه را با شماره‌ی ۳۰۲، کتاب دریا نوردی



عرب ترجمه‌ی دکتر محمد مقدم و سرزمین‌های خلافت شرقی لسترنج ترجمه‌ی عرفان بدست داده است. اگرچه در صفحه‌ی ۹۸ مأخذ را کتاب خلیج فارس جلد اول ذکر کرده است که گویا منظور مولف کتاب سمینار خلیج فارس جلد اول بوده است ولی بهرحال طوری مطالب مفشوش و مخلوط است که خواننده در حیرت نادانی غرق می‌شود و راه بجائی نمی‌برد.

۱۱- مطلبی که از اواسط صفحه‌ی ۹۹ می‌جلد یکم با جمله‌ی «عیلامی‌ها و بابلی‌ها و کلدانی‌ها و پارسی‌ها و فینیقی‌ها برجسته‌ترین اقوام دریا نورد دریای هندوستان و چین و هوشمندترین آنها بشمار میرفته‌اند.» شروع می‌شود اگرچه در صفحه‌ی ۱۰۰ همان مجلد با شماره‌ی ۱ و ذکر مأخذ نشان داده شده است که از کتاب خلیج فارس احمد اقتداری است اما خوب بود بنا بر روش معمول یا با حروف نازک چاپ می‌شد یا دست کم در آغاز مطلب گیومه‌ی شروع مطلب برای نقل می‌گذاشتند تا مفهوم آن باشد که مطلب نقل شده است و العهده علی الراوی. اما در صفحه‌ی ۱۰۰ در وصف جزیره‌ی خارك همان اشتباهی را که تا این‌اواخر گیرشمن و دیگر باستان‌شناسان کرده‌اند که جزیره‌ی «ایکارا» و «ایکاریا» همان جزیره‌ی خارك است مؤلف هم تکرار همان اشتباه را جایز دانسته است در حالی که مؤلف فاضل هم کتاب «در جستجوی دیلمون» بی‌بی رادیده و هم کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل خلیج فارس و دریای عمان را مطالعه کرده بوده و مأخذ مطالعه‌اش این دو کتاب هم بوده‌اند و در زمان تألیف کتاب دریا نوردی ایرانیان آگاه گشته بوده است که جزیره‌ی ایکارا و ایکاریا و ایکاروس یونانیان جزیره‌ی فیلیکه در آبهای کویت است نه جزیره‌ی خارك در آبهای ایران.

۱۲- در صفحه‌ی ۱۰۲ به نقل از نوشته‌ی گیرشمن در جزیره‌ی خارك «قبرهای مکالیتیک» ذکر شده در حالی که نویسنده کتاب یا جزوه‌ی خارك از (قبر-های مکالیتیک) سخن گفته است.

۱۳- در صفحه‌ی ۱۰۵ مجلد اول به نقل از «دریتیم خلیج فارس» مرحوم جلال آل احمد، عثمان بن ابی‌القاس ثقفی حاکم بحرین ذکر شده در حالی که پرواضح است عثمان بن ابی‌القاس ثقفی درست است و باز به نقل از همان مأخذ ذکر شده است . . . و خارك بوسیله «بارون کنیپ‌هازن» هلندی اشغال شد نام این بارون «نیف‌هاوزن» است که در رسم الخط هلندی و آلمانی اول اسم با K شروع می‌شود ولی خواننده نمی‌شود. نمیدانم مرحوم جلال هم واقماً این دو اشتباه عجیب را با همه دقتش در کتاب «دریتیم خلیج فارس» کرده است یا نه؟ و بهرحال اصلاح

اشتباه و درست نویسی کلمات و ظیفه‌ی قطعی و جزمی مؤلف فاضل بوده است و عدول از آن گناه نابخشودنی .

در همین صفحه‌ی ۱۰۵ مجلد اول جملهٔ پرچم سیاه با کلمه‌ی لاله‌الی‌اله چاپ شده است! آقا دیگر نمی‌توان انکار کرد که لاله‌الا الله است و چرا غلط چاپ شده است؟ در این صفحه در برابر همه‌ی اشتباهات مؤلف و ناقل و نویسندگان مرجع، راین نکته‌ی بسیار دقیقی را دریافته است و آن تحسینی از میرمهنا بندر ریگی است که محققان مغرض خارجی و حتی داخلی مانند مرحوم احمد فرامرزی از روی دشمنی و با اغراض پنهانی او را خائن بوطن قلمداد کرده‌اند، در حالی که او مردی وطنپرست و مردم‌دار بود و برای رهایی آب و خاکی از وطن با هلندیان جنگید و جزیرهٔ خارک را از دست خارجی گرفت و مردانه ایستادگی کرد (در این خصوص نقدی بر کتاب کریمخان زند و خلیج فارس مرحوم احمد فرامرزی نوشته‌ام که در راهنمای کتاب چاپ شده است و اغراض دشمنان میر - مهنا را فاش ساخته‌ام و اشتباه و غرض احمد فرامرزی را باز گفته‌ام بآن نقد مراجعه فرمائید .) بهر حال اسماعیل راین در تألیف جدید خود اشاره بایراندوستی میرمهنا کرده و او را ستوده است بنابراین من هم اسماعیل خان را می‌ستایم که حقشناسی کرده و حقیقت را باز گفته است .

۱۴- در صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ مجلد اول از فداکاریهای مردم دلوار و دشتستان و مبارزات آنها با انگلیسیان سخن رفته است و نمیدانم چرا خاطره‌ی مرحوم شاه احمدخان شهید و دیگر دلبران تنگستانی و دشتستانی را همه و همه (یک بیک ، در این کتاب، مؤلف جوان وطنپرست ما زنده نکرده است برای احترام از تفصل بوده است یا علت دیگری داشته است ؟

۱۵- در صفحه‌ی ۱۰۸ کتاب از مسجد قدیمی معروف قشم به نام «مسجد برج» نام برده شده است اگرچه ما خذاطلاع مؤلف مکتوبهٔ سخنرانی رزم آراد در کتاب سمینار خلیج فارس است که ذکر ماخذ هم نشده است ولی باید بنویسیم که این مسجد معروف قدیمی «مسجد برخ» نام دارد نه برج و شرح آن در کتاب «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان در فصل آثار کشم و هنگام» آمده است .

۱۶- در صفحه‌ی ۱۰۹ مجلد اول باز هم با اشتباه عثمان بن ابی العاص ثقفی را عثمان بن ابی القاس و علاء حضرمی را علاء حضرمی ذکر شده است و آنچه در این صفحه در خصوص لافت قشم نوشته شده است ما خود از کتاب بندرعباس و خلیج فارس تألیف مرحوم محمدعلی سدیدالسلطنه بندرعباسی کبابی ، تصحیح

احمد اقتداری است که بکوشش مرحوم علی ستایش بوسیله کتابخانه ابن سینا چاپ شده است و در کتاب راین ذکر این مأخذ در ذیل صفحه نشده است .

۱۷- در صفحه ۱۱۱ - ۱۱۰ مجلد اول در خصوص جزیره کیش مطلبی ظاهراً از مجله پیک دریا نقل شده است که مأخذ آن از کتاب خلیج فارس ویلسون است و ذکر مأخذ نشده است .

۱۸- در صفحه ۱۱۱ در خصوص هرمز نوشته شده است « . . . در دهانه خلیج و در ناحیه می معروف به مغولستان و منظور جزیره هرمز است . » ناحیه مغستان صحیح است و مغولستان غلط .

۱۹ - در صفحه ۱۱۲ به نقل از ابوالفداء از تقویم البلدان ترجمه آینی آمده است که شهر قدیم هرمز در اثر تهاجم مغول خراب شده است و خود مؤلف اظهار عقیده کرده است که مغول تا سواحل مکران پیشرفت نکرده اند اما مؤلف نوشته است که هرمز قدیم همان میناب کنونی است و بوسیله سپاه امیر تیمور گورکان میناب و آبادیهای آن و قلعه های آن بشهادت شرف الدین علی یزدی درهم کوبیده شده اند .

۲۰- از اواخر صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴ در خصوص بحرین، تیلس، دیلمون هجر، هکر و آوال قلمفرسائی شده است . مناسفانه در این مبحث که دامنه ی مطالعات دانشمندان بسیار وسیع است بسیار باکم حوصلگی و اختصار و مطالب معلوم کهنه عنوان شده و آنچه اطلاع جدید از تاریخ و باستانشناسی و آمد و رفت ایرانیان ، و کشمکشهای ملوک بحری با ملوک کیش و هرمز و حتی تاریخ پراز گفتگوی دوران سلجوقی و حتی صفوی این دیار ذکر نشده است . آنچه آثار و مدارک سومری و بابلی و ایلامی و هخامنشی مکشوفه در قلعه و جبل علی و کلات و جزیره های بحرین اصلاً ناشنیده و ناخوانده گرفته شده و سخنی از آنها در این کتاب نیامده است . نام آوال هم آوال ذکر شده ولی معلوم نشده است که آوال از چه زمانی و بکجا اطلاق می شده است . از پیش ماهیگ سخن بمیان نیامده و بنی اردشیر و بنیاد اردشیر و خط و هکر ساسانی تبیین نشده اند . و این مبحث آنقدر ناقص است که شیر بی یال و دم اشکم راماند . و چون مؤلف فاضل خود از مردم بوشهر بوده و بوشهر بخط مستقیم نزدیکترین بندر ساحل شمال خلیج فارس به منامه و بحرین است و بیشترین مردم از بوشهر به بحرین آمد و رفت داشته اند، چرا این ایجاز مخمل را مؤلف بکار بسته است؟ منم در این میان دامن برمی کشم و گفتگویی روا نمیدارم . هر که طالب است بفصل « آثار آوال و پیش ماهیگ »

در کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف مخلص مراجعه کند .

تا اینجا صفحه‌ی ۱۱۴ کتاب آنهم از مجلد اول را خواندم و نقدی مختصر نگاشتم، هم بخش اول و دوم کتاب پایان گرفت و هم من خسته شده‌ام و هم مجله راهنمای کتاب حوصله تفصیل ندارد . پس دم درمی کشم و نقد بقیه کتاب را به زمان مناسب میگذارم و میگذرم .

اگر اسماعیل راین مؤلف گرامی کتاب، دقت بیشتری در نقل اعلام و اخبار و روایات بکارمی برد ، اگر شیوه مراجعه را دقیقاً و بصورت علمی رعایت می کرد ، اگر کتابهای مورد مراجعه را خود بخوبی می خواند ، اگر مباحث بیشتری از کتاب هادی حسن را ترجمه میکرد و بی کم و کاست در کتاب خود جای می داد . اگر سفری بشرق افریقا میکرد و لغات بازمانده از دورانهای دریا نوردی ایرانیان را در شرق افریقا و جنوب شرقی آن جستجو میکرد . واحصاء می نمود و ثبت و ضبط میکرد ، اگر نقدی عالمانه بر کتاب «دریا نوردی» عرب حورانی می نوشت نه چنانکه دکتر محمد مقدم نوشته است و با اصول علمی و کتابشناسی و لهجه شناسی و ذکر جزئیات آلات و ابزار کشتیهای قدیمی ایرانیان در خلیج فارس و اقیانوس هند و شرق افریقا و تفاوتهایی که با این زمان دارند می نمود و خود سفری به بندر کنگ میرفت و بر عرشه يك فاو بادی «بوم» قرار میگرفت و با فریقا سفر می نمود و از چند و چونی همه این اخبار مکتوب سردر می آورد و بازمی نوشت و ما را خیر می داد که کجاها و چدها راست است و چهها و کجاها دروغ ، آنوقت با شجاعت و جسارت و جرأت می نوشتم که کتاب «دریا نوردی ایرانیان» راین کتاب بی نظیر و بی بدیلی است که جامع و مانع است . متأسفانه امروز باید بنویسم که نه چنان است . اما چنان است که بعد از کتاب هادی حسن ، یا به بیان دیگر اولین کتاب تحقیقی است که تا این زمان در باره دریا نوردی ایرانیان بزبان فارسی نوشته شده است .

مزید توفیق مؤلف فاضل را از خداوندی که دریا از آیات رحمت و غضب

از است مسئلت دارم .

## خلیج فارس \*

«آشنائی با امارات آن»

محمدعلی جناب ، چاپ شریعت و شرق -

تهران ، ۱۳۴۹ .

توجه سیاست داخلی و خارجی بمسائل و مواضع خلیج فارس و حوادث و رویدادهای جهانی که کمابیش در این منطقه از جهان تأثیر می گذارند ، سبب آن شده است که از سالها پیش محققین و نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی بکار پژوهش و کتاب نویسی درباره مسائل مختلف حول و حوش این دریای تلخ دست زنند و هر کس بقدرسیم خود در این میدان گوئی زند . کتاب خلیج فارس دکتر جناب یکی از کوششهای بسیار پرارجی است که مؤلف مطلع و بصیر و پرکار آن در ۶۶۶ صفحه باعکسها و گراورها تحریر و تنظیم و تدوین کرده و بزبور طبع آراسته است .

کتاب خلیج فارس «آشنائی با امارات آن» که گویا جلد اول از سلسله کتابهایی است که مؤلف دانشمند آن در نظر دارد درباره خلیج فارس منتشر سازد ، شامل هفت فصل و یک نتیجه است و بترتیب فصول آن درباره کویت - الحسا - بحرین - قطر - شیخ نشینهای متصلح - مسقط و عمان - مسائل فعلی خلیج فارس - و نتیجه - بحث و گفتگو میکند . بدیهی است که در فصل کویت توضیحات تفصیلی درباره نفت و اقتصاد کویت قسمت چشم گیر و جالب توجه کتاب است ، همچنانکه در فصل بحرین تقسیمات مدنی و صناعت نفت و جرائد و نشریات بحرین و در قطر پالایشگاه نفت و دانستنیها درباره قطر و بهداشت آن و در شیخ نشینهای متصلح بحث تفصیلی از شجره نامه های ایلات عرب حاکم بر شیخ نشینها و چگونگی زندگی بدوی و بالاخره تاریخی آنان جلب توجه میکند ، اما آنچه درباره کویت و بحرین

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب ، سال

سیزدهم ، صفحات ۲۷-۲۴ چاپ شده است .

والحساب حق جای آن مباحث در کتاب خالی است و از نظر کتابخوان اهل تحقیق مایه تاسفی عظیم است، عدم توجه مؤلف محترم بذکر سابقه تاریخی تفصیلی کویت و بحرین و الحسا و مسقط و عمان است.

کتاب بزبان فارسی و برای ایرانیان و فارسی زبانان نوشته شده است، بنابراین کدام فارسی زبان کتابخوانی است که نخواهد بداند بر کویت باستانی دست کم بروز گاریونانیان و بعد از آن بروز گارسلو کیان ایرانی و سپس بعهد ساسانی چه گذشته است و داستانهای «ایکاروس» و «ایکاریا» و امثال آن که امروز آثار آنهمه گفت و شنود بصورت مجسمه‌های افرو دیت، زئوس و سه ستونهای هخامنشی و گچبریهای ساسانی در جزیره «فیلکه» کویت در مدخل «خور کاظمه» و نزدیک به ساحل شهر کویت از درون تپه‌های سعد و سعید کشف شده است چه بوده است؟ کدام فارسی زبان اهل تحقیق است که کتابی درباره بحرین بخواند و مشتاق نباشد به‌اند بحرینی که روزگاری شهر بان ایرانی داشته و شاپور ساسانی در آن شهر اقامت کرده و رباط تمدن ایران و ایلام و سومر با تمدن «موهنجو دارو» و هندو نیال و کشمیر بوده است از نظر سیر تاریخی بر آن چه گذشته و بروز گار اسلامی حتی تا این اواخر یعنی بروز گار اتابک سعد زنگی و بروز گار صفوی و قاجار در چه حالی بوده است؟ اگر کسی اهل کتاب و کتابخوانی نیست که از اساس اعتنائی بکتاب و یاد دست کم باینگونه کتابها ندارد اما آنکه شبهای دراز در کنج کتابخانه خود بکتابخوانی می‌نشیند تا رازی از دل پراسرار کتب کشف نماید و مطلب ناگفته‌ئی را باز گوید چگونه میتواند آنهمه گفتگوی سیاسی و تاریخی درباره بحرین را نادیده بگیرد و نخوانده بگذرد؟ اما در خصوص الحسا یا بنا بمصطلح عام الحسا یا الحساء که خود روزگاری شهرهای پر آوازه سرزمین بحرین ساحلی را در دامان داشته و بروز گار اسلامی چه کشمکشها که بین امراء «لحساء» و «کیش» که هر دو دست نشانده حکومت مرکزی ایران بوده‌اند روی نداده است، چطور خواننده میتواند خود را راضی کند که کتاب این مجاور سیاح و نویسنده معروف یا تاریخ «مستبصری» با آن عظمت و پری که همه درباره این منازعات و چگونگی این روابط با حکومت اتابکان فارس و دربار سلجوقیان است اصلاً نادیده گرفته شده است و در کتاب ذکر آنهمه حوادث نرفته است.

آخر روزی این دیار سرزمینهای ایرانی بوده، آخر مردمی سخت کوش و پرتوان و مؤمن و کوبنده در این دیار تحت لوای «شیمه گری» بیش از هزار سال دلبستگی خود را با سرزمین ایران حفظ کرده و برای منافع ایران جنگیده و در خوب و بد لحساء و بحرین و منامه و خلیج فارس شریک و سهیم بوده‌اند. بیداد بر تغالمان و ستم آنها بر مردم بحرین و شجاعت و فداکاری اللهوردیخان و امامقلی

خان را مگر میتوان فراموش کرد؟ ، خوب اگر بگوئیم کتاب بیشتر بجنبه‌های اقتصادی و آماري و زندگي جديد مردم سواحل درامارات خليج فارس پرداخته است و از تمدن و تاريخ و حوادث چشم پوشيده تا کتاب بتفصيل نگرديد و قبول كنيم مؤلف مطلع آن بعد از بازگو كردن اين مقولات گذشته و آنرا بديجران گذاشته است آنوقت است كه در فصل هفتم در مسائل فعلي خليج فارس، كه از ذكر چگونگي استقرار و گسترش نفوذ و قدرت بریتانیا تا واژگون شدن رژیمها ، تا تقسیمات سیاست شوروی ، تا كمربند محافظ ، تا مسائل فدراسیون خليج فارس تا اجلاسهای شیوخ و كنفرانس بازرگانان ، تا مسائل سوختگیری روسها و تا نقش روسها در برد دور ، تا عدم كفايت نیروی دریائی شوروی یا كفايت آن و صدها از این گونه مسائل می خوانیم بر تعجب هر خواننده ئی می افزاید كه چطور در يك كتاب تحقيقي كه از آنهمه منابع تحقيقي تاريخی چشم پوشيده شده است با اینگونه مسائل محتمل تحقيقي توجه خاصی شده است ، خواننده با خواندن فصول آخر كتاب تصور می كند بر سر يك ميز بحث و جدل سياسی نشسته و همواره دكتر محمد علی جناب بر بالای اين ميز نظم جلسه را اداره می كند و فرصتی نيست كه به مقولات و نتیجه گیریهای سياسی دكتر جناب كه غالباً منکی به روزنامه های سياسی و بولتن های خبری انگلیسی زبان است جوابی بدهد .

با تعجب در فصل سومی خوانیم شارجه در پرانتز «شارقه» از مؤلف دانشمند و بصير كتاب جای تعجب است كه با وجود سفرها و اقامت های مكرر و طولانی در امارات خليج فارس چگونه توجه نفرموده اند كه از قدیم الايام نام اين شيخ نشين «شارقه» در زبان همه مردم عرب و عجم بوده و سكنه آن بهمين تلفظ آشنا و ما نوس هستند و پس از اين كلمه معرب آن يعنی «شارجه» هم معمول و در كتب جغرافيائی و مقالات سياسی بزبان انگلیسی و عربی نوشته شده است و حالا سالی چند ييش نيست كه متعصبين عرب زبان و ضد ايرانی و مخالف زبان فارسی نام «شارقه» را بكار می برند چرا اين ابداع غير معقول مستهجن را ايشان هم پذيرفته اند و عنوان فصل ساخته اند؟ همچنانكه در فصل پنجم ام القيوين «ام الكوين» خود توضيح داده اند كه: ييشتر اروپائيان اين شيخ نشين را Amulgavine كه تلفظش برای آنها آسانتر است می خوانند نه قربان ، چنين نيست ، ام الكوين یا ام گوین در زبان مردم رايج بوده و هست و ریشه فارسی خالص قديمی سواحل شمالی خليج فارس دارد مسئله آسان تر بودن تلفظ نيست !

برای آشنائی با حدود و مرزها و خاندان و شجره حكام حاکم بر امارات خليج فارس و نفت و درآمدهای نفتی و وضع اقتصادی و اداری امارات خليج فارس

الحق کتابی باین تفصیل ودقت در زبان فارسی نوشته نشده است و انتشار این کتاب که حاصل سالها سفر و گفتگو و کتابخوانی و روزنامه خوانی مؤلف بصیر و پرکار آن است مغتنم است و برای آنها که در کار خلیج فارس اعم از آنها که با مطالعات مرده یا با مطالعات روز وزنده سروکار دارند بسیار ارزنده است. اما برای من بنده منته بخششاش گذار عیب بین و هنرپوش لجوج کتاب «خلیج فارس آشنائی با امارات آن» تألیف دکتر محمدعلی جناب آنچنان کتابی که در خور سالها سفر و تجربت و مطالعه و صرف وقت در کتابخانه‌ها آنهم بوسیله مریدی که هم‌عمر استعداد و نبوغ خود را عملاً در مسائل خلیج فارس نشان داده است، کتاب مطلوب و بلسان مصطلح فرنگی «ایده آل» نبود زیرا،

بغیر از پشت جلد، چاپ و صحافی و بخصوص حروف چینی کتاب خوب صورت نکرفته و غلطهای مطبعه‌ای زیاد دارد.

مؤلف بجهت عدم فرصت و یا شتاب برای چاپ و انتشار، کلمات فرنگی زیاد بکار برده، در حالیکه معادل بسیار قشنگی در زبان فارسی داشته و بفطرت از دست داده است. مأخذ کتاب بیشتر بولتن‌های خبری و روزنامه‌های یومیه بزبان انگلیسی و نشریات تبلیغاتی کشورهای عربی و امارات بوده که قطعاً قابلیت استناد علمی و تحقیقی ندارند. اما با همه این حرفها برای سازمان‌های اداری و بازرگانی و حتی سیاسی کشور ما کتاب خلیج فارس جناب بهترین راهنما و روشن‌ترین گزارشهای هدایت‌کننده است و در خور استفاده.



## تاریخ و جغرافیای خلیج فارس\*

مجلد اول کریمخان زند و خلیج فارس -  
مجلد دوم شورش اردکان - مجلد سوم جزیره  
خارک - مجلد چهارم راه آهن اروپا و خلیج  
فارس - نوشته احمد فرامرزی، بکوش حسن  
فرامرزی - تهران، ابن سینا، ۱۳۴۷ - ۱۳۴۶

در خردادماه سال ۱۳۴۶ کتابی

از سلسله یادداشت‌های مرحوم احمد فرامرزی بنام «کریمخان زند و خلیج فارس» بکوش آقای حسن فرامرزی انتشار یافت و تا زمان تحریر این مختصر سه مجلد دیگر بنام‌های «شورش بردگان» - «جزیره خارک» و «راه آهن اروپا و خلیج فارس» بکوش و حمت آقای حسن فرامرزی انتشار یافته است. از این چهار، دومجلد «کریمخان زند و خلیج فارس» و «جزیره خارک» جامتر و بیش از دومجلد دیگر قابل استفاده بنظر می‌رسد، اما هر چهار مجلد بطور یقین حکایت از رنج درازی است که مرحوم احمد فرامرزی برای گردآوری و تنظیم یادداشت مطالب مربوط به خلیج فارس کشیده است.

در «کریمخان زند و خلیج فارس» مباحثی با عناوین «آغاز شهر یاری کریمخان زند - کریمخان و دولتهای اروپائی - انگلستان - روابط کریمخان با سکنه سواحل خلیج فارس - اختلاف کریمخان با عثمانیها - فتح بصره بدست صادق خان زند - ماجرای سروالی بغداد - سقوط بصره - حکومت علی محمد خان زند در بصره» - را می‌خوانیم و شك نیست که فحص درباره هریك از مسائل و موضوعات فوق‌الذکر برای روشن شدن تاریخ پادشاهی زند و اثر آن در سواحل و جزایر خلیج فارس و ارتباط حکومت زند با همسایه کنونی ما عراق قابل توجه است. اما در بیشتر صفحات، منابع و مأخذ بطور ناقص و بدون فایده راهنمایی است، گاهی نام از مؤلف و گاهی اسم از مترجم و گاهی شماره صفحه داده شده است که این خود نقض غرض است و مشکلی را نمی‌گشاید، مثلاً ذیل صفحه سوم برای توضیح شماره ۱ متن نوشته شده است: «اقبال - ۱۰۸ - ویلسون - ترجمه محمد سعیدی» این راهنمایی و رجوع بـمـأخذ نه تنها خواننده را هدایت نمی‌کند بلکه باید مدتی تفحص کند و بداند اقبال یعنی مرحوم اقبال یا چاپخانه اقبال و در صورت اول مرحوم عباس اقبال در کدام کتابش در صفحه ۱۰۸ چنین مطلبی ذکر کرده است و کدام چاپ از آن کتاب و همچنین کدام چاپ و کدام کتاب ویلسون و کدام فصل و صفحه آن کتاب از کدام ویلسون، سر آرنولد.ت. ویلسون یا ویلسون دیگری مورد نظر نویسنده بوده است. این تسامح در ذکر مأخذ و عدم سهولت رجوع در

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال

دوازدهم، صفحات ۴۹ - ۵۴ - ۵۵ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ چاپ شده است.

هر چهارم جلد بنحو بارزی جلوه می‌کند و خواننده را بتعجب می‌اندازد، در صفحه پنجم و در ذیل (قرارداد شرکت هند شرقی باشیخ سعدون حاکم بوشهر) در جمله فارسی و برای بیان سال غلبه افغانها بر صفویه تاریخ ۱۷۲۶ میلادی بدون برابری سال هجری آن ذکر شده و در همان صفحه تاریخ معاهده پاریس ۱۷۶۳ میلادی و قرارداد شیخ سعدون با کمپانی هند شرقی را هم بسال ۱۷۶۳ ذکر کرده است، اگر توجیه کنیم که در صدر همین صفحه مؤلف حتی از ذکر نام علم (کمپانی هند شرقی) اباداشته و آنرا برخلاف رواج و شیاع (شرکت هند شرقی) نوشته است، تعجب می‌کنیم که چگونه تاریخهای میلادی را برای بیان وقایع شرقی ایران بکار برده است و زحمت تطبیق و استقصاء را تحمل نکرده است. در این فصل یا بخش اول کتاب قرارداد کمپانی هند شرقی با شیخ سعدون حاکم بوشهر بنقل از تاریخ ایران سرپرسی سایکس ذکر شده و در ذیل و برای معرفی ماخذ در صفحه ۶ کتاب ماخذ را ترجمه مرحوم فخر داعی ذکر کرده است و چون در اصالت و صحت ترجمه شك داشته توضیح داده است: «حتی بدون تصحیح غلط انشائی نقل شد.»

اگر این شك قوی وجود داشت مرحوم مؤلف که خودم ظاهراً انگلیسی میدانسته است چرا باصل کتاب، در زبان انگلیسی مراجعه نکرده و مقابله‌ئی ننموده است؟ در صفحه هشتم کتاب، مرحوم فرامرزی مطلبی را ذکر می‌کند و نتیجه گیری منطقی می‌نماید که بسیار صحیح و درخور تحسین است و من پس از خواندن آن چند سطر بخاطر آوردم که فاعتبر و یا اولی الابصار و آن سطور چنین است: «و اختلافی که اکنون بر سر بعضی از جزائر با شیوخ محلی یا دولت انگلیس داریم، مولود همان گذشته‌ها و بی‌خبری‌ها و نداشتن نیروی دریائی و عدم توجه اولیای وقت دولت ایران به آبهای شور خلیج فارس بوده است.»

در موضوع کشتی رانی در خلیج فارس يك مورد که دال بر علاقه همیشگی سلاطین ایران بوده از قلم مرحوم فرامرزی فوت شده است و آن در زمان ناصر-الدین شاه و قضیه کشتی پرس پولیس است که در بسیاری از اسناد و کتب ذکر آن مندرج است.

من نمیتوانم باور کنم که مرحوم فرامرزی خبر نداشت که ناصرالدین شاه قاجار کشتی پرس پولیس را در آبهای خلیج فارس بآب انداخت و مرحوم مرتضی قلی خان هدایت برادر مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت معروف مأمور خرید

کشتی شد و کشتی خرید و بایران آورد و باز نمیدانم مرحوم احمد قرامرزی شرحی را که لرد کرزن در بیان دیدار خود از این کشتی در بندر لنگه نوشته است ننخوانده بوده است؟ و چنین مطلبی را نوشته و آیا بی خبر بوده است که فتحعلیشاه قاجار در خلیج فارس اقداماتی کرده و مظفرالدین شاه قاجار در خلیج فارس کشتی داشته و کشتی مظفری تا اواخر عهد قاجار در خلیج فارس مشهور خاص و عام بوده است، یا اقدامات شاهان قاجار و نقشه های وسیع کریم خان زند در خلیج فارس که همین کتاب حاضر حکایت کوچکی از آنست بنظر آن مرحوم آنقدر ناچیز جلوه کرده است که بکلی از قلم انداخته و نادیده گرفته است؟

در اواخر صفحه ۸ پس از ذکر عقیده سرارنولد ویلسون در خصوص دوستی کریم خان با انگلیسیان و فرمان کریم خان برای آزادی تجارت آنان و اجازه دایر ساختن تجارتخانه انگلیس در بوشهر مؤلف به مرحوم وکیل الرعایا شهریار زند بسختی تاخته و او را «بی خبر از بازیهای سیاسی و عواقب کار، شناخته و خطرهایی را که ملت ایران در آبهای خلیج فارس گرفتار شده است مربوط به اقدامات ناشی از بی اطلاعی شهریار زند دانسته است با اینهمه در صفحه نهم کتاب نوشته است: «بهر حال با آنکه نمایندگی انگلیس در بنادر ایران در آغاز مواجه با مشکلات زیادی شد چنانکه مجبور گشت در فاصله بین (۱۷۷۴-۱۷۸۰ میلادی) از میدان تجارت ایران خارج گردد ولی بعداً چنان پیشرفت کرد که شهریار زند را بوحشت انداخت زیرا ایران که دارای منابع سرشار و نامحدودی نبود، مجبور می شد قیمت کالاهای انگلیسی را از پول نقد بپردازد و چون کریم خان مشاهده کرد که با این وضع همه ثروت مملکت بخارج می رود، در ۱۷۶۹ خروج پول و طلا و تجارت با خارجی ها را بوسیله پول مذکور اکیداً ممنوع کرد.» اگر استنتاج مرحوم مؤلف را در خصوص «عدم اجبار کریم خان زند بواگذاری اجازه تأسیس تجارتخانه در بوشهر با انگلیسیان، نظر بمصالح سیاسی و اقتصادی کشور» قبول کنیم، آیا الفوتصمیم شهریار زند دلیل بردارایت و عاقبت اندیشی و حسن توجه او بمآل کار و اقدامات سیاسی در خلیج فارس نبوده است؟

در صفحه ۹ و غالب صفحات بعد این مجلد مأخذ کتاب «استعمار در خلیج فارس، تألیف صلاح عماد»، ذکر شده است، گذشته از آنکه شناسائی چاپ کتاب، صفحه و تاریخ و سائر ضروریات مأخذ ذکر نشده است اساساً مقایسه و توجیه

عوامل پدیده‌های اقتصادی در دوساحل شمالی و جنوبی خلیج فارس در دادوستد با انگلیسیان و خرید امتعه خارجی نه تنها غیر معقول است بلکه اساساً اقتصاد و مسائل اقتصادی این دوساحل هرگز یکسان نبوده و هرگز یکسان نیست و قابل مقایسه نمی‌باشند و از گزارش «ملکم» درباره وضع دادوستد کمپانی هند شرقی در عراق و سواحل نجد عربستان اصول و ضوابطی برای این نوع معاملات و روابط اقتصادی یا مداخلات سیاسی در ساحل شمالی خلیج فارس قابل سنجش و نتیجه‌گیری نیست. بعلاوه همه میدانند که نوشته‌های «ملکم» خالی از غرض نیست و کتاب «صلاح عقاد» هم جز نوشته روزنامه‌ئی نیست و قابل استناد در مسائل تحقیقی نمی‌باشد. این فصل یا بخش که فصل یا بخش دوم کتاب است و جز توجه لبه تیز تیغ اتهام بشهریار زنده‌مطلبی ندارد با ذکر تاریخهای میلادی بدون ذکر برای هجری ناماً نوستر جلوه می‌کند.

فصل سوم یا بخش سوم کتاب که از صفحه یازدهم کتاب آغاز می‌شود تحت عنوان (روابط کریمخان با سکنه خلیج فارس) است. از میان تمام سکنه سواحل خلیج فارس تنها اعراب سکنه سواحل خلیج فارس مورد توجه مؤلف واقع شده و ابداً ذکری از رفتار شهریارزند و روابط پادشاه زند با سکنه غیر عرب سواحل خلیج فارس در این بحث بمیان نیامده است و پس از ذکر مقدمه کوتاهی آنهم بنقل از (ملکم) که نمیتوان او را مورخ بی‌غرضی دانست، روابط کریمخان زند با «بنی کعب» را مورد بررسی قرار داده است. در اینکه بنی کعب اتباع ایرانی بوده‌اند شك نیست، و در اینکه با وجود سرکوبی نظامی مورد حمایت شهریار واقع شده‌اند هم حرفی نیست، و ذکر این رابطه تاریخی و توجه بوقایمی که برای این قبیله گذشته و رفتاری که نسبت بدولت مرکزی ایران نشان داده‌اند و تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی و استنتاج آن‌هم بسیار لازم و ضروری بوده است.

اما مؤلف از صفحه ۱۲ تا نیمه اول صفحه ۱۹ کتابی را که فقط ۷۹ صفحه مطلب دارد بذکر تاریخ و انساب بنی کعب و کعب بن عوف و کعب بن ربیع و کعبیه معتزلیه و کعب بن الحارث و کعب بن خفاجه و کعب‌الازت و از این قبیل قبائل عرب که در داخل خاک عربستان و عراق ساکن بوده‌اند اختصاص داده و در حقیقت تاریخ و انساب اقوام عرب را برشمرده و بهیچوجه مربوط به روابط کریمخان زند با سکنه سواحل خلیج فارس، نیست. با اینهمه تفصیل در ذیل صفحه ۱۳ در ذکر جنک بین اعراب بنی حنیفه و

ایرانیان مشهور به جنک (ذی قار) که بین ایرانیان و اعراب بکر در گرفته است هیچگونه توضیحی دربارهٔ این جنک و علل وقوع و شروع و پایان آن نداده است و یا در خصوص (قراظه) حواله به مجلد جداگانه داده ولی در خصوص تیره «حنیفه بن لجیم» و یا «قراوش عقیلی» امیردورهٔ عباسی و طایفه «بنوعقیل» که اصلاً ارتباطی با سکنهٔ خلیج فارس نداشته‌اند، بتفصیل و با اطناب ممل‌حاشیه پردازی کرده است (ذیل صفحهٔ ۱۳ توضیحات شماره‌های ۱ و ۳۰۲۰).

خروج طغیان برخلیفه و ذکر عملیات (بساسیری) فرماندهٔ قشون خلیفه و از این قبیل داستانیهای پرتفصیل قوم‌عرب چه ارتباطی با سکنهٔ سواحل خلیج فارس و ارتباط با شهریار زند دارد؟ تعجب خواننده بیشتر می‌شود اگر بداند که مرحوم فرامرزی خود از مردم جهانگیریه بستک ایران است و قطعاً از آنهمه فرمان و دستخط که برای حکام جهانگیریه و بستک و فرامرزان ایران و نواب قشم و لنگه و قیس (کیش) برای جمع آوری آذوقه از نواحی جهانگیریه برای سپاهیان زند و ارسال و مرسل آنها با صادق خان زند و خود کریم خان و وقایعی که بر همشهریان خلیج فارسی خود مؤلف گذشته و ارتباطات وسیعی که با سلسلهٔ زند و شهریار آن داشته‌اند و در کتب متأخر از قبیل بندرعباس و خلیج فارس مرحوم سدیدالسلطنه و مؤلفات حقایق نگار خوب موجی و فارسانامهٔ ناصری و کتب بی‌شمار دیگر ثبت و ضبط افتاده است، مطلع بوده و ابداً از آنها ذکری نکرده گوئی که این همشهریان او سکنهٔ خلیج فارس نبوده‌اند!!

درحالی که بواقع این ارتباطات بخصوص در روزگار زند چندان مهم بوده‌اند که در اساس حکومت زند و سیاست کریم خان در خلیج فارس و اشاعهٔ سیاست و نفوذ دولت ایران و شهریارزند در مسقط و عمان حای ارزنده‌ای دارند. در صفحهٔ شانزدهٔ کتاب بدنیمال عمین بخش واقعهٔ قلع و قمع طائفهٔ «بنی خفاجه» در سرزمین عراق و بروزگار (طغرل بک) با نقل و ترجمه از (معجم قبائل العرب) و (دائرة المعارف اسلامی) پرداخته است و پس از تفصیل چندین صفحهٔ تازه بذکر طائفهٔ بنی کعب می‌پردازد و نحوهٔ زندگی بنی کعب و داستان طغیان شیخ سلمان کعبی را بنحو فوق‌العاده مختصر و بدون ذکر شناسائی اعلام شرح میدهد. مثلاً نمی‌نویسد «طهماز» که بعد از کشته شدن «فرج‌الله» بریاست طایفهٔ بنی کعب رسید که بوذ و نژادش چه بود و چگونه برآمد و چرا شیخ سلمان

کمی و برادرش «عثمان» طهماز را کشتند و تازه «فرج‌الله» و «طهماز» و «بندر» بروزگار افشاریه بوده‌اند و هنوز از ارتباط کریم‌خان زند با سکنه سواحل خلیج فارس سخنی بمیان نیامده است (صفحات ۲۰ و ۲۱ کتاب).

در صفحه ۲۳ کتاب بدنبال شرح اقدامات عمرانی شیخ‌سلیمان کمی از مرحوم احمد کسروی انتقاد شدیدی کرده و ضمن بیان يك مطلب تاریخی در حق آن مرحوم که حداقل دارای حق اظهار نظر در جغرافیای تاریخی خوزستان بود و اظهار عقیده کرده و نوشته است: «آفت غم کتمان است و آن مرحوم دارای این صفت نبودند بلکه نبی اندازه شجاع و صریح‌اللهجه و باایمان بودند و همان باعث نابودی ایشان شد.» چند سطر پیش از این تمجید بحق که از مرحوم کسروی کرده است درباره او می‌نویسد «ولی استنباط و استنتاج او در بعضی موارد حدس صرف بود که با طبیعت علم و تحقیقات علمی سازگار نیست.»

در صفحات ۲۴ و ۲۵ کتاب مؤلف منفور، بدون ضرورت به بحث جامعه‌شناسی بررسی و اقدامات «گردن‌کشان» و «جاء طلبان» و «خودخوانان» و غرور صاحبان قدرت در هر روزگار و هر دوره بطور عام پرداخته و کلیاتی از بوالهوسی و اقدامات مغرضانه آنها بطور فلسفی یا بهتر بگویم بطور «روزنامه نگاری» نکاشته که هیچگونه کمکی به آگاهی خواننده در درک ارتباط کریم‌خان زند با سکنه سواحل خلیج فارس نمی‌نماید.

بین صفحات ۳۶-۲۶ بذکر ارتباط و جنک و صلح شیخ سلیمان کمی با اردوی کریم‌خان زند پرداخته شده است اما در همین قسمت هم که میتوان گفت از مباحث سودمند و پرارزش کتاب است بناگاه موضوع ساختن «کله‌مناره» از سرانسان بوسیله آقا محمدخان قاجار اشاره رفته و رفتار شاه‌عباس اول را با آقا محمدخان مقایسه کرده و بذکر کارهای زشت آن شهریار بزرگ پرداخته و پاك از موضوع خارج شده و شاه‌عباس کبیر را هم در ردیف آقا محمدخان قاجار قرارداد است. نکته مهم اینست که همگان مرحوم احمد فرامرزی را مردی دقیق و منصف می‌شناسند و قضاوت او درباره شاه‌عباس بزرگ منشأ چه اشتباهات عظیم و زیانمندی تواند بود که در ذهن طالبان جوان و محققین کم اطلاع باقی خواهد گذاشت؟

در صفحه ۳۴ کتاب نوشته شده است: «میرمهنا و غائی ولد میرناصر از مشایخ بندر ریگ... چرا ولد؟ مگر نوشتن میررضا و غائی پسر میرناصر چه عیبی دارد که ولد میرناصر بنویسیم؟

در صفحه ۳۴ کتاب آمده است (... و صادق خان از یکطرف مشغول فتق و رتق امور شیراز و اطراف آن بود). امید که این سهواً جانب مطبعه باشد والا گوش فارسی زبان به (رتق و فتق) آشناست نه به «فتق و رتق». در توضیح شماره ۳ می‌خوانیم: «خورموج فعلاً مرکز بخش دشتی است از توابع بندر بوشهر». ظاهر فارسی این جمله اینست: «خورموج مرکز بخش دشتی فعلاً از توابع بندر بوشهر است» و یا «خورموج از توابع بندر بوشهر فعلاً مرکز بخش دشتی است». و ظاهراً مقصود مؤلف همین جمله اخیر بوده است.

صفحات ۲۵ و ۲۶ کتاب در خصوص میرمهنّا و پایداری او در برابر هندیان مقیم جزیره خارک است و شرح رشادتهای او انصافاً و قطعاً ورقی زرین بر تاریخ خلیج فارس افزوده است و تحقیقات مرحوم فرامرزی در این خصوص همه غرض-ورزیهای نویسندگان اروپائی و شرقی را با آب ابطال شسته است و من از مطالعه این قسمت کتاب و خواندن رشادت و شجاعت مرحوم میرمهنّا و فداکاریهای او برای حفظ قومیت خویش و طرد نفوذ بیگانه از خلیج فارس و بدون استعانت از دولت مرکزی و پایداری مردانه اش لذت بردم و او را سربازی مدافع وطن یافتم و بنویسنده کتاب هم رحمت فرستادم که حق مطلب را بخوبی ادا کرده است.

در صفحه ۳۷ کتاب تحت عنوان (شیخ حجر کنگانی) او را از جمله شیوخ بنادر که تمر در پیشه ساخت معرفی می‌کند ولی اینکه او که بود پدرش و قبیله اش که بودند و از کجا آمده و چرا تمر دکرد مورد الثفات مؤلف واقع نشده است. کتاب «کریمخان زند و خلیج فارس» عمده فایده اش میان جزئیات وقایع محاصره و فتح بصره در زمان زند و شرح رشادت میرمهنّا و غائی خارکی (بندر ریگی) است و معلوم است که مطالب ارتجالاً و بصورت مسوده نوشته شده با مطالب نامنظم (بعضاً خارج از موضوع) و از نظر شرفارسی نیز چندان مطبوع نیست. اما حقایق تاریخی فوق العاده جالبی چه در این مجلد و چه در سه مجلد دیگر وجود دارد که ثبت و ضبط و تلفیق آنها را باید ثمره زحمت و خدمت مرحوم فرامرزی دانست. نکته دیگری که در مجلد اول بچشم می‌خورد توضیحی است که خود فرامرزی در ذیل صفحه اول در توضیح کلمه «جواسم» نوشته است: «مناسفانه فرنگیهان نیز تلفظ عوام را گرفته جواسم گفته اند». و در چند مورد دیگر هم به «تلفظ عوام» تاخته و از يك اصل مهم مطالعات علمی زبان‌شناسی و تاریخی که برای ضبط اعلام قطعاً باید از زبان رائج بین مردم پیروی کرد دور شده است.

\*\*\*

مجلد دوم «شورش بردگان» است که در ۱۹۲ صفحه با فهرست اعلام منتشر شده است. شورش بردگان قیامی بود که سیاهان و بردگان و محرومین و ستم‌دیدگان نواحی خوزستان و عراق برهبری مردی بنام «علی بن محمد صاحب الزنج» در سده سوم هجری علیه دستگاه ظلم و بیداد خلفاء برآمده‌اند و بعد از این قیام که بس دلیرانه و عمیق بود بگسترش گفتگوی قرمضیان و بالاخره بتشکیل جماعات و دسته‌های ضد حکومت عرب بر امیر اطوری اسلامی و نتیجه ظهور قیام اسماعیلیان علیه خلفاء بغداد و ترك و تشکیل سلسله فاطمی مصر شد. غالب محققین اصل و نسب «صاحب الزنج» را از طالقان یا طالقان ماوراءالنهر دانسته‌اند و بیشتر نویسندگان ادعای نسب او را در خصوص علوی بودنش قبول کرده‌اند. بهر حال علی بن محمد صاحب الزنج چه سیاه و چه سفید و چه عرب و چه ایرانی و چه علوی و چه غیر علوی موجود و رهبر و مدبر قیامی است که در قرون اولیه اسلام و برای نخستین بار خارج از تکلیفات و موازین مذهبی آرادانه و برای مقاصد اجتماعی علیه خلافت اعراب و حکومت بیدادگر آنها بردنیای مسلمان پیاخته و با تحمل مشقات و صدمات فراوان خوزستان و سواحل خلیج فارس را پیرخاش و ضغیان و اداشته و سراز اطاعت خلفاء بیدادگر عرب باززده است و بیش از دو میلیون برده و بنده و سیاه و زر خرید و غلام و کنیز و ستم‌دیده را موقتاً از بیداد عرب رها نموده است. برای چنین مردی و چنین قیامی مولف مغفور درباره او نوشته است: «از این رو پیداست که علی بن محمد، گذشته از اینکه فکر آزاییخواهی و مبارزه با ظلم نداشته فاقد عاطفه رحم و مروت انسانی هم بوده و مثل اغلب صاحبان داعیه خودخواهی و رسیدن بنان و نوائی محرکی نداشته و دلش بحال زنگیها هم نسوخته بود.» این جملات و نظائر آن که در کتاب بقلم مؤلف نوشته شده است و استنتاجهای دیگری که در متن کتاب آمده است نظر مؤلف را نسبت بیک قیام ضد ظلم خلفاء که اکثریت قیام کنندگان حداقل در نواحی خوزستان ایرانی بوده‌اند می‌رساند. مولف مغفور که پس از تاختن به کریم خان و شاه عباس و کسروی و شاهان قاجار در مجلد اول در این کتاب لبه تیز تیغ حمله را بوی «علی بن محمد صاحب الزنج» برگردانده است

در صفحه ۳۰ مجلد دوم نگاشته است: «اگر هم چنانکه نگارنده معتقدم



يك نظر عمومی و اجتماعی و خدمت به خلق خدا و مبارزه با ظلم نداشت ،  
 اقلاخواست ازاین نمده هر کس يك سرش را می کشید، کلاهی برد و در آن آب  
 گل آلود بنفع خود مثل سایرین ماهی بگیرد. از آیات ذیل که می گوید :

رأيت المقام علی الاقتصاد	قنوعا به ذلة فی العباد
اذالنار ضاق بیا زندها	ففسحتها فی فراق الزناد
اذا صارم قر فی غمه	حوی غیره السیف یوم الجلاذ

کاملا منظور او را می رساند و میفهماند که میخواست از این بازار آشفته  
 مخصوصا ضعف و غفلت و عیاشی خلیفه المعتمد، و درباریان هوسرانش استفاده  
 کرده و خود را بنوائی رساند. ترجمه شعری فوق الذکر بفارسی اینست: (مردم  
 ستم دیده بقناعت و خواری در میان مردم راضی اند - اگر سنگ چخماق قدرت  
 آتش افروزی نداشته باشد باید آنرا بدور انداخت - شمشیری که در غلاف بماند،  
 به روز جنگ مورد استفاده دیگری واقع خواهد شد.) بنده ندانستم کجای این شعر  
 لطیف اگر هم اثر علی بن محمد صاحب الزنج باشد حکایت استفاده از بازار آشفته  
 و از آب گل آلود ماهی گرفتن و از نمود المعتمد، کلاه ساختن دارد بعلاوه بی شک  
 برای کسی که داعیه رهبری اجتماعی دارد و میخواهد انقلابی علیه حکومت برآید  
 اندازد باید از ضعف حکومت و بی نظمی آن و بازار آشفته زمان استفاده کند والا  
 بدست دشمنان حکومت حاکم قبل از بر خاستن بقرگور می رود.

اما کتاب شورش بردگان که با این مقدمه و این دید مؤلف آغاز  
 می شود مجموعه ای از تاریخ وقایع جنگ و سبب خلفاء با زنگیان است که  
 در این میان شهرهای ایران و عراق بخاک و خون کشیده می شود ، مردمی  
 کشته می شوند ، گروهی آزاد می شوند و گروهی برنج اندر می شوند و مانند  
 هر قیام و انقلابی خوب و بد بهمراه دارد ولی مؤلف مغرور همه بدیها و زشتیها و  
 قتلها و غارتها را با تدبیر و نقشه و تصمیم علی بن محمد صاحب الزنج آزاده  
 می شمارد . مطالب این کتاب برای آنها که بمطالعه تاریخ اجتماعی کشور عراق  
 و وقایع محلی بصره و نوع حکومت خلفاء در قرن سوم هجری علاقه دارند مفید  
 است و برای مطالعات ایرانی چیزی بآنچه دیگران نوشته اند نمی افزاید. بیشتر  
 مطالب کتاب از کتاب ( ثورة الزنج ) تألیف فیصل السامر، عراقی گرفته شده  
 است که بیشتر جنبه يك کذب سیاسی دارد نه تحقیقی و بیشتر جانبداری از «قومیت»  
 عربی است نه احراز واقع و تحریز و تحلیل تاریخی.

\*\*\*

مجلد سوم «جزیره خارک»، است که در آن از جغرافیا و آب و هوا و وضع طبیعی جزیره خارک و وضع بندری - موقعیت نظامی - اوضاع اقتصادی - مذهب اهالی خارک - اخلاق مردم خارک - جمعیت خارک - زبان مردم خارک - لباس و عادات مردم خارک - زندان خارک - ضریح محمد بن حنیفه - خارک در تاریخ - نوشته‌های جغرافی نویسان اسلامی راجع بخارک - هلندیها در خارک - میرمهنا در خارک و عاقبت کار او - انگلیسی‌ها در خارک - خارک و تحقیقات جدید درباره خارک و کشفیات گیرشمن - و بالاخره نفت و خطوط لوله خارک ذکر شده است . چنانکه خواننده از خواندن عناوین فصول و ابواب این کتاب استنباط می‌کند این کتاب هشتاد و چند صفحه‌ای از بهترین کتاب‌هایی است که تا کنون راجع بخارک نوشته شده و خواننده را از هر جهت راضی خواهد ساخت و مطالب که بیشترین آنها مطالب تحقیقی و عینی است همواره برای محققان و کتابخوانها و کتابشناسان ذی‌قیمت است .

در این مجلد کلمه خارک گاهی بصورت خارگ و گاهی بصورت خارک چاپ شده است و عقیده قدما در خصوص آنکه ممکن است جزیره (ایکارا) یا (ایکاروس) که در بطلمیوس و افسانه‌های یونانی و تاریخ اسکندر آمده همان جزیره خارک باشد مورد قبول مؤلف مغفورهم واقع شده در حالیکه امروز با کشفیات هیئت باستانشناسی دانمارکی در جزیره فیلیکه کویت و پیدا شدن (حجر ایکاروس) در آن جزیره بخط یونانی و از زمان اسکندر معلوم و معین و مشخص شده است که جزیره (ایکارا) یا (ایکاروس) یا (ایکارو) یا (ایکاروس) جزیره فیلیکه امروزی کشور کویت است نه جزیره خارک کشور ایران ولی هر دو در خلیج فارس واقع اند ،

\*\*\*

مجلد چهارم «راه آهن اروپا و خلیج فارس» ، است در این کتاب هفتاد و نه صفحه‌ای مرحوم مؤلف اوضاع سیاسی و اقتصادی کشورهای مقتدر اروپائی بین سالهای ۱۸۰۰-۱۹۰۰ میلادی ببعده را تشریح نموده و نقطه نظرهای آنها را در تجارت و سیاست و خط مشی سیاسی و اقتصادی و رقابت آنها را در شرق و بخصوص در روابط با امپراطوری عثمانی و مستعمرات و مستملکات آسیائی بیان میدارد و علل عمده مخالفت روسیه و انگلیس و فرانسه را با توسعه و امتداد خط آهن اروپا به خلیج فارس و هندوستان آن میدانند که : « شاید دولت عثمانی با کمک و مساعدت آلمان بوسیله راه‌های آهن بر اوضاع کشور مسلط گردد و داعیه داران را پیش پای

خود نشاند و مملکت را منظم و آباد سازد و آنگاه راه استیلای آنان بر آن کشور  
و سوء استفاده از منابع سرشار آب و خاک بر آنان بسته شود. ( از قسمت آخر  
صفحه ۶۶ کتاب راه آهن اروپا و خلیج فارس )

چون من در امور بین الملل و قراردادها و حقوق و سیاست بین المللی و  
رقابت کشورهای اروپائی بر سر تملک ایران یا عراق یا عثمانی و نقطه نظرهای  
اساسی آن کشورها نسبت به هندوستان و آسیا مطالعه نمی ندارم خود را صالح برای  
نقد مندرجات این مجلد کتاب نمی بینم و نقد تحلیلی و مستند و مستدل آنرا به ذوقنی  
که در سیاست اوائل و اواسط قرن نوزدهم میلادی و بیستم کشورهای اروپائی  
تبیح داشته باشد وا گذارمی کنم .

اما بیهوده سخن باین درازی نیست و حالا که مرحوم احمد فرامرزی در  
قید حیات نیست بارزش تحقیقات و عمری که بر سر اینکار گذاشته و یادداشت‌هایی  
که هشته است و رفته است پی میبریم. خدایش رحمت کناد. توفیق آقای حسن  
فرامرزی ناشر محترم یادداشت‌های مرحوم احمد فرامرزی را از خداوند خواهانم  
ولی امیدوارم با دقت بیشتر و فرصت و کنجکاوی ضروری تر مطالب را از روی  
یادداشت‌های مؤلف مغفور استنساخ و تصحیح و مرتب نموده و در چاپ و غلط‌گیری  
و ذیل نویسی صفحات و فهرست‌ها هم دقت بیشتر و جدی تر مبذول دارند.

## سفر نادرهٔ پیتر ودلاواله

ترجمهٔ شعاع‌الدین شفا

تهران - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۴۸ .

آوازهٔ مهربانی شاه‌عباس نسبت به ارمنه و مسیحیان ایران و آزادی کاملی که «مرشد کامل» به مسیحیان ایرانی سرزمین خود اعطاء کرده بود پیتر ودلاواله جهانگرد سخت‌کوش و پژوهشگر و موشکاف منصب مسیحی را از دم به اصفهان کشانید. سفر پیتر ودلاواله در شرق قریب به دو ازمده سال طول کشید که نزدیک به ده سال آن در ایران گذشت. پیتر ودلاواله نجیب‌زاده ایتالیائی بود که برای حمایت مسیحیت، تربیت شده بود و شیوهٔ سر بازی را چنان فرا گرفته بود که برای آئین مسیح شمشیر بدست و جان بر کف گیرد، اما روزگار او را بدام ماهر و نامهربانی انداخت و به مبارزهٔ عشق کشانید و او را چنان در عشق شکست داد که لباس زائران مسیحی بر تن کرد و «گردن بند منبرک» بگردن آویخت و لقب «ایل پلگرینو» بر خود نهاد و عازم سرزمینهای مشرق گشت و در سال ۱۶۱۴ میلادی از ونیز عازم قسطنطنیه شد و از آنجا رهسپار آسیای صغیر و مصر گردید و از راه صحرای سینا به فلسطین رفت و از اورشلیم و حلب و دمشق به بغداد سفر کرد و در چهارم ژانویهٔ ۱۶۱۷ میلادی برابر ۲۵ ذی‌الحجه سال ۱۰۲۵ هجری قمری از بغداد عازم ایران شد و از راه کنگاور و همدان به اصفهان فرود آمد.

پیتر ودلاواله در بغداد با «سیتی معانی» دختری آسوری مسیحی که مادرش ارمنی و پدرش آسوری بود ازدواج کرد و او را با خود به ایران آورد و در «میناب» بندر عباس با وفات «سیتی معانی» غمی بزرگ در خانهٔ دل پیتر و نشست که هرگز بر نخاست. پیتر ودلاواله جسد بانوی آزاده‌اش را با جوانمردی و پایداری و وفاداری مومیائی کرد و با تحمل مشقات فراوان و نزدیک به چهار سال تابوت غم‌فزای او را به اطراف ایران و هند کشانید و از راه بصره و حلب بساحل مدیترانه

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال

چهاردهم، صفحات ۳۴۹-۳۴۱ چاپ شده است.

رسانید و بسال ۱۶۲۶ در کلبسای «آراچلی» بر روی تپه «کامبدلیو» در شهر رم دفن کرد و خود نیز در سال ۱۶۵۲ میلادی در جوار «سینی معانی» بخواب ابدی رفت و در کنار او دفن شد. در نام «سینی معانی» توجه به کلمه «سینی» که عثمان «ستی» در فارسی قدیم است خالی از لطف نیست همچنان که در نام همسر دوم پیترودلاواله بنام «ماریاتیناتین زیبا» که پس از وفات «ستی» او را بهمسری برگزید و دختری گرجی بود، کلمه «زیبا» جالب توجه است.

سالی چند پس از این سفر دراز و پرماجرآ بود که پیترودلاواله یا به زبان خودش «ایل پلگرینو» به رم بازگشت و خانه اش مرکز آمد و رفت دوستان و مشتاقان شد و داستانهای هیجان انگیزش از کشورهای دوردست و مردمان مشرق زمین زبانه زد ظرفاء رم گشت و پیتر و که در عنقوان شباب و قبل از سفر به مشرق عضو «مجمع ظرفاء رم» Academia de gli Humoristi بود از طرف عمان مجمع به لقب «ایل فانتاستیکو Il Fantastico» یعنی «عجوبه» سرافراز گردید. شورت این اعجوبه سیاح کنجکاو با هوش بدوران حیات عم فزونی گرفت و تسمی از خاطراتش پس از مرگش چاپ شد و بمدد خاطرات او بود که مردم ایتالیا و شاید مردم اروپا از اهرام مصر و سنگ نوشته های تخت حمشید و آثار و خطوط سومری و آسوری و زندگی شاه عباس اول و رفتار کشیشان مسیحی در اصفهان و آداب و رسوم و مذاهب ایران و مذهب شیعه و جنگاوران قزلباش و تعزیه داری و چراغانی و سفرها و سفره های شاه عباس و شکار شاه و عزاران نکته دربارۀ ایران و هند و ممالک ساحل دریای خزر و دریای سیاه آگاه شدند.

سفرنامه پیترودلاواله به سه قسمت تقسیم میشود، ترکیه، ایران و هند و تمام سفرنامه بصورت نامه های است که وی از مشاهدات خود در مشرق زمین برشته تحریر در آورده و برای دوست خود «ماریا اسکپیانو» به ناپل فرستاده است.

پیترودلاواله با دقت و ظرافت صحنه های مورد مشاهده خود را شرح میدهد و چون با زبانهای ترکی و فارسی و عربی و قبطی و کلدانی آشنا بوده ملاحظات و مشاهدات او فوق العاده دقیق و خواندنی است. دو جلد سفرنامه پیترودلاواله مربوط به ایران با نظارت چهارتن از پسران او بسال ۱۶۵۸ در ایتالیا منتشر گردید، ترجمه سفرنامه پیترودلاواله بزبانهای فرانسوی، هلندی، آلمانی و انگلیسی نیز بچاپ رسیده است و هر یک از قسمتیای سه گانه سفرنامه مشتمل بر هیجده مکتوب است اما مطالب مربوط به ایران در دو جلد و با تفصیل زیادتری تحریر و چاپ شده است.

جلد اول ترجمه فارسی سفرنامه پیترو دللاواله که مربوط به ایران است در ۴۸۳ صفحه بصورت پنج مکتوب که از اصفهان و قزوین و فرح آباد به ناپل فرستاده شده است، با تصاویری که از روی ترجمه‌های بزبان هلندی و فرانسوی یا از روی سفرنامه‌های عصر صفوی بدان افزوده شده است از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب بسال ۱۳۴۸ در تهران چاپ و منتشر شده است. مترجم دانشمند و بصیر و دقیق کتاب برای ترجمه آن رنج بسیار برده و غالب نسخ چاپی را دیده و ترجمه‌های فرانسوی و هلندی و آلمانی را مورد مذاقه قرار داده و عجلدات هفتگانه خطی کتاب را در «مؤسسه جغرافیائی ایتالیا» ملاحظه کرده است و بسیاری از مطالب را که در زمان چاپ و انتشار در زبانهای اروپائی بعلمت دسانور، زبان در کشورهای اروپائی و نظر بمصالح سیاسی و مذهبی در آن سرزمینها از چاپ آن جلوگیری شده است از روی نسخه‌های خطی از زبان ایتالیائی استخراج و به کتاب افزوده و ترجمه فارسی را منقح و کامل ساخته است. دشواری کار آقای شعاع‌الدین شفا مترجم امین و دقیق سفرنامه پیترو دللاواله در ترجمه و تنظیم مطالب کتاب و فهرست‌های آن و مقابله نسخ و انتخاب تصاویر آن برارباب بصیرت پوشیده نیست و صرف نظر از آنکه احاطه و قدرت مترجم در چند زبان اروپائی آشکار است دقت ایشان در کتابشناسی و مقایسه اسامی و اعلام جغرافیائی با آنچه امروز باقی و مشهور مانده‌اند و تذکرات تاریخی که در ذیل صفحات داده‌اند حکایتی از اطلاع پر ارج و قابل توجه مترجم از تاریخ دوران صفویه است و چنانکه مترجم در «مقدمه مترجم» نوشته‌اند:

«این سفرنامه چندین بار بزبان ایتالیائی تجدید چاپ شد، ولی بعد از نیمه اول قرن نوزدهم در بیوته فراموشی افتاد و از سال ۱۸۴۳ که آخرین چاپ کتاب به زبان ایتالیائی دره برایتون، انجام گرفت چاپ دیگری از کتاب بنظر نرسید تا اینکه اخیراً «به همت مؤسسه ایتالیائی خاورمیانه و خاور دور» و «ایزمئو Ismeo» قسمت مربوط به ایران با تجدید نظر کامل و حواشی به زیر چاپ رفت و شاید بزودی در دسترس قرار گیرد.» خوشبختانه مترجم دقین کتاب موفق شده است صفحات موقت چاپ جدید کتاب، را نیز در اختیار بگیرد و کار خود را به کمال مطلوب نزدیک سازد و ترجمه‌ئی آراسته در زبان فارسی و برای فارسی زبانان فراهم آورد. ذکر این نکته برای ارزشیابی کار آقای شعاع‌الدین شفا ضروری است که مترجم با انصاف و امین در مقدمه کتاب خود با گشاده‌روئی

وسعه صدر و از روی انصاف معقول منشأ مطالعات مربوط به تاریخ صفویه خود را مطالعات و نوشته‌ها و کتابهای آقای نصرالله فلسفی یاد کرده و بحق همه آنها را که در زبان فارسی در خصوص زندگی و دوران پادشاهی شاه عباس اول کاری علمی و تحقیقی می‌کنند، خود را مدیون مطالعات و پژوهشهای ایشان میدانند و این حقشناسی و انصاف، آنهم در میان مؤلفان و مترجمان و محققان ابناء زمان ما در خور تحسین است.

فصل اول کتاب که مکتوب اول است و از اصفهان به ناپل فرستاده شده و تاریخ آن ۱۷ مارس ۱۶۱۷ است از چگونگی تدارک سفر پیتر و دلواله با اتفاق «سیتی معانی»، همسرش و همراهانش با کاروان از بغداد بسوی ایران آغاز می‌گردد. در این فصل مطالبی راجع بکردستان و کردها آورده شده و رضایت و بهجت نویسنده در حوالی قصر شیرین که بخاک اصلی ایران قدم می‌گذارد و گریبانش از دست ترکان عثمانی و اعراب عراق خلاصی می‌پذیرد بخوبی در نوشته‌اش آشکار است. مکتوب اول شرح سفر پیتر و از قصر شیرین به اصفهان و توقف او در اصفهان و آمد و رفتها و گفت و شنیده‌های او است که بالاخره برای دیدار شاه عباس از راه فیروزکوه به فرح آباد می‌رود. نکته‌های فراوان در خصوص زندگی و لباس و غذا و آداب و رسوم و مذعب و تفکیر مردم از قصر شیرین تا فرح آباد همچنین نظام حکومت اصفهان، آراء و عقاید کیشیان مسیحی و اختلافهای پنهانی و رقابتهای اقتصادی و مذهبی مسیحیان مرسل و نمایندگان سیاسی و مذهبی دول اروپائی در دربار شاه عباس و دهها مطلب خواندنی دیگر در این مکتوب برشته تحریر کشیده شده است. آنچه در مکتوب اول برای من جالب و خواندنی بود نام آبادیها و روستاهای سر راه این جهانگرد از قصر شیرین به اصفهان و تا فرح آباد بود، توجه به نامهای: تکیه، شهروان، چای خانگی، قصر شیرین، ینگی خانگی، کردند، هارون آباد، ماهیدشت، شهرنو، محنه، کنگاور، سعد آباد، زاغه، همدان، گبرسین، نیشار، دزآباد، دزوا، ساری، شهر کرد، انگوان، کراوند، گلپایگان، اونیسون، کونیران، دهه، دهک، غنیور، چالی سیاه و امثال آن برای مطالعات زبانشناسی و تحقیق در اعلام جغرافیائی بسیار ارزنده است و خوشبختانه در این کتاب تمام آبادیها و روستاهای سر راه با ذکر جزئیات مورد بررسی و یادداشت جهانگرد واقع شده است. اما اگر مترجم محترم آقای شعاع الدین شفا چنانکه نسبت به بعض اعلام جغرافیائی در ذیل صفحه توضیح مختصری داده‌اند نسبت به تمام اعلام جغرافیائی بخصوص اعلام مهجور و یا اعلامی که تلفظ آنها بقط در کتاب ضبط شده است، همین روش تحقیقی را در پیش می‌گرفتند و جای

هر يك و تلفظ امروزی آن را بازمی نمودند و در صورت ممکن مشخصات موقع آن را هم می نوشتند كمك بسیار ارزنده ای به محققان جغرافیا و قدیمی در استكمال كتاب و رفع نقص كار مؤلف بود كه محققاً به حسن فایدهت كتاب می افزود. همچنانكه بطور مثال اگر در مقدمه مترجم، دقت بیشتری در اعلام جغرافیائی بكار می رفت بجای بندرسر «صفحه ۱۵ مقدمه مترجم، سر بندر و بجای سورات «صفحه ۱۵ مقدمه مترجم، سورت (درهند) نوشته میشد. در مکتوب اول علاوه بر فایده تشخیص اعلام جغرافیائی، وضع ارمانه و زردشتیان اصفهان، شهرسازی شاه در اصفهان، اعتقادات مردم نسبت بشاه عباس اول، عمارات اصفهان، باغهای شاه، اهتمام شاه در خصوص آبادانی اصفهان ترتیب سان و صف آرائی و تماشای هدایا در میدان شاه، خانه شاه، سفر شاه، زندگی خصوصی و خلقیات شاه، مناسبت و نظامات درباری، قزلباشها و سلسله مراتب آنها، کیفیت کار و زراعت امراء، امام قلی خان و اتونو شرلی و حکام دست نشانده اطراف و دهها موضوع تحقیقی و دلکش در تاریخ صفویه را میتوان مطالعه کرد که شاید در دیگر سفرنامهها با این ظرافت و دقت و صحت نمیتوان خواند.

مکتوب دوم مورخ ۱۹ مارس ۱۶۱۷ و از اصفهان به ناپل فرستاده شده است. بیشتر این مکتوب شرح عللی است که پیتر و دلواله را بتقاضای تنظیم سفرنامه اش و تقدیم آن به آکادمی امور پستی یا مجمع ظرفاء رم واداشته است، مترجم محترم بعذر آنکه مکتوب دوم حاوی مسائل خصوصی مؤلف است و ضرورتی بترجمه ندارد از ترجمه آن خود داری کرده است و بتوضیحی بس مختصر اکتفا نموده، همچنانکه در مکتوب سوم و مکاتیب دیگر نیز رعایت این اختصار و انصراف برای مترجم محترم امری محتوم و مقبول می نماید و گاه بگاه در ذیل صفحات توضیح مختصری میخوانیم که باین علت و آن علت مثلاً از ترجمه شرحی که راجع به ریشه شناسی امامی در کتاب آورده شده است خودداری شد و یا صفحه یا صفحاتی از نظر انداخته ایم چون لزومی به ترجمه آن نبود، اما علت این ایجاز مخل چنانکه حدس میزنم و امیدوارم حدس قریب به یقین نباشد گویا بقول مرحوم وثوق الدوله: «در خم شش جهت و چار مزاج است اسیر - سر و پا بسته که خوانیش بشوخی آزاده آن باشد که بنگاه ناشر رغبت به چاپ قسمت هائی از کتاب نشان نداده است، همانگونه که ناشران ایتالیائی نیز به مصالح دیگری در اروپای پس از مرگ این جهانگرد موافق با انتشار قسمت های دیگری از آن کتاب نبوده اند. در مکتوب سوم که مورخ ۱۸ دسامبر ۱۶۱۷ است



آنچه جهانگرد پر حوصله از زبان هندیان اصفهان در خصوص هندو و مذهبی شنیده است، و از شهر تازه ساخته شده جلفای اصفهان، ملاقاتیاش با «میرزایان»، امراء و بزرگان مقرب شاه، چادری که شاه در آن میخواست و دکانها و آمد رفت شاه عباس به دکانها و اماکن عمومی، چوگان بازی، قص گل سرخ، زبان فارسی و ترکی، میوه ها و تنقلات، سبزیجات و حبوبات و سائل مسافرت، زنان ایرانی، ارمنی و زردشتی، زن شهر و زن روستا، زنان شاه، بیگم ها و مقداری مطالب تاریخی بنقل از کتاب «ایران قدیم» نوشته «پیترو بیزاری»؛ Pietro Bizari; *Persicarum rerum historia* سخن می راند و در اواخر مکتوب مراسم شتر قربانی و شرحی درباره نمایندگان اسپانیا و انگلیس در دربار شاه عباس و کشیش های کرملی برهنه پا و روابط آنها با دربار شاه و مسیحیان اصفهان را با دقت و فراست توصیف می کند.

اما مکتوب چهارم و پنجم مفصلترین مکتوبها و شاید جالبترین قسمتهای کتاب باشند، مکتوب چهارم از فرح آباد و قزوین بسال ۱۶۱۸ نوشته شده و شرح سفر جهانگرد از راه کاشان و فیروزکوه به مازندران و فرح آباد و شرفیابی بحضور شاه عباس است، شرح آبادیها و راعها و کاروانسراها و آب انبارها، پارچه بافی در شهر کاشان، شال و میلک و میلک زربفت، البسه، غذاها و علت اقتصادی آنکه لباس مردان از پنبه هند است و لباس زنان از ابریشم ایران، ترکیب رنگها و استحصال آنها، اسلحه، زین و برگ اسبها، کجاوه داری و شترسواری در راهها، مهربانی و پذیرائی مردم مازندران، مراسم تشریف بحضور شاه، سیاست های شاه، روش های درباری، شکار و حرکت شاه، ساروتقی وزیر، آقامیر، تخته بیک، وزیر مازندران، گرجی ها و قزاق ها و ترکها و از بک ها و گفتگوهای زیر کانه ای که جهانگرد زائر مسیحی با نقش «ایل پلگرینو» و قصد انشاء خدمت بشاه عباس و کشتار ترکان کافر عثمانی و طراحی که برای عزایض حضوری در حضور شاه عباس می کند و نقشه های نظامی که برای شاه می کشد و ایرادات دقیق و ذکاوت و هوشیاری شاه عباس در جوابهایی که باو میدهد و با اصطلاح دست او را میخواند، در این مکتوب خواندنی است.

در مکتوب پنجم که مورخ ۲۲ آوریل ۱۶۱۹ است، مطالب از قزوین و رفتار شاه با ترکان عثمانی و هدایا و پیشکشی ها و گذراندن آنها در میدان شهر قزوین، ورود سفیر اسپانیا که از طریق هند و هرمز به ایران آمده و تشریفات ورود او بقزوین و شرفیابی وی بحضور شاه آغاز میگردد، این سفیر «دن گار»

سیادوسیلو افیکورو آ.، نام دارد و خود او هم سفرنامه‌ئی از مسافرتش بایران نوشته که بنام خود او «سفرنامه دن گارسیادوسیلو افیکورو آ.» معروف شده است و از اتفاق آنکه بین این آقای سفیر محترم دولت مسیحی اسپانیا و این آقای «ایل پلگرینو» زائر مسیحی سیاح اختلاف شدیدی بوجود می‌آید و شرح این اختلاف و آنچه راکه پیترودلاواله درباره دن گارسیادوسیلو افیکورو آ مینویسد بسیار خواندنی است. امید است آقای شعاع‌الدین شفا سفرنامه دن گارسیادوسیلو افیکورو آ را هم ترجمه کنند و مشتاقان را شادمان سازند تا بخوانیم و بدانیم آنچه پیترودلاواله درباره دن گارسیادوسیلو افیکورو آ نوشته کدامش درست و کدامش نادرست است.

درهمانی که شاه‌عباس به افتخار دن گارسیادوسیلو افیکورو آ برپا می‌کند بنا بر آنچه پیترودلاواله در این مکتوب آورده است: «چندتن از نجبای عرب و کرد و افراد دیگری که هم‌مان شاه بودند بالاتر از ترکها نشسته بودند و بالا دست آنان برادر یکی از حکام ایالت یا بیشتر بگویم ایالات دو گانه مکران که شیخ مکران نامیده میشود به اتفاق چندتن از یاران خود قرار گرفته بود.» از این توضیح، سیاست ارتباط و تحکیم قدرت شاه‌عباس در سراسر مرزهای دور دست کشور، توجهی که شاه‌عباس به خلیج فارس و دریای عمان داشته است آشکار می‌گردد. شرحی که در این مکتوب از سفر شاهانه درهمانی‌ها و غذاهای شاهانه و ظروف و آئین سفره گستری و سفره برچینی و شروع و خاتمه و آداب آن در حضور شاه‌عباس در سفرنامه پیترودلاواله آمده است بنحقیق در هیچ يك از سفرنامه‌های هم‌دوران و یا مؤخر وجود ندارد. گفتگوهای دن گارسیا سفیر اسپانیا با شاه‌عباس برای سرد انگلیسبان و اعاده و تثبیت وضع پرتغالیان در خلیج فارس در زیر عنوان سیاسی دولتی اسپانیا از مباحث مهم تاریخ سیاسی و روابط بین‌المللی خلیج فارس است که از زبان پیترودلاواله میشنویم و جزئیات نقشه‌ها و گفتگوها و طرح‌های دیپلماتی زمانه را باموشگافی و دقت توضیح و تشریح و تبیین کرده است.

در این دو مکتوب شرح سفر جیانگرد به سلطانیه و شرح گنبد و مسجد سلطانیه و ملاقات با امام‌قلی خان و زندگی و نسب و جلال و شکوه امیرالامرای صوفی شاه‌عباس که پدرش ارمنی و مادرش گرجی است و نکته‌هایی از زندگی خان فارس و ارتباطش با شاه‌عباس توصیف شده است.

علت اختلاف شاه عباس با تیمورس خان گرجی و مناطق نفوذ عثمانی، و «صفوی» و «روس» در گرجستان و جنگ شاه عباس با امراء گرجی و قزاقها و حکومت قزاقها و توسل آنها بقدرت شاه ایران و ارتباط با دولت لهستان از طریق امراء «قزاق» و نقش شاهزادگان گرجی در این میان بسود یا بزیان ایران یا لهستان باحوصله تمام به رشته تحریر کشیده شده است.

تدبیر شاه عباس در پذیرائی عا برای رعایت افکار و اعتقادات مسلمانان و مسیحیان ایرانی و فرق مختلف مسیحیان اروپائی در مجلس پذیرائی، شراب ریختن شاه برای مهمانان، تفنگچیان شاه، الغییک دن ژوان ایرانی، افراد وطوائف و قبائل قزلباش، شرح پیاده نظام و سواره نظام و آیین و مواجب و لباس و جالاکی و وظائف آنان، پیش گامی شاه در جنگها در این مکتوب از مباحث دلکش کتاب است.

جهانگرد ایتالیائی پس از ورود به اردبیل بشرح خاندان شیخ صفی و بقعه شیخ صفی و شهر اردبیل و فرمان تخلیه اردبیل و سیاست شاه عباس در صدور این فرمان و دستور مخالف آن، ملاقات شاه با سفیر عثمانی و گفتگوهای آنان و عدم قبول پیشنهادهای شاه از طرف سفیر عثمانی و جوابی که شاه عباس به سفیر عثمانی میدهد، فرمان آتش زدن شیر اردبیل، خیرخوش قرچقای بیگ سردار فاتح شاه که مانع از اجراء تصمیم شد، انتقال و اعاده استخوانهای شاه صفی، نذر شاه عباس چراغانی و جشن در میدان شیر، سفراء مسکوی و لباس آنان، سفیر هند و همراهان و هدایای او و بالاخره به توصیفی از شهرهای ساوه و قم و تبریز در راه بازگشت به اصفهان می پردازد که در این دو مکتوب از مطالب خواندنی است. همچنان که گفتگوهای رابرت شرلی با پادشاه اسپانیا و نقشه های شاه عباس در باره قلعه بندر و هرمز و عدم اعتماد پادشاه اسپانیا به رابرت شرلی نیز برای تحقیق در تاریخ سیاسی ایران در دوران صفویه بسیار قابل استفاده محققان است.

جلد دوم کتاب که حاوی اطلاعات ممتنی در خصوص جنوب ایران، بندر گمبرون، قلعه بندر و هرمز و عیناب و لار و شیراز و نقاط بین راه تجارتهای هرمز - لار - شیراز - اصفهان خواهد بود از آن جهت بخصوص حائز اهمیت است که درست در اوائل مذاکرات شاه عباس با انگلیسیان در میتاب بومبائه نمایندگان امیرالامرای فارس امامقلی خان برای اخراج پرتغالیان از خلیج فارس، پینرودلاواله خود در این مناطق بوده و بعلمت کنجکاوپهای سیاسی و شاید

هم شیطنتهای سیاسی خود به دو مرکز و دو پایتخت سیاسی ایران و پرتغال یعنی اصفهان و دگوا، آمد و رفت داشته و به اصطلاح در جریان حوادث و اخبار روز بوده است و از گفتگوها و قرار و مدارها و پیمانها و تصمیمات سیاسی و نظامی و دمه‌بندیهای ایران و پرتغال و انگلیسیان و هلندیان آگاهی داشته است. بنابراین این باخواندن این کتاب است که جواب نظرات و سؤالهای سبصد و پنجاه ساله‌ای را که محققان تاریخ دوره صفویه مطرح است خواهیم یافت و گمان می‌کنم پس از انتشار جلد دوم سفرنامه پیترو دل‌واله بتوانیم دریابیم که، آیا انگلیسیان به اصطلاح سر شاه‌عباس را کلاه می‌گذاشتند یا شاه‌عباس سر انگلیسیان را و نقش هلندیها در این میان چه بود و تاجه اندازه موفق شدند؟ چرا دولت اسپانیا با همه قدرت دریایی خود بیکار نشست و چرا پرتغالیان با وجود حمایت باطنی دولت اسپانی اخراج شدند؟ راه ابریشم و ادویه بدست چه کسانی بود و پس از این محاربه دریایی بدست چه کسانی افتاد؟ آیا اساس رمز بقاء انگلیسیان طی سبصد و پنجاه سال اخیر در خلیج فارس و اقیانوس هند همین معاهده «میناب» بود که با امام‌قلی‌خان بستند؟ نقش مردم خلیج فارس در راندن پرتغالیان چه بود نتیجه گیری شاه‌عباس از اخراج پرتغالیان در روابطش با دریاهای اروپایی چه بود؟ و شاید پاسخ سدها سؤال دیگر را که طی دوران درازی بدون جواب مانده‌اند بازشناسیم و بازایابیم.

امید فراوان داریم که بهمت مترجم فاضل و ارجمند آقای شجاع‌الدین شفا جلد دوم سفرنامه پیترو دل‌واله هم بفارسی ترجمه شود و بزودی انتشار یابد و آنکه این بار بعد از حذف اطناب ممل، ایجاز مخل بکار نبندند.

## \* «نگاهی به هنر معماری ایران»

نوشته سید محمد تقی مصطفوی - تیران-آبان  
۱۳۴۶ - از انتشارات شرکت سیاهی سیمان تیران  
و شرکت سیاهی سیمان شمال - ۱۰۳ صفحه و مجلد  
جداسانه ترجمه کتاب تیران انگلیسی با نام  
« Persian Architecture at a glance »  
هر دو مجلد روی کاغذ گلاسه چاپ افست -  
چاپخانه کانون تیران .

با آنکه کتاب «نگاهی به هنر معماری ایران» دو سال  
و چند ماه پیش بزیور طبع آراسته گردیده است، آنرا ندیده بودم. چندروز پیش  
بدستم افتاد و برای مطالعه منابع مراجعه معماری ایران آنرا با شوق و دلبستگی  
خواندم. نام مؤلف کتاب آقای سید محمد تقی مصطفوی بر هر کس که اهل کتاب  
باشد و در زمینه هنر و تمدن و تاریخ ایران مختصری مطالعه کرده باشد ناشناخته نیست،  
در میان کتابخوانها و کتابشناسها، کمابیش گروهی هم هستند که کتاب را پس از مطالعه  
و استفاده برای «بحث و جدل» و «عیب جوئی و هنرپدشی» بکار انتقاد می گیرند تا  
داد خود از مهتر و کهنترستانند. من اعتراف می کنم که از همین دسته مردم کم انصاف  
هستم که در خواندن کتاب و نقد آن بیشتر عیب کتاب را می بینم و آنچه می نویسم انتقاد  
است نه تحسین.

کتاب «نگاهی به هنر معماری ایران» را هم با همان دید و همان رویه خواندم  
و واخواندم و مته بخششاش گذاشتم شاید آن غریزه لجاج و انتقاد خود را تسکینی  
دهم. گاهی بخاطر رسید که در باب هنر معماری ایران فرنگیها چه بسیار نوشته اند  
و بخصوص از هنر معماری اسلامی و معماری ایران مستشرق و معمار و باستان  
شناس و مورخ و موزه دار و کتابدار در نقاط مختلف جهان کتابها نوشته اند و گفتگوها  
کرده اند. پس چرا این کتاب آنقدر مختصر است که شاید «ایجاز مخل» باشد. اما  
بیاد آوردم که عنوان کتاب «نگاهی به هنر معماری ایران» است و تفصیل، مورد نظر  
مؤلف محترم آن نبوده است. باز بفرم رسید با آنهمه منابع و کتب موجود در  
زبانهای مختلف چه ضرورتی بطبع این کتاب بود اما از روی انصاف قبول کردم که  
برای فارسی زبانان و فارسی خوانها و آنها که فقط بکتب معدودی در زبان فارسی  
دسترسی دارند جای چنین کتابی خالی بوده است و صرف نظر از یکی دو کتاب که  
سالها پیش در خصوص معماری ایران بطور عموم و معماری اسلامی ایران بخصوص  
ترجمه و منتشر شده است کتاب دیگری در دسترس خواننده فارسی زبان نبوده است.  
بعلاوه امتیاز فوق العاده این کتاب بر دوسه کتابی که در زبان فارسی در این زمینه  
وجود دارد علاوه بر دقت و صحت مطالب باستانشناسی و تاریخی آن، نفاست و فراوانی

---

\*این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال

سیزدهم، صفحات ۷۶-۷۳ چاپ شده است.

عکس‌ها و کلیشه‌های رنگی و سیاه و سفید آن است، راستی چه کسی است که ازدیدن کلیشه رنگی عکس «بقعه شیخانور نزدیک لاهیجان» یا «مقبره شیخ زاهد گیلانی» بنائی از قرن هشتم هجری با کاشیکاری فیروزه فامی بسیار گیرنده از عهد صفوی که در صفحه ۷۳ این کتاب چاپ شده است لذت نبرد؟. همچنین کدام صاحب ذوق و خردی میتواند ادعا کند که عکس صفحه ۸۱ این کتاب که «منظری از خانه قدیمی و بادگیرهای ابرقو» است بیند و تحت تأثیر جلال و شکوه آن واقع نشود؟ «گنبد شاه نعمت‌الله ولی ماهان» و «بقعه دانیال پیامبر در شوش» و عکسهای کاخ آپادانا و تخت جمشید و گراورهای تکیه «میرچخماق و جامع کبیریزد» و «خانه بروجردی کاشان» را غالباً دیده‌ایم اما نفاست عکس و چاپ در این کتاب چیز دیگری است.

مندرجات کتاب بترتیب عبارتند از مقدمه - معماری پیش از عهد هخامنشی - معماری دوره هخامنشی - معماری عهد ساسانیان - معماری ادوار اسلامی ایران تا اواسط عهد قاجاریه - معماری صد ساله اخیر. که همه مطالب گوناگون ادوار طولانی جلوه‌های تاریخی معماری ایران را در پنج بخش و یکصد و سه صفحه خلاصه نموده‌اند.

راستش اینست که خواننده کنجاو علاقه‌مند است با خواندن این کتاب که مؤلفش دانشمندی بصیر و باستان‌شناسی پر تجربت و مورخی امین و نویسنده‌ئی دقیق است و با همکاری معمارانی چون مهندس حسن فروغی و مهندس هوشنگ سیحون که هر یک در کار خود شهره‌اند و شناخته و چیره دست و صاحب نظر تألیف شده به بسیاری از گفت و شنودهایی که درباره هنر معماری ایران و ایلام و بابل و اکد و سومر در کتابها مسطور است و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر پی برد، می‌خواهد بداند، اثر محیط و آب و هوا و روشهای زندگی اجتماعی و اقتصادی و سنن و آداب بر هنر معماری شهر و دیه‌های ایران، بر بناهای مذهبی و کاخهای شاهی و امثال آنها چه بوده است، مشتاق است بداند بحقیقت فرضیه اقتباسی سبک گنبدسازی اسلامی از طاقهای گشاده سر بر افراشته ساسانی تا چه حد حقیقت دارد و شاهد مثالهای زنده در پهنه ایران زمین کدامها هستند؟ گسترش هنر معماری ایران و تأثیر آن تا روم شرقی و بیزانس و کشورهای مجاور چگونه است؟

چرا یکباره هنر معماری مادی و ادوار توئی، و «ماد» در شمال و غرب ایران تحت تأثیر هنر هخامنشی از بین رفته است؟ و آیا هنر هخامنشی خود زائیده محیط و احتیاجات جنوب و جنوب غرب ایران بوده یا از سرزمینهای همسایه ملهم شده است؟

من که خواننده کم اطلاعی بیش نیستم مشتاق بودم با خواندن این کتاب

بدانم سر نهفته گنبدسازی سبک گنبد‌های مضر را که با انگلیسی Pineapple\_Domes و بفرانسه Domes - avéolés می خوانند در جنوب و غرب ایران چیست ؟ چرا فقط در جنوب و جنوب غربی ایران این گونه بناها بوجود آمده است ؟ من گمان دارم اگر دانشجوی جوانی از رشته معماری یا یکی از شعب هنرهای معماری این کتاب را بخواند او هم باشوقی فراوان می خواهد از لابلای کتابی که سید محمد تقی مصطفوی با همکاری مهندسان سرشناسی نوشته است دریابد که تناسب اضلاع و زوایا و اندازه‌ها با کدام توجیحات علم معماری تطبیق دارد، چرا ستونهای تاریخانه دامغان چنان قطور است و چرا مناره مسجد جامع عهد سلجوقی همان شهر سبک دیگری است . اما گنبد‌های خرقان همدان یا برج لاجیم را بگونه دیگری ساخته اند ؟

جواب باین سؤالات و سایر پرسشهای مقدر اینست که کتاب فقط ۱۰۳ صفحه است، روی کاغذ گلاسه چاپ شده و چاپ افست ورنکی است و مخارج طبع و جلد سازی و کلیشه و عکس آن زیاد است. تفصیل آن مستلزم گنجی است که در کار چاپ خرج شود و این ناشدنی بوده است. چنانکه خود مؤلف در مقدمه در صفحه ۱۳ کتاب نوشته اند این کتاب « جز اجمالی از گذشته معماری ایران » نیست. در اینجا بد نیست سؤال دیگری که خود بخود بذهن خواننده خطور می کند و بذهن مخلص هم رسیده است و خود جواب خویش را داده ام باز گو کنم و آن سؤال اینست که چرا يك کتاب علمی مستند تحقیقی را شرکت‌های سیمان چاپ کرده اند ؟ صرف نظر از آنکه سیمان برای ساختمان است و این قبیل توجیحات که بنده شخصاً نمی پسندم ، جواب درست اینست که مؤلف خود قادر به چاپ نبوده و ناشری هم پیدا نشده که چاپ کند و پولی فراوان سرمایه گذاری نماید ، خداوند باین دوشرکت سیمان توفیق و مزید فایده عطا فرماید که بانی خیر شدند و این کتاب نفیس را به چاپ رسانیدند .

در کتاب عکسهای ائینه اسلامی در قسمت دوران هخامنشی یا ساسانی چاپ شده. مثلاً ضمن خواندن مطالب مربوط بسرستونهای هخامنشی تخت جمشید و مقایسه دخمه‌های شاهنشاهان هخامنشی با دخمه‌های دوران ماد عکس رنگی خوش رنگ و جذاب « سردر بلند مسجد جامع کبیر یزد » را مشاهده می کنیم و این غلط جا گرفتن عکسها در متن کتاب کم نیست . حق بود سازمان طرح و تنظیم کتاب یعنی « سازمان آوازه » این دقت را مرعی میداشت تا در توالی و تسلسل کتاب نقصی بوجود نیاید .

میتوان با قاطعیت گفت کتاب «نگاهی به هنر معماری ایران» بی شک اولین مدخل فارسی تحقیقی و مستند برای مطالعه هنر معماری ایران است که در ایران

بوسیله مؤلف بصیر و مطلع ایرانی و با زبان فارسی و با قرم و حروف چینی و کاغذ و عکسهای پاکیزه چاپ شده است . سپاس خدی را که مؤلف پر تواضع و امین این کتاب یعنی آقای سید محمد تقی مصطفوی در کار مطالعات و تتبعات خود موفق است . اما مزید توفیقات ایشان را خواستن کمترین اداء سپاسگزاری نسبت بزرحمت و خدمت و بزرگداشت و ارج گذاری کار ایشان است .



\*

## «باغستان» حاجی رستم خان گراشی

« در این سرّند سرگردان دو عالم »

« که تا عابد که و تا کیست معبود »

مرا ، از دیرباز ، به حبیب یغمائی اوستاد حبیبان و حبیب اوستادان، ارادتی است و مجله یغما را همواره می خوانم اما نه همد صفحات آنرا . راستی که در هر شماره از مجله یغما دست کم يك « گل دماغ پرور » هست که به « خرمن صد گیاه » می ارزد . البته همه صفحات « یغما » « خرمن صد گیاه » نیست ولی بتحقیق بر اهل ذوق و صاحبان پوشیده نیست که آن « گل دماغ پرور » که « يك دسته اش از خرمن صد گیاه » بهتر است ، شعر خود حبیب است . هر چه کهنه تر پر شور و حالتر ، و هر چه نو تر پرسوز و گداز تر . من استاد یغمائی را شاعری لطیف طبع و آزرده و سخن سنج و خدنگ آرزو بر سنگ نامرادی نشسته و پارسفر بر بسته ولی دل از آرزوها نابریده ، درویش و پر آزر و با صفا و پر وفا میدانم . شعرش خوش و حالش خوش و رازش نهان و فریادش عیان است . هرگز این اوستاد اوستادان سخن را خشنود و سپاسمند و شاکر و راضی ندیده ام . یعنی نخواسته است که کسی او را چنین ببیند و این یکی از هنرهای اوست . اگر نه چنین بود چگونه میتوان باورد داشت که مردی چون او ، از سوز سیند آهی ، و « از چشم توبه اشکی » نداشته باشد و

---

\* این مقاله اولین بار در کتاب یادگار نامه حبیب یغمائی ،

انتشارات توس ، سال ۳۶ ۲۵ شاهنشاهی ، صفحات ۵۵-۶۵

چاپ شده است.

این شعر زیبا و خیال انگیز را از او دانست که :

نه نماز صبحگاهی نه دعای شامگاهی

نه ز چشم توبه اشکی نه ز سوز سینه آهی

بدین مناسبت وصف يك رساله منظوم فارسی را برای یاد نامه اش انتخاب کرده ام . شاید احوال و تفکرات و اعترافات سراینده «باغستان» هم شباهتی با افکار و تفکرات و اعترافات سراینده «سر نوشت» داشته باشد. ولی بی شک میان شعرهای «سر نوشت» و شعرهای «باغستان» همان تفاوت است که میان حبیب یغمائی خوری شاعر پر آوازه سخنور استاد و حاجی رستم خان کراشی لارستانی که شعری جز همین مجموعه باغستان از او نمی‌شناسیم و هرگز فصاحتی چون حبیب و حتی شاگردان حبیب هم نداشته است .

\*\*\*

رساله «باغستان» مجموعه شعری خطی است که از ۴۷ برگ اصل رساله و ۲ برگ ملحقات که به آغاز آن اضافه شده است و جمعاً از ۹۸ صفحه ترکیب یافته است . صفحات بلند است و در روی هر صفحه کمتر از ۱۷ سطر و هر سطر سه مصرع شعر مسطور نیست ، بنابر این دست کم ۲۵۰۰ بیت شعر در این رساله نوشته شده است و در حدود ده صفحه آن حاشیه منظوم یا منشور نوشته شده است . غالب شعرهای حاشیه از نوع مطالب متن است و نثرهای حاشیه نقل اقوال فلسفی و عرفانی کسانی چون حاج ملاهادی سبزواری است ، اشعار حاشیه نیز از خود « حاجی رستم خان » سراینده رساله «باغستان» است .

در دو جای رساله امضاء مصنف رساله به چشم می‌خورد ، در صفحه آخر رساله نوشته شده است : « تمت الكتاب بعون الملك الوهاب فی عشر الاخر من شهر ذی القعدة الحرام من شهوز مطابق سنه ۱۳۳۳ . بخط ملا حاجی بابا معروف به حاجی آخوند جراشی (کراشی) مصنف بنده ضعیف الحاج رستم ابن مرحوم فتحعلی خان لارستانی الجراشی طاب ثراه که در تلو اوقات روزگار به تحریر خامه بیان رسانیده ، جمع

داشته بود تا از صفحه ایام محو نگردد بو که بمردی رسد و دوای دردی گردد  
 مستنسخ داشت در تاریخ المرقوم، (مهر رستم). بعد از این صفحه که ظاهر آخرین  
 صفحه کتاب بوده است سه ورق و يك صفحه دیگر به خط شکسته اشعار مؤلف  
 بکتاب اضافه شده است، همچنانکه چهار صفحه ای نیز از همین اشعار به آغاز کتاب  
 با خط نستعلیق و مقداری به خط ثلث افزوده شده است و خط تمامی قسمتهای اصلی  
 کتاب نستعلیق است و نفاستی از لحاظ خوشنویسی ندارد.

در پشت صفحه اول کتاب با خط نستعلیق درشت نوشته شده است: « این  
 مجلد مسمی یاغستان است از منشآت حاجی رستم خان لارستانی، و بر بالای صفحه  
 غزلی از مؤلف با خط ریز نوشته شده است و درخاتمه غزل آمده است: « این غزل  
 بتازه انشاد شده تحریراً فی هشتم شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۳۳۶. » بنا بر این  
 تاریخ کتابت کتاب « یاغستان » در زمان مؤلف و با نظارت خود او ۱۳۳۳ و سپس  
 ۱۳۳۶ هجری قمری بوده است. در بعض جای حاشیه و سه چهار صفحه از آخر کتاب  
 و ملحقات آن خط مؤلف است که با قلم نی به خط نستعلیق ریز با عجله و بدون  
 شیوه نوشته شده است. کاغذ کتاب سفید معمولی نازک و جلد آن تیماج سرخرنگ  
 حاشیه بندی شده بدون تزئینات و بدون شیرازه است. کتاب با: « بسم الله الرحمن  
 الرحیم، این کتاب یاغستانیست مناسبت دارد که اسمش هم یاغستان باشد. » آغاز  
 میشود و سر آغاز کتاب دوازده بیت است که با این مصرع آغاز میشود:

ای که گفتمی سخن سوختگان می اثر است

و دو بیت آخر سر آغاز چنین است:

سخن ما و شماست که چون ما و شماست

سخن حق بخود از حوزه تبیان بدر است

اولیا پرده خقند عزیزان زنها

مدرائید که منتج دو گیتی خطر است

پس از سر آغاز با عنوان: « در تشکی از نفس و توسل بکرم پیران » هفت

یت شعر در شیوه غزل است .

عناوین ایات دیگر چنین است : « در تحقیق » ، « رباعیات در تحقیق » ، « رباعیات در حال توسل به پیر » ، « در توصیف » ، « در استبراء از معاصی » ، « مثنی » ، « از کجا آمده ایم » ، « وجود » ، « ما کیستیم » ، « اختیار » ، « قصیده عقدا لانا مل » ، « خطاب بدنیا » ، « در صفت نور عصمه کبری » ، « در اعلان بطریقه فقر و اوصاف پیر و وصف طریقه ذهبیه رضویه علیها آلاف التحية وحالات خود » ، « کتاب درویشی نامه » ، « در مثل نقش و افتادش به عالم طبیعت و گرفتاری » ، « در ظهورات حق » ، « در تنبیه خود » ، « در مناجات » ، « در ترغیب » ، « در ترغیب پرهیز کاری » ، « در تفصیل ولایت مطلقه الهیه و هر یک از مظاهر امکانه » ، « در استدلال آفتاب ، بر نفی سائر اجزاء جمادیه عالم طبیعت از استحلال کلیه » ، « در تشخیص آن کلی که ولایة اضافیه الهیه را دارای حقیقه کلیه است » ، « حال از نفوس در مواضع اله در امر علی بعض مقالاتهم » ، « حال از کلی در وضع امر علی بعض مقاله شخصی » ، « در تشکی از شیطان رجیم و استعاذه از او برب رحیم کریم بوسیله ملوک دین » ، « در غیب این جهان که نیز نه از عالم برزخ و قبور بل از جهت کثافة و نظافة است . » ، « در خوشی ترک به بهتر » ، « درسو اختیار » ، « در تخصیص اهل طریقت » ، « فی الغزل » ، « قطعة فی الرباعی » ، « در حکمت حادثات کونیه » ، « در بیان بعض سرائر خفیه و رموزات سریه در باب ولایة الله اللهیمة الدعیة علی البریة » ، « منظومه حدیث بساط » ، « در توحید » ، « در تحقیق » و بالاخره در ملحقات « مستنسخ از صحائف » ، « در کبریائی حق جل و عز و قیام او بر خلق » ، « العربیة فی تحقیق » ، « در منظومه بساط دیگر مروری از انسر بن مالک » ، « غزل » .

بسیاری از ایات بدون عنوان است و برخی از آنها با کلمه « ایضا » بدنبال هم آمده اند . غزل و قصیده و مثنوی سبک و شیوه معمول شاعر است ، رباعیات کمتر از سائر انواع شعر است . همه ایات در مطالب فلسفی و عرفانی و دینی است . اصول عقائد تصوف اسلامی در اشعار شاعر بخوبی نمایان است و ارادتمندی به خاندان

عصمت و طهارت و توسل به کرم مولای متقیان و شاه مردان علی علیه السلام و اولاد کرام او و نعمت حضرت محمد مصطفی و دختر طاهره پا کیزه سیرتش فاطمه زهرا علیها سلام و صدق و ارادت به شهداء و اسراء کربلا در قطعات «توصیف» شاعر جلوه گر است..

اما «شک فلسفی» در وجود و عدم و هستی و نیستی و جبر و اختیار، سرانجام و نبود و نبود، علم و نفس و روح در تمامی شعرهای سراینده باغستان باعلا درجه ملحوظ است. روح سرگشته و تفکر خیال پرداز و پرسوسه شاعر لحظه ای آرام نداشته است و دواي درد خود را در بازگویی تفکرات خود بصورت شعر دانسته است. خود شاعر هم میدانسته است که شعرش محکم و پخته و سنجیده نیست و ممکن است مطلوب اهل ذوق و ادب نباشد.

من آن مور و ران ملخ شرم است      به سوی کرم های او چهرم است.  
 خدایا به نطق کم این ضعیف      بیجان فگار و به جسم نحیف  
 نوشتم من این قصه با شرف      وسیله سوی خسرو لوکشف

اما مضامین عرفانی و فلسفی با استحکام و اصالت در قالب شعرهایی نه چندان خوب و نه چندان بد بیان شده اند. معلوم می شود که شاعر به اصول عقائد قدیمی باطنیان ایرانی توجه داشته و «روح» و «نفس» را از یکدیگر جدا میدانسته است:

زبوی گند نفس من برون شد روح انسانی

که با سلطان شیطانی نکنجد روح ایمانی

بیا ای فرخ فرخ پی بدر از بیضه نفسم

که عمری منتظر گردیده ام تا چند پنهانی

همچنین:

نون و القلم صرف کن از عین ازل

هفتاد و دو را داده به دوران و دول

شق گشت قلم چنانی از سطوت عین

کو باز نوشت تا به آخر ز ازل

\*\*\*

ما لایتنهای متناهی آمد  
چون زیر حساب پادشاهی آمد  
آن نقطه آخر آمد و اول شد  
بیچید بهم هر چه کماهی آمد  
و در تصوف و جهان بینی هستی را به اعتبار دم، موجود قبول داشته است،  
نه بر گذشته و نه بر آینده نمی نگریسته است:

بگذشته و آینده مجو در ره عشق دم یاب، چرا که راز سر بسته بود

\*\*\*

تو آدمی از آنکه ندانی جز دم  
دم دارو به غیر دم همه زن بر هم  
جز دم نبود ترا به سرمایه و سود  
دادندت، و ز آن نام نهادند آدم  
در حکمت وجود و تعالی اراده حضرت لایزال چنین اظهار عقیده میکند:  
ما آمده ز عین حقیقت به التباس

بی خویش و ناتوان و نحیفیم و بی ثبات

هر نقشمان که کرد بر آئیم بی توان

هر طرحمان که ریخت نداریم التفات

بی اختیار خویش در آئیم و بر شویم

بر اختیار خویش در این کارگاه ذات

سبصد هزار راحله شد غرق این محیط

سبصد هزار قافله گم شد در این فلات

در حقیقت « بهشت » بسیار ساده و راستین حالت معنوی آنکس که « ایثار »

کرده است و استحقاق بهشت از آن اوست چنین بیان کرده است :

آزادی از وی است که شد نام او بهشت

هر کس بهشت خویش، بهشتیش نقد جاست

نمونه‌ئی از قصیده سرائی شاعر مصنف باغستان برای اجتناب از اطناب مسل میآورم و عذر ایجاز مخمل را به دستاویز آنکه ناگزیرم حسب خواهش دوستان یغما این مقاله را فقط در ده صفحه خلاصه بنویسم حوالت میکنم با این امید که با عنایت خداوندی روزی «باغستان» چاپ شود و هر چه باید گفته شود در مقدمه آن بنویسم

«از قصیده اوصاف پیرو طریقه ذهبیه رساله باغستان»

دانش بتحقق جو ، از راه تعشق پو  
دل راز تملق شو ، بر پیر تملق گو  
کز دانش ابلیسی ، وز حکمت تدریسی  
پشم است که می‌ریسی ، با نارجلال او  
زوخویش مجرد کن ، روجانب احمد کن  
سر مایه زسرم مد کن ، رو باز شو ای تیهو  
چون خویش نهئی والی ، رو خاک در او شو  
چون خاک درش گشتی ، از نفس خلاصی جو  
شاهان که سلیمانند ، ما را بکجا مانند  
کاعجاز بدیوانند ، از ممکن غیب هو  
ایسالك بی فرمان ، مجذوب نگردیدی  
چون خوب نگردیدی ، هر سو زپی او رو  
این کوی خرابات است ، آباد نمی‌شاید  
دادن بخرابی دل ، وانگاه سر این کو  
با آبنده یک‌رو شو ، کدلات منات است این  
چون بحر خروشانست ، بیگانه زندیکسو  
در نیستی هم سالک ، زنهار مشو هالك  
با خویش مشو دشمن ، نه بردمهرش رو

ما سلسله مویش ، بازیت نگه دارد  
 چون خلق نیازازد، آن خسرو شیرین خو  
 در منصب درباری ، با افسر سلطانی  
 داود و سلمانی ، کش زنده شوی ازبو  
 ما از هوسی چون مرغ بر سطح هوا پیران  
 الحمد که غلطیدیم بر خاک رهش چون کو  
 ما گل بکنار اکتون، چون بلبل زاد اکتون  
 فارغ زدوارا اکتون چون فاخنگان که کو  
 شام به سر لطف است از دهر چه میخواهم  
 از عمر چه زان خوشتر و ز بخت چه زان نیکو  
 اکتون بسراق آید، سرمست صدق آید  
 با ما بوقاق آید ، لطفش چو دهد نیر و  
 شاهان و جهانداران، زین دوره و آن دوران  
 هم سفره وهم کاسه ، هم صحبت وهم زانو  
 شیراز گلستانی از پرتو پیران است  
 چون تخت سلیمان است خالی نشود از او  
 این سلسله دولت از شاه خراسان است  
 کش حور بخاک ره بر باد دهد کیسو  
 هازوت و هازوت از چاه بعرض آید  
 کردست و لا بدهد زین سلسله شان یکسو  
 در نایلات عرفانی و شک در وجود این چند بیت را بخوانیم که مصنف باغستان  
 عنوانش را «در تحقیق» گذاشته است :

عجب دارم ز ممکن زوج ترکیب چرا غیر احد نبود بد موجود



چو ذات حق بتاویل عدد نیست	که باشد تا که گوید چیست معدود
در این سرند سرگردان دو عالم	که تا عابد که و تا کیست معبود
چو وصف ذات پاکش بی نشان است	بچه نام و نشان گردیده مسجود
نشان بی نشان چون بی نشان است	نشان جوئی ، بیاید بی نشان بود
چنان پر آمد از معنی که نتوان	بر این گفتار جز کردار افزود

در «باغستان» مرثی برای ذکر حالات شهداء کربلا علیهم تحیه و الثناء نیز بچشم میخورد همچنانکه به روش شاعران متصوف قرون اوائل اسلام حکایت جنید و امثال او را با مریدان و پیروان و معارضین به نظم آورده است اما در تمامی «باغستان» که در واقع بصورت دیوان شعری تصنیف شده است یک نکته یا یک بیت بر مدح و ثنای ابنای روزگار از حاکم و فرمانروا و پادشاه و صاحب دولت و وزیر و امیر وجود ندارد. حتی در بعضی قصائد که تحت عنوان «توسل بکرم پیران» انشاد کرده است نامی از پیر مراد خود نبرده و بذکر کلمه «پیر» اکتفا کرده است، تا از هر گونه ریب و ریا و تملق و مداحی دوری بسته باشد. ناگفته نماند که شاعر خود حاکم مقتدر و دولتمندی بوده است و لقب امیر پنجه و سرهنگی داشته و پدرش و پسرش نیز حاکمان نام آور زمان در خطه فارس و لارستان بوده اند و ناگزیر نظر به ارتباطات اجتماعی و ضرورت تعلق به دستگاههای دولت صاحب قدرت و فرمانروایان پادشاهان اعجاب انگیز است که در دیوان شعر خود (آنهم تنها کتاب یاد دیوان شعر خود) شاعر نامی از احدی از ارباب دولت و عزت و ریا مردم عوام و فقیر نبرده است یعنی بهیچوجه نسبت به مردم روزگار دلبستگی و دل مشغولی نداشته است و در عالم ملکوتی و خیالپردازی خود سیر میکرده است و از هر چه رنگ تعلق پذیرد در دائره تفکر خود آزاد بوده است.

اگر چه سبک تغزل و قصیده سرائی «حاج رستم خان گراشی» بی شباهت به سبک تغزل و قصیده سرائی صحبت لاری شاعر نامدار سرزمین لارستان در اوائل روزگار قاجاریه نیست و اگر چه استعارات و اصطلاحات فلسفی که بکار برده است

ماخوذ از کتب کلامی و متصوفه قدیم است و تحت تأثیر مطالعات خویش در زمینه افکار حاج ملاهادی سبزواری و شیخ شبستری و مثنوی مولانا جلال الدین محمد ودیوان عطار و تذکره اولیاء عطار بوده است اما انتخاب بسیاری از کلمات و واژه‌ها و بعضی جمله‌های ترکیبی که فارسی بسیار ساده و سره و استوار و کهن است این گمان را بوجود می‌آورد که شاید به متون قدیمی باطنیان و بوسعیدیان و قرامطه دسترسی داشته است و یا آنکه از بعضی اشعار و آثار شاعران یا نویسندگان هم‌عصر رودکی یا قبل و بعد فردوسی یا بعضی متون جغرافیائی قدیم اطلاع داشته است چون کلماتی مانند «محیط» بجای دریای بزرگ و اقیانوس و «فلات» بجای سرزمین بکار برده است. متأسفانه در هیچ جای «باغستان» نامی از کتبی که مورد مطالعه شاعر واقع شده بدست نداده است. در تمام «باغستان» چهار بیت عربی، تحت عنوان «العریة فی تحقیق» وجود دارد که در آخر ملحقات کتاب است و ظاهراً از خود شاعر است.

\*\*\*

اما مصنف رساله منظوم «باغستان» حاجی رستم خان گراشی، است و گراش دیهی بوده است در هجده کیلومتری شهر لار فارس که امروز قصبه کوچکی است با همین نام و حاجی رستم خان فرزند ارشد فتحعلی خان بیگلریگی حاکم لارستان بروزگار ناصرالدین شاه قاجار بوده است و لقب امیر پنچی و سرهنکی داشته و بر لارستان و بنادر و جزائر سواحل خلیج فارس در زمان پدر و پس از پدر حکمران بوده است.

او مردی صدیق و امین بوده و پس از گذشت بیش از پنجاه سال از فوتش هنوز صداقت و خلوص و ایمان و درستکاری او زبانزد مردم همه نواحی لارستان است و اعمال و گفتار او بصورت ضرب‌المثل و لطائف عامیانه درآمده است. در فارسنامه ناصری حاج میرزا حسن طبیب شیرازی، و در «تاریخ دلکشای اوز»، تألیف حاج محمد هادی کرامتی طبع تهران ۱۳۳۳ و در «تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان

بستک - طبع ۱۳۳۹ تألیف محمد اعظم بنی عباسیان ، و در «بندرعباس و خلیج فارس تألیف سیدید السلطنه کبابی بندرعباسی ، طبع تهران - ابن سینا ۱۳۴۲ ، و در فارسنامه خورموجی و در حقایق الاخبار ناصری ، جست و گریخته ذکر مشاغل و امور حکومتی و دیوانی خاندان مرحوم فتحعلی خان گراشی بیگلربیگی لارستان آمده است و جای جای ذکر مأموریت‌ها و امور حکومتی فرزندش حاج رستم خان سرهنک یا حاج رستم خان امیر پنجه مذکور است ولی در هیچ یک از این منابع از زندگی فکری و روحی و آثار و احوال علمی و شاعری و درویشی و سیر و سلوک و تفکر و تخیل او سخنی بمیان نیامده است .

حالا که به آخر مقال رسیده‌ایم ، من که هنری ندارم و از بی هنری باید فرزند پدر باشم نه فرزند هنر ، این نکته را مینویسم که من بنده بی مقدار بی هنر دخترزاده فرزند آن مرحوم هستم یعنی مادر من خانم انیس الملوك فرزند مرحوم محمد جعفر خان مقدر الممالک گراشی است و هم او فرزند شاعر مصنف «باغستان» یعنی حاج رستم خان گراشی لارستانی است . خداوند همه بندگان را بیامرزاد بمنه و کرمه .

## صنعتی، نویسنده‌ئی از کرمان ☆

حرف و گفت و صوت را بر هم زنم  
تا که بی این هر سه با تو دم زنم  
«مثنوی مولوی»

عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی فرزند حاج علی اکبر صنعتی در نوزدم ذی‌قعدة ۱۳۱۳ هجری قمری در شهر کرمان بدنیا آمده و در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی در شهر پاریس درگذشته است. از مرحوم صنعتی‌زاده آثار مکتوبی بجای مانده که همه آنها در زمان حیات و بهمت خودش بچاپ رسیده اند و این آثار عبارتند از:

۱ - دام گستران یا انتقام خواهان مزدك ۲ - مانی نقاش ۳ - سیاه پوشان یاداستان ابومسلم ۴ - عالم ابدی ۵ - سلحشور ۶ - رستم در قرن بیست و دوم ۷ - فرشته صلح یا قنانه اصفهانی ۸ - مجمع دیوانگان ۹ - چگونه ممکن است ممتول شد ۱۰ - نادر فاتح دهلی ۱۱ - روزگاری که گذشت یا اتوبیوگرافی.

بمعنی از این آثار بیش از یک بار به چاپ رسیده‌اند. (دام گستران یا انتقام خواهان مزدك) نام اولین کتاب او است که اولین جلد آن به سال ۱۳۳۹ هجری قمری در بمبئی چاپ شده است و چنین بنظر می‌رسد که صنعتی‌زاده اولین اثر خود را ده سال قبل از چاپ نوشته یعنی به سال ۱۳۲۹ هجری و در این روزگار مؤلف جوانی شانزده ساله بوده است و جلد دوم دام گستران با مقدمه مرحوم مجتبی میفوی به سال ۱۳۰۴ ه. ش در تهران به زیور طبع آراسته گردیده است، همچنانکه گویا کتاب مجمع دیوانگان در دو مجلد و در دو نوبت چاپ شده است که متأسفانه از جلد دوم آن اطلاع صحیحی در دست نیست و تنها تحقیقات و نوشته‌های بعضی محققان حکایت از آن دارد که این کتاب در دو مجلد چاپ شده است.

کسانی که بر آثار صنعتی‌زاده مطلبی نوشته‌اند مستشرقان و ایران شناسانی هستند که در تاریخ ادبیات ایران تحقیق نموده‌اند: ادوارد براون در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران

✱ این مقاله اولین بار در مجله یغما، سال سی‌ام، صفحات ۴۴-۵۰

۳۵۵ چاپ شده است.

از دام گستران سخن گفته ، بازیل نیکیتین خاور شناس روس و عضو انجمن آسیائی فرانسه از چند اثر صنعتی زاده در هیجدهمین کنفره بین المللی خاورشناسان در ۱۹۳۱ میلادی در لایدن هلند گزارشی داده ، برتلس در کتاب خلاصه تاریخ ادبیات ایران چاپ لنینگراد سال ۱۹۲۸ میلادی از کتاب مجمع دیوانگان نام برده و بنا به نوشته بازیل نیکیتین در مقدمه چاپ سوم کتاب نادر فاتح دهلی ، چائیکین خاورشناس شوروی قسمتی از کتاب خود به نام (ادبیات ایران جدید) را به شرح آثار صنعتی زاده اختصاص داده به علاوه ماخالسکی محقق ادبی لهستان در تحقیقات و مطالعات خود راجع به ادبیات جدید ایران که به سال ۱۹۵۲ میلادی با خلاصه ای به زبان فرانسوی نشر داده است ، در میان ۲۷ نفر نویسندگان جدید ایران صنعتی زاده را در وصف طبیعت دارای ذوق و قریحه ممتاز شناخته است و نوشته های او را به حقیقت گوئی و تهییج میهن پرستی و دارا بودن تمایلات و احساسات بین المللی مشخص ساخته است و مؤلف این آثار یعنی صنعتی زاده کرمانی را یکی از نمایندگان بورژوازی ترقیخواه و دارای روح میهن پرستی دانسته است .

استاد فقید مشهور پرفسور مینورسکی هم در خطابه های خود در انجمن مطالعات ایرانی در پاریس از آثار صنعتی زاده کرمانی نام برده است . و در آخر باید از ایران شناس معروف دیگری به نام یان ریپکا نام برد که آثار او را خواننده و از بعض آنها وصفی انتقادی نموده است .

اما از میان نویسندگان و محققان و استادان ایرانی جمالزاده نویسنده دانشمند و مشتهری که خداوند عمر شریفش را دراز فرماید بر رمان ( رستم در قرن بیست و دوم ) صنعتی زاده به سال ۱۳۱۶ ه . ش مقدمه ای نوشته و کتاب صنعتی را با چند کتاب اروپائی از جمله کتاب افول غرب اشپنگلر مقایسه می مختصر نموده است .

اما استاد فقید کم نظیر ادب فارسی مرحوم مجتبی مینوی طاب ثراه که یادش همواره گرامی است ، به سال ۱۳۰۴ ه . ش بر جلد دوم کتاب دام گستران مقدمه ای نوشته و در پنجاه و دو سال پیش از این ، به روش علمی و دور از تمارفات معمول ، دام گستران را نقد کرده است . استاد فقید در همین مقدمه جلد دوم نوشته است :

د .... شك نیست بین مطالب این کتاب با آنچه در تواریخ معتبره راجع به کیفیات جنگلهای عرب و عجم و زمان کشتن یزدگرد و قتل عمر خلیفه ثانی و غیرها است ، اختلافاتی مشاهده می شود ولی با این همه نه تنها داستان نویسان ، بلکه حتی کسانی که در دو سه قرن اخیر به تألیف کتابی به زبان فارسی ، بخصوص در رشته تاریخ پرداخته اند ، چنان مواد و موضوعات را تحریف و تخلیط کرده و بی سند و استقواء بر واقع و حقیقت افزوده اند که می توان گفت تاریخ را مسخ کرده اند . در این مورد باید توجه داشت که غرض نویسنده تاریخ نویسی نبوده و در کتب رمان و غیرجدی ، که بمنظور زنده کردن مفاخر تاریخی با تحریک احساسات نوشته می شود ، تتبع و تحقیق زیاد و تطبیق کامل مطالب با حقیقت و واقع ، چنانکه شأن تاریخ نویسی است ، ضرورت ندارد و ما بخوبی میدانیم که نه تنها در ایران بلکه در ادبیات جهان کسانی که به قصد رمان نویسی قلم بدست گرفته و نامیای تاریخی را بر روی آثار وقهرمانان خود گذارده اند ، بیش از آنکه در بند رعایت حقایق تاریخی باشند کوشیده اند

که صحنه‌های پرماجرا و زنده یافریزند تا داستان هرچه بیشتر جالب و شیرین و سرگرم‌کننده باشد.

نویسنده رویبمرفته توانسته است در این داستان منظوری اصلی خود یعنی انحطاط اخلاقی و اجتماعی و فساد منوی ایرانیان را در دوران فتوحات اعراب مسلمان تشریح کند و بجویی نشان دهد که چه عواملی باعث شد که حاملین قرآن توانستند در اندک مدتی به شاهنشاهی عظیم ساسانی مسلط گردند و این همان حقیقت است که دانشمندان مکرر از آن سخن گفته‌اند.

نیمه اول کتاب بسیار مفشوش و مشوش است و اغلاط لغوی و چاپی زیادی در آن راه یافته نویسنده خود بر این نکته واقف بوده و بگفته خود دبرای ارائه افکار جوانی و داشتن یادگاری از دوره صباوت از اصلاح انشاء و مطالب آن صرفنظر کرده، و حتی میل نداشته نیمه دوم کتاب را طبع کند و این پس از نشر جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون و شرحی که در آن کتاب راجع بداستان دام گستران آمده و نیز به تشویق و اصرار مجتبی مینوی بوده که به طبع نیمه دوم اجازه داده است.

در کتاب از صبا تا نیمه تألیف یحیی آرین پور در جلد دوم که بدو بحث آزادی و تجدید فصل بندی شده است از کتب صنعتی زاده در کتاب چهارم زیر عنوان تجدید وصف شده است و دام گستران را در فصل رمانهای آموزشی و تاریخی و مجمع دیوانگان را در فصل رمانهای اجتماعی ذکر کرده‌اند.

اهمیت واقعی نوشته‌های صنعتی زاده کرمانی بطور قطع در کتاب (روزگاری که گذشت) جلوه تابناکی دارد و می‌توان این کتاب را بهترین اثر او دانست زیرا این اثر در واقع کتابی است که در دوره‌ای بحدود هفتاد سال گوشه‌خانی از زندگی واقعی و حقیقی مردم عادی شهر کرمان را می‌نمایاند، به علاوه متضمن شرح حال و بیان عقائد و آراء کسانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ احمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی، افضل‌الملک کرمانی، میرزا غلامحسین ناشر روزنامه دارالامان کرمان، آقا میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان، حاج میرزا احمد کرمانی و دوستش میرزا رضای کرمانی و بالاخره مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی تهرانی، دکتر دادسن طبیب انگلیسی مقیم کرمان دانشمندی نصرت‌السلطان حاکم مشروطه و آزادیخواه کرمان، و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی است. و شرح ملاقات پدرش بامیرزا آقاخان کرمانی و سید جمال‌الدین اسدآبادی در اسلامبول و ملاقات حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در تهران گوشه‌ای از تاریخ حیات ملی ملت ایران است.

کتاب روزگاری که گذشت بقول خود مولف (اتوبیوگرافی) است و البته نباید توقع داشت که در کتاب سرگذشت نامه‌ای به تفصیل و با ذکر جزئیات احوال و آثار کسانی بطور دقیق ذکر شده باشد اما کمابیش اشارات و شرح ملاقاتها و اضلاع از احوال شخصی و خصوصی این کسان، تلاشها، خوب و بدهای زندگی آنان، بر خورد آراء و عقائدشان با دستگاههای حاکمه و مردم و با خود مولف و حب و بغضی که این و آن بدانها داشته‌اند و سخنانی که گفته‌اند یا نوشته‌اند و سرانجام رنجها و فقرها و محرومیتها و مسائل و مشکلات آنها که بوسیله صنعتی-

زاده در این کتاب بازگوشده است می‌تواند کلید مطالعات تحقیقی برای بررسی وضع اجتماعی آنروزگار کرمان و ایران باشد. این کتاب که بروح جوانمردی پینه‌دوز که نامش محمد علی بوده است تقدیم شده است، مقدمه ندارد و ذیل عنوان مقدمه در روی يك صحیفه تنها يك بیت از مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی چاپ شده است:

حرف و صوت و گفت را برهم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم  
وبلافاصله فصل اول کتاب زیر عنوان (مدرسه من) آغاز شده است و در صفحات نخستین همین فصل است که بعضی اعلام مناطق کرمان مانند (کوه باداموئی‌ها) و میدان گنجعلی خان و برخی لغات از فرهنگ عوام مانند (بته) و (درمون) بیچشم می‌خورد.

صنعتی از زندگانی پررنج و ملال خانواده خودش، پدرش وجدش آغاز سخن می‌کند و در واقع خانه کوچک يك اطاقی دوراز شهر گلین و بی دروپیکر پدناشنوای، دانای، چارم جوی، مردم‌دوست خود را نمونه‌ای از زندگی مردم کرمان می‌داند که پدرش بصورت رئیس يك خانواده فقیر متوسط آبرودار کرمانی در تلاش زندگی، خدمت، تحمل، قناعت، مبارزه با ظلم و بیداد و فساد، بی‌امان بدون آنکه بداند، و تحت تأثیر خلیقات مذهبی و روحی خانوادگی خود کوشش‌ها می‌کند تا آسایش خانواده‌اش را فراهم سازد و لقمه نانی بخورد و نمیر بارنج فراوان بدست آورد و اگر بتواند با اداره یتیم خانه‌ای از رنج مردم بکاهد و خدمتی در راه خدا انجام دهد ولی مشکلات و مسائل اداری و اقتصادی و اجتماعی و بی‌قانونی و ظلم و جور نه چندان است که فرصتی ورمقی باو بدهد و هرچه می‌ریسد پنبه می‌شود.

پدر صنعتی زاده، حاجی علی اکبر صنعتی است و بعدها تاجر خورده پائی می‌شود اما وضع جدش حاجی عبدالعلی پنبه فروش نیز آنچنان که از زبان پدرش می‌شنود از وضع پدرش بهتر نبوده است. صنعتی مختصری از رنجهای بی‌شمار کودکی خود را در همین کتاب بازگو میکند حالا از روی کتابش و از زبان و قلم خودش بشنویم و بخوانیم:

... با آنکه چهار پنج سال بیشتر نداشتم تمام کوچه و بازار و مساجد معروف شهر را می‌شناختم و همه جا را با بچه‌های دیگر که آنها هم از مکتب خانه گریخته بودند پرسه می‌زدم، یکی دوساعت بعد از ظهر گرسنه و تشنه با لب‌های داغ بسته و صورت برافروخته بخانه می‌آمدم. معمولاً الاغ سواری را بسیار دوست می‌داشتم، آنوقت برای آنکه الاغ خالی پیدا کنم و سوار شوم همه روزه اول وقت در روی میدان گنجعلی خان که دهاتیان و کوه باداموئی‌ها بارهای بته و درمون را برای فروش بشهر می‌آوردند و الاغها را سرخورها بسته و آن چهارپایان مشغول گاه خوردن بودند، حاضر شده همینکه باربته‌ای را کسی به‌چند قران می‌خرید من فوراً بی‌جلو آمده و میگفتم حاضر من این بار بته را برده ریسمانها و الاغ را پس بیاورم فروشنده و صاحب الاغ هم از خدا میخواستند که کسی مجانی این کار را انجام دهد و من با بارهای بته و الاغها و خریدار بسوی خانه‌ای که بایستی بارها در آنجا خالی شود روان میشدم، با سرعت بارهای بته را خالی کرده و باتفاق سایر رفقا و هم‌بازیها سوار الاغها شده بجانب میدان گنجعلی خان مراجعت میکردیم هرچه بخوایم درجه سرور و خوشحالی خود را از اینکار شرح دهم کم‌نوشته‌ام و مضحک‌تر از همه اینکه یک نفر ما شمر و یک نفر دیگر ابن زیاد و یک نفر امام حسین می‌شدیم و با سروصدا و هیاهو در کوچه‌های تنگ و باریک مدتی بکار تمزیه مشغول می‌گشتیم و صاحبان الاغ

های بارکش و بته فروش را در انتظار میگذاریم.»

و از زبان پدرش شنیده است که دوران کودکی خویش را برای او تعریف کرده است :  
 «... روزی روز نحیف تر و لاغرتر میشدم و چون ماهها بحمام نرفته بودم و لباسی هم که  
 بتوانم عوض کنم نداشتم سرپای بدنم را ناراحتی فرا گرفته بود و چنان در عذاب بودم که بیشتر  
 شبها بخواب نمیرفتم . زن پدرم هم مرا ندیده گرفته مثل آنکه من در عالم خلق نشده بودم .  
 شبی مادرم را خواب دیدم ، دستهای خود را بگردن او افکندم ، از بویش جانم رمقی گرفت و  
 زار زار گریستم و باو گفتم ای مادر خیلی بد کردی که مرا تنها گذارده و رفتی و او مرا بوسید  
 و وقتی که از خواب بیدار شدم متکاشی که زیر سرم بود از اشک چشم خیس شده بودم نمیدانم  
 چرا پدرم بی آنکه بفکر من باشد اینطور مرا بی سرو سامان گذارده و بمکه رفت.»

ملاحظه میفرمائید که مرحوم صنعتی زاده با صداقت و دقت شرح زندگی خانوادگیش را  
 برشته تحریر کشیده و البته باید توجه داشت که این نثرها که قطعاتی از صفحات نخستین کتاب  
 (روزگاری که گذشت) می باشد نثری نسبتاً پخته و مفیوم و مأنوس است و خالی از زیبایی و  
 لطافت و حسن سلیقه و ذوق نویسندگی هم نیست و در خواننده و شنونده تأثیر میگذارد. اما باید  
 بگویم که نوشته های دیگر مرحوم صنعتی زاده در کتابهای دیگرش چندان پخته و منطبق با  
 اصول نویسندگی در ادب فارسی نیست . نثر صنعتی نثری شتاب زده ، بعضاً بی مبتدا و خبر ، و  
 در بعضی آنها انشاء غلط و املاء غلط و دارای لغات و کلمات فرنگی و در قالب نثر روزنامه نگاری  
 امروزی است ، که بسیار جای ، زیبایی و لطف نویسندگی را فاقد است و چنانکه مرحوم  
 میر و استاد فقید مجتبی مینوی متذکر شده است و ادوارد براون هم تذکر داده است صنعتی زاده  
 بیشتر از هر چیز به داستان پردازی و خیالپردازی داستانی توجه داشته است و گاه در بند لفظ  
 و معنی نبوده است.

حالاکه بدو قطعه از نثر کتاب روزگاری که گذشت توجه فرمودید و گمان می کنم آنرا  
 پسندیده باشید اجازه فرمائید به قطعه دیگری از نثر صنعتی در کتاب (نادر فاتح دهلی) توجه  
 کنیم . کتاب نادر فاتح دهلی بلحاظ تسلسل مطالب و طرح داستانسرای و توجه به ترغیب  
 خواننده بادامه مطلب بسیار شیوا و دلنشین تحریر شده است اما خالی از اشتباهات تاریخی و تقدم  
 و تاخر وقایع نیست .

خیالپردازی در داستانسرای و مطالب غیر واقع را در متن حوادث واقع آوردن روش  
 معمول هر داستانسرای مشرق زمینی بوده است. در کتاب نادر فاتح دهلی صنعتی بواقع از صمیم  
 قلب تأثرات خود را از آدمکشی ها ، غارتها ، قتل عامها ، مال اندوزیهای نادر بازگو میکند  
 و در عین حال خود ساختگی ، بی پروائی ، قدرت روحی ، شجاعت ، سرعت و وحدت تصمیم ،  
 طاقت و تحمل و سر بازی و فداکاری و سختی و اهمیت فتوحات افتخار آمیز و غرور انگیز این  
 چوپان زاده افشار کوچانی یا ایبوردی را که بصورت یکی از سرداران و فاتحین نامدار معروف  
 عالم در آمده است میستاید و ناچار این تناقض احساس شخصی خود را که ناگزیر در دوسوی  
 قنیه طرفدار و مخالف دارد ، برای خواننده توجیه میکند و راه حل این توجیهات را همه جا  
 در ریشه شناسی وقایع خلق الساعه بازمی یابد . اگر نادر را در هیکل مردی بلند بالا و ستمبر  
 استخوان باشمیر آخته و چهره ای خشمناک در جلوی میدان بزرگ شهر دهلی و بر روی سکوی



مسجد جامع آن شهر مانند شیری دژم و دیوانه‌ای زنجیر گسسته با فریاد و نعره‌های توفنده بکشید ، قتل عام کنید ، غارت کنید ، همه را بکشید ، تصویر می‌کند ، دوسه صفحه پیش از آن ، سیرو قایع را چنان بررسی مینماید که ناچار ، نادر را که يك انسان است واسیر خور و خواب و خشم و شهوت مجبور باین درنده خوئی و خون آشامی می‌بیند .

اگر دردشت خبوشان نادر را درخیمه‌اش برای عتاب و خطاب بفرزند دلیندش رضاقلی میرزا و فرمان دادن به جلاد و از حدقه در آوردن چشمان نوجوان رشیدش مصمم و غران و خشمگین وصف می‌کند ، بدگمانی نادر ، ضعف مزاج او ، ناخوشی مزمن و کشنده معدی او را بقتل از طبیب فرانسوی کشیش که در رکابش بوده بعنوان دلیل و مستند باز گو می‌کند ، و تن پروری ، خیانت ، بی‌تحرکی ، مال اندوزی و اختلاف سران قبائل و جنگجویان افشار ایرانی را با همگنان ابدالی افغانی ، از يك و دیگر طوائف که در اردوی نادر هستند بر ملا می‌سازد تا علت العلل‌های بدگمانی ، بی‌اعتمادی و بدبختی و درماندگی و عجز و مالیخولیای این سردار رقیب آتیلا و چنگیز و اسکندر و تیمور را بشناساند و او را در اواخر عمر چنان درمانده و در دست مکر و خدعه ، دوستان و اطرافیان گرفتار نشان میدهد که خواننده تصور میکند اگر خود او هم بجای نادر می‌بود و اینهمه مشکلات و مصائب و آلام و دروغ و خدعه و خیانت و نایمنی را درمی‌یافت و مریض و ضعیف هم بود و شبانه روز هم نمی‌خواید و غذا هم نمی‌توانست خورد ، همان کارهایی را که نادر کرده است میکرد و قتل و غارت و چشم فرزند از حدقه بدر آوردن تنها راه حل مشکلاتش بود .

صنعتی‌زاده در اواخر کتاب نادر فاتح دهملی ، نادر را که تنها و بی‌کس و پرغم و حریص و نیمه شکست خورده و بدگمان است در راه بازگشت بایران در کنار رود (جهناب) او را در يك معبد بودائی خلوت و در میان جنگلی دور از سکنه و مردمان تصویر می‌کند که دو طوطی معبد را برغنائم خود می‌افزاید و از معبد خارج ساخته و قفس آنها در چادر خویش می‌آویزد . اکنون قطعه‌ای از اواخر این کتاب را که گفتگوی نادر با این دو طوطی معبد بودا است بشنویم :

«... آنچه نادر میخواست خواب به چشمش بیاید ممکن نمیگردید چه هر لحظه ایلبارس خان با صد هزار از يك و تر کمن در جلو نظرش مجسم میشد و آرزو می‌کرد گرفتاری تصرف شهرهایی که محمد شاه در هندوستان باو واگذار کرده بود نداشت و هر چه زودتر خود را به خراسان رسانیده دمار از روزگار این یاغی جدید و سپاهش درمی‌آورد . در همان حالی که نمیشد آنرا خواب یابیداری دانست ملتفت شد که طوطیانی که در قفس هستند بسخن گفتن آمده و یا یکدیگر مشغول محاوره شده‌اند . طوطی نر آن دیگری را مخاطب ساخته گفت خوب ، معجزه بودا را دیدی ، با آنکه مدت‌ها در این بت خانه بسر بردیم و خلق الناس همه از اطراف و اکناف عالم بزیرات آمده ودم فروستن و ندیدن و نشیندن را از بودا تعلیم می‌گرفتند برای چند کلمه حرف و خنده بی‌جا خود و مرا اسیر و عبید کردی . طوطی ماده - حالا بی‌جهت تو غصه می‌خوری برای ما چه فرقی می‌کند در بت خانه هم من و تو باید در این قفس محبوس باشیم ، اینجا هم در این قفس محبوسیم ، در آنجا مردمان با خضوع و خشوع آمده در جلو بودا به سجده می‌افتند و در اینجا هم همان کار را در مقابل این شخص مینمایند .

طوطی نر - اینطور نیست تفاوت اینجا تا بت خانه از زمین تا آسمان است مردمی که در جلو این مرد کرنش و تعظیم مینمایند آنچه میکنند همه از ناعلاجی و تزویر و ریا است - این يك آدم بیچاره و بخت برگشته‌ای است که نمیداند چه میکند ، بگذار برای آنکه بدانی تا چه اندازه ندانسته و نفهمیده اینقدر خود را در عذاب انداخته حالا که غرق خواب است پرسم این اموال را که از هندوستان با خود میبرد و شب و روز تمام فکرش متوجه نگهداری آنها است برای چه کار و مقصودی میبرد . آنوقت سرش را از گوشه آن قفس در آورده گفت : نادرشاه با توهستم ، بگو ببینم این اموال بی‌حد و حساب را کجا میبری ؟

نادرشاه همانطور که خوابیده بود، بدون آنکه چشمان خود را باز کند گفت : به ایران طوطی - آنجا که رسیدی اینهمه اموال را چه خواهی کرد ؟  
نادر شاه - تمام را می‌برم به کلات در قلعه خدا آفرین ، آنجائیکه تمام دیوارهایش از سنگ و ساروج و درش را از فولاد ساخته و دست احدی نمی‌تواند با آنجا برسد، میگذارم.  
طوطی نر - بعد از آن چه خواهی کرد ؟

نادرشاه - همه را از یکدیگر جدا میکنم ، برای جواهرات خزینه مخصوصی میسازم ، و برای مسکوکات طلا و نقره ، خزینه جداگانه‌ای ترتیب میدهم .  
طوطی نر - پس از آن چه می‌کنی ؟

نادر شاه - مستحفظین مخصوص و امینی برای حفظ قلعه و خزائن خود تعیین میکنم و درب قلعه را حکم میدهم از داخل با قفلهای بسیار محکم قفل کنند و دستور میدهم نه کسی به قلعه داخل و نه خارج گردد و اگر احیاناً برای کارهای مهم لازم شود کسی خارج و داخل شود باید بوسیله نردبانی که از بالای برج بزیر میکنند آمد و رفت نمایند و پس از انجام هر کاری همان ساعت باید مستحفظین نردبان را به بالای برج بکشند .

وقتی که سخنان نادر به اینجا رسید هر دو طوطی قاه قاه شروع به خندیدن کرده و طوطی نر گفت ای دل غافل این مطلب را نمیدانی روزی میرسد که تو نیستی و در زیر خاک مدفون شده‌ای و مستحفظین قلعه برای آمد و رفت نردبانی را میگذارند و آمد و رفت می‌کنند و شبی فراموش مینمایند نردبان را بالا بکشند و عده‌ای که در انتظار بدست آوردن فرصتی بسر میبرند خود را به نردبان رسانده داخل قلعه کذائی تو میشوند و این اموال را تصاحب میکنند، هر سکه از این پولها بدست کسی میافتد ، و هر يك از دانه‌های جواهر و الماسی که تو خود را صاحب آنها میداننی در هر شهر و کشوری در معرض معامله و خرید و فروش قرار میگیرد و تو مانند شترداری هستی که این محمولات و خزائن را از هندوستان بایران می‌بری و از آنها ذره و مثقالی نصیب و عاید تو نخواهد شد .

از استماع این سخنان نادر شاه سراسیمه از جای خود بلند شد ، چشمان خود را بهم مالید ، نمی‌دانست آیا این سخنان را در خواب شنیده است یا در بیداری ، هیاهو و داد و فریاد ملوانان و سربازان ، با صدای خروشان رود (جهناب) می‌آمد . مدتی به قفس طوطی‌ها تظر دوخت و منتظر بود که طوطی‌ها سخنی گویند ، اما چون آنها بیداری نادر را دیدند سکوت کرده ، بآرامی چشمهای خود را که هزار معنی داشت گاهی باز بسته میکردند .

راستی را که این توصیف شاعرانه و ظریف بازتاب يك اندیشه فلسفی پرمنا از ذهن کنجکاو خود نویسنده یعنی صنعتی زاده کرمانی نیست؟ فاعتبروا یا اولی الابصار . اما وصف صنعتی زاده از مکالمه طوطی و نادرشاه مارا بیاد قطعه معروف (پيروس وسينه آ Pyrrhus et Cinéas) شعر زیبایی بوالو Boileau شاعر پارسی دوست و معاصر راسین و مولیر و لافوتن نویسنده گان بزرگ فرانسه میاندازد.

بوالو قطعه شعری دارد که آنرا بعد از معاهده اکس لاشاپل Aix la - Chapelle برای تشویق لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه به صلح و جلوگیری از جنگهای او انشاء کرده است ، داستان اینگونه شروع می شود که (سینه آ) وزیر دانشمند شاهزاده ای جوان و جنگجو بنام پیروس است و روزی وزیر از شاهزاده می پرسد :

- برای چه این قیلها ، این لشکرها ، این تجهیزات ، این کشتیها آماده شده اند تا ساحل کشور ما را ترک گویند .

پیروس جواب میدهد : - به رم میروند ، با نجا که مرا می خوانند.

- برای چه ؟

- برای فتح رم .

- کار شکوهندی است و مسلماً شایسته شما و اسکنند است ، اما بعد از آنکه رم فتح شد آنوقت ای عالیجناب بکجا خواهیم رفت ؟

- آنوقت فتح بقیه اقوام لاتن آسان است و بدون شك می توانیم ممالکشان را مسخر سازیم .

- خوب قزاقان را بهمین جا متوقف میکنیم ؟

- نه ! با کوشش کمی سیرا کوز کشتیهای مارا در بندرهای خود خواهد پذیرفت ، سیسیل

را فتح خواهیم کرد . - خوب بعد از آن ؟

- بعد از آن يك باد موافق کافی است که کارتاژ را فتح کنیم و دیگر هیچکس نمیتواند

جلوی ما را بگیرد . سینه آ میگوید درست است ، لیبی و عربستان و سواحل رودخانه

دن و روسیه را می گیریم و از رود گائز می گذریم و اقوام سیت را بلرزه درمی آوریم و تمام

نیمکره مسکون را در زیر تسلط خود خواهیم گرفت ، آنوقت چه میکنیم ؟

پیروس می گوید : آنوقت سینه آ عزیز ، فاتح ، خوشحال ، ما می توانیم سعادت مند

باشیم و بخندیم . سینه آ جواب می دهد : آه ای عالیجناب از همین امروز بدون خارج شدن از

کشورمان (ایر) از بام تاشام چه کسی میتواند از خندیدن شما جلوگیری کند ؟

اگر چه مکالمه طوطی و نادرشاه از فلسفه و روحیه و فرهنگ عرفانی اسلامی و حتی فلسفه

و روحیه تصوف و جهان بینی قدیم ایرانی سرچشمه میگیرد ، اما ارتباط مضمون اندیشه صنعتی

کرمانی و قالب بندی ادبی این مکالمه با بوالو شاعر فرانسوی و قطعه شعر پیروس و سینه آ

او بخوبی آشکار است . بهمین دلیل است که من حدس میزنم ممکن است مرحوم عبدالحسین

صنعتی زاده کرمانی با بعضی از قطعات کلاسیک فرانسه آشنائی داشته است. ولی با همه تفکر

عرفانی و فلسفه عمیق جهان بینی ایرانی و اسلامی که صنعتی در این مکالمه نشان داده است ،

شگفت آنکه خود او برای کسب مال و نظم و سختگیری در کار تجارت و کسب و کار و کوشش و

تلاش برای تحصیل ثروت و مال اندوزی بسیار کوشا و سختگیر و سخت کوش و در عین حال موفق

بوده است و در شرح حالش میخوانیم که از چهارده سالگی بکسب و تجارت پرداخته است و در جمع مال و اندوختن اموالی فراوان بسیار زائد بر احتیاجش تا آخرین لحظه هم باز نایستاده و غفلت نکرده است .

اما سبک نویسندگی صنعتی زاده کرمانی بخصوص در داستانهای اجتماعی بیشتر تحت تأثیر نوشته های اولیه جمالزاده است ، اگرچه توانسته است انجام عبارات و ذوق لطیف نویسندگی جمالزاده را در کتب و آثارش بکار بندد .

عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی نه تنها رمان نویس و داستان سرا و نمایشنامه نویس بوده ، بلکه از پس رنجهای دراز قرون و اعصار ولایتش کرمان و همشهریهایش کرمانیها ، و از پس رنجهای بی شماری که خود و خانواده اش ، پدرش ، مادرش ، اجدادش ، همسایگانش ، بستگانش داشته اند ، خواسته است با قلمش و با آثارش حامی ضغنا و مظلومان و یار بی کسان و یتیمان و درماندگان باشد تا آنجا که نه تنها با قلمش بلکه هر آنچه میتوانسته و با هر وسیله ای که می- شناخته در دو جهت و برای دوهدف کوشش کرده است اولاً با ارباب ظلم و جور درافتاده ، عاشق حکومت قانون و برقراری عدالت اجتماعی بوده ، تحت تأثیر افکار سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی واقع شده ، در کار تأسیس و تنظیم و اداره یتیم خانه کرمان و خدمت به اطفال محروم ولایت خود رنجها و مرارتها برده و در هر جای و در هر شهر و ده ، با هر کس آشنا می شده اگر مردمی و خدمت و تحمل مرارت برای خدمت به نوع بشر میدیده مرید و مشتاق و حامی و مداح میشده ، ثانیاً نمایشنامه نوشته و اجراء کرده و مانند پدرش ب فکر ابداع و اختراع ماشین آلات کشاورزی و ماشین آلات بافندگی و زرگری و خطاطی و نساجی و آهنگری افتاده ، کتابفروشی باز کرده مداوماً و بدون وقفه در همه فرصتها روحیه و خصوصیات آن بازرگانی را داشته که سمدی علیه الرحمه در جزیره کیش شبی بمصاحبت او گذراند و هرگز از جمع مال و البته خرج مقادیری از آن در راه بنیاد و اداره یتیمخانه کرمان و چاپ کتب و آثار خودش باز نایستاده است .

اما با اینکه باقتضای طبع کنجکاو و ذهن پر جستجویش برای هر دو منظور سفرهای زیاد کرده است ، از دیدنیها و شنیدنیها و آثار قدیمه و مقابر و اعلام و زبانها و لهجهها و مسائل تاریخی و نحوه زندگی اقتصادی و اجتماعی مردمی که در شهرها میدیده و تقاطعی که بازدید مینموده است سخن نگفته است ، شاید ذهن و فکرش همواره معطوف بان دوهدف و تمبیه و مسائل راحت فرزندان یتیم کرمان بوده است و فرصت آن نداشته است که جز به مصائب مردم کرمان و امید برقراری حکومت قانون بخصوص برای مردم کرمان بیانندیشد . با آنکه بسبب کوششها و پی گیریهای مداوم ، از ثروتمندان کم نام و نشان ایران شده است شگفت است که هرگز نیاسوده و بجز در مورد یتیمخانه کرمان در اواخر عمر هرگز دیناری را بکشاده دستی و بروجه کریمانه و بدون حساب اقتصادی و سوداگری نبخشیده است و صرف نکرده است تا آنجا که گفته اند در اواخر عمر مردی بی سکون ، پر حرکت و کم گذشت جلوه کرده است .

بامید آنکه آثار و کتابهای صنعتی بوسیله جوانان کرمانی مورد تحسین و انتقاد صحیح علمی قرار گیرد و بارها تجدید چاپ شود و جای خود را در ادبیات معاصر ایران آنگونه که شایسته است باز کند ، سخن کوتاه می کنم و بروح آرام یافته آن مرحوم رحمت میفرستم .

## تاریخ نیشابور

سلسله انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۲۵ . تألیف سیدعلی مؤید  
تابعی . ۲۵۳۵ . تهران

حبذا شهر نیشابور که در روی زمین

گر بهشت است همان است و گرنه خود نیست

اهمیت تاریخی شهر نیشابور بخصوص از جهت تاریخ اسلامی، آثار  
هنری و کاشی‌های معروف به نیشابوری و نقاشی‌ها و گچ‌بری‌های نفیس و از جهت

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال بیستم،  
صفحات ۶۰۷-۶۱۱ چاپ شده است.

گورپرنور حکیم و شاعر پر آوازه ایران زمین عمر خیام آنچنان زبانزد خاص و عام است که می‌توان با قاطعیت گفت در میان فضلا و اهل دانش و طبقه کتابخوان اعم از شرقی و غربی، فرنگی و مسلمان کسی نیست که «ام‌البلاد» را نشناسد و مقوله‌نی در باب گذشته پرماجرای آن دیار نخوانده باشد.

انجمن آثار ملی به پیشنهاد و بر اهنمائی کتابشناس فرزانه ایرج‌انشار که خود عاشق پژوهش و تحقیق در آثار و ابنیه تاریخی و اسناد و مکتوبات ایران اسلامی است کتابی بانام «تاریخ نیشابور» بزیور طبع آراسته است که مؤلف دانشمند بصیرش «سید علی مؤید ثابتی» است.

این کتاب که ۴۴۸ صفحه دارد و بر روی کاغذ خوب و با چاپ و حروف زیبا طبع گردیده است پس از مقدمه مؤلف وضع جغرافیائی و اجتماعی خراسان قدیم، آتشکده مهر برزین، سرو فریومد و سرو کاشمر، ریوند، چشمه سبز، فیروزه نیشابور، کنارنگ، انوشیروان کسری، کسانی که منسوب به نیشابور بوده و دعوی پیغمبری کرده‌اند، نام قراء و قصبات قدیم نیشابور، نام دروازه‌های قدیم نیشابور، نام قریه‌ها و دهات در صدر اسلام، رودخانه‌ها، کاریزها و قنوات، راهها و منز لگاههای قدیم، هجوم اعراب و پایان سلطنت ساسانی را با استناد به کتب و روایات موثق و سکه‌ها و اشارات و قرائن تاریخی شرح میدهد و در دوران اسلامی از ابومسلم خراسانی، هرون الرشید و آشفنگی خراسان، خارجی‌ها، طاهریان، صفاریان، خجستانی‌ها، سامانی‌ها، چغانیان، غزنویان، خاستر یا خاکستر، شهر جنگ، سلجوقی‌ها، خوارزمشاهی‌ها، هجوم غز و حکومت مؤید آی‌ابه، حمله مغول، سرداران، امیر تیمور گورکان، کاخ شادیاخ و متمنزهات نیشابور، کوان-کوبان، مزارات و مقابر نیشابور قدیم، مدرسه‌ها و مسجدهای قدیم، دویردو خانقاه، کتابخانه‌های قدیم، رجال نیشابور، بانوان فاضله نیشابور، اسامی بزرگانی که به نیشابور آمده‌اند، شعرای نیشابور، توصیف نیشابور و آنچه در مدح و ستایش این شهر گفته‌اند، درست در موضوع سخن و بدون آنکه اندک انحرافی از دنباله اصل کلام محسوس و ملحوظ استند جامعیت کتاب را همچنان حفظ می‌کند تا به صفحه ۳۹۱ می‌رسد و سخن پایان می‌گیرد.

نثر کتاب تاریخ نیشابور پخته و روان و یکدست و شیرین است و اگرچه مؤلف کتاب چنانکه من اطلاع مختصری از احوال ایشان دارم خود شاعر و اهل

قلم است ولی در بادی امر نظر باشته‌نال سیاسی و اجتماعی و رتبت‌ها و منزلت‌های اداری و دولتی و حتی اقتصادی خواننده کج اندیشی چون مخلص را گمان میرسد که نثر کتاب انسجام و اعتلاء ادب فارسی استادانه نداشته باشد و نیز گمان میکند که کتاب از باب «حب وطن» یا به سبب تفریق ایام و تصویر خاطرات و ضبط اوراق پریشان چنانکه رسم بزرگان شده است نوشته شده باشد و نه يك کار تحقیقی و علمی و مستند و مفید برای تحقیقات و تتبعات. اما چون کتاب را بخوانیم درمی‌یابیم که مؤلف دانشمند پر حوصله کتاب که خود خراسانی اصیل و دل‌داده و دل‌باخته هنر و فرهنگ ایرانی است درست بهمه تسامحات و تصرفات جامعین «اوراق پریشان» و نویسندگان «خاطرات و تفریحات ادیبانه» توجه داشته است و کتاب خود را برعکس تصور ما دقیقاً بنا بر روش‌های علمی و منطقی و از روی تسلسل و تداوم دوره‌های تاریخی و با استناد با اقوال علماء معتبر و نویسندگان محقق و صاحب‌نظر نوشته و هر جای که لازم دیده است عقائد و نظرات خود را در متن و ذیل صفحات بدقت و با بصیرت توضیح داده است. بی‌مناسبت نیست که قطعه‌ئی از مقدمه‌ی مؤلف را با هم بخوانیم: «مؤلفین کتابهای تاریخ ما بیشتر بطرف صاحبان شمشیر و فرمانروایان قدرتمند گرایش داشته‌اند و کمتر از رجال و شخصیت‌های علمی و ادبی که در طول مدت تاریخ در این کشور بوجود آمده‌اند بحث و تحقیق نموده‌اند. بهمین جهت ما از خصوصیات احوال و زندگانی بزرگان علم و دانش و رجال نامی خود خیلی کم اطلاع داریم در صورتی که آنها در حفظ و حراست قومیت و ملیت و زبان و ادب ما خیلی بیشتر از صاحبان شمشیر و فرمانروایان مؤثر بوده‌اند. بنابراین جای تعجب نیست اگر ما حتی تاریخ تولد و مرگ خیام را هم ندانیم و محل قبر امام محمد غزالی را نشناسیم و از خصوصیات و شرح زندگانی فردوسی جز چند قصه و افسانه نخوانیم و ثعالبی و صلوکی را بجا نیاوریم.

در مورد شهر قدیم نیشابور و کشف آثار بناهای بسیاری که در این شهر بوده است تا کنون تحقیقات علمی نشده است. بعلاوه سهل انگاری و عدم ممانعت حکام وقت موجب شده است که از طرف مردم انواع تجاوز برای کشف و دستبرد به آثار عتیقه در خرابه‌ها و ویرانه‌های این شهر بعمل آید، بعلاوه محلی که در شهر قدیم در آن واقع بوده از جهت مرغوبیت خاک همه ساله کشت و زرع میشده است و این خود بیشتر موجب انهدام آثار و ابنیه‌ئی که در زیر خاک‌ها پنهان بوده‌می‌گردیده

است.» (صفحات ۳-۲ مقدمه کتاب).

از همه کتاب و در تمام صفحات آن، سوز و گداز مؤلف اندیشمند خراسان دوست از یاد تاریخ نیشابور و نقل سرگذشت‌ها و تواریخ و حکایات و روایات آشکار است.

نامه‌ای بر رقص آه غریبان پیدا

نامه‌ای در شکمش خون شهیدان مضمیر

هر کجای که مؤلف شعرای فارسی یا عربی بمناسبت نقل کرده است از بهترین آنها انتخاب نموده است:

ای پر شکر زیاد توام آستین جان

چون پر گهر ز دیده من دامن جهان

هم زان شکر رسیده تواند مراد دل

هم زین گهر فتاده من اندر هلاک جان

نازت بهر طمع که کشد سینه سودمند

خاکت بهر کجا که خرد دیده رایگان

سرخ است همچنانکه تو را لب مرا دو چشم

تنگ است همچنانکه مرا دل تو را دهان

که قطعه شعرای از شاهفور بن محمد اشهری شاعر دوران خوارزمشاهیان است.

در پایان کتاب تصویری از «متولی مزار فضل بن شاذان در نیشابور» چاپ شده است که برآستی زیباترین عکس چهره یک پیر مرد خراسانی منور و متفکر و به کمال رسیده را نشان می‌دهد و این تصویر خود از کیفیت ذوق مؤلف در طراحی کتاب تاریخ نیشابور خیر می‌دهد.

من در تاریخ خراسان کار نمی‌کنم و مؤلف را هم چهره بچهره نمی‌شناسم و از دور بسبب زیارت بعضی قطعات شعرای و غزلهای ایشان، مرایشان را ارادت می‌دارم اما اعتراف می‌کنم که با خواندن کتاب تاریخ نیشابور آرزو کردم و با حسرت بسیار و دریغ فراوان می‌خواستم زمان بچرخد و واپس رود و همه مؤلفین که ظرف چهل پنجاه سال اخیر رساله و کتابی در باره خراسان نوشته‌اند این کتاب بدیع و تحقیقی و منظم و مستند را بخوانند و آنرا سرمشق کار خود قرار دهند و بروش تحریر و تنظیم این کتاب مقالات و مطالب خود را تبویب کنند و بدانند



که ارکان تحریر يك كتاب تحقیقی آنهم درباره خراسان مینونشان پر فضیلت و پرمایه و ادب پرور و هنر آفرین چگوننه‌است و آغازش کدام و انجامش کدام‌است و با تأسف بسیار با خود اندیشیدم که اگر این کتاب مستطاب پیش از کتاب (آثار باستانی خراسان - نشریه دیگر انجمن آثار ملی) بزیور طبع آراسته می‌گردید چقدر می‌توانست مفید باشد و درکار مؤلف کتاب آثار باستانی خراسان مؤثر باشد و امید آن دارم که بی‌گرافه گوئی و اغراق این کتاب سرمشقی برای تألیف و تنظیم و تبویب مجلدات بعدی «آثار باستانی خراسان» باشد و دیگر بجای خواندن اجداد و نسب‌نامه فلان مرد که معلوم نیست در خراسان بوده یا نبوده و ذکر احوال و آثار اشخاص منقول از کتب پیشینیان، در کتاب «آثار خراسان» بتوانیم دقیقاً در متن موضوع و راجع به خراسان و با ارائه اسناد معتبر و متن از آثار و بناهای خراسان مطلب بخوانیم و مأخذ ببینیم و آن وقت بر کار آقای مولوی تحسین کنیم. امیدوارم از این سخن دوست دانشمند گرامی ما حضرت مولوی نرنجد چون بگوئیم کتاب آثار خراسان اگر بروش کتاب تاریخ نیشابور قلمی می‌شد بسیار ارزشمندتر بود و مقبول اهل نظر واقع می‌گردید.

سخن بدرازا کشید و از حوصله خواننده گرامی افزون گشت. با پوزش بسیار مزید توفیق آقای سیدعلی مؤید ثابتهی مؤلف دانشمند کتاب «تاریخ نیشابور» را از خداوند خالق لوح و قلم خواستارم.

## تهاجم\*

مؤلف کنراد لورنس . ترجمه دکتر  
هوشنگ دولت آبادی . تهران ۲۵۳۵۰ . شرکت  
سهامی کتابهای جیبی ، با همکاری مؤسسه  
انتشارات فرانکلین .

موضوع کتاب چنانکه مؤلف

خود در سطور آغازین مقدمه گفته است: « بررسی تنهاجم نسبت بهم نوع ، یعنی  
غریزه جنگجویی با هموعان، در حیوان و انسان است . اشتیاق من به نوشتن  
این کتاب از هنگامی شروع شد که به امریکای شمالی رفته بودم تا ابتدا برای  
روانپزشکان ، روانکوان و روانشناسان در باره رفتارشناسی سخنرانی کنم و بعد  
به سواحل مرجانی فلوریدا بروم و نظریاتی را که راجع به رفتار و تغییر رنگ  
مرتبط با تنهاجم ماهیها از مشاهده ایشان در آبسرا ، گردآورده بودم، در دریای  
آزاد مورد بررسی قرار دهم. روانپزشکان و روانکوانی که در آن سفر بامن روبرو  
شدند نسبت به نظریات فروید تعصب نداشته و بجای اینکه آن نظریات را به  
صورت اصول يك دين غير قابل تغيير بدانند ، معتقد بودند که این فرضیهها ،  
مثل همه فرضیههای دیگر علمی فقط راهنمای کار هستند . در نتیجه صحبت با این  
دانشمندان ، بعضی از نظریههای فروید که تا آن تاریخ به علت يك جانبه بودن  
در من ایجاد خشم کرده بودند ، برآیم قابل درک شدند . بحث درباره غرایز به  
من نشان داد که بین نتایج بدست آمده به وسیله روانکوان و رفتارشناسان شباهت  
بسیار وجود دارد و با توجه به تفاوت روشها و مقاصد ، همانندی نتایج بسیار  
مهم بنظر می رسد . »

خطوط کلی مطالب و ارتباط فصلهای کتاب چنانکه خود مؤلف تشریح  
کرده است و از زبان خود او در مقدمه کتاب چنین است : « ... در دو فصل  
اول کتاب ، نمونههایی از رفتار پرتهاجم جانوران می آورم . در فصل سوم راجع  
به نقش تنهاجم در حفظ نوع صحبت می کنم و در فصل چهارم راجع به چگونگی  
انجام رفتارهای غریزی، بخصوص تنهاجم توضیح می دهم تا درک این مطلب که  
این رفتارها خود بخود شروع و تکرار می شوند ، میسر گردد .

---

\* این مقاله ، اولین بار در راهنمای کتاب ، سال بیستم ،

صفحات ۴۱۵-۴۲۲ چاپ شده است .

در فصل پنجم صحبت از چگونگی پیدایش و تکامل رسم‌ها و شباهت یافتن آنها به رفتارهای غریزی است و در همین فصل شرح داده می‌شود که چگونه این رسمها وظیفه تهاجم‌شکنی پیدا می‌کنند. فصل ششم به تشریح نحوه انجام رفتارهای غریزی اختصاص دارد و در فصل هفتم شرح داده می‌شود که طبیعت برای بی‌آزارساختن غریزه تهاجم چه تدابیری بکار برده است و رسمها چه نقشی در این میان دارند. در همین فصل شباهت زیادی که بین رفتار جانوران اجتماعی و قوانین اخلاق و مسئولیت فردی انسان هست، مورد بحث قرار می‌گیرد. مطالبی که در این فصل بیان شده‌اند، زمینه مساعدی فراهم می‌کند تا در فصول بعدی چهارنوع نظم اجتماعی شناخته شده در بین جانوران را بشناسیم: اولین نوع توده‌بی‌نام است که از هرگونه تهاجم بری است اما بین اجزای آن شناسائی یا وابستگی فردی وجود ندارد. نوع دوم زندگی اجتماعی بر اساس دفاع از محدوده است که نمونه آنرا در میان مرغان ماهیخوار می‌توان یافت. نوع سوم نظم شگفت‌انگیز موشهای صحرائی است که در یک خانواده بزرگ با هم زندگی می‌کنند اما یکدیگر را فقط به کمک بوی مشترک خانوادگی می‌شناسند. این موشها نسبت بافراادگروه خود، که آنها را فرد بفرد نمی‌شناسند رفتار بسیار ملایمی دارند. اما وقتی با افراد خانواده‌های ناآشنا روبه‌رو می‌شوند، بصورت هیولای خون‌آشام درمی‌آیند. چهارمین نوع نظم اجتماعی بر دوستی فردی بنا شده است و همین پیوند مانع می‌شود که افراد درصدد آزارهم برآیند. این نوع خاص از زندگی اجتماعی که شباهت زیادی به زندگی انسان دارد، با استفاده از بررسی اجتماع غازهای خاکستری مورد تفسیر بیشتر قرار می‌گیرد. با تشریح این نظم‌های اجتماعی فصل یازدهم کتاب به انتها می‌رسد و من امیدوارم در این یازدهم فصل توانسته باشم علت انحرافهای بیمارگونه تهاجم انسان را بیان کنم. در فصل دوازدهم کتاب که عنوانش دعوت به فروتنی است، عواملی مورد بحث قرار گرفته‌اند که موجب می‌شوند انسان نتواند خود را جزئی از طبیعت بداند و قبول کند که رفتار او هم از قوانین کلی طبیعت، تبعیت می‌نماید. در فصل سیزدهم موقعت کونی بشر از دیدگاه، پژوهنده بی‌طرفی که مثلاً در کرة مریخ جا داشته باشد تشریح شده است. در فصل چهاردهم که فصل آخر کتاب است، بر اساس آگاهی از علت‌ها راههایی برای جلوگیری از انحرافهای مخرب

### غریزه تهاجم انسان پیشنهاد شده است.

نویسنده کتاب کتراد لورنتس که طبعاً خود يك عالم طبیعی است و متأسفانه سرگذشتی از او و کارهای او و شهرت علمی و کتابها و تجاربتش در علوم طبیعی برشته تحریر نیامده و حداقل در ترجمه فارسی کتاب مترجم دانشمند و پر حوصله کتاب که خود طبیعی حاذق و ادیبی لیب است همت به معرفی مؤلف کتاب نفرموده است، با صراحت مدعی شده است و امیدوار بوده است توانسته باشد علت انحرافهای بیمارگونه تهاجم انسان را بیان کرده باشد و راههایی برای جلوگیری از انحرافهای مخرب غریزه تهاجم انسان پیشنهاد نموده باشد.

اما غریزه تهاجم چیست و در انسانها چگونه شناخته می شود خود بحث جالب و شیرینی است که تقریباً همه حرکات و انفعالات و واکنش های ذهنی و عاطفی آدمی را بعقیده مؤلف متخصص کتاب دربرمی گیرد، چه مؤلف در صفحه ۲۴۹ ترجمه فارسی کتاب می گوید :

« .... کلمه اگردي ( Aggredi ) که نام لاتین تهاجم یعنی اگرسیون از آن گرفته شده دواصل به معنای جلورفتن برای حل يك مسئله یا يك مشکل است. به نظر من وجود غریزه تهاجم موجب می شود که انسان برای خودش احترام و ارزش قائل شود و اگر این حرمت نباشد، کارهای انسان، از ریش تراشیدن صبح تا تلاش برای رسیدن به عالترین مقاصد به نظر بی معنی خواهد آمد زیرا همه این کارها را انسان برای کسب موقعیت و مقام می کند. اگر يك روز تهاجم ناپدید شود، یکی دیگر از اعمال اختصاصی و بسیار مهم انسان یعنی خندیدن هم غیر ممکن خواهد شد.»

نمیدانم سرگذشت آن امیر خراسانی یا خجستانی را شنیده اید که چون به ثروت و مکت و وحشت و دولت و قدرت رسید از او پرسیدند که تو را چگونه این وضع و حال پیش آمد؟ گفت روزی این شعر حظله بادغیسی را خواندم:

گر بزرگی بکام شیر در است      رو خطر کن ز کام شیر بجوی  
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه      یا چو مردانت مرگ رو باروی  
از خواندن این شعر آتش شوق و حرکت در جانم اوفتاد و کوشیدم تا  
باین جایگاه برآمدم.

بیچاره حظله بادغیسی که لابد در چمن بادغیس بلخ خود که محرك امیر خجستانی و گوینده این شعر منطبق با نظریه علمی يك عالم رفتارشناس طبیعی دان استاد عصر فضا نوردی یعنی کتراد لورنتس بوده است بظن قریب به یقین، از گرسنگی

و بیماری وضعف و عجز و احتیاج در گذشته است و یا در کنج مسجد و خانقاه خرابه‌ای بانظار « شوربای » گرمی جان بجان آفرین داده است، اما نظریات علمی پر آب و تاب دنیای تکنیک و ماشین را آن چنان رسا و محکم و بلیغ در قالب شعر فارسی انداخته است .

« بعد از ذکر این مقدمات ، باید بگویم که به نظر من اولین و مهمترین وظیفه ما انسانها این است که هر کدام به اندازه توانائی خود سعی کنیم خودمان را بشناسیم و علت رفتارهایمان را مورد بررسی قرار دهیم . علم رفتارشناسی در حال حاضر در مقصد اصلی دارد : اول اینکه دریا بد غریزه تهاجم چگونگی می تواند با تغییر مسیر و هدفهای جانشین شده ، ارضاء شود و دوم آنکه با استفاده از روشهای روانکاوی تحقیق کند که تعالی مقاصد غریزی یعنی به خدمت گرفتن آنها برای رسیدن به مقاصدی عالتر از احتیاجات اولیه حیات ، تا چه حد میسر است . رسیدن به نتیجه مطلوب از هر یک از این دوره می تواند در کاهش فشار تهاجم بر انسان بسیار مؤثر باشد . »

این جملات بلیغ و زیبا که مهارت و هنرمندی و عمق اطلاع و تسلط مترجم هوشمند بی ادعای کتاب یعنی دکتر هوشنگ دولت آبادی را می رساند قسمتی دیگر از حاصل سخنهای کترادلورنتس مؤلف کتاب است که در صفحه ۲۴۸ ترجمه فارسی آن کتاب می خوانیم . راستی را این جملات زیبا و نیمه علمی و نیمه ادبی و پر از شوق و امید مصلحت اندیشی و خیرخواهی در راه اصلاح انسان و جامعه انسان چه معنائی دارند ، یا بهتر بگویم چه معانی نهفته ای دارند؟ بذهن شما نمی رسد که مفهوم این کلمات در بار در این تمثیل زیبای گهر بار مثنوی مولوی نهفته باشد و کترادلورنتس هم مانند درویش پا کباخته بلخی مسیر و هدف غرائز انسانی و غریزه تهاجم را که او آنرا « ام الغرائز » می داند، در تاروپود وهم و خیال و تفنن و خامی و بدانتخابی اولاد آدم در زنجیر تودرتوی خیالات آدمی اسیر بشناسد؟ حالا به حکایت مثنوی مولوی توجه کنیم :

مرغ یر بالا پران و سایه اش	میدود بر خاک پران مرغ وش
ابلهی صیاد آن سایه شود	میدود چندانکه بی مایه شود
بی خیر کان عکس آن مرغ هواست	بی خیر کی اصل آن سایه کجاست
تیر اندازد بسوی سایه او	ترکشش خالی شود در جستجو
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت	از دویدن در شکار سایه تفت .۱

۱ - بانگ نای ، سید محمد علی جمالزاده ، از انتشارات انجمن کتاب ،

این اتحاد تفکر و اندیشه که با زبانهای مختلف و جملات و کلمات مختلف و حتی با مضامین و برداشت‌های مختلف از یکطرف مورد توجه عرفان و اشراق مشرق زمین واقع شده و از سوی دیگر تلویحاً یا تحقیقاً با مفهوم و مصداق بسیار آشنا و قریب و قرین از قلم دانشمندی عالم طیب و طبیعی دان مانند کتراد لورتس از استقراء در حالات و حرکات مرغ و ماهی و چرنده و پرنده و استقصاء تجربی و لابراتواری از تمایلات و انفعالات آنها بصورت کتاب «نهایم» منتشر گردیده است، در فصل دوازدهم کتاب تحت عنوان «دعوت به فروتنی» این تطابق و تلفیق و اتحاد فکر مورد اعتراف مؤلف کتاب هم واقع شده است. مؤلف بصیر کتاب که فصل دوازدهم کتاب خود را با این جملات زیبای کریستیان مورگن اشترنه آغاز می‌کند:

« این گره چوب، تست که رنده را هر بار متوقف می‌کند »  
 « این غرور در وجود تست که نمی‌گذارد پایت از رنج پای

افزار تنگ آسوده شود و اذردرد باز ایستد »

و در همین فصل نوشته است<sup>۲</sup>: «... حتی اگر بررسی و کشف علت‌ها به این نتیجه فرضی و عملاً تحقق ناپذیر برسد که انسان تمام علت‌ها و معلول‌ها را در زنجیره اتفاقات عالم دژک کند و به چگونگی تکوین خودش پی ببرد، باز از خواستن و اراده کردن باز نخواهد ایستاد، بلکه خواهد توانست آن چیزی را بخواهد که بصورت قانون کلی و عقل مطلق و دور از هرگونه تضاد بر عالم حکمفرماست. این اندیشه که امروز برای مردم مغرب زمین تا این حدود دور و غریب است در عرفان و فلسفه شرق از دیر باز به صورت مقصد واقعی حیات پذیرفته شده است.

در جای دیگر کتاب و در همین فصل «دعوت به فروتنی» مؤلف عقیده دارد: «... دلیل هراس افراد بشر از تفکر درباره علت وقایع شاید این باشد که می‌ترسند درک کامل علت‌ها، اعتمادشان را به آزادی اراده دچار تزلزل سازد. واقعیت مطلب این است که اطلاع از وابستگی ازلی علت‌ها و وقایع به هم، اصل آزادی اراده را از بین نمی‌برد، اما البته ممکن است در آنچه به نظر قابل خواستن می‌آید، تغییر کلی بدهد. کسانی که درباره آزادی اراده به تفکر پرداخته‌اند می‌دانند که منظور از آزادی آن نیست که هر کس مثل يك جبار خود مختار با زیر پا گذاشتن همه قوانین، هر چه می‌خواهد بخواهد و هر کار می‌خواهد بکند. برای آنها که از علیت وقایع جهان هراس دارند، آزادی ظاهراً فقط همین معنی

سطحی را دارد درحالی که باید قبول کرد که قوانین اخلاق بر آزادی اراده حکومت مطلق دارند و انگیزهٔ پر قدرتی که برای حفظ آزادی فردی در بشر هست، برای این است که بتواند از پذیرفتن هر قانونی که مابین با قانون اخلاق است، سر باز زند.<sup>۱</sup>

آیا چکیده و نتیجهٔ این بیان شیوای علمی و پندهای عالمانهٔ آقای کتراد لورنتس را در این اشعار زیبای مرحوم وثوق الدوله و شیخ اجل سعدی شیرازی نمی‌توان به چشم دل دید و بگوش جان شنید :

در خم شش جهت و چار مزاج است اسیر

سر و پابسته که خوانیش به شوخی آزاد

ما اگر مالک ابریم و اگر صاحب باد

بند بر پای حوادث نتوانیم نهاد .

« وثوق الدوله »

بجان زنده دلان سعدیا که ملک وجود

نیرزد آنکه وجودی ز خود یازاری

« سعدی شیرازی »

کتاب « نهاجم » که نام اصلی و بزبان فرنگی و آغازین آنرا بنده نتوانسم دریا بم، يك کتاب علمی است که بر اساس مشاهدات و ملاحظات بر روی جانوران و تسری مجموعه‌ئی از قواعد طبیعی غرائز حیوانات دربارهٔ « اشرف مخلوقات » نوشته شده است . تصور می‌کنم این سیر علمی را پیش از مؤلف کتاب یعنی کترادلورنتس، فروید و داروین و چند عالم معروف دیگر طبیعی‌دان هم کمابیش انجام داده باشند، اما کتاب « نهاجم » را میتوان شاهکار دوهنرمند در دو هنر مشخص و جدا از هم و متمایز از علوم طبیعی و رفتارشناسی دانست. آن دوهنرمند یکی مؤلف کتاب است و دیگری مترجم کتاب بزبان فارسی و اما دوهنرمند مشخص و متمایز از علوم طبیعی و رفتارشناسی، دو هنر نویسندگی و ترجمه است و از روی انصاف و از سزا احترام و فروتنی بسیار باید گفت که مؤلف در کار خود یعنی کارنوشتن يك کتاب علمی-آنگونه که سنگینی و سختی و سردی بیان مطالب علمی را نداشته باشد و سخنانی نغز و دلنشین در خانهٔ دل خواننده بنشیند مهارت فوق‌العاده بخرج داده است و اما با صد تحسین و تعجب دلپذیر باید بگویم که هنرمترجم فارسی کتاب از هنرنویسندهٔ کتاب هم افزون است و نوشته‌های ترجمهٔ دکتر هوشنگ دولت‌آبادی به سیاق زبان فارسی، ادب فارسی، انتخاب کلمات

و لغات و جملات، نام ماهیان و معادل فارسی برای اسامی پرندگان و ماهیان و جانوران بواقع اعجاب‌انگیز است و اگر هنرمؤلف يك شاهکار است باصدق تمام می‌نویسم که هنر مترجم این کتاب يك معجزه است. بزمانی که هر رطب و یابسی را در کتب معمولی غیر علمی و بدون مصطلحات علوم تجربی و علوم طبیعی به فضاحت و رسوائی می‌خوانیم و مثلاً يك مترجم کهنسال مجرب بسیار معروف در يك کتاب جغرافیای تاریخی «سیراف» نام يك بندر ایرانی ماسانی مذکور در متون فارسی و عربی را صیراف ترجمه می‌کند و می‌نویسد در این مکان بانگ بوده است و نام آن از صرفه و صرافى گرفته شده است آیا برگرداندن يك کتاب علمی و پر از مصطلحات و لغات نادر و بی‌سابقه در متون زبان فارسی آنهم با اینهمه صحت و دقت و روانی آنچنان که هر عارف و عامی آنرا بخواند و بفهمد و شوق ادامه خواندن آنرا پیدا کند و هیچ نکته‌ئی از آن مجهول خاص و عام نماند معجزه نیست؟ من اعتقاد دارم و ایستاده‌ام بغرامت و از عهده برون‌خواهم آمد که تا با مرز کتابی در یکی از مباحث علوم طبیعی و تجربی باین خوبی و روانی و شیوائی و با چنین نثری پخته و یکدست به فارسی ترجمه نشده است. راستی را در هیچ جای کتاب خواننده با کلمات فرنگی غیر مأنوس قلبه و سلمبه به بهانه نداشتن معادل فارسی روبرو نمی‌شود.

هنرهای دکتر دول‌آبادی در ترجمه کتاب را از زبان و قلم مخلص که ازادتمند «پرتهاجم» ایشان هستم شنیدید و خواندید، اما چند نکته هم بذهن خواننده ناواردی چون من می‌رسد که باید برای اطلاع مترجم سخن‌سنج هوشمند کتاب دکتر دول‌آبادی «بی‌تهاجم» می‌نویسم:

۱- رسم است و بسیار رسم پسندیده‌ای است که مترجم شرح حالی از مؤلف و کارهایش در آغاز کتاب بنویسد و خواننده را با شخصیت و احوال و آثار او آشنا سازد. نه تنها چنین شرح حالی قلمی نشده است حتی دوسه سطر بعنوان یادداشت یا نظرات مترجم هم به کتاب افزوده نشده است. امیدوارم این ایجاز مخل برای نهایت درجه احتیاط در باب دوری از اطناب ممل باشد.

۲- در فهرست نام ماهیان و پرندگان و جانوران که تحت عنوان (واژه‌نامه) معادل فارسی نامهای لاتین و اسامی علمی نوشته شده است با آنکه در متن کتاب تقریباً تمامی نامها بفارسی زیبا و جا افتاده و قابل فهم و بسیاری از آنها مصطلح در فرهنگ‌ها و متون ترجمه شده‌اند در این فهرست تنها تعداد بسیار کمی از آنها احصاء شده‌اند.

۳- فهرست مآخذ کتاب چنان می‌نماید که همان فهرست نخستین مندرج



در کتاب اصلی است. اگر بفارسی ترجمه می‌شد، خواننده کم سواد می‌ماند مخلص هم می‌توانست از نام این کتب مستطاب آگاه شود و بهره‌گیرد.

۴- نمیدانم چرا فارسی‌نویس و فارسی‌دان و فارسی‌شناس و فارسی‌دوستی چون دکتر دولت‌آبادی حاضر شده است در نوشته‌اش کلماتی از قبیل «پیشروندهای حیاتی» (صفحه ۲۱۶ کتاب)، «کار بسته» (از طب یعنی پادشاه علوم کار بسته می‌توان ... ص ۲۱۵ کتاب) و امثال آن بکاربرد، البته تعداد این کلمات و جملات نامأنوس و غیر قابل فهم مردم عوام چون مخلص یعنی عامه فارسی‌زبانان خوشبختانه کم است و شاید از تعداد انگشتان یکدست در تمامی کتاب تجاوز نکند.

۵- با اینکه مؤلف و مترجم هر دو بخوبی واقف بوده‌اند که قسمت مهمی از کتاب بحث تحلیلی مخالف و موافق درباره اصول عقائد «فریود» است چرا نه مؤلف و نه مترجم خود و از دید خود نظرات فریود در زمینه‌های مورد گفتگو را تجزیه و تحلیل نکرده‌اند تا بصورت علمی و مستدل آنرا قبول یا رد کنند یا قسمت‌هایی از آنرا قبول و قسمت‌هایی را مردود بشناسند. اگر مؤلف هم بضرورتی از اینکار در گذشته است از مترجم که خود طیب رفتارشناس است و تخصصش درباره «هورمونها» و در نتیجه هورمون‌شناسی و اثرات هورمون‌ها بر اعمال و رفتار ارادی و غیر ارادی آدمی است از این مهم علمی و قابل انتظار فارغ مانده است و ابدأ اظهار نظری نکرده است. مگر در زبان فارسی و برای فارسی‌زبانان در طول چهل پنجاه سال چند بار و چند کتاب از این قبیل بفارسی نوشته و یا چاپ می‌شود که در انتظار آینده نامعلوم بمانیم؟

۶- اگر يك عمر سی ساله هم وقت و فرصت لازم باشد استدعای من از دکتر دولت‌آبادی اینست که در تجزیه و تحلیل عقائد و آراء علمی کترادلورتس با وسعت اطلاعی که در «فریودیسیم» و «داریونیسیم» و مسائل طبی و طبیعی دارد بکوشد و بمطالعه آراء و عقائد متفکران، فیلسوفان، شاعران و نویسندگان مشرق زمین هم از بن دندان توجه کند و با اختلاط آن نظرات و تبعات علمی و این برخورد اندیشه‌های فلسفی چنان کتابی بیاراید و بحلیه طبع برساند که براستی جمال و کمال ظاهر و باطن داشته باشد و يك خواننده شرقی یا غربی عالم یا عارف، مادی یا الهی، قشری یا باطنی، همه و همه را سیراب کند و بفهماند که علم و واقعیت خاص شرق و غرب نیست و دنیا قدیم است و اگر همه چیز را همگان ندانند و نگفته باشند بسیاری از ضوابط و نتایج علم و معرفت را خیلی‌ها گفته‌اند و خیلی‌ها میدانند اما باز هم باید بخوانند تا بیشتر بدانند. توفیق بیش از پیش دکتر هوشنگ دولت‌آبادی را از خداوند خالق لوح و قلم مسئلت دارم.

مباحث اجتماعی



\*

## اسرار دفاع

تالیف ژرژ کوهندی، رئیس سابق کانون وکلای دادگستری و  
استاد دانشکده حقوق شهرداریون - ترجمه ابوالقاسم تفضلی  
کیهان - تهران - ۱۳۴۰ - ۱۱۴ صفحه

این کتاب با کاغذ خوب و چاپ نسبتاً مرغوب بطبع رسیده و مشتمل بر چهار فصل است: در فصل اول که تحت عنوان "شرایط و اوصاف لازم برای موفقیت" است از هفت موضوع: استعداد های ذاتی و طبیعی، خصائل اخلاقی و فطری، اطلاعات عمومی و اطلاعات حقوقی، قدرت کار، وقت شناسی، ایجاد روابط دوستی و آشنایی و عشق و علاقه بشغل و کالت سخن بعیان آمده و با نظم در خور تحسینی از هریک از مواضع فوق یاد شده و بحث جالبی عنوان گردیده است. گرچه در این فصل غالب موضوعات و بحثی که درباره آنها شده کلی است و طبیعت حرفه و فن و کالت دادگستری اقتضای آن است که بهریک از موضوعات هفتگانه فوق از طرف وکیل توجه مخصوص مبذول گردد تا بتواند در احقاق حق توفیق پیدا کند، ولی تذکرات مولف و روانی و سادگی عبارات مترجم مفید این فایده است که خواننده این کتاب از هر طبقه که باشد متذکر میشود که: "غالباً" انجام وظیفه وکیل دادگستری مستلزم جسارت و شجاعت و شهامت خاص است. مثلاً "گاهی مجبور میشود بر علیه تصمیم یکی از مقامات عمومی به اعتراض برخیزد و یا ناچار میشود که در مقابل افکار عمومی که بر علیه او تحریک شده است ایستادگی کند و یا با افکار و احساسات اطرافیان و محیط خود بطور مصمم مخالفت ورزد. . . . در این قبیل موارد وکیل عدلیه باید افتخار و استقلال فکر و آزادی دفاع را که از خصوصیات و کالت دادگستری است برای خود کسب کند." (از صفحه ۲۳ کتاب ذیل)

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال چهارم، صفحات ۱۰۵۲-۱۰۴۸ چاپ شده است.

شرایط اخلاقی و فطری) .

در این مبحث مولف بیشتر بجنبه های حماسی و هیجانی انگیزش فل و کالت پرداخته و مطالب کلی و نظری را که طبعاً و قهراً هر کسی که در مقام دفاع از حق است باید واجد آن باشد بیان کرده و برای آنکه عبارات و جملات را چاشنی زده باشد از گفته های ولتروسیسرون و پاسکال و لافونتن و امثال آنان استفاده کرده است و بر لطف و زیبایی و جنبه های هیجانی آن آفران افزوده است. حق بود که مترجم همانطور که در صفحه ۲۱ کتاب باین نکته برخورد کرده و از روانی و زیبایی و غنی بودن زبان فارسی صحبت کرده اند در برابر گفته های اندیشمندان و نویسندگان اروپائی گفته های شعرا و نویسندگان و دانشمندان فارسی زبان را در ذیل صفحه آن قدر که نزدیک بگفته اصلی گویندگان فرنگی باشد می آوردند تا راهنمای خواننده بخصوص در موقع دفاع و حضور در جلسات محاکم باشد و بتواند از این کلید سحرآمیز یعنی شعر و نثر لطیف فارسی در دفاع از حق استفاده کند .

در فصل دوم کتاب تحت عنوان " وکیل در دفتر و کالت خود " که از موضوعات تشکیل و مطالعه پرونده ، طرز قبول و برخورد با ارباب رجوع ، مشاوره ، داوری و طرح دعوی سخن رفته و مورد بحث مولف واقع شده است . قسمت دوم یعنی موضوع " طرز قبول و برخورد با ارباب رجوع " مشخص نشده و برای آن تعیین عنوان و شماره نگردیده است ، بطوری که خواننده تصور میکند که قسمت دوم از فصل دوم از قلم افتاده است ، در حالیکه مطالب قسمت مزبور ذکر شده است و بنظر میرسد که اشتباه از مطبعه یا مصحح باشد و در قسمت آخرین فصل که عنوان : " تنظیم و تحریر ادخواست " دارد گرچه در اصل کتاب هم مولف آن را به اختصار برگزار کرده است ولی بسیار جابوده اگر مترجم همچنانکه خود ایشان و مولف کتاب هم در

نامه ای که بایشان نوشته اند قبول ندارند که این کتاب بیشتر برای استفاده کارآموزان جوان وکالت از گستر است، برای راهنمایی این دسته از خوانندگان صفحه ای چند بطرز تنظیم و تحریر ادخواست و ذکر بعضی اصطلاحات حقوقی ستاری و جاری، از قبیل خواسته و طرز تحریر آن و توجه باصول و مواد قانون آئین دادرسی مدنی ایران و مطالبی که باید باختصار ذکر شود و ممکن است بعداً "عدم ذکرش پس از جلسه اول دادرسی موجب اسقاط حق صاحب حق گردد و سایر نکته هائیکه بمر مترجم پوشیده نیست تا اندازه ای به حاشیه میرفتند و از این راه قواعد و ضوابط کلی و معمول و متبع را که امروز مورد احتیاج کسی است که بوکالت دادرسی شروع میکند در این مقوله بیان میکردند و مقدمات امر را بطور نمونه به سادگی بکارآموز نشان میدادند.

در فصل سوم که تحت عنوان "وکیل دادرسی در دادگاه" است از حصائص اساسی لازم برای دفاع، روشن کردن ذهن قاضی، رعایت نظم و ترتیب در توجیه مطالب، علاقه مند ساختن قاضی، حرارت و حیات، تنوع، شوخی و بذله گوئی، پروراندن موضوع، متقاعد ساختن دادگاه، وحدت دفاع، طرح ریزی دفاع اثبات دعوی و اثبات ادعای موکل بتفصیل بحث شده است و مولف و مترجم تا آنجا که توانسته اند راه حل های طبیعی و مناسب برای احراز موفقیت وکیل در دادگاه بدست داده اند، ولی آنچه بر عهد مترجم بوده آنست که در این خصوص هم از تجارب معتد وکالت خود در ایران و برخورد های فراوانی که با دسته های مختلف اجتماع و افراد داشته اند نتیجه میگرفتند و کارآموز وکالت را متوجه دقایق امر در محاکم ایران و خصوصیات فطری و روحی دادرسان ما آن هم در محیط اجتماعی معاصر مینمودند، زیرا چه بسا ممکن است که کارآموز وکالت دادرسی ویا وکیل تازه کار و یانوی الحقوق دیگری با خواندن این کتاب تصور نماید که اگر ادب و تواضع و احترام فوق العاده ای که از خلال عبارات و جملات

این فصل لزوم رعایت آن استنباط میشود رعایت کند دادرس را و اداری قبول نظرات خود خواهد ساخت ، در حالیکه محیط اجتماعی ما و طرز تفکر و نوع تربیت زمان ورشد عمومی جامعه ما بهیچوجه مانند مردم فرانسه نیست ، و در مثل اگر یک قاضی فرانسوی را بایک جمله مودبانه وکیل میتوان مومن بصحبت موضوعی ساخت ، در ایران که اساس روحیه عمومی ما بر رشک و بدبینی و بدگمانی و بی اعتنائی و لا ابالیگری استوار است باید مقام احقاق حق را در برابر شدت نفوذ و قدرت قانون و الزام تسلیم بحاکمیت حق و ترس از مجازات خلاف آن قرار داد و عندالاقضاء باین پروائی و صراحت و حتی خشونت استدلال کسی را که در صدور است با وجود علم یقینی قلبی بجهت مداخله موثرات خارجی و عواملی که ذکرش پسندیده نیست حکم برخلاف حقی دهد و او را از مجازات قانون و دستگاه انتظامی و اعلام جرم و امثال آن تلویحاً یا تصریحاً "بواهمه گذاشت تا از خیال شیطانی برهد و علیرغم و ساوس نفس اماره با اجرای عدالت و اصدار حکم بحق تسلیم شود و گمان می رود که در محیط ما فایده وجودی وکیل دادرسی صرفاً همین یک نکته باشد و الا چنانکه میدانیم با وضع موجود لزومی و احتیاجی بدفاع وکیل نیست و اگر هم مختصر فایده تی بردفاع وکیل مترتب باشد وقتی است که ابواب دیگر سدود باشد .

در ضمیمه ای که بفصل سوم ظاهر است افزوده شده و طریقه تنظیم و تهیه لایحه دفاعی است و متأسفانه در وسط صفحه پس از ختم فصل سوم مجدداً "فصل دوم ذکر شده است، که قطعاً اشتباه مطبعه است، طریقه تنظیم لایحه دفاعی وحدود و محتویات آن و بحث در ماهیت دعوی و طرح مسئله و ایرادات و رد ایرادات و دلایل طرف و انتخاب و طبقه بندی دلایل و مدارک و دفاع در دادگاههای جزائی و دادگاه جنحه و دادگاه جنائی گفتگو شده است و در این قسمت هم بخصوص که دادگاههای جنائی محلل دادرسی در جرائم بزرگ و جنایات است و غالباً "افکار عمومی متوجه

اینگونه محاکم است بنظر میرسد که اگر مترجم خواننده وکیل دادگستری را متوجه مسئولیت خطیر اجتماعی خود میکردند که با در دست داشتن حربه آزادی دفاع و نطق بیان که بوسیله روزنامه ها و مطبوعات منتشر میشود و بیانات او در معرض افکار عمومی قرار میگیرد، اگر تکیه وکیل بیشتر بر اصل رعایت و احترام حقیقت باشد تا دفاع از موکل، و کارآموز و کالت را چنان هدایت میکردند که بهر حال او در هر وضع فقط احترام به اصالت حقیقت را شعار دفاع خود قرار دهد، شاید بسیاری از کارآموزان جوان و وکلای دادگستری که شأن دفاع در محاکم جنائی را پیدا میکنند از موقع استفاده میکردند و از این سنگر مستحکم یعنی دفاع در محکمه برای آگاهانیدن مردم در احترام بحقیقت و ارشاد آنها فوائد بسیار میبردند و برخلاف امروز که زبان وکیل را مستخدم با وفای پول موکل میدانند وکیل را مدافع حق و حقیقت آنچنانکه باید میشناختند، زیرا برخلاف عقیده مولف منظور وکیل تنها نباید جلب اعتماد و اطمینان دادگاه باشد، بلکه باید بکوشد که اعتقاد عمومی از راه دفاع او به احترام بحق برانگیخته شود.

در فصل چهارم از کارآموزی و کالت دادگستری گفتگو شد و در خاتمه نتیجه گرفته شده است که: "وکیل دادگستری شرافتمند در انجام هر وکالتی صرف نظر از اهمیت موضوع و میزان خواسته و شخصیت موکل احساس میکند که در شغل و حرفه شریف خویش یک قدم بسوی کمال پیش رفته است." (صفحه ۱۱۴)

کتاب "اسرار دفاع" تا آنجا که من اطلاع دارم اولین کتاب فنی و اصولی است که در فن دفاع و رعایت نکات و جزئیاتی نوشته شده است که برای دفاع از حق در دادگاههای قانونی مورد احتیاج هر ذی حق و مظلوم و محق و متهم و هر وکیل دادگستری است. این کتاب از آن جهت که اولاً "مولف آن را حسب تجارت معتدی در امور وکالت آن هم در کشوری مانند فرانسه است و مترجم آن نیز خود از وکلای پرکار و مجرب و علاقه مند بشغل وکالت



است چراغ راهی برای جویندگان صاحبان حقوق و اشخاصی است که بنحوی از انحاء با محاکم قانونی سروکار دارند، خاصه طبقه وکلای دادگستری. نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است این است که بنظر میرسد "اسرار دفاع" ترجمه کافی نام اصلی کتاب نباشد<sup>۱</sup> و اگر مثلاً عنوان کتاب را در فارسی "هنر دفاع" و امثال آن انتخاب میکردند شاید به نام اصلی کتاب و مقصود مولف نزدیکتر بود.

ولی آنچه در این کتاب بیش از هر چیز نظر خواننده را بخود جلب میکند نامه آقای ژرژ کوهندی، مولف کتاب است که بزبان فرانسه نوشته شده است. نکته دیگری که اگر رکشور ما از لحاظ طبع و نشر کتاب فوق العاده تازه نباشد محققاً "جالب است"، موضوع کسب اجازه از مولف برای ترجمه اشراوست که اقدام بسیار پسندیده ای از نظر حفظ حقوق مولف است و باید مانند همه جای دنیا مترجمین ما هم عادت کنند که برای ترجمه کتاب قبلاً از مولف یادارنده حق نشر آن کتاب تحصیل اجازه نمایند.

زحمت مترجم در انتخاب کتاب و مطالعه آن و شیوه ترجمه و روانی عبارات فارسی و مراقبت در زیبایی چاپ آن درخور تحسین است، ولی با مطالعه این کتاب ورنج و زحمتی که مترجم برای ترجمه و تصحیح و طبع آن کشیده اند این حقیقت غیر قابل تردید در ذهن خواننده تجلی میکند که در کشوری که قانون حکومت کند این کتاب راهنمای مفید و معتبر و دستورالعملی بسیار آموزنده بخصوص برای وکیلان دادگستری است. ولی در کشوری که همه چیز حکومت میکند و فقط حکومت قانون سیر طبیعی و مصداق حقیقی ندارد اول باید خانه از بنای بست ویران را تعمیر کرد و سپس در بند نقش ایوان بود، نکته دانان راهمین یک نکته بس.

\*

تویست داغم کن!

نوشته ر. اعتمادی - پاییز ۱۳۴۱ - چاپ تهران -

تابان - قطع جیبی

در نظر اول تصور میرود که این کتاب در آداب رقص وقواعد آنست. ولی بامختصرتورق میتوان دریافت که کتاب یک داستان است. داستانی که از مجلس رقص تویست و میخانه های شهر و زندگی پرماجرایی جوانان شهر ما شروع شده و بجلسه محاکمه و مرگ و نیستی و در بدری خاتمه می یابد. کتاب اینطور آغاز میشود:

" اوری بادی تویست . . . . تویست . . . .

باد در دامنهای قرمزورنگارنگشان می پیچید ، زانوها ، رانهای سفید و گوشت آلودشان در زیر این پرده های رنگین توی چشمهای زد . تکان تند و هیجان انگیز باسن های سفید پیچیده چون موجی بتن می نشست و تاروی برجستگیهای سینه میریخت . . . موزیک داغ و وحشی در لاله های ظریف گوشهایشان مستی یک شراب می ریخت ، از حرکات پریچ و تاب آنها یکسوع مستی ، گیجی و دیوانگی احساس میشد ، هر لحظه حرکاتشان تند و وحشی تر میشد ، فریادهای تویست . . . تویست . . . از بالا لبهای بهم فشردده شان بیرون میزد .

یکنفر فریاد زد پابرهنه برقصیم ! جمعیت داغ و وحشی ، مثل اینکه از یک فرمان آسمانی اطاعت میکنند ، کفشها را از پا انداختند ، پاهای پهن و گوشتی ، ظریف و کشیده ، در کنار هم قرار گرفتند ، تماس انگشتها چندی شهوانی در دلها میریخت ، چراغها خاموش شد ، تاریکی چون چادر سیاهی روی سرشان افتاد . . .

" اوری بادی تویست " بچرخید ، بجنبید ، کمرها زیر گردش سرسام آور تویست ، داغ ، خون با سرعتی دیوانه وارد رشقیه ها امید وید ! بوی عطر آمیخته با عرق تن دخترها و پسرهای توی سالن پیچیده

---

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب ، سال پنجم ، صفحات

۱۰۲۶ - ۱۰۲۲ چاپ شده است.

بود، هیاهوی موزیک، گردش و چرخش دیوانه وارد خترها و پسرهاد رزیرطاق ولوله افکنده بود،

خلاصه داستان اینست که محصل جوانی از کرمان برای تحصیل ادبیات بتهران میآید و یاد ختری که او را از شیـراز برای تحصیل بتهران فرستاده اند آشنا میشود و هر دو در منجلاب فساد تهران غوطه میخورند و غرق میشوند.

میخانه ای که نویسنده کتاب، داستان خود را از آنجا شروع میکند میخانه "آقا جانیان" است که مدیر آن باشکم بر آمده وغبغب گوشتی باد کرده اش این میخانه کثیف و ارزان را اداره میکند. علی قالیپاقی راننده پنجاه و چند ساله خوش قیافه ای که مشتری دائمی آن میخانه است بازمانده ایامی است که این میخانه پاتوق راننده های تاکسی بوده است و حالا دانشجویان با ادای جمله "قربون هیکت علی آقا" او را به استکانی و دکامهمان میکنند.

نادر دانشجوی پرگویی دانشکده حقوق در یکی از شبها دوستان خود را در این میخانه مخاطب میسازد و آنها میگوید: "آهای بچه ها از نظر حقوقی خوانیدن ساعت دوازده یک جرم بزرگیه که شیطان هرگز باولا در آدم نمی بخشه همه باهم بکلوب رقص تویست میرویم...".

در مجلس رقص تویست مسابقه رقص شروع میشود و تویست "مثل سیلی که از سر چشمه هر قدر در ورت شود قویتر و خروشانتر میگردد" اوج میگیرد و هیجان میریزد، دخترها و پسرها هم را با این سیل بجلو میروند، خون توی پوستشان شورش میکند. نادر برنده مسابقه میشود و ژیلاد دختر دانشجوی دانشکده ادبیات بعنوان جایزه با او تعلق میگیرد. ساعتی بعد نادر دوستان خود را برای رفتن بشهرنود عوت میکند و آنها میگوید "بمحلّه ای

میرویم که نمونه احساسات نبوغ آمیز و انسان دوستانه پدران ما است.

فرامرز دانشجوی دانشکده پزشکی در حالیکه از شیشه ود کای بغلی استکانی بحلق میریزد بدوستانش میگوید بچه ها علم پزشکی میگه . . . . و بدین ترتیب وارد قلعه میشوند ، نادر در برابر خانم رئیس نطقی ایزاد میکند و میگوید ما برای تماشای محلی آمده ایم که نمونه شقاوت نژاد آریا است.

ظریفه زن روسپی برای خسرو تعریف میکند که او هم نامزدی داشته ولی ارباب ده او را کشت و نعشش را در قنات انداخت و او را "یه شو فرد یزل بچاک زد و بشهر آمد . آنشب موی سرش بافته و تنش بوی پهن میداد ، ولی حالا در قلعه یک خانم درس حسابی شده !"

خسرو که تحت تاثیر تربیت اولیه محیط زندگی خود کرمان است از ژیلای تقاضای ازدواج میکند . ولی ژیلای قانون ازدواج را مسخره میکند و خسرو میفهماند که در نفر میتوانند بدون آنکه ازدواج کنند تا دلشان میخواهد توی یک خانه بمانند و لذت ببرند . "خسرو از ژیلای سر میخورد و بسوی ظریفه فاحشه میرود . او هم او را جواب میکند و میگوید میخوام بروم توی یه بار مرد ها روسر کیسه کنم . . . باید زندگی بگذره . . . " خسرو در خمسه اگزیستانسیالیستها فرو میرود و شب زنده داری و عرق خوری و تریاک و هروئین میبرد از دوزخ جمع "اگری ها" میشود .

"زندگی چون سیل پرهیا هو و خروشان میگردد و بدریای زمان فرو میریزد و سنن و آداب کهن در رهگذر این سیل زیرورو می شود . پدران و مادران وحشت زده از یکدیگر میپرسیدند حسین چی شده ؟ نجعفر مت بزمجه برای پری و نگ میزنه پناه بر خدا بچه هشت ساله دلش زن میخواد - پیر مرد ها میگویند آخر الزمون

نزدیکه ۱ \*

علی قالیپاقی پس از ماجرائی که بقتل مدیریك بار خاتمه میزد یرد بحبس میافتد . حال دیگر زندگی جوانها شکل عجیب و ناشناخته ای پیدا کرده است، جوانها در تاریکی میلفزند ، در روشنائی رسوائی میکنند و از این هیاهوها و جنجالها برای خود ماجراهای قهرمانی میسازند .

برای خسرو شهر تهران لعنتی شده ، جوانهای تهران از سیاست و اقتصاد ، از اینکه چرا کفشهایشان سوراخ است ، از اینکه چرا در روز فقط يك وعده غذا میخورند صحبتی بعین نمیآورند . برای جوانهای تهران زنده باد عشق ، زنده باد سینما ، زنده باد فیلم ، زنده باد سکس ، جای وطن ویدروماد رومذهب و ایمان و درس و بحث علمی را گرفته است و بتدریج خسرو هم مانند شکری که در آب حل شود در اجتماع تهران حل میشود و مثلاً " اوکه روزهای اول ورودش بشهران نمازش را میخواند دیگر جنجال تهران و سائر ظواهر آن نمیگذارند نمازش را بخواند و . . . در سهات تلعبار میشوند شب و روز بد نبال هرزگی و فساد است .

حالا خسرو که از فیلمهای جنائی و پلیسی لذت میرد دنیا را طوردیگری میبیند و منطقالاً " قبول ندارد که معشوقه مورد علاقه اش ژیلارا عزیز کله پز تصاحب کند ، روزی با تفاق رفقاییش بخانه عزیز میرود و عزیز را با تبر میکشد او ژیلارا بحبس میافتند و در انتظار محاکمه روز شمارند .

جوانهای میخانه آقا جانیان و دخمه منوچهر خان و قلعه بروها اظهار نظر میکنند که خسرو در جلسه محاکمه حقایق زندگی جوانهای امروز را فاش میکند ولی نویسنده کتاب از زبان یکی از آنها میگوید " احتیاجی باین محاکمه نیس ، حقایق زندگی جوون ها ، توی خیابون ها ، روی نیمکت مدرسه ، پشت کوچه های خلوت

پخشه ."

روز محاکمه فرامیرسد ژیلاد رد فاع از خود میگوید : " شما از خیلی وقت پیش منو محکوم کردین ، محکوم کردین که این زندگی را تحمل کنم ، محکوم کردین که دروغاتون را باور کنم ، محکوم کردین که هر قانونی را که بخواهین و وضع کنید اطاعت کنم ."

نویسنده از زبان وکیل مدافع خسرو میگوید : ( چ — را نمیخواهید بفهمید که بچه علت آنها تویست میرقصند ، جامعه‌ای که شما ما مور حفظ و حراستش هستی باید این مساله را درک کند که این جوانها ساخته و پرداخته همین لجنزارند . شما مرداب را خشک کنید گرمها بخودی خود از بین میروند ، شما نمیخواهید بفهمید چرا هرزگی بوجود میآید ، شما یک مجرم را پیدا کرده اید ، میخواهید او را بالای دار بفرستید اما سؤال نمیکنید چرا او چنین جرمی را مرتکب شده است . شما اجازه میدهید فیلمهایسی را نمایش بدهند که اگر سبب جرم نباشد تحریک کننده و اغواگر است ، آنوقت بگوانها میگوید ما این فیلمها را آزاد میگذاریم ولی شما بتماشای آن نروید ، این توصیه با کدامیک از قوانین تعلیم و تربیت مطابقت دارد ، اصلاً " شما کدامیک از اصول تعلیم و تربیت را قبول دارید ؟ ژیلاد محوزندگی و جوانی است ، درهای بازکشور بهشت زندگی فرنگی را با و نشان میدهد ، او که تاد ر شهرش بوده رویش را از نا محرم پنهان میکرده در دانشکده زانوبزانوی پسرهای جوان می نشیند در اتوبوس گرمی تن مرد را احساس میکند ، آنوقت مثل یک روزه در بسفره افطاری رنگارنگ حمله میکند از این یک لقمه و از آن یک مشت !

شما برای جلوگیری از فساد اخلاق جوانها چه کرده اید ؟ کدام راهنمایی در حقشان کرده اید ؟ همیشه باد در گلو انداخته اید و با آنها تشرزده اید ! شما برای حمایت جوانان کمیسیون

درست میکنید و وعده کمک میدهید، وعده کلوب و تفریحگاه سالم میدهید اما هنگام عمل همه چیز را فراموش میکنید جوانها کله دروغ و تباهی حاکم رامیبینند، ناچار بجائی میروند تا رنجشان را فراموش کنند، بجائی میروند که شورش کنند، روی هوا جست مسی زنند و این رقص تویست است، این رقص عصیانست و اما چرا بزییر زمین هامیروند و "اگری" میشوند برای آنکه همه چیز را در روی زمین پوج و دروغ و بیپوده میبینند آنها بزییر زمین میروند تا رسوائیهای پدران و مادران خود، رسوائیهای قانون، رسوائیهای حکومت، رسوائیهای شمارا نبینند.

کتاب با همه سادگی و جوانی نویسنده اثر تکان دهنده است، چون حقیقتی است که از دل بیرون آمد و هر قدر را ز نظر نویسنده گسی و رعایت قواعد دستوری خالی از ایراد نباشد خواندنی و اندیشیدنی است. با خواندن این کتاب معلوم میشود که خوشبختانه بعضی از جوانهای کشور ما - یا لا اقل شهر تهران - بدردهای روزگار خود پی برده اند. نویسنده که قطعاً خود از طبقه جوانهای کم سال است بعمق فساد و تباهی و بی خبری و بی هدفی عمومی پی برده است. از مطالعه کتاب برخلاف تصور غالب، اینطور نتیجه گیری میشود که جوانها بخوبی میدانند که رقص تویست، ودکا، میخانه آقا جانیان و بارفلان و علی قالیپاشی و کافه تریا و "کلبه" و ظریفه و قلعه و دخمه - منوچهرخان و تریاک و هروئین یعنی چه، وجه بدبختیهای ما بدنبال دارد. اما همانها بشهادت همین کتاب فریاد میزنند که ما در سرایشی سقوط افتاده ایم. شما پدران و مادران، شما متصدیان تعلیم و تربیت، شما مجریان قانون، شما بزرگترها کله خودتان از ما بدترید و سرعت سیرتان در سرایشی سقوط به منجلا ب فحشاء و فساد و تباهی بیشتر از ما است مسئول بدبختیهای روزافزون ما هستید.

بنظر من این کتاب که بنظر ارباب تحقیق، شاید جزئیات  
کتاب معمولی روزنامه ای بیش نباشد زنگ خطری است که برای  
آگاهی پدران و مادران اتفاقاً "بدست یک جوان ساده دل به  
صد آمد" است. اگر دولت و بخصوص سازمانهای فرهنگی  
خفته ماهم مانند دیگران به هوش میآید و هشیارانه قضایای  
اجتماعی را بررسی میکرد از انتشار همین کتابهای کوچک و ساده  
درسی میگرفت و بفکر نسل بدبختی بود که بنام فرزندان و جوانان  
سازنده کشورند و در روش درکار اینهمه دردهای جانگزای اجتماعی  
میکردیم و درمانی میاندا پیشیدیم.

میخواهم امیدوار باشم روزی برسد که دیگر امثال نادر  
و خسرو و ژیل و فرامرز برای آنکه تنباهی پدران و مادران و طبقه حاکم  
را نبینند بزیرزمین ها و خمه های آگزی هاپناه نبرند بلکه خود  
علیه این بی هدفی و غفلت شرم انگیز بزرگترها بپاخیزند.



مترجم توانای کتاب A passage to India اثر مشهور ادوارد مورگان فورستر نویسنده معاصر انگلیسی در مقدمه شانزده صفحه‌ای

### گذری به هند

نوشته‌ای. ام. فورستر - ترجمه حسن جوادی  
شرکت سهامی انتشارات خوارزمی - تهران  
۱۳۴۷

که بر کتاب «گذری به هند» نوشته است بخوبی و در منتهای صداقت و قدرت کتاب نویسنده «روشنفکری تمصب و آزادمنش انگلیسی» را تجزیه و تحلیل نموده و از روی انصاف باید گفت که بهترین نقد تحلیلی را خود مترجم برین کتاب نوشته است. من پس از خواندن همه کتاب مقدمه آنرا دوباره خواندم و دریافتم که به مقدمه کتاب بیش از خود کتاب دل بستگی پیدا کرده‌ام، و برآستی ماجراهای هند و مردمش که فورستر درصدد برآمده است آنرا با داستان پردازی در کتاب «گذری به هند» بنمایاند، در مقدمه مترجم بهتر و شایسته‌تر خواندنی‌تر نمایانده شده است. در مقدمه مترجم آدمهای کتاب و روابط آنها و تفکرات خوب و بد آنها بخوبی تجزیه و تحلیل شده‌اند: «اگر الیوت به پوسیدگی ارزشهای انسانی در اروپا اشاره می‌کند و اگر لارنس از دوزخی به نام انگلستان صنعتی شده سخن می‌راند و اگر کسلی چهره مسخ شده انسان را بنحوی اغراق آمیز نشان میدهد و آینده تیره بشر را ترسیم می‌کند و اگر ویرجینیا وولف، نابود شدن ارزشهای فردی را در میان هممه و غوغای قرن بیستم به شیوه‌ای بسیار شاعرانه ولی منثور بیان میدارد، فورستر وضع انسانهایی را نشان میدهد که می‌کشند از اینسوی مرز به دنیای دیگران بنا کنند، فورستر هم ساختن این پل و هم شکستن آنرا بخوبی نشان میدهد، در رمانهایش بر جمود فکری به خود بالیدنهای ابالها نه و روابط غیر عادی شخصی و اجتماعی شوریده است و معتقد است که نباید نحوه زندگی انسان با عواطف، تمایلات و خواسته‌های طبیعی او مبیانت داشته باشد.»

«در سراسر داستان، جدائی خاص احساس می‌شود، جدائی میان نژادها میان فرهنگهای مختلف، میان زن و مرد، و حتی میان انسان و باطن او، این عدم تفاهم و جدائی موانعی می‌آفریند که در «گذری به هند» بیش از سائر رمانهای فورستر بدان توجه شده است. بارزترین نمونه آن شکاف بین هندیان و انگلیسیهاست از طرف دیگر این جدائی میان هندیان نیز سنگ تفرقه است.»

آدمهای داستان تعداد انگشت شماری هستند که بیش از همه آقای فیلدینگ و خان مور که هر دو انگلیسی و یکی مدیر کالج دولتی شهری کوچک در هند است و دومی مادر قاضی همان شهر است که بدیدن او آمده است و دکتر عزیز که

\* این مقاله اولین بار در مجله راهنمای کتاب، سال ۱۳۴۵م، صفحات ۳۹۵-۹۰ چاپ شده است.

هندئی مسلمان است و بشعر و ادب پارسی دل بستگی فراوان دارد و لسی هند و هندی را از همه چیز و همه کس بیشتر دوست دارد و طیب خوشنامی است که زیر دست یک کلنل انگلیسی در بیمارستان شهر کار می کند ، بیشتر جلب توجه می کنند ، و نویسنده کتاب درصدد برآمده است روحیات و خلقیات و تفکرات آنها را در کتاب گذری به هند ، تاسرحد قهرمانی و نبوغ و اعتقاد و ایمان و پشتکار واقعی توصیف نماید اما گمان دارم مترجم کتاب این وظیفه را بهتر از مؤلف بهمه گرفته و بخوبی ازعهده برآمده است و توانسته است آن را بخواننده بشناساند .

کتاب درسه بخش بانام مسجد ، غارها ، معبد نامگذاری شده ، داستان کتاب مطلب جالب توجهی برای خواننده می که مشتاق خواندن رمان و داستان و حوادث پرماجرا است دربر ندارد ، دکتر عزیز طیب مسلمان است که از محبت و مهربانی و صداقت فوق العاده می برخوردار است ، از فشار و تضییقات و تحکم رئیس انگلیسی خود در بیمارستان شهر چاندراپور رنج می برد ، تمایل شدید بنوشدن و غرب مآبی دارد ، اما هند را مانند مادری مقدس و آسمانی و مسلمانان هند را مانند برادران و خواهران خود می پرستد ، زش مرده است فقیر و کم درآمد و بلند نظر است ، فیلدینگ مامور انگلیسی و مدبر کالج دولتی شهر است ، عزیز را در نهایت وفاداری دوست دارد ! احترام باصالت حقیقت و تعظیم آزادیهای انسانی در خدمت صداقت و دوستی و ضوابط اصلی اخلاقی و احترام با آزادیهای فردی نظرگاه اصلی اوست .

از رفتار ابلهانه مأمورین انگلیسی و کتمان حقیقت و اتهامات ناروایی که انگلیسیان بر هندیان یا بقول خود فورستراز زبان قهرمانانش «سباهان ترسوه» روامیدارند سخت بیزار است و این بیزاری او را تا مرز مبارزه با هموطنان خود و توهین بآنها و دوری از تشریفات مجالس و مهمانی آنها می کشاند و با عشیاری و سختی راه خود را دنبال می کند تا دکتر عزیز هندی مسلمان را که در مظان تهمتی ناپسند و ناروا قرار گرفته و جامعه انگلیسی شهر بر علیه او شوریده و او را بدادگاه انگلیسی شهر کشانیده است نجات میدهد و بیگناهی او باثبات می رسد و قهرمان ملی هندیان در آن شهر کوچک می شود . خانم حور که پیرزنی است بس صدیق و پرامید و از ماوراء بهار برای دیدار پسرش به هندوستان آمده و دخترکی را از لندن برای عروسی با او بارمغان آورده است بدنای تجری حقیقت از مسجد مسلمانان شهر و ملاقات با عزیز بدیدار غار بارامارا می کشاند و در حالیکه از لاج خلقی و بی انصافی پسرش که قاضی شهر است و نامزد او که عزیز مسلمان را مقهم باهانت کرده است می رنجد در عرشه کشتی اقیانوس پیما که عازم لندن است در عدن تسلیم مرگ می شود .

فهرستر از این سه نمونه ایده‌ال خود می‌سازد و هر سه را در تلاش حقیقت‌پرستی و احترام باصالت حقیقت و آزادی و آزادمنشی و پیروی از اصول اخلاقی شایق و عاشق نشان میدهد منتهی یکی جوانی فقیر و گمنام و مسلمان و کینه‌توز نسبت با آنچه غیر هندی است ، دیگری مدیر پخته و سرد و گرم‌چشیده مدرسه‌ای که باجهان بینی و بصیرت تفوق فکری هموطنان انگلیسی خود را آشکار می‌سازد ولی از حماقت و کوتاه نظری بیشتر آنها جلوگیری می‌کند و سومی خانمی است که در آرزوی وصول بحقیقت مانند سالکان طریق مشرق زمین در منتهای اندوه و نگرانی غریب و بی‌کس می‌میرد.

مردم هند بطرفداری از مور و عزیز و سپس پس از پایان کار بظرفداری فیلدینگ احساسات نشان میدهند . اما همه چیز میگذرد و هند در گرداب حوادث استعمار یابتر بگوئیم «تحمیق و تعطیل» ناشی از حکومت قوم انگلیسی بر شبه‌قاره هند باقی می‌ماند .

نثر کتاب روان است و نویسنده خود در صد آن نبوده است که نوشته‌اش ادبی و پرنظ و ظریف باشد اما قدرت قلم وحدت فکر او در خلال سطور کتاب جلوه‌گر است برای آنکه به نمونه‌هایی از نثر کتاب و تفکر نویسنده آشنا شویم جملاتی از صفحات کتاب بطور نامنظم نقل می‌کنیم:

«گوئی همه چیز از گل است ، چوبها هم از گل ساخته شده‌اند و اهالی نیز از گل متحرکند ، هر چیزی که بنظر می‌آید به قدری پست و یکنواخت است که انسان انتظار دارد ، گنگ موقع رسیدن با نجا این زائده خاکی را بشوید و با خاک یکسان کند ، بر استی توصیفی زیبا و حقیقی از نومیدی و دلزدگی و با تفاوتی مردم هند آنروزگار است وقتی مردمی اسپرند و در زندانی جان می‌کنند و لقمه نانی بخور و نمیر می‌خورند و همه غرورهای خود را باخته‌اند جز آدم گلی متحرک چه میتوانند باشند ؟

«وقتی ماسیاهان رشوه می‌گیریم ، آنچه از ما خواسته‌اند انجام میدهم و در نتیجه به دست قانون گرفتار می‌شویم ، اما انگلیسی‌ها رشوه را می‌گیرند و کاری هم نمی‌کنند . این است که من آنها را تحسین می‌کنم ،

این حقیقت از زبان انگلیسی شنیدنی است : «هنوز سکه‌ای که حقیقت محض را خریداری نماید زده نشده است.»

«بزرگترین محبتی که انسان میتواند در حق بومی بکند اینست که بگذارد

بمیرد.»

«شرق در حالی که شکوه و جلال زود گذر خود را ترك می‌گفت به سوی صحرای بیکرانی می‌لغزید که آن سوی آن را کسی نمیتوانست ببیند.» «نکته مهمی

که باید بیاد داشت این است ، کسانی که اینجا هستند اهمیتی ندارند و آنها که اهمیت دارند به اینجا نمی آیند.»

– لباسهای اروپائی چون مرضی جذام برتن آنها چسبیده بود. کمتر کسی بود که کاملاً تسلیم آن شده باشد و درعین حال نیز از آن نشانه‌ای داشتند.»

همیشه هند را بصورت کعبه‌ای حجاری شده میدید بی آنکه روحی داشته باشد ، «وانگلیسی‌ها هم دوست دارند قیافه خدایان بخود بگیرند .» همیشه ورای هر طاقی طاقی دیگری بود و آن سوی دورترین انکاس صداها سکوتی حکمفرما بود. «صورت پر اکثومک میس کوستر در نظرش عیب‌های بزرگی می نمود و تمجب می کرد که چطور خداوند می تواند بیک زن این اندازه کم لطفی روا دارد .»

«بجای صندلی روی فرش می نشستند اما همیشه بخشنده و عادل بودند.»  
«و نمی دانست که مغز نسبتاً ساده مرد مسلمان به مقابله با پیچیدگی های فکری هندی برخاسته است.»

«فریب دادن اجتماع خطر ندارد تا آن گاه که جامعه متوجه حيله شما نشده است. فقط موقعی که متوجه این مطلب شد شما بدان آسیب رسانیده اید.»  
« برای بیشتر موجودات زنده دنیا آنچه اقلیت کوچک انسان‌ها انجام می دهند هیچ اهمیتی ندارد»

«من مرد مقدسی هستم منهای تقدس او»

« بیشتر ایام عمر ملال آور است و مطلبی گفتنی ندارد. خطابه یا کتابی که به شرح آن می پردازد باید به معالغه گوئی توسل جوید تا دلیلی برای خود داشته باشد .»

روح انسان چون کرم ابریشم درون پیله کار و وظیفه اجتماعی ، بیشتر اوقات خود را به غفلت می گذراند هر چند متوجه درد یا خوشی می شود ، اما آگاهی از آن درد بدرجه ای که وانمود می کنیم نیست .

در هیجان آورترین روزها مواقعی وجود دارد که چیزی اتفاق نمی افتد اگر چه بخود می گوئیم که واقماً لذت بردیم یا وحشت کردیم در واقع در گفته خود صادق نیستیم.»

«هیچ چیز يك انگلیسی مقیم هند را چون نور دلیل و برهان خشمگین نمی سازد.»

«احترام و نزاکت هندیان که مورد پسند فیلدینگ هم بود جز کوشش ناهشیاری برای تسکین و فرو نشانیدن خشم انگلیسی‌ها نبود.»

«از این گذشته پارلمان انگلیس هم، یعنی آن مجموعهٔ احمق‌ها و ترسو‌ها ناظر جریان بودند»

«در شرق هر عمل انسانی جنبهٔ اداری بخود می‌گیرد.»

«وحشت از عظمت جان و در عین حال حقارت آن در یک زمان بنظر می‌آیند. اما انسان دلبستهٔ شعر است، آدمی می‌خواهد که شادی دل‌انگیز، و غم پرسببت باشد و ابدیت بنوعی خاص جلوه کند.»

«آنقدر رنج برده بود که دیگر موقعیت برایش لذتی نداشت.»

«این هم نوعی جدید از درد بسیار کهنی بود که چون گرمی درون هر تمکوتی را می‌خورد، پرمده‌ئی، آرزوی تملک و به‌خود بستن ظواهری که مایهٔ حیثیت و اعتبار است. مقدسان بیشتر از شهوات جسمی، برای گریز از این ظواهر است که در کوه‌های هیمالیا معتکف می‌شوند.»

«فکر کرد که مانه‌آنطور هستیم که خودمان فکر می‌کنیم بلکه آنطوریم که مغز دیگران دربارهٔ ما می‌اندیشد.»، «عدالت هرگز آنها را قانع نمی‌سازد و بدین جهت است که پایهٔ امپراطوری انگلیس در اینجا بر ریگ روان قرار دارد.»

«هدفهای جنگ و ثمرهٔ آن هرگز یکی نیست. پیروزی دارای ارج فریبنده‌ای است که فقط مقدسان گرفتار آن نمی‌شوند ولی با اینهمه جنبهٔ فنا ناپذیری آن به محض بدست آمدن از میان می‌رود.»

«دوستانی دارم که نه آنها و نه همسرانشان می‌دانند برای چه با هم عروسی کرده‌اند. فکر می‌کنم ازدواج بر حسب اتفاق انجام می‌گیرد و بعد دلائل حمیده‌ای برایش اختراع می‌کنند.»

«طرق مختلفی برای مرد بودن هست، شیوهٔ من هم این است که عمیق‌ترین احساسات دل خود را بیان کنم.»

کتاب پانصد و پنجاه صفحه‌ئی «گذری به هند، نه تنها کتابی است که بیان‌کنندهٔ تضادهای فکری هندی و انگلیسی و آسیائی و اروپائی و استعمارزده و استعمارگر و مبارزهٔ ملت فقیر و اسیر و جاهل با ملتی غنی و حاکم و عالم است بلکه مبین حقایق دربارهٔ زندگی و واقعیت آن، لطائفی در روحیات و خلقیات آدمی، ضعف و قدرت انسان، و اختلاطی از فلسفه و اشراق و جامعه‌شناسی و نکته‌های ادبی است. اما «گذری به هند، داستان و رمان و مشغول‌کننده و رغبت‌انگیز برای پی‌گیری سرنوشت قهرمانی و باخر رسیدن و نتیجه گرفتن نیست، هیجان و تحرك و تجسم و خیالپردازی ندارد و شاید این مقوله عیب کتاب باشد. در کتاب چندان هم ادبی نیست همانقدر که کتاب فلسفی و اشراق‌مآب است. خواننده در آغاز گمان می‌کند که با خواندن این کتاب به اسرار هند و عجایب

آن از مذهب و فلسفه و سنگتراشی و گفتگوها و افسانه هایش به راز کَریشنا و بودا و برهما پی می برد . از باستانشناسی و حجاری و رقص و موسیقی ملی عصر خبری تازه می یابد و از سنسکریت و اساطیر هند و ایرانی و یا هند اروپائی بهره می گیرد درحالیکه آنچه در این کتاب نیست همان حرفها است. و آنچه هست ربطی با این حرفها ندارد و یا با شتاب از کنار این مباحث می گذرد و چیزی از آن در نمی یابد

انتشار کتاب «گذری به هند» کاری بس ارجمند است و به مترجم و ناشر. آن یعنی انتشارات خوارزمی باید از سر صدق سپاس گفت و امید نشر کتب دیگری از فورستر را داشت تا مجموعه ای مفید از کتب این نویسنده آزاداندیش انگلیسی در اختیار فارسی زبانان قرار گیرد .

\*

## واقعیت تمدن غرب و حقیقت تمدن شرق

چند ماه پیش کتاب « آنچه خود داشت... » اثر جدید نویسنده کتاب « غربت غرب » منتشر شد، در بخش دوم این کتاب احسان نراقی مؤلف پرکار و سخت کوش آن زیر عنوان « سه صاحب نظر آسیائی و آراء و عقائد آنان » به نقل قول یکی از اندیشمندان هندی که پپرو گاندی رهبر و مصلح فقید هند است چنین آورده است :

«... در حقیقت مقصد حقیقی گاندی این نه دکه هند مستقلا بشود ، زیرا انگلیسی ها نیز پس از جنگ دوم دیگر نمی توانستند امپراطوری را بصورت سابق خود نگاهدارند و به همین دلیل ، گاندی افق دورتری را می دید. اثر مهم گاندی پیام و راه و رسم وی بود. زیرا هند بدون گاندی هم باستقلال می رسید. مسأله اصلی پدید آوردن فرهنگ و تمدن دیگری بود که پیروان گاندی به آن توجه نکردند و از میان نظریات اساسی و مهم گاندی درباره وجوه مختلف تمدن و زندگی اجتماعی بشری ، فقط استقلال هند و اخراج انگلیسی ها نظر آنان را به خود جلب کرد .

به عقیده وی ، با ظهور بحران در عصر حاضر است که دوباره افکار گاندی بحق مورد توجه قرار گرفته است به عنوان نمونه ، مسأله راه آهن هند را مطرح کرد و گفت که قبلا برنامه وسیع و بسیار گرانیمی برای برقی کردن آن تهیه و تصویب شده بود اما پس از افزایش قیمت نفت این توجه حاصل گردید که بهتر است همچنان با ذغال سنگ کار کند . به نظر او درست ترین دموکراسی همان سیستم قدیم هند است . در هر دهی شورای چهارصد نفری ریش سفیدان به حل و فصل امور مردم می پرداختند . گاندی با وجود اینکه حقوقدان بود ، دستگاه دادگستری جدید هند را ، که انگلیس ها بنا کرده بودند ، مناسب حال هند نمی دانست و راجع به دموکراسی غربی اعتقاد داشت که دموکراسی پارلمانی صورت مسخ شده ای از دموکراسی حقیقی است ، و در واقع غارت و چپاول زمین داران و مالکان قرون وسطی در سابق جای خود را بیک دستگاه چپاول خشن تر غربی ، زیر سرپوش دموکراسی داده است ، منتهی با ظاهری فریبنده و درمقیاس و قلمرو جهانی ، کمونیسم را هم بر سرمایه داری ترجیح نمی داد و معتقد بود که آنهم نتیجه تمدن مادی غرب و شیفتگی مطلق تمدن مغرب زمین در برابر امور مادی است ، و کمونیسم هم از همین اصل ناشی است و تا روزی که خودپرستی فردی یا جمعی معنویت و عشق را ، به بهانه ارضاء حوایج مادی ، از صحنه زندگی بشری طرد کند ، مسلماً کمونیسم راه نجات بشر به نظر نمی رسد .

وی برای آینده دموکراسی در هند و سراسر جهان بیمناک است و می گوید که الکترونیک و کامپیوتر و مغزهای خودکار بتدریج ، توسعه پیدا می کند و دولت ها ، که وسوسه بدست آوردن

---

\* این مقاله اولین بار در مجله یفما ، سال بیست و نهم ، صفحات ۶۶۰-۶۶۱

۶۵۲ چاپ شده است.

اختیارات و مقهورات بیشتری را دارند با استفاده از آنها به طرف رژیمهای استبدادی نوسوق خواهند یافت .

آیا می‌شود گفت که خدا کند قدرتهای استبدادی بد نباشند ؟ از لحاظ اصولی تمرکز قدرت در دست يك فرد و منطبق قدرت بخودی خود ، موجب میشود که شخصی نظیر نیکسون ، بمات غرور ناشی از قدرت ، دست به عملیاتی بزند که نتیجه‌اش را می‌داند .  
در باره هند و عاقبت دموکراسی آن ، معتقد است که رژیم فعلی بطرف نوعی تقلیل دموکراسی سیر می‌کند و درباره خانم ایندیرا گاندی ، در مقام مقایسه با پدرش ، می‌گوید:  
نهر و شاعر بود و دخترش سیاستمدار است .

درباره گاندی و ماشینیسم گفت: گاندی هیچکس نه ضدش ، باماشین نداشت . او با حرص و آزی که برای بدست آوردن ماشین در افراد بوجود آمده بود مخالفت می‌کرد . او می‌گفت که ماشین در دست سرمایه داری موجب افزایش ثروت سرمایه داران و فزونی فقر کسانی است که با ماشین کار می‌کنند . زیرا همانطور که اطلاع داریم گاندی با صنایع مفید موافق بود و علاقه او به چرخ نخریسی معروف است . متفکر هندی ما معتقد بود که غربیان ماشین و تکنولوژی را به جای خدا فرض کرده‌اند . آنها خیال می‌کنند که صنعت و فنون همیشه همه مسائل بشری را حل خواهد کرد و فراموش کرده‌اند که تکنولوژی وسیله است نه غایت و هدف . در این راه کار آنها به جایی کشیده که گوئی حکمت زندگی خود را نیز می‌خواهند در تکنولوژی جستجو کنند .

ماشین نخریسی ، که گاندی تا آن اندازه تعلق خاطر بدان داشت ، برای او رمز حقیقی بود و این همان آئین و حکمت زندگی گاندی بود . اگر چرخ نخریسی همگانی شود ، روستائیان هند که در سال شش‌ماه بیکارند ، می‌توانند بکاری مشغول گردند و در نتیجه ، هم وضع معیشت آنان بهبود می‌یابد و هم دولت مجبور نمیشود منسوجات نخی از انگلستان و ژاپن وارد کند و علاوه بر آن از مهاجرت ! نبوه روستائیان به شهرها نیز جلوگیری و ممانعت بعمل خواهد آمد ، و در نتیجه طبقه کارگر بیکار و کم درآمد و بریده از خانواده و نابسامان شده از لحاظ روحی و اجتماعی ، در شهرهای پر جمعیت بوجود نخواهد آمد . بخش دیگر حکمت نخریسی گاندی در پیام معنوی آن ، دعوت و تشویقی است که گاندی به ساده زندگی کردن و خویشن‌دار بودن می‌کرد...

آزادی جمعی و یا فردی امری سیاسی و اقتصادی نیست آزادی در وهله اول به کم کردن میزان احتیاجات آدمی ارتباط پیدا می‌کند . به زبان دیگر تقلیل علائق خیالی و تصنعی اصل قضیه است .

آنکه در همه امور عادت به مصرف داشته و تجمل‌گرایی از زندگی او شده باشد ، چگونه می‌تواند برای خود و ملتش طالب آزادی باشد ؟ این است بزرگترین درسی که گاندی به من داده است و از این جاست که روح حکمت معنوی گاندی نفی تمدن غرب است ، که آن تمدن مبتنی بر مصرف و ماده پرستی است و گاندی آنرا مخل آزادی هند و انسانیت می‌دانست .



در رابطه با روستاها و روستانشینان ، گاندی معتقد بود که در مقابل سرمایه‌داری و کمونیسیم باید نظامی مبتنی بر حفظ خودمختاری و شخصیت ویژه روستائیان بوجود آورده شود ، یعنی از همین نظام‌عادی که وجود دارد عوامل مخل و مزاحم رونق و استقلال روستاها برطرف گردد . بهمین دلیل ، به زندگی ساده در واحدهای کوچک عقیده داشت ، و با شهرهای بزرگ مخالف بود و می‌گفت در واحدهای بزرگ زندگی انسان در دست خودش نیست و شهر است که بر انسان حکومت می‌کند.

وی با تمرکز امور کشور در یک شهر و یا پایتخت شدیداً مخالف بود و می‌گفت همه واحدهای اجتماعی ، چه شهری و چه روستائی باید از یک خودمختاری برخوردار باشند ، و حتی المقدور مواد اولیه تولید را در خود محل بدست آورند. تعالیم گاندی مخالفت با اسراف از یکسو و مراجه و تنزیل از سوی دیگر بود ، و با تأیید نظریه اسلام در این باره معتقد بود که باید امکانات پول محدود گردد و پول بر روابط شخصی حاکم نشود.

در مورد آینده نظریه خود را چنین بیان می‌کرد : تا موقمی که برای انرژی‌جانشینی پیدا نشود ، وضع بشریت بسیار وخیم خواهد بود ، و هم اکنون کشورهای جهان سوم فرصت مناسبی دارند که راه تازه خود را پیدا کنند . خوشبختانه ملت‌های جهان سوم هنوز به امر مصرف آلودگی زیاد پیدا نکرده‌اند و می‌توانند علم و تکنیک را بطور معتدل بکار برند ، و نه آنچنانکه تا کنون غربیان برای استفاده عده معدودی بکار برده‌اند . آنها باید بکوشند تا سادگی فطرت اصلی خود را از دست ندهند و بطور مطلق از تقلید غربیان دست بردارند و تلاش کنند تا در همه امور به فطرت اصلی خود متکی باشند ، نراقی در پایان این مقاله زیر عنوان حاصل سخن نتیجه‌گیری می‌کند : « ... مشهود است که نه جاذبه پیشرفت علوم و تکنولوژی توانسته است صاحب‌نظران مذکور (سه‌اندیشمند آسیائی) را یکسره شیفته خودسازد ، تا جایی که خصوصیات ملی و فرهنگی خود را از میان ببرند و نه فقر و تنگدستی ، که هموطنان آنها با آن دست بگریانند ، موجب شده است که این صاحب‌نظران ، به عنوان مبارزه با آنها همه ارزشهای ملی را کنار گذارند . حتی باید گفت به عقیده آنان ، برای مبارزه با فقر و تنگدستی می‌توان از پاره‌ای فنون و تجارب غرب بهره گرفت ولی اگر حکمت زندگی خود را از دست بدهیم مبارزه با فقر بصورت تصنعی و بی اساسی در خواهد آمد. »

مؤلف بصیر کتاب « آنچه خود داشت ، پیش از آنکه این نتیجه بحث را باز گو کند ، در همین بخش سوم کتاب پس از مذاقه در (جریانات جدید فکری در کشورهای اسلامی شمال افریقا) و مصاحبه با متفکران سرشناس معاصر افریقای شمالی که با اعتقاد وی تمدن و فرهنگ اروپائی را می‌شناسند و به عقائد و ایده مئولوژیهای غربی از قبیل فلسفه تاریخ هگل و مارکس و تحلیلهای جدید اجتماعی و انسانی آشنائی دارند و با شناخت و درک کامل نحله‌های مزبور و وابسته شدن بآنها و فراتر رفتن از این مرحله ، در جستجوی افقهای فکری تازه‌ای هستند و با وجود تمایلات و عقاید گوناگون آنان ( اسلام عرفانی ، اسلام عقلی و استدلالی ، اسلام تاریخی و اجتماعی ) همه آنها را دارای جهت مشترکی در اسلام می‌بیند و آن وحدت‌جامه وسیع عربی است که در فرهنگ و تمدن اسلامی تجلی می‌نماید ، از این استقراء دلکش و پر

حاصل باستقواء دیگری می‌پردازد و (شرق شناسی و شرق) را به لحاظ (مفهوم شرق شناسی) برگزاری کنگره‌ها - ه جمع اسکوپیه و راه و رسم آینده) مورد مطالعه قرار می‌دهد و حاصل این سخن را چنین خلاصه می‌کند: «مسأله اساسی این است که پژوهشگران شرقی بتوانند از قید نحوه تلقی غربی نسبت به شرق تا آنجا که به اغراض خود خواهانه سیطره جوئی آنها تعلق می‌گیرد، رهائی یابند و با اتخاذ دید و نظر گاهی که درخور مطالعه صحیح در فرهنگ شرقی باشد، آنچه تاکنون از دید غربیان پنهان و ناگفته مانده آنرا بازبینند و باز گویند و در این هنگام که شرق از نظر سیاسی برپا می‌خیزد، فرهنگ شرقی را نیز با مدیدن روحی تازه در آن احیاء کنند. زیرا رهائی کامل شرق از قیود استعمار غربی بدون فرهنگ زنده و اصیل شرقی میسر نخواهد بود.» در همین بخش سوم کتاب است که زیر عنوان (آسیا پیا می‌خیزد) مؤلف بر حوصله و پرسفر کتاب، در کنفرانسهای بزرگه و کوچک شرکت میکند و زندگی فرهنگی - اوقات فراغت - فعالیت‌های اجتماعی - مسافرت - ورزش - تأثر و سینما - و انجمنهای مختلف - حفظ میراث‌های فرهنگی و پیوندی که این موارد با آزادی و آزادی انسانی دارند - سرنوشت نسل جوان، و تفکرات و توقعات آنها را در اندونزی - مالزی - تایلند - بنگلادش - هند و ژاپن، از خلال سخنان روشنفکران، جوانان، ناطقین، عوام و درس خواندگان، دولتمندان و دولتمداران و کارگران و نویسندگان به محک تدقیق و تفکر می‌آزماید و بالاخره نتیجه می‌گیرد:

«حوادث سالهای اخیر در روحيات و افکار آسیائی‌ها، بخصوص نسل جوان، تأثیر عمیقی گذاشته است. شیفتگی در مقابل غرب بتدریج به يك نوع تفکر انتقادی تبدیل شده است. موفقیت نهضت‌های ملی آسیا و پیروزی نهضت‌های ملی و ضد استعماری در این قاره و مقاومت سی ساله مردم ویتنام در مقابل قدرت مادی و تکنیکی غربیان (فرانسویها و سپس امریکائی‌ها)، جاذبه زندگی معنوی کشورهای چون هند و نپال برای کشورهای غربی، بویژه جوانان، آنها که از تمدن غرب و مشکلات ناشی از زندگی ماشینی سرخورده‌اند، و نیز ضعف و تزلزلی که زندگی غرب را سراسر فرا گرفته همه و همه، از عواملی است که آسیای کهن را در مسیر تاریخی بازگشت به خود و بیدار شدن قرار داده است، و تحت تأثیر این خوش بینی روشنفکرانه است که مؤلف در صدر این بحث اظهار عقیده کرده است:

«آسیا همچون سمندر از میان خاکستر قرون پرمی‌کشد و سربلندی می‌کند.»

برای توجیه این نظرات اساسی که بصورت نتیجه‌های بحث یا بقول مؤلف (حاصل سخن)هاست نراقی در بخش اول کتاب از مباحث: «ضرورت تجدید نظر در برخی از مفاهیم و اصول»، «دانش غرب و بینش شرق»، «مفهوم ترقی و پیشرفت»، «معمای آموزش و مسأله جهل مدام» و در بخش دوم کتاب: «علم و تکنولوژی»، «تحول اساسی در سیاست علمی کشورهای صنعتی»، «جهان سوم در برابر علم و تکنولوژی غرب»، سخن گفته است و هم بخش چهارم کتاب را به «شناخت هویت فرهنگی ایران» اختصاص داده است. تا بواقع و از روی یقین قطعی و علمی بتواند در سطور آخرین پیشگفتار کتاب ادعا کند و اعلام نماید که: «... غربیان در زمینه دانشهای رسمی و نظری و عملی و ماده و مادیات و ظواهر حیات

این جهان به پیشرفت‌های شگرفی دست یافته‌اند. این واقعیتی است که ما شرقیان نمی‌خواهیم و نه می‌توانیم آنرا یکسره هیچ و پوچ انکاریم. با اینهمه، فراموش نکنیم که شرق نیز، از سوی دیگر، در پرداختن به معنی و معنویت و باطن و حقیقت حیات انسانی، در طول تاریخ خود، به‌دینشی، مجهز شده است که امروز حتی غربیان هم به عمق و ارزش آن پی برده‌اند. راه امروز ما این است که از يك سو دانش‌های نظری و عملی غرب را برای بهبود بخشیدن به زندگی مادی و امر معیشت خود به‌کارگیریم و از سوی دیگر شخصیت ملی و هویت فرهنگی خویش را از یاد نبریم. نگذاریم در این گیرودار آنچه «خود» ما را می‌سازد و موجودیت ما بدان وابسته است، از میان برود؛ و گرنه، دیگر چیزی برجا نخواهد ماند تا بر بنیاد آن آرمان‌هایی همچون «رفاه» و «آبادانی» و «پیشرفت» معنی و اعتباری داشته باشند.

قدرت تمدن غرب از غرقه شدن آن در واقعیت سرچشمه می‌گیرد. اما شکوه تاریخ شرق از درخشش لایزال حقیقت است. اکنون ما ناگزیریم که واقعیت غرب و حقیقت شرق را درهم آمیزیم و یگانه کنیم و این کاری است بس گران و دشوار و، در عین حال، بس دل‌انگیز و هیجان‌آور.

در اینجا ست که باید پس از بیست و پنج سال آشنائی با دکتر احسان نراقی مؤلف کتابها و رسالات ارزشمند «علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن»، «فراز مغزها»، «جامعه، جوانان، دانشگاه»، «غربت غرب» و بالاخره «آنچه خود داشت...» که بنمبیر خودش باید آنرا «قربت شرق» نامید، از زبان مرحوم صفی‌علیشاه قدس سره‌الغزیز شمری خطابی بنویسم و ایشان را پندی دم:

ای صفی معشوقت آخر دیدی اندر خانه بود

در سراغش دور دنیا گشتنت افسانه بود

اما درهم آمیختن واقعیت غرب و حقیقت شرق و یگانه کردن آن که البته کاری گران و دشوار و در عین حال دل‌انگیز و هیجان‌آور است نه چنان کاری است که بتوان امروز و فردا و با يك دمه و دو دمه و با نشر يك یا چند جلد کتاب و ایراد ده یا صد سخنرانی و حتی با تأسیس و تشکیل جمعیت‌ها و انجمن‌ها بدان دست یافت، جواب این آرزوی دراز را اگر چه نمی‌توان گفت سودای خام، در کتاب افول غرب اسپنگلر می‌خوانیم که مورد توجه مؤلف کتاب «آنچه خود داشت» هم واقع شده است. اسپنگلر در کتاب افول غرب نوشته است: «آنچه تاکنون دربارهٔ مسائلی از قبیل زمان و مکان و حرکت و اراده و مالکیت و ازدواج و علم و جز اینها بیان کرده است محدود و مشکوک است، چرا که همیشه در صدد بوده است که يك راه حل کلی برای تمام مسائل پیدا کند و ابدأ توجه نداشته است که برای حل مسائل مختلف راه‌های مختلف وجود دارد و از همه مهمتر وقتی مامسأله‌ای را مطرح می‌کنیم بطور نهانی و ناخودآگاه، جوابی نیز برایش در نظر گرفته‌ایم.

شناخت تمدنها به ما نشان می‌دهد که هیچ راه حلی را نمی‌توان مطلقاً درست و یا مطلقاً نادرست پنداشت و بدین جهت باید جهان بینی غرب هم و بسببتر هم عمیقتر گردد.» و

جان کلام در همین گفته اسپنگلر نهفته است و راستی را که هیچ راه حلی را نمیتوان مطلقاً درست و یا مطلقاً نادرست پنداشت و بدرستی باید اعتراف کنیم که آنچه شرق هم درباره مسائلش و مشکلاتش اندیشیده است محدود و مشکوک است و با اینکه «حقیقت شرقی» خیلی بیش از «واقیبت غربی» توجه داشته است که برای حل مسائل مختلف راه حل های مختلف وجود دارد در طول قرون و اعصار یعنی در مدت سه چهار هزارسالی که شرق دوران تاریخی را پشت سر گذاشته است و از احوال و افکار و آرائش در جنوب مدیترانه تا شبه قاره هند و دریای چین اثری بجای مانده است و بر آنها آگاهی داریم هرگز نتوانسته است این وسعت مشرب ادعائی و تساهل و تسامح مولود رنجهای تاریخی خود را آنچنان اعمال و اجراء کند که همه چیز و همه وقت و همه کس در حیطه شمول و نفوذ آن قرار گیرد. راستی را بیایید کلاهمان را قاضی کنیم و خدایمان را در پیشگاه قاضی عادل و عالم زمانه مقصر یا لاقلمتهم بشناسیم و کتاب عمر کوتاه چهار هزارساله مشرق زمین را ورق بزیم و حساب سود و زیان کنیم و نتایج را بدست آوریم. راستی را که این «حقیقت شرق» که اینهمه بدان می نازیم بر کدام يك از مضائب و آلام بی شمار بشر مرهم گذاشته است؟ چه نظمی بوجود آورده است که بی عیب و ایراد هزار سال دوام کرده باشد، کدام حب و بغضها را بر نیانگیخته و از کدام ظلم و جورها جلو گیری کرده است؟ اگر چنانکه مؤلف دانشمند کتاب «آنچه خود داشت» احصاء و تحلیل کرده است اجزاء ذاتی فرهنگ ایران را در دین و زبان و گذشته قبل از اسلام و فرهنگ دوران اسلامی آن بدانیم و این چهار جزء در مفهوم کلی و بنیانی را برای تمام ملل مشرق از کوههای لبنان و کناره نیل گرفته تا ایران و عربستان و عراق و سوریه و اردن و سواحل خلیج فارس و شرق آفریقا و چین و ماچین و هند و زنگبار و آنهمه مردمان بیشمار پراکنده در آسیای جنوب شرقی منطبق کنیم و مصداق و منظوقی بیابیم از روی واقع و بدون تعصبات و تعینات ملی و نژادی و مذهبی و قومی و خونی و قبیله ای برای آن چند سؤال و هزاران سؤال مقدر دیگر چه پاسخی خواهیم داشت؟

آیا با وجود تمدن کهنسال مصر و آنهمه آثار هنری و فرهنگی که بر هر کوی و بزرگ و در هر تپه و ماهور مصر جلوه گراست، و با وجود آنهمه علم و اطلاع از علوم و فنون و ستاره شناسی و هندسه و ریاضی و طب و جامعه شناسی و سیاست مدن و ارتباطات و آنهمه تفکرات فلسفی و ذوقی و بیم و امید از قهر خدایان و پاداش و رستاخیز آدمیان و سعد و نحس ستارگان و لطف و قهر ارباب انواع از دوران قراعنه تا جنگ ۱۹۶۸ بر مردم سازنده و هنرمند و مهربان و نجیب و بزرگوار مصر چه نگذشته است؟ و از آنهمه حوادث زمان و آفات دوران، این ملت کهنسال شرقی چه بهره ای گرفته است؟ و آیا از این بهره عمر چهار هزار ساله جز مصائب و گرسنگی و فقر و رنج و درد و بیماری و احتیاج بجای مانده است؟ آیا بر ملت کهنسال دیگر منطقه یعنی اسرائیل که عموزادگان مصریاند با داشتن تعالیمی مملو از حقیقت و قدرت مالی و ستمکشی و جهد و کار و کوشش که تاریخ انبیاء بنی اسرائیل از زبان اسفار و تلمود و «عهد قدیم» در طول چهار هزار سال بدین قوم سرگردان القاء کرده اند، جز نایمندی و اضطراب و احتیاج به «آدم کشی» و ایجاد رعب و خفقان و سرقت آزادی همسایگان و بند بازی سیاسی باقی مانده است؟ سوریه بزرگ از پس تمدنهای پالمیری و

تدمری و فینیقی چه در دست دارد؟ لبنان مینو نشان چه میتواند گفت و از آنهمه رفاه و پیشرفت و ثروت و رونق جز ویرانی و نابسامانی و عجز و خون و آه و اشک چه دارد؟ از اردن و ترکیه و افغانستان سخنی نمی‌گویم چون تکرار مکررات است. سرزمین تاریخی بابل و سومر و آشور و آکاد را چه شد؟ ایران مهین نام پرآوازه، پر نعمت و آبادان را که غله از خرمن‌هایش گرفته نمیشد و از هیرمند تا ارس همه‌جا در فراخی و خصب نعمت و شکوه و شادی مستغرق بود، با همه گات‌ها، امشاسپندان‌ها، اوستا، و دینکردها، چه سرنوشتی حاصل آمد؟ هند افسانه‌ئی با آنهمه سرودها و ریشاها، مملین اخلاق، بوداها، معابد و تفکرات و زبان قدیم و قوم سانسکریت با نیمه دیگرش پاکستان مسلمان راستگوی درست‌کردار پر پندار چه کرد؟ بنگلادش و شیخ مجیب‌الرحمن مظلومش، عدن و یمن و افریقای شرقی و شمالی و جنوبی و مرکزی با آنهمه گرفتاریهای بنام و آشکارشان، بیشتر جزائر آسیای جنوب شرقی و امثال آنها بقول حافظ از این دولت سلیمانی جز بادی بدست دارند؟  
حافظ از دولت عشق تو سلیمانی یافت

یعنی از وصل تو اش نیست بجز باد بدست

اما سخن ژاپن و چین و ویتنام و کامبوج سخنی دیگر است. این زردپوستان پرکار و موقع‌سنج و باهوش و مومن و صادق و فعال و جنگجو و فیلسوف و حاذق و ماهر و هنرمند و صنعتگر را حساب از سایر ملل شرق سوا است آنها خون دیگر، تربیت دیگر، محیط‌زندگی دیگر، ضرورت‌های دیگر و حوائج و ارتباطات دیگر دارند. آنها واقعا میمیرند برای آنکه زنده بمانند آنها بواقع نظر بکثرت جمعیت و صعوبت معیشت برآستی در جامعه محومی شوند و بواقع برعکس عارفان این سوی جهان وحدت در کثرت دارند و کثرت در وحدت، شاید هرگز حدیث موتوا قبل ان تموتوا را نشنیده باشند اما بواقع پیش از مرگ می‌میرند تا زندگی کنند چون زندگی می‌خواهند. حساب این جماعات با آنکه مشرق زمینی اند از حساب سایر مشرق‌زمینیان سوا است و تازه هم اگر ملت ویتنام بر استعمار سی ساله فرانسوی و امریکائی پیروز میشود، اگر چین بزرگ فقیر گرسنه بیمار تریاکی از چنگک عفريت زرد همسایه و سیمرخ سفید کوه‌های دور دست می‌رهد، اگر ژاپن گوشه فئاده ناتوان ازمیان خاکسترهای قرون و اعصار مانند سمنند سرمی فرازد و مقام اول یا دوم جامعه صنعتی غول آسای جهان امروز ما را تصاحب میکند و قیمت وین، یعنی پول ژاپونی را باعتبار کار و کوشش و صداقت و قدرت و ایمان خلافت ملت ژاپون از قیمت دلار امریکائی و پوند انگلیسی افزون میکند، جز بمدد اخذ و استفاده بموقع و متناسب و متعادل تکنولوژی غربی و علم و صداقت صنعتی و روش‌های علمی و تجربی فرنگیان بمعنی اعم است؟ آیا صنایع عظیم ژاپون و چین و قدرت مالی و بانکی و اقتصادی آنها جز با سکوه‌های اولیه پرتاب و با اهرمهای نخستین و دکمه‌ها و فتیله‌های نیرومند صنایع غرب بکار می‌افتد؟ آیا اگر صنایع، روش‌ها، تئوریه‌ها، تجربیات غربیان نبود، اطمینان دارید که آنها هم باین درجه پیشرفت می‌رسیدند و تصور نمی‌کنید و یا حق نداریم تصور کنیم که آنها هم وضع و حال روزگارشان از هند و سند و عراق و ایران و افریقا و سایر نقاط آسیا بهتر نبود؟

سخن بسیار است و در بحث و جدل باز ، اما افسوس که قلندر بی کار نیست و چنانکه حافظ فرمود :

گفتگو آئین درویشی نبود      ورنه با تو گفتگو ها داشتم

با اینهمه بر سر سخن باز آئیم. شك نیست که حقیقتی در فرهنگ و تمدن، شرق نهفته است که در طول ادوار و قرون مایه دلخوشی و مایه صبر و توکل و غنا و بردباری و تسلیم و تحمل ما مردمان مشرق شده است و شاید اگر این حقیقت شرقی نبود ، نه از تارك نشان بود و نه از تارك نشان. اما این حقیقت قابل تردید نیست که تمدن غربی چه بخوایم و چه نخواستیم مبداء و منشاء تمام زمینه های ارتباطی و معاشی ما شده است . کیست که در تمام چهار گوشه حبان حتی آنکه در جنگلهای آمازون و یا در بیابانهای مسقط و عمان زندگی می کند ، بتواند ادعا کند که بدون احتیاج و مدد گرفتن از تمدن غربی اهلیت و قابلیت زندگی دارد. گفتن آسان است اما تحمل مشکلات زندگی کردن و بدون الکتریسته زیستن و از آب آلوده چاه آشامیدن و نان بلوط و ارزن نپخته خوردن و درغار زندگی کردن و زخم و عفونت ارثی و عارضی را با آهن تفته سوزاندن و درمان کردن ، دیگر در حوصله تحمل و قبول هیچ بشری نیست چه شرقی و چه غربی و چه شهری و چه روستائی چه کوهی چه بیابانی . در دنیای ما همگان همه چیز را اگر ندانند از بسیاری چیزها باخبرند و در آرزوی بدست آوردن خوبی ها و یا بهتر بگویم آنچه را که خود بهترین ها و لاقط بهترینها می دانند برای سهولت زندگی ، برای رفاه ، و برای پیشرفت ، تلاش می کنند و اگر بدست نیاورند در حسرت آن عمر تباہ میکنند. من اقرار می کنم که سالها است آرزوی بزرگی من اینست که در شهرها و روستاهای مارفاهی و پیشرفتی و سهولتی شبیه آنچه در روستاها و دهات کوچک فرنگستان از حیث آب و نان و راه و قهوه خانه و بیمارستان و پست و تلفن و تلگراف و خیابان و رستوران و برق و نظافت و مدرسه برای مردم فراهم است فراهم شود و خود می دانم این آرزو در بقیع عمر من بمرتبه حصول نخواهد پیوست اما هرگز نمی توانم قبول کنم که مردم ایران یا هند یا عربستان از آنهمه تجارب و ابداعات و تفکرات و زحمات و آزمایشهایی که مردم دهات کوهستانی سوئیس و آلمان و فرانسه در طول یکی دو قرن آموخته اند و بکار بسته اند بی نیازیم .

کوتاه سخن آنکه - پیوند حقیقت شرق و واقعیت غرب آرزوی بزرگ است . برای همه ، برای غربیان و برای شرقیان ، اما این زنگوله را چگونه باید بگردن گریه بست و از کجا باید شروع کرد و چگونه باید همه با هم ، هم آهنگ شوند و قصد قربت کنند و از کدام راهها بروند و در کدام منزلگاهها بیاسایند و بکدام سرمنزلهای حیات فرود آیند و چگونه آن همه تضاد منافع ، و تنازع بقا ، و اختلاف سلیقه و تفکر و تضاد منافع ملت ها ، جوامع سیاهان ، سفیدان ، زردان ، شرقی ها ، غربی ها ، تولید کننده ها ، مصرف کننده ها ، سازنده های فروشنده ، مصرف کنندگان خریدار ، جهان اول و دوم و سوم ، متجدین و متفقین ، موافقین و مخالفین ، رئالیست ها و ایدالیست ها ، الهیون و دهریون ، هفتاد دو ملت مذهب و دین ، هفتاد هزار مذهب و نحله و فرقه و مسلک اجتماعی و هزاران هزار اختلاف دیگر را متحد ساختن و در راه پیوند حقیقت شرق و واقعیت غرب از آنها استفاده کردن و رفع عوامل مخل

و مزاحم کردن و به جلوۀ جمال والای حقیقت رسیدن و صلح کل را بدست آوردن ، سؤال یا سؤالاتی است که در قاموس بشری جوابی قانع کننده ندارد ، انبیاء و اولیاء نتوانستند ، شهداء و اسراء نتوانستند ، لشکر و خیل و حشم نتوانست ، عالم و زاهد نتوانست ، صادق و عاشق و عارف نتوانست ، بودا و کنفسیوس و زردشت و مانی و موسی و عیسی و محمد و علی و ائمه و معلمین و مرسلین نتوانستند ، هگل و انگلس و مارکس و لنین و استالین و مائوتسکه-تونگ ، و باب و بهاء و قطب و مرشد و ولی و وصی و مجتهد و امام جماعت و رهبر و رئیس و امیر و وزیر نتوانستند ، من مشکل می دانم بلکه با شجاعت و صراحت اقرار و اعتراف می کنم که بهیچ روی امید آن ندارم که این گران کاری نغز و سره را يك یا چند محقق و دانشمند کتاب خوان و کتابشناس و نویسنده بتوانند کرد . اما امید بزرگ است و با این امید بزرگه این مقاله را بی پایان می رسانم که روزی این آرزوی محال تحقق پذیرد گرچه چو سیمرغ و کیمیا و مدینه فاضله مینماید اما گفته اند که امید نصف توفیق است اگر تحقق این امید بزرگ سخت دور و ناممکن می نماید، این امید را می توان داشت که دکتر احسان نراقی در کتاب دیگرش این مقولات را برشته تحریر کشد و با مطالعات دقیق جامعه شناسی ملل ، سیری دوباره و چند باره درباره تمدن شرق و غرب بکند و بروشنی برای خوانندگان آثار مفید و پر بارش بازگو کند که آن پاسخها کدامند و آن راه حلها کدام و چگونه بشر منگشته و درمانده و بی پناه و بی اعتقاد و بی ایمان و مسخ شده و اسیر ماشین امروزین می تواند این زنجیر بدبختی و اسارت را بگسلد و از این ظلمت محض بیرون جهد و کفر و دین را بسوزاند و « انسان » شود آن انسانی که دیو و دد نباشد و برای « دنیا و عقبی » ، برای خودش و دیگران نه تنها مضر نباشد مفید هم باشد.

\*

## نامی از پاریز و یادی از کرمان

به استاد نکته سنج دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

« رعایای کرمان مردمی فقیر و مظلومند و نفوس ایشان تأثیر عجیب دارد ،  
« با ایشان بنوعی معاش کن که پدران ما کرده اند بکرم و عدالت و مرحمت .  
( از وصایای شاه شجاع به سلطان احمد حاکم کرمان )  
( نقل از حاشیه تاریخ کرمان صفحه ۳۲۲ چاپ دوم )

یازده سال پیش در موزه شهر کویت ، کتابی دیدم که به صورت بیاضی با جلد چرمی ،  
چاپ سنگی با جلد سرخ و کاغذ زرد ، در قفسه ای جای داده بودند و بر آن قفسه نوشته بودند :  
« ادوات خاصة بالنفوس وتجارة اللؤلؤ :

« Various Objects used by the pearl merchants. »

و دیباچه کتاب اینگونه آغاز می شد : « هذا تحفة الاصحاب الموضوع تسهيل الحساب  
فی سنة ۱۳۲۵ هـ ..... و بعد فیقول الراجی عفور به السبحانی علوی بن السید طالب البنادره  
الموسوی البحرانی ، انی لمارأیت التجارین اهل اللؤلؤه ، قد شق علیهم حساب الکو اجبت  
ان اخرج لهم دفترأ یسهل علیهم الحساب وسمیه به تحفة الاصحاب و یسئل الله الاستماعة لیهمد و  
آله الاطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار ، شرعت فی المقصود بعون الله المعبود فی شهر  
محرم الحرام سنة ۱۳۲۵ کتبه العبد العاصی ، الراجی عفور به الرحمانی غلام محسین  
بن سلیمان الکرمانی الپاریزی فی بمبئی والسلام . »

این کتاب از دو نظر برایم جالب بود ، یکی آنکه خود رساله ای از مرحوم سدید  
السلطنه بندرعباسی بنام « اوزان چو » در مجله فرهنگ ایران نشر داده بودم و دیگر و مهمتر  
آنکه عنوان غلام محسین بن سلیمان الکرمانی الپاریزی مزین به اسم اعظم کرمان و پاریز  
بود. قضا را سالی نکشید که سفری به روستاهای شهر بابک و سیرجان کردم و هم در آن سال  
یادداشت ماننده آن سفر کرمان را نوشتم و به جمع ورق پاره های ایام افزودم . حالا که پس  
از ده سال آن یادداشت های قلم انداز را خواندم مناسب دیدم به مناسبت نام دکتر باستانی و  
کرمان ، یادی از آن یادداشت ها بکنم و قسمتی از آنرا به دنبال این مقال بیاورم تا یکجا  
سودائی خوش کرده باشم :

( ... چون پس از ساعت ها ، خرکی لنگه لنگان با باری اندک ، و مردی ژنده پوش  
و نمد بر سر کشیده به دنبال آن روان می دیدیم ، معلوم بود که به آبادی یا قهوه خانه ای  
نزدیک می شویم ، چند خانه گلین و یک اطاقک بازمانده از برج و باروی قدیمی پر از دود و  
چند مرد آزرده از باد و خاک ، یک اجاق و چند استکان شکسته و یک قوری بند زده و دوسه  
کوزه و خمره ای پر از آب نیمه شور اینها قهوه خانه و استراحتگاه مسافر خسته و وامانده است .

\* این مقاله اولین بار در مجله یغما ، سال بیست و نهم ، صفحات ۹۶ —

۸۲ چاپ شده است .



خدای داند که اگر در اتومبیل شما ، محضری نباشد و مرکبی رهوار و کم‌عیب و نقصی نداشته باشید بر شما چه خواهد گذشت !

شب در یزد فرود آمدیم ، زندان سکند را مانند سفرهای پیش تمیز و مرتب و پر جنب و جوش و مردمش را دنیا دار و دنیا خوار و پر کار دیدم. خدا را شکر کردم که در دل این بیابان شوره زار ، مردمی چنین کار آمد و پر کار و صدیق که کاسه چشم تنگشان را هرگز قناعت پر نکند به تلاش و تکاپو مشغولند. در « مهمون‌خونه » که بهترین جای بیتوته مسافران غریب و بی‌کس و کاراست ، شبی به صبح آوردیم ، خانه کوچکی با راهروها و زیر زمین‌ها و دروینجره مشبک قدیمی و طاقهای ضربی با مردمی ساده دل و مهربان که خدمه هتل بودند و صبر و حوصله و بی‌خیالی آشنیز مهمانخانه که با وجود کمی وقت ، در کمال بی‌خیالی و بی‌قیدی ، دست بر شدم بر آمده خود نداشته بود و در کوششی از حیاط مرغ و خروس‌های خود را غذا می‌داد و هفت هشت گربه حریر و رنگارنگ و قشنگ را که می‌خواستند غذای مرغانش را بخورند به باد ناسزا و پر خاش گرفته بود و برای آنها روضه می‌خواند و آنها را با سادگی و حرارت و صداقتی تمام ، از عذاب اخروی و آتش جهنم آگاه می‌ساخت. این « مهمون‌خونه » خودمانی برای من که تازه از رنج راه آسوده بودم و برای کشتن وقت و وسیله می‌جستم بسیار مناسب و دلکش می‌نمود. چند جلد کتابی که با خود برده بودم ، در درون جامه‌دان ، چنان خالک‌آلود شده بودند که چون فکر می‌کردم یکی از آنها را بر گیرم و خود را با خواندنش مشغول‌سازم ، از بسیاری خالک و زحمت باز کردن و بستن جامه‌دان می‌هراسیدم. در راهرو مهمانخانه يك قفسه کوچک چوبی از کتاب‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی آکنده بود ، رمانهای پلیسی و جنائی و مجله‌های جلد شده و دستورات دکتر گیلدها و زر و بولتن‌های اخبار شرکت نفت و از این قبیل .

در لحظات آخر که از یافتن کتابی که برای خواندن مناسب باشد نومید شده بودم ، جلد کرباسی کتابی رنگ و رورفته و موش خورده توجهم را جلب کرد ، پیشخدمت هتل مدتی به دنبال کلید قفسه دوید ، چون باز آمد قفسه را گشود معلوم شد آن کتاب موش خورده و دبستان مذاهب ، است که وقف بر کتابخانه مردی زردشتی شده و نمیدانم از کجا به این قفسه رسیده است. چاپ سنگی عهد ناصرالدین شاه یا مظفرالدین شاه کتاب در بمبئی مرا بخواندن کتاب ترغیب نمود و از مطالعه آن کتاب تازه دانستم که تمام اماکن مقدسه و قبور و زیارتگاهها و شهرهای مورد احترام مردم جهان آتشکده‌ها و معابد زرتشتیان بوده و همه جا آماشاسپندان‌ها بال و پر گشوده اند و هر چه می‌کنیم و به هر نقطه و مشهد و تربتی سراج احترام فرود می‌آوریم اگر چه کیسیا یا کنیسه یا دیر و کنشت یا مسجد و مرقد و یا تربت امام و پیغمبری باشد ، همه آنها جایگاه آتشکده‌های زردشتی بوده و این قدس و طهارت و کرامات آن زمین‌های آسمانی است که هر لحظه به رنگی و هر زمان به وضعی مورد تقدیس و تعظیم مردمان قرار می‌گیرند !!

این کتاب تا پاسی از شب مرا بخود مشغول داشت ، در زیر زمین چلیپاوار مهمانخانه کسان بخوردن غذا و نوشیدن آبجو و گفتن و خندیدن نشسته بودند ، قیافه افسری ملول که به سداى بلند با آواز مریضه که بلند بلند از رادیو پخش می‌شد ، همراهی می‌کرد و بایی اعتنائی

آواز می‌خواند و سوت می‌زد و بر میز غذا می‌کوبید و انگار که آدمی زنده در آن اطاق حضور ندارد، سرگرمی تازه‌ئی بود و چون از پیشخدمت هتل پرسیدم چرا او را دعوت به سکوت نمی‌کند تا آسایش دیگر مهمانان بهم نزنند با تعجب و فروتنی فراوان گفت: «آخر! افسریه، می‌شه چیزش بگی؟»، صورت حساب مهمانخانه برای خواب و شام صبحانه سه نفره ۱۶۷ ریال بود. با تعجب پرسیدم این صورت حساب صرف صبحانه است؟ جواب شنیدم نه آقا برای همه چیز است.

خداوند نعمت انصاف و درستی را که گویا فقط در یزد و کرمان بجامانده است از مردم آن نگیرد یا اگر بگیرد برای آن باشد که نصف این صفات پسندیده را به مردم اصفهان و تهران مرحمت فرماید! (قطعاً توجه فرموده‌اید که سخن از ده یازده سال پیش است و حالا نمی‌دانم به قول باستانی پاریزی پس از هجوم یونسکو و تأسیسات مس سرچشمه و راه آهن بافق و فرنگی مآبی پر زور این عصر و زمان چیزی از آن مردمی و خلق و خوی نجیبانه باقی مانده است یا آن مصر مکرمت که تودیدی خراب شد!).

رفسنجان شهر پسته است و مانند همه شهرهای کوچک دو خیابان عمود بر هم اسفاله و یک میدان و بر کنار آن چند دکان مرکز شهر است و مردمی قانع و صبور به کسب و کارشان مشغولند. بردردکان مردی که تعمیر کار اتومبیل بود توقف کردیم. مرد تعمیر کار خود نبود، دو جوان به گازویل و روغن اندوده که شاگردان کارگر او بودند با مهربانی ما را پذیرا شدند، بی‌درنگ در تاریکی شب بکار پرداختند، چست و چالاک بر رفع عیب و نقص اتومبیل مشغول شدند، یکی در زیر موتور دراز کشید و دیگری در درون دکان بکار پرداخت، در این مدت چای و پیسی کولا و دیگر چیزها برای ما آوردند، خوب و بی‌دریغ و بی‌گفتگو هر چه باید کنند کردند و ماشین نیمه خراب ما را آماده ساختند چون خواستیم بهای خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و دستمزد خدمات تعمیر کاری بپردازیم، چنان بزرگواری اعجاب انگیزی نشان دادند که هرگز لذت احساس چنان مردمی و مهربانی را فراموش نمی‌کنم. نان و آب و تعمیر اتومبیل و مصرف ابزار و اسباب به رایگان آن هم از جانب دوشاگرد دکان شهر کی در ایالت کرمان که بی‌شک بیش از روزی سی ریال اجرت ندارند! شاید در روستاها و شهرهای کوچک هنوز نوع این جوانمردی و مردمی و ادب و شاید بهترش هم وجود داشته باشد اما در تهران چو سیمرخ و کیمیا است! (عرض کردم سخن از ده یازده سال پیش است) نیمه‌های شب به شهر کرمان رسیدیم. در تنها مهمانخانه شهر که نامش هتل صحراست و گویا رفاه مختصری برای مسافر با پول زیادی فراهم می‌شود، به ما جا ندادند و گفتند که امریکائی‌ها همه اطاقها را گرفته‌اند و یا پیش خرید کرده‌اند.

خداوند کریم را شکر کردم که فیض و برکات وجودهای شریف امریکائی به کرمان و مهمانخانه صحرای کرمان هم رسیده است. به این و آن تلفن کردیم. جناب استاندارورئیس شهربانی و آقای فرماندار را به زحمت انداختیم اما بی‌توجه گاهی پیدا نشد (چون همسفر من مرحوم سرتیب اسعد شاه خلیلی بود که بنا به دستور مرحوم منصور نخست وزیر وقت برای آگاهی از احتیاجات مردم اسماعیلی مذهب کرمان و سیرجان و شهر بابک با ناقابلی چون بنده

سفر می‌کرد. خدایش بیامرزاد که مردی آرام و کم‌ادعا بود و سرا در این سفر محبت‌ها کرد. هم‌سفر ارجمندم توسل بذات باری جست و از اولیاء حق مدد خواست : قضا را بخاطرش خطور کرد که دوستی دیرینه و درست پیمان دارد که طیب است و درس خوانده و تندخو و با دولتیان میانه‌ئی ندارد ( در آن روزگار ) گفتم باید به عطایش اندیشید نه به لقایش تحمل این سرمای سخت ندارم بهر کجای است و به خانه هر کس رخصت دهد باید برویم و درنگه نکنیم و فرود آئیم تا جان از سرما بدد بریم. راهی خانه دکتر ایرانی کرمانی شدیم و آن مرد گرایی که خدایش خیردها ، در آن نیمه شب ، در خانه‌اش را با گشادگی و خوشروئی و مرحمت و فروتنی گشود و عیالات را بیدار کرد و شمع و چراغی برافروخت و سفره‌ئی پر- نعمت ساراست .

کرمان از پس قرنها جنگ و ستیزها ، کشت و کشتارها ، فله‌داربها و نفاقها و غارت‌ها و قتل عامها و قحطی‌ها و خشک سالی‌ها ، امروز شهر کی گشاده و باصفا با مردمی مهربان و زود رنج و مظلوم و گله مند و کم‌کار و نادار و خسته دل است که به قول ناصر خسرو مردمش کوفته روزگارند و بخود مشغول .

از چند سال پیش که من این شهر را دیده بودم ، مردمش بکارتر و صفایش بیشتر و خیابان‌ها پاکیزه‌تر و روشن‌تر و بازارها آکنده می‌نمود. شاید به آن سبب بود که در این سفر من خود در خانه مردی مهربان و کریم‌النفس که کدبانوی فرشته خوی و خوش سلیقه و مهمان نوازتر بیت شده در مشکوی داشت و از هیچ‌گونه لطف و مرحمت درباره ما دریغ نمی‌نمود مهمان بودم و بر سفره آراسته او می‌نشستم. به هر حال کرمان را بهتر از پیش دیدم و مردمش را بکار زندگی امیدوار یافتم .

شهر کرمان و نقش و نگارهای آثار و سنای عجم ، در این شهر و تاریخ پرماجرای گذشته درازش و شنیدنی‌های حوادث وحشت‌انگیزی که بر این شهر فرتوت گذشته است کم و بیش ، در کتابها و تاریخ‌ها و سفرنامه‌ها خواننده‌ایم ( حالا پس از ده سال سلسله مقالات گرفتاری‌های قائم مقام در یزد و کرمان روی دست همه کتاب‌ها و نوشته‌ها بر خاسته است و گمان نمی‌کنم دیگر احتیاجی به خواندن کتابی دیگر باشد یا بهتر بگویم با خواندن این مقالات ممتع دیگر وقتی برای خواندن دیگر کتاب‌ها باقی بماند. ) گفتگو از بناهای کهنه و سوزن زنی و درویش و ملای کرمان و حکایت اختلاف اندازی و سیاست بافی و ساده دلی مردم، دیگر کهنه شده است ، آب و ملک و دانه و خرمن این و آن ، قالی و نقش نارنج و ترنج و رنج قالی باف ، و درد یتیمی اطفال ، و بالاخره محله زریسف و قلعه شاه اردشیر و بازار آقاخان و مشتاقیه و جلیله و مدرسه محمد کریم خان و حمام گنجعلی خان را بسیاری دیده‌اند و نوشته‌اند و خواننده‌ایم ، آنچه من در این سفر، در شهر کرمان به چشم ظاهر و باطن دیدم و به گوش جان شنیدم ، فریاد مردم از وعده‌های نافرجام تهران است . مردی که در گوشه‌ئی دور دست بار محنت و محبت و مؤنه عیال و اولاد به عهده دارند و متوقمند و درست هم توقع دارند که حداقل با ساختن دو قطعه راه شهرشان و روستاشان با ایالات مجاورشان یعنی خراسان و فارس مربوط سازند ، توقع دارند از این آمد و رفت‌ها ، تنبیر و تبدیل‌ها و کاغذها و نامه‌ها و طومارها و

احکام و قوانین و بخشنامه‌ها ، و این همه وعده‌ها و نویدها ، یکی دو سه تا نشان که در کار عموم خیر محض باشد به عمل پیوند و برای مردم راه و نان و آب و رونق کسب و کاری فراهم آرد . از بس به آنچه گفته‌ایم عمل نکرده‌ایم امروز دیگر در شهر کرمان به هر چه بگوئید و بنویسید ، بازاری و مکاری و سوداگر و بزرگتر اعتماد ندارد ( توجه فرمائید که صحبت ده بازده سال پیش است . )

چه خوب است از خدا بخواهیم که عاقبت بخیری که سروته پیازی به اختیارش است ولو دهدار یا بخشدار یا ژاندارم یا رفتگر یا معلم یا ملا هر که باشد ، چنان جهادی کند که حرفش با عملش موافق اوفتد و مردم نومید یا کم‌امید و آزرده این شهر را به زندگی واقامت و کار و کوشش در این شهر امیدوار سازد. کرمان هم آب دارد و هم زمین و هم بارور است و هم بازار نزدیک دارد، هم گرمسیر دارد و هم سردسیر ، هم نخل و خرما و نارنج و پرتقال و پسته دارد هم گردو و بادام و نقاط خوش آب و هوای دامنه جبال بارز می‌تواند به راستی برای سیر و گشت و استراحت و تفرج تابستانی مردم اطراف خلیج فارس و دریای عمان واقماً مفید باشد . کدام گرمازده هندی یا پاکستانی است که از راه زاهدان به کرمان برسد و نخواهد در بیلافت خوش منظر کرمان و سیرجان نیاساید. امروز در کرمان هم مانند همه شهر و روستاهای وطن ما ، همه گان همه چیز می‌دانند ، خوب و بد را تمیز می‌دهند ، زشت و زیبا را درک می‌کنند ، هم راست می‌شناسند و هم دروغ ، هم درد می‌دانند و هم درمان ، همت و دلسوزی کسانی که جهاد کنند و بکار خیر و صلاح مردم برخیزند به ثمر می‌رسد و بی‌شک اجر دنیا و آخرت خواهند یافت .

آدمی در شهرهای کوچک به غلط ، احساس وظیفه و مسئولیت وجدان می‌کند ، متأثر می‌شود ، برای خود فکرمی‌کند که چون به تهران بازگردم چنین و چنان می‌کنم ، به فلان و بهمان می‌نویسم ، از زید و عمر و می‌خواهم ، برای حسن و تقی و نقی مشکلات و راه حلها را بازمی‌نمایم ولی چون به تهران می‌رسد ، خود چنان در جنجالی فرومی‌غلطد که از سرپانمی‌شناسد و بکار خود نمی‌رسد ، چه رسد بکار دیگران !

دمادم غروب يك روز اقامت در شهر کرمان به روضه حضرت شاه نعمت‌الله ولی در ماهان رسیدم ، بقعه و بارگاه شاه ولی ، همچنان سکوت و وقار و زیبایی دلکش خود را داشت ، سروی بلند بالای که در گوشه‌ئی از صحن همواره زینت بخش منظره بدیع و ملکوتی این آستان روحانی بود ، از تظاول ایام ، بل از دست بی‌مهر آدمیان ، به علت آن که بر بین آن سنگ و ساروج و سیمان و قیرو گچ ریخته بودند ، چندان که مانع رسیدن آب به ریشه جان آن آزاده بی‌زبان شده بود ، خشکیده بود و اکنون سرو بی‌خشک فرسوده و بی‌شاخ و برگ بر جای مانده است ، گوئی بر جای مانده است تا یاد آور ندانمکاری ، نامهربانی ، نادلسوزی و بی‌نظمی و بی‌فهمی و بی‌سلیقه‌گی اولادان آدم باشد که دم از خدمت و محبت می‌زنند ولی جز حسرت و زحمت ندارند. اگر در کشور دیگری بود ، شهردار شهر از پا نمی‌نشست تا کشف علت کند و چون مقصر شناخته می‌شد ، جامعه آن شهر او را لااقل از ورود بدان شهر برای همه عمر ممنوع می‌داشت و بر او لعنت و نفرین می‌فرستاد.

اما درماهان ، خود شهردار هم از جور زمان به خشکیدن گرائیده و کیست که به خاطر درخت سروی امیریا والی یا متولی یا موقوفه خواری یا حاکمی را مؤاخذه کند؟  
روضه و بقعه شاه ولی بسیار کم نور و کم چراغ و سردر و سقف و ستون آن ، از آن همه سلیقه و ظرافت که در بکار بستن چند چلچراغ و کشیدن سیم زمخت برق و افروختن شمع و شمعدان‌های آهنی و گچی در درون بقعه بکار رفته است به زبان بی‌زبانی شکوه می‌کرد. ای کاش تنها همان شمع و چراغ و پیه‌سوزهای قدیمی و لاله‌های پر شکوه را می‌افروختند و از خیر برق و بلندگومی گذشتند و آن بنای عالی روحانی را با نور تند سبز و سرخ و زرد و چراغ‌های بی‌تناسب و سیم کشی سفید و سیاه کلفت و زمخت بر روی در و دیوار با آن همه ابتدال نمی‌آراستند حجره‌ها که برای توقف مسافران و زائران است خالی و متروک ، آب حوض به غلظت گرائیده ، کتابخانه یا بهتر بگویم انبارک کتاب که درش بروی هر کس و ناکس باز نمی‌شود و خاص پذیرائی از بزرگان و اردین است و مرا هم بخاطر همسفرم بدرود راه دادند ، چنان بی‌تظم و درهم ریخته و پرازن کتب متفرق و بدون اندک نظم و دقتی است که آدمی را در جستجوی کتابی دچار سرگیجه می‌کند.

در این اطاق این روضه مقدسه بدرگاه خالق لوح و قلم نالیدم که خدایا آنجا که کتاب نیست آن چنان ، اینجا که کتاب هست این چنین! به حکمت بالغه تو پناه می‌برم.  
از کرمان رهسپر سیرجان شدیم . سیرجان شهرکی است آباد و سر راه بندعباس به کرمان ، مردمش نیم‌سوخته و چهره‌ها کم‌ویش به سیه چردگی مردم جنوب ایران ، لهجه کرمانی با زیر و بم دلنشینی که بیشتر از خود کرمان در لهجه آنها بجای مانده است و یادآور روزگاران دراز گذشته و پرماجرایی آنها است ، گاهی به لطافت لهجه‌های فارسی و بسا به خشونت و هنجار لهجه‌های ترکی در آهنگ‌ها و کلمات و قطع و وصلها به گوش شنونده می‌رسد. چون به دروازه شهر رسیدیم مرکز شهر را می‌دیدیم . باز دو خیابان کوتاه و تنگ و چند خانه و عمارت نیمه آجری و نیمه گلی و یک میدان و حوضی رنگ انداخته و چند تک درخت در کنار خیابان آدمی را با سکون و وقار و افسردگی نظاره می‌کردند. بچه‌ها کنجکاو و نگران ، پیرمردها آرام و بی‌اعتنا سرتاپای ما را و رانداز می‌کردند. آخر حداقل ضررها برای این شهر آن بود که مقداری از نان و آب و آذوقه آنها را تلف می‌کردیم و مردم این مطلب را از پیش می‌دانستند و کنجکاو و بی‌اعتنائی و نگرانی آنها چندان بی‌جهت نبود . اینجا دیگر برای قدوم مهمانان « تهرانی » تهیه مقدمات شده بود . مهمان‌داری که ما را به خانه خویش برد ، مردی نجیب‌زاده و مردم‌دار و آداب‌دان و مهمان‌نواز بود ، یدالله خان صالحی سیرجانی که معلمی متعین بود و صاحب آب و زمین و درخانه‌ای داشت ، از ده روز پیش عائله خود را به زحمت انداخته بود تا برای دو سه « مهمان تهرانی » که به شهر سیرجان وارد می‌شوند و سائل راحت فراهم کند.

اطاق‌ها را بفروش کرده بودند ، میز و صندلی و مبیل راحت به حد کفایت چیده بودند و برای پذیرائی از اکابر شهر که به دیدار و تهنیت مهمانان خجسته‌پی تهرانی خواهند آمد آراسته بودند .

هر بانوی با سلیقه‌ئی که در شهر سیرجان دستی به شیرینی‌پزی و آشپزی و غذاهای باب-دندان و موردپسند «تهرانی‌ها» داشت به خانه یدالله‌خان خوانده شده بود تا از مطبخ صاحب خانه مهماندار برای لذت مهمانان شیرینی‌ها و غذاهای تهرانی‌پسند به سفره آید. اگر به اشاره نگاه و حرکت چشم حاجتی بر صاحب خانه یا خدمه یا فرزندان یا مهمانان دیگر کشف می‌شد، ابرو باد و مه و خورشید بکار می‌افتادند تا رفع حاجت کنند و به مهمانان تهرانی بد نگذرد. از نخستین لحظات ورود صاحب خانه با فروتنی و ادب خاصی به خدمت ایستاد و برای هر خوردنی و آشامیدنی عذر و معذرت‌ها خواست و خانه خود را حقیر و سفره خود را فقیرانه و آشپز را بد سلیقه و غذا را نامطبوع خواند و از بزرگواری و مناعت مهمانان طلب بخشش کرد. گروه گروه عارف و عامی به دیدار مهمانان تهرانی آمدند، هر چه رئیس و امیر بود از هر گوشه‌ئی، خود را به خانه مهماندار کریم رسانیدند و تهنیت گفتند و از کوچکی شهر و نبودن وسائل راحت مهمانان به سهم خود عذرها خواستند. به موقع شام همه اکابر شهر بر گرد میز پر نعمت و سفره موسع یدالله‌خان جمع آمدند، و برای خوش آیند مهمانان تهرانی از هر دری سخنی به میان کشیدند که حاکی از بیم و امید بود و برای هر خدمتی خود را آماده نشان دادند. اگر بیست نفر بر سر سفره بودیم، برای دویست نفر غذا حاضر ساختند و هر چه بهتر بود به مهمانان تهرانی عرضه کردند شاید به آنها بد نگذرد. بخاطر آمد اگر میزبان ارجمند ما به جای این همه زحمت و مرحمت و تهیه این همه مأکول و مشروب، به سادگی و تازگی ما را می‌پذیرفت و از نان و پنیر عادی زندگی خود، ما را بهره مند می‌ساخت و در کنار اجاق زمینی و منقل‌های مسی بر روی زمین مغروش جای می‌داد و آنچه از باب کرامت و تفنن مهمان نوازی و لطف و اسراف و تبذیر کرده بود به مستمندان سرکوی خود می‌بخشید و خاطر جمعی گرسنه بی‌شام را شاد می‌خواست چقد را و ما و عائله‌اش و فرزندان‌ش و خدمه‌اش و مردم شهرش راحت تر بودیم. به هر حال آن چنان مرسوم آن شهر بود و گفته‌اند که شهری و رسمی.

فردای آن روز به کریم آباد دارستان رفتیم. کریم آباد آبادی تازه احداث شده کوچکی است که به همت جمعی از مردم چادر نشین فرقه اسماعیلیه آقاخانی اطراف سیرجان به وجود آمده است، قبل از آن که به کریم آباد برسیم به اتفاق شهردار و رئیس فرهنگ و یکی از دبیران شهر به قلعه سنگ سیرجان رفتیم، از قلعه سنگ سیرجان امروز جز تپه بزرگی که در درون حصاری که بر گرداگرد آن کشیده شده است و اکنون حصار و برج‌ها و خانه‌های دامنه قلعه هم هم چون بنای اصلی قلعه ویران گشته‌اند، چیزی برجای نمانده است. در منتهی‌الیه این قلعه در نقطه‌ئی که به آخرین بلندی تپه چیزی نمانده است پله‌کانی از سنگ سفید که در بدنه صخره‌ئی تراشیده‌اند دیده می‌شود که شاید محل عبور اسب و استر هم بوده است. قلعه سنگ سیرجان در ارتفاعی واقع شده است که تمامی جلگه را زیر نظر دارد و اکنون بر دامان اتلال آن صدها بل هزارها قطعات ظروف سفالین در زیر و روی خاک به چشم می‌خورد که راهنمای باستان‌شناسان تواند بود. در دامان تپه سنگی که قلعه بر آن ساخته‌اند، بقایای یک منبر سنگی شکسته برجای مانده است که تاریخ کتیبه‌ئی که بر یک بدنه آن منقوش

است ۷۸۹ می‌باشد و در آن بنام سلطان احمد اشاره شده است . از منبر فعلا هشت پله باقی مانده است کتیبه منقور در روی بدنه منبر سنگی آن چنان که من توانستم بخوانم چنین است: *و الملك العادل المظفر من السماء بالنصر والعز والفتح والمنن عماد الحق والدين الواثق بالملك الصمد ابا الخيرات السلطان احمد خلدالله سلطانه اقل ممالك سلطاني ...* و در کنار کتیبه : *تسع و ثمانين وسبعائه .* و این سلطان احمد عماد الدین احمد است از آل مظفر که در کرمان به سال ۷۸۶ به تخت نشسته است و از امراء آخرین آل مظفر در آن دیار است و همان عماد الدین سلطان احمد است که شاه شجاع وقتی او را به حکومت کرمان و سیستان منصوب کرد بدو آن وصیت و اندرزنامه فرستاد که در صدر مقال آمد . (۱) و این سلطان احمد برادر شاه شجاع آل مظفر است و به نوشته حبیب السیر ۳۷ سال عمر کرد و مانند بیشتر امراء آل مظفر شعر خوش می‌سروده است و این دوبیت زیبا منسوب به اوست:

از واقعه ئی ترا خیر خواهم کرد      و انرا بدو حرف مختصر خواهم کرد.  
با عشق تو در خاک فرو خواهم خفت      با مهر تو سر ز خاک برخواهم کرد.  
و امیر مشهور دیگری از آل مظفر به نام شاه شجاع که او هم امیر کرمان هم بوده است چنین شاعرانه نالیده است :

افعال بدم ز خلق پنهان میکنم      و اندوه جهان بردلم آسان میکنم  
امروز خوشم بداد و فردا با من      آنچه از کرم تو می‌سزد آن میکنم  
باز گردیم به دارستان . دارستان نام منطقه‌ای است که در شرق سیرجان واقع شده ، زمین‌های بارور و چاههای کم عمق و آب زیرزمینی فراوان دارد. تعدادی از روستاهای این منطقه اسماعیلی نشین است و گمان می‌رود که در روستاهای پراکنده این ناحیه مانند امیر آباد، کریم آباد، پاچالال ، اصغر آباد و غیره حدود پانصد خانوار روستائی کشاورز و به همین حدود خانوار ایل نشین شبان از اسماعیلیان آقاخانی سکونت داشته باشند . چون به کریم آباد وارد می‌شدیم ، زن و مرد و خرد و کلان به دیدار همسفر من که نزد آنها احترام مذهبی و رتبه سیادت و الائی دارد آمده بودند، طاق نصرت بسته بودند ؛ گوسفندی را به رسم قربان در قنوم او سر بریدند و در مدرسه و خانقاه آبادی گروه گروه جمع آمدند و اسپند سوزاندند و شمع

۱- نگاه کنید به تاریخ کرمان ذیل عماد الدین احمد صفحه ۵۴۴ . و تاریخ محمود کتبی صفحه ۱۷۴ - ۱۷۳ و به المعجم والاسرات الحاکمه زامبادر دکتر زکی محمد حسن بک و حسن احمد محمودا بربی چاپ جامعه فؤاد اول مصر ۱۹۵۱ صفحه ۳۷۹ و حبیب السیر و به مقاله قلنه سنگ نوشته شیخ عبدالحسین محسنی مندرج در دوره نامه هفتواد و نشریه فرهنگ سیرجان سال ۳۵ - ۱۳۳۶ و به کتاب :

A Survey of Persian art , by : Arthur Upham Pope vol II . p . 1099

و به مجله ینما که بنده ندیده‌ام و نخوانده‌ام و شنیده‌ام که استاد حبیب یغمائی به آن روزگار که رئیس فرهنگ کرمان بوده‌اند مقالتی در این خصوص نوشته‌اند و به سایر تواریخ مربوط به دوره آل مظفر .

افروختند و به او ازی بلند و یا علی مدد، گویان ما را پذیره شدند. در میان مردم اسماعیلی ایران مانند درویشان شیعی در برخورد و احوالپرسی به جای «سلام علیکم» و «یا علی مدد»، «یا علی» می‌گویند و مسجد و معبد خود را «خانقاه» می‌نامند. مردی چوپان که چهره‌اش به سرخی قرص خورشید به هنگام غروب زمستانی می‌نمود تهیدست، اما آزاده و مهربان، با جمعی از مردم ایل نشین و شبان که راستی و صداقت از وجناتشان هویدا بود، از ما استقبال کردند، بر سفره آنها غذا خوردیم. زنان و مردان برابری می‌کردند همه، همه‌جا در خدمت ایستاده بودند. یک مدرسه ابتدائی در این ده وجود داشت. از گرمابه و دکان و طبیب و درمانگاه و کارگاه اثری نبود. قیافه‌ها بسیار معصوم و ابتدائی و لباس‌ها بس ساده و قلبها پر از مهربانی و عطوفت و احترام و صداقت می‌نمود. در اطافی که برای پذیرائی ما ترتیب داده بودند میز و صندلی چیده بودند بخواش من این وصله ناجور را برچیدند و به راحتی بر زمین نشستیم و به دیوار تکیه دادیم. مردم این ده همه بی‌سواد بودند از همه چیز و همه جای جهان بی‌خبر بودند. اما به کیش و آئین خود سخت دلبستگی نشان می‌دادند و احساس کردم که در خدمت مرزوبوم خود کوشا و شایسته‌اند. از کریم آباد به روستای ملا حاجی رفتیم که در غرب سیرجان واقع است، ملا حاجی روستای بزرگی است که با دیگر روستاهای اسماعیلی نشین غرب سیرجان مرکز تجمع جماعت کثیری از اسماعیلیان آقاخانی این منطقه است. ملا حاجی به زیدآباد نزدیک است. زیدآباد در کنار جاده سیرجان به شهر بابک است و نیمی از مردم آن اسماعیلی آقاخانی‌اند. روستاهای حافظ آباد، رحیم آباد، ملا حاجی، دارآباد، ده نوبالا، ده نوپائین، ده میر و چند آبادی دیگر محل اقامت حدود یک هزار خانوار اسماعیلی ده نشین کشاورز و یک هزار خانوار چوپان و شبان اسماعیلی مذهب است.

اسماعیلیان در آبادی‌های بزرگ برای خود خانقاه، ساخته‌اند و مردم برای ادای وظائف دینی خود بدانجا می‌روند. امور داخلی و خانوادگی عقد و ازدواج و سنت‌های مذهبی و جشن‌ها و سوگه‌ها و معاملات و محاسبات خود را در خانقاه آبادی بجای می‌آورند. خانقاه‌ها مانند خانه‌ها خالی از هر گونه زینت و آرایش و پیرایش است، از نظر معماری و هنری ابدأ قابل توجه نیستند. زنان و مردان به آزادی و آسانی با هم کار می‌کنند و در درون خانقاه گرد می‌آیند. یک معبد منتخب مردم ده ناظر مالی و صندوقدار خانقاه است. آنچه از اموال اسماعیلیان بجامعه اسماعیلی پرداخت شود باو تحویل می‌گردد. اما واقفان منتخب مردم ده است و خدمتشان رایگان و بقصد تقرب است. رابطه بین مردم و امام اسماعیلی یا با اماناء برگزیده امام همین ناظرین خانقاهها هستند.

مردم غالباً سواد ندارند. در ملا حاجی که آبادی بزرگی است حمام وجود نداشت. از هر خانه‌ای جوی آبی می‌گذشت و همه اهل خانه بر کنار آن دست و روی خود می‌شستند و هم از آن آبی می‌آشامیدند. اسماعیلیان مردمی سخت معتقد و بردبار و پرکار و فوق‌العاده عقیف و ساده دلند با همکیشان خود که در روستاهای دیگر زندگی می‌کنند مهربان و یکدلند هیچگاه جنگ مذهبی و اختلاف فکری در میان آنها و سایر شیعیان منطقه وجود نداشت.



است . شغل غالب آنها برزیکری و دهقانی و گوسفند چرانی و شبانی است . ( حالا پس از ده یازده سال و این همه قوانین جور و اجور و آنهمه فشار مراکز تولید گوشت دیگر نمیدانم آن بیچارگان چه می کنند ) بردر و دیوار خانقاهها و بر سردر خانه ها و در اطاق ساده خانوادهها عکسی از پرنس کریم آقاخان یا آقا خانهای مرحوم امامان فرقه اسماعیلی آقا خانی نصب شده است .

با همه فقر و تهیدستی مردمی بلند نظر و افتاده و آزاده و نجیب و فوق العاده مهر بانند و در مهمان نوازی افراط کار . به هنگام سرما منقلهای پر از آتش بدرون اطاق آوردند . پردهها را آویختند و گرداگرد مرحوم شاه خلیلی طاب ثراه ، گوش تا گوش نشستند و با احترام و وقار و ایمان و از سراخلاص و ارادت به سخنانش گوش فرا دادند و چون برمی خاستند که مرخص شوند از سر تا قدم آن مرد را می بوسیدند و یا علی مددگویان از فیض و برکت نفس او بهره می گرفتند . بارها دیدم که زنی پیاده و برهنه پا از زمینهای دور و از آبادی دور دست دوان دوان برای دیدار همسفرم دوان دوان می آمد و چون به نزدیکی اتومبیل می رسید صیحه می زد و بر زمین می افتاد و سرودست و روی او را چون نقل و نبات می مکید و گریان و نالان یا علی یا علی می گفت .

من برآستی بر این همه صفا و خلوص و صدق و ایمان غبطه می خوردم راستی را که دل سیاه سنک پر گناه من کجا و آن همه ارواح پاک و طیبیه و مؤمن و مخلص صادق کجا ؟  
با بصیح رسانیدن شیئی که در ده ملاحاجی ما ندیم ، صدها نامه و مکتوب فراهم آمد ، همه آنها توقعات مردم برای درمان دردهای عمومی و نواقص زندگیشان از قبیل ساختن حمام ، مدرسه ، وسائل کار ، راه و حفر چاه و تهیه بذر و امثال آن بود و من بخوبی دریافتم که مردم دور افتاده گوشه های وطن ما خود بدردهای خود بخوبی آشنائی دارند و در پی علاج و درمان و چاره اندیشی افتاده اند باشد که دستی آنها را دستگیر شود و همتی آنها را پایمردی کند .  
از ملاحاجی به سوی شهر بابک براه افتادیم . در نزدیکی شهر بابک روستای حصارویه و پس از آن آبادی اشکور (Oshkour) واقع است . خانقاه ها را برای ورود مرحوم شاه خلیلی آراسته بودند و بر مقدم او عرض ادب می کردند و او را گرامی می داشتند زنان بلند بالای چارقده به سر بر روی سر خود مجمری از آتش داشتند که در پیشاپیش جمعیت حرکت می کردند و بر آتشدان اسپند می سوزاندند . دخترکان گلاب می پاشیدند ، شترها را آئین بسته بودند و بر آنها لباس و زنگوله و زیورهای رنگی آویخته بودند تا در قدوم دوست سر ببرند و بحمداله با منع مرحوم شاه خلیلی ، آن حیوانات زبان بسته از دم تیغ رها نیده شدند و جان بدر بردند .

در خانه یکی از همین اسماعیلیان فرود آمدیم و همه مردم جمع شده بودند ، همه چیز آراسته بود ، همه خوشحال بودند ، پس از ناهار بگفتگوی بعد از ناهار نشستیم از هردی سخن می رفت ، همه دردهای دیگر جاهای کرمان را مردم این روستاها هم داشتند . شب هنگام احتفال انسی برای مردم ده بوجود آمده بود ، پیر و جوان و خردو کلان در اطاقها و حیاط جمع شده بودند ، هر کس بخدمتی مشغول بود ، همه با اخلاص و مهر بانی با هم غذایی خوردند

همه صلوات می‌فرستادند و یا علی‌گویان از اولیاء حق برای رفاه و آبادانی سرزمینشان مدد می‌خواستند توگویی باور داشتند که روزگارشان به نیکی گرایش دارد. در خلوتخانه دل شکسته‌ام از خداوند سبحان درخواستم که باین مردم بی‌نوا و بی‌پناه و درمانده رحمت آورد و از برکات نام و انفاس اولیاء طاهرین بآنها رفاه زندگی و وسائل معیشت و سلامت و بردباری دهد، باشد که روزی این فرزندان ایران زمین روی آسایش ببینند و از رنج مدام برهند.

شهر بابک قصبه کوچکی است یک بخشدار و سه چهارتن مأموران دولت و جمعی کاسب و پیلهور همه آبادانی و رونق آنست، کهنگی و درماندگی بر سرکوی و برزن آشکاراست. زمینی بارور و حاصلخیز و آبی فراوان و پربرکت و آفتابی درخشان و فیاض و مردمی ساده دل و آرام، گوشه‌ئی از کنار کویر را بصورت شهر بابک درآورده است. راه ارتباطی شهر-بابک به سیرجان بهتر از راه اصلی است. راه شهر بابک به یزد از میان دره‌ها و آبادیهای کوهستانی خوش‌نما می‌گذرد، سنگها و کوهها و دشت‌ها زیبایی خاص خود دارند. در چنان منطقه‌ئی و با چنان استعدادی اگر آثار شهری باستانی از دوران پیشین بجای مانده باشد پرگرافه نیست. ولی اکنون هیچ اثر باستانی شناخته شده در شهر بابک وجود ندارد. اما روایات سینه به سینه درخصوص قدمت این شهر و این منطقه در سینه‌های بی‌کینه مردم این دیار بجای مانده است مردم شهر بابک شوخ و بذله‌گو و کم‌آزارند. قاضی شهر می‌گفت که هرگز پرونده منافیات عفت، سرقت و این‌گونه جرائم در محکمه این شهر دست کم بدوران تصدی خود ندیده است. وقتی قاضی جوان ساده دل و گوشه‌فتاده این شهر از رنج‌های خود و مردم برای ما حکایت می‌کرد، من باین مقوله می‌اندیشیدم که با این شور و شوق و حرص و ولعی که مردم روستاهای ما برای کسب تمدن شهرنشینی و تجدد مآبی دارند دیری نخواهد گذشت که سیل بنیان‌کن آداب و عادات زیانند باین قفس‌های دوردست که لانه مردم بی‌خبر است وارد خواهد شد اگرچه همراه با کارخانه قند و کشت چغندر بطریق مکانیزه و درمانگاه و مدرسه و مسجد جدید و خانقاه و صومعه نوین باشد آنقدر هست که تغییر قضا نتوان کرد.



نوشته های پراکنده



\*

## پیشگفتار

بنام پروردگار بخشایند همهربان

پیوستگی میان شهرهای دیه های کشور پیش از پیش شده است  
ده نشینان وساکنان آبادیهای کوچک برای یافتن کارشهرها  
روی میآورند، جوانانی که اندک مایه دانش و بینش دارند چون  
زادگاه خود را برای زندگی تنگ میبینند بشهرهای بزرگتر میروند  
و برای دانش اندوزی با کار و کسب در آن شهرها میمانند.

اکنون ساده ترین روستائی ده نشین ناگزیر است برای  
کارهایی که با دستگاههای دولتی دارد بزبان فارسی گفتگو کند.  
آشنائی مردم دیه ها و شهرهای کوچک بزبان فارسی وارد  
روزنامه و رادیو و کتاب و مدرسه سبب شده که لهجه های محلی  
بفراموشی افتاده و واژه های بسیار سودمند لهجه های محلی کم  
کم دگرگونی پیدا کرده و یا از میان رفته است.

در هر یک از لهجه های محلی ایران که در بخش از سرزمین  
بزرگ کشور ما با آنها گفتگو میشود واژه هایی هست که بی شک معترف  
اندیشه ها و شیوه زندگی و چگونگی وضع سرزمین مردمی است که در  
آنجا زیست میکنند و زبان آن مردم برای مطالعه جامعه ها و  
شناسائی مردمی که در آن سرزمین زندگی میکنند راهنمائی شایسته  
و سودمند است.

بعلاوه لهجه هائیکه امروز در روستاها و شهرهای کوچک دور  
افتاده مورد گفتگوست بیشتر با زمانه زبانهای باستانی و ملی ماست  
و برای بررسی های زبانشناسی ارزنده و پیرایه میباشند.

فرهنگهای فارسی چنانکه باید پرداخته نیست و بسیاری از  
واژه های رایج در زبان محاوره که در لهجه های محلی سینه بسینه  
نگهداری شده و مردم با آن سخن میگویند در فرهنگهای فارسی

---

\* فرهنگ لارستانی، تالیف احمد اقتداری، از انتشارات فرهنگ ایران

زمین، تهران، ۱۳۳۴ خورشیدی.

ضبط نشده است و اگر کار جمع آوری لغات لهجه های محلی از یکصد سال پیش آغاز شده بود و باروش درستی پیش میرفت بی شک امروز میتوانستیم فرهنگ کاملی درست داشته باشیم و یا حداقل اقل فرهنگهای کنونی زبان ماغنی تر و ارزنده تر می بود .

بسیب اینگونه فایده هاست که دانشمندان زبان شناس برای جستجو و پژوهش ریشه يك واژه یا تطبیق چند لغت تحمل رنج سفرهای دشوار کرده و در سرزمینهای مختلف بمطالعه لهجه ها میپرد ازند و سالهای دراز در شهرها و روستاها میگذرانند و عمری بر سر این کار میگذارند .

\*\*\*\*\*

نگارنده که از مردم لارستان در سال یکهزار و سیصد و بیست و دو و خورشیدی کتابی تالیف مستشرق معروف آلمانی اسکار مان Oskar Mann بدستم رسید که در آن از لهجه های لاری و اصلت لغات و چگونگی صرف افعال این لهجه گفتگو شده بود . مولف بسیب آنکه نتوانسته بود برای مطالعه در لهجه های لارستان بآن سرزمین رفته و کتبی نیز درست نداشته است که از روی آنها تحقیق کافی نماید ناچار افسوس بسنیا رخورده و مطالب را گذاشته و گذشته بود .

برای من که بسرزمین پدری خود با همه ویرانی و بی سامانیش در لیبستگی و بیوند ناگسستگی دارم (بخصوص در آن روزگار که بمقتضای آغاز جوانی بهمه آنچه مربوط بزادگاه مالوف من بود علاقه و احترام خاصی قائل بودم) بسیارگران میآمد که زبان مادری ما که از نظر زبان شناسان ارزنده و درخور مطالعه و بررسی است تا این حد گمنام و در راه فراموشی باشد ، از این رو برآن شدم که با روشی درست و واژه های لهجه های لارستانی را جمع آوری و بشیوه ای مطلوب نگهداری کنم تا فرصت انتشار آن بدست آید . اما

آشنا نبودن بروشی علمی کار موجب آن بود که از اندیشه خود با زمانم و ناچار توانستم تنها مقداری از لغات را در یاد داشته‌های پراکنده گردآورم.

در سال ۳۲۸ کتاب *Kleinere Dilckte* تألیف Geiger بدستم رسید. شوق بسیار این مولف که همچون شاعری که از رویای خیال‌انگیزی یاد میکند از لهجه های لارستانی سخن گفته بود مراد رکاری که در پیش گرفته بودم در لگرمتر ساخت. بهانه‌های پیش آمده که از تهران به لارستان بازگشتم و در کار جمع‌آوری لغات کوشش بیشتر نمودم. در خلال همین احوال بنویشتن برخی نکته‌های دستوری و تطبیق آنها با زبان فارسی نیز پرداختم.

در سال یک هزار و سیصد و سی و خورشیدی، یعنی در ستده سال پس از آغاز کار، دوست دانشمندم آقای منوچهر ستوده کتاب *Iraneski Yaziki* تألیف راماسکوویچ چاپ لنینگراد را که در آن گفتاری را جمع بلهجه لاری بود در اختیارم گذاشتند. با مطالعه این کتاب اطمینان یافتم که جزسه کتاب مذکور در این یادداشت در زمینه لهجه های لارستان مطالعه و تحقیق دیگری نشده است. این اطمینان مرا بر آن داشت که آنچه را در مدت ده سال گردآوری کرده و بصورت یادداشت‌های پراکنده و بی‌نظم نگاه‌داری کرده بودم باروش درستی منظم کنم و برای چاپ و انتشار آماده سازم. از حسن اتفاق دوست دانشمند دیگرم آقای ایرج افشار مرا در این راه ترغیب مینمود و میتوانم گفت دستیاری برادرانه و بی‌نتیجه‌ای نمودند تا آنجا که راهنمایی و یاری ایشان مرا مصمم به چاپ "فرهنگ لارستانی" کرد.

هنگامیکه بترتیب یادداشت‌ها و تنظیم آنها آغاز کردم همواره مورد تشویق دانشمند گرانمایه استاد ابراهیم پورداود قرار گرفتم و همیشه مرا به چاپ آن دلگرمی بسیار میدادند.



راهنمائی و دستیاریهای روستان دیگری مانند آقای محمد امین هنجی همشهری دانشمند و ارجمند من که یادداشت‌های خود مربوط بلغات لهجه "خنج" را در اختیارم گذاشتند و دست دانشمند م آقای مصطفی مقربی که در تهیه و تنظیم نکته‌های دستوری این کتاب بمن همراهی کردند مرا بچاپ این کتاب بطور قطعی مصمم ساخت.

\*\*\*\*\*

در بخش اول کتابی که بنام "فرهنگ لارستانی" از نظــــر خوانندگان میگذرد درحد و پنج هزارواژه مربوط به شش لهجه از منطقه لارستان گردآوری شده است و بخش دیگر آن متضمن نکته‌های دستوری است که برای آگاهی از چگونگی قواعد دستوری این زبان فراهم آمده است. در پایان کتاب متن نامه ای بلهجه لاری که از روزگار کریمخان زند بجای مانده با ترجمه فارسی و با خط لاتین بمنظور اینکه شیوه ترکیب جمله‌ها در لهجه لاری نموده شده باشد آورده شده است.

### لارستان کجاست ؟

برای آنکه خوانندگان بدانند که لارستان کجاست و نقاطی که از لهجه آنها سخن رفته کدامهاست ذکر مطالب زیر سودمند است: لارستان سرزمین وسیعی است که بطول ۵۷ فرسنگ و بعرض ۴۵ فرسنگ و با مساحت تقریبی ۲۶۰۰۰ کیلومتر مربع در ساحل خلیج فارس واقع و به پنج بخش بزرگ تقسیم شده است و درحد و چهارصد آبادی دارد. مرکز این منطقه شهر لار (۳۴ کیلومتر و ۲۷ درجه شمالی و ۲۴ کیلومتر و ۵۴ درجه شرقی گرینویچ و ارتفاع سه هزار فوت ( Inciclopedia, Britanica ) است که در سید و شصت و شش کیلومتری شیراز و در جنوب شرقی فارس قرار گرفته است.

بنابر روایات و افسانه های تاریخی رقیب و هم‌اورد اردشیر بابکان در رهکده ای بنام الار از رستاق خوجران که یکی از رستاقهای ساحلی ناحیه سیف از منطقه اردشیر خوره بوده زندگی میکرد است اردشیر با او نبرد کرد و او را ازین برد (تاریخ طبری جلد اول صفحه ۸۲۰) و ازدهای هفتان بخت Haftan-bokht که روئین تن بود و در این سرزمین میزیسته بدشمنان اردشیر تعلق داشته است و اردشیر در همان وی فلزگداخته ریخت و آنرا بخواری بکشت (کتاب ایران در زمان ساسانیان ارتور کریستنسن .) حذف حرف (ا) از کلمه الا با گذشت زمان بعید بنظر نمی‌رسد مانند اسپید و انار و الاله و کلمه های دیگر که بصورت سپید و نار و الاله استعمال میشوند، و شاید سرزمین الار در پهنه لارامروز واقع بوده است.

پرفسور مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی مینویسد که نولد آلمانی در ترجمه کارنامک اردشیر بابکان تحولات لغوی و نام گولار Gular و کاجاران Kacharan را نشان میدهد (ترجمه کارنامک صفحه ۵۰) و در شاهنامه فردوسی هم کوجاران ذکر شده است. (ed Mohl v1308) و همچنین در کتب جغرافیائی نویسندهگان ارمنی قرن هفتم میلادی آنچنانکه مارکوارت مینویسد از خوجهر استان Khudiehrastan و خوزیهراستان Khuzihrastan نام برده شده است (کتاب ایران شهر مارکوارت صفحه ۴۴). سپس پرفسور مینورسکی چنین نتیجه میگیرد که نام کوجاران و خوجهر استان و خوزیهراستان با نام قریه ای بنام کوجر Khdjar یا کوهچردر ناحیه گله دار که در قدیم آنرا فال و بال و پال هم میگفته اند و در لارستان واقع است مربوط میباشد (دائرة المعارف اسلامی متن بزبان فرانسه چاپ لیدن جلد سوم ذیل کلمه لار بقلم ولا دیمیر مینورسکی).

بنظر نگارنده نامهای گلار Gelar و کلار Kelar که نام دو آبادی از لرستان امروز است باید نسبتی با کلمه گولارباستانی داشته باشند و احتمالاً "پروفسور مینورسکی از نام این دو قریه آگاه نبوده است.

بنابر غالب کتب تاریخ فارسی و با توجه باین بیت منسوب به فردوسی :

صفاهان بگودرز و گشواد داد بگرگین میلاد هم لاد داد  
شهر لار در آغاز بنام لار خوانده میشده است و این شهر از طرف کیخسرو بگرگین میلاد پهلوان تاریخی سلسله کیانی تفویض شده بوده است و فرزندان گرگین میلاد در این منطقه تا قرنهای بعد حکومت داشته اند و سلسله پادشاهان میلادی را که پادشاهان محلی لار بوده اند تشکیل داده اند. آخرین آنها ابراهیم خان دوم بود که در سال ۱۰۱۰ هجری قمری مغلوب شاه عباس صفوی گشت و قلمرو حکومت وی تابع حکومت مرکزی ایران شد.

تغییر شکل "رال" به "را" از تغییرات دقیق و معمول در زبانهای ارمنی و تاتی و لهجه های ساحلی دریای خزر است و بنابر این تغییر شکل لار به لارهم چندان غیر معقول نیست.

جغرافیایانویسان قدیم مانند ابن البلخی از لرستان ذکری نمیکند ولی از ایراهستان و کران مکرر نام برده اند و چنین بنظر میآید که ایراهستان و کران نام همان قسمت ساحلی لرستان امروز بوده است و همچنین در کتب جغرافیای جغرافیایانویسان عرب و نویسندگان کتب قدیم از جویم و کاریان (جای آتشکده بزرگ و معروف روزگارباستانی که آثار آن در اطراف این ده بجای مانده است.) و بید شهر و خنج و گله دار و اشکنان و سیراف و برخی نقاط دیگر نام میرود.

اولین کتابی که در آن از لر نام رفته تاریخ طبری است و جغرافیایانویسان عرب بطور سطحی از کلمه لار یاد کرده اند.

در خصوص نام لارو اینکه این لغت چگونه شناخته می شود و چگونه و از کجا آمده و دیگر خصوصیات لغوی آن در کتب قدیم ذکر نشده و تنها در برهان قاطع این نکته بیان شده که نام شهر لار در آغاز لا بوده است.

از نام این شهر کلمه لارین Larin گرفته شده است. لارین سکه معروف و رائج در قرون شانزدهم تا نوزدهم میلادی بوده که در تمام اقیانوس هند و خلیج فارس و آسیای میانه شهرت و رواج داشته است. ژ. آلان J. Allan. مینویسد که سکه مزبور در شهر لار ضرب می شده است. (دائرة المعارف اسلامی چاپ لیون جلد سوم ذیل کلمه لارین Larin).

سرتوماس هربرت از این سکه و جای ضرب آن در نزدیکی بازار شهر لار یاد میکند. (Some Yers. Travels, Londres 1765 P. 130) رنه سدیو R. Sedeillot نیز در کتاب

(Toutes les monnais du monde)

این مطلب را نقل و تایید کرده است.

کلمه های لاری و لاریات نیز که نام سکه هایی بوده است که در جزایر سیلان و هندوستان و جزایر مالایو و قسمتی از آفریقا و بصره و شهرهای دیگری در نهرین و قلع و حکومت عثمانی و سواحل مدیترانه رواج داشته از نام این شهر گرفته شده است.

\*\*\*\*\*

منطقه ای که امروز لارستان نامیده می شود همان سرزمین پهنای قدیمی است که میان خاک شیراز و خلیج فارس واقع شده و از شمال بجهرم و از جنوب بخلیج فارس و از مغرب ببلوک قیروکارزین و از مشرق بناحیه بندر عباس محدود است و تا زمان ناصرالدین شاه قاجار شامل آبادیهای زیر بوده است:

ناحیه لار — ناحیه بیخه احشام — ناحیه بیخه فال — ناحیه

بیخه الامرود شت (علامرود شت) — ناحیه بید شهر و کاریان —  
 ناحیه جویم وینارو — ناحیه خنج و افزر — ناحیه فومست — ان و  
 گویندی (گاوبندی) — ناحیه کورستان — ناحیه لنگه — ناحیه  
 مزایجان و سبعه . ( فارسنامه ناصری تالیف حاجی میرزا حسن  
 طبیب شیرازی . )

ناحیه جویم را جویم ابی احمد و ناحیه بیخه فال را بال و پیال  
 هم نوشته اند ، و بنظر می آید که نام الامرود شت از دو جزء **الو**  
**مرود** شت ترکیب یافته باشد و کلمه **الو** باقیمانده از نام **الارک** در  
 تاریخ طبری از آن سخن رفته است بوده و **مرود** شت بمعنی **دشت**  
**مرو** ( که مرو نوعی گیاه است ) باشد و امروز هم در شمال شیراز ناحیه  
 ای بهمین اسم خوانده میشود و همان جلگه تخت جمشید است . و  
 اگر قبول کنیم که **الامرود** شت شکل جدیدی از **الامرود** شت است  
 باین نکته میرسیم که **مرود** شت **الار** ممیزی برای شناسائی **مرود** شت  
 شمال شیراز از **مرود** شت جنوب فارس بوده است . بدینجهت  
 املاء کلمه **الامرود** شت با **ع** ( یعنی بصورت **"علامرود** شت **"** )  
 آنطور که امروزینو یسند شاید درست نباشد . همچنین هیچگونه  
 دلیلی براینکه نام **"گویندی"** که در زبان مردم امروز هم بهمین  
 صورت تلفظ میشود **"گاوبندی"** باشد درست نیست و بخصوص  
 که تعبیرات دیگری هم برای این نام وجود دارد و میرساند که  
 نام این منطقه **"گویندی"** بوده است .

## روش گردآوری لهجه های لارستانی

بی شک برای جمع آوری هر لهجه باید رده بده و آباری بده  
آباری بدنبال آن لهجه رفت.

متأسفانه بعزت وسعت منطقه لارستان و نبودن فرصت  
مناسب این کاربردستی تاکنون انجام نشده و برای من نیز  
میسور نبوده است که لهجه های مختلف رائج در تمام لارستان  
را گرد بیاورم و تنهالغات شش محل را که هر کدام قابل بررسی و  
مطالعه میباشد و گروهی با آن سخن میگویند (وساکنین آنها  
بنسبت جمعیت لارستان بیشتر از ساکنین سایر نقاط لارستان  
هستند) فراهم آورده ام. و آن شش محل عبارتست از:

لار Lar : مرکز منطقه لارستان که در حدود بیست هزار تن با  
این لهجه سخن میگویند.

گراش Gerash : واقع در ۱۸ کیلومتری مغرب لارکوه در  
حدود پنج هزار تن با این لهجه سخن میگویند.

اوز Evaz : واقع در ۳۸ کیلومتری مغرب لار. در حدود  
پنج هزار تن با این لهجه سخن میگویند.

خنج Khondj : واقع در چهل کیلومتری مغرب لارکوه از  
شهرهای قدیمی و آباد لارستان بوده و جغرافیای نوپسان قدیم  
اغلب از آن نام میبرند و در حدود نه هزار تن با آن سخن میگویند.  
بستک Bostak : مرکز ناحیه جهانگیریه و فرامرزان که در  
جنوب لار واقع است و در حدود ده هزار تن با این لهجه سخن  
میگویند.

بپخه Bixa : که در طول جنوب شرقی - جنوب غربی  
لارستان میان شهر لار و قسمت ساحلی لارستان واقع است و در  
حدود سی هزار تن با این لهجه سخن میگویند.

خصوصیت مشترک لهجه های لارستانی آنست که همساده در  
تقریباً در تمام لهجه های یکسان است و یا حداقل ریشه آنها یکی

است. از خصوصیات مشترک دیگر آنست که در ترکیب مفرد اتیکه در لهجه ها اختلاف دارند تشابهی از نظر نوع ترکیب و پیشوند ها و پسوند ها و آکسان کلمات دیده میشود. نکته دیگر آنست که افعال و ترکیب آنها در بیشتر لهجه ها از تاثیر زبانهای دیگر برکنار مانده و قواعد صرف فعل در تمام لهجه ها شبیه هم بوده و کمتر در گرونی پیدا شده است.

واژه اصلی هر لهجه اصالت خود را از دست نداده و با اینکه در این لهجه وجود لغتهای فارسی، بلوچی، اروپائی، عربی، ترکی، شبانکاره ای کم و بیش بخوبی آشکارست ولی صرف افعال با قواعد مخصوص خود اصالت لهجه و لغات اصلی را بخوبی تا با امروز حفظ نموده است.

نظربرونق بازاری تجاری بنادر لرستان از آن جمله بندرسیراف و پس از آن بندرلنگه پیش از صفویه جمعیت انبوهی در شهرها و دیریه های لرستان ساکن بوده اند که گذشته از مردم بومی لرستان و طوایف بلوچ، ترکمن، ازبک، کرد زنگنه و ترک که به لرستان کوچانیده شده بوده اند میتوان از تجار هلندی و پرتغالی ساکن لرستان در آن خدمه اروپائی آنها نیز نام برد که عده آنها و مدت توقفشان در نقاط لرستان و بنادر آن قابل ملاحظه بوده است (سفرنامه تونت Thevenot هلندی چاپ امستردام).

بدینجهت این گمان که لهجه های لرستان آمیخته ب برخی کلمات اروپائی است چندان نادرست نیست.

قربانیت لهجه های گردآوری شده یکی از جهاتی است که نگارنده را بجمع آوری واژه های این شش لهجه راغب ساخت. البته لهجه های دیگر نیز در دهها و آبادیهای کوچک منطقه وسیع لرستان هست که با آنها تکلم میشود و باید در گردآوری آنها کوشش کرد ولی میتوان گفت که بیشتر لغات اساسی و مشترک که در لهجه های مختلف لرستان هست و با فارسی امروز تفاوت عمده دارد در این فرهنگ گردآوری شده است.

## \* سر آغاز

بنام پروردگار بخشاینده مهربان

سرزمین بزرگ لارستان از دیر باز دارای مجدد و عظمت خاصی بوده و بسبب تاریخ پر از حوادث ویرغوغای خلیج فارس که از روزگار باستان یعنی از زمان ورود نژاد آریا بفلات ایران آغاز میشود لارستان هم که در ساحل خلیج فارس واقع و قسمتهائی از آن تا با امروز بندری از کرانه‌های دریای فارس بشمار می‌آیند از این کشمکشها و غوغاها و آمد و رفت‌ها و وقایع و حوادث تاریخ برکنار نمانده، مورد حمله و هجوم واقع شده، روزگاری بس آباد و درخشان و روزگاری ویرانه و نابسامان و زمانهائی در کشاکش این دوسیر تاریخی واقع بوده است.

گفته‌اند که اولین سیاح که از خلیج فارس و ساحل آن یادداشت‌هایی بجا گذاشته است «نیار کوس» سردار دریائی اسکندر و مأمور وی برای مطالعه در آبهای خلیج فارس واقیانوس‌هند بوده است، ولی شك نیست که چون فلات بزرگ ایران از روزگاری بس دراز پیش از حمله اسکندر هم آباد بوده، بسبب مساعدت طبیعت و خصوصیات منطقه‌ای آن، گروهی در آن زندگی می‌کرده‌اند و جزائر خلیج فارس و سواحل آن بی شك آباد و

---

\* لارستان کهن، تالیف احمد اقتداری، تهران، ۱۳۳۴

خورشیدی.



مسکن اقوامی زنده بوده است .

افسانه ها و اساطیر قدیمی که بزبان یونانیان و مورخین آنها امروز بجای مانده است کم و بیش از غوغائی که در دل دریای فارس و کرانه های باستانی آن می گذشته است اشاراتی در بردارد و هنگامیکه سرزمین پارس پدایتخت شاهنشاه بزرگ هخامنشی بوده است دریای فارس و کرانه های آن مسلماً نه تنها ناظر حوادث بزرگ تاریخی و آمدورفت کشتی ها و عبور و مرور کالا های تجاری و رقابت اقوام سوداگر دنیای آن زمان بوده ، بلکه خود وارد در این گونه صحنه های تجاری و نظامی و محل بروز حوادث و وقایع بشمار می آمده است .

سرزمین لارستان که بیش و کم در ساحل دریای فارس واقع است نظر بارتفاعات نظامی و اعتدال نسبی هوا و دشتهای قابل عبور و راههای ارتباطی ناگزیر باید دارای دژها ، آبادیها ، مزارع ، باراندازها و شهرهای تجاری و نظامی در آن روزگار بوده باشد و تحقیق در تاریخ ایران قدیم این واقعیت مسلم را مدلل میسازد .

راست است که تاریخ سرزمین پارس پیش از ظهور اردشیر بابکان بخوبی روشن نیست ولی سرزمینی که مسکن قومی بزرگ مانند قوم پارس بوده است بی شك آنقدر بزرگ و انبوه و پر جمعیت بوده ، که نه تنها مردم در دامنه ارتفاعات پر برف و دشتهای معتدل شمالی این سرزمین زندگی می کرده اند بلکه جبر طبیعت و مقتضیات جغرافیائی آنها را بنقاط مختلف این سرزمین بزرگ یعنی تمام خاک پارس پراکنده ساخته و در کوه و دشت و دره و هامون و کرانه های خلیج فارس زندگانی می نموده اند . اما از زمان ظهور مؤسس سلسله ساسانی یعنی اردشیر بابکان تاریخ سرزمین پارس آشکارتر و روشن تر شده و از این زمان است که بهتر بچگونگی زندگی

مردم آگاهی داریم.

سرزمین لارستان که در روزگار پارینه قسمتهائی از آن بنام ایراهستان، کران، لاغریستان، سیف و هزو نامیده میشده است بسیار بزرگ و پهناور و آباد بوده است تا آنجا که گفته اند از دهکده ای بنام الار Alâr مردی که خود از پادشاهان روزگار خویش بود با اردشیر بابکان هم‌او رد گشت و به نیروی اردشیر از پا در آمد و سرزمین او ضمیمه شاهنشاهی اردشیر شد.

رستاقهای آباد و پر جمعیت و دهقانهای کار آمد و قانع و پیر کار و یکتا پرست، صداقت و صفای باطن و درستی و پاکیزگی مردم لارستان قدیم زبانزد اقوام مجاور بوده و داستانهای دل انگیزی از بزرگواری مردم این سرزمین تاریخی بر زبانهای مردم مجاور و در یاد داشت ها و نامه های تاریخی بجای مانده است. آتشکده بزرگ و پر شکوه «آذر فرن بنگ» که آتش پیشوایان و بخردان و دانایان بوده است از خوارزم به «کاریان» لارستان آورده شده است که مورد تعظیم و تکریم همه اقوام ایرانی دنیای قدیم بوده و دشت کاریان و جلگه آنرا به همین سبب سرزمین آباد و پر جنب و خروش و قدوسی و طاهر و پر فضیلت و پر مایه ساخته بوده است، آنگونه که شاهنشاه ساسانی خود برای زیارت این آتشکده بزرگ باین سرزمین می آمده و خداوند بزرگ را در این جایگاه نماز می گزارده است. خاک مستعد و حاصلخیز و آفتاب گرم و نیرو بخش این سرزمین که به همراه کردانی و پشتکار مردم ایمان راسخ ساکنین این سرزمین برای بهبود زندگی و کسب دانشهای کشاورزی بوده است، این منطقه را با همه خشکی و کم آبی و گرمی، ناحیه ای غله خیز و پر محصول و آباد و بی گرسنه ساخته و دشت های آنرا بفرآوانی غله و بسیاری دام مشهور نموده بوده است. این چنین سرزمین

بزرگ و پراز نعمت هلی خدائی بتدریج با تحول زمان جلورفته و در روزگار ظهور دین اسلام و پس از آن از مراکز رونق علم و دانش زمان شده است. از یکطرف مردم در تکاپوی معاش بسوداگری اشتغال ورزیده، سرزمین بر ثروت و محل رفت و آمد کشتیها و دارای باراندازهای بزرگ و بنادر عظیم و شهرها و دهات معمور و دولتمند بوده، و از طرف دیگر در سایه همین دولتمندی و استغنائی اقتصادی دارای حکام و امراء و پادشاهان محلی مقتدر و با کفایت و بردباری بوده است که زندگی مردم را در سایه کفایت و درایت خود مرغه و خود نیز در نهایت قدرت و جلال سلطنت میگرداند، و چون بفرمان پادشاهان مرکزی ایران گردن می گذاشته اند باز هم استقلال و احترامات قومی و سرزندگی خود را تا آنجا حفظ می نموده اند که مثلاً در روز تاجگذاری پادشاهان بر آنها جامه شاهی می پوشانیده اند و وظیفه داشته اند که تاج شاهی را بر سر پادشاه بگذارند و بدین ترتیب بزرگترین مقامات کشوری و دولتی را بعهده می گرفته اند.

سوداگران و بازرگانان و سیاحان اروپائی در زمانی که لارستان در راه بزرگ ادویه و راه ابریشم قرار گرفته است باین سرزمین آمد و رفت داشته و در شهرها و دیهای آن ساکن شده و خاطرات بسیار جالبی از زندگی خود در این نواحی یادداشت کرده و بر صحیفه روزگار بجای گذاشته اند. در قرون اخیر سپاه پادشاهان مرکزی همیشه دارای امراء لارستان و تیراندازان و شمشال داران و سرکردگان نظامی لارستانی بوده است و در مواقع سخت تاریخ کشور، پدران همین مردم محروم و دور افتاده با کمال شجاعت و فداکاری در راه اعتلای ایران پافشاری کرده و درس مردانگی و غیرت و سپاهیکری میداده اند.

ذکر افتخارات تاریخی لارستان و وقایع تاریخی و اوضاع و احوال

اقوامی که باین سرزمین پهناور روی آورده و در آن ساکن شده‌اند و ذکر آبادیها و ثروتها و دولت‌مندی و رونق تجاری بنادری مانند سیراف و بندر لنگه و رفاهیت مردم آن نقاط و بالاخره آنچه بر مردم لارستان گذشته و جغرافیای تاریخی این منطقه است ناچار نیازمند دلائل و مدارک و مأخذی است که چون این کتاب همه در این جهت پرداخته شده است ضروری نمیدانند مطلبی در مقدمه گفته شود و باید بگویم که تنها بر آن شده‌ام که گوشه‌ای از سرگذشت و تاریخ و موقع و محل لارستان را نشان دهم. چون مطالعه همه کتابها برای همه میسر نیست و غالب کتابها بزبانهای غیر فارسی نوشته شده است، در صدد بر آمدم که همه آنچه دیگران از نویسندگان اروپائی و ترك و عرب و فارسی‌زبان راجع بلارستان نوشته‌اند در مجموعه‌ای گرد آورم و در دسترس ارباب علاقه و دوستداران فرهنگ و دانش ایران قرار دهم تا هم مردم سرزمین لارستان و فرزندان آن آب و خاک پر دامنه و وسیع که هر يك در نقطه‌ای پراکنده اند از تاریخ و جغرافیای تاریخی سرزمین خود مطلع و بر گذشته افتخار آمیز وطن خود آگاه شوند و هم شاید کمکی به پژوهش و تحقیق در تاریخ گوشه‌ای از کشور شده باشد.

با مطالعه حوادث تاریخی لارستان باین نکته برخوردیم که این سرزمین تاریخی و کهنسال گذشته از حوادث و وقایعی که بر آن گذشته است دارای دانشمندان و مؤلفینی نیز بوده است که کم و بیش بنسبت دنیای خود در راه دانش قدمهایی برداشته و کتب و آثاری از خود بجای گذاشته‌اند و کتب خطی تألیف این دانشمندان در کتابخانه‌های بزرگ دنیای امروز مانند کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه مرکزی لندن و کتابخانه‌های اسلامبول و تاشکند و غیره نگهداری میشوند. اطلاع از چگونگی احوال

مؤلفین این سرزمین و نام دانشمندان و شاعران و نویسندگان آن گذشته از هر چیز برای فرزندان آن آب و خاک مسلماً مقوله‌ای دلگش خواد بود که در بخشی از کتاب بنام رجال علمی لارستان آورده شده است و بطور فهرست از آنها نام رفته است. همچنین در ضمن مطالعه دریافتم که نام بسیاری از جاهای لارستان بخوبی و درستی ضبط نشده و بسیار شایسته است که ضبط صحیح نقاط لارستان در این مجموعه نشان داده شود.

از این رو در این مقدمه ضبط نام دیه‌ها و آبادیهای لارستان آورده شده و با حروف لاتینی نیز برابریهای آن نشان داده شده است.

در بخش اول کتابی که بنظر خوانندگان میرسد مطالبی که بزبانهای مختلف و در کتابهای مختلف راجع بلارستان نوشته اند بفرسی نقل و بترتیب تاریخ و زمان وقایع و حوادث مرتب شده است و خوانندگان را بحوادث و سرگذشت های تاریخی این سرزمین آشنا میسازد و در بخش دیگر از رجال علمی لارستان که تا اوائل دوره قاجار در این سرزمین پابصره وجود گذاشته و صاحب تألیف یا تصنیفی بوده و یا در راه دانش‌کامی برداشته اند سخن رفته است.

تهران آبانماه ۱۳۳۴ خورشیدی  
احمد اقتداری لارستانی

\*

## مقدمه مؤلف

سالها پیش که هنوزم شور و شوق جوانی در سرب بود ، با فحوصی در کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» تألیف مرحوم لسترنج بفکر آن بودم تا دریاب شهرهای کهنی که بر کرانه های خلیج فارس و دریای عمان و جزایر این دریای پر ماجرای دنیای قدیم ، روزگاری آبادان بوده اند و باگذشت زمان حتی نام آنها از خاطرهارفته ، و تنها دردل براسرار کتب نام برخی از آنها بجامانده است، جستجوئی کنم و حاصل مطالعات و تحقیقات خود را بصورت کتابی منتشر سازم، با انتشار کتاب ارجمند «اقلیم پارس» که بهمت انجمن آثار ملی منتشر شد و مؤلف دانشمند آن دقت و کوشش بسیار برای تدوین آن کتاب بکار بست ، چراغ راهی برای اندیشه نا آرام خودیافتم و دریافتم همان بهتر که حاصل بررسیهای خود را با ذکر آثار بازمانده از روزگاران کهن و کشف جای شهرهای قدیم ، بمرحله تدقیق برسانم .

بسال ۱۳۴۵ ، انجمن محترم آثار ملی با هستی در خور ستایش از این ناچیز خواستار تدوین کتابی شد که همه آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان را ، چه این سو و چه آن سوی آب، بدون ملاحظه مرزهای قراردادی شامل شود و آثار تمدنهای دیرین دیرپای فراموش شده این منطقه وسیع جغرافیائی را در برگیرد. باوقوفی که بدشواریهای کارداشتم، دل بدریازدم وبامید خداوند گره گشای توانا ، باینکار سخت آغاز نمودم .

درمتون قدیم بر ساحل شمالی خلیج فارس، مرز فارس و خوزستان را بندر « سهر بیان » نوشته اند که بر ساحل خلیج فارس و سرحد ولایت

---

« آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان ،

سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ، شماره ۶۵ ، تهران ، ۱۳۴۸ .

«آرژان» واقع بوده است و مشهورتر بندر دریای عمان را بندر «قبس» ذکر کرده اند که بر ساحل دریای عمان و در کرانه مکران بوده است و در ساحل جنوبی خلیج فارس، حتی بروزگاران بسی قدیم، از بندرهای «میش ماهیگ و اوال» و «ایکروس» که درون جزیره‌هایی نزدیک به ساحل جنوبی خلیج فارس قرار داشته اند، نام رفته است که رابط سرزمینهای دور دست شرق و غرب عالم بوده اند و نقطه ارتباط تمدنهای بین‌النهرین و ایلام و هند و سوداگری و بازرگانی دریائی اقوام هند و اروپائی و سامی و برخورد فرهنگ و تمدنهای ایرانی و فینیقی و قدمری «پالمیری» و رومی و یونانی گشته اند.

پس، بر مؤلف این کتاب فرض بود از بندر «مهروبان»، که اکنون دیهی از توابع بندر دیلم بنام «شاه عبدالله» برجای آن است تا بندر «تیس» و چابهار و خلیج گواتر در طول ساحل شمالی خلیج فارس، کرانه ساحل و درون دژه‌های نسا آبادان و صعب و سخت این راه دراز را بپیمایم و استقصاء کنیم و آگاهی گیریم و در عین حال بشب‌های سفر نیز بمطالعه کتب و متون پردازم.

بامددا لطف خداوند سبحان از بندر دیلم آغاز نمودم و در طول چند هزار کیلومتر سواحل خلیج فارس و دریای عمان، سفرهای دراز چند ماهه کردم تا به چابهار و تیس رسیدم و از «چابندر» مکران گذشتم بار دیگر، از بلوچستان و گواتر آغاز سفر کردم و به بندر دیلم باز آمدم، و نیز در هر فرصت و هر موقعیت دیگر با هواپیما و زورق و کشتی و اتومبیل و اسب و الاغ و استر و شتر و پیاده از درون دره‌ها و بیابانها و گذرگاههای بی آب و علف و برهقه و کمرکش کوهها گذشتم، کاویدم و جستجو کردم، یک بار در دریا غوطه‌ور شدم، بار دیگر از رنج بی‌آبی و ناخوشی در معرض تلف افتادم، بجزیره‌های غیرمسکون شتافتم و تا سواحل جنوبی

خلیج فارس و امارات آن بجزستجو و عکسبرداری پرداختم، بحرین و کویت و ریاض و قطیف و لحساء و هُفوف و دُمَام و خُور و دَهران و تاروت و نَاج و جزایر خَازِک و هَرْمُوز و سَری و کیش و لَازِک و هَنگام و قشم و لاوان و جزائر متعدد واقع بر قرب ساحل جنوبی خلیج فارس چون جزائر «ابوظبی» و مجمع الجزائر بحرین و جزیره «فیلته» و غیره را دیدم و باز یافتم و باز شناختم. موزه‌ها و کتابخانه‌های همسایه و غیر همسایه از «بیروت» و «نیکوزیا» و «بغداد» و «کویت» گرفته تا «موزه بریتانیا» و موزه «لوور» و موزه جزیره «یوتلند» دانمارک، بعضی را با سفر و دیدار، برخی را با خواستن کتابها و مجلات و عکسها و گزارشهای باستان شناسی و اِرسی و کنجکوی نمودم و حاصل این دیدارها و پژوهشها را به صورت کتاب حاضر در آوردم که در بیست و یک فصل با نقشها و تصاویر فراوان بزیور طبع آراسته گردیده است. فصول کتاب از آخرین بررسیهای علمی دربارهٔ چگونگی موقع جغرافیائی و تاریخی هر شهر و آثار و اکتشافات آن ناحیه، تا آن حد که بر کرانهٔ دریا یا درون جزیره‌ها بوده است بحث میکند. شهرهای باستانی که دربارهٔ هر یک، فصلی از این کتاب اختصاص یافته است بشرطی که در کتاب مذکور افتاده است عبارتند از: مَیْرُوبان، سی نیز، گَنابا، قُوز و دشتستان، رِدشیر، دشتی و تنگستان، بُتافه و بِرِستان، سیراف. نابندو کوشکنار، کُنْجک و لِنْجَه، مَیْبَرُون و سورو، جَرون و میناب، شهرتیس، بر ساحل خلیج فارس و دریای عمان و شهرهای: هَرْمُوز و لَازِک و کِش و هَنگام، کیش و سَری، خَازِک، اُوال و میش ماهیگ، که امروز بحرین خوانده میشود و ایکاروس که امروز فیلته خوانده میشود در جزیره‌های خلیج فارس.

برای مزید فایدهٔ کتاب آخرین مطالعات باستان شناسان دانمارکی و کلاشیدای علمی که در ساحل جنوبی خلیج فارس بعمل آمده و حتی تازه-



ترین گزارش این حفاریها بسال ۱۳۴۸ هجری شمسی بزبانهای دانمارکی و انگلیسی منتشر گردیده است، با اقتباس و تلخیص مناسب ترجمه و به صورت فصلی جداگانه با تصاویر و نقشه‌ها بکتاب افزوده شده است. همچنین برای ذکر آثار سیراف قدیم، گذشته از فصلی خاص که بانام «سیراف» و بشیوه سائر فصول آمده است، آخرین و دقیق‌ترین نتایج حفاری علمی که بوسیله گروه باستان‌شناس انگلیسی در آن محل انجام گرفته و حاصل تحقیقات بصورت گزارشهایی در سال ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ هجری شمسی به زبان انگلیسی منتشر شده است، در فصل بیست و یکم کتاب حاضر بنام «مرده ریگ مرده شهر» با تصاویر آثار مکشوفه و بازمانده بچاپ رسیده است تا مجموعه‌ئی کامل از نظرات مستند و مطالعات دانشمندان در دسترس طالبین قرار گرفته باشد و بدین ترتیب تمدن و فرهنگ باستانی منطقه‌ئی وسیع از آب و خاک وطن گرانبار کهن و پرافتخاری که هر گوشه آن پر از یادگارهای گذشته‌های دور و نزدیک غرور آفرین و عبرت انگیز است به دانش پژوهان شناسانده آید.

اگر بخواهم از پایمردی و همگامی همه آنهایی که در راه تدوین و طبع این کتاب باین بنده یاری کرده‌اند سپاسگزاری کنم، بی شک دهها صفحه باید بشرح محبت‌ها و کمکهای فراوانی که از مردم شهرها و روستاها دیده‌ام پردازم و این ناشدنی است. اما بر خود فرض میدانم که گذشته از تقدیم سپاس فراوان به‌همّت والای انجمن آثار ملی و عنایت و التفات عمیم تیمسار سپهبد آق‌اولی رئیس محترم هیئت مدیره انجمن، از لطف و پی‌گیری آقای دکتر فریدون وهمن استاد ایرانی محترم دانشگاه کپنهاگ که با صرف وقت و زحمت زیاد مجلدات پسانزده ساله مجله باستان‌شناسی دانمارک Kumi و تصاویر متعدد از موزه «یوتلند» دانمارک را برای مؤلف تهیه و ارسال فرموده‌اند سپاسگزاری نمایم. همچنین

دور از انصاف میدانم که از دوستان فاضل بی‌ریای خودم آقایان مهرداد صمدی و دکتر اکبر کتی که اولی دوست مهربانی است که با تحریر دو مبحث که بنام ایشان در این کتاب چاپ شده است مرا ممنون و کتاب را دو قدم به سوی کمال نزدیکتر ساخته‌اند، و دومی دوست عزیزی است که قسمت اعظم فصل آخر کتاب را از زبان انگلیسی بفارسی ترجمه نموده‌اند تشکر ننمایم. اما اگر همه بقیّت عمر خویش را بی فوت لحظه‌ئی، به سپاسگزاری از مردمان شریفی که آنها را با اسم و رسم نمیشناسم و در سمتهای کتابدار و موزهدار و عکاس و ژاندارم و معلم مدرسه و روستائی و کارگر و کشتی‌ران و چهارپادار و بلند و مأمور دولت و افسر و راننده و شتربان و فعله و قهودچی و هیزم شکن و چادر نشین، و بالاخره کارگر حروف چین و مدیر چاپخانه مراباری کرده‌اند بپردازم، قطعاً از عهدۀ اداء شکر و سپاس بر نخواهم آمد. از ایزدی که خداوند جان و خرد است توفیق روز افزون انجمن آثار ملی و همه آنهایی که در کار تدوین و طبع این کتاب مرا یاری کرده‌اند مسثلت دارم چه:

گنبد گردنده ز روی قیاس هست به نیکی و بدی حقشناس

شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار  
مهربانی کی سرآمد شهریاران را چه شد

حافظ

\*

#### مقدمه‌ی مؤلف

پس از طبع و نشر کتاب « آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان » این خدمت ناچیز، مقبول خاطر انجمن محترم آثار ملی افتاد .  
برای این ناچیز که بتازگی از کار تحقیق و تألیف کتابی در شرح آثار و بناهای تاریخی نقاطی که تا بندردیلم کشیده می شد، فراغت یافته بودم، و هنوز ذهنم مشغول مطالعه برای یافتن ارتباط تاریخی منطقی بین اشیاء و آثار تاریخی نواحی خلیج فارس و دریای عمان با تمدن های شناخته شدی منطقه بود و سخت دل مشغولی داشتم و پاسخ بسیاری از سئوالهای ذهنی خود را نیافته بودم، این گمان امیدبخش می نمود: شاید از مطالعه آثار و خرابدهای حوزستان معماهای ناگشوده حل شود و مفتاحی برای گشودن و باز نمودن مشکلات و مجهولات و تاریکی های مطالعات قبلی بدست آید !  
راستی را که پیش از طلوع دوران های تاریخی، این سرزمین و آب و خاک پهناور

---

\* دیار شهریاران، جلد اول، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، شماره

۱۱۰، تهران، ۱۳۵۳.

یعنی سرزمین های جنوب غربی و جنوبی و جنوب شرقی ایران با دریای بارور و پربرکت و مهم آن یعنی خلیج فارس و دریای عمان و رودخانه های پر آب زندگی بخش آن، مسکن و مأمن چه کسانی بوده است؟ آیا می توان قبول کرد که این همه سرزمین های بارور و پر اهمیت دنیای قدیم، قبل از ظهور تمدن تاریخی هخامنشی و شاید قبل از تمدن های تاریخی بین النهرین و تمدن تاریخی ایلام، اساساً مسکن اقوام و مردمانی نبوده است؟ و یا مسکن اقوام و مردمانی بوده است که آفتاب درخشان و زمین های گشاده و بارور و رودخانه های پر آب و راه های ارتباطی دریائی و گوهستانی و نعمت ها و برکت های دریا و اعتدال آب و خاک و باد و هوای اثری ناچیز در آن مردمان داشته و بنیان گذار و پدید آورنده، یا دارنده و نگهدارنده ی تمدن شایسته و شکوهمندی نبوده اند؟ آیا می توان تصور کرد، این سرزمین ها با همه ی نعمت و برکت و استعداد، خالی از سکنه بوده و اقوامی ساده و بدون فرهنگ ادبی و ذوقی و فلسفی و هنری از گوشه های دنیا بدانجا مهاجرت کرده، چند صباحی مانده و بی حاصل و بی یادگار و بی هنرویی اثرزاده و مرده اند؟ آیا می توان قبول کرد که تنها در اوائل دوران تاریخی بین النهرین یعنی کما بیش، چند سالی، و یا چند صد سالی پیش و پس از اعتلاء تمدن بین النهرین، این سرزمین ها مسکن طوائف و اقوام زنده گشته و آنچه قبل از هخامنشیان در این سرزمین ها بوده، با آغاز همان تمدن ها آغاز شده و با انجام آن تمدن ها انجام پذیرفته است؟

آیا نقش رابطی که این اقوام در نقل و انتقال تمدن های مدیترانه از سواحل و جزائر آن به هند و سندو چین و شرق دور به پهنه داشته اند و تمدن های شرق دور را به سواحل و جزائر مدیترانه می رسانیده اند، راستی را، پیش از مردم فینیقیه و کارتاژ و پیش از ظهور تمدن یونانی و سپس رومی و بیزانسی، بعیده نداشته اند؟

آیا می توان قبول کرد که آسمان پرستاره و دریای پر طوفان و پر خطر و رودهای

خروشان و ماهیان و جانوران افسانه آسای دریائی و کوههای بلند محیط به دشت های فراخ و معا بر تنگ کوهستانی، قهر طبیعت و فراوانی نعمت، گزند باد و باران، هیچ يك از آنها، ساکنین این سرزمین وسیع را به تفکری غیر از آنچه در تمدن های تاریخی فلات ایران مشهور و معروف شده و انداخته است؟ در آفرینش و رمز آن دقت نکرده اند؟ از باد و باران و آب و آفتاب و ماه نهر اسیدمانند؟ و از آنها خدا نساخته اند و بدانها نیایش نکرده اند؟ و بالاخره آیا فلسفه و هنر، جنگ و صلح، نقاشی و خط نویسی و نیایش دینی و اندیشه های فلسفی و رنگ و خیال مذهبی بر زندگی عادی آنها سایدهائی از بیم و امید و شوق و کنجکاوای و خیالپردازی و هنر آفرینی نیفکنده است؟

و هم راستی را، اگر چنین اقوامی و مردمانی بوده اند و تمدن هائی داشته اند، تمدن های آنان از تمدن های دیگر سرزمین های ایران زمین جدا بوده یا با آنها پیوند داشته اند؟ و درجی این پیوند فکری و فرهنگی از فراسوی کوهستانهای البرز تا فراخ دشت خوزستان و پارس چگونه بوده است؟

برای پاسخگویی به این پرسش ها، مطالعه در آثار و اشیاء تاریخی خوزستان ضرور می نمود، چه خوزستان و پارس هر دو در حوزه و منطقه ای خلیج فارس واقعند و شرائط اقلیمی و طبیعی مشابهی دارند و از راه های ارتباطی و کیفیت نژادی و جامعه شناسی همسانی بهره دارند. پیشنهاد تألیف کتابی در زمینه ای مطالعه ای آثار و بناهای تاریخی خوزستان به انجمن محترم آثار ملی تقدیم کردم، خوشبختانه پسند خاطر افتاد و بدستور، در صدد جمع آوری مدارك و تهیه کتاب بر آمدم و ناگزیر سفری چند به خوزستان نمودم و از هر گوشه و کنار آن دیدن کردم و عکس گرفتم و در یافتن کد برای جلد نخستین این تألیف، نظر به حجم کتاب و زیادی مطلب باید تنها به منطقه ای اصلی و مرکزی تمدن شناخته ئی بپردازم و آن تمدن کهنسال شناخته ئی دیرپای شوش بود. پس باید آثار و بناهای شوش و هفت تپه و

چغازنبیل و شهرهای شوستر و دزفول را مطالعه و ثبت نمایم و آنچه راجع به این مناطق است در این کتاب بیاورم. بر اساس همین طرح فنی بود که این کتاب که «دیار شهریاران» نام گرفته، در سه فصل و سه پیوست پرداخته شده است: فصل اول در آثار و بناهای تاریخی شوش و هفت تپه و چغازنبیل، فصل دوم در آثار و بناهای تاریخی دزفول، فصل سوم در آثار و بناهای تاریخی شوستر. و چون مطالبی مانند تحقیق درباره‌ی محل گور یعقوب لیث صفاری (که خود بنا و آثار آن در جزء آثار دزفول ذکر شده است) با تفصیل و دقت بیشتری ضرور می‌نمود، کتاب دارای سه پیوست است که پیوست یکم تحقیق درباره‌ی محل گور یعقوب لیث صفاری و پیوست دوم درباره‌ی ریشه‌شناسی بنیادی برخی نامهای جغرافیائی خوزستان و پیوست سیم مطالبی است که به لطف برخی دوستان دانشمند پس از چاپ فصول و پیوست‌های یکم و دوم کتاب فراهم آمده و با سیاستگزاری از همکاری آن دوستان به زیور طبع آراسته می‌گردد. در این پیوست سیم از برخی کتب فرنگی و برخی نوشته‌ها و تحقیقات و تصویرها و نقش و نگارهای سفالینه‌ها یاد شده و بهمین مناسبت با عنوان «از نقش و نگار در رودیوار شکسته» به کتاب افزوده شده است.

ناگفته روشن است که در خصوص شوش و اشیاء و آثار مکشوفه از آن بیش از هفتاد سال، فرانسویان کتابهای زیادی نوشته‌اند و جزئیات فنی حفاریها و اشیاء مکشوفه به حلقه‌ی ثبت افتاده است، اما برای آنکس که به زبان فرانسوی آشنائی نداشته و با آن کتب را در اختیار ندارد، اطلاع از این منابع و تحقیقات ممکن نیست مگر با مراجعه به کتابی به زبان فارسی، که هم اکنون این کتاب در این زمینه و با این هدف و برای استفاده‌ی فارسی زبانان پرداخته شده است و برای آنکه با نوع مطالعات و تحقیقات علمی هیئت‌های فرانسوی باستان‌شناس که در شوش خدمت کرده‌اند و با مقالات آنها آشنائی برای فارسی زبانان حاصل آید، فهرستی از عناوین مقالات فرانسویان به زبان فرانسوی که از سال

۱۹۰۰ تا ۱۹۷۳ میلادی چاپ و نشر شده است با ذکر مأخذ و جلد و صفحه‌ی کتاب در پیوست سیم فراهم آمده و این کتاب را قدمی بسوی کمال فرآورده است، و این قسمت مهم کتاب به لطف دوست دانشمندم آقای فیروز باقرزاده فراهم گشته است و از لطفشان سپاسگزارم. چون تمامی مطالب و تصویرهای سفصل و سدیوست بیش از حجم يك کتاب متعارف می‌نمود، برای سهولت صحافی و مطالعه، آنرا بدو بخش تقسیم نمود: بخش یکم شامل سه فصل و تصویرها و بخش دویم حاوی سه پیوست و فهرستها.

امید که برگزافه گوئی نکیرند، اگر بگویم که از قدیمترین اسناد مکتوب و روایات اقوام هند و ایرانی و مدارك باستان‌شناسی و سفالینه‌ها و نقوش باستانی تا کتابهای جدید و تحقیقات باستان‌شناسان و جامعدشناسان و متخصصان تحقیقات تاریخی درباره‌ی ملل و نحل و مذاهب و اندیشه‌های فلسفی و روایات و داستانهای عامه و جستجوی پرنمر زبان - شناسی و علماء زبان‌شناس، برای فراهم آوردن این کتاب استفاده شده است، در مثل از کتاب اوستا و داستانهای ملی و پهلوانی و حماسی اوستائی و یشت‌های اوستائی و داستانهای ملی اساطیری و ریگ‌ودا و اساطیر هندوایرانی و اساطیر بین‌النهرین تا نقوش سفالینه‌ها و مدارك باستان‌شناسی بابلی و سومری و آشوری و ایلامی و هخامنشی و اشکانی و ساسانی و کتب اسلامی که مربوط به منطقه بوده، مستندات و مدارك و ابزار فحص و تدقیق فراهم آمده و بر اساس آنها مبانی ریشدشناسی اعلام جغرافیائی و تحقیق در تفکرات فلسفی و اساطیری ماقبل تاریخی خوزستان مطالعه شده است، و از راه زبان‌شناسی تحقیقی و واژه‌شناسی تطبیقی و مدارك باستان‌شناسی و مصراحت کتب اسلامی به نتایج در خصوص اساس اعتقادات اساطیری و فرهنگ ملی و قومی و اثرات فکری و فرهنگی اقوام و مردمان ساکن خوزستان در پیش از طلوع تمدنهای تاریخی و در دوران آن تمدنها که هماهنگ و همگام و همپای تمدنهای ایران شمالی و غربی و شرقی بوده

است، مطالعه و به حلقه‌ی ثبت و ضبط و نتیجه‌گیری درآمده است و امید آن دارم که خواننده‌ی بصیر و هوشمندی که این کتاب را به قصد تحقیق می‌خواند دریابد که:

۱- پیش از طلوع تمدن‌های تاریخی و حتی هزاران سال پیش از تمدن ایلامی و تمدن‌های بین‌النهرین اقوامی و مردمانی که تفکرات فلسفی و اساطیری توأم با ذوق هنری و نگارگری و افسانه‌پردازی و تنظیم روابط اجتماعی و صنایع ظریفه‌ی ابتدائی داشته‌اند در سرزمین‌های خوزستان و پارس ساکن بوده‌اند.

۲- وجوه اشتراک و التباس بی‌شماری در مباحث فکری و فلسفی و هنری و حتی لغوی اقوام ساکن خوزستان از دیرباز، یعنی تا حدود چند هزار سال پیش از میلاد مسیح، با اقوام و مردمان ساکن نواحی مختلف زاگرس و کوهستان‌های البرز و ایران شمالی و مرکزی وجود داشته است.

۳- نظریه‌ی ورود اقوامی ناشناخته که گفته‌اند از نقاطی مجهول به سرزمین‌های نامعلوم وارد شده و قسمتی از آنها در ایران زمین سکونت گزیده‌اند و تمدنی را با خود آورده‌اند، با مطالعه در مباحث فکری و زبان‌شناسی و مدارک تاریخی و باستان‌شناسی اقوام قدیمی ساکن خوزستان، در معرض تردید قوی افتاده و دیگر نمی‌توان آن نظریه را مانند يك اصل غیر قابل تردید علمی مورد قبول قرار داد.

۴- هنر نگارگری و خط‌نویسی از همین سرزمین خوزستان آغاز شده و یا اگر به درست، زمانی دراز پیش از دیگران، یعنی پیش از همسایه‌شان سومر‌ها، آغاز دبیری و خط‌نویسی نکرده‌اند، دست‌کم هم‌زمان با آنها در ابداع خط و نقش و نگار خط‌نویسی یا خطوط تصویری گام برداشته‌اند و این خط‌نویسی و نگارگری دبیری با آنچه بنا بر کشفیات باستان‌شناسی در سایر نواحی ایران مانند «سگزآباد قزوین» بدست آمده است و جزئی از تمدن کهنسال آغازین ایرانی بوده است، هم‌آهنگی و هم‌گامی دارد.



۵- پرستش ارباب انواع، ستاره پرستی، و بخصوص «آب پرستی» و پرستش مظاهر آن و نیایش ناهید یا اناهیتا، در جلگه‌ی خوزستان که از هر سوی رودی بزرگ و خروشان سر به دشت فراخ و بارور آن می‌گذارد اساس تکوین و تطور و تکامل فلسفه‌های فکری و تجلیات هنری و ذوقی و خطوط تصویری و نقوش فرهنگی و مذهبی و تمدنی و اساطیری و اساس مذاهب این منطقه از جهان بوده است.

۶- آثار پرستش آب و مظهر عمده یا ایزدبانوی بزرگ آن ناهید - اناهیتا و آثار نیایش ایزدپر جلال دیگر دنیای قدیم یعنی تیر - عطارد، در فرهنگ و تمدن این سرزمین و نقوش سفالینه‌های بی‌شمار باستانی آن بجای مانده است و در آثار معماری و عقاید دینی و فرهنگ عامه‌ی آن اثر گذاشته و تا به امروز هم قسمت‌هایی از آن در ذهن و فکر مردم آن دیار پابرجاست. این اعتقادات در فرهنگ و دانی هندی و نزد اقوام هند و ایرانی و اقوام بین‌النهرین هم نفوذ و اعتبار و تأثیر کامل یافته و آثار آن در ادبیات و سنگنبشته و نقوش سفالینه و آراء و عقائد مذاهب قدیمی بین‌النهرین و هندوسند ملحوظ و مکشوف است.

۷- آثار و مظاهر فکری و ستایش تیر و ناهید دو خدای نامور خوزستان و بین‌النهرین قدیم در ادبیات زردشتی در «اوستا» و «یشت‌ها» و امثال آن بخوبی نمایان است و تا به زمان ما با نام‌های «آبان یشت» و «تیشتریشت» و «رام یشت» و امثال آن بجای مانده است.

۸- اعلام جغرافیائی امروز و دیروز خوزستان مانند شوش، شوشتر، اهواز، خوزستان، چغازنبیل، سوسنگرد، میسیان، کارون، گرخه، سمرقان، نهر تیری، عسکر مکرّم، دزفول، و دهها نام دیگر، همگی مرتبط و مشتق از واژه‌ها و مفاهیم ایرانی مربوط به آئین‌های تیر و ناهید پرستی بوده و همه آنها ریشه‌های چند هزار ساله دارند و اعلام جغرافیائی و نام‌های ایرانی برگزیده‌ی اقوام نیابشگر تیر و ناهید می‌باشند.

۹- بسیاری از روایات مذهبی اقوام بین‌النهرین و سامی و آرامی و حتی نام چند تن از شخصیت‌های فکری و مذهبی آن اقوام مانند نوح پیامبر و داستان پیدایش طب و فن نوح و امثال آن و وقایع اساطیری که در مذاهب و روایات تاریخی آن اقوام آمده است دارای خویشاوندی و منشاء و بنیاد پرستی تیر و ناهید بوده است که متأثر از عقاید اساطیری و فلسفه‌ی فکری خوزستان کهن است.

۱۰- با همهی کوشش اقوام دوره‌های تاریخی، مثلاً پس از ظهور و اشاعه‌ی مذهب زرتشت، برای برانداختن مذاهب آب‌پرستی، حتی در کتب زرتشتی هم نام و آثار و شکر فی‌های این عقاید و تفکرات باقی مانده و در واقع جزئی از بنیان‌های مذهب زرتشتی و سایر مذاهب هم‌دوران آن نزد اقوام بین‌النهرین و مردمان هند و ایرانی گشته است و این خود دلیل بر وسعت گسترش و دامنه‌ی نفوذ و عمق تأثیر آن است و کهنگی و رسوخ این عقائد را توجیه می‌نماید.

۱۱- چگونگی احترام آدمی به معمار و اسب و باز و باد و بز و تر و بط و مرغابی و کبوتر و قمری و گل‌توس و خانوادگی این گیاه مانند نیلوفر و سنبل و اسپرغم و ریحان و ترگس و امثال آن مرتبط با آئین‌های تیر و ناهید پرستی بوده و در واقع همگی این جانوران و گیاهان نشانه‌های تیر و ناهید بوده‌اند و بطور سمبلیک در نقوش سفالینه‌های ماقبل تاریخی شوش آنچنان جلوه‌گرند که گوئی شوش مرکز و منشاء این عقائد بوده و یا در آن سامان مکتب اصلی و معابد اولیه‌ی تیر- ناهید پرستی بنیان گرفته است و بیشتر اعلام جغرافیائی خوزستان از جمله شوش و خوز و هوز نام مظهر روشن ناهید یعنی سنبل است.

۱۲- ارتباط موسیقی با ناهید یا اناهیتا، اگرچه در اوستا آشکار نیست اما از روی نقوش سفالینه‌ی شوش و خوزستان بخوبی روشن می‌شود که اناهیتا خود ایزدبانوی

چنگ نوازی است و موسیقی را با ناهید ارتباطی ناگسستی است.

۱۳- توجه به سبک معماری خوزستان قدیم و طاق‌های گشاده‌ی حمال عظیم و جسیم و طاق‌های پیش و پس و کنبه‌های ساختمانی مطبق و مضرس این منطقه و ساختمان زیگوراتی و در یافتن منشاء فکری و فلسفی برای ابداع چنین سبک‌های ساختمانی، آنهم در چند هزار سال پیش یکی دیگر از نتایج مطالعاتی است که در این کتاب به تفصیل از آن سخن رفته است.

۱۴- گردآوری اقوال و نوشته‌های همی محققان مشهور و معروفی که برای باز یافتن محل واقعی گور یعقوب لیث صفاری تحقیقی کرده‌اند و تلفیق آنها و نتیجه‌گیری با مشاهدات عینی و بررسی سفر یعقوب لیث به بغداد و علل شکست و مرگ و محل دفن او، یکی از مباحث دیگر این کتاب است که در خصوص آن به‌مین مختصر اشارت کفایت می‌کند.

۱۵- استفاده از نظرات جغرافیادانان و مورخان اسلامی و نویسندگان کتب و تراجم احوال و فتوح و سفرنامه‌ها و حکایات و کتب تاریخی و نجومی و لغت‌نامه‌ها و کتب و دیوان‌های شعر و ادب فارسی و عربی و متون اوستائی و ادب و دانشی و واژه-نامه‌های سنسکریت و کتب تورات و توجه به لغات عامه در لهجه‌های امروزی برخی نقاط منطقه و همسایگان آنها حتی برای ریشه‌شناسی منشاء اساطیری روایات ماقبل تاریخی و دوران تاریخی پیش از اسلام هم مورد مطالعه واقع شده و از نظر دور نماندند. خوزستان، سرزمینی بس قدیم است و نمی‌توان ادعا کرد که قدیم‌ترین مأخذی که از شوش و ایلام و سرگذشت‌های تاریخی خوزستان در چند جای، در آن یاد شده است تنها کتاب «تورات» است، و هم نمی‌توان گفت که تمدن ایلامی با آغاز تمدن‌های شناخته‌شده‌ی بین‌النهرین چون تمدن‌های سومری، بابلی، اکدی آشوری بنیان گرفته است و حتی

نمی توان قبول کرد که پیش از تمدن ایلامی و تمدن «پروتو ایلامی»، تمدنی در این منطقه نبوده است، همچنانکه نمی توان ادعا کرد که آثار سد و بندسازی و آبرسانی و آن همه تمهیدات که برای استفاده از آب در این جلگه ی وسیع صورت گرفته است و در این کتاب شرح جزئیات ساختمانی بیشتر آنها آمده است، اثر فکر و اندیشه ی زوهمیان بوده است و مثلاً به زمان ساسانیان ساخته شده است و حتی نمی توان قدمت آنها را فقط به زمان ایلامیان رسانید.

راستی را که خوزستان بس قدیم است، قدیم تر از آنچه امروز ما به مدد علوم باستانشناسی و تاریخی و زبانشناسی و جامعه شناسی می توانیم درک کنیم. اقوام خوزستان از دیرباز به نقش و نگار و ابداع خط و نویسندگی پرداخته، برای مهار کردن آبها تمهیدات فوق العاده دقیق بکار بسته، در کشت نیشکر از همه ی جهان پیش بوده و در استفاده از پل سازی و بند سازی و ابداع تفکرات فلسفی و مذهبی و اساطیری از همه ی همسایگان خود بسیار پیشتر آغاز کرده و سریعتر و بیشتر از آنها به کمال رسیده اند و در بیشتر معرفت های خود بخصوص از اوائل ادوار تاریخی و در دوران تاریخی از سائره مبرز و بومان خود یعنی سایر ساکنان ایران زمین جدا نبوده اند و اشتراک بی چون و چرادر بیشتر آثار فکری و هنری با مردم فلات ایران داشته اند.

امید من آن است که محققان و دانشمندان، مورخان، باستانشناسان، زبانشناسان، جامعه شناسان و متخصصین علوم اساطیری و عقائد نجومی و امثال آن اندیشمندان، این کتاب پر از نقص و عیب را بخوانند و این زرناسره را به بوته ی امتحان برند و مطالب متنوع آنرا در معرض نقد علمی قرار دهند، باشد که از این راه کتاب پیراسته گردد و برداش فارسی زبانان در باره ی خوزستان بیفزایند.

در پایان این سخن، بر این بنده ی بی مقدار فرض است که از لطف و عنایت

باستانشناس فرزانه جناب سید محمد تقی مصطفوی که همواره مرا یار و مدد کار بوده‌اند سپاسگزاری نمایم، همچنانکه از محبت دوست دیرینه‌ی نازنین بسیار عزیزم استاد فاضل ارجمند ایرج افشار سپاسگزارم که هرگاه مشکلی در کتابشناسی و کتابخوانی داشتم، چراغ راهم شد و مرا بی دریغ هدایت کرد.

در مقام سپاسگزاری وظیفه دارم از لطف و عنایت حضرت آیت الله شیخ محمد مهدی شرف الدین شوشتری و فرزند برومندش محمد علی شرف الدین شوشتری که با دلسوزی و یکدلی در سفرهای شوشتر مرا پذیرا شدند و محبت کردند و رهنمائی نمودند، چنانکه در متن کتاب مذکور افتاده است تشکر نمایم.

چگونه می‌توانم به همه‌ی عمر از اداء سپاسگزاری و احترام نسبت به دوست فاضل بی‌ریای بی‌ادعای پر حوصله‌ی محقق و بصیرم عبدالرحمن عمادی بازمانم چه هم‌اوست که با مرارت و صرف وقت بسیار بی‌بوست دویم این کتاب را فراهم آورد و مرا همواره سپاسگزار ساخت و قطع دارم که خود همواره سپربلای انتقادات علمی و مدافعات از نظرات بس تازه و بس پخته و سنجیده و ارزشمندی خواهد بود که در بی‌بوست دویم کتاب به تفصیل از آن سخن رانده است.

از دوستان عزیز یکدلم امیر کاشفی عکاس هنرمندی که بیشتر تصویرهای کتاب مرهون زحمت و دقت او است و امروز در شهر تهران عکاس پر آوازه‌ی دیار ما است و بر نرندی مسابقه‌های عکاسی است، و از محمد غلامرضائی مصحح جوان و فاضل کتاب که دانشجوی دوره‌ی فوق لیسانس رشته‌ی ادبیات فارسی است و بی‌خستگی و بارنج دو ساله در تهیه و چاپ مطبعه و تهیه‌ی فهرست‌های کتاب با دقت و بصیرت و دلسوزی با من همکاری نموده‌است سپاسگزارم و مزید توفیق این دو جوان برومند را از خداوند خالق لوح و قلم خواستار.

برای ختم سخن، مقدمه‌ی کتاب را با گفته‌ی مؤلف سیاست‌نامه بیان می‌برم که

«... از گذشتگان خبر است و از ماندگان سمر است و با همه درازی مختصر است...»  
و خداوند آفریدگار جان و خرد را سپاس می گویم که این کار بزرگ از این بنده ی  
کوچک بماند.

\*  
شصت و هفتم

---

در شمال شهر یاسوج که امروز مرکز استان داری کهگیلویه و بویر احمدی است، بعد از آبادی مریون بفاصله حدود یک کیلومتر ونیم در درون دره مریون (مهریون) زیارتگاهی بنام شازده حسن واقع است و درست روبروی این زیارتگاه در آن طرف دره و بدست راست آن رشته کوهی کوتاه که منشعب از رشته های شمالی - جنوبی زردکوه بختیاری و در دامنه های قله دناست و مانند بازویی از آن جدا شده و دیواری برکنار دره مریون ساخته و سراز درختان بلوط است، قرار دارد. چند ده گامی به خط السراس این کوه مانده، چشمه ای وجود دارد که آنرا (توفگه) یا (توووگه) یا توووگی Toovgey خوانند. توو Towv و توف Toof و توف Towf و توو Towv در لهجه های ایرانی همه جا بمعنی آفتاب، و نور خورشید بکار رفته است و کلمه ای که امروز در زبان فارسی (آفتاب) نامیده میشود خود از جزء توو = تاب متشکل است. چشمه تووگه در زمستان یخ می بندد و ستونی از یخ مانند میل استوانه ای یخچین بوجود می آورد که گفته اند گهگاه به ستبری تنه یک درخت کهن جلوه میکند. این میل یخچین شصت روز پس از نوروز می شکند و چندان مینماید که صدای شکستن آن تا آبادی مریون که در اول دره مریون واقع است و گاه تا آبادی های دورتر بگوش می رسد. روز شکستن و درست ساعت و دقیق شکست آن را مردمان آبادیهای اطراف نزد یک چشمه خوب بخاطر دارند و در آن روز نیایش میکنند و آداب و رسوم از شکر و نیایش و ذکر و اوراد و از کار مسلمانان بجای می آورند و از فردای آن روز بکار و کوششهای دیگری در باغبانی و زراعت و کشت و کار و آبپاری

\* بجله گوهر.

آغاز می کنند و آنرا مبدأ حرکت و کار و کوشش جدیدی بحساب می آورند و عقیده دارند درست ده روز بعد از آن، یعنی بروز هفتاد م بعد از نوروز آن ستون یخین فرومی افتد و از این تاریخ است که خورشید تابناکتر و حرارت آن بیشتر و آغاز تابستان فرامیرسد.

در زبان مردم یاسوج ( یاسیج ) و آبادیهای تنگ مریون، این سه بیت سخن ساده روستائی آهنگ در بجای مانده است:

شصتم، شکستم	هفتاد م افتاد م
بحق ای پییر	زمین ای میل
ای افته وری گل	آوائی بو

بروز شصتمین پس از نوروز، شکستم  
به این پییر سوگند  
بر زمین افتاد م و آب شد م  
که از میان این میل  
به هفتاد مین روز افتاد م

~~~~~

بر زبان مردم است که شا زده حسن پیری است که در آنطرف بستر رود مریون اقامت داشته و بیماری را بر سر این چشمه شفا داده و بیمار دیگری را که خادم سیاه او بوده نیز شفا بخشیده و بر اثر فرو کردن شمشیر شاهزاده بر زمین که خدمتکار او بر زمین زده در کنار بقعه شاهزاده درختی سبزشده که آنرا چش میزک Chash-Mizak نامند و در تمام منطقه بی نظیر است، و درخت مقدس است و بر آن دخیل بندند و نذورات هدیه کنند و گروهی معتقدند این درخت سبز سابه گستر همان شاهزاده معجزگراست که در سوراخ بن چشمه فرورفته و زمستانها قدمی افزاید و به آغاز تابستان می شکند و فرومیافتد تا سبب آبادانی و آبیاری و کشت و کار گردد و سرما و یخبندان رخت بر بندد و آن درخت سبز خود آن شاهزاده است که بهنگام بهار و تابستان سبزو خرم برجای استوار است.

توجه باین نکته خالی از فایده نیست که مردمان این ناحیه



معتقدند که مهری — شرف — بسیجان سه دختر مقدس بوده‌اند که در سه نقطه کوههای این منطقه مدفونند و آن سه نقطه را بنام آن سه دختر مهریون، شرف، بسیجان خوانده‌اند و امروزه هم زیارتگاههای آن سه دختر بهمان نامها خوانده میشوند و یکی از آن سه، مهریون است که در کنار رود مهریون قرار دارد و در نقطه دیگری زیارتگاهها بر کنار یانزدیک رودی و آبگیری قرار دارد. اما شاهزاده حسن نامزد یا عاشق یا حامی مهری بوده که در دره مهریون معجزه گرگشته و هر سال به هیکل ستون یخین ستر از درون چشمه برمیکیزد و عمری کوتاه دارد اما حیاتش جاودانی است و بزمستان در یگرد و باره برمی خیزد و بتابستانها میمیرد.

سخن از مهری و مهریون و آب و جاودانگی و پرافشاندن نور و آینه و خرمن و میوه و درخت و خوشه و زوال سرما و ظلمت و شکستن و افتادن ستون یخین آنهم بعد از شصت روز و هفتاد روز که هر دو مضریبی از اعدا در ۷۶ و ۷۷ هستند ما را بپای مهرپرستی و ناهید و تیرپرستی و "آبان پشت" و "تیر پشت" اوستای کهن می‌اندازد.

در نزد یکیهای دره مهریون یا سوج دره دیگری با کوههای پوشیده از برف و مناطق سرد سیرپر گل و گیاه وجود دارد که محل پیلاق قسمتی از طوائف قشقائی در قسمتی از مراتع کوهستانی آن بنام (کاکون) است. در آبادی کاکون که بر سر راه کوهستانی آبادی و ناحیه (کومهر) قرار دارد، از یک آموزگار عشایری قشقائی بنام کرم الله مرادی کشکولی خواهش کردم در زمینه شصت و هفتاد م تحقیق کند و برای من بنویسد، در نامه این دوست آموزگار که خود قشقائی است و ساده دل و علاقه مند، نوشته شده است:

در ایلات قشقائی و شاید بهتر باشد بگوئیم در طایفه کشکولی قشقائی که خود او از آن مردم است و در میان آنها زندگی میکند: ( . . . ده روز از اسفند ماه را روی سال نو حساب می‌کنند یعنی نوزدهم و بیستم

اسفند را آغاز سال نومی شمارند و این ده روز روی ۲ ماه سال می گذارند و ده روز آخر سال رسمی را به سال بعد می برند و ایمن محاسبه برای آنست که بتوانند گوسفند ان خود را زود تر باغلها برند و زود تر یعنی پیش از آغاز زبهار رسمی از اغلها بد آورند. در سالهاییکه باران نمی بارد یا بارندگی کم است مردمان ایمن نشین معتقد میشوند که مرده ای را با آب باران شسته اند و باید چهل روز از باران پیشین که با آن مرده شسته اند بگذرد تا دوباره باران بیارد و آنرا (چله کشی) می نامند، هم آنها میگویند که بروزگاران کهن، پیرزنی را پسری بوده است که (کرد) نام داشته است. روز هفدهم از چله بزرگ (کرد) برای شکار به کوهستان می رود و در تاریکی شب چوبی را که برافروخته و آتشین بوده در دست میگیرد، آن چوب را (چلوس) گفته اند و چون پسرش را با زنی یا بد این ترانه را می سراید:

احمد م رفت و نیامد ، محمد م رفت و نیامد ، چلوس را برمی دارم و دنیا را آتش می زدم .

مردمان ترك زبان كشكولی قشقای معتقدند اگر این چلوس آتشین که آن پیرزن رهامی کند بر زمین افتاد باران نمی بارد و هوار و بگرمی می رود و اگر بر درختان افتاد هوار و ب سردی می رود و اگر در آب بیفتد باران می بارد و میگویند چون ۳۶ روز از زمستان بگذرد هوا باندازه نفس يك كلاغ گرم میشود و این آغاز آن شبی است که پیرزن مادر کرد به کوهستان می رود تا فرزندش را با زیابد و چون ۴۵ روز از زمستان بگذرد هوا به اندازه نفس يك گاو گرم میشود و باران می بارد و سال خوب کشت و کار و گیاه و سبزه و علوفه فرا میرسد. در این فراوانی علوفه و گیاه و سبزه است که چوپانان میخوانند: (شصتم نشستم ، هفتادم افتادم) یعنی در شصت روز پس از نوروز چوپان میتواند بنشیند و تماشاى چرای گوسفندان آرام گیرد و بی زحمت غزای

گوسفندان را داشته باشد و چون هفتاد روز بعد از نوروز فرار سرد (گردك) را که لباس روپوش پشمین چوپانی است از تن فرواندازد و از نسیم لذت بخش کوهستان بهره گیرد بی آنکه سرما اورا بیازارد.

جای بحث در اختلاف میان ۴۵ و ۳۶ یعنی عدد ۹ و جای گفتگو از عدد ۷ که مبدأ تقویمهای شبانی است و بحث از عدد ۱۱ یعنی اختلاف ۹ اسفند با ۲ اسفند یا ۳۰ اسفند در این مختصر نیست و این بحث را برای ارباب اطلاع و آنها که در گاهشماری چوپانی کار میکنند بازمی گذارم. اما کیفیت تاثیر عدد ۱۰ و ۲ و ۲۱ مانند عشره، ده بار و صد بار اواراد (مسلمانان) ۲۰ و ۲۱ و ۲۱۰ و ۲۱۰۰ فصل و چهارم و چهارچهرت است و عدد شصت که خود مضرب ۶ و شش جهت و شش روز یا م خلقت است و هفتاد که خود مضرب ۷ عددی که تا با مرور موزومقدس بجای مانده است و تاثیر که در زندگی و مبادی کار و کوشش و بهره برداری و فعالیت شبانسی و زراعی و دهقانی مردمان سرزمینهای مختلف ایران زمین دارد غیر قابل انکار است. شاید آنچه را که در دره مریون کهگیلویه با عنوان شصتم و هفتادم میخوانند و آنچه را طوائف قشقائسی در همسایگی آنها با همان عنوان بزبان میاورند با آنچه که در تواریخ قدیم خراسان میخوانیم که: ز بعد هفتاد، یه برفی افتاد، بحق ای پیر، به قد این میل ارتباطی و پیوندی باشد که محتاج تحقیق دقیق است.

\*

## مینوی و صلح و دوستی

گرچه گه برف و گاه آتش بود  
زندگی هرچه بود بس خوش بود  
با استجازه از روح پرفتوح مرحوم مینوی بمناسبت حال و مقام،  
من این بیت زیبای سروده استاد خلد آشیان را با تغییر مختصری اینگونه  
می‌خوانم:

گرچه گه برف و گاه آتش بود مینوی هرچه بود بس خوش بود  
مینوی درخت پر بار فرهنگ و ادب فارسی و شاخ پر میوه صلح  
و دوستی و مهربانی و گذشت و تسامح و آزاد اندیشی بود. اما چنانکه  
در سالهای اخیر حیات استاد بارها از زبان دوستان و همکاران و همگامان  
او شنیده‌ایم، و پس از رحلت آن بزرگوار از زبان و قلم دوستان و  
یارانش شنیدیم و خواندیم، او را مردی پر خاشگر و ستیزه‌جو و درشت  
خوی و کم تحمل خواندند و آنچنان در این راه مبالغه کردند که خلق  
و خوی آن انسان فریخته‌خوی دانشی بردبار را تا سرحد خود پسندی و

---

\* پانزده گفتار دربارهٔ مجتبی مینوی، از انتشارات  
کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، به کوشش ایرج افشار، تهران

لجاج ناهنجار جلوه دادند. بخاطر داریم که در اواخر حیاتش در نشریه‌ای او را: مینوی پژوهشگر «ستیهنده» لقب دادند.

راستی را مینوی، مردی که دست کم پنجاه سال با متون عرفانی و کتب اهل تصوف سروکار داشته و آنهمه شعر و نثر فارسی و عربی در متون و رسائل خوانده، تصحیح کرده و چاپ نموده است، مردی که رسالات بابا افضل مرقدی کاشی را تصحیح کرده است، مردی که کتابی بی نظیر در احوال و آثار اقبال لاهوری نوشته، مردی که بارها مثنوی معنوی خوانده، حافظ و سعدی را چون جان شیرین گرامی داشته است، کتاب السعادة والاسعاد فی سیرة الانسانیة ابی الحسن ابی ذر نیشابوری را بحلیه طبع آراسته است، دیوان ناصر خسرو را چندین بار خوانده تا مشکلات لغات و تعابیر آن را آنچنان دریابد که قابل چاپ و نشر انتقادی علمی صحیح باشد، استاد بلندپروازی که هفت مقاله یا رسالات آزادی فکر را نوشته است و صدها اثر و خبر از خود بجای گذاشته است، آنقدر سطحی و متحجر و بی ذوق بوده است که آنهمه تعالیم اخلاق عملی، تصوف و عرفان، تسامح و تساهل، شعر و نظم و نثر و لطائف و دقائق فکری آدمیان ممتاز قرون و اعصار در ذهن و فکر او اثر نداشته‌اند. راستی را که وقتی دیباچه زیبای مثنوی را با آن وجد و حال و شوق و حرکت و انفعال و جذب و اخلاص می‌خوانده است در او اثر نمی‌کرده است و مانند یک عامی جاهل می‌خوانده است. ومی گذشته است؟ واقعاً در مقایسه دقیق از منتقدان خود در درشت‌خوئی و ستیزه

جوئی و خودپسندی و کم‌گذشتی افزون بوده است؟

مراکه از زر تمغاست راه و رسم معاش

چرا ملامت رند شرابخواره کنم

من یارغار و رفیق حجره و گرمابه و گلستان استاد فقیدنبوده‌ام،  
 اما از بیست و پنجسال پیش، از محضرش، از کتابخانه‌اش، از مصاحبتش،  
 از نوشته‌ها و گفتارهایش، در سفر و حضر، در ایران و خارج از ایران  
 بهره‌مند بوده‌ام، فیض برده‌ام، مهربانی‌ها دیده‌ام، درویشی و افتادگی و  
 قناعت و مهربانی و ادب و تواضع و فروتنی و بخصوص احترام باصالت  
 حقیقت و دفاع از حق و ایستادگی در برابر ناحق و لطف عمیم و مهر  
 صمیم او را همه‌جا و نسبت به همه کس از هر مذهب و ملت، عارف و  
 عامی، خاص و عام، با هر گونه راه و رسم و بهر مقصود و مقصد، حس  
 کرده‌ام، دانسته‌ام، شاهد بوده‌ام، سخنانش را شنیده‌ام، مکاتبتش را  
 خوانده‌ام، برای‌العین دیده‌ام و بگوش ظاهر و باطن شنیده‌ام و حالا  
 می‌خواهم خواهش کنم این بیان ادعای مرا که مینوی شاخ پرمیوه درخت  
 صلح و دوستی و ادب و فروتنی و آزاد اندیشی و احترام باصالت حقیقت  
 بوده است که همواره پاس دوستی می‌داشته و بازادی فکر و عقائد  
 همگان از بن دندان اعتقاد داشته و هرگز کینه‌توز و بدآموز و درشت  
 خوی نبوده است و چون شاخ پرمیوه از غایت سنگینی انسانیت محض  
 و مطلق خلق و خوی خودش، همه‌جا سربر زمین ادب و خدمت و مرارت و  
 تحمل و تسامح عاری از هر گونه تعصب می‌نهاده است تنها بصورت

بیان يك ادعا فعلاً بپذیرید تا از عهده برون آیم و با استناد بخاطرات خودم از برخوردهائی که با آن مرحوم داشته‌ام و باتمسک بنوشته‌های آن بزرگوار دانشی مرد دلائل این ادعا را بعرضتان برسانم.

بزمانی مرحوم مینوی برای ساختن همین خانه مسکونی خود که کتابخانه‌اش شد و سر لوحه کتیبه‌مانند «وفیها کتب قیمه» آنرا استاد دانش پژوه بیان فرمود، با گروهی کارگر و سیمکش برق و تأسیسات اختلاف داشت، کارش بعدلیه کشید و مرا بوکالت خود برگزید. چون حاکم شد و رأی گرفت و در نهایت عسرت و بی‌پولی می‌توانست مبالغ هنگفتی در هزینه‌های خود صرفه‌جوئی کند. روزی طرف خود را با سوگند، بحقیقت‌گوئی واداشت و چون دانست که او بگناه خود یا بهتر بگویم بتقلب خود اعتراف می‌کند، از همه آن مبالغ گذشت و حکم را موقوف‌الاجراء گذاشت و در حضور من به آن کارگر مقاطعه کار گفت: حقیقت از پول گرامی‌تر و گذشت از حقیقت گرامی‌تر است.

وقتی در کتابخانه‌اش از مجموعه رسالات دریائی دریاوردان عرب و ایرانی سخن می‌گفتم. خدایش بیامر زاد بقهوه تعلق خاطر داشت در فرصتی که او قهوه می‌نوشید بعرضش رساندم که اوقاف گیب چنین وچنان کرده است و آن محقق روسی و آن پژوهنده آلمانی و آن دانشمند هندی و آن مورخ عرب در خصوص این مجموعه رسالات اینکارها کرده‌اند. شما هم با داشتن چنین مجموعه کم‌نظیری و با استفاده از مجموعه کتب و رسالات دریانوردی محفوظ در کتابخانه مجلس سنا

که بهمت مرحوم تقی زاده (البته در آن روزگار آقای تقی زاده) فراهم آمده است از يك يا چند اثر مهم این مجموعه تنفید و تحشیه انتقادی علمی بکنید. فرمود خیلی دلم می خواهد و آرزو دارم که اینکار بکنم اما من بضاعت علمی برای اینکار ندارم. دلم می خواست زبانهای سومری و بابلی و آشوری و ایلامی و لهجه های جنوب و شرق افریقا و آسیای جنوب شرقی و حتی چینی را میدانستم تا قادر بانجام این کار باشم. شاید بیش از ده سال بعد، در سفری که در لندن در خدمتش بودیم، روزی با او بکتابفروشی لوزاک رفتیم و براهنمائی ایرج افشار کتابی دیگر بزبان انگلیسی از همین ردیف خریداری کردم. استاد ما آن کتاب را در هتل از من گرفت و سحرگاهان که در باغ پارك کنزینگتون او را در حال قدم زدن دیدم فرمود سراسر کتاب را شب دیدم، کاری بزرگ و عالمانه کرده است اما بهای کارهای گابریل فران فرانسوی نمی رسد. آرزوی من بیدار شد، دلم می خواست جوان بودم و به ترجمه این کتاب و کارهای فران دست می زدم، ولی از سر صدق بگویم که هیچکس چون فران از عهده این مهم بر نیامده است. چه او در لغاتی از فارسی و عربی تحقیق کرده است که من پس از هفتاد سال عمر از آنها اطلاعی ندارم.

دانشمندان مفخم حاضر بخاطر دارند که در همین کتابخانه

مرکزی بهمت ایرج افشار مجلس بزرگداشتی در اسفند سال ۱۳۵۰ برای آن مرحوم برگزار شد و کتابی بنام «نامه مینوی» تقدیم او گردید، مخلص هم در آن نامه مینوی مقالتی تحت عنوان «اسمش نادانم» نوشته ام.



چند روز بعد در کتابخانه‌اش بودم فرمود «اسمش نادانم» را تو نوشته‌ای یا من. با شگفتی پرسیدم مگر چگونه است؟ فرمود من نادان مطلقم و نشنیده‌ای که مرا «آقای نمیدانم» می‌نامند!

در جشنواره طوس در مشهد در حضور خود آن مرحوم گروهی سخت باو تاختند، آنچنان که تصور نمی‌کنم اگر آن حمله‌ها و پرخاش‌ها و حتی اهانت‌ها بهر يك دیگر از حضار آن مجلس یا این مجلس می‌شد مخاطب بی‌جواب می‌ماند. بخصوص که مینوی وسعت اطلاع و شهرت علمی و حریم حقانیت دلائل را محققاً با خود می‌داشت. اما مینوی مهربان پرگذشت فیاض بخشنده يك کلام سخن نگفت و چون از جلسه بیرون آمد به یاراناش فقط گفت: «باید سخن مخالفان را هم شنید!»

در همان جلسه اهداء کتاب «نامه مینوی» با استاد فردوس مکان، قرار بود که استاد حبیب یغمائی سخنانی در باره او بگوید. اما حبیب نیامد و بیمار شده بود. پس از پایان جلسه، استاد مرحوم باصرار تمام ایرج افشار را با خود همراه ساخت و بخانه حبیب رفت و برسم حقشناسی و تشکر پیشانی او را برای کارنکرده بوسید.

عدنان ارزی دانشمند ترك مدتها با مینوی برسر «کلیله و دمنه» یا کتابی دیگر نفاذ داشت. کار آنها بدشمنی و قهر انجامیده بود. چون بتهران آمد از ترس آنکه مدتی است آتش دشمنی شاید بوسیله خود او روشن شده است، بخانه مینوی نرفت. به کتابخانه مرکزی رفت. ایرج افشار با استاد مرحوم تلفن کرد و گفت که ارزی بتهران آمده و هم اکنون

در کتابخانه مرکزی است. گفت گوشی را بگذار که بشوق دیدارش  
عازمم. دقایقی بعد فرود آمد و او را چون دوست یکدل در بازوان خود  
فشرد و از گذشته حکایت نکرد.

برای تحقیق در احوال و آثار و گور یعقوب لیث صفاری از  
نصيحة الملوك و مأخذ دیگر دوبیت شعر فارسی و دو بیت شعر عربی  
خواندم که ابن خلکان بنقل از ابوالوفاء فارسی حکایت کرده است که  
آن دو شعر فارسی و آن دو شعر عربی هر دو با هم بر يك کتیبه بر گور  
یعقوب لیث نوشته بوده است. روزی بکتابخانه مرحوم رفتم و مانند  
هزاران بار در صحت و سقم و تقارن مضامین آن دو شعر فارسی و عربی  
از او نظر خواستم. آن دو بیت شعر فارسی چنین بود.

بگرفتم این خراسان با ملك پارس یکسان

ملك عراق یکسر از من نبود رسته

بدرود باد گیتی با بوی نو بهاران

یعقوب لیث گوئی دروی نبد نشسته

پس از آنکه مقابله کرد و کتاب خواند و سبک شعرها را سنجید  
و برایم بازگفت، فرمود به شعر روزگاران یعقوب می ماند و در شاهنامه هم  
نشانی از این مضمون داریم:

سر دخمه کردند سرخ و کبود فرامرز گوئی که هرگز نبود

و به صحت آن صحه گذاشت. شاید ده بار بیت آخر را با طنینی

بم و مقطع و غم انگیز زمزمه کرد.

### بدرودباد گیتی با بوی نو بهاران

یعقوب لیث گویی دروی نبد نشسته

چون به یعقوب لیث می رسید جلوۀ تکان سر و لرزش دستش  
بیشتر می شد و بخود با سر انگشتان اشارت می فرمود. گفتم عمر استاد  
دراز باد. هنوز بارهای گران از خدمت و مجاهدت و تحقیق و تنبع بر  
دوش شما است. امید که همه بارها را بسر منزل مقصود برسانید. فرمود:  
جامی چه بقا دارد در رهگذر سنگی

در رهگذر دوران ای خواجه تو آن جامی

راستی راهم که جام عمر شفاف و اصیل و پرنور مینوی در رهگذر  
سنگ حوادث دوران شکست و همه ما را برای همه عمر متأسف و متأثر  
ساخت.

استاد زریاب خوئی در نخستین روزهای پس از رحلت مرحوم  
مینوی در مقالتی که در مجله تماشا منتشر شد نوشت:

«وقتی در آلمان شعر ادیب پیشاوری برایش می خواندم که آرزوی  
مجلسی را می کند که اسباب عیش در آن فراهم آید تا با دوستی عمده  
و همدم از رفتگان تازی و بگذشتگان پارس - رانند داستان و حکایات  
نادره، مینوی فریاد بر آورد والله عیش همین است و من نیز زندگی را  
برای همین می خواهم و مجلس ما از نوع همین مجالس است و «من این  
مقام بدنیا و آخرت ندم - اگر چه در پیم افتند خلق انجمنی» اما متأسفانه  
خواندیم و شنیدیم که خلق انجمنی در پی او افتادند و او را سپرتیر

ملامت قرار دادند. شاید همین رویه سیرت ناپسند اجتماعی ما باشد که نام نیک رفتگان را ضایع می‌کنیم و توقع هم داریم که نام نیکمان برقرار بماند. اگر فردوسی را زرپرست و حافظ را شرابخواره و سعدی را همه فن حریف و نوشروان را ستمگر و مولوی را رنده‌ست و بی‌مذهب و ملت گفته‌اند حق نداریم این نسبت‌های ناروا را نتیجه بی‌انصافی و خود خواهی و بی‌منطقی ابناء زمان و معاصرینشان بدانیم.

چاره اینست که از عشق گشادی طلبیم

پیش او سجده گذاریم و مرادی طلبیم

کدام عشق، عشق رعایت انصاف، عشق احترام باصالت حقیقت، عشق با آزادی و آزاد اندیشی و تحمل آزادی فردی همه نوع بنی آدم. من از گفته‌ها و مذاوضات و اخوانیات مینوی سخن‌های بسیار در گنجینه خاطر و یاد اعمال انسانی فراوان در ثبت و ضبط نوشته‌هایم دارم اما سخن کوتاه می‌کنم. آیا این چند نمونه کوچک یادآوری و نشان عظمت و روح و سعت مشرب تسامح و تساهل، بی‌تعصبی و حقیقت جوئی، و احترام بدوستی و محبت دوستان و فروتنی در برابر دشمنان نیست. خدایش بی‌امرزد که آن مرحوم که رحمت خدای بروان پاک او باد بر عکس مخلص ناقابل‌گندم فروش جو نما جلوه کرده است و از حيله و پرده پوشی و احتراز از حقیقت و توجه بمصلحت‌اندیشی برای تحصیل ثروت و مکنّت و مقام و مرتبت دوری جسته است.

دیروز دانشجوی جوانی می‌گفت مینوی آن خانه و آن کتابخانه

نفیس چند میلیون تومانی را از کجا آورده است. حضرت دکتر یحیی مهدوی امروز ریاست جلسه را بعهده دارند. همه میدانند که این دوست قدیم و یار ندیم مرحوم مینوی و خاندانش زمینی از املاک ارثی خود را بآن مرحوم بخشیدند و آن مرحوم با عسرو حرج آن خانه را با کمک این و آن ساخت و همه عمر مقروض بود. اما کتابها را تنها کتابخوانها و کتاب شناسها میدانید چگونه. برای يك عالم شهیر و فاضل مسلم از هر گوشه جهان کتاب می‌رسد. بعلاوه مینوی عاشق کتاب بود و برای بدست آوردن معشوق از شام شب و هزینه دارو و درمان خود می‌کاست و کتاب می‌خرید. حالا به نوشته‌های مینوی باختصار نظر می‌افکنیم و چند قطعه از چند کتاب یا مقاله او را می‌خوانیم. چه نوشته هر کسی، آنهم کسی مانند مینوی که قدیمی است و ازدغلی بدور است و به سنت زندگی کرده است و رنگ نباخته است و بسوقلمون صفت نبوده است آئینه تمام نمای معتقدات و ذهنیات و اعمال و رفتار نویسنده است. قبل از ورود به عرض بعضی نوشته‌های مینوی باین شعر مولوی استناد می‌کنم و امیدوارم که واقعاً این اختلاف از نظر گاه مردمان باشد:

از نظر گاهست ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود

این جهان همچون درختست ای کرام

ما برو چون میوه‌های نیم خام

سخت گیرد خامها مر شاخ را  
 زانکه در خامی نشاید کاخ را  
 چون بپخت و گشت شیرین لب گران  
 سست گیرد شاخها را بعد از آن

میدانیم که مرحوم مینوی رساله‌ای دارد بنام هفت مقاله. در نخستین صفحات فصل او کتاب یا مقالت اول می‌خوانیم: «... ولی آن قرآنی که من خوانده‌ام و از عهد شیرخوارگی مرا بآن عادت داده‌اند و با آن بار آورده‌اند می‌گوید: بکافران بگو من آنچه را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم و شما نیز معبود مرا نمی‌پرستید. نه من آنرا پرستم که شما می‌پرستید و نه شما آنرا پرستید که من می‌پرستم. دین شما از آن شما با دودین من از آن من در این قرآن که رهنمای مسلمانان است. خدا بر سول خود امر کرد و گفت: خلاق را بحکمت و به پند نیکو براه خدا دعوت کن، و با ایشان برو جبهی که نیکوتر باشد مجادله و مناظره کن، که خدای تو عالمتر است بآن کس که از راه او گمراه باشد، و داناتر است بآن کسان که بر راه راست رفتند. و معنی این آیه اینست که اگر خود را بحق میدانید، مخالفین خود را بسرفق و مسالمت بطریق خود دعوت کنید و ایشان را اذیت و آزار نکنید و ضمناً فراموش هم نکنید که راه و بیراهه و راست و کج را جز خدا هیچکس نمی‌داند. قرآن کریم که دستور معاشرت و ناموس اخلاقی مسلمین است که می‌گوید: «بندگان خدای آن کسان اند که بر زمین بحلم و تواضع چون جاهلان با ایشان

خطاب کنند ایشان بسلام جواب دهند... با این احوال کسی که خود را مسلمان و تابع احکام قرآن می خواند چگونه خود را مجاز میدانند که قاضی عقاید و اعمال دیگران بشود و تازیانه تکفیر و چماق تأدیب بدست بگیرد و در امری که خدا علم آنرا بخود مخصوص کرده است از روی جزم و یقین حکم کند؟. بنده عرض می کنم تسامح داشتن و ترك تعصب کردن از واجبات آدمیت است. اگر بعقاید کسی حمله می کنید و رد می نویسید باوهم اجازه بدهید که در بیان عقاید خود و دفاع از آنها هر چه می خواهد بگوید و بنویسد. آزادی همنوع خود را در عقاید و اعمالی که به شخص او مربوط است سلب و سدن نکنید.

در همین کتاب آزادی و آزاد فکری استاد مرحوم مقاله ای از برتراند راسل در باب ملازمه علم و دموکراسی بفارسی ترجمه کرده است و برای هر بند آن شعری با ذوق و سیرت خود انتخاب کرده و در صدر مقال نوشته است من آن اشعار و ابیات را می خوانم تا خود درباره ذوق و سیرت او قضاوت کنید:

در بند اول

در تنوری خفته با عقل شریف      به که با جهل خسیس اندر خیام

از ناصر خسرو

بند دوم

سختگیری و تعصب خامی است      تا جنینی کارخون آشامی است

از مولوی

بند سوم

دلایل قوی بایسد و معنوی      ندرگهای گردن به حجت قوی  
از سعدی

بند چهارم

راهی بسوی عاقبت خیر میرود      راهی بسوی عاقبت اکنون مخیری  
از سعدی

بند پنجم

علمست و عدل نیکی ورسته گشت      آنک او بدین دو معنی گویا شد  
از ناصر خسرو

در صفحات آخر همین کتاب هفت مقاله می خوانیم:

«... بیش از این از اشعار مثنوی که در این باب فصلهای طولانی  
از آن میتوان آورد نمی آوریم و از گفته های آسمانی حافظ بدین دو بیت  
اکتفا می کنیم:

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست

هرجا که هست پرتو روی حبیب هست

آنجا که کار صومعه را جلوه می دهند

ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست

و دو بیت از جامی را مؤید آن می سازیم:

یارب انصافی بده آن شیخ دعوی دار را

تا بخواری ننگر مژندان دردی خوار را



شرع را آزار اهل دل تصور کرده است

زان گرفته پیشه خود شیوه آزار را

در کتاب «نقدحال» که مجموعه دیگری از مقالات مرحوم مینوی است. چندگفتار از مرحوم مینوی در رثاء دوستان دانشمند آن مرحوم مندرج است که بترتیب عبارتند از: خطابه‌هایی برای رثاء مرحومان نیکلسن، ولادیمیر مینورسکی، اقبال لاهوری، حسن عالی یوجلی، علامه قزوینی، صادق هدایت، سید محمد فرزانه، تقی‌زاده، فروغی. در همه این خطابه‌ها و مقالات بحق و از روی کمال فروتنی، مقام علمی و روحانی این دوستان دانشمند خود را که بواقع بدانها اعتقاد علمی و فکری داشته است با فروتنی ستوده است و گذشت و انصاف و مدارا و ادب و نام نیک دیگران را ضایع نساخته و حق‌شناسی و احترام به فضل تقدم و تقدم فضل استادان و همگامان خود را بوضوح نشان داده است. در خطابه‌ای که در رثاء مرحوم علامه قزوینی ایراد کرده است درباره قزوینی گفته است: «... بنابراین نمی‌توان گفت که آنچه فی‌المثل در مقدمه دیوان حافظ یا در صفحات مجله یادگار از قلم آن مرحوم منتشر شده است به بهترین سبک و شیوه است و سرمشق انشای فارسی است، ولی اینجا جای ایراد گرفتن نیست و این انتقاد از مقام امامت علامه قزوینی در رشته تحقیق و تتبع چیزی نمی‌کاهد.» در خطابه یادبود هدایت که در کتاب «نقدحال» چاپ شده است گفته است: «... هر کس به گفته‌های

ما گوش می‌داد ممکن بود گمان کند که ما سخت متعصبیم . پرفسور ریپکا چکسلواکی که چند ماهی با ما معاشر بود يك روز گفت گمان می‌کنم ایرانی متعصب است ، اگر دیندار باشد در دین متعصب‌انست و اگر قید دین را بزنند در ضدیت با دین، ولی حقیقت مطلب این است که ما با تعصب جنگ می‌کردیم و برای تحصیل آزادی کوشش می‌کردیم و مرکز دائرهٔ مصادق هدایت بود.

... در افکار و نوشته‌های یکدیگر بحث و انتقاد نکته‌گیری می‌کردیم و از یکدیگر نمی‌رنجیدیم سهل است، خوشنودهم می‌شدیم که از یکدیگر چیزی می‌آموزیم و بر خطای خود واقف می‌شویم و با رذالت و تنگ‌چشمی مخالف بودیم و به روی قلدری و بی‌شرمی شمشیر می‌کشیدیم، راست می‌گفتیم و از اینکه ما را وقیح تصور کنند ابائی نداشتیم....

... همینکه کتابفروشی بروخیم خواست شاهنامه فردوسی را از روی چاپ فولرس منتشر کند و تصحیح آن را بنده بعهدہ گرفته با هدایت رفتم و صد پرده از نقاشی‌های درویش را انتخاب کردیم و عکس آنها را به برلن فرستادیم، گراوور کردند و در دورهٔ شاهنامه‌ای که منتشر شد گنجانند (منظور آندره سوروگین روس است) این يك نمونه بود از نوع تشویقی که هدایت در حق هنرمندی که لایق تشویق بود معمول داشت اما فقط دوستان نزدیک هدایت می‌دانستند. این فکر هدایت بود که تمام چرخها را به کار انداخت.

... بعد از آنکه بنده نوروزنامهٔ منسوب به خیام را منتشر کردم،

هدایت آنچه را درباره خیام نوشته و یادداشت کرده بود بی مضایقه به بنده داد که در تحریر مقدمه این کتاب از آن استفاده کنم ... آقای میرزا علی اکبرخان دهخدا کتاب امثال و حکم را می نوشتند و هر یک از دوستان و آشنایان ایشان هر چه می یافت و هر قدر می توانست به ایشان کمک می کرد بیش از همه کس صادق هدایت به ایشان کمک کرد. مجموعه ای داشت از امثال عامیانه در یک کتاب ۲۰۰ صفحه ای که در حدود دوهزار مثل در آن نوشته بود. این کتاب را بی مضایقه تقدیم آقای دهخدا کرد، نمی دانم، که هرگز از ایشان پس گرفت بانه.

در کتاب امروز، آن شماره که ظاهراً مخصوص گفتگو با استاد فقید است وقتی نجف دریابندری از او سؤال می کند و می گوید: «پس شما با جنبش جدیدی که در شعر فارسی بوجود آمده و هم در آن مؤثر بوده مخالف نیستید». مینوی جواب میدهد: «... بنده از شعر خوب خیلی هم خوشم می آید، و اعتقاد دارم که اشخاص آزاد هستند شعر بگویند بدون قافیه و وزن و بدون رعایت قواعد سنتی شعر فارسی، هر کس آزاد است، اما باید این شعرها به زبان فارسی سروده شده باشد و دارای معنای هم باشد.»

از همه این حرفها که بگذریم مینوی «السعادة والاسعاد» را تصحیح نموده و احوال و آثار اقبال لاهوری فیلسوف را برشته تحقیق و تحریر آورده، ناصر خسرو و مولوی و حافظ و سعدی و سنائی و شیخ مهمله و قطب الدین محمود شیرازی و رسالات بابا افضل و دهها شاعر و فیلسوف

و عالم را بزرذره بین تحقیق گذاشته است. تا آنجا که از ترجمه هملت شکسپیر و شعر بلند «بودن یا نبودن» مشهور اوهم غافل نمانده است. در رساله ینبوع الحیاة از مصنفات بابا افضل مرقی کاشانی که بتصحیح مینوی و دکتریحیی مهدوی چاپ شده است خطاب به نفس آمده است: «... پس حذر جوی از وی، و روی بوی مدار و منگر دروی مگر بنظر ترس و هراس همچون مرغ دام شناس، که از دام بربک سورود و بپرهیزد از وی، و بدان ای نفس که حذر تو از جنس اول که شرک است و انبازی ترا سوی یگانگی رساند، و حذر تو از جنس دوم که ستم است ترا بمنزل نور و صفا رساند و پاکی و گزیدگی. و حذر تو از جنس سوم که لذت حسی جستن است ترا آسوده کند از مقاسات خوف و اندوه و نادانی و نیاز. پس بحقیقت این معانی استوار باش و یقین دان و بر آن کارکن تازنده جاودانی شوی.»

مینوی که مصحح این همه سخنان حکیمانانه و پراز صلح و دوستی و حکمت و صفا و نور بود برستی دستور العملهای بابا افضل مرقی کاشی را بکار بست و به حقیقت این معانی استوار بود و یقین داشت و بر آن کار کرد و زنده جاودان شد. اما تحریر و نشر رساله احوال و آثار علامه اقبال لاهوری خود کاری بزرگ است. یکبار دیگر آنرا بخوانید تا دریابید که چگونه مینوی بافکار این مصلح کبیر بشر دوست مسلمان عارف و ارسته شرق که عاشق ادب و شعر پارسی بوده است توجه کرده و برگزیده ای از اشعار او را در معرض تحقیق فلسفی و عاطفی و اخلاقی آنهم در زمینه ای

بسیار بلند قرار داده است. مینوی در مقدمه این کتاب نوشته است:

... من بی اختیار بیاد حکایت معروف افتادم که حضرت عیسی یا حواریون از کنار مزبله دانی می گذشت، سگی مرده بر سر خاکروبه ها افتاده بود که فساد بآن راه یافته بود و بوی عفونتش عابرین را زحمت میداد حواریون لب بید گوئی گشودند، اما حضرت عیسی گفت ببینید چه دندانهای سفید قشنگی دارد. انسان در انتقاد باید انصاف داشته باشد، اگر بدیها را می گوید خوبی هاراهم بگوید، نه اینکه از هر چه با دوستان و بستگان خودش مربوط است تعریف بکند و سایرین را بالتمام بیاد فحش و دشنام بگیرد... وقتی که در همه جنبه های مختلف زندگی او می نگرم می بینم که در ایران مسلماً هیچکس در این یکصدساله اخیر نداشته ایم که من حیث المجموع با محمد اقبال قابل قیاس باشد و شاید ممالک دیگر مشرق زمین نیز از این حیث نظیر ما باشند. من نمیدانم.

این دل بستگی به صفا و تسامح و درویشی و گذشت و علاقه و احترام بحقیقت و صفا آیا مابین با آنچه درباره او گفته اند نیست و آیا چنین مرد بخردی را میتوان متکبر و حق شناس و بی صفا و پر خاشگر و درشت خو و بی انصاف و بالاخره «ستیهنده» دانست؟

سخن از دوست قدیم مینوی، مرحوم صادق هدایت بمیان آمد، مینوی چنانکه خود گفته است جمع دوستان چهار نفری آنروز گارشان را که خود یکی از اصحاب آن بوده است یاران ربعه می نامیده اند (اصطلاح دائرة ربعه که مرکزش صادق هدایت بود).

میدانیم یکی از آن یاران ربعه استاد ارجمندی است که در بستر بیماری تنش نیازمند نازطیبیان افتاده و او استاد مسعود فرزند است. این استاد آرمیده در بستری بیمار در رثاء مرحوم هدایت شعری بلند سروده است. اجازه می‌خواهم دوبیت از این شعر بلند فرزند را در رثاء مینوی بخوانم و استدعا کنم همگی برای سلامت آن «یار ربعه» مینوی و دوست گرانقدر همه ما طلب شفا و بهبودی کنیم و از خداوند بزرگی که اسمش دوا و ذکرش شفا است عافیت او را بخواهیم. اکنون خطاب بروان پاک و تابناک استاد مجتبی مینوی شعر بلند مسعود فرزند را با تکریم و تعظیم می‌خوانم:

تو رود روان بودی و رفتی سوی دریا

ما سنگ و سفالیم ته جوی بماندیم

چون باد توزی کشور جان رفتی آزاد

ما خاک صفت بر سر این کوی بماندیم.

# هرموز

و

## جنگ دریائی امامقلی خان سردار شاه عباس

مقدمه :

جزیره هرموز که در هیجده کیلومتری جنوب خاوری بندرعباس واقع است، پیش از دوران صفویه و حتی پیش از دوران مغول و سلاجقه آبادانی و اعتبار تجاری داشته و مرکز داد و ستد بازرگانی در دهانه اقیانوس هند بوده است، در آغاز ظهور دولت صفویه، در یاسالار ماجراجوی پرتغالی آلفونسو دالبوکرك با تدابیر سیاسی و حملات نظامی و جنگهای دریائی، این جزیره را فتح کرد و از آن پس مدت ۱۱۷ سال این جزیره زیر نفوذ و تسلط کامل سیاسی و نظامی و تجاری دولت پرتغال اداره میشد و از این نقطه مهم سوق-الجیشی و گلوگاه ارتباطی و نظامی مدخل اقیانوس هند بود که حکومت پرتغال بر رفت و آمد کشتیها و داد و ستد بازرگانی نظارت میکرد و عوائد عمده‌ای از وصول باج و حق العبور کشتیها دریافت میداشت و بر اقیانوس هند و بحر احمر و باب المندب و خلیج فارس و دریای عمان نظارت نظامی و اقتصادی و سیاسی می نمود.

بروزگار شاه عباس صفوی، و تقریباً در اواخر دوران پادشاهی شاه عباس، بفرمان پادشاه صفوی، امامقلی خان بیگلربیگی سردار

---

\* مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم

شاه عباس و امیرالامراء فارس و امیردیوان و حاکم لارستان، پسر الله وردیخان قوللر آقاسی امیرالامراء و حاکم اصفهان. پس از دو ماه و چهارروز جنگ دریائی وزمینی که با شرکت سربازان پیاده و سوار و کشتیهای جنگی و آتش توپخانه زمینی و دریائی صورت گرفت و امامقلی خان شخصاً در نبردها شرکت داشت، جزیره هرموز سقوط کرد و بتصرف سپاه ایران درآمد و قلعه پرتغالی آلبوکرک منهدم گردید. اما این جنگ دوم و چهار روزه بدنبال بیست و یکسال عملیات نظامی و سیاسی بود که شاه عباس برای فتح جزیره هرموز گهگاه بدان دست میزد و هر بار مانعی سیاسی یا نظامی را از پیش پا بر میداشت یعنی از سال ۱۰۱۰ هجری قمری که جزائر بحرین بتصرف قوای شاه عباس درآمد و سال ۱۰۲۲ هجری قمری که بندرجرون یعنی میناب کنونی مسخر شد تا ربیع الاول سال ۱۰۳۱ هجری قمری که آخرین پناهگاه قوای بحری پرتغال در خلیج فارس یعنی جزیره قشم با عملیات نظامی از چنگ پرتغال خارج شد، جزیره هرموز همچنان مرکز عملیات و حکومت و فرمان روائی مطلق پرتغال در خلیج فارس و بحر احمر بود و سربازان و دریانوردان و بازرگانان پرتغالی در حفظ و حراست قلعه پرتغالی جزیره هرموز و راههای ارتباطی و نظامی آن میکوشیدند، تا در دهم جمادی الاخر سال ۱۰۳۱ هجری قمری برابر با یازدهم آوریل ۱۶۲۲ میلادی، زیر آتش توپخانه قوای ایران و بر اثر فداکاری و جانبازی سربازان ایران قلعه پرتغالی هرموز سقوط کرد و جزیره هرموز بتصرف ایران درآمد و آب و خاک آن به سرزمین اصلی یعنی ایران بازگشت .

برای آنکه موقع طبیعی و گذشته اقتصادی و جغرافیای تاریخی هرموز و سرگذشت تاریخی و کشمکشها و جنگ و ستیزهای پاسداران



تنگه هرموز یعنی گلوگاه حیاتی فلات ایران بزرگ را در طول قرون و اعصار باجمال مروزی کرده باشیم و حوادث پرماجرایی دوران تسلط یکصد و هفده ساله پرتغال بر جزیره هرموز را مطالعه کنیم و علل و جهات حمله پرتغالیان و سکوت و تسامح دولت مرکزی ایران را بازشناسیم و همچنین تدابیر سیاسی و نظامی شاه عباس کبیر برای برانداختن نفوذ و سلطه پرتغالیان از آبهای خلیج فارس و دریای عمان و تصرف و تسخیر جزیره هرموز بوسیله قوای دریائی و زمینی شاه عباس و فداکاریمانی سردار بزرگ صفوی امامقلی خان و چگونگی جنگ دریائی و محاصره جزیره و عملیات سربازان و کشتیهای نظامی را بررسی کنیم و همچنین آنچه پس از صفویه بر این جزیره فرتوت گذشته است بازشناسیم، مسائل و موضوعات مختلف این بررسی را ذیل ده عنوان بشرح زیر تقسیم مینمائیم :

- ۱- موقع طبیعی و گذشته اقتصادی و جغرافیای تاریخی جزیره هرموز .
- ۲- یکصد و هفده سال تسلط پرتغال بر جزیره هرموز .
- ۳- تدابیر سیاسی شاه عباس برای اخراج پرتغالیان از جزیره هرموز .
- ۴- تدابیر سیاسی و نظامی امامقلی خان برای آرایش نظامی در خلیج فارس و تصرف نقاط اطراف جزیره هرموز .
- ۵- جنگ دریائی هرموز با حمایت قوای توپخانه زمینی و دریائی و دوماه و چهار روز جنگ در جزیره .
- ۶- کشته شدگان و غنائم .
- ۷- هرموز پس از شکست پرتغالیان و کوشش انگلستان ، هلند، عثمانی، پرتغال و اسپانیا برای نفوذ در جزیره هرموز و جانشینی استعمار پرتغال در خلیج فارس .

۸- شخصیت امامقلی خان، سردار، امیرالامراء، امیردیوان و حاکم فارس ولارستان .

۹- تقرب او به شاه عباس و خدمات او .

۱۰- عاقبت کار و مرگ فاتح جزیره هرموز، سرداری که پدرش ارمنی نومسلمان و مادرش گرجی و خود شیعه صوفی بود و در قزوین، برسجاده نماز او را سر بریدند .

۱- موقع طبیعی و گذشته اقتصادی و جغرافیای تاریخی هرموز  
موقع طبیعی و گذشته اقتصادی هرموز :

این جزیره بطول ۹ کیلومتر و عرض ۸٫۵ کیلومتر در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی بندرعباس واقع است. در بیشتر روزهای سال وقتی که هوا صاف باشد، جزیره و کوههای کم ارتفاعش را از شهر بندرعباس میتوان دید. بلندترین قله کوه آن ۲۱۰ متر ارتفاع دارد و جنس خاک جزیره سنگهای آتشفشانی و دارای معادن نمک و خاک سرخ است. ساکنین هرموز کارگران معدن خاک سرخ که در لهجه مردم بومی آنرا «گلک» و «گل سرخ» مینامند معدودی ماهیگیر و پیشه‌ورند. ارتباط هرموز با بندرعباس و میناب است که بوسیله زورق و کشتیهای بادی و قایقهای موتوری و بادبانی آمد و رفت می‌نمایند. سطح جزیره از تپه‌هایی با ارتفاع ۹۱ متر پوشیده شده است و در وسط جزیره کوهستانی سنگی است که مرتفع‌ترین قله و بلندترین نقطه با ارتفاع ۲۱۰ متر در این کوهستان واقع است. هوای هرموز از بندرعباس ملایمتر است و در زمستان در آن بارندگی میشود، جزیره هرموز تقریباً بشکل بیضی است که قطر طول آن ۷٫۵ کیلومتر و قطر اقصی آن ۵٫۵ کیلومتر است. کرانه‌های این

۱- کتاب خلیج فارس، تألیف مرحوم دریا دارغلامعلی بایندر، ۱۳۱۷ هجری شمسی، تهران ص ۶۷

جزیره درخاور و جنوب رویدریای عمان دارای ارتفاعات با شیب تند است بطوریکه نزدیک شدن به کرانه دشوار و در مواقع طوفانی خطرناک است. در قسمت شمال و باختر زمین با شیب ملایمی وارد دریا میشود. عمق آب در یک کیلومتری جزیره به پنج تا سیزده متر میرسد و کشتیهای ده هزار تنی میتوانند تا یک کیلومتری جزیره نزدیک شوند. در قسمت شمال باختری و جنوب خاوری نزدیک جزیره تخته سنگهایی وجود دارد که در عمق ۲ تا ۳ متر زیر آب واقع شده است و فقط بقایق رانهای محلی می توانند از بین آنها عبور کنند. انواع ماهیان خلیج فارس را در آبهای هرمز میتوان صید کرد.

از دیرباز کان خاک سرخ (اکسیددو فر) در جزیره هرمز شناخته شده و از آن برای رنگ آمیزی چوب، فلزات، بدنه کشتی، پارچه و غیره استفاده می کرده اند. سهولت حمل و نقل و مخصوصاً خالص بودن آن (۵۶ تا ۸۰ درصد) باعث شده است که این معدن اهمیت فوق العاده ای کسب کند کارشناسان برآورد کرده اند که اگر در هر سال قریب ۶ هزار تن خاک سرخ از معدن «گلک» جزیره هرمز استخراج کنند تا یکصد سال دیگر میتوان از این کان بهره برداری نمود، همچنانکه تا سالی پنجمزار تن نمک از معادن نمک جزیره قابل بهره برداری است. این جزیره که در زمان جنگ یکی از مهمترین سنگرهای دفاعی کشور ایران است، در زمان صلح هم از راه ماهیگیری و فروش خاک سرخ و نمک کمک بزرگی به اقتصاد کشور در عهده دارد.<sup>۲</sup>

محمدعلی سدید السلطنه کبابی بندر عباسی وصف دقیقی از

۲- نگاه کنید به کتاب سمینار خلیج فارس، جلد نخستین، اداره کل انتشارات و رادیو، مکتوبه سخنرانی سرتیپ حسینعلی رزم آراء تهران، ۱۳۴۲، ص ۵۷، ۵۸ و ۵۹.

موقع طبیعی و وضع اقتصادی جزیره هرموز در کتاب «بندرعباس و خلیج فارس» که در هجدهم صفر سال ۱۳۴۷ هجری قمری از تحریر آن فراغت یافته است ذکر نموده است: «نفوس حالیه آنجا تقریباً سیصد خانوار میشوند، مذهب آنها به تناصف شیعه و سنی است، دو مسجد و یک تکیه در آنجا هست آنهم بنیان جدید و مختصر است. مشروب ساکنین از آب برکه و هرگاه آب برکه تمام شود باماشوه<sup>۳</sup> آب از نایند<sup>۴</sup> عباسی برای خود برند، و برکه مغروبه زیاد در آنجا دیده میشود که عظمت سابق آنجا را بیاد می آورد. چند برکه سرباز هنوز چندان بایر نگردیده، و همان چند برکه سکنه آنجا را سیراب نماید، اغلب برکه های مغروبه را ممکن است تعمیر نمایند. معیشت سکنه آنجا، از صید ماهی و کارگری در معادن گل سرخ و استخراج نمک و کشتی بانسی است، و مشغله کشتیها بارکشی از میناب به عباسی و جزیره قشم و بندر لنگه و عمان است. تقریباً پانزده کشتی برای بارکشی دارند و آنرا بگاره گویند. و تقریباً پنجاه کشتی کوچک دارند برای صید ماهی که آنرا بلم و هوری گویند ماهی ساردین که از ایتالیا در قوطی حلبی به ایران آورند، و هر یک قوطی دوهزار<sup>۵</sup> فروشند، و هر یک قوطی دوازده دانه است، و گنج خواران مملکت بارغبت و میلان آن ارمغان میلان خرنند، در دریای این جزیره فراوان ورنجبران وطن ما را، بسهولت و ارزانی و فراوانی عاید شود، در اینجا آنرا ممغ گویند و معاش سکنه اینجا از همین ممغ است، (ممغ پروزن جعل) و

۳- یکنوع قایق کوچک بادبانی

۴- امروز یکی از محلات بندرعباس است.

۵- در زبان مردم جنوب ایران بجای قران استفاده میشود.

ترتیب تدارك ممغ این است، ممغ را با گل سرخ و نمك مخلوط ساخته و در خمره گذارند، و هر خمره ای که بیست من ساردین گیرد یکمن و یک چارک گل سرخ و هشت من نمك در آن مخلوط سازند، با دو جله<sup>۵</sup> آب و قیمت آن خمره بیست منی که مملو از ساردین است نه قران است. ده ماشوه استمراراً صید ساردین می نمایند.

تقریباً هر سال بعد از وضع مصارف سکنه آنجا هشتصد خمره ساردین برای عباسی و مضافات از جزیره خارج می شود، دیگر ماهی قباد و سنگسر و (کر) و خارو هم زیاد صید نمایند با ماهی (بمبک) و (متوتا) و (حشینه) و آنها را خشک نموده و بفروش رسانند و بمبک و متوتا و حشینه بیشتر حمل به هندوستان شود با ماهی قباد و بیشتر این معامله را قشمی ها و حیدرآبادیها<sup>۵</sup> کنند و گاهی بجزیره بحرین هم حمل میشود.

ابن بطوطه در «رحله» خود نوشته مشاهده نمودم در جزیره هرموز فیما بین جامع و بازار سرمایه به آن بزرگی که مانند رابیه ای بود و دو چشم آن مانند دو دروازه بودند و افراد ناس از چشمی داخل شده و از چشم دیگر خارج شوند. نگارنده گوید مقصود ابن بطوطه از آن ماهی نهنگ است که اروپائیها آنرا بالن گویند با بامؤحده حال هم اغلب در این دریا پیدا میشود، استخوان پهلوی نهنگی که در سال هزار و سیصد و بیست و چهار (قمری) در کناره جزیره هرموز افتاد نزد نگارنده موجود و هفده پا درازی آن است. فقط روغن چشم آن حیوان معادل هفتصد و پنجاه من عباسی شده و هریکمن پنج هزار (قران) بفروش رسیده. و آنرا هم سل و سیفه بر وزن جیفه گویند و برای درز تخته کشتیها بکار برند.

۵- نام یکنوع ظرف بزرگ سفالین آب

۵\* مردمی که از حیدرآباد هندوستان به بندرعباس و میناب آمد و شد داشتند.

قریه حالیه هرموز از طرف شمال به قلعه پرتگالیها و از طرف جنوب به کفه ای که بکوه متصل است ، و از مشرق بدریا ، و از مغرب به آثار قدیم جزیره هرموز پیوندد . آثار مزبوره عظمت قدیمه آن شهر را مینمایاند و در جنوب آن آثار قدیمه ، نزدیک دامنه کوه قبرستان قدیمی دیده میشود و قبور آنجا ، قبور مسلمانان است ، از شمال به جنوب مدفون شده اند . از ابنیه آثار قدیمه سه موقع هنوز آثارشان چندان معدوم نیست . سکنه حالیه یکی از آنها را قدمگاه امیرالمومنین علی ابن ابیطالب دانند و آن بناتا سقف گنبد خراب نشده لیکن گنبد آن خراب گردیده است ، دور محوطه آن بنا از اطراف اربعه اطاق و وثاق و ایوان بوده است ، آنها تماماً خراب و آثار آنها باقی است ، وضع آن گنبد و آن محوطه به کلیسا و معبد نصاری شباهت تامی دارد و نزدیک و طرف مغرب قریه حالیه واقع است و دو بناء دیگر که نزدیک قبرستان قدیمه مسلمانان واقعند و سکنه حالیه هردو را مکتب خانه گویند و هردو بیک وضع بنا شده و گنبد یکی از آنها هنوز باقی است . عقیده نگارنده اینست که هردو مقبره اکابر آن عصر است ، ظروف شکسته از چینی و سفال و شیشه در آن مخروبه ها زیاد دیده میشود . قلعه ای که از بنیان قدیم باقی است و بنیانش را نسبت به پرتگالیها دهند باندازه ای خراب نگردیده که شخص بعد از مشاهده از طرح و ترتیب سابق آن مسبوق نشود . در طبقه دوم قلعه برکه وسیع بنا شده سه چهار سال قبل معین التجار آن برکه را مرمت نمود . سابقاً سنگ بجهت ابنیه عباسی از آن قلعه به عباسی میبردند ، پنجسال است از طرف دولت ایران ممنوع شده ، اطراف شمال و مشرق و مغرب قلعه دریا است و جانب جنوب به قریه حالیه اتصال دارد .

کوههای هرموز طرف شمال کفه واقعند و آثار قدیمه و قریه حالیه و قلعه مزبور در آن کفه واقع است ، طرف جنوب شرق جبال

هرموز را پشتکوه گویند، گل سرخ در همان پشتکوه استخراج و با ماشوه بکناره قلعه آرند و کشتی آتشی (بخار) نزدیک و برابر قلعه آید و گل سرخ را برای اروپا بارکنند، معادن دیگر مانند گوگرد و آهن و زاج (زاج) و غیره در آنجا موجود است. کوههای مزبور آنچه در وسط جزیره واقع است سراسر معادن نمک اند، و نمک آنجا دو نمونه است. نمک نرکه آنرا گوپال هم گویند و این همان نمک دارانی است که این بطوطه در مرحله خود نگاشته، دیگر نمک ماده که در وسط دره ها از چشمه سارهای شور جبال میبندد و از حیث طعم و سفیدی ممتاز است و مصرف آن در عباسی و توابع است عموماً و به عمان هم حمل می نمایند. قیمت حالیه آن در جزیره هرموز هر صدکوت یازده ریال است که معادل پنج تومان شود و صدکوت تقریباً معادل پنجمین تیریز است. خرگوش و آهو در آن کوهها زیاد است. در قلعه یکی از آنها مغروبه ای دیده میشود و آنرا قسربی بی گل گویند.<sup>۷</sup> و نزدیک موقعی که استخراج گل سرخ میشود چاهی است که آب آن گوارا است و نزد سکنه معروف است به ترنبک و دریابگی در جغرافیای خلیج فارس آنرا تحریف توران باغ میدانند، و قیاساً نسبت به تورانداخت از بنات ملوک آن ناحیه دهد چون غفلت داشته است از اینکه در ملوک هرموز نام توران شاه متعدد بوده است<sup>۸</sup> و آب این چاه مشروب کارگران گل سرخ است.

از معدن گل سرخ تا قریه حالیه از راه خشک تقریباً مسافت یکساعت است. سکنه هرموز مالیات ندارند، بیوتشان گلین و چوبین هم هست. نزد سکنه آنجا معروف است که سگ در آنجا دوام نیاورد، چوب بیدق ایران در جنوب قلعه برابر انبار آذوقه بلند

۷ و ۸- برای اطلاع از آثار و ابنیه تاریخی جزیره هرموز رجوع کنید بفصل (هرموز ولاریک) از کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان، از انتشارات انجمن آثار ملی، تألیف احمد اقتداری، تهران، ۱۳۴۸ ه. ش.

کرده اند . تقریباً هفت سال قبل یکنفر سیاح پیاده از اهل هنگار - یا عباسی آمد و نزد نگارنده بود ، همه ایران را پیاده سیاحت نموده و باتفاق به جزیره هرموز رفتیم . در قلعه گلوله توپ باندازه يك نارگیل بزرگ از شکاف دیوار قلعه پیدا بود ، و مسافر مزبور گفت بیش از پانصد سال گذشته است که آن گلوله را به قلعه شلیک کرده اند . هر سال تقریباً سیزده هزار تن که معادل دویست و شصت هزار گونی شود گل سرخ حمل بفرنگستان و هند میشود . در سال هزار و سیصد و چهارده معین التجار برای ده سال گلک سرخ را از دولت اجاره نمود بدراهم معدود و در انتهای سال هزار و سیصد و بیست و سه اجاره مزبور با انتهای رسید ، چهار سال و هشت ماه بدون اجاره از غفلت اولیای دولت ایران باز معین التجار متصرف بود ، بهمان مال الاجاره قلیله سابقه ، در سال هزار و سیصد و بیست و هفت اولیای دولت التفات به هرموز نمودند و گل سرخ را با اداره گمرکات عباسی سپرده و در عرض یکسال بعد از وضع مخارج هفتاد و دو هزار تومان برای دولت صرفه بردند . . . در خرائط ارتفاع سه کوه از جزیره هرموز تعیین شده است یکی کوه سفید ، ششصد و نودپا ، ثانیاً کوه سفید دیگر پانصد و هشتاد و پنج پا ، ثالثاً کوهی است بدون اسم ششصد و هفتاد پا و این دو کوه سفید را سکنه عباسی پیچ پروزن گچ گویند و با اصطلاح سکنه آنجا پیچ بمعنی تکه است . دور جزیره هرموز ده میل و نصف انگلیسی است و آن جزیره در طول پنججاه و شش درجه و بیست و شش دقیقه از خط استوا واقع است و مسافت از هرموز تا عباسی نه میل و نصف انگلیسی است و قلعه در شمال جزیره و معدن گلک در مشرق قلعه و جبال نمکی در وسط جبال جزیره اند و دو کوه سفید در وسط و در مغرب جزیره است . سنک برای

۹- این اظهار نظر میتواند قرینه‌ئی بر استفاده از توپخانه در جنگ دریائی

امامقلی خان در هرموز به سال ۱۰۳۱ هجری قمری باشد .



ابنیه عباسی از آهن کوه و کوه صلاح الدین میبرند معادن گل سرخ در هر موزه باشند .

پنج نقطه معروف به غله وسی پاعمق پیدا نموده اند و یک معدن معروف به گل زرد جدید که معدن گل زرد هم نزدیک آنجا است، و سه معدن معروف به درزراق باشند. و یکی از آنها کوهی است که قصر بی بی گل بر آن واقع است. و مسافر چون از عباسی به قشم رود همینکه سفیدی آنکوه که در نزد سکنه به گنجر هم معروف است پنهان شود راه بین عباسی و قشم نصف شده است .

سدید السلطنه از کتابی با نام «تذکره للمتقین یا تاریخچه هرموز» تالیف حاج آقا معین التجار دهدشتی معروف به بوشهری یاد کرده است و خلاصه ای از این تذکره را در کتاب بندرعباس و خلیج فارس نوشته است. چون همه آن مطالب در خصوص «احوال گل سرخ و اجاره هرموز» است و با ذکر اعداد و ارقام و ذکر جزئیات ماجراهای پیاپی حل و عقد اجاره معادن خاک سرخ و مداخلات نمایندگان و تجار خارجی و داخلی و فعل و انفعالات اقتصادی این جزیره است. برای آگاهی بیشتر بر اهمیت اقتصادی جزیره هرموز و معادن خاک سرخ آن که در روزگار قاجار حتی منجر به مداخلات صدراعظم و پادشاه و ولیعهد هم شده است ملخصی از آن (تذکره) را از کتاب بندرعباس و خلیج فارس نقل میکنیم.<sup>۱۱</sup> و پس از آن به مطالعه جغرافیای تاریخی هرموز میپردازیم :

(.... حاج آقا معین التجار دهدشتی معروف به بوشهری که در این کتاب به تکرار نام او درج شده . در سنه ۱۳۲۹ و جیزه ای نوشته در احوال گل سرخ و اجاره هرمز و طبع و نشر کرده ، نگارنده خلاصه

۱۰- نگاه کنید به کتاب ( بندرعباس و خلیج فارس ) تالیف محمدعلی

سدید السلطنه کبابی بندرعباسی - ابن سینا. تهران، ۱۳۴۲ هـ . ش. صفحات ۹۵-۹۸

۱۱- کتاب بندرعباس و خلیج فارس با تلخیص از صفحات ۳۳۷ تا ۳۵۳

مطالب مفیده آنرا با بعضی اضافات در اینجا درج مینماید : در سال هزار و سیصد به سمت منادمت حاج محمد مهدی ملك التجار بوشهر به اروپا مسافرت نموده ، در صدد برآمد از امتعه و کالای ایرانی اجناسی چند انتخاب کرده برای فروش و تحصیل فوائد آن حمل بخارجه کند چند رشته بنظر آمد ، یکی از آنها خاک قرمز بوده ، مواد خاک قرمز از آهن پوسیده است

معدن این خاک در انگلستان و ایتالیا و عثمانی هم یافت میشود خاک معادن ممالک مزبور جنساً بهتر از خاک معدن هرموز است . مثلاً قیمت هرموز هر تنی سه لیره است ، خاک متعلق به معادن انگلستان هر تنی ده لیره ارزش دارد . خاک متعلقه به معادن عثمانی از هشت لیره الی چهارده لیره بفروش رود . ولی خاک ایتالیا با خاک هرموز قیمتاً مساوی است ، لیکن نظر به تسهیلات کار استخراج معدن هرموز و تفاوت مخارج و مزد عماله در ایران ، توانسته است با اجناس خارجه رقابت کند که در خارجه هر یک خروار از چهار الی پنج تومان فروش برود و فایده دهد .

خلاصه پس از مراجعت از فرنگستان نمونه خاک قرمز را معین التجار بلندن فرستاد ، از لندن جواب آمد ، حالیه بیش از چهل تن الی پنجاه تن فروش نمیرود ، لیکن بعدها تدریجاً تجارت آن ترقی خواهد کرد . ملك التجار بوشهر مسئله خاک مزبور را مرجوع به حاجی ناخدا علی امین الرعایا از ملازمین خود کرده که هر سال صد الی دویست تومان منافع آن مدد معاش مومی الیه میشود . مالیات دیوان جزیره هرموز یکصد و پنجاه تومان به اسم حقوق مستحفظین شیخ جزیره می گرفت ، پنجاه و پنج تومان دیگر گاهی شیخ جزیره ، بحکومت عباسی می پرداخت ، گاهی از تادیه ابا نموده و از جزیره مهاجرت کرده و میرفت چون در جزیره هرموز شیخ مزبور علاقه ای نداشت . حاج ناخدا علی چند سال سالیانه صد و پنج تومان بابت

مالیات بدیوان رسانیده و متصدی امور هر موز بود. در سال هزار و سیصد و هفت مرحوم محمد حسن خان سعد الممالک مافی حکومت بنادر داشت و از طرف دولت آن جزیره را پنج ساله به حاج ناخدا علی اجاره داد که هر ساله چهار صد تومان بدولت بپردازد فرمان شاه مبرور ناصر الدین شاه هم صادر شد. چون مدت اجاره حاج ناخدا علی سر آمد، مرحوم حاج جعفر علوی از تجار عباسی برای ده سنه اجاره کرد، که دو هزار تومان نقد دهد و سالیانه هزار تومان بپردازد و از طرف دولت به ملك التجار مخاطب شود، فرمان ناصر الدین شاه مبرور هم صادر گردید، بعد از چند صباح حاج جعفر بر حمت الهی پیوست، پسر آن مرحوم حاج محمد شریف بتصدی امور هر موز پرداخته تقریباً پدرو پسر یکسال و نصف در کار معدن هر موز بودند، حاج محمد شریف نتوانست از اینکار فایده ای ببرد، خسارت و ضرر برد، این بود که از عباسی به بوشهر آمده به اصرار فرمان خود را به معین التجار انتقال داده، مخارج خود را از مومی الیه دریافت کرد، دولت هم انتقال نامچه مزبور را امضاء کرد، معین التجار مشغول استخراج و تجارت خاک سرخ شده، در آن اثنا تگران ملکم تبعه انگلیس بتوسط مرحوم اقبال الممالک هفتصد تومان بر هزار تومان مال الاجاره افزوده مشروط بر اینکه پانصد تومان در حق نظام الملك و دو بیست تومان در حق خود تگران ملکم موجب برقرار شود، و فرمان باسم تگران ملکم صادر و امر تصرف جزیره از مرکز یاورسید. یکسال معین التجار به عاقله گذرانید و در سؤال و جواب با مرکز بود، سفارت انگلیس ها حمایت از تگران ملکم داشتند، بعد از یکسال مجلسی در مرکز مرکب از وزراء و مستوفیان و نماینده سفارت منعقد شد، آن مجلس حکم برحقانیت معین التجار داد، لیکن سفارت متقاعد نشده ششماه دیگر این گفتگو جاری بود تا اینکه در صدارت حاج علی خان امین - الدوله و وزارت خارجه محسن خان مشیر الدوله و وزارت مالیه

ابوالقاسم خان ناصرالملک مجدداً تشکیل مجلسی شده و رجوع به حکمیت امین الدوله کردند ، امین الدوله حقانیت معین التجار را تصدیق کرد ، سفارت مطالبه خسار- تگران ملکم کرد و قرار شد آنچه بهرکس داده مستردکنند و آنچه در جزیره مخارج کرده معین التجار بپردازد و هزار و پانصد تومان هم معین التجار بر هزار تومان اجاره هر موز اضافه کند بدولت بپردازد و فرمان به اسم معین التجار صادر گردید ، بعد از یکسال سفارت انگلیس به وزارت خارجه ایران نوشت که تلگراف لرد سائزبوری صدراعظم انگلیس به مضمون ذیل رسیده و باید اجرا شود که در مجلس حکمیت دو حکم صادر شده ، اول اینکه جزیره هر موز در تصرف معین التجار باشد ثانیاً مخارجی که تگران برای صدور فرمان کرده مسترد دارند ، چرا حکم ثانی مجری نشده ، تا مدت یکماه اگر وجه مخارج و خسارت ملکم نرسانند جزیره تصرف میشود! اگر وجه مزبور هم بدهند پذیرفته نمیشود ، معین- التجار نه هزار و هشتصد تومان خسارت ملکم را به سفارت داده ، فرمان ملکم را مرجوع داشت ، سفارت هم بطلان فرمان رادر حاشیه فرمان نگاشت: تگران ملکم پسر خواجه یوسف از تجار معتبر و معاریف بوشهر و اهل اصفهان یعنی ازارامینه جلفا و تبعه مسلمه دولت ایران محسوب میشوند ، در بدایت مداخله انگلیسها ، خواجه یوسف خدمات عمده ای در بنادر به انگلیسها کرده و رقه محسوبیت از دولت هندوستان گرفت ، بعد از پدر تگران ملکم را نظربه وکالت چند شرکت ، انگلیسها بهمان محسوبیت باقی گذاشته ، سالها مانند تبعه خالص از او حمایت داشتند ، کارگزاران دولت ایران هم ساکت بوده و قبول مینمودند. در سال هزار و سیصد و هیجده ، کفالت کارگزاری بنادر به نگارنده (محمد علی سدید السلطنه) تفویض گردید ، مسئله تبعیت تگران ملکم را طرح کرده و رشته محاوره به سفارت انگلیس در طهران

ووزارت خارجه ایران کشید، نگارنده هم اسناد محکمه در تبعیت ایران بودن مومی الیه حاضر کرده، سفارت نتوانست حقایق خود را ثابت کند، موجب امر وزارت خارجه، کارگذاری اعلان عمومی بر مسلمیت تبعیت ایرانی تگران ملکم داد. شنیدم اسناد مزبوره را کارگزاران بعد به ثمن بخرس به تگران ملکم داده اند و مسلمیت تبعیت ایرانی تگران ملکم را طرح کرده ورشته محاوره به سفارت انگلیس در طهران و وزارت خارجه ایران کشید، نگارنده هم اسناد محکمه در تبعیت ایران بودن مومی الیه حاضر کرده، سفارت نتوانست حقایق خود را ثابت کند، موجب امر وزارت خارجه، کارگذاری اعلان عمومی بر مسلمیت تبعیت ایرانی تگران ملکم داد. شنیدم اسناد مزبوره را کارگزاران بعد به ثمن بخرس به تگران ملکم داده اند و ملکم اسم خانوادگی آنها است. خلاصه بعد از تصفیه مسئله تگران ملکم، معین التجار اداره خاک قرمز را توسعه و بسط داد، پنج شش سال بدین منوال گذشت.

در صدارت شاهزاده عین الدوله (عین الدوله در سال هزار و سیصد و چهل و شش مرحوم شد) استریک کمپنی شرکت انگلیسی، بتحریک وکیل خود در بوشهر یعنی تگران ملکم، در صد افتاد که مبلغی بر مالیات هر موز اضافه کرده از دولت اجاره کند، معین - التجار با وجود اینکه هنوز مدت اجاره اش منقضی نشده بود، دوازده هزار تومان اضافه بر جمع سابق قبول نمود مشروط بر اینکه دو هزار تومان آن موجب اولاد معین التجار قرار دهند. در ماه رجب هزار و سیصد و بیست دو فرمان دائمی به ترتیب فوق از طرف مظفرالدین شاه به اسم معین التجار صادر شد. ششماه از این مقدمه گذشت، مظفرالدین شاه رهسپار اروپا شد و دستخط ذیل را بر محمد علی میرزا که سمت ولایت داشت صادر کرد که هرگاه بعضی

در باب جزائر اظهاری نمایند محل اعتنا ندانید که فرمان صادره سنه ۱۳۲۲ تغییر پذیر نیست . در همان اوان معین التجار هم خود به فرنگستان رفت و یکنفر معدن شناس ایتالیائی در ماهی هشتصد تومان بغیر از مخارج اجیر کرده بایکدیگر به عباسی و هر موز آمدند و اکتشافات معدن شناس مزبور از پرده استتار خارج نشد ، و بعد از دو ماه بوطن مالفوف خود مراجعت کرده و اسم او کارمیک بود . خود معین التجار مشارالیه را ایتالی ننگاشته و او را انگلیسی نوشته است . پس از آن یکنفر معدنچی موسوم به گن برای استخراج گوگرد قشم و خمیر استخدام کرد ، بعد از چند ماه مومی الیه هم معاودت بوطن خود انگلستان نمود . در بدایت مشروطیت هم معین التجار دو هزار تومان مواجب اولاد خود را تقدیم ملت کرد .

در اوائل سال هزار و سیصد و بیست و هشت بتحریر نظام السلطنه و سعید السلطنه که سابقاً حکومت بنادر داشته اند عرائضی عدیده بر تجدید اجازه خاک قرمز بوزارت فوائد عامه تقدیم و وزارت فوائد عامه هم به مجلس شورا تقدیم نموده ، مجلس رجوع به کمیسیون کرده معین التجار را به کمیسیون خواستند ، معین التجار قبول کردند که مقررات مجلس برای عموم معادن راقبول نماید و آنچه قایده برای دولت منظور شود بدهد ، یا اینکه تجارت خاک قرمز را با سایر معادن جنوب شرکت و سهام کنند ، نصف سهام فروش برود و نصف دیگر متعلق به معین التجار شود ، مطلب به انجام نرسید و مجلس منقضی گردید . در جلسه دیگر کمیسیون ، باز معین التجار را خواستند و تکلیف کردند علاوه از مالیات مقرر در فرمان هزار و سیصد و بیست و دو ، صدی ده از منافع را بدولت بدهد ، معین التجار قبول نمود و بعد از چند روز دیگر صنایع الدوله که وزارت فوائد را

داشت به معین‌التجار اطلاع داد و عنوان کرد که روز گذشته در جلسه کمیسیون قرار شد از فواید خاک قرمز فقط صدی سی بدولت پرداخت شود و سایر معادن خلیج فارس هم بشما واگذار گردد و شما هم بموجب قوانین مصوبه مجلس شوری از بابت آنها حقوق بدهید و من و کالتاً از طرف شما قرارداد مزبور را قبول کردم . معین‌التجار ابا ننمود ، پس از چند روز وکیل‌الرعا یا از وکلای مجلس به معین‌التجار اطلاع داد کسی پنجهزار تن خاک قرمز از قرار هر یک تن چهل و پنج شلینگ مشتری است اجازه فروش بدهید معین‌التجار جواب داد چون بادیگری کنترات دارم ممکن نیست .

بعد از دوروز وکیل‌الرعا یا به معین‌التجار گفت وزارت فوائد خاک را فروخته است معین‌التجار استعجاب کرد و از وزارت فوائد سؤال نمود جواب دادند چون اصرار زیاد کردند من (وزیر فوائد عامه) امضاء کردم لیکن تعیین وقت تحویل با خود ما است همین دو روزه مسئله جزیره بموجب قراردادی که به شما گفتم ختم میشود و شما بعد از انقضای مدت کنترات سابق خود بامشتری جدید طرف میشوید و در خاک قرمز موجوده که شما استخراج کرده اید کسی حق مداخله ندارد .

از آن طرف اداره گمرکات موجب امر دولت ، جزیره هرموز را با کلیه مصالح متعلق به معین‌التجار و خاک قرمز موجوده متصرف شده و میرزا خلیل گماشته معین‌التجار را از هرموز خارج کرده ، خود به نظارت جان پاتراهل هلند مشغول استخراج خاک قرمز شده ، سه کشتی متعلق به استریک کمپنی متعاقباً به هرموز آمده معادل شش هزار تن از خاک موجوده حمل کرد .

معین‌التجار بوزارت فواید شکایت برد که شما وعده دادید در خاک موجوده کسی دخالت نمینماید جواب دادند بدون اجازه کشتی وارد کرده ، برای اینکه نول کشتی (کرایه کشتی) ضرر دولت نشود

خاک حمل شده ، و تحویل داده نمیشود تا کارشما تصفیه شود ، معین التجار مشغول شکایات به مجلس و هیئت وزراء شد و مواد نهم و چهاردهم و پانزدهم و هفدهم و بیست و دوم و بیست و چهارم و بیست و هفتم قانون اساسی را که از تصرف جزیره هرموز بوسیله دولت بعقیده معین التجار نقض شده بود پیش کشید ، بعد از چندگاه هیئت وزراء بدو گفتند صد و پنجاه هزار تومان از قیمت خاک موجوده بدولت بدهید ، از بعد بآل مناصف در معدن خاک قرمز کار کنید و حقوق سایر معادن را بموجب قوانین مصوبه مجلس بدهید و یا صد و پنجاه هزار تومان دولت میدهد و معین التجار حقوق خود را تسلیم کند . معین التجار حاضر بود خاک موجوده و اشیائی که در جزیره دارد بدو دهند و دولت هم صد و پنجاه هزار تومان ندهد . موقتا معین التجار ساکت شد لیکن فرمان و ادعا باقی ماند .

بتوسط بانك شاهنشاهی دولت سی و یکم هزار تن خاک قرمز به شرکت استریك کمپنی فروخته به قیمت شصت هزار لیره که در پنجسال خاک مزبور تحویل داده شود ، و هر سال دوازده هزار لیره که تقریبا شصت و چهار هزار تومان عاید دولت خواهد شد .

مخارج برج ثور آن سال را که اداره گمرکی در جزیره کرده ، درحالتی که برنج و ماهی و خرما از انبار معین التجار جهت خوراك عمله برداشته شده و بحساب نیامده است و کیسه ای که بوسیله آن خاک از معدن به انبار حمل میشود نیز از معین التجار بوده و کرایه ده ماشوه که خاک را از معدن به انبار و از انبار به کشتی رسانیده ایضا بحساب نیامده است و ده ماشوه مذکور متعلق به معین التجار بوده است ، ( باوجود این مخارج یکماه ) یکم هزار و هشتصد و هفتاد و سه تومان و هفت هزار و نهصد دینار میباشد . درحقیقت خوراك عمله و ارزش کیسه که آنرا گونی گویند و کرایه ماشوه ها را چون ماهی دو هزار و



پانصد تومان حساب کنیم سالیانه سی هزار تومان میشود، دوازده هزار تومان مالیات جزیره را هم حساب کنیم چهل و دو هزار تومان میشود و فایده معینالتجار موجب جمع و خرج فوق سالیانه بیست و دو هزار تومان میشود، چراید منتشره آن زمان فواید معینالتجار را به یک کرور و دو کرور تومان تقریب کرده بودند ..... جمع کلیه مخارج هزار و هشتصد و هفتاد و سه تومان و هفت هزار و نهصد دینار است. خلاصه دوایراد بر فرمان معینالتجار وارد کرده بودند، یکی آنکه قبل از انقضای مدت فرمان سابق فرمان جدید صادر شده، دیگر آنکه تعیین مدت در فرمان نشده است. جواب معینالتجار این است که در ایام استبداد در همان اوان کنترات سیم تلگراف سه سال بانقضای باقی داشت که تجدید شده، کنترات شیلات هم در همان سال تجدید گردیده، در ایام مشروطیت کنترات مسیو مورنارد چند ماه بانقضای نرسیده در مجلس شوری تجدید کردند. از بابت فرمان بدون مدت امتیاز حفریات شوش به فرانسه ها، و امتیاز کشتیرانی رود کارون علیا به کمپنی ناصری، و تفویض جزیره قیس در سالیانه یکصد تومان به قوام الملک، بدون تعیین مدت داده شده اند.

خلاصه از اول ایتایل هزار و سیصد و بیست و هشت، دولت هرموز را متصرف و خود به استخراج خاک قرمز مشغول شد. هیئت وزراء در جلسه ۲۶ قوس خاک قرمز موجوده تا اول ایتایل را حق معینالتجار دانستند و اداره گمرکی خاک موجوده را یازده هزار و دویست و نود و چهار تن تقریب کرد. و قرار شد که برای هر یک تن دولت چهل و دو شیلینگ و نصف به معینالتجار بدهد و در ۲۶ جدی در مراسله ۶۴۶۴ وزارت مالیه به مستر فرنگ استریت نوشته است که باید بیست و چهار هزار لیره از قیمت خاک قرمز به معینالتجار داده شود.

از اول ژانویه ۱۹۱۱ هر مقدار خاک از جزیره هرموز حمل

شود برای هر يك تن يك ليره به معین التجار داده شود تا میزان بیست و چهار هزار لیره مستهلك گردد و هیئت وزارت مقرر کردند هرگاه خاک موجود از تقریب یازده هزار و چیزی تن اضافه شود ارزش اضافه شده به معین التجار داده شود. در هفتم رجب هزار و سیصد و بیست و نه قمری در مراسله ۱۷۴۲۹/۱۸۲ وزارت خارجه به شوستر خزانه دار نوشت که موجب قرارداد هیئت وزراء در ۲۵ ذی حجه هزار و سیصد و بیست و هشت مطابق ۲۸ دسامبر هزار و نهمصد و ده، بیست و چهار هزار لیره باید به معین التجار برسد، به مستر برون وکیل استریك اطلاع دهید که حواله وزیر مالیه در اینخصوص را لایتنیر بداند. اداره مرکزی گمرکات در مراسله ۳۱۵۴ خود که به وزارت مالیه نوشته. خاک موجود را دوازده هزار و شصت و هشتاد و سه تن معین کرده اند، از آن قرار حق معین التجار هزار و سیصد و هشتاد و نه تن اضافه میشود.

هیئت وزراء در جلسه ۲۶ قوس تصویب کرده است که آلات و ادوات موجوده در هر موز متعلق به معین التجار بوده و باید به مومی الیه مرجوع و بارضایت طرفین به قیمت درآیند. اداره مرکزی گمرکات بموجب مراسله ۶۳-۳ راپرت فورقمان مدیر گمرکات عباسی مورخه ۲۵ می هزار و نهمصد و یازده بوزارت مالیه فرستاده که لنج هر میزان بدون فایده بود و در ۲۰ می به کار گزاران معین التجار تسلیم شده است. در مراسله ۳۵۳۱ اداره مرکزی گمرکات بوزارت مالیه قیمت بقیه آلات و ادوات معین التجار که مفید اداره بود پنج هزار تومان معین کرده است. بموجب نطق صنیع الدوله در مجلس شوری در ۱۹ ذیحجه هزار و سیصد و بیست و هشت، در شماره ۴۲ سال چهارم روزنامه مجلس نگاشته شده بود، معین التجار از طرف دولت برای مدت ده سال مباشر امور هر موز باشد و کلیه مخارج را مومی الیه از خود بنماید

و از فروش خاک قرمز صدی هفتاد و پنج بدولت بدهد و صدی بیست و پنج در عوض زحمت و مخارج خود بردارد، و معادن مس و گوگرد برای مدت سی سال به معین التجار داده شود و از عایدات صدی ده و صدی پانزده بدولت بدهد. و در جلسه هفدهم جمادی الاخر سنه ۱۳۲۹ وزراء تصویب گردید که هر موز بموجب ترتیب فوق به معین التجار تفویض شود. چنانچه پاتر هلندی مایل به اجرای ترتیب فوق نبود و بضرر دولت میدانست، رعیت هر موز را برانگیخت که بکار گذاران داخله و ژنرال انجمنیسیها از ارجاع امر به معین التجار تظلم کنند. هواخواهان معین التجار هم به تعلیمات و مخارج مومی الیه اقدامات لازمه کرده، حکومت محلی شرع را برانگیزانیدند و وجود جان پاتر را در عباسی مخالف شرع دانسته او را با اتهام لواط تغییر ماموریت دادند. عاقبت جان پاتر مدیر اداره چاپهار شد و جان پاتر مزبور در سنه ۱۳۶۶ قمری در طهران فوت شد. در همان اوان بعضی از معاندین معین التجار تلگراف به مرکز فرستادند و مباشرت هر موز را در صدی پانزده قبول کردند. گویا معین التجار صدی پانزده را خود قبول کرد و از اوائل سنه هزار و سیصد و سی و یک کارکنان معین التجار مشغول استخراج خاک قرمز شدند لیکن حمل و نقل به اروپا با نظارت اداره گمرکی است و اینکه معین التجار باین ترتیب قانع شده برای این است که شاید ترتیبات حالیه تغییر کرده و باز باستناد همان فرمان دائمی هر موز را همیشه متصرف شود و اقلاً رشته امور هر موز را از کف ندهد.<sup>۱۲</sup>

۱۲- حاج آقا محمد معین التجار دهدشتی بوشهری بنا بر تحقیق فاضل ارجمند آقای دکتر اصغر مهدوی از خانواده های بازرگان بوشهری بوده مدتی در بغداد و سپس در بوشهر اقامت داشته، مسافرت مکرر بتهران نموده و با خانواده حاج محمد مهدی ملک التجار بوشهری و خانواده مرحوم حاج امین الضرب مهدوی منسوب سببی بوده است.

سدید السلطنه در کتاب «بندرعباس و خلیج فارس» سواد فرمان مظفرالدین شاه مورخ به سال ۱۳۲۲ قمری و دستخط مظفرالدین شاه خطاب به محمدعلی میرزا ولیعهد مورخ به تاریخ ربیع الاول ایلان ایل ۱۳۲۳ قمری راجع کرده است و شرح و توضیحات اقلام مالیات و اجاره و مخارج و دیون و ترتیبات دیوانی آن فرمانها را بعنوان صورت سیاق بین السطور فرمان ذکر نموده است که با مطالعه آنها اهمیت مسئله هرروز و استخراج خاک سرخ آن بلحاظ خزانه مملکت و رقابت اشخاص ذی نفوذ و سرمایه داران و وزراء و نمایندگان سیاسی انگلیس روشن میشود بعلاوه هرج و مرج و بی نظمی وزد و بندهای اداری و بی تضمینی دولت ها و لجام گسیختگی کلی اداری و درباری آن دوران را در این مسئله اقتصادی که شاید هم نظرات سیاسی و سوق الجیشی بعضی دول استعماری در آن مداخله کرده است آشکار میسازد. برای نمونه باین دستخط مظفرالدین شاه خطاب به محمدعلی میرزا که از کتاب بندرعباس و خلیج فارس نقل شده است توجه فرمائید:

ولیهعهد نظر به اهمیت جزائریکه در حدود بنادر فارس واقع است و زحماتیکه حاج مفعینالتجار در ترقی و آبادانی آنجا متحمل شده بود، محل میناب و جزائر مزبوره را مجدداً به اجاره مشارالیه واگذار فرموده ایم، در این موقع هم که تشریف فرمای فرنگستان میشویم مخصوصاً به شما مقرر میفرمائیم که در امورات راجعه باو کمال تقویت و مساعدت نموده، چنانچه در این باب اقدام و اظهاری بشود مطلقاً قابل اعتناء ندانید که تغییر پذیر نیست، باید امورات آنجا را مطابق فرمان مبارک که در سنه ماضیه لوی ایل صادر شده است مستقلاً باو واگذار کنید، نگذارید احدی مداخله و اخلال در کارهای آنجا بکند. چون خود معینالتجار شخصاً خدمتگذار و مورد

مرحمت است باید در کلیه امورات او مساعدت مخصوص منظور  
دارید. پنجم شهر ربیع الاول ایلان ایل ۱۳۲۳<sup>۱۳</sup>

### جغرافیای تاریخی هرموز \*

جزیره هرموز تا حدود قرن هشتم هجری جرون نام داشت و بندری  
بنام هرموز در نزدیکی شهر میناب کنونی، در ساحل دریا بود که  
بندر تجاری کرمان و سیستان بشمار میرفت و در تجارت عمومی  
آن زمان اهمیتی نداشت.

جهانگردان و جغرافی نویسان اسلامی، مانند مقدسی و شریف  
ادریسی و اصطخری شهر هرموز کهنه را از آثار اردشیر بابکان  
دانسته و مرکز تجارت و معاملات کرمان شمرده اند، و بگفته ایشان  
ازین بندر گذشته از غلات و برنج و انگور و نیل، که محصول ولایت  
کرمان و نواحی اطراف بود، اسبان اصیل نیز به هندوستان میبرده اند.  
مارکو پولو تاجر و نیزی هم، در سفرنامه خود شرحی در توصیف  
هرموز و احوال اجتماعی و تجاری آن نوشته و مانند جغرافی نویسان  
اسلامی اسبان ممتاز ایران را که از بندر هرموز به هندوستان فرستاده  
میشده ستوده است.

در بندر هرموز از اواخر قرن پنجم هجری، سلسله ای حکومت

۱۳- صفحه ۳۵۲ کتاب بندرعباس و خلیج فارس تألیف سدیدالسلطنه کبابی  
بندرعباسی چاپ ابن سینا، تهران ۱۳۴۲

\* در میان محققان و نویسندگان معاصر، تحقیقات دانشمند محترم نصراله  
فلسفی مؤلف کتب و مقالات عدیده در تاریخ صفویه و تبعات علامه فقید مرحوم عباس  
اقبال آشتیانی، هر دو در باره جغرافیای تاریخی هرموز، جامع و مانع اند و علاوه  
بر دقت علمی و صحت تحلیل تاریخی میتوان گفت اکثریت قریب باتفاق کتب  
مأخذ و مراجع مهم را دیده و فحص و تحقیق عالمانه در آنها نموده اند، بنابراین در  
این مبحث مفصل، از تحقیقات و نوشته های آن دو استاد بزرگوار نقل میکنیم.

میکردند که از بنیانگذار و سرسلسله ایشان اطلاع درستی در دست نیست، همینقدر معلوم است که دوازدهمین امیر این سلسله رکن الدین محمود در سال ۶۴۴ هجری قمری به امارت رسیده و امیران هرموز بترتیب تابع و خراجگزار اتابکان فارس و قراختائیان کرمان، و پس از آن مطیع حکام مغول فارس و شیخ ابواسحق اینجو و آل مظفر بوده و در سال ۷۹۹ فرمان امیر تیمور را پذیرفته اند و با آنکه بظاهر مستقل و بر جزائر بحرین و خاک عمان حکمروا بودند، همیشه به امیران فارس و کرمان خراج میدادند. در حدود سال ۷۰۱ هجری قمری بعلت حمله مغولان جفتائی «۶۹۹-۷۰۰ ه.ق» میر بهاء الدین ایاز، پانزدهمین امیر هرموز از آن بندر با تمام اهالی بجزیره جرون منتقل شد و اسم آن جزیره را به یادگار وطن قدیم خویش به هرموز تبدیل کرد و در آنجا شهری تازه بنا نهاد. نویسنده تاریخ خلدبرین درین باره مینویسد: «بقول مؤلف تاریخ جهان آرا جزیره هرموز بعنوان بیع و شری از ملکان قیس (کیش) به بهاء الدین ایاز نامی از فروع اتابکان سلغری شولستان<sup>۱۴</sup> و لرستان انتقال یافت. پس از وی ملک گردانشاه نامی که نسبتش از طرف پدر به یهودا بن یعقوب و از طرف مادر به گستم بن اشک میرسید، بتخت نشست و اولاد او نسل بعد نسل حکمروا بودند. <sup>۱۵</sup> علامه فقید اقبال آشتیانی منشاء حکومت ملوک هرموز را در جنگ و گریزها و کشمکشها و ماجراهای سیاسی و دریانوردی ایرانیان دوسوی خلیج فارس جستجو میکند و چون منطقه آباد سواحل جنوبی خلیج فارس را کناره های عمان مییابد به بحث و

۱۴- شولستان امروز بر نواحی بخش سعدآباد بوشهر و بلوک لیراوی و ده کهنه وارد شیرآباد و زیراه و اطراف بندر ریگ و گناوه تطبیق میکند.

۱۵- سیاست خارجی ایران در دوران صفویه، نصرالله فلسفی، حبیبی، ۱۳۴۲. تهران، صفحات ۱۲ و ۱۳. مطالعاتی در باب بحرین و جزائر و سواحل خلیج فارس، عباس اقبال، ۱۳۲۸ ه. ش. چاپخانه مجلس، تهران صفحه ۲۶.

تحقیق دروضع حکومت و اختلافات حکام آن ناحیه میپردازد چه جزیره هرموز را واسط و رابط نقاط آبادان منطقه میداند، بنابراین از دوره اشکانیان که عمان سرزمین ایرانی آباد و مطیع نظر بازرگانی و دریانوردان و فرمان روایان بوده است، هرموزبری یعنی میناب و موغستان را درزیر ذره بین تحقیق تاریخی می گذارد و دراین تحقیق دقیق است که بروزگار دیلمیان از زمان عضدالدوله که ابوالقاسم مطهر بن محمد بن عبدالله کازرونی وزیر را بسرکردگی لشکریان دیلمی برای قلع و قمع خوارج و دفع فتنه آنان به عمان میفرستد تا زمان شرفالدوله ابوالفوارس شیرزاد دیلمی حکومت تمامی عمان از جمله هرموز و جزیره جرون را سپرده و در عهده استاذ هرمز بازگو میکند.

اما درخصوص نسب ملوک هرموز مرحوم اقبال نوشته است: «درایامی که بنی قیصر برجزیره کیش و قسمت غربی جزائر و سواحل خلیج فارس غالباً از طرف حکام فارس و گاهی نیز باستقلال امارت می کردند، در قسمت شرقی این دریا یعنی در حدود ولایت موغستان و میناب و عمان و آبهای اطراف جزائر قشم و جرون ( هرموز حالیه ) سلسله دیگری بر روی کار بودند که چون مرکز امارتشان در بندر هرموز ( نزدیک میناب امروزی ) قرار داشت ایشانرا ملوک هرموز میخوانند. ملوک هرموز مدعی بودند که از فرزندان بعضی از شاهان قدیمند که از عمان به موغستان مهاجرت کرده و یکی از اجداد ایشان بنام محمد سواحل موغستان و میناب را تسخیر نموده و بنام خود در هرموز سکه سلطنت زده و بهمین مناسبت محمد درم کوب لقب یافته بوده است.

پادشاهان هرموز چون عمان و سواحل و جزائر شرقی خلیج از عهد ملک قاورد سلجوقی به دستگیری یکی از همین ملوک هرموز بنام عیسی ضمیمه کرمان شده بود، مطیع پادشاهان کرمان بودند و بایشان خراج

میدادند و گاه گاهی نیز از فرصت استفاده کرده دم از استقلال میزدند و بین ایشان و ملوک بنی قیصر اکثر اوقات بر سر تصرف جزائر و حکومت بردریانزاع در میان بود. در ایام اتابکی ابوبکر بن سعد زنگی (۶۲۳-۶۵۸) جزیره کیش بتصرف پادشاهان هرموز درآمده بود و از ایشان شخصی بنام امیر سیف الدین ابوالنصر بن علی بن کیقباد بر کیش سلطنت میکرد و هرموز تحت سلطنت عم و پدروزن او امیر شهاب الدین بن علی بن کیقباد بود.

بعد از فوت امیر شهاب الدین وزیر او رئیس شهریار سلطنت هرموز را غصب کرد و خود بجای او نشست. مردم کیش نیز که از استیلای هرموزیان خشنود نبودند امیر سیف الدین ابوالنصر را بیرون کردند و سیف الدین بهرموز آمد و رئیس شهریار را از شهر رانده سپس دستگیر کرد و خود بجای عم خود شهاب الدین نشست.

اهالی کیش بعد از بیرون کردن امیر سیف الدین یکی از خاندان بنی قیصر را که ملك سلطان نام داشت به سلطنت بر خود اختیار کردند و چون این ملك سلطان نسبت به اتابك ابوبکر سعد بن زنگی معامله ای خوش نداشت و چنانکه باید در ارسال و تقدیم هدایا برسم مألوف نمیرفت اتابك از او رنجیده بود و خیال تنبیه او را داشت.

امیر سیف الدین ابوالنصر که مردم کیش او را رانده بودند و همه وقت خیال کشیدن انتقام این حرکت را در دماغ میپیخت با اتابك ابوبکر پیغام داد که اگر با او اجازه و مدد دهد، جزیره کیش را مسخر خواهد ساخت. اتابك ابوبکر هم این پیشهاد را پذیرفت و قرار شد که پس از ختم عمل دو ثلث از متصرفات امرای بنی قیصر سهم اتابك و ثلث دیگر از آن سلطان سابق کیش یعنی امیر سیف الدین باشد. امیر سیف الدین بحکم اتابك ابوبکر بن سعد بن سعد سلغوری لشکر بجزیره



کیش کشید و بمرمک سلطان و روسای شورشیان دست یافت و همگی را بجزیره جرون آورد و جمله را در روز سه شنبه دوازدهم جمادی الاخری از سال ۶۲۶ هـ ق در محلی که بعدها به کوی کشتاران ملقب و مشهور شد کشت و باین ترتیب سلسله ملوک بنی قیصر بدست امیر سیف الدین ابوالنصر هرموزی و بفرمان اتابک ابوبکر سلغوری در ۶۲۶ هـ ق بر افتاد.<sup>۱۶</sup>

انقراض ملوک بنی قیصر و ضمیمه شدن کیش بممالک اتابک ابوبکر اعتبار تجارتی کیش را که در این مقام جانشین بندر سیراف قدیم شده بود بزودی از میان برد و بندر هرموز بری در ولایت موغستان از نیمه اول قرن هفتم هجری قائم مقام آن گردید. کمکی که امیر سیف الدین در فتح جزیره کیش و مضافات آن به اتابک ابوبکر کرده بود در حقیقت نه بعنوان اظهار اخلاص و خدمتگزاری نسبت به پادشاه شیراز بود، بلکه کینه کشی از مردم کیش و قصد تصرف قطعی آن جزیره و ملحق ساختن آن به مستملکات هرموز بیشتر در این اقدام دخالت داشت، به همین جهت بعد از ختم فتح کیش و قتل ملک سلطان، امیر سیف الدین نسبت با اتابک ابوبکر از در نافرمانی درآمد و چون بجهازات خود مفرور بود و اتابک ابوبکر این وسیله مهم را برای تاختن بجزیره کیش و هرموز در دست نداشت، روز بروز بر جسارت و طغیان امیر سیف الدین افزوده میشد. عاقبت اتابک ابوبکر بمدد چند تن از تاخدایان کیشی که از سفر هند برگشته و جهازات خود را در اختیار اتابک گذاشتند، لشکریانی به سرداری صلاح الدین محمود لر بدفع امیر سیف الدین فرستاد و ایشان امیر طاغی هرموزی را دستگیر نموده در چهارم محرم ۶۲۸ بفرمان اتابک ابوبکر کشتند و ابوبکر در این تاریخ امارت

۱۶- تاریخ و صاف فصل اتابکان فارس و :

Pedra. Teixeira, Kings of Hormuz, Tram-by W.F. Swicclair PP. 157-158

به نقل مرحوم اقبال آشتیانی .

هرموز را بامیرشهاب‌الدین محمودبن عیسی یکی دیگر از شاهزادگان خاندان امرای هرموزی بخشید و جزیره کیش و ضمائم آنرا بکلی بفارس یعنی بقلمرو اتابکان سلفوری منضم گردانید و نام مرکز کیش را دولتخانه نهاد و این عنوان در تمام دوره اتابکان سلفوری فارس نام رسمی کیش و مرکز آن بود.<sup>۱۲</sup>

مرحوم اقبال همچنین در باب نام هرموز، اسم قدیم جزیره را که چرون است معرب‌زرون میدانند و اصل املائی کلمه هرموز را باواوو آنرا با احتمال قوی خورموز یا خورموغ دانسته است بمعنی لنگرگاه ولایت موغستان (میناب و غیره) و تصریح کرده است که خواجه حافظ شیرازی نیز کلمه هرموز را باواو در شعر خود بکار برده و گفته است :

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد

شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد<sup>۱۸</sup>

استاد فلسفی نام این بندر را در تمام کتابهای قدیم، هرموز یا هرموج (باواو) استقصاء کرده و جزء اول این کلمه را هوریاخور بمعنی بندر و لنگرگاه در بیشتر اسامی سواحل دریای عمان و خلیج فارس مانند خورموسی و خوزفکان و خوزبویان و غیره دیده است<sup>۱۹</sup> اما با قبول نظرات هر دو استاد پژوهشگر باید گفت که در نزدیکی جزیره هرموز و در انتهای خاک عمان قدیم «راس مسندوم» واقع است. اگر کلمه مسندوم را به (موس) و (اندوم) تجزیه کنیم باز هم (موز) را میبینیم که اندوم بآن افزوده شده است. همچنین در

۱۷- مطالعاتی در باب بحرین و جزائر و سواحل خلیج فارس، مرحوم عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸ ه. ش. تهران، صفحات ۳۴-۳۲.

۱۸- مطالعاتی در باب بحرین و جزائر و سواحل خلیج فارس، مرحوم عباس اقبال آشتیانی ۱۳۲۸ ه. ش. تهران، ص ۷.

۱۹- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه حبیبی، ۱۳۴۲ تهران صفحه ۱۲.

آبادیهای ایران هنوز کلمه «خورموج» نامآبادی از توابع بوشهر است و آبادیهائی در جنوب ایران با نامهای (هرمود)، هرمودر، هرموزك، هرم، هرمونو و امثال آن دیده میشود که بیشتر هم در سواحل لارستان و میناب و بندرعباس واقعند. پس این نام قدیمی است و گذشته از معنی بندر و لنگرگاه معنی چشمه‌های آب‌گرم، آب‌گرم و سرزمین آفتاب درخشان و گرما و آفتاب هم میدهد با تائید این نکته که «موغ» بمعنی نخل و «مخ» هم زیانزد است، موغستان بمعنی نخلستان و خرماستان است. و نام قطعه خاکی از میناب و قطعه خاکی از سواحل اطراف بندر لنگه نیز میباشد که مرکز این دو مین بندر «مغو» نام دارد و مرحوم سدیدالسلطنه در کتاب خودمغ و مخ را از ریشهٔ مغان و مپان اوستائی دانسته است و اطلاق این کلمه بر نخلستان را بوصفی از پاکی و باروری و برکت و روزی و خیربخشی درخت خرما منسوب کرده است.

در باره شهر تازه هرموز جهانگردان اروپائی و اسلامی مطالب بسیار نوشته‌اند، از آن جمله یکی از مسافران اروپائی بنام فریاراودریك<sup>۱۰</sup> که در نیمه اول قرن هشتم هجری میزیسته و آن شهر را دیده است میگوید که: «شهر هرموز حصار و باره قوی دارد و جزیره‌ای که شهر در آن واقع است پنج میل (قریب دو فرسنگ) از ساحل ایران دور است و درین جزیره امیعه قیمتی گوناگون میتوان یافت.» پس از او ابن بطوطه مراکشی، سیاح معروف، که در او اسط قرن هشتم هرموز کهنه و نور دیده، آندوشهر را بدین مضمون توصیف میکند:

«شهر هرموز کهن در کنار ساحل واقع شده و شهر تازه برابر آن در میان دریا قرار دارد، و تنگه کوچکی بعرض سه فرسنگ آندو را از یکدیگر جدا ساخته است. هرموز جدید جزیره‌ای است و جرون

پایتخت آنست. این شهر مرکز تجارت کالاها و محصولات هندوستان و ایران است و خوراک ساکنین آن ماهی و خرما است که از بصره و عمان میآورند. آب شیرین درین جزیره کمیاب است و بدین سبب آب انبارهایی برای ذخیره آب باران ساخته اند.»

جهانگردان اروپائی هم که در قرن دهم هجری جزیره هرموز را دیده اند، آنرا بزیبائی و رواج بازار تجارت ستوده اند، یکی از ایشان مینویسد: «گاه بیش از سیصد کشتی از کشورهای مختلف در لنگرگاه آن جمع میشوند و همیشه چهارصد تاجردران شهر اقامت دارند. تجارت هرموز بیشتر مروارید و ابریشم و سنگهای گرانبها و ادویه است...»<sup>۲۱</sup> دیگری میگوید: «جزیره هرموز از تمام جزایر جهان خشکتر است و جز نمک چیزی در خاک آن نمیتوان یافت، درین شهر تجار فراوان از ملل مختلف دیده میشوند که بتجارت ادویه و پارچه های ابریشمین و فرشهای ایران مشغولند. از جزائر بحرین مرواریدهای فراوان خوب بجزیره هرموز میآورند اسبان اصیل ایرانی برای فرستادن به هندوستان نخست باین جزیره فرستاده میشود.»<sup>۲۲</sup>

جزیره هرموز آن زمان در اروپا نیز بزیبائی و ثروت و عظمت معروف بوده است چنانکه لویزدوکاموئنس شاعر ملی و نامی پرتغالی در منظومه دهم از «لوزیاد» خویش این جزیره را چنین ستوده است: «این کشور بزرگ و پرافتخار ایران است که مردان جنگ آزموده نستوه آن بر نغمه رود بچشم حقارت مینگرند، و بزور بازوی

۲۱- سفرنامه لودویک وارتمان Ludowig Wartheman که در حدود ۹۰۹ هجری یعنی پیش از حمله پرتغالیان جزیره هرموز را دیده است بنقل استاد فلسفی در (سیاست خارجی ایران در دوره صفویه).

۲۲- رالف فیچ Ralf Fitch جهانگرد و بازرگان انگلیسی که در حدود ۹۸۶ هجری به هرموز آمده است، رجوع شود بکتاب خلیج فارس سرآرنولد ویلسن انگلیسی چاپ ۱۹۲۸ میلادی بنقل استاد فلسفی.

آهن آسای شمشیرزن خویش میبالند. جزیره جرون راهم که هوسرانی روزگار اکنون در جاه و نام جای نشین شهر کهن ساخته است، از خاطر دور مدار.»<sup>۲۳</sup>

میلتون<sup>۲۴</sup> شاعر نامدار انگلیسی نیز در «بهشت گمشده»<sup>۲۵</sup>

خویش آنجا که تختی را توصیف میکند چنین میگوید: «بر فراز تختی نشسته بود که در قدر و بها بر ثروت و مال هر موز هند و جواهر و مژوارید بی حسابی که دست سخاوتمند شرق بر پای پادشاهان خود میریزد، برتری داشت.» و هم آن زمان در شرق از راه مثل میگفتند که «اگر دنیا حلقه انگشتی باشد هر موز نگین آنست.» شهر تازه هر موز تادویست سال اهمیت و اعتبار و قدرت بسیار داشت و امیران هر موز کهن چون در جزیره جرون مستقر شدند، کم کم دایره تسلط خود را تاجزائر کیش و بحرین و حدود بصره توسعه دادند.»<sup>۲۶</sup>

«در سال ۶۴۱ امیر شهاب الدین محمود بن عیسی که اتابک ابوبکر او را بر جزیره جرون و قسمت هر موز گذاشته بود مرد و اتابک مقام او را به برادرزاده اورکن الدین محمود بن احمد که حاکم عمان و مقیم بندر قلمبات از بنادر ساحل شرقی عمان بود سپرد و رکن الدین محمود بهمین علت اقامت در بندر قلمبات در تاریخ به محمود قلمباتی اشتها یافته است.

۲۳- لویز واز دو کامونس (Luiz vaz de Camoëns) از شاعران نامی پرتغال است که او را نظیر امیروس Homere یونانی و ویرژیلیوس Virgile رومی می‌شمرند. این شاعر در سال ۱۵۲۵ میلادی (۹۳۱ ه. ق) تولد یافت و در ۱۵۸۰ م. (۹۸۸ ه. ق) درگذشت و مدتی از عمر خویش را در هندوستان و چین بسر برد منظومه «لوزیاد» از جمله شاهکارهای ادبی اروپاست. (بنقل استاد فلسفی).

۲۴- Milton از بزرگترین شاعران انگلستان است که در سال ۱۶۰۸ میلادی (۱۰۱۷ ه) در لندن تولد یافت و در ۱۶۷۴ (۱۰۸۵ ه) درگذشت و در زندگانی خویش معاصر با دوران پادشاهی چارلز اول و حکومت کرمول و سلطنت چارلز دوم بوده است. معروفترین آثار او منظومه «بهشت گمشده» است. (بنقل از استاد فلسفی).

۲۵- Paradislast

۲۶- نگاه کنید به سیاست خارجی ایران در دوره صفویه تألیف نصراله فلسفی تهران ۱۳۴۲ ه. ش. تهران صفحات ۱۶-۲۳.

استاد فلسفی این رکن الدین محمود یاسمخود قلمهاتی را دوازدهمین امیر این سلسله میداند و سال آغاز حکومت او را ۶۴۴ هـ. ق ضبط کرده است.<sup>۲۷</sup>

«در سال ۶۶۱ اتابک سلجوقشاه سلغری اتابک فارس، بر هولاکوخان ایلخان مغول ایران شوریده و شحنگان تاتار را که در شیراز بودند کشت. هولاکوخان از این قضیه سخت خشمناک شده لشکریان بفارس فرستاد و سلجوقشاه را مغلوب کرده کشتند و باین حرکت در حقیقت دولت اتابکان سلغری را منقرض نمودند و فارس که تا این تاریخ بتدبیر اتابکان از سلطه مستقیم مغول محفوظ مانده بود رسماً تحت امرایشان درآمد و حاکمی مغولی جهت آن معین شد. رکن الدین محمود قلمهاتی امیر هر موز که تا او اتابکی سلجوقشاه فرمانبردار اتابکان فارس مانده بود از ضعف دولت اتابکی استفاده کرده رایط طغیان برافراشت، ابتدا در عمان که از هر موز بقلمرو اتابکان دورتر بود شروع بعصیان کرد و قبل از همه در سال ۶۶۰ بتسخیر آنجا پرداخته بود. در ابتدای سال ۶۶۱ محمود برد و لتخانه یعنی کیش دست یافت و در این تاریخ حکومت فارس از طرف مغول بامیر سوغونجاق از امرای هولاکو واگذار شده بود. سوغونجاق بمجمله جهازات و عساکری از جزائر و سواحل خلیج فارس فراهم آورد و به جنگ محمود قلمهاتی شتافت و باینکه ابتدا غلبه بامحمود بود در آخر کار لشکریان سوغونجاق فاتح شدند و کیش را پس گرفتند و محمود گریخت و چند سال بعد در تاریخ ۶۷۶ بعد از سی و پنج سال امارت مرد.<sup>۲۸</sup>

۲۷- زندگانی شاه عباس اول، مجلد چهارم، نصراله فلسفی، تهران، ۱۳۴۱ هـ. ش صفحه ۱۴۷.

۲۸- قلمهات امروز هم نام بندری کوچک در عمان است ولی اعتبار گذشته را ندارد. در جنوب ایران آبادیهائی بانام قلات، کلات، کلاتو، قلاتو، وجود دارد و در لارستان قلات آبادی معروفی است. قله، قلات، کلات، کلاتو، قلاتو، قلمهات همگی بمعنی آبادی قلعه مانند و حصار بند است.

پس از وفات محمود قلمهاتی امارت هرموزه پسرش سیف‌الدین نصرت رسید ولی او گرفتار رقابت چهار برادر خود ترکانشاه و قطب‌الدین تهمتن و معزالدین فولادورکن‌الدین مسعود شد و ناچار با مادر خود بکرمان نزد پادشاه قراختائی آن دیار یعنی سلطان جلال‌الدین سیورغتمش گریخت و پس از گرفتن کمکی از او برادران را مغلوب ساخت. معزالدین فولاددستگیر شد و به قتل رسید لیکن تهمتن برادر دیگرش بمدد بعضی از امرای یاغی‌کرمان پس از چندی بر هرموز غلبه کرد و سیف‌الدین نصرت را به جزیره قشم (این بار نیز سیف‌الدین سیورغتمش لشکر به هرموز فرستاد) و سیف‌الدین نصرت را بر کرسی هرموز مستقر نمود.

در سال ۶۸۹ دو برادر دیگر سیف‌الدین نصرت یعنی رکن‌الدین مسعود و امیر ترکانشاه در موقعی که سیف‌الدین مریض بود غفلتاً بر سر او تاختند و او و زوجه‌اش را کشتند. رکن‌الدین مسعود مردی سخت‌کش و بیرحم بود و بهمین جهت يك عده از رجال درباری و امرای هرموز را کشت و بقیه که از جور و قصد او سالم ماندند درصد قلع ماده ظلم او برآمدند و از ایشان یکی امیری بود از غلامان سابق امیر سیف‌الدین نصرت که او را بهاء‌الدین ایاز سیفین می‌گفتند و او در این تاریخ سمت وزارت بندر قلمهات را در عمان داشت.

امیر بهاء‌الدین ایاز در سال ۶۹۲ لشکر به هرموز کشید و رکن‌الدین مسعود را شکست داد و پیش از کشتن پسر و زنش را اسیر کرد و خود بجای او با امارت هرموز نشست. رکن‌الدین مسعود بکرمان فراری شد و به پناه سلطان جلال‌الدین سیورغتمش رفت و چندی بعد بمدد سپاهیان کرمان سلطنت هرموز را از بهاء‌الدین ایاز سیفین پس گرفت.

در همین سال ۶۹۲ گیخاتوایلخان مغول ایران تمام فارس و جزایر و سواحل خلیج فارس را چهار ساله بمبلغ یکم هزار تومان

بمقاطعه واجاره بشخصی بنام ابراهیم بن محمد ملقب به ملك اسلام جمال الدین وا گذاشته بود. بهاء الدین ایاز برای راندن رکن - الدین مسعود پیش جمال الدین ملك اسلام رفت و از او كمك لشكری گرفت و بر سر مسعود تاخت و مسعود بار دیگر شكست خورد و در حین فرار جزایر لارك و جرون را غارت کرد و اندکی بعد باز قدرتی بهم رسانده مقداری از اموال متعلق به ملك اسلام را در دریا تصرف نمود اما دیگر نتوانست کاری از پیش ببرد زیرا که لشکریان ملك اسلام و بهاء الدین ایاز از طرف کیش و هرموز بر سر او تاختند و او را بار دیگر مغلوب و به سیرجان کرمان فراری کردند. رکن الدین مسعود این بار دیگر نتوانست به پادشاه کرمان التجاجوید چه سلطنت کرمان را در این تاریخ خواهر جلال الدین سیورغتمش سابق الذکر یعنی صفوه الدین پادشاه خاتون داشت. این زن که پس از کشتن برادر بجای او نشسته بود بعلت حمایتی که سابقاً سیورغتمش از رکن الدین مسعود کرده بود از او دلی خوش نداشت بلکه از او متنفر بود، بهمین جهت رکن الدین مسعود در حدود سیرجان متواری شد. بهاء الدین ایاز بعد از غلبه بر رکن الدین مسعود سکه و خطبه هرموز و جزائر را بنام ملك معظم فخر الدین احمد بن ابراهیم پسر ملك اسلام جمال الدین جاری ساخت و تا سال ۶۹۵ بنام این شخص در هرموز بر احوال امارت کرد. در این سال میانه او و ملك معظم بهم خورد و ملك معظم مصمم به سرکوبی بهاء الدین ایاز گردید و از لشکریان دریائی سپاهی باین قصد گرد آورد و در ۶۹۶ بجنگ ایاز رفت اما ایاز که در اطاعت و اظهار خدمتگزاری نسبت به ملك اسلام و ملك معظم درآمده و استدعایش با جابت مقرون نشده بود ناچار دل بدریا زد و بر سپاهیان ملك معظم تاخت و ایشان هم که بیشتر طرفدار و هواخواه ایاز بودند بجانب او رفتند و ایاز در ششم رمضان ۶۹۶ بفتح بزرگی نائل آمد، لیکن با این حال سردر حلقه اطاعت ملك اسلام در آورده و بر رعایت حقوق سابق اظهار بندگی و تبعیت کرد.



ایلخان مغول که از تاخت و تازهای بهاءالدین ایاز متغیر شده بود به ملك اسلام امر اکید داد که بالشکریان مغول و مسلمان به هرموز بتازد و آن نواحی را از کف ایاز بیرون آورد. وصول این خبر برکنالدین مسعود که در حدود سیرجان متواری بود اورا بجنبش آورده عازم حرکت باردوی ملك اسلام کرد و او پس از وصول بنخدمت ملك اسلام موفق شد که از او فرماندهی اردویی را که بقصد هرموز و ایاز عازم بودند بگیرد.

ایاز هر قدر در پیشگاه ملك اسلام تضرع نمود و رسولان فرستاد که مطیع و فرمانبردار است فائده نکرد چه ملك اسلام از طرفی میخواست فرمان ایلخان را بمورد عمل بگذارد و از طرفی دیگر نتقام شکست ۶۹۶ را از ایاز بگیرد بهمین قصد خود بجزیره کیش رفت تا از آنجا از طریق دریا به هرموز حمله کند و رکنالدین مسعود را نیز از راه خشکی روانه آن صوب داشت.

این بار هم بهاءالدین ایاز فاتح شد و کشتیهای ملك اسلام را در دریا درهم شکست و کیش را مسخر کرده غارت نمود. ملك اسلام بناچار از در صلح جوئی درآمد و بقرار سابق با ایاز معاهده نمود ایاز نیز بار دیگر خود را مطیع ملك اسلام و ملك معظم اعلان کرد و رکنالدین مسعود باز محروم ماند و عاقبت در حسرت مرد.

در سال ۶۹۹ جمع کثیری از مغولان جفتائی از ماوراءالنهر بخراسان و کرمان و فارس آمدند و همه جا اراضی واقع در سر راه خود را غارت کردند و دامنه دستبرد خود را حتی تا حدود شوشتر بسط دادند ولی از تسخیر شیراز عاجز ماندند و بعد از جمع غنائم بسیار بطرف هرموز برگشتند.

بهاءالدین ایاز قبلا از ترس این جماعت کثیر غارتگر هرموز بری (میناب) را ترک گفته با اکثر عمال و مستطیعان پایتخت خود بجزیره کوچک جرون (هرموز حالیه) که از متصرفات نعیم ملك جزیره کیش

بود هجرت کرد و آنجا را مرکز اقامت خود قرارداد و ملك كيش نیز با اقامت ایاز در جرون بشکل فروش آن جزیره به ایاز موافقت نمود. ایاز در موقعیکه مغولان جفتائی غارتگر از خوزستان و فارس برگشته و هرموزبری را در محاصره گرفته بودند ایشان را سخت شکست داد و جمعی از آن طایفه را کشت و بقیه را بطرف کرمان منبهم نمود. از تاریخ هجرت بهاءالدین ایاز به جزیره جرون یعنی از حوائی سال ۷۰۰ هجری بندر هرموز در ساحل موغستان بتدریج از اعتبار و شکوه افتاد ولی برعکس جزیره جرون رو به آبادی گذاشت و مردم هرموزبری که بجرن مهاجرت کرده بودند بیادگار و وطن اصلی خود نام آن جزیره را هرموز گذاشتند، چنانکه هنوز هم همین اسم باقی است و جرون بکلی از استعمال افتاده است.<sup>۲۹</sup>

جزیره هرموز از ابتدای قرن هشتم هجری مقام سیراف و کیش و هرموز قدیم را در تجارت خلیج فارس یافت و مرکز عمده داد و ستدهای بحری و بارگیری و باراندازی سفاین تجارتی کلیه جزائر و بنادر سواحل خلیج فارس شد و این حال تا تسخیر آن بدست پرتغالیها یعنی تا سال ۹۱۲ - هجری قمری باقی بود حتی بعد از آن تاریخ همچنانکه خواهیم دید این اعتبار و مقام همچنان تا عصر شاه عباس بحال سابق برقرار ماند. بهاءالدین ایاز سیفین تا سال ۷۱۱ بسطانت هرموز برجا بود در این تاریخ بروایتی عزالدین گردانشاه سلفور یکی از شاهزادگان قدیم هرموز را بجای خود بامارت نشاند و خود بهمان وزارت قلمهات اکتفا کرده بعمان رفت.

از تاریخ جلوس گردانشاه بیعد يك دوره خصومت و رقابت مابین امرای هرموز جدید و ملوک كيش و بحرین بر سر تصرف جزایر خلیج فارس پیش می‌آید که در غالب آنها غلبه با ملوک

۲۹- جروناات امروز به نواحی شمیل و حسن لنگی از آبادیهای میناب گفته میشود.

هرموز بوده است .

گردانشاه چندی بعد از جلوس بجای بهاءالدین ایاز با نعیم ملك كیش کشمکش پیدا کرد و بین ایشان جنگ درگرفت. نعیم از ملك عزالدین که در سال ۷۰۶ بعد از فوت پدرش جمالالدین ملك اسلام بجای او امیر فارس و جزایر و سواحل خلیج فارس شده بود مددخواست و با کمکی که از ملك عزالدین گرفت به جنگ گردانشاه رفت تا در لنگرگاه سرمیان از بنادر قشم با سپاهیان گردانشاه که به آن نقطه پناه برده بود روبرو شود. اتفاقاً قبل از رسیدن به خصم جہازات نعیم و ملك عزالدین گرفتار طوفان شدند و صدمه کلی خوردند، بهمین جهت گردانشاه به سهولت بقیه لشکریان مخالفین خود را مغلوب ساخت و نعیم و یاران او بکیش گریختند .

در سال ۷۱۴ نعیم بار دیگر بهرموز شتافت و این دفعه آن جزیره را محاصره نمود اما باز به تسخیر آن قادر نیامد و قرار شد که طرفین صلح کنند و برای ترتیب قرارنامه صلح گردانشاه و نعیم در دریا یکدیگر را ملاقات نمایند. نعیم کشتی خود را تا نزدیک قایق حامل گردانشاه آورد و چون مردی زورمند بود موقعیکه پس از قرار صلح گردانشاه خواست دست او را ببوسد بیک جست پهلوانانه گردانشاه را از میان قایق آورده و در طراده خود انداخت و به عجله بکیش راند و باین شکل موقتاً از شر حریف توانائی خلاص یافت.

بی بی سلطان زوجه گردانشاه پس از اطلاع بر این واقعه پسر برادر خود شاهنشاه را که ملك غیاثالدین لقب داشت بجای شوهر بامارت هرموز منصوب کرد و در صدد استخلاص گردانشاه و کشیدن انتقام از ملك نعیم برآمد. ملك نعیم بعد از پنج ماه برای آنکه بر جزیره هرموز دست یابد بار دیگر به آنجا لشکر آورد و در این لشکر کشی مجدد گردانشاه را نیز با خود داشت این بار نیز کشتیهای او طوفانی و اغلب غرق شدند و در این هنگامه گردانشاه مجال یافته خود را به هرموز رساند و تا سال ۷۱۷ که سال فوت اوست بامارت هرموز برقرار بود .

بعد از گردان شاه مبارزالدین بهرامشاه (۷۱۷-۷۱۸) پادشاه شد لیکن ساخلوی هرموزبری برادرش را به سلطنت برداشتند و نام این برادر قطبالدین تهمتن است که با برادر دیگرش نظامالدین عجمشاه همدست بود. مبارزالدین بهرامشاه دو برادر رادر نزدیک می‌ناب مغلوب کرده مظفرانه به هرموز برگشت و در این سفر فرماندهی لشکریان او را دوسردار از روسای هرموز داشتند یکی امیرشهابالدین یوسف فرمانده لشکریان بری و دیگری ملک تاجالدین زنگی شاه و دریا سالار جهازات. این دو تن چون غالباً مزاحم بهرامشاه بودند امیر هرموز بعد از غلبه بر دو برادر خود، آن هر دو را به حبس انداخت، لیکن کمی بعد در موقع حمله ملک کیش به هرموز، بهرها کردن ایشان مجبور شد. دوسردار مذکور مخصوصاً امیرشهابالدین رفتار بهرامشاه را نسبت به خود فراموش نکردند و پیوسته در صدد کینه‌کشی بودند و از طرفی دیگر قطبالدین تهمتن نیز در هرموزبری بحال طغیان باقی بود ولی نظامالدین عجمشاه از در صلح درآمده اطاعت بهرامشاه را پذیرفت. عاقبت امیرشهابالدین یوسف شبی به حيله بهرامشاه را از اندرون بیرون خواسته او را با مادرش و نظامالدین عجمشاه در سال ۷۱۸ کشت و خود را پادشاه خواند.

قطبالدین تهمتن از موغستان بقصد دفع امیرشهابالدین غاصب به هرموز حرکت کرد و از قلمهات و کیش نیز مدد گرفت و باستظهار ایشان شهابالدین را بازوجه و دوپسرش دستگیر نمود و خود در ۷۱۸ با استقلال امیر هرموز شد.

قطبالدین تهمتن (۷۱۸-۷۴۷) یکی از مشهورترین ملوک هرموز است و این همان کسی است که ابن بطوطه مسافر معروف در عهد او به هرموز و عمان و کیش و بحرین سفر کرده و ذکر معامد او را در ضمن سفرنامه خود مندرج ساخته است.

ملک جمالالدین نعیم ملک کیش که در این تاریخ پیر شده بود

فوت کرده و جانشین او پسرش ملك غياث الدین شد. این پادشاه تازه کیش خواست که هرموز را در موقعی که قطب الدین تهمتن در موغستان بود بگیرد لیکن گرفتار دفاع مردانه محمد سرخاب و ابراهیم سلغور سرداران قطب الدین شد و ناچار بکیش برگشت.

قطب الدین به عجله از موغستان به هرموز آمد و پس از تهیه سپاهی غفلتاً بر کیش حمله برد و غياث الدین بن جمال الدین نعیم و جماعتی از کسان او را دستگیر نمود و بسیاری از مردم آن جزیره را کشت و اندکی بعد غياث الدین و محبوسین دیگر کیشی را نیز از دم شمشیر گذرانده از جانب خود ساخلوی مهمی در کیش گذاشت.

بعد از فتح کیش قطب الدین تهمتن جزایر خارك و اندرابی و اوال (بحرین) را هم مسخر خویش نمود، سپس به ساحل قطیف یعنی بحرین بری رفت و آنجا را نیز مطیع کرد. باین ترتیب تمامی جزائر و سواحل خلیج فارس از خارك تا هرموز و از بحرین تا عمان و موغستان تحت فرمان او درآمد.

قطب الدین تهمتن تا اواخر سلطنت خود یعنی تا ۷۴۵ بدون مدعی بزرگی بر جمیع این نواحی براحات امارت میکرد فقط یکی دیگر از برادرانش که نظام الدین لقب داشت گاهی مزاحم و مدعی او میشد چنانکه در همین سال ۷۴۵ با وجود مهربانی و محبتی که همه وقت از قطب الدین میدید در موقعی که بایکدیگر در حد و درودخانه شور نزدیک بندر عباس حالیه مشغول بشکار بودند، نظام الدین غفلتاً برادر را تنها گذاشته بجزیره هرموز آمد و خود را بجای برادر پادشاه خواند و غالب سران سپاهی و رجال دولت نیز جانب او را گرفتند و بهمین سبب قطب الدین حریف او نشد و از او شکستی خورده به بندر جاسک و از آنجا بقلمهات گریخت و تا مدت یکسال یعنی تا نظام الدین زنده بود نتوانست کاری از پیش ببرد و در قلمهات مقیم ماند.

نظام الدین یکسال بعد از طفیان بر برادر مردولی در حال

احتضار دوپسر خود شنبه و شادی را وصیت کرده که به قلمهات خدمت عم خود قطب‌الدین تهمتن رفته یا او به سلطنتی که حق اوست بعد از پدر بیعت کنند. این دوشاهزاده جوان هیچیک بوصیت پدر عمل نکردند و هر قدر قطب‌الدین کس باستمالت ایشان فرستاد و حتی ایشانرا فرزند خود خواند نتیجه نبخشید و دو برادرزاده مثل پدر خود با قطب‌الدین جداً مخالفت کردند و مدعی او شدند.

قطب‌الدین از قلمهات به موغستان آمد و پس از فتح هرموز قدیم به هرموز جدید رو کرد و برادر زادگان چون جان خود را در معرض خطر مشاهده کردند بالتماس و ارسال و سائط از عم خویش زنهار خواستند. قطب‌الدین هم ایشانرا بخشود و برای آنکه وجه معاشی داشته باشند حکومت جزائر بحرین را بایشان سپرد.

این برادرزادگان کافر نعمت، بمحض آنکه به بحرین رسیدند سر بعصیان برداشته برای حمله به هرموز بجمع سپاه و تهیه کشتی مشغول شدند و قبل از همه جزیره کیش را تصرف کردند، شنبه در بحرین ماند و شادی در کیش مستقر شد.

قطب‌الدین بدفع شادی بکیش شتافت لیکن از برادرزاده شکست خورد و بهرموز منهزم گردید. کمی بعد سپاهیانی فراهم کرده به کیش برگشت و آنجا را این بار به سهولت مسخر ساخت و شادی معجلاً به بحرین فرار نمود. قطب‌الدین ساخلوی مهمی در کیش گذاشت و به هرموز مراجعت نمود تا اسباب کار خود را تکمیل کرده به بحرین حمله ببرد. در این اثنا شنبه و شادی فرصت را غنیمت شمرده دفعه‌ای دیگر بطرف کیش حرکت نمودند، اما در وسط راه دچار مخالفت غالب سرداران و همراهان خود گردیدند و ناچار بجای کیش به قشم آمدند، قطب‌الدین بر سرایشان تاخت و آندو را شکست داد و شنبه و شادی باز ببحرین فراری شدند.

در رسیدن به بحرین بین دو برادر نقار شد چه هر يك از آن دوتن شکست قشم را بدیگری منسوب داشت و کار این اختلاف بزودی بدشمنی سخت مبدل گشت و شادی شنبه را محبوس کرده خواست بکشد اما بواسطت مادرش از سرخون او گذشت و شنبه بحرین را ترك گفته به قصبه فال در بلوك گله دار امروزی بفارس آمد و در آنجا مقیم شد و کمی بعد شاه جمال الدین شیخ ابواسحاق ممدوح خواجه حافظ شیرازی و نظام الدین عبید زاکانی پادشاه شیراز که از قدیم با خاندان ملوک هرموز دوستی دیرینه داشت شنبه را به شیراز خواست و مقدم او را با احترام تمام پذیرفت.

قطب الدین تهمتن قبل از آنکه جزائر بحرین را از برادرزاده خود شادی پس بگیرد یعنی در ۷۴۷ برای گذراندن تابستان به موغستان آمد و در همانجا مریض شد و فوت کرد<sup>۳۰</sup> و پسرش تورانشاه (۷۴۷-۷۷۹) جای او را گرفت.

تورانشاه برسم قدیم که ملوک هرموز بنام پادشاه فارس خطبه و سکه را جاری میساختند. این سنت را بنام شاه شیخ ابواسحق تجدید نمود و جزائر و سواحل خلیج فارس را تحت امر او نهاد. قسمتی از دوره امارت تورانشاه بزد و خورد با شادی پسرعم خود بر سر تصرف بحرین گذشت اما تا شادی زنده بود تورانشاه نتوانست آن جزائر را تحت تبعیت خود بیاورد ولی چون شادی مرد و از او طفلی خردسال بجا ماند تورانشاه بحرین را گرفت و آن طفل را از طرف خود به مقام پدر باقی گذاشت. شنبه که در

۳۰- قطب الدین تهمتن بن عزالدین گردانشاه بن سلغور (۷۱۸-۷۴۷) گنبد بزرگی بر روی آرامگاه و مسجد دانیال در خنج ساخته که ابن بطوطه سائح معروف آنرا توصیف کرده بنای این گنبد گویا در سال ۷۳۱ هجری بوده اما مناره مسجد در ۷۸۹ هجری ساخته شده است. از کتاب لاریستان کهن، احمد اقتداری، تهران ۱۳۳۴ ه. ش. صفحه ۱۶۹. تحقیقات مرحوم مبرور فاضل فقید محمد امین خنجی رحمة الله علیه که در احوال رجال علمی لاریستان و خنج نگاشته و در لاریستان کهن چاپ کرده است.

شیراز مقیم بود بمحض شنیدن خبر فوت برادر ببحرین آمد و جمیع یاران برادر و کسانی را که در نزاع بین ایشان جانب شادی را گرفته بودند، گرفته کشت و حتی بر برادرزاده صغیر نیز رحم نیاورد.

از سران ایرانی بحرین مردی میرعجب نام از حرکات زشت شنبه بجان آمد و بدستیاری جمعی دیگر بر سر شنبه تاخت و او را دستگیر نموده کشت و زمام اداره بحرین را خود در دست گرفت. اما میرعجب بزودی مدعی پیدا کرد و سرور دیگری از امرای ایرانی بحرین بنام محمد پهلوان برای دفع میرعجب به قلیف رفت تا در آنجا تهیه لشکر کند و در این امر از شیخ ماجد ناخدای قلیف مدد خواست. شیخ ماجد چون دریافت که غرض محمد پهلوان تنها دفع میرعجب نیست بلکه اصل مقصود او تصرف بحرین است او را دستگیر نموده بخدمت تورانشاه به هرموز فرستاده و امیر هرموز را به تسخیر بحرین خواند. تورانشاه هم باین قصد و بدفع میرعجب بطرف بحرین نهضت کرد و میرعجب از ترس بگریخت. لیکن بزودی گرفتار و مقتول شد و تورانشاه بحرین را باین ترتیب ضمیمه ممالک خود ساخت. تورانشاه پس از فتح بحرین به قلیف رفت و در آنجا شیخ ماجد و اهالی از او استقبال شایان کردند و پس از اندک مدتی اقامت در آنجا به هرموز بازگشت و تا آخر سلطنت یعنی تا ۷۷۹ بقیه ایام را به آرامی گذراند.<sup>۳۱</sup>

تورانشاه پسر شاه قطب‌الدین تهمتن یکی از امرای فاضل و عادل و خوش رفتار و هنردوست هرموز بوده و خود نیز طبع شعر و هنرداشته و هموست که تاریخ اجداد خود را بنظم و نشر

۳۱- در کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان، در فصل آثار کشم و هنگام از یک مسجد قدیمی که خرابه‌های آن باقی است با مسجد تورانشاهی در جزیره کشم و در آبادی توریان آن جزیره یاد شده است. شاید بنای تورانشاه پسر قطب‌الدین تهمتن باشد.



فارسی در کتابی بزرگ بنام «شاهنامه» در قالب تالیف ریخته بوده و این کتاب نفیس ظاهراً از میان رفته و فقط دو ترجمه خلاصه مانندی از آن که بتوسط مبلغین دینی و مسافرین اسپانیائی در ایام صفویه از روی آن پرداخته شده خوشبختانه در دست هست و قسمت مهمی از فصل اخیر این رساله از همان ترجمه‌ها اقتباس شده است.<sup>۲۲</sup>

استاد فلسفی هم در (سیاست خارجی ایران) نوشته است : «بیست و یکمین امیر جزیره هرموز موسوم به تورانشاه بن قطب‌الدین تهمتن کتابی در تاریخ ایران و تاریخ امیران هرموز و حکومت خاندان خویش به شعر و نثر فارسی نگاشته بوده است که ظاهراً «شاهنامه» نام داشته و یکی از جهانگردان پرتغالی موسوم به (پدروتکسرا)<sup>۲۳</sup> متولد در حدود ۱۵۷۰ میلادی (۸-۹۷۷ ه.ق) مختصری از این تاریخ را در سفرنامه خود که در سال ۱۶۱۰ میلادی (۱۰۱۹- ه.ق) در شهر آنورس از شهرهای بلژیک بطبع رسیده و در سال ۱۶۸۱ میلادی (۱۰۹۲ ه.ق) در دو مجلد بفرانسه ترجمه و در پاریس چاپ شده، نقل کرده است. اما از آن مختصر مطلب مهمی در تاریخ هرموز بدست نمی‌آید. همین قدر معلومست که دوازدهمین امیر هرموز رکن‌الدین محمود نام داشته و ۳۵ سال امارت کرده و ظاهراً حکومت او مقارن با سفر مارکوپولو در حدود سال ۱۲۹۲ میلادی برابر ۶۹۱ هجری قمری بوده است .

تک سرا یکبار از سال ۱۵۹۳ تا ۱۵۹۷ میلادی (۱۰۰۱ تا ۱۰۰۶ ه.ق) و یکبار در سال ۱۶۰۴ میلادی (۱۰۱۲-۱۰۱۳ ه.ق) در هرموز بوده است.<sup>۲۴</sup>

۲۲- نگاه کنید به مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس ، عباس اقبال ، تهران ۱۳۳۸ ه. ش. از صفحه ۳۲ بعد .

۲۳- Pedera Teixeira

۲۴- کتاب سیاست خارجی ایران در دوره صفویه - نصراله فلسفی . صفحه ۱۶ .

چون امیر مبارزالدین محمد از سلسله آل مظفر بر شیخ ابو اسحاق اینجو غلبه کرد تمام جنوب ایران را بانضمام جزایر و سواحل خلیج فارس تا حدود خوزستان در شمار ممالک خود آورد و تورانشاه پسر قطب الدین تهمتن امیر هرموز اطاعت امیر مبارزالدین آل مظفر را و بعد از او تبعیت پسرش شاه شجاع را پذیرفت و پیوسته نسبت باین پسر و پدر دوست و خراجگزار بود.<sup>۳۵</sup>

سلسله آل مظفر در سال ۷۹۵ بدست امیر تیمور گورکان بر افتاد و این کشور گشا در سال ۷۹۹ نواده خود امیرزاده سلطان محمد را با لشکری بفتح هرموز و کرمان فرستاد. امیر هرموز محمد شاه پسر قطب الدین تهمتن برادر تورانشاه اطاعت امیر تیمور را گردن نهاد و خراج چهارساله را که از بعد از انقراض آل مظفر نپرداخته بود قسمتی را نقداً پرداخت و قسمتی را هم تقبل کرد که بعد بپردازد. خراج سالیانه هرموز و مضافات آن در این تاریخ در سال سیصد هزار دینار بود.<sup>۳۶</sup>

ملوک هرموز از این تاریخ تا دوره ای که قدرت تیموریان از ایران بر افتاد خراجگزار ایشان بودند، چنانکه در سال ۳۸۹ موقعیکه مابین دو پسر فیروز شاه بن محمد شاه یعنی سیف الدین و برادرش تورانشاه ثانی نزاع شد سیف الدین به پناه شاهرخ تیموری به هرات رفت و شاهرخ بمدد او لشکر بفارس و کرمان فرستاد لیکن ایشان بر اثر گرمای شدید برگشند و تورانشاه که فخرالدین لقب داشت در امارت هرموز مستقل شد.

بعد از تیموریان ملوک هرموز، چون طایفه ترکمانان آق قویونلو بر فارس استیلا یافتند خراج سالیانه خود را بامیر اوزون حسن (۸۷۱-۸۸۲) میدادند ولی پس از مرگ امیر اوزون حسن و  
 ۳۵- تاریخ آل مظفر محمود کتبی و ظفر نامه شامی بنقل مرحوم اقبال آشتیانی.  
 ۳۶- جهان آراء قاضی احمد غفاری قزوینی و روضة الصفا بنقل مرحوم عباس اقبال آشتیانی در کتاب سابق الذکر.

اختلال و ضعف حال امرای آق قویونلو پسران ملك فخرالدین تورانشاه ثانی از پرداخت اموال هرموز استنکاف کردند مخصوصاً در عهد سلفور شاه بن فخرالدین تورانشاه ثانی و این امیر که اوایل یعنی بحرین را هم در سال ۸۹۰ بتوسط پسرش تورانشاه مجدداً مسخر ساخته بود رسماً از تبعیت امیر بایسنقر آق قویونلو سرپیچی کرد و امیر بایسنقر یکی از امرای معروف خود را که خلیل موصولو نام داشت بدفع امیر سلفور شاه به هرموز فرستاد و این سردار جمیع متصرفات بری ملوک هرموز را گرفت لیکن چون کشتی نداشت نتوانست بر جزیره هرموز و سلفور شاه که به آنجا پناهنده شده بود دست یابد و چنین روایت کرده اند که خلیل موصولو بقدری از این کیفیت متغیر بود که آرزو میکرد بتواند کوههای اطراف را از جا برکند و برای وصول به هرموز با آنها دریا را پرکند و چون این خبر به سلفور شاه رسید، در جزیره هرموز بر بالای قله ای مشرف به ساحل رفته به آواز بلند این بیت را برای صوفی خلیل موصولو خواند:

دل دشمن برای من کباب است      که گرداگرد من دریای آب است<sup>۳۷</sup>

و این وقایع مقارن ۸۹۶ اندکی قبل از تاریخ قتل خلیل موصولو اتفاق افتاده است. سلطنت هرموز بعد از سلفور شاه به برادرش شاه اویس و بعد از مرگ این امیر در حدود ۹۰۹ هجری قمری به پسر دوازده ساله اش سیف الدین رسید و این سیف الدین همان است که پرتغالی ها در عهد او بر جزائر و سواحل خلیج فارس تسلط پیدا کردند.<sup>۳۸</sup>

اکنون که تاریخ دوران کهن هرموز بری و بحری را مروری کرده ایم، قبل از آنکه تاریخ ۱۱۷ ساله این جزیره پرماجر را که

۳۷- بنقل مرحوم اقبال آشتیانی از فارسنامه ناصری.

۳۸- نگاه کنید به (مطالعاتی درباره بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس،

عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸ ه.ش. تهران صفحه ۴۸-۴۷.

باحمله پرتغالیان به جزیره هرموز و شکست شاه سیف الدین هرموزی از آلفونسو دالبوکرك پرتغالی آغاز میشود بررسی نمائیم یکبار دیگر به فهرست اسامی شاهان هرموز و تاریخ فرمانروائی آنان از روی آنچه ذکر شد توجه میکنیم :

محمد درم کوب ؟

استاذ هرموز دیلمی ۳۶۴ ه.ق. بروزگار عضدالدوله دیلمی بااحتمال و بنا بر تحقیقات مرحوم عباس اقبال آشتیانی .

عیسی در عهد ملك قاورد سلجوقی .

امیر شهاب الدین علی بن کیقباد (۶۲۳-۶۵۸) بروزگار اتابك ابوبکر بن سعد زنگی .

رئیس شهریار (۶۲۳-۶۵۸) بروزگار اتابك ابوبکر بن سعد زنگی .

امیر سیف الدین ابونصر کیشی (۶۲۳-۶۵۸) بروزگار اتابك ابوبکر بن سعد زنگی .

امیر شهاب الدین محمود بن عیسی (۶۲۳-۶۵۸) بروزگار اتابكان فارس

محمود قلهپاتی یا رکن الدین محمود بن احمد پایان کارش ۶۷۶ بروزگار اتابكان فارس .

سیف الدین نصرت آغاز کارش ۶۷۶ در زمان سلطان جلال الدین سیورغتمش امیر قراختائی کرمان .

رکن الدین مسعود آغاز کارش ۶۸۹ در زمان سلطان جلال الدین سیورغتمش امیر قراختائی .

امیر بهاء الدین ایاز سیفین آغاز کارش ۶۹۲ در زمان گیخاتو ایلخان مغول .

عزالدین گردانشاه سلغور آغاز کارش ۷۱۱ .

ملك غیاث الدین شاهنشاه آغاز کارش ۷۱۴ .

عزالدین گردانشاه سلغور آغاز کارش برای بار دوم و پایان

کارش ۷۱۷ .

مبارزالدین بهرامشاه ۷۱۷-۷۱۸ .

امیر شهابالدین یوسف آغاز کارش ۷۱۸ .

قطبالدین تهمتن ۷۱۸-۷۴۷ ابن بطوطه معاصر اوست .

نظامالدین برادر قطبالدین تهمتن آغاز کارش ۷۴۵ .

شنبه شاه و شادی شاه پسران نظامالدین ۶ - ۷۴۵

قطبالدین تهمتن حکومت مجدد ۷-۷۴۶ .

توران شاه پسر قطبالدین تهمتن (۷۴۷-۷۷۹) معاصر شاه

شیخ ابواسحق اینجو و آل مظفر .

محمد شاه پسر قطبالدین تهمتن آغاز کار ۷۹۹ زمان

امیر تیمور گورکان .

فیروزشاه پسر محمد شاه پایان کارش ۸۳۹ دوران تیموری .

فخرالدین تورانشاه ثانی آغاز کار ۸۳۹ دوران تیموری .

سلفور شاه بن فخرالدین تورانشاه آغاز کار ۸۹۰ دوران بایسنقری

و آق قویونلو .

شاه اوئیس آغاز کار ۸۹۶ دوران بایسنقری و آق قویونلو .

شاه سیفالدین آغاز کار ۹۰۹ مقارن ظهور شاه اسماعیل صفوی .

بنا بر این اگر استاذ هرموز دیلمی فرمانروای تمامی عمان و

سواحل و جزایر خلیج فارس از طرف عضدالدوله دیلمی و محمد

درمکوب و عیسی را بحساب بیاوریم ملوک هرموز تا زمان رکنالدین

محمود بن احمد یا محمود قلمهاتی هشت نفر میشوند یعنی عده‌ای

از امراء هرموز در فاصله سالهای ۳۶۴ تا ۶۷۶ یعنی حدود ۳۱۲

سال شناخته نشده‌اند و تا ورود پرتغالیان به هرموز ۲۷ دوره

حکومت برای ۲۶ امیر مشخص گردیده است که از حدود سیصد

هجری قمری تا حدود نهصد هجری قمری دوران حکومت آنها بر

هرموزبری و بحری و تقریباً در طول ششصد سال پیش از حمله

پرتغالیان در دست است و چون با سالهای تسلط پرتغالیان یعنی

۱۱۷ سالی راکه پرتغالیان برهرموز و عمان و سواحل و بنادر خلیج فارس و دریای عمان حکومت میکردند محاسبه کنیم حدود هفتصد سال کمابیش مدت دراز حکومت سلسله امراء هرموز یا شاهان هرموز یا ملوک سلفرشاهیه هرموز است و درمقایسه با مدت سلطنت و حکومت سلسله های ایرانی بعد از اسلام حکومت هرموز و مدت سلطنت و حکومت آنها مجموعاً درازترین و پرماجرترین و پرجنجالترین سلسله های امراء محلی است که درکشاکش روزگاران تداوم و تسلسل و استمرار قدرت آنها گسیخته نشده و اگر هم فطرتی بوجود آمده است تقدیر روزگار دوباره جانشینی برگزیده است که درنگمرداری قدرت و ثروت هرموز و پاسداری از گلوگاه حیاتی خلیج فارس و دریای عمان یعنی تنگه هرموز قابلیت و استعداد و لیاقت بیشتری نشان داده است. دنباله تاریخ و ماجراهای هرموز و حوادث خوب و بد این جزیره را درمباحث دیگر مطالعه میکنیم و پیش از این مطالعه «شجره والیان هرموز» را بنا بر مستفاد از اسناد فارسی و عربی و ترکی محفوظ. درآرشیو ملی پرتغال و بنقل از کتاب مساله هرموز در روابط ایران و پرتغال<sup>۳۹</sup> مذاقه میکنیم. در این کتاب شجره والیان هرموز از آغاز تا سال ۹۱۳ هجری قمری چنین آمده است.

عیسی و سیفالدین ابانضر و احمدسه برادرند که رکنالدین محمود قلمهاتی فرزند احمد به امارت هرموز رسیده و بسال ۶۷۱ هجری وفات یافته است و از پسران رکنالدین محمود سیفالدین نصرت (۶۷۱ هـ - ۶۸۹ هـ) و رکنالدین مسعود (۶۸۹-۶۹۲ هـ) به امارت رسیده اند و پس از رکنالدین مسعود عزالدین گردانشاه (۷۱۱-۷۱۷ هـ) از اعقاب عیسی به امارت رسیده اند و پس از او پسرش

۳۹- نگاه کنید به کتاب اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرموز و خلیج فارس- جلد یکم- مدخل مساله هرموز در روابط ایران و پرتغال، تألیف دکتر جهانگیر قائم مقامی، تهران، ۱۳۵۴ ه.ش. ستاد بزرگ ارتشتاران اداره روابط عمومی صفحات ۲۰۲ و بین ۲۱ و ۲۰

مبارزالدین بهرامشاه (۷۱۷-۷۱۸هـ) و سپس فرزند دیگر عزالدین گردانشاه بنام قطبالدین تهمتن (۷۱۸-۷۴۷هـ) امارت یافته‌اند. هشتمین امیر هرموز تورانشاه اول فرزند قطبالدین تهمتن است که مدت امارتش ۷۴۷-۷۷۹ بوده و پس از او نوه‌اش محمدشاه فرزند بهمن شاه بامارت رسیده (۷۷۹هـ) و پس از محمدشاه قطب‌الدین فیروزشاه که در ۷۳۹ جای خود را به پسرش فخرالدین تورانشاه سپرده و از این امیر یعنی فخرالدین تورانشاه، سلفورشاه و اویس فرزندان او معلوم نیست که بامارت رسیده‌اند یا نه و قطب‌الدین فیروزشاه که در دهمین امیر احصاء شده ملقب به قطب‌الدین تهمتن هم ذکر شده است. فخرالدین تورانشاه دوم در ردیف یازدهم امراء هرموز قرار دارد که از میان چهار پسر او شاه ویس‌شنگلشاه پنج ماه حکومت میکند و سلفرشاه یکم در (۹۱۰هـ) امیر هرموز است و بالاخره سیف‌الدین ابانصرشاه از ۹۱۱ تا ۹۲۱ فرمانروای هرموز است و باین روزگار است که در یاسالار پرتغالی از سکو تره آهنگت خلیج فارس و بحر احمر میکند و هرموز را بابی‌رحمی و جنگت و خونریزی پس از به‌آتش کشیدن قله‌ها و سحار در عمان تسخیر مینماید.

صرف نظر از بعضی اختلافات جزئی سنوات و ذکر یا عدم ذکر بعضی امراء که مدت حکومتشان کوتاه بوده است در دوران و مدت فرمانروائی این سلسله امراء اختلافی بین تحقیقات علامه فقید مرحوم اقبال آشتیانی و آنچه بنا به تدقیق مؤلف کتاب اسناد پرتغالی از روی آن اسناد بدست آمده است وجود ندارد. و اگر آغاز قدرت امراء هرموز را با آغاز قدرت امراء ایرانی مسلمان در سواحل نجد عربستان و خاک عمان بدلائل تاریخی و جامعه‌شناسی مقارن بدانیم، احتساب حکومت دینمیان ایران بر سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان و خاک عمان و منطقه الاحساء (قطیف و هفوف و ذهران امروز که جزء خاک عربستان سعودی و بر ساحل خلیج فارس واقعند)

و بر مجمع الجزائر بحرین و همچنین شبه جزیره قطر و قسمتی از یمن و عدن رانیز میتوانیم منشاء تاریخ بقدرت رسیدن امراء هرموز بحساب آوریم. شاید جای بحث نباشد که اکثریت ساکنین سواحل جنوبی خلیج فارس در مناطق عمان، الاحساء، بحرین و در جزائر خلیج فارس و در سواحل شمالی خلیج فارس بروزگار دیالمه ایرانیان بودند و حکومت و قدرت در دست ایرانیان دیلم بوده است و طبیعی است که در این روزگاران، حکومت گلوگاه و نقطه مهم تجاری و بازرگانی و دریائی در رأس مسندام مانند دیگر جزائر همسایه و همعرض، و مانند سواحل دو طرف شمالی و جنوبی در دست قوم حاکم و فعال آن روزگار باشد، یعنی هرموز هم از قاعده کلی مستثنی نبوده و در دست ایرانیان دیلمی بوده است. اگر عضدالدوله دیلمی وزیر خود را به بندر جلفار یعنی منتهی الیه خاک رأس النخیمه امروزی که نزدیکترین بندر عمان به جزیره هرموز است میفرستد، دلیلی ندارد که همان عضدالدوله فرمانروائی جزیره مهمی در تنگترین نقطه گذرگاه دریائی یعنی تنگه هرموز و جزیره هرموز را از این حکومت مستثنی کند یا از فرمانروائی بر آن چشم پپوشد، بنابراین احتمال مسامحه گونه مرحوم اقبال در شناسائی استاذ هرمز دیلمی سردار عضدالدوله و فرمانروای عمان بعنوان یکی از اولین امراء ایرانی هرموز دور از صواب نیست و باین فرض محاسبه دوران قدرت امراء هرموز از زمان عضدالدوله دیلمی هم دور از صواب نمیتواند باشد.

### یکصد و هفده سال تسلط پرتغال بر جزیره هرموز

«در قسمت اخیر سلطنت ایلخانان مغول بر ایران بعلمت حکومت امن و فراغت و فت ایلخانان در دائرنگاه داشتن راههای کاروانی و طرق تجارتنی، مملکت ایران یکی از چهارراههای معتبر تجارت بین شرق و غرب شده بود مخصوصاً چون در این تاریخ تجار بنادر



و نیز وژنی در ایتالیا سراسر سواحل دریای مدیترانه را قلمرو تجارت خود کرده و برای جلب امتعه نفیس شرق متوجه راههای تجارتی ایران شده بودند با ایلخانان مغول روابطی محکم برقرار داشتند و این روابط بعد از برگشتن مارکوپولو از شرق به اروپا و انتشار سفرنامه او و اطلاع اروپائیان باحوال ثروت و آبادی ممالک مشرق رو با افزایش کلی گذاشت .

در عهد ایلخانی اولجایتو و ابوسعید تجار و نیز وژنی که در همه جا در تجارت رقیب یکدیگر بودند، در ایران نیز در این مرحله داخل شدند و چون ژنیها زودتر بتحصیل امتیازات اقتصادی در این مملکت توفیق یافته بودند تجار و نیز وژنی که دیرتر رسیده بودند در صد کوتاه کردن دست رقبای خود از ایران برآمدند چنانکه در سال ۷۲۰ با ابوسعیدخان معاهدهای بستند باین مضمون که تجار و نیز وژنی در سراسر ایران در مسافرت و تجارت آزاد باشند و از پرداخت انواع مالیات و عوارض جز حقوق گمرکی معاف باشند بعلاوه مامورین کشوری از هیچگونه مساعدت نظامی به تجار و قوافل و نیز وژنی مضایقه نمایند و ایشانرا بهیچ اسم و رسم در راهها توقیف یا معطل نسازند و در موارد لزوم از همراه کردن بدرقه و محافظ با آن جماعت خودداری نداشته باشند

این قرارنامه از سال ۷۲۴ هـ . ق بمورد اجرا گذاشته شد و اهالی و نیز در سراسر ایران با افتتاح دارالتجارهها مشغول شدند و این موسسات بتدریج بجائی کشید که در سال ۷۲۸ هـ . ق از طرف و نیز مفتشی مخصوص برای رسیدگی به دارالتجارههای و نیز وژنی در ایران باین مملکت آمد .

قبل از این دوره یعنی در عهد ایلخانی ارغونخان این پادشاه به اسقف ایتالیائی سلطانیه پیشنهاد کرده بود که در ساحل خلیج فارس بندری ایجاد کند تا جمیع معاملات هندوستان در آن بندر

مرکزیت یابد و جهازاتی مجهز نماید که از بحر عمان تادریای احمر راههای عدن و باب المندب راتحت نظارت بگیرند و کشتیهای تجارتی شرق رامجبور سازند که فقط دربنادری که ارغون خان خیال ساختن آنرا داشت بارگیری و باراندازی کنند لیکن این طرح هرگز عملی نشد .

باری در نتیجه مساعی ایلخانان و تجارونیزی مابین ممالک اروپا و ایران دوراه عظیم باز شد یکی راه ارمنستان کبیر (از طریق تبریز و خوی و منازگرد و ارزنة الروم و طرابوزان بدریای سیاه) دیگر راه ارمنستان صغیر (از راه تبریز و ارزنة الروم و سیواس و اسکندرون بدریای مدیترانه) که تجار و نیزی بوسیله آنها با تبریز و سلطانیه پای تخت ایلخانان ایران دادوستد میکردند و تبریز مخصوصاً در این تاریخ محل التقای جمیع خطوط تجاری مشرق (راه بصره و بغداد و رواندوز، راه سیراف به شیراز و اصفهان و قم و ری و قزوین، راه هرموز و کرمان و یزد و کاشان، راه اردبیل و اران و موغان) و بزرگترین دارالتجاره های ایران بود .

بعد از برافتادن سلطنت ایلخانان از ایران و شروع دوره فترتی که تا ظهور امیر تیمور طول کشید بعلت بروز انقلاب و هرج و مرج در مشرق و نزاع و کشمکش های سلسله های جزء راههای تجارتی فوق بکلی از رونق افتاد و فقط در قلیل مدتی که سلسله آل جلایر یعنی ایلکانیان آذربایجان راتحت حکومت خود داشتند تجارونیزی بتصور اینکه بار دیگر امن و فراغت در ایران برقرار شده با سلطان اویس جلایری داخل ارتباط و مذاکرات گردیدند و عده ای را بتجارت فرستادند ولی کمی بعد بساط سلسله ایلکانی برچیده شد و یورشهای پی در پی امیر تیمور گورکانی از ماوراءالنهر بایران و تاخت و تازها و قتل و غارت های او امید تجار و نیزی را بیاس مبدل ساخت .

در دوره فترت بین برافتادن ایلخانان و ظهور امیر تیمور عامل مهم دیگری در ممالک بین ایران و دریای مدیترانه بوجود آمد که بکلی اوضاع این قسمت از شرق نزدیک را بهم زد و ظهور آن چنانکه خواهیم دید بعلت کوتاه کردن کلی دست تجار اروپائی از تجارت شرق از این طریق و بایر ساختن راههای ارمنستان کبیر و صغیر در تاریخ تجارت دنیا عموماً و تاریخ خلیج فارس خصوصاً تأثیری عظیم بخشید. این عامل مهم تشکیل دولت ترکان عثمانی و استیلای ایشان بر سواحل دریاهای سیاه و مرمره و مدیترانه و تصرف شام و مصر و حجاز که بعلت تعصب شدید ترکان در دین و دشمنی با عیسویان راه نفوذ و دخول ایشانرا یکسره در سواحل این دریاها از طرف مشرق یعنی بنادر آسیای صغیر و شام و مصر بست و تجارت عظیمی را که سابقاً از این طریق مابین مشرق و اروپا داد و ستد میشد بکلی از میان برد. فتح قسطنطنیه در ۸۵۷ هـ. ق (۱۴۵۳ م) بدست سلطان محمد فاتح و استیلای ترکان عثمانی بر شبه جزیره بالکان و آبهای شرق مدیترانه حتی امید افتتاح مجدد راههای تجارتی سابق را هم از خاطرها بدربرد. اولین اثری که از این کیفیت ظاهر شد نایابی امته نفیسه شرق در اروپا بود (از قبیل ادویه طعام، ابریشم، پارچه های زربفت، مروارید و یاقوت و الماس و فیروزه و لعل، گلاب و عطریات، فرش و اسلحه و ظروف منقوره، کتان و زفت و نمک و موم و پوست و غیره) و چون این اجناس گرانبها خریدار و طالب بسیار داشت و بقیمت گزاف خرید و فروش میشد جماعتی از تجار سواحل مدیترانه بخیال افتادند که بهر قیمت و بهر طریق باشد خود را باقیانوس هند و ممالک آسیا که در سواحل این اقیانوس واقعند برسانند و حال که ترکان عثمانی راههای قدیم تجارت شرق را سد کرده اند راهی دیگر برای این کار بدست بیاورند و از جمله این مردم بودند دریانوردان و تجار پرتغالی و در سال

۸۹۱-۲ ه. ق/۷-۱۴۸۶ م. یعنی ۵۳ سال بعد از فتح استانبول بدست سلطان محمد فاتح و چهارده سال پیش از تشکیل دولت صفوی در ایران یکی از ملاحان پرتغالی ( بنام بارتلمودودیاژ) <sup>۴۰</sup> خود را بدماغه جنوبی افریقا رساند و قدم در اقیانوس هند نهاد لیکن موفق به رسیدن به آسیا از این طریق نشد.

خیال او را در سال ۹۰۶ ه. ق/۹-۱۴۹۸ م. یکسال قبل از جلوس شاه اسمعیل اول ملاح دیگری واسکوداگاما نام <sup>۴۱</sup> بمورد عمل گذاشت یعنی این شخص از طریق جنوب افریقا داخل اقیانوس هند شد و از آن راه خود را به ساحل غربی هندوستان رساند و در سال ۱۴۹۷ میلادی از بندر لیسبون پایتخت پرتغال باین عزم حرکت کرده بود.

سواحل افریقای شرقی یعنی زنگبار و دریاکنارهای نزدیک آن از ایام قدیم تحت استیلای اقتصادی تجار مسلمان بود و از این لحاظ از ضمائم عمان و مسقط محسوب میشد و جمع کثیری از دریانوردان عرب و ایرانی در آنجا اقامت داشتند مخصوصاً بعلت استیلای ایرانیها بر عمان و مسقط غالب امور تجارتی آنجا در دست ایرانیان میگشت و ایرانیان مهاجم از مردم فارس و کرمان و جزایر خلیج فارس از خیلی پیش در آنجا رحل اقامت افکنده بودند و کلمه زنگبار که فارسی خالص است و هنوز نیز باقیست نشانه این دوره از استیلای قدیم ایرانی بر آن قسمت از افریقا است. واسکوداگاما در ساحل افریقای شرقی یعنی در بندر ملنده با بحریمایان مسلمان آشنا شد و چون او و همراهانش هیچکدام طرق بحری مشرق را نمیشناختند از ایشان استعانت جست تا یکی

40— Barthelmo de Diaz

41— Vas-co de Gama

از معلمین و ناخدایان مسلمان تا هندوستان رهنمای او شود و او را سلامت به مقصد برساند .

کسی که این تکلیف ملاح پرتغالی را پذیرفت ناخدا و دریانوردی بود بنام شهاب‌الدین احمد بن ماجد که اصلاً شیعی و در عمان در زبردست ناخدایان خلیج فارس تربیت یافته بود و او مؤلف یکی از راهنماهای بحری است که آنرا بسال ۸۶۶ در بندر جلفار (رأس الخیمه) در عمان با تمام رسانده است.

واسکوداگاما به هدایت شهاب‌الدین احمد بن ماجد جلفاری در تاریخ ۹۰۶ هجری به بندر کالیکوت (قالیقوط) از بنادر غربی هندوستان رسید و باین ترتیب بدست او یکی از عظیم‌ترین اکتشافات جغرافیائی قرون جدید که کشف راه دریائی اروپا به هندوستان و آسیای شرقی باشد بحقیقت پیوست و افتتاح یافت»<sup>۴۲</sup>

شهاب‌الدین احمد بن ماجد را نویسندگان قدیم تا قبل از بیست سال اخیر، عموماً جلفاری و جولفاری نوشته‌اند و کسانی او را از مردم (انجا) یعنی بندر لنگه دانسته‌اند، اما در بیست سال اخیر بیشتر نویسندگان عرب و اروپائی او را نجدی یعنی از نجد عربستان و عرب شمرده‌اند، تا بدانجاکه دانشمندی انگلیسی کتاب معروف او بنام «الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد» یعنی کتاب معروف و معتبر دریانوردی ایرانیان مسلمان در خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند را بزبان انگلیسی ترجمه کرده و با مساعدت اوقاف گیب و انجمن جغرافیائی سلطنتی انگلیس چاپ کرده و نام کتاب را «دریانوردی عرب پیش از پرتغالیها در اقیانوس هند»<sup>۴۳</sup> نام نهاده است و دکتر ابراهیم خوری و عزة

۴۲- مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، عباس اقبال، تهران

۱۳۲۸ هـ . ش . صفحه ۵۲-۴۹

43- Arab navigation before the coming of Portuguese in Indian Ocean.

حسن محققین عرب سوری هم در جزء مطبوعات دانشگاه دمشق و سوریه همین کتاب را در جزء کتب (العلوم البحریه عند العرب) و با نام «شهاب الدین احمد بن ماجد النجدی» چاپ کرده اند.<sup>۳۳</sup>

اما چرا مرحوم اقبال آشتیانی و سایر نویسندگان ایرانی متعرض این مطلب نشده اند که شهاب الدین احمد بن ماجد دریانوردی ایرانی است و تنها بذکر شیعی بودن و اهل جلفار بودن او قناعت کرده اند آنست که اولاً شاید از غایت بداهت احتیاجی بتوضیح نمیدیده اند، ثانیاً در کتب و مصنفات او مذاقه نکرده اند والا کسی که در نوشته های خود شعر فردوسی را بخوبی نقل میکند و از (تیرما) سخن میگوید و صدها بار از (نیروز) و (نیروز سلطانی) یاد میکند و آنرا مبداء ابواب دوازده گانه یعنی دوازده فایده کتاب و موسم سفر و مبداء محاسبه وضع ستارگان می شمارد و حتی از اصطلاحات محلی سواحل شمالی خلیج فارس مانند (مطرالبشکال) یعنی باران موسم برج قوس و صدها نکته دیگر در لغت و مصطلحات فارسی زبانان بازگو میکند چگونه میتواند دریانوردی غیر ایرانی باشد، بسیار روشن است که حداقل از زمان دیلمیان مسلمانان سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس جز ایرانیان و فارسیان نبوده اند و قبائل عربی که بتدریج از درون نجد و سواحل یمامه باین حدود آمده اند مشخص و معلومند و بیشتر بلکه اکثر اعراب اولیه وارد به سرزمین عمان خوارج بوده اند و خوارج نمیتوانسته اند شیعه باشند و سرتاسر کتاب الفوائد و سایر نوشته های احمد بن ماجد پر است از تمایلات و عقاید شیعی او و عرب نجدی نمیتوانسته است بر موزو دقائق لهجه های محلی

۴۴- العلوم البحریه عند العرب - کتاب الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد، شهاب الدین احمد بن ماجد النجدی. تحقیق دکتر ابراهیم خوری و عزة حسن، دمشق ۱۹۷۱ م. - ۱۳۹۰

پارس و زبان فارسی آشنا باشد و نمیتوانسته است ارتجالا حتی در تحریرات عربی خود آن اصطلاحات و رموز و نکته‌ها و لغات را با سادگی و زیبایی بکار برد مانند (بختك) یعنی بخت و اقبال و امثال آن که در کتاب الفوائد بخوبی جلوه‌گرند. امید آن دارم که در جای مناسب و در خوری مقالتهی در این باب بنویسم و مشتاقان را از تردید به یقین برسانم که شهاب‌الدین احمد بن ماجد جولفاری یا جلفاری ایرانی فارسی از مردم بندر لنگه ساکن جلفار رأس‌الخیمه امروزی که خود بندری پارسی بوده است و جز مسلمان شیعه نبوده است. برای همین منظور در صدم که کتاب انگلیسی را بفارسی برگردانم و با مطابقت با تحقیقات خوری و عزة حسن و مقابله با رسالات و تحقیقات گابریل فراند فرانسوی آنرا تحشیه کنم و نشان دهم که رهنامه‌های دریائی نوشته ایرانیان است و رهمانچ و رهمانی‌ها را دریانوردان مسلمان عرب و ایرانی از دوران ساسانی ترجمه کرده‌اند و تجارب دریانوردی ایرانیان در اینگونه کتب آمده است و بیشتر لغات و اصطلاحات ایرانی و فارسی است و احمد ابن ماجد جلفاری هم ایرانی مسلمان شیعه بوده است.

بازگردیم به مطلب: «رسیدن خیر و صول و اسکوداگاما از راه دریا به هندوستان در اروپا تولید هیجانی بزرگ کرد و مخصوصاً تجار و نیزی که سالها بود در بازارهای تجارتی شرقی سیادت خود را برقرار کرده بودند از این واقعه سخت متأثر شدند و برای آنکه شاید بتوانند مقام از دست رفته را باز بکف‌آورند یا لااقل ضربه‌ای به پرتغال بزنند به سلاطین عثمانی و امرای مصر متوسل شدند و مکرر ایشان را برانگیختند تا بکمک و نیزیها دست ملاحان پرتغالی را از اقیانوس هند کوتاه سازند چنانکه یکبار هم

مسلمین بهمراهی یکدسته از جهازاتیکه دریانوردان ونیزی در اختیار ایشان گذاشته بودند برای مقابله با پرتغالیها در اقیانوس هند قدرقابت علم کردند لیکن پرتغالیها در سال ۹۱۴ ه . ق . ۱۵۰۸ . م آن کشتیها را درهم شکستند و امید تجار ونیزی بکلی از این ممر قطع گردید .

کشف راه بحری هندوستان ضربه بزرگی بود بتجارت خلیج فارس و جزائر و سواحل آن چه بازرگانان و دریانوردان مسلمان در این حدود بعلت استقرار پرتغالیها در دو طرف راههای بحری قدیم یعنی بر سر راه هندوستان و جزائر و سواحل افریقای شرقی دیگر نمیتوانستند آزادانه بتجارت بروند و چون پرتغالیها نیز مردم بیرحم و منفعت پرستی بودند و در ضبط و مصادره کشتی های غیر پرتغالی از دزدان دریائی دست کم نداشتند کسی جرأت اینکه خود را در مقابل ایشان بخطر بیندازد نداشت و این حال زحمت و وحشت قریب یک قرن طول کشید .

پرتغالیها مدتی قبل از آنکه واسکوداگاما بکشف طریق بحری هندوستان توفیق یابد از راه خشکی دونفر مامور برای پیدا کردن راه «مملکت ادویه» یعنی هندوستان و هند شرقی روانه مشرق کرده بودند یکی با اسم کوویل هایو<sup>۴۵</sup> و دیگری بنام پایوا<sup>۴۶</sup> و این دو فرستاده در ۸۹۲ ه . ق / ۱۴۸۷ . م . از بندر بارسلونا در اسپانیا بقاهره آمده و از مصر به کالیکوت رفته و در مراجعت بخلیج فارس آمده و جزائر آن مخصوصاً هرموز را بدقت مشاهده

45— de Covilhao

46— Alfonso de Paioa



کرده بودند . مأمورین مزبور بعد از برگشتن بقاهره روزنامه سفر خود را برای پادشاه پرتغال فرستادند و کوویل‌هایو که مخصوصاً بسواحل بحر عمان و خلیج فارس نظری خاص داشت ، بار دیگر بهرموز برگشت ، سپس بعدن و از آنجا به حبشه رفت و در حبشه نابود شد .

پس از وصول واسکوداگاما به هند ، پرتغالیها بتدریج دست بتصرف بنادر اطراف کالیکوت گشودند و چندسالی بیش طول نکشید که برای پادشاه خود در این قسمت از دنیا مستعمراتی آباد و معتبر ایجاد کردند و مانوئل اول پادشاه پرتغال در سال ۹۱۱ هـ . ق برابر سال ۱۵۰۸ م . سال ششم پادشاهی شاه اسمعیل صفوی حکمرانی مستقل بعنوان نائب السلطنه به هندوستان فرستاد .<sup>۴۷</sup>

۴۷- نگاه کنید به «مطالعاتی در باب بحرین و جزائر و سواحل خلیج فارس» اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۸ شمسی، صفحات ۵۴-۵۲ .

\*

## سرگذشت تاریخی چهار جزیره در خلیج فارس

جزیره های : باسعدوی قشم ، بوموسی ، نم بزرگ (نمب) ، نم کوچک (نمب مار)

### مقدمه :

پیش از قرن بیستم میلادی، ازمیان هشتاد و چند جزیره خلیج فارس و دریای عمان ، بجز جزیره های هرموز و کیش و بحرین در خلیج فارس و یکی دو جزیره کم نام در دریای عمان ، سرگذشت تاریخی مدون و مستقلی برای جزیره های این دریای نیلگون وجود نداشت .

دوره اول نفوذ بریتانیا در خلیج فارس تقریباً تا اواخر قرن ۱۸ میلادی به طول انجامید و در بهر فتد این دوران نفوذ رامی توان يك دوران تجاری و بازرگانی نام نهاد زیرا بازرگانان کمپانی هند شرقی که مبادرت بتوسعه نفوذ در خلیج فارس نموده بودند ، پیش از هر چیز به يك راه بازرگانی آسان و ارزان که به عراق و مدیترانه متصل می گردید نظر داشتند .

در دوره دوم توسعه قدرت و نفوذ بریتانیا در خلیج فارس که تا اواسط قرن نوزدهم میلادی بطول انجامید، سیاست بریتانیا در خلیج فارس تغییر محسوسی پیدا کرد و از جنبه های اقتصادی محض به سوی منافع سیاسی روی آورد و این منافع جدید نیز تماماً در اطراف تأمین نیازمندیهای دفاعی حکومت هند و امپراطوری انگلیس در خلیج فارس دور می زند. در این مرحله است که بریتانیا در امور سیاسی اعراب ساکن سواحل جنوبی خلیج فارس فعالیتهای دقیق و مستمر نمود و منافع بریتانیا در شبه جزیره عربستان همیایه منافع بریتانیا در عراق و حتی ایران گردید. شرکت هند شرقی مقارن با این ایام شروع به توسعه دامنه فعالیتهای غیر اقتصادی خود در اطراف منطقه نمود و دست اندازیهائی در قلمرو سرزمینها و آب و خاک مجاور خود کرد و کمپانی هند شرقی بعنوان يك قدرت نیرومند سیاسی حاکم در منطقه

کلیه امور هندوستان را بعنوان تضمین امپراطوری انگلستان در دست گرفت. با تعیین نایب‌السلطنه انگلیسی هند از نظر حفظ منافع کلی امپراطوری انگلیس با خلیج فارس صورت یکی از پر اهمیت‌ترین مناطق استراتژی درآمد و مهم‌ترین منطقه از نظر مجاورت با خطوط ارتباطی انگلیس و هندوستان وارزنده‌ترین راه دسترسی به امپراطوری جنوب آسیای انگلستان بشمار آمد. (۱)

از اواخر سال ۱۷۹۰ میلادی بر اثر کشف پاره‌ای از اقدامات وسیع فرانسه در مغرب آسیا و بخصوص پس از لشکر کشی ناپلئون بناپارت به مصر، دولت انگلیس بیش از پیش ب فکر تحکیم موقعیت کمپانی هند شرقی افتاد و قراردادهای چندی بین حکومت انگلیس و ممالک آسیای غربی و بالخصوص حکام امارات خلیج فارس و مقطعی منعقد شد و بر گرداندن کان سیاست امپراطوری انگلیس مسلم شد که خلیج فارس باید بوسیله حکامی اداره شود که نسبت به انگلستان نظر مساعدی داشته و قابل اطمینان باشند. نمونه بارز و نخستین این سیاست قرار داد معروف به اتحاد بین کمپانی هند شرقی و سلطان مسقط بنمایند که از طرف تمام عمان است. (۲)

در تحکیم همین سیاست بود که به سال ۱۸۱۰ میلادی، جزیره موریس در اقیانوس هند بوسیله قوای انگلیس از دست فرانسویان خارج شد و دولت انگلیس رسماً اعلام داشت که: چون استفاده عملی سایر دولت از خلیج فارس متضمن ضررهای بالقوه‌ای برای انگلستان و عملاً موجب مخاطراتی برای هندوستان و راههای ارتباطی فیما بین تلقی می‌شود، بنابراین دولت انگلیس از ادامه این وضعیت بنحو ممتنعی جلوگیری خواهد نمود. (۳)

تا این زمان و سالها پس از آن اردو پاتیان کرانه‌های «عمان متصالحه» را بعلت وسعت دامنه فعالیت‌های «جواسم» یا «قواسم» که سرسخت‌ترین و جسورترین و قدرت-

۱- عمان از سال ۱۸۵۶. تألیف روبرت جران لاندن، چاپ دانشگاه پرینستون امریکا و نگاه کنید ب کتاب: خلیج فارس، آشنائی با امارات آن، تألیف محمد علی جناب، چاپ تهران ۱۳۴۹.  
 ۲- آچیون چاپ ۱۹۳۳ جلد یازدهم صفحات ۲۷۸-۲۷۷  
 ۳- عمان از سال ۱۸۵۶، صفحات ۱۶۵ و ۱۶۶ و کتاب امارات خلیج فارس، آشنائی با امارات آن، صفحه ۳۹۸

مندترین رزمندگان دریائی در خلیج فارس بودند و البته در منازعات دریائی، دریا زنی و دزدی دریائی هم شرکت می کردند، ساحل دزدان دریائی (۱) می نامیدند و پس از آنکه در حدود بیست سال اول قرن نوزدهم میلادی برای تجربه سرکومی اعراب «جواسم» و قبائل سواحل «جنوبی خلیج فارس» و به اطاعت آوردن و فرمانبردار ساختن حکام ایرانی «سواحل و جزائر شمالی خلیج فارس» صرف کردند و نه تنها توفیق قابل ملاحظه ای نیافتند بلکه روز بروز بر مشکلات عدیده آنها افزود، بفکر عقد قرار دادهای مودت با مردمان ساکن در اطراف خلیج فارس و دریای عمان افتادند اما با وجود عقد قراردادهای: «پیشگیری از دزدی دریائی»، جلوگیری از «انتقال و خرید و فروش بردهگان» و «میانجیگری بین شیوخ مختلف در صورت وقوع منازعات محلی»، و امثال آن نقطه نظر اصلی انگلستان تأمین نظم انحصاری در خلیج فارس و دریای عمان بمنظور حفظ هندوستان و امپراطوری آسیائی آن، رخنه در بازار مصرف منطقه و تسلط بر آن، آنچنانکه باید میسر نگردید و ناچار بریتانیا اداره خلیج فارس و مخصوصاً کرانه های جنوبی آنرا بطور کلی در دست خود گرفت. در این دوره از تاریخ پیرماجرای این دریای کهن است که بدست بازرگانان انگلیسی سیل اسلحه و مهمات به اکناف خلیج فارس می رسد و جزیره ها و بندرهای آنرا می آکند. قاچاق اسلحه بصورت بزرگترین راه تحصیل در آمد برای فروشندگان و بیرون کشیدن آخرین ذخائر مالی سکنه خلیج فارس و همسایگان، هر روز رونق بیشتر از پیش گرفت. زیرا قاچاق اسلحه برای دولت انگلیس صرف نظر از منافع سرشارمادی همیشه متضمن فوائد سیاسی و امنیتی نیز بود، وجود اسلحه در منطقه و توزیع نامرتب آن بین قبائل و گروههای مختلف می توانست هر آن، منشاء وقوع هرج و مرج داخلی و منازعات محلی شده عنداللزوم حکومت هائی را وادار به قبول تحمیلات جدیدی بنماید. از اینجهت است که ملاحظه می کنیم مؤخر بر این وقایع، دوران عقد قرار دادهای سیاسی و اقتصادی فراوان

با تنها دولت و قدرت سیاسی اقتصادی باقیمانده منطقه یعنی دولت ایران فرامیرسد و بعد از قراردادهای «سرجان ملکم» و «سرهارفورد جونز» که در سالهای اول قرن نوزدهم صورت گرفته بود، قراردادهای جدیدی از قبیل «ترکمانچای» و «گلستان» و «ارض روم» و قرارداد «رویتر» و «راه آهن جنوب» و «رژی» و غیره منعقد میگردد تا نوبت به «قراردادهای نفت» میرسد.

در کلکته و بمبئی مقامات انگلیسی، خلیج فارس را جزئی از سرحدات سیاسی هندوستان بشمار میآوردند. آنها این ناحیه را قسمتی از یک منطقه محافظ و حائل می پنداشتند که به دور هندوستان بوجود آمده است و معتقد بودند که یرده اقمار و حریمهای امنیت هندوستان در مشرق از برمه شروع شده، از طریق هیمالایا و افغانستان و بلوچستان و جنوب ایران به خلیج فارس رسیده و سپس در مغرب به قسمتهای جنوبی خوزستان و حدود عراق و کویت خاتمه میپذیرد و بر مبنای همین استراتژی سیاسی دولت انگلیس سعی در بدست آوردن و در اختیار داشتن بندر ها و جزیره ها در هر گوشه و کنار در شرق و غرب و شمال و جنوب خلیج فارس و دریای عمان، درخشکی و در دریا مینمودند، البته نقاط سوق الجیشی و جزیره های سر راه و دهانه های تنگه ها چه آنها که برای مقاصد نظامی و امنیتی مناسب مینمودند و چه آنها که برای مرکز صدور کالا و حمل و نقل دریائی قابلیت داشتند مورد توجه و مطمح نظر افسران دریائی و نمایندگان سیاسی حکومت بریتانیا و هندوستان واقع می شدند.

چون صاحب منصبان سیاسی خلیج فارس نیازمند اطلاعاتی درباره خلیج فارس می شدند، ناچار بودند به نیروی دریائی هندوستان متوسل شوند و نیروی دریائی هند که از همه سومورد پرسشهایی قرار می گرفت کم کم بصورت مرکز و یامر جمعی از برای اینگونه اطلاعات ضروری در آمد و اخبار و اطلاعات لازم را مرتباً جمع آوری می کرد و در اختیار حکومتهای هند و ماموران انگلیس می گذاشت. بتدریج با توجه به نیازمندی مقامات محلی خلیج فارس به کسب آمار و ارقام و اطلاعات لازم

درباره منطقه خلیج فارس که به نیروی دریائی هندجهت تأمین اینگونه نیازمندیها محول گردید لزوم برقراری يك سیستم دائمی ارتباطی محسوس شد و چون این راه ارتباطی می‌بایستی قوی، سریع و مطمئن باشد، در سال ۱۸۶۴ میلادی سیستم ارتباطی تلگرافی خلیج فارس که سبب مرتبط ساختن هند به اروپا از طریق خلیج فارس می‌گردید، بوجود آمد که یکی از بزرگترین امکانات انحصاری را جهت تفوق بریتانیا در خلیج فارس بوجود آورد و منتج بامضاء مقاله‌نامه «کمپنی تلگراف هند و اروپا» بین دولت ایران و کمپانی تلگراف انگلیسی گردید و تأسیسات تلگرافخانه انگلیسی در بندر عباس و با سمیدوی قشم، و جزیره هنگام و بندر جاسک در آبهای ایران بوجود آمد. کشتیهای دریائی انگلستان که مداوماً از کرانه‌های هندوستان پاسداری و مراقبت می‌کردند، برای آنکه همه بوجود آنها بی‌برند و از قدرت دریائی برترسند و تسلیم بلاشرط قدرت امپراطوری در خلیج فارس و دریای عمان باشند و برای آنکه بوشهر و بصره و شیراز و بغداد و اصفهان و تهران و کویت و مسقط و کابل هم از این قدرت «هراس انگیز» و اهمه داشته باشند و منافع انگلستان و اتباع انگلستان بخوبی حمایت و حفاظت گردد، در فواصل کوتاه کشتیهای انگلیسی در کرانه‌های گسترده شمالی و جنوبی خلیج فارس درآمد و رفت بودند و در کمترین مدت ممکنه پس از وقوع هر حادثه نامطلوبی خود را بمحل واقعه می‌رسانیدند تا با حضور خود هر اسی در دل شورشیان و مخالفین برپا سازند و البته این واحدهای کشتی دریائی وظائف توزیع و نظارت و تحقیقات دریائی و پیاده کردن نفرات و تمام عملیات ارتباط سیاسی را نیز بعهده داشتند و بخوبی از عهده دفع وقایع نامطلوب منطقه برفع سیاست امپراطوری انگلستان برمی‌آمدند. (۱)

بطور مثال چون قوای ایران تحت فرماندهی شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، عموی ناصرالدین‌شاه قاجار، به هرات حمله کرد، سیاست امپراطوری انگلیس، برای اینکه دولت ایران را از ادامه اقدامات خود در هرات باز دارد،

گروه‌های مختلف از قوای هند را بکرانده‌های جنوبی ایران فرستاد و بنادر و سواحل ایران را سخت مورد تهدید قرار داد تا تا گزین دولت ایران از ادامه تهدید هرات دست برداشت.

کم کم خلیج فارس برای خود مقامی جدید در سیاست انگلیس پیدا کرد و در ربع آخر قرن نوزدهم انگلستان اصول و قواعد جدیدی برای نگهداری خلیج فارس وضع کرد و مناسبات و ارتباطات تازه‌ای برقرار ساخت و با هوشیاری و لوازم و تجهیزات کاملتری به میدان آمد و خلیج فارس از نظر اهمیت برای سیاست انگلیس در ردیف هندوستان قرار گرفت بنحوی که خلیج فارس و دریای عمان رنگ انگلیسی بخود گرفت و در کرانه‌های جنوبی آن هر یک از امارات بنحوی در ید قدرت بریتانیا درآمدند و تا سال ۱۹۴۷ میلادی که انگلستان هندوستان را از دست داد، خلیج فارس از همه جهت در تار و پود قدرت بریتانیا قرار گرفت. ذخائر نفتی و منافع اقتصادی آن با انحصار انگلستان در آمد و برتری نفوذ و قدرت بریتانیا که بطور یکطرفه از جانب این دولت اعلام شده بود بوسیله سایر قدرتهای سیاسی رقیب انگلستان در خلیج فارس مورد قبول ضمنی و یا عملی واقع شد و روسیه، فرانسه، آلمان و حتی عثمانی و بعدها آمریکا و دیگران نیز بر این نفوق صحنه گناشتند و همه قدرتهای بزرگ جهان نفوذ مطلقه و انحصاری سیاسی و اقتصادی انگلستان را در منطقه تأیید کردند. (مأخذ: کتاب خلیج فارس جناب). در این اوضاع و احوال، و در طول این مدت دراز کشمکش‌ها و تجربه‌ها، برای صاحب منصبان سیاسی و ماموران نظامی انگلیسی با توجه به عدم آمادگی تهران به عقد قراردادهائی که لندن میخواست و با توجه به خطری که همواره از ناحیه ایرانیان برای منافع نفتی و اقتصادی استراتژیکی آنها ملحوظ بود، دولت انگلستان و کارشناسان نظامی و سیاسی آن دولت به تدریج جزایری از آبهای ایران را زیر نظر خود گرفته و در آن انبار آذوقه و سوخت و مهمات ساختند و بر راههای دریائی مجاور آن جزائر نظارت دائم کردند و ایستگاههای تلگراف و ارتباط بنیاد

نهادند و بالاخره کار با نجا رسید که منکر مالکیت ایران بر این جزائر شدند و همین انکار و خود داری از تحویل این جزائر به مالک اصلی و حقیقی یعنی ایران، حوادث و مسائل و رویدادها و سرگذشتهائی برای آنها بوجود آورد که تا سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی ادامه داشت و بررسی این سرگذشتهای تاریخی موضوع این مقاله است. جزائری که انتزاع و بازگشت آنها موجب اینهمه گفتگو و ثبت و ضبط آنهاست اسناد تاریخی و سیاسی شده است جزیره های باسعدوی قشم - (که جزئی و بندری از خاک جزیره قشم است)، جزیره بوموسی، جزیره تمب کپ (تمب بزرگ) و جزیره تمب مار (تمب کوچک) میباشد.

#### باسعدو

باسعدو که در زبان مردم «باسیدو» گفته میشود، بندر گاهی در دماغه شمالی جزیره قشم است. این لنگر گاه بروز کار آبادانی ۶۰۰ متر طول داشته و عمق آب در این لنگر گاه بین ۹ تا ۱۲ متر است. ساحل باسعدو هنگام مد آب دریا سطح همواری است که قابل پیاده شدن از قایق است. در شمال قرینه نخلستان و در شرق آبادی کوهی است که بر فراز آن آثار برجها و قلعهها از قرون مختلف باقی مانده است. در غرب قریه کوه دیگری است که مشرف بدریا است و کوه «تاوغ» نامیده میشود. مرحوم محمد علی سدید السلطنه کبابی بندر عباسی مؤلف کتاب «بندر عباس و خلیج فارس» وضع طبیعی و موقعیت و کیفیت بندری باسعدو و عملیات سیاسی و نظامی انگلیس در آن و تأسیس شعبه کمپانی تلگراف هند و اروپا را شرح داده است. (۱) و در کتاب «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان» از آثار قدیمه آن سخن رفته است. (۲)

در خصوص نام این بندر که باسیدویا باسعدو گفته و نوشته شده است میتوان

۱- نگاه کنید بکتاب: «بندر عباس و خلیج فارس» محمد علی سدید السلطنه کبابی،

تصحیح احمد اقتداری ابن سینا، تهران ۱۳۴۲ صفحه ۱۰۳ تا ۱۰۸

۲- نگاه کنید بکتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان

تألیف احمد اقتداری - انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸



گفت «سیدو» یا «سعیدو» و بلهجه مردم جنوب ایران «سعید کوچک» و یاسید و سعید معرفه است که با حرف با مختف بابا ذکر شده است مانند بوموسی که نام جزیرهای در خلیج فارس است و بابا حسنی که نام دهی در منطقه بوشهر است و بابا کوهی و بابا طاهر و امثال آن،

در دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار، انگلستان موفق شد از پادشاه قاجار اجازه گیرد که بندر گاه و پایگاههای در شرق با سعید و در نقطه ای که کوه تاوغ قریه با سعیدو را از اراضی بابر جزیره جدامی کند بنا کند. پس از تصرف این نقطه نیروی دریائی انگلستان پایگاه دریائی بزرگی که دارای چندین آسایشگاه برای سربازان، انبار ذغال، بهداشتی و زمین ورزشی و تأسیسات بیسیم و اسکله بود در این محل تأسیس کرد. این پایگاه ظاهراً برای مبارزه با دزدان دریائی قبیله «جواسم» و اعراب بنی حوله، و جلوگیری از تجارت برده فروشی احداث و ایجاد شده بود ولی انگلیسیان از آن برای سرکوبی اعراب سواحل عربستان و انهدام ناوگان دریائی و بازرگانی ایران و مراقبت بر اوضاع سیاسی سواحل خلیج فارس و نظارت بر اعمال و اقدامات رقبای سیاسی دول اروپائی در خلیج فارس مورد استفاده قرار دادند. در سال ۱۸۸۲ (۱) وزارت مستعمرات انگلیسیان دستور تخلیه با سعیدو را صادر کرد و بتدریج واحدهای نیروی دریائی انگلیس به پایگاههای نیروی دریائی امپراطوری انگلیس در «غتم» و «شارجه» و «بحرین» و «مسقط» منتقل شدند ولی تأسیسات انگلیس در جزیره قشم و در بندر با سعیدو باقی ماند و شعبه ای از تلگرافخانه هند و اروپا نیز با آنجا منتقل کردند که با بندر عباس، جاسک و کراچی ارتباط داشت.

۱ - دریانوردی ایرانیان جلد اول تألیف اسماعیل رائین، تهران ۱۳۵۰ در صفحه ۸۴۸ با این توضیح که مرحوم سیدالسلطنه کبانی در کتاب بندر عباس و خلیج فارس این سال را بهمین صورت ۱۸۸۲ مسیحی ضبط کرده است اما مؤلف «دریانوردی ایرانیان» این سال را ۱۸۲۲ ثبت نموده است. واضح است که سال ۱۸۸۲ مسیحی صحیح است.

در سال ۱۹۰۹ میلادی برابر با ۱۳۲۶ هجری قمری، پس از سی سال که فعالیت انگلیسیان ظاهراً در این جزیره بچشم نمی‌خورد، بار دیگر در انبازهای ذغال برای سوخت کشتیهای انگلیسی ذخیره کردند که بعدها در جنگ جهانی اول مورد استفاده قرار گرفت و پرچم انگلیس همچنان بر فراز پایگاه باسعیدو برافراشته می‌شد. سدیدالسلطنه کبابی نوشته است: «... تدریجاً بعنوان مالکیت مقدار محوطه پنجهزار درع اراضی ایران متصرف و ابنیه عالیهای بنا نهادند، و انگلیسی زیاد در آنجا مقیم شدند.»

در سال هزار و سیصد قمری مطابق ۱۸۸۲ عیسوی انگلیسیها عموماً به هند رفتند و باسعیدوی خود را با ذغالهاییکه داشتند به «محمد محمود حفاظ» تبعه ایران سپردند، نگارنده در مسافرت خود به باسعیدو در کیرینه دفتری نزد محمد محمود حفاظ خریطه و امتداد باسعیدو را یافته و چنین نگاشته بود، طول از مغیب تا مطلع ثریا هشت هزار و شصت و پنجاه و چهار فیت و عرض از غیوب نعل تا مطلع سهیل پنجهزار و دو یست و هشتاد و پنج فیت و فیما بین تیر و سماک در آنجا هفت هزار و سی و سه فیت می‌شود. سابقاً فقط ایام یکشنبه پرده بریتانیا بلند می‌نمودند، از سال هزار و هشتصد و نود و نه عیسوی مطابق ۱۳۱۷ هجری قمری هر روز پرده بلند می‌نماید. در سال هزار و نهمصد و پنج عیسوی مطابق ۱۳۲۳ هجری انگلیسها ورقه محسوبیت و تابعیت خود به محمد محمود حفاظ داده‌اند. در سال ۱۹۱۰ مطابق ۱۳۲۸ هجری محمد محمود از خدمت استعفا داده و نصف مواجب دربار او مادام حیات برقرار کردند.

از سال ۱۹۰۹ بعد از آنکه سی سال ذغال در آنجا پیاده نمودند مجدداً شروع به پیاده نمودن ذغال کردند، تاکنون در اتصال ذغال وارد می‌نمایند، محافظ و محاسب از خود انگلیسیها حال در آنجا هست. در قبرستان سابق انگلیسیها قبور زیاد از آنان دیده می‌شود دلالت بر کثرت نفوس سابقه آنها در باسعیدو می‌نماید...

در باسعیدو هفت سرکه بطرز استعطاله و یک سرکه مدور که همه آنها سرپوشیده اند و دو سرکه دیگر بدون پوشش سر موجود است و هشت چاه دارند که آب آنها شیرین و گوارا است. باسعیدو در طول ۵۵ درجه و ۱۶ دقیقه و عرض ۲۶ درجه و ۳۹ دقیقه واقع است. رعیت ایران و سایر خارجه اجازه بنیان ابنیه در آنجا ندارد، چهار قطعه نخلستان مختصر در آنجا دیده می‌شود، تکیه‌ای در آنجا هست از ابنیه مرحوم حاجی خداداد صاحب میراث معروفه، که بتوسط انگلیسیها در همه نقاط مصرف می‌شود، وجه را در بانک معتبر انگلیسیها گذاشته و همه آن از فایده آن وجه است. خداداد در سال ۱۲۸۷ فوت کرد مطابق ۱۸۷۰ عیسوی... (۱)

مرحوم سدید در صفحه ۱۰۶ همان کتاب در ضمن مطالب شرح موقع باسعیدو و قریه آن می‌نویسد:

«... و معادل مطب دکتورخانه ایست معروف به خانه آحمیرال که تازه آنرا خراب کرده

۱- نگاه کنید به صفحه ۱۰۵-۱۰۳ کتاب «بندرعباس و خلیج فارس» و در کتاب «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان» در فصل کشم و هنگام تصویرهایی از ویرانه‌های ابنیه حاجی خداداد و کتیبه‌های آن چاپ شده است.

واژ نوبنا نموده‌اند و معادل خانه آد میرال روب مغرب کناره دریا چوب علم است . . . و معادل بندر سنگو از طرف مغرب در شمال مقبره نصاری است. بیست و دو قبر بنون سنگه چین ولوح نداشته است. شانزده قبر با لوح بود و اقدم آن الواح مورخه بیستم فوریه سال هزار و هشتصد و بیست و هشت بود . . .

« این پایگاه با سایر تأسیسات نظامی جزائر « هنگام » و « هرموز » در سال ۱۸۱۹ میلادی برابر با ۱۲۳۴ هجری به امر نایب السلطنه هندوستان بوجود آمد. در آن سال انگلیسها قوای دریائی « جواسم » رأس الخیمه را نابود کردند، فرمانده نیروی مهاجم انگلیس که « سرو ویلیام گرانٹ گر » بود بمناز شش روز که قوای جواسم را محاصره کرد، هم آخرین گروه کشتیهای جنگی، پادبان دار، خلیج فارس را به قهر دریا فرستاد و هم با آتش زدن دژها و استحکامات نظامی، این قلاع دفاعی را سوزانده و با خاک یکسان کرد.

سر ویلیام گرانٹ گریس از نحو آخرین قوم دریانورد و نیروی جنگنده خلیج فارس نقشه ایجاد پایگاه هائی را به خلیج فارس طرح و به نایب السلطنه هندوستان پیشنهاد کرد. این طرح که بلافاصله تصویب و اجرا شد، جزایر هرموز، قشم، بوموسی، تمب، بحرین و غم را بصورت پایگاههایی مستحکم در آورد. انگلیسها با اشتناک این جزایر و با تأسیسات نظامی که در آنها بوجود آوردند موفق شدند، سرتاسر خلیج فارس را تحت کنترل و زیر نفوذ خود در آورند. دو سال بعد که فرمانده نیروی دریائی انگلیس در خلیج فارس تغییر کرد، فرمانده جدید پایگاه باسینو را بهترین نقطه برای استقرار قوای عمده دریائی دانست و به توسعه آن پرداخت ولی کشتار مالاریا، پیوک و حصه در این پایگاه سبب شد تا سر فرماندهی انگلیس در هندوستان دستور برچیده شدن پایگاه و تقلیل تمرکز نیروهای دریائی را از این منطقه صادر کند. . . با اینکه نیروی دریائی انگلیس دیگر نیازی به این جزیره نداشت، ولی باز هم تأسیسات خود را حفظ کردند، یکی از اتباع ایرانی بنام ( حسین محمد ) را به سرپرستی ابنیه خود برگزیدند و شعبه‌ای از تلگرافخانه ( هند و اروپا ) را نیز با آنجا منتقل کردند. این تلگرافخانه بوسیله یک دستگاه بی سیم و همچنین سیم دریائی با جاسک و بندر عباس ارتباط داشت و بیشتر اطلاعات جوی و آب و هوا را به مرکز هوا شناسی کراچی او. پی. اس، اطلاع می‌داد. در سال ۱۹۰۹ م ( ۱۳۲۶ هـ ) پس از سی سال که فعالیتی در این تأسیسات صورت نمی‌گرفت، باردیگر در اینباره ای ذغال پایگاه مقدار زیادی ذغال برای سوخت کشتیها ذخیره شد که در جنگ بین الملل دوم مورد استفاده قرار گرفت. پایان جنگ دوم جهانی به فعالیت این پایگاه نیز خاتمه داد، ولی حکومت هندوستان

گروهی ایرانی و انگلیسی را مأمور حفاظت از تأسیسات پایگاه نمود و همه روزه پرچم انگلستان بر فراز پایگاه به اهتزاز در می‌آمد. شبها نیز چراغهای دریائی جزیره برای راهنمایی کشتیهای تجاری و جنگی روشن می‌شد. (۱)

پس از تشکیل نیروی دریائی ایران در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی، مرحوم دریادار بایندر فرمانده نیروی دریائی ایران در آن زمان که بجهت شهادت غرور آفرین و افتخار آمیز تر

۱- «دریانوردی ایرانیان» جلد دوم، تألیف اسماعیل راین، صفحات ۸۴۸-۸۴۷

در وقایع شهریور ۱۳۲۰ شمسی و به سبب تألیف کتاب «خلیج فارس» اثر مهم و علمی و معتبرش شهرت جاویدان دارد، اقدام به تصرف پایگاه نظامی انگلیسی باسیدو می نماید و به ناوپان جعفرزونی، فرمانده «ناوپلنگ» دستور محو آثار تصرف انگلیسیان در باسیدو و برجیدن پایگاه آنها صادر می نماید.

در تابستان سال ۱۳۱۲ هجری شمسی و ناوپلنگ، مأموریت خود را انجام می دهد و پرچم انگلستان را از پایگاه باسیدو پایین کشیده و بجای آن پرچم ایران را برمی افرازد و همین اقدام موجب گفتگوها و کشمکشهای سیاسی می گردد تا آنجا که موضوع به مجالس قانونگذاری ایران و انگلستان و «جامعه ملل» می کشد و اسناد و مدارک تاریخی زیادی از این حوادث بجای می ماند.

خبر پائین کشیدن پرچم انگلیس از پایگاه باسیدو و تصرف تاسیسات نظامی و دریائی انگلیس در این بندر، چندین هفته قبل از اینکه وزارت امور خارجه ایران از آن مطلع شود. از راه بحرین به اطلاع وزارت امور خارجه انگلیس و سفارت آن دولت در تهران رسیده بود. دیپلمات های انگلیسی بوسیله عواملی که در وزارت خارجه داشتند. از این بی اطلاعی استفاده کرده، یادداشت اعتراض آمیزی تسلیم وزیر امور خارجه ایران کردند.

در این یادداشت باسیدو را ملك انگلستان دانسته و خواستار رفع تجاوز فرموده ناوپلنگ از این پایگاه شدند. جواب وزارت امور خارجه نیز حاکی از این بود که بزودی رفع مزاحمت خواهد شد. وقتی این جواب به سفارت انگلیس در تهران تسلیم شد، نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس که با نام و لقب انگلیسی و عنوان عربی «رئیس الخلیج» نامیده می شد. با اعزام يك قایق موتوری به باسیدو به تنهاتبعه انگلیسی بازمانده در باسیدو بنام «مستر تیس» دستور داد که بار دیگر پرچم انگلیس را بر فراز چوب پرچم به اهتزاز در آورد. مستر تیس نیز که مأمور نگهداری حساب و موجودی و تحویل ذغال سنگ پایگاه به کشتیهای جنگی انگلیس بود به «حسین محمد» تبعه ایران که شغل او بالا بردن و پائین آوردن پرچم انگلیس در پایگاه بود، دستور داد تا بار دیگر پرچم را برافرازد، ولی او و سایر ایرانیان نه تنها مانع برافراشتن پرچم انگلیس شدند، بلکه با او به زد و خورد پرداختند، تیس ناچار شده بحرین فرار کند. (۲)

در سپتامبر ۱۹۳۳ میلادی آژانس بریتانیا در لندن، خبری در مطبوعات انگلیس منتشر کرد: «جواب دولت ایران راجع به حادثه باسیدو در حوالی جزیره قشم واقع در خلیج فارس که اخیراً يك صاحب منصب بحری ایران در آنجا پیاده شد و پرچم انگلیس را برچیده بود و اصل گردیده است. صدسال است که انگلیس باسیدو را در تصرف دارد و دولت ایران در

† - دریانوردی ایرانیان، اسماعیل رائین، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۰، صفحات

۸۵۰ - ۸۴۹

۳ - روزنامه اطلاعات شماره ۲۰۰۱ - ۱۳۱۲/۷/۲۸ و بنقل رائین در «دریانوردی

ایرانیان» جلد دوم، صفحه ۸۵۱

۳ - روزنامه اطلاعات شماره ۲۰۲۸ - ۱۳۱۲/۷/۲۹ و بنقل رائین در «دریانوردی

ایرانیان» جلد دوم، صفحه ۸۵۱

جواب دولت انگلیس به نماینده انگلیس در تهران اطمینان داده است که اقدام صاحب منصب ایرانی مزبور مطلقاً بدون اجازه دولت بوده و قوای بحری انگلیس مجدداً پرچم انگلیس را بجای خود قرار دادند. (۱)

چندی بعد، فرمانده ناوگان انگلیس در خلیج فارس با کشتی جنگی «شورهام» از جزیره «تیب مار» که آن جزیره هم در اواخر قرن نوزدهم برای سیاست حفظ امنیت حریم هندوستان مورد تصرف و تجاوز نیروی دریائی انگلیس واقع شده بود و یک بندر نظامی زیر نظارت ظاهری شیخ رأس الخیمه بود، به باسعیدو رفت و حسین محمد تبعه ایران را بازداشت کرد و در بندرعباس پیاده نمود و در همان زمان در روزنامه اطلاعات خیر این بازداشت بدین شرح منتشر گردید:

«بر طبق اطلاعات واصله چند روز قبل مدیر گمرک باسعیدو را در حین انجام وظیفه مأمورین بحری انگلیس که در آن حدود بودند توقیف نموده و به کشتی جنگی انگلیس برده و استنطاق کرده و پس از آن با کشتی جنگی خودشان به بندرعباس فرستاده اند.» (۲)

روز سیام مهرماه ۱۳۱۲، محترم السلطنه اسفندیاری نماینده در مجلس شورای ملی ایران، رسماً وزیر امور خارجه ایران را در مجلس شورای ملی ایران در این خصوص مورد سؤال قرار داد:

«حاج میرزا حسن اسفندیاری - دیشب و امروز درجرائم خبر تعجب آوری دیده شد، بعضی از آقایان همان دیشب از بنده سؤال کردند که در این موضوع اطلاعی نداشتم و مطمئن بودم که افکار آقایان رفقای پارلمانی بنده از این بابت نگران است. دیگران هم از این مسئله بسیار متوحش و نگران هستند شبانه خدمت آقای رئیس عرض کردم که برای رفع این محذور بهترین است از آقای وزیر امور خارجه خواهش شود تشریف بیاورند و در این مسئله توضیحاتی بدهند که انشاءالله اسباب تسکین این نگرانی بشود صورت قضیه را که در روزنامه نوشته اند عیناً بنده می خوانم، یک خبر عجیب (بر طبق اطلاعات واصله چند روز قبل مدیر گمرک باسعیدو را در حین انجام وظیفه خود مأمورین بحری انگلیس که در آن حدود بوده اند توقیف نموده و به کشتی جنگی برده و استنطاق کرده و پس از آن با کشتی جنگی خودشان به بندرعباس فرستاده اند.) بدیهی است این موضوع که چندین واقعه اسف آور را متضمن است فوق العاده اسباب نگرانی و تعجب است خاصه در این دوره و با این وضعیت دولت ایران و رعایتیهائی که همیشه در مناسبات خودش دارد و از طرف دیگر با اینکه همه دنیا فریاد می کنند که باید مناسبات با یکدیگر را دول حفظ کنند این مسئله مخالف تمام مقررات و مناسبات بین الدولی است و مردم حق داشتند از این مسئله خیلی نگران باشند (صحیح است) اینها سه چهارم موضوع است که اتفاق افتاده و تمام برخلاف انتظارات و مسائل است که هر دولتی بایستی متعرض باشد این بود که خواهش کردم آقای وزیر امور خارجه در این موضوع و در این موضوعات و جزئیات هر یک اقداماتی که دولت علیه فرموده اند که اسباب آسایش خیال مردم و جلوگیری از نظایر این قضیه است در مجلس بفرمایند که رفع این نگرانی از برای ماها بشود (صحیح است).»

وزیر امور خارجه - متأسفانه باید عرض کنم که اطلاعات مندرجه درجرائم و اخباری که

بنماینده محترم رسیده است محبت دارد (تعجب نمایندگان) و چون تقاضا فرموده اند که جریان قضیه و جزئیات امر را توضیح دهم این است که بشرح و تفصیل آن می پردازم: در این قضیه در نقطه ای از خاک ایران موسوم به باسیدو اتفاق افتاده و بطوریکه همه آقایان می دانند باسیدو اسم قریه ای است که در منتهی الیه شمال غربی جزیره قشم نزدیک به ساحل واقع شده و یک محله از این قریه سابقاً به اسم قلمدانی و در این اواخر با اسم باسیدوی کهنه معروف شده است. از سنوات سابق یعنی در دوره ضعف و ناتوانی و فترت ایران به ترتیبات معموله آن دوره که همه آقایان می دانند و محتاج بعرض نیست انگلیسها بدون اجازه دولت مرکزی ایران در این قسمت باسیدوی کهنه انبار ذغال و مریضخانه کوچکی برای بحریه خود درست کرده اند و بعدها چند بنای دیگر از قبیل مسافر خانه و غیره نیز بر آنها اضافه و چندین دستگاه تلگراف بی سیم هم در آنجا داشته اند بتدریج قبرستانی هم در این محل ایجاد شده که مدفن اروپائیهای که در حدود خلیج فارس فوت شده اند می باشد. دعوی انگلیسها در بودن در این منطقه همیشه بعنوان انبار ذغال بوده و دولت ایران هم در ادوار اخیر مکرر به دخالت مأمورین بحریه انگلیس در این محل اعتراض کرده و همیشه در هر موقع آن را متمم جزیره قشم و ملک بلاتردید و مسلم خود می دانسته است.

اما تفصیل قضیه اخیر از این قرار است: که بعد از ظهر ۱۷ مهر جاری مأمور گمرک باسیدو برای اجرای وظیفه تفتیش و تحقیقات بسا فراش خود بیک جهاز باری که در بین باسیدوی کهنه و نو لنگر انداخته بود و متعلق بیکی از اهالی بندر عباس بوده رفته بود و همینکه به ساحل مراجعت می نماید چهار نفر نظامی مسلح انگلیسی با یک صاحب منصب و یک مترجم آمده از مدیر گمرک سئوالاتی بی مورد کرده و بعد او و فراش را نزد کاپیتان کشتی جنگی انگلیسی که در آن حدود بوده برده و تا مقداری از شب گذشته آنها را توقیف و در آن وقت آنها را به جهاز دیگر انتقال داده و از آنها استنطاقاتی کرده اند و بعد آنها را با کشتی جنگی خودشان به بندر عباس برده اند.

بدتر از این حادثه قضیه مراسله ایست که از سفارت انگلیس در ۲۴ مهر جاری بوزارت خارجه رسید و چون یقین دارم آقایان علاقه مند به اطلاع از مفاد آن هستند قسمتهای از آنرا استحضاراً عرض می کنم. مراسله مزبور اولاً پیش دستی کرده از رفتار مدیر گمرک ایران در باسیدو در مورد تفتیش یک بلم شکایت کرده است و ثانیاً محوطه انبار ذغال را به ناحیه انگلیسی تعبیر و تفتیش آبهای مجاور این قطعه را خارج از وظایف مأمور گمرک ایران شمرده و تفصیل قضیه را اینطور شرح داده است که تقریباً در ساعت ۶ غروب روز نهم اکتبر (۱۷ مهر) مدیر گمرک از بلمی که تفتیش نموده بود پیاده می شود. بلم مزبور بلافاصله در ساحل ناحیه انگلیسی و داخل آبهای ساحلی متصل بقسمت مزبور لنگر انداخته بود، نزدیکترین نقطه ساحلی تقریباً بمساحت یک میل داخل حدود ناحیه انگلیس بوده و مدیر باتفاق فراش خود بوده و بعد هم در مراسله اعتراف می کنند که مدیر گمرک را برای تحقیق مسئله به یکی از جهازات انگلیسی که در آن حدود لنگر انداخته بوده برده بودند و بعد هم مدیر گمرک و فراش او را در بندر عباس پیاده کرده اند.

ثالثاً در مراسله مزبور این اقدام مدیر گمرک را نقض استاتو کو معرفی کرده اند و در

خاتمه هم از دولت شاهنشاهی تقاضا کرده که تعلیمات به همه مأمورین دولتی در باسמידو صادر شود که تظائر این قضیه تکرار نگردد.

مسلّم است که این عملیات بی رویه مأموران بحری انگلیسی نسبت به مأمورین رسمی ایران که به ادای وظایف خود مشغول بوده و توقیف و استنطاق او و بردن جبری او از محل مأموریتش بنقطه دیگر و همچنین این عناوین عجیب در مراسله تا چه درجه اسباب تعجب و حیرت اولیای دولت شده. بنده بلافاصله بنماینده انگلستان در طهران اعتراض و اهمیت موضوع را خاطر نشان و به نماینده ایران در انگلستان دستور دادم که فوراً درلندن نیز اقدام بعمل آید و مراسله‌ای هم جواباً به سفارت انگلیس اشعار داشتم که اینک مفاد آنرا بمرض آقایان می‌رسانم:

«اولاً در قسمت ادعای دولت انگلیس در باسמידوی کهنه اینطور نوشتم:

جای نیابت تعجب است ادعائیکه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در داشتن انبار ذغال در باسמידو داشته‌اند تدبیراً صورت دیگری بخود گرفته و اینک عملیاتی مانند رفتار مالکانه نموده و مانع اجرای حق حاکمیت ایران در آنجا می‌شوند و حتی آنرا ناحیه مخصوص انگلیسی نام نهاده و آبهای ساحلی آنرا نیز از قلمرو ایران خارج می‌دانند در صورتیکه دولت ایران در هیچوقت و زمانی هیچگونه ناحیه انگلیسی و هیچ نوع حق تصرفی برای دولت انگلیس در باسמידو نشانخته و نمیشناسد. ثانیاً در مورد استاتو کو مخصوصاً استفسار کردم که مقصود از امتناده به استاتو کو در این مورد چیست و بچه مجوزی مأمورین انگلیس خود را مجاز به چنین رفتاری نموده‌اند؟

«ثالثاً» در مورد رفتار نسبت به مأمور گمرک اظهار حیرت و تعجب کردم که در عهدی که تمام دول به احترام حقوق دیگران دعوت میشوند چنین رفتاری از طرف مأمورین و بحریه انگلیس در نقض حاکمیت ایران بعمل آید و قوای بحریه انگلستان در خاک ایران مداخله مسلح نموده و یکنفر مأمور ایران را در حین انجام وظیفه دستگیر و در کشتی جنگی محبوس و از محل مأموریت خود بنقطه دیگر تبعید نمایند.

«رابعاً» نسبت به موضوع قویاً و شدیداً پروتست نمودم اول به مداخله مسلح مأمورین بحری انگلیس در خاک و آب ایران، ثانیاً به این مطلب که در چند نقطه مراسله خود تصریح بناحیه انگلیسی با سعید و کرده‌اند و اشاره به آبهای ساحلی آن نموده بودند و سوم رفتار برخلاف قاعده‌ایکه نسبت به مأمور رسمی ایران به این ترتیب که عرض شد نموده بودند و در خاتمه مراسله اطلاع دادم که مأمور گمرک و فراش بمحل مأموریت خود اعاده شوند و جداً تقاضا کردم که دولت انگلستان در جبران و ترمیم این قضیه و تأدیب مأمورین مربوطه اقدام کند (صحیح است) بملایم بنماینده دولت شاهنشاهی درلندن دستور دادم که در آنجا هم قویاً بر

ضد این رفتار اعتراض و اقداماتی بنمایند (احسنت. احسنت). . . . باز هم يك مرتبه ديگر در اين مقام رسمي تکرار میکنم که با سعيد و ملک مسلم و جزء لاینجزی و لاینفک خاک ایران میباشد و هیچ نوع ناحیه انگلیسی و آبهای ساحلی و هیچ قسم حق تصرفی برای دولت انگلیس در این نقطه تا بحال شناخته نشده و بعد از این شناخته نخواهد شد و همانطور که دولت در تحت توجهات خاصه و سرپرستی قائد توانای عظیم الشان این مملکت در سایر امور مملکتی به وظائف ملی و وطن پرستی خود عمل میکند در این مورد هم حقوق حاکمیت و مالکیت ایران را دفاع خواهد کرد (احسنت - احسنت) (۱)

اختلاف ایران و انگلستان بر سر قضیه با سعید و بالا گرفت و دیپلماتهای انگلیسی با سرسختی مقاومت میکردند و دولت ایران شکایتی بدییرخانه (جامعه ملل، تسلیم کرد و مرحوم ذکاء الملک فروغی از طرف دولت ایران مأموریت یافت بعنوان نماینده دولت ایران در جلسه دآوری دیوان بین المللی حضور یابد و از دولت ایران و حقوق حقه ایران دفاع کند. با اینکه ریاست داوران بین المللی را یکنفر انگلیسی بعهده داشت فروغی با شخصیت بین المللی خود و دلائل منطقی و تاریخی که ارائه داد توانست آراء داوران دیوان بین المللی را با اتفاق آراء بنفع حقانیت ایران اخذ کند و انگلیسیان هم برای حفظ شئون سیاسی خود تسلیم به این رای شدند و تخلیه با سعیدورا پذیرفتند.

دیپلماسی انگلستان چون بناچار تخلیه با سعیدورا پذیرفت، سفیر خود در تهران را مأمور حل این اختلاف کرد. در فروردین ماه ۱۳۱۴ هجری شمسی وزیر مختار انگلیس باتفاق همسرش بعنوان گردش با يك کشتی جنگی به بعضی از جزائر و بنادر خلیج فارس از جمله به با سعیدو رفت و در مراجعت بتهران حسب دستور وزیر امور خارجه انگلیس یادداشتی مورخ بتاریخ دوم آوریل ۱۹۳۵ برابر با ۱۲ فروردین ۱۳۱۴ خورشیدی بعنوان وزیر امور خارجه ایران فرستاد و اعلام کرد: خطهوائی دولت انگلستان به سواحل جنوبی خلیج فارس منتقل خواهد شد و بازرگانی سواحل جنوبی خلیج فارس رونق و اهمیت فوق العاده خواهد یافت و تأسیسات با سعیدو به بحرین منتقل خواهد شد و قراردادهائی با شیوخ سواحل جنوبی خلیج فارس امضاء شده است که حافظ منافع اعراب سواحل جنوبی خلیج فارس و اتباع دولت انگلستان است.

دو روز بعد یعنی در ۱۴ فروردین ماه ۱۳۱۴ خورشیدی وزارت امور خارجه ایران نامه جوابیه ای بعنوان وزیر مختار انگلستان در تهران فرستاد که ضمن حفظ حقوق و دعاوی ایران نسبت به مسائل دیگری که در واقع نظر به نیرنگهای سیاسی نامه نگاری دیپلماسی انگلیس در مورد بحرین و سعی در اعراب دولت ایران اشاره شده بود، اقدام دولت انگلیس در تخلیه با سعیدو را بامسرت تلقی نمود. مرحوم حسین علاء وزیر مختار ایران در لندن نیز همین مطلب را بطور رسمی با اطلاع وزارت امور خارجه رسانید.



بالاخره کشتی «شورهام» عده‌ای از ساکنان باسعیدو و جزیره هنگام را که با آنها حسن رابطه داشتند سوار کرده و با لوازم و تجهیزات این دو محل روانه بحرین شد و حکومت بندرعباس روز ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳۱۴ هجری شمسی طی تلگرافی به عنوان وزارت امور خارجه ایران رسماً اطلاع داد که روز ۲۱ بهمن ۱۳۱۴ تخلیه با سعید و از طرف قوای بحریه انگلیسی خاتمه پذیرفته است در حالیکه ۳۸ نفر از سکنه باسعیدو را کشتی انگلیسی با خود برده است. با اینکه دولت انگلیس تخلیه دو پایگاه باسعیدو و جاسک را «انتقال به سواحل عربی» قلمداد میکرد و با اینکه امر مختومه اعلام شده بود، مطبوعات انگلستان، و مجلس نمایندگان (مجلس عوام) انگلیس مطلب را دنبال مینمودند تا جایی که سر آرنولد ویلسن مؤلف کتاب خلیج فارس و کسی که عمر درازی در مسائل خلیج فارس بسر آورده و خود محققی در مسائل جغرافیائی و علمی آن بوده است و در این زمان نماینده مجلس عوام انگلستان بود در روز ۱۹ فروردین ۱۳۱۴ در پارلمان انگلیس سئوالی از وزیر خارجه انگلیس مطرح نمود و وزیر خارجه انگلیس در جواب او گفت باسعیدو خاک انگلستان نبوده و انتقال مؤسسات آن به بحرین منافع انگلستان را بهتر تأمین میکند.

در همین زمان روزنامه تایمز که ناشر افکار سیاسی دولت انگلستان بود تحت عنوان «تغییرات دریائی خلیج فارس» مقاله‌ای انتشار داد و محاسن انتقال مؤسسات باسعیدو به بحرین را برشمرد و موافقت شیخ بحرین با این انتقال را مندرک شد. پس از انتشار این مقاله وزیر مختار ایران در لندن موضوع تحت‌الحماکی شیخ بحرین و استفاده انگلستان از نفت و مروارید در بحرین را که در این مقاله بدان تصریح شده بود مورد اعتراض قرارداد و عین نامه وزیر مختار ایران در روزنامه تایمز لندن درج گردید.

سیاستمداران کهنه کار انگلیسی مخصوصاً آنها که در حوزه قدرت حکومت هندوستان خدمت کرده بودند به سختی علیه این اقدام دولت انگلیس با اعتراض برخاستند و باسعیدو را جزئی از خاک انگلستان شمردند و عمل دولت انگلیس را تبیح نمودند. در این میان «سر-لوئیس دان» که سالها در هندوستان مشاغل مهمی داشته و مدتی معاون لرد کرزن نایب السلطنه هند بوده در جواب نامه وزیر مختار ایران مقاله‌ای نوشت و در روزنامه تایمز لندن در تاریخ ۶ اپریل ۱۹۳۵ چاپ شد.

در این مقاله عتش پایان ناپذیر و نظرهای سیاست انگلستان در خلیج فارس را آشکارا میخوانیم. در این نامه یا مقاله مساله کشیدن راه آهن از سواحل مدیترانه به بغداد و کویت و منافعی که برای انگلیس و رقبای او بخصوص آلمان داشته است و مسافرت لرد کرزن به خلیج فارس و ملاقات با رؤسای سواحل جنوبی خلیج فارس در عرشه کشتی جنگی «ارکونات» که از چین مراجعت میکرده و جلال و شکوه درباری کشتی تأثیر عمیق در رؤسای طوایف

→ ۱ - نقل از مذاکرات مجلس شورای ملی دوره نهم جلسه ۴۲ بشماره مسلسل ۵۸۶ و بنقل از صفحه ۸۵۲ - ۸۵۴ جلد دوم کتاب دریاوردی ایرانیان تألیف اسماعیل رائین و

صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ۳۰ مهر ۱۳۱۲

و شیوخ حکام عربی سواحل جنوبی خلیج فارس گذاشته است و از همه مهمتر ارتباط کرزن با دارسی معروف و نماینده او و بازدید کرزن از میدان نفتون ( ایران ) توضیحات مستندی وجود دارد که پرده‌های سیاست نفتی استعمار انگلیس را در خلیج فارس بالا میزند. در همین مقاله نامه مانند و یا نامه مقاله مانند است که «دان» پرتجربه و سیاستمدار کهنه کار انگلیسی مینویسد: «اکنون که بایک ایران فعال و یک عربستان سعودی مواجه شده ایم باید بامور خلیج فارس با کمال دقت و مواظبت دست بزنیم.

بدیهی است که بحرین مطبوعتر و بملاوه پیشرفتهای اخیر نیز به اهمیت آن افزوده است ولی عیبی که دارد اینست که به سواحل خلیج فارس نزدیک است و برای تحت نظر قرار دادن عبور و مرور کشتی‌ها در خلیج مناسب نیست، لذا بهتر است که حقوق حقه خود را در همه ایستگاههای سابق محفوظ بداریم، هر چند که فعلاً احتیاج به وجود آنها نداشته باشیم، شاید یک روز هم محتاج باشغال مجدد آنها شویم. خراب کردن کار آسانی است ولی ساختن باین آسانی میسر نیست.»

مرحوم حسین علاء وزیر مختار ایران در لندن به مقاله مورخ ۶ اپریل ۱۹۳۵ سرلویس دان در روزنامه تایمز لندن پاسخ نوشت: «سرلویس دان در مقاله خود مینویسد که با سعید و قطعه کوچک خاکی بود که از موقع جنگ با ایران در ۱۸۵۶ به تملک انگلستان درآمد و حقوق ما را در آنجا تصدیق کرده بودند. در این اواخر یکی از کشتیهای جدید ایران این حق را انکار کرده بود ولی بعد مجبور شدند آنرا بپذیرند! در اینجا لازم میدانم خاطر نشان سازم که از صد سال باینطرف که انگلیسها باین نقطه رفت و آمد داشته اند هیچ وقت دولت انگلستان ادعا نکرده است که با سعید و جزء خاکی انگلیس بوده باشد.

وزیر خارجه انگلستان هم دیروز در مجلس مبعوثان در جواب سر آرنولد ویلسن که او نیز در همین اشتباه بود، این نکته را صریحاً خاطر نشان نمود. بملاوه اینطور بنظر آمد که تصور کرده اند با سعید و بئنهائی یک جزیره است، حال آنکه اینطور نیست و نقطه مذکور قسمت کوچکی از جزیره بزرگ قشم است که تمام آن بئنهائی یک جزیره است. ثانیاً لازم می دانم با اطلاع شما برسانم که دولت متبوعه من در عین اینکه هیچوقت و بهیچ طریقی حقی برای انگلستان در با سعید و یا «هنگام» (۱) نشناخته، معهداً این اقدام دولت انگلستان را که با مقتضیات عصر جدید ایران و با مناسبات حسنه موجوده بین مملکتین وفق میدهد با مسرت تلقی مینماید. بملاوه دولت ایران به وزیر مختار انگلیس مقیم تهران اطمینان داده است که قبرستانهای «با سعید و» و «هنگام» که سر بازان و ملاحان انگلیسی در آن مدفونند مورد حفظ و حمایت واقع خواهد شد و تعلیماتی برای نگاهداری و مراقبت آنها صادر گردیده است.

بالاخره لازم میدانم این نکته را هم نصب العین کنم که دولت فعال ایران که سرلویس دان به آن اشاره کرده است، بهیچوجه خطری برای انگلستان نیست، زیرا دولتین دارای منافع

مشترکی بوده و صرفه طرفین مستلزم آن است که کلیه اختلافات موجوده را با روح مسالمت و با فهم تغییراتی که در اوضاع ایران پیش آمده است حل کنند.

در اسناد وزارت امور خارجه انگلیس که در پرونده «راکد ۱۴۵۴۲ - ۳۷۱ - اف» او، مضبوط است به نقل مولف کتاب «دریا نوردی ایرانیان» بیست و سه صفحه تلگراف، نامه، گزارش، اظهار نظر دیپلماتهای عضو وزارت خارجه انگلستان، حکومت هندوستان، نظامیان درياداری انگلستان وجود دارد و همه این اوراق نشان دهنده علاقه انگلیسیان و عمال سیاسی و نظامی آنها به حفظ و نگهداری پایگاه مهم سوق الجیشی باسیدو و در دهانه خلیج فارس و مجاور تنگه هرموز است. نخستین سند از برگه ۲۳۱ پرونده ۱۴۵۴۲ - ۳۷۱ آغاز و به برگه ۳۵۴ خاتمه می‌یابد. (۲)

پس از برداشتن پرچم انگلیس از باسیدو، پرچم انگلیس از جزائر هنگام و هرموز و سپس از بوشهر که بر روی چراغ راهنمایی دریائی برافراشته میشد نیز برداشته شد. باسیدوی قشم پس از صدویکسال که از خاک ایران عملاً منتزع شده بود به آب و خاک ایران بازگشت و امروز قریه کوچکی بر دماغه شمالی جزیره قشم ایران است.

### جزیره های تمب

جزیره های تمب بزرگ و کوچک را در لهجه های جنوب ایران (تمب گپ) و (تمب

مار) مینامند. تمب باتاء مضموم و «م» و «ب» ساکن بمعنی تپه و تل و زمین برآمده بکار رفته است. در زبان دریانوردان بومی این دو جزیره را «تمب گپ» بمعنی تمب بزرگ و «تمب مار» مینامند. در اسناد و مکاتبات قرن اخیر غالباً از آنها بنام «تنب» و «تنب بزرگ»؛ «طنب»؛ «طنب مار»؛ «تنب کوچک» نام رفته است. ولی بیشترین نامی که بآنها داده شده است «تنب» بوده است. در حالیکه بی هیچ تردید، نام رایج در لهجه مردم سواحل و جزائر خلیج فارس برای این دو جزیره: «تمب گپ» و «تمب مار» است. تمب مار را «تمب کوچک» «تل مار»؛ «تنب مار»؛ «طنب کوچک»؛ «نایبوتنب»؛ «نبی تنب» نیز خوانده اند. امروز نام صحیح این دو جزیره در عرف اداری ایران جزیره های تنب یا «تنبها» است که در تلفظ تمب و تمبها هم گفته میشود.

جزیره های تمب دو جزیره هستند در شمال خط منصف خلیج فارس با مختصات جغرافیائی ۵۵ درجه و ۱۷ دقیقه طول شرقی و ۲۶ درجه و ۴۶ دقیقه عرض شمالی که فاصله آن از بندرلنگه ۲۷ میل و از باسیدوی قشم ۱۵ میل و از ساحل شیخ نشین رأس الخیمه ۴۳ میل است.

این دو جزیره با نزدیکترین نقاط سواحل جنوبی خلیج فارس یعنی منطقه رؤس الجبال ۲۵ میل فاصله دارند. جزیره تمب کوچک در ۷/۵ میلی مغرب جزیره تمب بزرگ واقع است. سکنه تمب بزرگ که تعدادی معدود ماهیگیر و پیشه ورنده، گهگاه به جزیره تمب کوچک آمد و رفت دارند. جزائر تمب بزرگ و تمب ماریا تمب کوچک از دیرباز مانند

جزیره های دیگر دهانه هرموز چون «سری» و «فرور» و «بوموسی» در قلمرو آب و خاک شاهنشاهی ایران و تحت سلطه حکام و امرای ایرانی قرار داشته و نمایندگان حکام و مأموران وصول مالیات از طرف حاکم فارس باین جزائر اعزام می شده اند.

در سال ۱۸۳۵ میلادی ۱۲۵۵ هجری قمری که دامنه فعالیت دزدان دریائی در کرانه های جنوبی خلیج فارس باوج رسیده بود و طرد دزدان دریائی و جلوگیری از اعمال آنها بپایانه مداخلات انگلستان در خلیج فارس گردید تا امپراطوری انگلستان بتواند این شاهراه دریائی را در دست خود گیرد، بنا به پیشنهاد حکومت هندوستان «کاپیتان هتل» انگلیسی، افسر بحریه انگلیس که از طرف دریا داری انگلیس عهده دار امور خلیج فارس بود يك خط فرضی به موازات ساحل رسم نمود که امتداد آن از جزیره های بوموسی و «سری» میگذشت. بعدها جانشین «هتل» بنام «ماژور موریس» با شیوخ و رهبران امارات خلیج فارس مذاکراتی بعمل آورد و خط دیگری برای نشان دادن حدود آبهای ایران و سواحل متصله جنوبی خلیج فارس در روی نقشه خلیج فارس فرض و وضع نمود که از جزیره «سیرابونیر» و شمال «راس رکن» در شمال جزیره قطر تا نزدیکی «راس الزور» در کویت میگذشت.

این خط نسبت به خط قبلی که آنهم در جنوب جزیره های تمب قرار داشت جنوبی تر بود. این خطوط را «خطوط محدودیت» (۱) نامیده اند و جزائر تمب و بوموسی در شمال هر دو خط قرار گرفته اند و در آبهای ایران بر اساس خطوط فرضی وضعی هر دو مأمور دریا-داری انگلستان واقع شده اند و بنابراین حکومت انگلستان که سالیان دراز مدعی مالکیت جزائر تمب بزرگ و تمب کوچک و بوموسی بوده است، با تأیید حکومت هندوستان این جزائر را در محدوده آبهای دولت ایران میشناخته و در روی نقشه تأیید و تثبید کرده است و مالکیت ایران بر این جزائر را بر اساس علمی و سیاسی و تاریخی پذیرفته اند و مالکیت ایران را تأیید نموده اند. در نقشه خلیج فارس که از طرف وزارت جنگ انگلیس به سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شده است جزیره های تمب بزرگ و تمب مار یا تمب کوچک همراه با جزیره های «بوموسی» و «سری» و «فرور» به رنگ اصلی خاک ایران در روی نقشه رنگ شده اند، در حالیکه در همین نقشه جزائر متعلق به امارات و شیخ نشینهای خلیج فارس را هم رنگ سواحل جنوبی خلیج فارس رنگ آمیزی نموده اند.

اما همین دولت انگلستان در اوائل قرن بیستم و در اولین سالهای بعد از جنگ جهانی اول با کمک نیروی دریائی کشتی خود در آبهای خلیج فارس و اقیانوس هند، مانع فعالیت مأموران گمرکی و مالیاتی ایران در این جزیره ها گردید و در کتب و مآخذ و اسناد جدید خود آنها را به حکام رأس الخیمه و شارجه متعلق دانست یعنی تمب بزرگ و تمب کوچک را جزء قلمرو حکومت شیخ نشین رأس الخیمه و «بوموسی» را جزء قلمرو شیخ نشین شارجه به حساب آورد و در حادثه باسیدو و توقیف مدیر گمرک ایرانی آن، فرمانده ناوگان دریائی انگلیس کشتی «شورهام» از همین جزیره «تمب بزرگ» بسوی جزیره قشم حرکت کرد و در اخبار آژانس بریتانیا نام این جزیره را «تمب مار» خواندند.

در کتاب خطی «مفاس اللثالی و منار اللیالی» تألیف محمد علی سدیدالسلطنه کبابی بندرعباسی که در جزء مجموعه اسناد و کتب خطی آن مرحوم در سال ۲۵۳۴ برابر با ۱۳۵۴ شمسی به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران اهداء شد و هم اکنون در آن کتابخانه نگهداری می‌شود رونوشت سندی به خط و زبان عربی ثبت شده است که پدران و بنی اعمام حکام حالیه رأس الخیمه و شارجه به اتفاق عده دیگری از مردمان جزائر تمب و «بوموسی» و «سری» حقانیت ایران را در مالکیت جزایر تأیید کرده‌اند و صریحاً اعلام کرده‌اند که بعضی از سنوات برای تعلیف احشام خود این جزائر را یا بعضی آنها را برای علفچرمواشی خود از حاکم ایرانی بندرلنگه اجاره می‌نموده‌اند.

اما با وجود حقانیت ایران در اجراء و اعمال حق مالکیت و حاکمیت خود، تا سال ۱۳۵۰ خورشیدی ایران نتوانست عملاً اعمال حق حاکمیت بر جزیره های تمب بنماید و در این سال با پیش آمد خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس و آماده شدن عوامل سیاسی، دولت ایران اقدام به تصرف جزیره های تمب بزرگ و تمب کوچک نمود و سه تن از افراد نیروی دریائی دولت شاهنشاهی ایران هم در موقع تصرف پاسگاه تمب بزرگ شهید شدند ولی هر دو جزیره در قلمرو سیاسی دولت شاهنشاهی ایران بازپس آمد و اکنون در اختیار نیروی دریائی شاهنشاهی ایران است.

اما این بازگشت هم باین آسانی نبود. گذشته از مذاکرات چندین ماهه با دولت انگلستان و حکام سواحل جنوبی خلیج فارس و استفاده از موقعیت تصمیم انگلستان بخروج از خلیج فارس و نزمه تشکیل «فدراسیون امارات عربی متحده» تحریکات تبلیغاتی و سیاسی اقوام و ملل عرب هم مسائل جدیدی برای حل و فصل قطعی این مشکل بوجود آورد. عده ای از دول عربی مانند عراق، کویت، لیبی و یمن جنوبی، از اقدام نظامی ایران برای بازگرداندن جزیره های خود و استقرار نیروی نظامی ایران در این جزیره ها به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کردند و اعمال حاکمیت ایران بر جزائر مزبور را نیرنگی از جانب سیاست انگلیس و سازش با ایران در تضييع حقوق اعراب خواندند. شورای امنیت پس از طرح مسئله و استماع دلائل طرفین و توجه به نقشه ای که نماینده دولت ایران از دائرة المعارف چاپ اتحاد جماهیر شوروی ارائه داده بود و جزائر مزبور را به رنگه خاک اصلی ایران رنگه آمیزی کرده و در کنار آنها هم نام ایران نوشته شده بود، خود را فارغ از رسیدگی اعلام کرد و تنها به اظهار امیدواری و پیشنهاد حل مسالمت آمیز مسئله اکتفا نمود. تحریکات بی سابقه و بسیار تنیدی در دنیای عرب زبان علیه ایران به وجود آمد و چنانکه دیپلماسی ایران پیش بینی می‌کرد، این تب شدید بتدریج فرو نشست و ایران مسئله تجدید اعمال حقوق حاکمیت خود بر دو جزیره تمب و جزیره بوموسی را از مسائل داخلی و غیر قابل مداخله دول دیگر دانست و آنرا مختومه اعلام نمود.

اهمیت جزیره های تمب و جزائر اطراف آن، گذشته از نظر نظامی و سوق الجیشی، به جهت اهمیت نظارت بر عبور و مرور کشتی های نفتکش است. در سال ۱۳۵۰ خورشیدی اعلام شد که هر دوازده دقیقه يك کشتی نفتکش از آبهای این جزایر عبور می‌کند و چون

ایران سهم بزرگی در صدور نفت منطقه دارد نمی تواند به لحاظ خطر غرق و انهدام کشتی های نفتکش یا محمولات صادراتی خود درهراس دائمی بسر برد. گذشته از این مسئله، اکتشافات دریایی و امکان پیدایش نفت در آبهای اطراف جزیره ها و بالاخره حفظ امنیت خلیج فارس از راه تنگه هرموز، حضور و اقدام دولت ایران در جزیره های سه گانه را با توجه به مالکیت قدیمه ایران، موجه و منطبق با واقعیات توجیه می کرد.

### جزیره بوموسی

نام جزیره بوموسی شاید مانند نامهای ایرانی مانند باباکوهی، باباطر و امثال آن باشد که در خلیج فارس و سواحل آن هم بی سابقه نیست مانند باسیدو و بابا حسنی و غیره. شاید نام این جزیره نیز باباموسی بوده است. (بابا) اصطلاح دوران صفویه و بازمانده از دوران تیموری و سلجوقیان است که به اقطاب و مرشدان و زاهدان اطلاق می شده و معمولا زاهدانی که گوشه ای را برای عبادت و انزوا اختیار می کرده اند (بابا) یا (بو) می نامیده اند. جزیره بوموسی در منطقه مجمع الجزایری قرار دارد که همگی آنها از دیرباز در قلمرو دولت ایران بوده اند. در اواخر قرن نوزدهم، پس از ورود نیروی دریایی و عمال سیاسی انگلیس به خلیج فارس، به بهانه طرد دزدان دریایی و منع برده فروشی و حفظ امنیت هندوستان، نیروی دریایی انگلیس مانع عملیات مأموران حکومت فارس در جزیره بوموسی گردید، با این وجود به شرحی که در صفحات پیش درباره جزیره های تمب بزرگ و تمب کوچک بیان شد، خود انگلستان هم در همین ایام در روی نقشه های ترسیمی دریایی و نقشه خطوط «خطوط محدودیت» و امثال آن به مالکیت ایران بر این جزیره صحت تفهیز و تأیید گذاشت. شیخ نشین شارجه از سالها پیش در جزیره بوموسی با حمایت دولت انگلیس اقدام به استخراج خاک سرخ نمود و آنرا برای مصارف صنعتی به انگلستان می فروخت و چون بعلل مختلف سیاسی این اقدام مورد حمایت دولت انگلستان بود، به تدریج جزیره بوموسی را شیخ شارجه بنا بر تملیم انگلستان اشغال و بر آن ادعای ارضی نمود و در این جزیره اسکله و تأسیسات بندری مختصری برای استحصال و انتقال خاک سرخ تأسیس نمود و چراغ دریایی و برق مختصری ایجاد کرد.

در آغاز زمستان سال ۱۳۵۰ خورشیدی این جزیره هم به تصرف نیروی دریایی شاهنشاهی در آمد منتهی در خصوص اعمال حق حاکمیت ایران در این جزیره قبلا با وساطت «سرویلیام لوس» دپلمات و نماینده وزارت امور خارجه در خلیج فارس توافقهائی بین دولت شاهنشاهی ایران و شیخ نشین شارجه به عمل آمده بود.

سرویلیام لوس که خود مدتی مأمور سیاسی انگلیس در بحرین و خلیج فارس بوده است طی هیجده بار مسافرت خود به خلیج فارس و شیخ نشین های منطقه و تهران رؤس نظریات شیوخ سواحل جنوبی خلیج فارس را اخذ نمود و با اطلاع از نظرات دولت شاهنشاهی ایران

بالاخره موفق شد قبل از خروج نیروهای انگلیس راه حلی را برای مسئله تمب بزرگ و کوچک و جزیره بوموسی به توافق شیوخ و دولت ایران برساند چه در غیر این صورت تشکیل فدراسیون امارات عربی متحده که مورد توجه و علاقه خاص دیپلماسی انگلیس و خود شیوخ بود غیر ممکن جلوه می نمود و بهر حال با مشکلاتی روبرو می شد.

ایران و شیخ نشین شارجه طی قراردادی به توافق رسیدند اگرچه جزئیات این قرارداد فاش نشد ولی در برابر استقرار نیروی نظامی ایران در ارتفاعات و نقاط سوق الجیشی جزیره بوموسی با حفظ قسمت آباد و مسکونی جزیره برای اقامت اتباع شارجه و تفویض منافع حاصله از استحصالات خاک سرخ جزیره به شیخ شارجه مسئله مهم اکتشافات نفتی هم که قبلاً شیخ شارجه با یک کمپانی نفتی قراردادی در این زمینه منعقد نموده است مورد بررسی قرار گرفت و دولت ایران آن قرارداد را با تمام شرایطش به قوت خود باقی گذاشت و در عوض تا زمانی که درآمد شیخ نشین شارجه به میزان معینی از درآمد نفت نرسد دولت ایران همه ساله مبلغی به شیخ شارجه خواهد پرداخت و در صورت کشف نفت و استحصالی آن و رسیدن درآمد نفتی حاصل از اکتشافات نفتی در جزیره و آبهای آن به میزان معینی، از آن پس در درآمد نفتی شریک و سهم و بصورت بالمناصفه با شیخ نشین شارجه شریک خواهد بود.

فخست وزیر ایران در مجلس شورای ملی ایران در سال ۱۳۵۰ در نطقی که بمناسبت اقدام دولت شاهنشاهی در بازگرداندن جزائر سه گانه ایراد کرد صریحاً اعلام داشت که واگذاری حقوقی به شیخ نشین شارجه در جزیره بوموسی دلیل بر عدول ایران از مالکیت خود بر جزیره بوموسی نمیباشد و ایران کماکان خود را مالک تمامی جزیره و آبهای آن میدانند. جزیره بوموسی بدون برخورد نظامی نیروی دریائی ایران را پذیرا شد ولی بعلل وجهاتی که در مورد جزائر تمب گفته شد دردنیای عرب با بدبینی و دشمنی و تبلیغات و تحریکات علیه ایران مواجه گردید. اما این تب تدد نیز فرو افتاد و اکنون جزیره بوموسی در اختیار نیروی دریائی دولت شاهنشاهی ایران است.

\*\*\*

برای آنکه اهمیت سیاسی و نظامی جزیره های مورد بحث این مقاله و همچنین اهمیت سیاسی و نظامی منطقه خلیج فارس و تنگه هرمز و اقدامات و تحریکات و روابط و مناسبات و توجهات دول منطقه و دوستان و دشمنان ایران را بازشناسیم و سائلی از قبیل «ظهور و رقابت سیاستهای امریکا و شوروی»، «بقاء مداخله سیاسی بریتانیا»، «اختلافات شیوخ و حکام و روساء کشورهای ساحلی»، «برخورد منافع نفتی دول بزرگ»، «کودتاها و ضد کودتاها»، «تفسیر های سیاسی حوادث منطقه»، «بدان دوران انتقال و خروج نیروی انگلیس از شرق سوئز و خلیج فارس و پس از بازگشت جزیره های ایرانی به قلمرو سیاسی و نظامی ایران را باروشنی و بطور مستند مطالعه کنیم و قایع دوماهه بهمن و اسفند ۱۳۵۰ (۲۵۳۰) را که از یازدهم بهمن ماه ۱۳۵۰ برابر با یکم فوریه ۱۹۷۲ آغاز میشود تا سی ام اسفند ماه ۱۳۵۰ برابر با بیستم مارس ۱۹۷۲ یعنی درست روزهای پرتب و تاب بعد از بازگشت سه جزیره ایرانی تنگه هرمز را به نقل از روزنامه های خبری تهران بررسی مینمائیم :

## قابوس در راه تجدید وحدت عمان :

روزنامه اطلاعات در شماره ۱۳۷۱۲ مورخ ۱۱ بهمن ماه ۱۳۵۰ درحالیکه درستون تفسیر سیاسی خود تحت عنوان استعمار کودتا میکند نوشته است : « خبر کودتای خونین در شارجه را همه خوانده ایم و هنوز علاقه مندان به اخبار خارجی خصوصاً کسانی که بتحولات منطقه و خلیج فارس توجه دارند در انتظار خبرهای تازه تر از نتایج تحریکاتی هستند که در این منطقه صورت گرفته است. یکروز شایع میشود که قدرتهای بزرگ در خلیج فارس به ساختن پایگاههای نظامی اشتغال دارند و روز دیگر از مسافرتهاى مرموز خبر میرسد و سرانجام نیز خریک کودتای نافرجام و قتل امیریک شیخ نشین بگوش جهانیان میرسد . هدف چیست ؟ این پرسشی است که کنجکاوان سیاسی در برابر این قبیل حوادث از خود میکنند ، واقفاً هدف چیست ؟ استعمارچه میخواهد بگوید ؟ آیا میخواهد قدرت نفوذ مادی و معنوی خود را برخ مخالفان در این منطقه بکشد یا قصد دارد نتایج قرنهای بهره کشی از تمام منابع و مزایای اقتصادی را که اکنون بصورت جهل و نادانی و آلت تحریکات یگانگان شدن تجلی میکند بفرزندان خلیج و ساحل نشینان آن نشان دهد ؟ »

در ستون دیگری از همین صفحه در همین روزنامه مسئله اقدام سلطان قابوس پادشاه عمان در تصرف سه منطقه کوچک، اما استراتژیکی در شمال شرقی شبه جزیره مسندم بنام کلبا ، دبا و خورفکان را پیش کشیده و پس از توضیحات مقدماتی از سابقه امر مینویسد :

« از این ماجراهای دروغ و راست گذشته ، انگیزه سلطان قابوس در پس گرفتن اراضی مورد اختلاف و متعلق به سرزمین عمان و خلق مجدد عمان بزرگ نیازمند تشریح و توجیه نیست .

سلطان قابوس که در مرداد ماه سال ۴۹ بایک کودتای آرام به عمر حکومت ظالمانه و قرون وسطائی پدرش سلطان سعید بن تیمور پایان داد ، از نخستین روز برعهده گرفتن زمام امور تجدید وحدت عمان را وجهه همت خود قرار داد ، تصمیم به اجرای يك سلسله رفرمهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و کنار آمدن با مخالفان حکومت پدر ، از نخستین هدفها بود . قابوس در اوان کار برای تحقق هدف وحدت عمان حتی کلمه مسقط را از جلوی نام کشوری که تا آنزمان به سلطان نشین مسقط و عمان معروف بود حذف کرد . نمیتوان انکار کرد که سلطان جوان هدف تجدید وحدت بزرگ را بدون اطلاع و مشورت لندن صورت نداده است. زیرا ارتش عمان را هنوز افسران انگلیسی رهبری میکنند و بخصوص آنکه بعد از تصرف دو منطقه بخاوالروضه هیچگونه صدای مخالفی نه از لندن و نه از هیچ يك از پایتختهای اطراف که همواره در راه منابع امارات سینهها چاک میدهند بلند نشد . آنچه میتوان احساس کرد این است که هم لندن و هم همسایگان عمان تجدید وحدت عمان و ظهور مجدد عمان قوی را برفع هدفهای تأمین ثبات و امنیت خلیج فارس میدانند . بعضی از مناطق مورد اختلاف آنقدر از سرزمینهای اماراتی که بر آنها ادعا دارند دور افتاده که کنترل آنها بسختی میسر است ... واکتشاف امارات عربی متحده بر اقدام سلطان عمان در تصرف مناطق مورد اختلاف چه خواهد



بود بدرستی معلوم نیست. اقدام عمان در تصرف مناطق مورد اختلاف در چنین شرایطی بهر حال اتحادیه امارات را در مقابل مسئله مهم دیگری قرار داده است. کودتای نافرجام شارجه و سر نوشت محاکمه عوامل کودتا و تصرف مناطق مورد ادعای شارجه همه از مسائلی بشمار می روند که اتحادیه برای نخستین بار تجربه آنها را احساس میکند. هر دو مسئله برای فدراسیون تازه و غیر قابل پیش بینی بود.

### افزایش فعالیت امریکا و شوروی در منطقه خلیج فارس :

روزنامه کیهان در شماره ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۰ برابر با اول فوریه ۱۹۷۲ در ستون مسائل سیاسی روز پس از آنکه تحت عنوان «بحران در امارات خلیج فارس» نوشته بود : «وضع اتحادیه امارات عربی خلیج فارس پس از کودتای نافرجام شارجه به حال عادی برمی گردد و بر طبق گزارشهایی که به تهران رسیده است حکمران جدید شارجه بر اوضاع مسلط شده است و خطراتیکه از جانب دسته ها و عوامل افراطی این اتحادیه و امارات عضو آن را تهدید کرده است پس از شکست عوامل کودتا که اکنون در زندان بسر میبرند کاهش یافته است. حکمران جدید شارجه در نخستین روزهای زمامداری با دریافت تلگرامهای تبریک از حمایت و پشتیبانی ایران برخوردار شده است و ظاهراً پیامهایی نیز به تهران فرستاده است. دیروز از طرف مطبوعات کویت حزب سوسیالیست عرب که اعضای آن در قیام و شورش جبل الاخضر در سلطنت عمان شرکت داشتند و همچنین حزب وحدت که اخیراً در خلیج فارس تشکیل شده است متهم به شرکت در توطئه کودتای شارجه شدند و ضمناً روزنامه السیاسیه کویت نوشت که سلطان قابوس سلطان عمان و نیز حاکم راس الخیمه در کودتای شارجه دست داشته اند ولی در این حال اداره دفاع سلطان نشین عمان اعلام کرد که این سلطان نشین به هیچ اقدام توسعه طلبانه از جمله اشغال قسمتی از خاک شارجه و یا شرکت در کودتای نافرجام این امر نشین دست نزده است باین ترتیب سلطان نشین عمان در صدد عادی کردن روابط خود با امارات دیگر خلیج بر آمده است.» تحت عنوان : «افزایش فعالیتهای امریکا و شوروی در منطقه خلیج فارس» نوشت :

«ابراز فکرائی امریکا و شوروی از نفوذ یکدیگر در منطقه خاورمیانه و بخصوص حوزه خلیج فارس و تشدید فعالیتهای سیاسی و تبلیغاتی این دو کشور در این منطقه توجه محافل سیاسی ایران را سخت بخود مشغول داشته است .... مقامات امریکائی کوششهای شوروی را برای اعمال نفوذ بیشتر خود در اقیانوس هند و مدیترانه و بالاخره منطقه خلیج فارس، مورد توجه قرار داده و نفوذ شوروی را در این مناطق از نظر خود و منافع سیاسی و اقتصادی امریکا، نسبت به اختلافات هند و پاکستان و حتی جنگ اعراب و اسرائیل، حائز اهمیت بیشتری خوانده اند و رسماً اعلام داشته اند آنچه باعث حضور نظامی امریکا در مدیترانه، خلیج فارس و اقیانوس هند میگردد همین خطر ناشی از نفوذ شوروی در این منطقه است. شوروی نیز که از مدتها پیش حملات تبلیغاتی شدیدی را علیه امریکا آغاز کرده است پایگاه دریائی امریکا را در بحرین خطری بزرگ برای منطقه خاورمیانه تلقی کرده است در گفتاری که مسکو تحت عنوان «فعالیت امریکا و انگلیس در منطقه خلیج فارس» انتشار داد پس از اشاره باین موضوع که امریکا

به مسابقه تسلیحاتی درجهان ادامه میدهد و سعی دارد فعالیت بلو کهای نظامی منجمده فعالیت بلوک سنتو را شدت دهد متذکر شد که امریکا و انگلیس در منطقه خلیج فارس پایگاههای نظامی موجود را تقویت میکنند و پایگاههای نظامی تازه ای احداث میکنند و تمام این اعمال برای استقلال و آزادی ملل منطقه خطر جدی بوجود میآورد و بامر صلح لطمه میزند . و همین روزنامه در همین ستون زیر عنوان : «وحدت نظر تهران - مسکو» نوشت :

فکته جالب توجهی که ناظران امور در میان این جنگ تبلیغاتی بدان توجه دارند این است که مسکو در جریان سیاست تبلیغاتی خود علیه امریکا مخالفت ایران را با هر گونه نفوذ خارجی در خلیج فارس مورد استناد قرارداد و یادآور شده است که نظر ایران و شوروی درباره مسائل عمده بین المللی بهم نزدیک یا یکی است ...» .

### تفتیشگوهای مهم امریکا و شوروی درباره پایگاههای خلیج فارس :

روزنامه اطلاعات در شماره ۱۳۷۱۴ مورخ ۱۳ بهمن ماه ۱۳۵۰ نوشت :

دواشنگتن - يك كارمند عالیرتبه وزارت امور خارجه امریکا فاش کرد که ایالات متحده درباره امکان امضای قراردادی پیرامون محدود کردن حضور نظامی امریکا و شوروی در اقیانوس هند و خلیج فارس با دولت اتحاد جماهیر شوروی تماس گرفته و مذاکراتی در این زمینه بین دو کشور انجام شده است . الکسی جانسون معاون وزارت امور خارجه امریکا این مطلب را در پاسخ سئوالی که در کمیسیون امور خارجه مجلس سنا از وی بعمل آمد عنوان کرد . از معاون وزارت امور خارجه امریکا درخواست شده بود پیرامون قراردادهائی که درباره استفاده از پایگاههای دریائی و هوائی بحرین پس از خارج شدن نیروهای انگلیسی از منطقه خلیج فارس و جزایر « آزور » - پرتغال امضاء شده است توضیحاتی بدهد . سناتور فولبرایت از جانسون پرسید که آیا وزارت امور خارجه امریکا با اتحاد شوروی درباره محدود کردن متقابل حضور نظامی آنها در اقیانوس هند و خلیج فارس تماس گرفته است ، جانسون در پاسخ گفت ما تماسهایی در این باره با شوروی گرفته ایم وی اضافه کرد که ابتکار ما بتازگی صورت گرفته و تا کنون مذاکراتی هم بین دو طرف انجام شده است . معاون وزارت امور خارجه امریکا اضافه کرد که اجاره کردن يك پایگاه دریائی در بحرین در موازنه قوا در خلیج فارس تغییری نمیدهد و برخلاف آنچه که اعضای کمیسیون خارجی سنا تصور میکنند خطر استقرار احتمالی امریکا را در این منطقه بوجود نمیآورد معذک جانسون در پاسخ سناتور کلیفورد که درخواست کرده بود قراردادهای جدید باید برای تصویب به مجلس سنا تسلیم شود اعتراف کرد که خارج شدن انگلیس ها از خلیج اوضاع این منطقه را تغییر داده است و اضافه کرد که بهیچوجه در نظر نداریم جای انگلیس را در خلیج فارس بگیریم . الکسی جانسون گفت اگر مانیر و های دریائی خود را از خلیج فارس خارج می کردیم با توجه به خروج انگلیسها از این منطقه مسئله اینطور تغییر میدهد که ما علاقه ای به خلیج فارس نداریم . جانسون گفت معذک ما قصد نداریم علاوه بر سه کشتی جنگی که اکنون در پایگاه بحرین داریم کشتیهای بیشتری باین منطقه بفرستیم . فقط برای اداره پایگاههای افراد کمی را با نجا اعزام میداریم تا کاری را که سابقاً انگلیسها میکردند انجام دهیم . سناتور کيس در این جلسه گفت خروج انگلیسها از خلیج فارس اوضاع

را بکلی تغییر داده است. سناتور کیس بدولت توصیه کرد که قراردادهای پایگاههای بحرین و آזור را برای تصویب به سنا بفرستند زیرا این قراردادها از مواردی هستند که احتیاج به دوسوم آراء سناتورها دارند. دولت امریکا قصد دارد بموجب اختیارات خود بدون اطلاع از پایگاههای بحرین و آזור استفاده کند.

در همین روزنامه و در همین ستون بنقل از روزنامه کویتی السیاسیه ادعا شده است که سلطان قابوس عامل کودتای شارجه بوده است و روزنامه کیهان در بحث مسائل سیاسی خویش

در همین روز نوشت:

«امریکا و شوروی در مورد عدم حضور نظامی در خلیج فارس واقیانوس هند به توافق می رسند». و روزنامه کیهان خبر روزنامه اطلاعات را تحت عنوان «برای خودداری از استقرار نیرو در خلیج فارس واقیانوس هند امریکا شوروی را به عقد موافقت نامه ای دعوت کرد» در شماره ۸۵۶۷ مورخ ۱۳ مورخ ۱۳۵۰ خود باموشکافی بیشتری بنقل از رویتر و اشنگتن گزارش داد.

مناسبات سلطان نشین عمان با رأس الخیمه و مداخلات قابوس سلطان عمان در شارجه و رقابت امریکا و شوروی، در اقیانوس هند و رفت و آمدهای سیاسی چشمگیر در خلیج فارس:

روزنامه اطلاعات در شماره ۱۳۷۱۶ مورخ ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۰ در ستون یادداشتی سیاسی روز تقریباً تمام مطالب سیاسی خود را به بحث در چهار مسئله مربوط به خلیج فارس اختصاص داد و نوشت:

«گزارشهای جسته و گریخته ای که از منابع و مراکز مختلف خلیج فارس پیرامون عمان بدنیای خارج سرایت میکند، از نقشی که عمان در سیاستهای منطقه ای بازی میکند بدستی تصویر روشنی بدست نمیدهد. اما از آنچه یکی دو روز اخیر درباره عمان بمیان آمده از تماسهایی میان مسقط و رأس الخیمه حکایت دارد. حکمران رأس الخیمه شیخ صقر بن محمد القاسمی که به دست داشتن در کودتای نافرجام اخیر شارجه متهم گردیده است هفته گذشته ادعا کرد که مصمم است باسلطان نشین عمان اتحاد سیاسی برقرار کند. همزمان با ادعای امیر رأس الخیمه، یک روزنامه کویتی سلطان قابوس و شیخ صقر را متفقاً به دست داشتن در کودتای شارجه متهم کرد و آخرین خبر این است که یک هیئت رأس الخیمه ای بریاست برادر یا پسر عموی امیر رأس الخیمه وارد مسقط گردیده و پیامی از جانب شیخ صقر تسلیم قابوس کرده است. توام با این خبر فاش شد که هفته گذشته هیئتی از جانب سلطان مسقط به رأس الخیمه رفته و پیامی از جانب قابوس به شیخ صقر تسلیم کرده است.

قابوس اخیراً نیروهای عمان را در سراسر مرزهای این کشور بحال آماده باش در آورد و همین خبر موجب شد که گفته شود عمان در نظر دارد سه آبادی تحت کنترل شارجه در کنار دریای عمان را بتصرف در آورد. مقامات عمان ضمن رد این شایعات گفته اند نیروهای عمان در این منطقه به عملیات و تمرینهای نظامی معمولی دست زده اند.

همین روزنامه در همین ستون شرح مسافرت های چشم گیر را که خبر مسافرت های قریب - الوقوع امیر بحرین به یمن و مسافرت هیئت دیپلماتیک کرملین از پایتخت های جدید خلیج - فارس و مسافرت هیئت اقتصادی انگلیس به سواحل جنوبی خلیج فارس و سفر سلیمان فرنجیه رئیس جمهور لبنان به بحرین و کویت و سفر شیخ زائد بن سلطان آل نهیان رئیس اتحادیه امارات عربی متحده به لیبی و سفر قابوس بن سعید سلطان عمان به عربستان سعودی که در ماه گذشته (دیماه ۱۳۵۰) انجام شد گزارش می کند و اضافه می نماید که سفر سلطان قابوس به عربستان سعودی بطور طبیعی جائی در صدر جدول رفت و آمدهای بین المنطقه ای خلیج فارس بخود اختصاص داده است. و در همین ستون مسئله دفاع مشترک از اقیانوس هند بوسیله قدرتهای ساحلی برای تأمین ثبات این تنها شاهراه تجارتی را پیش کشیده و عکس العمل شوروی درباره آنچه را که درسنای امریکا فاش شده در ابهام تفسیر کرده است .

### آلمان باختری در يك امتیاز «بی - پی» در خلیج فارس سهیم شد :

روزنامه آیندگان در شماره یکشنبه ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۰ بنقل از فرانس پرس گزارش داد که یک شرکت آلمانی توافقی با گروه نفتی بی - پی بر سر مشارکت ۲۰ درصد در یکی از انحصارهای نفتی در خلیج فارس بعمل آورده است. این منطقه امتیاز که روبروی ساحل ابوظبی واقع است ظرف ده سال آینده ۱۰۰ میلیون تن نفت خام تولید خواهد کرد. میزان سرمایه گذاری شرکت آلمان باختری حدود یک میلیارد مارک تخمین زده شده است .

### کودتای شارجه از عراق ریشه گرفته بود :

روزنامه آیندگان مورخ ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۰ بنقل از روزنامه «رای العام» کویت خبر داد که : «توطئه شیخ صقر بن سلطان القاسمی عامل کودتای ۲۴ ژانویه در امارت شارجه که بقتل امیر شارجه و بازداشت شیخ صقر بن سلطان انجامید توسط عراق ترتیب داده شده بود» در همین شماره روزنامه سیاست دولت کویت در خصوص خلیج فارس توسط راشد الرشید معاون وزارت امور خارجه کویت باخبری پخش شده است : «مهم شمردن نقش کویت در خلیج - فارس، اصل ششم سیاست کویت را بنا به اظهارات معاون وزارت امور خارجه کویت اعلام مینماید.

قطر يك میلیون دلار به یمن شمالی داد و رأس الخیمه به فدراسیون شیخ - نشینها پیوست :

این دو خبر سیاسی از منطقه خلیج فارس در روزنامه ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۰ کیهان در بحث مسائل سیاسی روز بعنوان اخبار مهم منتشر شد. روزنامه کیهان نوشت : «الحاق امارت رأس الخیمه به اتحادیه امارات خلیج فارس رسماً اعلام شد. حکمرانان شش امیر نشین عضو این اتحادیه عصر روز پنجشنبه در جلسه ای که در ابوظبی تشکیل دادند با درخواست رأس الخیمه برای پیوستن به اتحادیه موافقت کردند. حاکم رأس الخیمه قبلاً برای ورود به اتحادیه شرایط غیر قابل قبولی پیش کشیده بود و تهدید کرده بود که اگر شرایطش پذیرفته نشود اقدام به تشکیل اتحادیه ای با عمان خواهد کرد. این تهدید که به تحریک عراق و لیبی صورت میگرفت عمان نیز ، شکنی غیر رسمی حالتی ناموافق در برابر فدراسیون در پیش گرفته بود اما اکنون

علاوه بر رأس الخیمه عمان نیز خود را برای الحاق به اتحادیه آماده می‌کند. رأس الخیمه اکنون با عضویت در اتحادیه دارای سیاستی خواهد شد که از طرف اتحادیه امارات اعمال می‌شود و گفته میشود بدین ترتیب در آینده مانع از فعالیتهای عراق و لیبی در سرزمین خود خواهد شد. ضمناً با الحاق رأس الخیمه اتحادیه امارات که دارای هفت عضو شده است از قدرت و نیروی بیشتری برخوردار خواهد بود. موضوعی که اکنون مورد توجه قرار دارد و فعالیتهایی برای تحقق آن صورت میگیرد شناسائی اتحادیه از طرف عربستان سعودی است، ظاهراً با سفر وزیر خارجه عربستان به منطقه خلیج فارس این فعالیت تشدید شده است و پیش بینی میشود که عربستان نیز بزودی اقدام به شناسائی اتحادیه امارات کند.

## سنگ آسیا

استاد محیط، محیط فضل و آداب است و در جمع استادان شمع اصحاب، اما گذشته از جلالت قدر و علو مرتبت علمی و پختگی و وسعت اطلاع، امروزه، بحق استاد همه ادب پروران و ایران پرستان است و بخاطر زبان و ادب کهنسال فارسی چهره‌نجا که برده است و چه دردها که در دل نهفته است. عمرش دراز باد و سلامت و استقامتش افزون که، وجود گرامیش کم نظیر است و در کشاکش دوران چون سنگ آسیا قدیم و قویم و در پاسداری از ادب فارسی و فرهنگ ایرانی پا برجا و استوار مانده است.

\*\*\*

در سمت راست جاده‌ای که از رامهرمز و میداود به باغ ملک‌جانکی می‌پیوندند، نزدیک به شهر باغ ملک کنونی، بر فراز تپه‌ای آثار ویرانه‌های ابنیه قدیمی مانده است و هم بر فراز این تپه بنای بقعه امامزاده ابراهیم بر جای مانده است که با رنگ سفید کچین، بر فراز تپه بلند مشرف به رودخانه زرد جلوه‌ئی خاص دارد. بر روی رودخانه پائین دره آثار جویها و خانه‌ها و دو دهانه و اطاق ویرانه از پل بزرگی که ظاهراً پل پهن و عریضی بوده بر جای مانده است. بی‌گمان همه این آثار که از فراز تپه تا درون دره و تا به سمت چپ رودخانه بقایای ویرانه‌های آن باقی مانده است، همه از آثار دوره ساسانی و قرون اوائل اسلامی است. در زیر آبادی درمدخل يك آبراهه تنگ طبیعی که بصورت جوئی درآمده است و آبی را به باغی می‌رساند،

يك سنك آسیا یاسنك روغن كشی مدورقطور وجسیم فرو افتاده كه ظاهرأ بر روی سنك آسیای دیگری قرار دارد كه دومین سنك دردل خاك مدفون است. این سنك نیز در درون خاك ناپدید شده بود، بهمت مردم محل و سعی ییل و كلنك اندكی از خاك برآمد، آنقدر كه توانستم از آن عكسی بگیرم.

این مجموعه ویرانه‌ها در زبان مردم بنام منجنيق، روستای منجنيق یا دره منجنيق یا مطلق «منجنيق» نامیده می‌شود و وجه تسمیه آن كه چرا در این گوشه از كوهستان بختیاری این روستا و دره و تپه‌نام منجنيق گرفته است داستانی است كه درمیان مردم زبانزد است و مرحوم سید محمد علی امام شوشتری آن روایت را در كتاب «تاریخ جغرافیائی خوزستان» نقل كرده است:

[«منجنيق خرابه شهری است در شرقی باغ ملك و گویا نام معرب میانجین از كلمه میانجی باشد چه این شهر در میانه بلوك بوده است و مردم آنجا گویند منجنيقی است كه ابراهیم را از آنجا بآتش انداخته‌اند و آن شهری بوده باهزارخانه و رود زرد از میانه آن می‌گذشته است و پلی مشتمل بر پنج خان بزرگ بر روی آن بوده كه دو محله شهر را بهم می‌پیوسته و تا كنون طاقهای شكسته پل باقی است و برخی از اطاقهای خانه‌ها نیز بریاست و امامزاده‌ای در آنجا هست بر بالای تلی بنام رود بند كه بسیار با صفاست و بر تمامی جلگه و رودخانه اشراف دارد و گویا این تپه در قدیم قلعه‌ای بوده است در میانه شهر كه لران گویند از خاكستر آتش نمرود است و حال آنكه خاك آن سفید و طبقه زیرین آن سنگ است. سنگ عصارى قدیمی آنجا دیدم كه بخط كوفی چیزهایی بر آن نوشته است و این همان شهر است كه بنام عروه معروف بوده است. مقدسی جای این شهر را میانه رامهرمز و ایذج نشان میدهد در آنجا كه می‌گوید: «از رامهرمز تا تیرم يك مرحله است و از تیرم

ناعروه يك مرحله و تيرم با خرابه‌های تطبيق می‌شود که اکنون بنام کلکه (کلکام جای خرابه) معروف است و زمینهای آنجا را تا کنون عروه گویند».

در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی از عروه نام برده شده است منتهی برای وصف شهر سوسن در شمال شهر ایذج: «در دو جانب رودخانه چهار فرسخی شمال باختری ایذج، شهر کوچکی است موسوم به سوسن که عروج یا عروح هم نامیده می‌شود و اطراف آن شهر باغستانی است پر از انگور و نارنج و ترنج و لیمو. و حمدالله مستوفی گوید، آبش گوارنده است زیرا تا کوه پربرف چهار فرسنگ است. عروح یا سوسن بنام «جابلق» هم معروف بوده و بگفته بعضی از مورخان این محل همان قصر شوشن معروف در سفر دانیال است که گوید: به خواب دیدم که خواب می‌بینم در شوشن قصری که در عیلام است می‌باشم».

اگر در نظر آوریم که عروه و عروج می‌تواند عروز و عروس باشد مناسبت نام سوسن یعنی ناهید با کلمه عروس کیسو فروهشته قابل تردید نیست و می‌توان قبول کرد که عروه همان سوسن شمال باختری ایذه است اما اینکه حمدالله مستوفی می‌گوید که تا کوه پربرف چهار فرسخ فاصله دارد، موضع عروه را با همین اراضی اطراف دره منجیق باغ ملک تطبيق میدهد چه سوسن شمال ایذه که در شمال باختری آن است خود در حصار کوهستانهای برفگیر واقع است نه در چهار فرسنگی آن، اما گمان من نیز آنست که باید عروه = عروج = عروس = سوسن را در دره سوسن کنار آب کارون معروف به «آب سوسن» و در میان ارتفاعات شمالی دره «شمی» جستجو کرد و عروه حمدالله مستوفی را هم در زمین‌های بین قلعه

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، گی لسترنج، ترجمه مرحوم محمود

عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷ هجری شمسی، صفحه ۲۶۴.



تل و باغ ملك و اطراف منجنیق باز یافت و احتمال آنکه دو نام عروه در این ناحیه بوده است خالی از صحت نیست: یکی در دره سوسن بر کنار آب کارون و یکی در اطراف دره منجنیق بر کنار رود زرد.

اما سنگ آسیای مدفون در خاک دره منجنیق، سنگی مدور است و بر روی آن دایره‌ای به شعاع نود سانتیمتر و قطر یکصد و هشتاد سانتیمتر حجاری کرده‌اند و در درون دو دائرة متحد المرکز که بر یکدیگر محیط و محاطند با خط برجسته خوش کوفی کلماتی سنگتراشی کرده و سنگ آسیا را زینت داده‌اند. در زمستان سال ۱۳۵۶ که من از آن سنگ عکس گرفتم توانستم کلمات: (شهد الله، الله اکبر، لا اله الا الله و عباد) را بر روی سنگ بخوانم.

از سیاق عبارت و شیوه خط برمی آید که سنگ آسیا نمی‌تواند جدیدتر از قرون پنجم و ششم هجری باشد همچنان که نمی‌تواند قدیمتر از قرون سوم هجری باشد.

از این سنگ در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان با عنوان سنگ عساری نام برده شده است و ظن نویسنده تاریخ جغرافیائی خوزستان دور از صواب نیست چه روغن کشی و خورد کردن دانه‌های روغنی بخصوص کنجد در خوزستان قدیم حرفه شایع و رایجی بوده و برای استفاده روشنائی و مصارف غذائی از کنجد و بعضی دانه‌های روغنی دیگر روغن و شیره می‌گرفته‌اند و وسیله این صنعت روغن کشی هم همین سنگهای قطور و سنگین شبیه به سنگ آسیا بوده است و با اهرمی چوبین یا آهنین دو قطعه سنگ سنگین و مدور را با قدرت اسب یا گاو یا شتر بر روی هم می‌چرخانیده‌اند و مواد روغن مانند کنجد و بادام و امثال آنرا در فاصله این دو سنگ قرار می‌داده‌اند و از آنها روغن می‌گرفته‌اند و درست همین تدبیر را برای

نیشکر و شیره کشی از نیشکر بکار می‌بسته‌اند و ساقه‌های شیرین و شکننده نیشکر را در زیر این سنگ قرار میداده‌اند و از آن شیرۀ نیشکر یعنی شکر مایع استخراج می‌کرده‌اند. در بسیاری از آبادیهای کهگیلویه و سردشت زیدون و بهبهان نیز هم اکنون بازمانده‌های این گونه سنگ آسیاهای گندم خورد کنی یا روغن کشی در گوشه و کنار آبادیها و بر سر جویها و آسیابهای قدیمی افتاده است و دیگر مصرفی برای زندگی روزمره مردم ندارد اما یادگار آبادانی و پرکاری و کاروکوشش مردمان گذشته این سامان است. من در هیچ جای خوزستان و فارس و سایر نقاط جنوب ایران سنگ آسیای محکوک و حجاری شده و خط نوشته ندیده‌ام، نه با نقش و نگار و نه با خط و رسم، و می‌توان گفت این اثر بدیع و ممتاز سنگتراشی دوره اسلامی که بر روی ابزارکار، آنهم بر روی سنگ آسیا، آیاتی از قرآن کریم یادعا و نیایشی حجاری شده باشد و با این نفاست و زیبایی و آنگونه که از پس هزارسال، هنوز در معرض باد و باران و آفتاب و سیل و زلزله و تظاول ایام دست غارتگر کینه‌توز آدمیان مقاومت کرده باشد و باقی مانده باشد، منحصر بهمین قطعه سنگ است، هم چنانکه سید جلیل و دانشمند نبیل، استاد محیط طباطبائی چونان آن سنگ ممتاز و نفیس و جلیل‌اند. و همچون آن کهنه سنگ مقاوم و کوشا و پرکار و پر طاقت بوده است که بحق در کشاکش روزگاری دراز در پاسداری زبان فارسی چون سنگ آسیا سرسخت و محنت کش و متحمل شناخته شده‌اند.

## محاكمه خليج فارس نويسان

تأليف دكتور سيد احمد مدني، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۷ شمسی

۱۶۶ صفحه

از پانزده سال پیش به این سوی تحقیقات و تنبئات آقای دکتر سید احمد مدنی درباره مسائل علمی و تاریخی خلیج فارس مورد توجه و علاقه و دقت نظر متخصصان «خلیج فارس شناس» و علوم وابسته بدان بوده است. کتاب محاکمه خلیج فارس نویسان دارای یک پیشگفتار و شانزده فصل است: خلیج فارس نویسان، نام خلیج فارس، پاسخی دیگر، دریاوردی ایرانیان، تلاش‌های پراکنده، برداشت گام‌های علمی، دوران انحطاط، پرتو پیروزی، طوفان بر فراز هرمز، دژی تسخیر ناپذیر، درخششی دیگر، خلیج فارس در پهنه کارزار، تلاشی پس از رکود، به سوی سقوط، داستان راهزنان دریائی، برده‌گری و قاچاق اسلحه. بعلاوه کتاب دارای چند نقشه مشهور و مهم و معتبر مانند نقشه اراتوستن، نقشه بطلمیوس، نقشه بلاد العرب، اطلس عمومی چاپ هاشت، نقشه جهان ابوریحان بیرونی، نقشه جهان عرب بطلمیوس، نقشه جهان هنریکوس مارتلوس، اطلس تاریخی اسلام، نقشه‌های ممالک اسلامی در دوران خلفاء عباسی است.

با مطالعه پیشگفتار کتاب علت نام‌گذاری کتاب «محاكمه خليج فارس

نویسان» را در می‌یابیم:

«..... چون خلیج فارس نویسان بیشتر بیگانگان بوده‌اند تا ایرانیان، و در میان آنان نیز همگان بی‌طرفی را رعایت نکرده‌اند، یعنی نویسندگانی سیاسی بوده‌اند تا محققانی پژوهشگر و پژوهنده، به همین مناسبت، دانسته یا ندانسته، گاه به‌گاه از واقعیت و حقیقت مسائل دورافتاده‌اند. لذا نیاز بود که تحلیلی از گفته و نوشته آنان به عمل آید. این است که مجلد یکم کتاب خلیج فارس اختصاص به محاکمه خلیج فارس نویسان داده شد ولی به دلائل زیرهمه بیگانگان که در مورد خلیج فارس بررسی و پژوهشی کرده‌اند به محاکمه

کشانیده نشده‌اند. « و در سطور آخر این پیشگفتار آمده است: «..... بنابراین در این نوشته به اصل یعنی نویسندگان انگلیسی زبان، آن هم بطور نمونه اشاره گردیده و کتب دیگر مورخان سیاسی مغرب زمین مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. »

تعلق خاطر مؤلف کتاب نسبت به مسائل اجتماعی اقتصادی و سیاسی و خلیج فارس و بحث و تحقیق آن مسائل از قسمت دیگری از پیش گفتار مؤلف بخوبی آشکار است: « فرزندان وطن گرامی ما ایران نیز بایستی بدانند که خلیج فارس مهمترین مرکز حساس و ثروت‌زای کشور می‌باشد و همین کرانه‌های شرربار و آذرخیز خلیج فارس و همین آب شور دریاست که سیل ثروت را به سوی جامعه ما سرازیر خواهد کرد. ایرانی چنانچه بخواهد سطح زندگی از آنچه هست بالاتر رود و از لذائذ زندگی آنها به راههای اصولی و درست برخوردار گردد، باید نتیجه بخش تر به سوی خلیج فارس که درپهنه، درون و بستر آن ثروتی بیکران خوابیده است روی آورد و به زندگی پرکار سخت دریا که بدنبال خود آسایش هستی آفرینی را بیار خواهد آورد، تن در دهد و پیش از گذشته و حال خود را وابسته به خلیج فارس بداند، آن هم با عمل نه با حرف. »

مؤلف در صفحه ۱۴ کتاب نوشته است: « .... اعتراض و پرخاش ما فقط به سوی آن گروه از خاورشناسانی است که بساط استعمار را در جهان گسترانیده و حقایق را وارنه جلوه داده‌اند. در این نوشته هم تنها خلیج فارس نویسانی به محاکمه کشانیده شده‌اند که زیر کاسه نیم کاسه‌ای داشته‌اند، و گرنه صاحب نظران و دانشمندان پاک نظر اروپائی یا امریکائی مقامی بسیار والا دارند و بویژه در پیشگاه دانش همواره گرامی خواهند بود. »

همین احترام باصالت علم و حیثیت عالم او را به بحث و نقد در نوشته‌هایی که برخلاف صحت و دقت درباره مسائل و مواضع خلیج فارس اظهار نظر کرده‌اند وا داشته است. از میان نوشته‌هایی که در این کتاب مورد انتقاد و ایراد و اعتراض علمی مؤلف قرار گرفته است کتاب « سواحل دزدان دریائی » تألیف سر چارلز بلگریو نماینده دولت انگلیس از ۱۹۲۶ تا ۱۹۵۷ در خلیج فارس است. سخن لرد بلگریو که مورد توجه مؤلف کتاب محاکمه خلیج فارس نویسان واقع شده و او را به « محاکمه کشانیده » است، جعل عنوان خلیج العربی برای دریای پارس است که با وجود دانستن زبان عربی و با وجود دسترسی به

صدها کتاب در زبان عربی و غیر عربی و متون جغرافیائی هزار ساله که در آنها خلیج فارس، خلیج الفارسی، خلیج المعجم، و بحر فارس ذکر شده‌اند سیاستمدار مزبور نخستین کارگزاری است که خلیج العربی را به جای خلیج فارس ابداع کرد و در نوشته‌های خویش بکار برد و به تازی زبانان آموخت. مدنی در رد ابداع این لرد سیاستمدار انگلیسی که به سلیقه خود نام جغرافیائی مشهور و معروفی را که از حدود سه هزار سال پیش دریای پارس و خلیج پارس و آب و خاک می مربوط به پارسیان نامگزاری شده است تغییر داده است تا موجبی بر موجبات اختلاف ساکنان اطراف این دریای پر گفتگو بیفزاید، عالمانه و متکی بر شواهد فرهنگ مادی و عینی و نقشه‌ها و کتب جغرافیائی از دیر باز یعنی از زمان یونانیها و رومی‌ها به نقل قول و نوشته پرداخته و با ارائه اسناد ترسیمی یعنی نقشه‌های معتبر قدیمه، جعل لرد بلگریو را مردود شناخته است. و حتی به قول خود بلگریو در نقشه «راهنمای مجمع الجزایر بحرین در خلیج فارس» که بزبان انگلیسی در جزوه «به بحرین خوش آمدید» چاپ ۱۹۵۵ لندن، چاپ شده است استناد جسته و نظر علمی بلگریو را در اثری که بسال ۱۹۵۵ چاپ کرده است صحیح و معتبر دانسته و اثر دیگرش را که کتاب «سواحل دزدان دریائی» نام دارد و به سال ۱۹۶۶ بزبان انگلیسی در لندن چاپ کرده است درباره نام خلیج فارس که به نادرست با عنوان معمول «خلیج العربی» ذکر کرده است، کاملاً مغایر و متفاوت با نظر خود او در اثر سال ۱۹۵۵ وی باز شناسانده است و نتیجه گرفته است: «پر آشکار است که لرد بلگریو همه اسناد را در اختیار داشت و بر متون آنها نیز استادانه آگاه بود، چیزی که هست چنانچه واقعیت و حقیقت را می‌نوشت در آن صورت دیگر که نمی‌شود با جنگ الفاظ، دو ملت هم کیش و برادر ایرانی و عرب را رویاروی یکدیگر نگاه داشت و آب را گل آلود کرده ماهی گرفت (صفحه ۲۱). مؤلف بدنبال این مقال فصل خاصی را درباره «نام خلیج فارس» در کتاب خود اختصاص داده و از نام این دریای کهن در کتیبه داریسوش اول در کانال سوئز تا مکتوبه سخنرانی دکتر جواد مشکور در سیمینار خلیج فارس تقریباً همه اقوال و نوشته‌های معتبر را بازگو کرده است: «بطور کلی همه تاریخ نویسان و جغرافی دانان جهان چه در عهد باستان، چه در قرون وسطی و یا دوران معاصر، از خلیج فارس به اسامی دریای فارس، خلیج فارس و خلیج المعجم نام برده‌اند و جز این نامی دیگر معمول نداشته‌اند و بهترین دلیل این مدعا هم آثار برجای

مانده آنان است .

اگر چه مؤلف خود در پیشگفتار کتاب چنانچه نقل شد ، نوشته است که تنها آندسته از نویسندگان انگلیسی زبان را که مفروض بوده اند ، به محاکمه کشیده است . ولی برای خواننده‌ای چون منخلص که خود در این مقولات دل بر آتش سوزان دارم آرزو کردنی است که مؤلف کتابهای دیگری که بشماراز پنجاه شصت کتاب اروپائی و عربی جدید افزون است هم می‌دیدید و بر نظرات و اغراض آنها هم آگاهی می‌یافت و عقائد و دلائل اساس آن کتابها را هم در زیر ذره بین تحقیق می‌گذاشت تا بخصوص در باره موضوعاتی که مؤلف اساس ادعا نامه خود قرار داده است مانند همین عنوان خلیج العربی احوال و آراء و عقائد و مذاقه علمی گروه وسیعی را که بدیهی است همه آنها در «دادگاه» ایشان عنوان متهم و مجرم نمی‌گرفتند و چه بسیار که تعداد زیادی از آن نویسندگان عنوان شاهد و گواه می‌یافتند ، نیز اطلاعات و گواهیهای دست اول و معتبر در اختیار خواننده قرار می‌دادند . مثلاً طرد اللباب برای آگاهی دوست فاضل ارجمندم دکتر مدنی اشاره ای می‌کنم که به سال ۱۹۵۹ میلادی از مؤسسه انتشاراتی پاپو در پاریس کتابی با نام «خلیج فارس» بزبان فرانسوی منتشر شد که مؤلفش (ژان ژاک بره‌بی)<sup>۱</sup> عضو مرکز مطالعات عالی در باره افریقا و آسیای جدید در دانشگاه پاریس است . این کتاب در سالهای بی خبری اخیر ، در بیروت بزبان عربی ترجمه و با نام خلیج عربی منتشر شد و مترجم و ناشر آن با وقاحتی تمام در مقدمه کتاب نوشتند که چون نام اصلی کتاب خلیج فارس بوده است و این نام را آنها قبول ندارند بدون کسب نظر مؤلف نام کتاب را به خلیج عربی تغییر داده اند . در صفحه ۲۳ کتاب «خلیج فارس» مؤلف هوشیار و آینده‌نگر جامعه شناس فرانسوی زیر نقشه «خلیج فارس در دنیای قدیم» نوشته است: «ایرانی ، انگلیسی ، عربی یا . . . [ سرانجام خلیج یا دریائی با نام و مالکیت ] اتحاد جماهیر شوروی .»

راستی را که چنین نیست ؟ و با اینکه از منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد ، ما ایرانیان ابلهانه با بکینه حصار نمی‌گریزیم ؟ آیا ما ملل شرق جاهل و غافل و گرسنه و درمانده و کم اطلاع در چنبره وحشتناک خوردکننده اختاپوس هول انگیزی که در اقیانوس جهان ما سخت بالیده و بزرگ و تنومند شده و ما را

1 - J . J . Berreby, Le Golf Persique, Mère de legende. Reservoir de Pétrole. Payot , Paris 1959.

درچنگال و دندان خود سخت بی جان و ناتوان ساخته و نامش «جهان قدرتمند و پیشرفته» است، خورد نخواهیم شد؟ و آیا همه چیز، راستی را همه چیز ما ازمواریث فرهنگی چند هزار ساله گرفته تا زبان و هنر و قومیت و ملیت و دین و آئین و اقتصاد و سیاست و فکر و فلسفه‌ها، بازیچه امیال حساب شده قدرتمندان عرصه سیاست نیست؟

با سرسخن باز آئیم. مدنی سخنی را که سرچارلز بلگریواز کتاب خلیج فارس سرارنولد ویلسن نقل کرده و جنگ شاپوردوم شهریار ساسانی با اعراب هجر و قطیف و احساء و بحرین را از زبان آن دو مؤلف انگلیسی که لقب شاپور ذوالاکتاف را بمناسبت سوراخ کردن شانه‌های تازیان و بیداد و ستم شاپور بر آنان نوشته‌اند، بازگو کرده و در رد این نظرات در توجیه لقب ذوالاکتاف به اقوال و نوشته‌های مورخان و بحث کوتاهی در لغت شناسی به «هویه‌سنبان» که همان ذوالاکتاف یا «شانه سوراخ» است توجه نموده است و به نظرات پزشکی عدم امکان کشانیدن آنهمه اسیر کتف سوراخ را مدت طولانی در بیابانهای هجر و قطیف تا بداخله ایران اشاره کرده است. سپس به مغرض بودن لرد کرزن در اظهار عقیده راجع به دریا نوردی ایرانیان اشاره نموده و کرزن نوشته است: «قلمفرسائی در خصوص دریا نوردی ایرانیان مانند آنست که کسی بخواهد راجع به مارهای ایسلند کتابی بنویسد، و پس از بیان نظرات این مؤلفان انگلیسی زبان که همه آنها هم اهل سیاست و عامل سیاسی انگلیس در مشرق بوده‌اند می‌نویسد: «این نیز گفته شود که چنین دسته‌ای از تاریخ نویسان سیاسی یعنی لرد کرزن، سرارنولد ویلسن، لرد بلگرو سرفرانسیس ارسکین، لاخ و سیاستمداران دیگری همچون نامبردگان، آنچنان ماهرانه و استادانه مجموعه‌ات تاریخی را لابلای نوشته‌های خود گنجانیده و به عنوان حقایق جای داده‌اند که نویسندگان پژوهشگر با انصافی همانند جان مارلو هم به گمراهی کشانیده شده‌اند، زیرا نامبرده نیز یادآور شده است که اسکندر مقدونی نخستین کسی بود که به کاوش‌های دریائی و شناخت دریای پارس پرداخت. گویا جان مارلو فراموش کرده است که دو قرن پیش از آنکه اسکندر مقدونی به هستی آید و بدین اندیشه افند داریوش یکم پس از پیروزی در مصر و در راه گشودن هندو به دریا سالارش «سیلاکس کاریانندی» دستور داد تا بحریه‌ای بر کرانه رودسند

بنیاد نهد و سپس به کاوش راه‌های دریائی از هند تا مصر پردازد. «  
 در این مقوله از سخن باید توجه فاضل گرامی مؤلف دلسوزد و پرحوصله  
 کتاب محاکمه خلیج فارس نویسان را بدین نکته جلب کنم که نه تنها این دو  
 سه مؤلف انگلیسی زبان هستند که حقایق تاریخی و گهگاه واقیعت‌های جغرافیائی  
 و جغرافیای طبیعی و اعلام زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی را از بیخ و بن تحریف  
 کرده‌اند، شاید بیش از دهها نویسنده اهل سیاست یا غیر اهل سیاست اروپائی  
 و امریکائی و روسی (البته کمتر) و عرب زبان و آفریقائی نیز وجود دارند که  
 همه و همه در تحریف حقایق تاریخی و جغرافیای طبیعی و جامعه‌شناسی و زبانشناسی  
 و مردمشناسی نواحی خلیج فارس و دریای عمان دانسته و ندانسته به تبعیت  
 از سیاست‌های اواخر قرن بیستم میلادی حاکم بر خلیج فارس و اطراف منطقه  
 کوشیده‌اند. مدنی خود از معدود کسانی است که اسناد و مدارک فراوان  
 درباره خلیج فارس خوانده است و شاید درباره مسائل جدید خلیج فارس یعنی  
 آنچه در صد سال اخیر بر خلیج فارس و دریای عمان و بحر احمر و سواحل و شرق  
 آفریقا گذشته است، محققانی چون مدنی از شمار انگشت یک‌دست تجاوز نکنند،  
 و این مؤلف بهتر میدانند که همه آنچه بر سواحل متصالح و سرزمین عمان و  
 کویت و احساء و بحرین و جزائر تبب بزرگ و کوچک را بوموسی و باسعید و  
 جزیره هنگام و بندر عباس و بندر لنگه و بوشهر و خرمشهر و اهواز و بصره  
 و مسقط گذشته است، جز تبعیت از همان سیاست حاکم نبوده است. مدنی خوب  
 میدانند که بهانه امنیت و حریم هندوستان و حفظ منافع دولت انگلستان و سپس  
 مسئله نفت و استخراج و استحصال و حمل و نقل آن چگونه نقش اساسی و قطعی  
 در سر نوشت این آب‌ها و خاک‌ها و ملت‌ها بازی کرده است. پس توجه به  
 اشتباهات عمدی یا سهوی معدود محقق انگلیسی زبان و به محاکمه کشیدن آنها  
 در این کتاب، ضمن آنکه آگاهی فرزندان وطن ما را زیاد می‌کند رافع  
 مشکلات و احیاء کننده واقیعت ضروری و حیاتی و فوری منطقه نیست. دست  
 استعمار پنج انگشت و ده انگشت ندارد. این اژدهای هفت سر را هزاران دست  
 و دندان است. راستی را که شما آقای مدنی مؤلف محقق مسلمان ایران دوست،  
 هیچ فکر کرده‌اید که همین برادران مسلمان عرب زبان من و شما در گوشه  
 و کنار جهان عرب دور نزدیک چه کتابها درباره خلیج فارس در سالهای اخیر  
 نوشته‌اند و چه تحریفات و تحریکات مفروضانه غیر علمی و غیر منطقی حتی در نام  
 خلیج فارس نموده‌اند و چگونه جعل و ابداع و تزویر در تحریر و تنظیم و نقل



و بحث مطالب کتابشان بکار بسته اند تا مثلاً نام خلیج فارس را خلیج عربی و اعلام ایرانی تاریخ کهن پرماجر ای اقیانوس هند را غیر ایرانی جلوه دهند. پس اجازه فرمائید چند سطر هم من بر کتاب «محاكمة خلیج فارس نویسان» شما بیفزایم: شهاب الدین احمد بن ماجد جلفاری دریانوردی شیعه و ایرانی الاصل است که راهنمای و اسکوداگا مادر اقیانوس هند بوده و شما خودتان خوب میدانید که اگر او نبود و اسکوداگا ما موفق به کشف هند از راه دریای شرق افریقا نمی شد و خوب میدانید که او را کتاب مشهوری است بنام «الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد» و بحدود سی و هفت یا سی و هشت رساله دریانوردی و ارجوزه های بحری از او شناخته شده است. یکی از آن رسالات دریائی بنام اصلی آن «ارجوزه بر العرب فی خلیج فارس» در تحقیقات گابریل فراند و شومسکی و دیگران شناخته شده است.

به سال ۱۹۷۱ میلادی برابر ۱۳۹۰ هجری قمری دکتر ابراهیم خوری و عزه حسن استادان دانشگاه دمشق کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد این ماجد را تحشیه و تصحیح کرده و در سلسله انتشارات العلوم البحریه عند العرب در دمشق چاپ کرده اند و نه تنها او را شهاب الدین احمد بن ماجد النجدی وصف کرده اند، بلکه در صفحه اول (تمهید) کتاب در ذکر مؤلفات این ماجد نوشته اند:

«ولابن ماجد مؤلفات عدیده، وصلنامنها:

۱- ارجوزه بر العرب وهی قصیده مؤلفه من سمة بیت، تستعرض بنوع خاص مطلق الجزر المشهورة فی خلیج العربی، و بعد در ذیل همان صفحه با شماره ۱ توضیح داده است:

«العنوان الكامل: ارجوزه بر العرب فی خلیج فارس». همین شارحین مصحح یعنی آقایان ابراهیم خوری و عزه حسن کتابهای دیگری هم از جمله کتب سلیمان مهری هم در همین مجموعه چاپ کرده اند مانند المنهاج الفاخر فی علم البحر الزاخر والعمدة المهریه فی ضبط العلوم البحریه و رسالات قلادة الشمس و تحفة الفحول و امثال آنها و در تمام آنها نام اصلی خلیج فارس را به نام جملی العربی برگرداند و با وقاحت کم نظیری خود توضیح برای این تغییر در متن کتب و رسالاتی که حدود پانصد سال پیش از آنها نوشته شده است داده اند. همین گستاخی عجیب و واقعاً بی سابقه در دنیای علم و تحقیق موجب آن شده است که یک محقق انگلیسی بنام جی. آر. تینس کتاب الفوائد ابن ماجد را بزبان انگلیسی ترجمه نموده و آنرا بنام «دریانوردی عرب در اقیانوس

هند قبل از آمدن پرتغالیان،<sup>۱</sup> بوسیله انجمن سلطنتی آسیای بریتانیا و با کمک اوقاف گیب درلندن چاپ کند.

این ترجمه یا بهتر بگوییم این مؤلف انگلیسی که دانشمندی محقق است به تبعیت از آن استادان عرب زبان یا سایر عرب زبانان سعی کرده است همه جا فرهنگ و تاریخ و هنر و فن و مهارت و کار و اندیشه ایرانی را تحریف کند، مقلوب نماید و خراب کند تا جائی که مثلاً کلمه سرهنگ را با سریش و سریشم بزبانهای قبائل اندونزی و این سو و آنسوی جهان کشانیده و آنرا از ردیف لغات ایرانی و فارسی خارج کرده تا بگوید که ایرانیان در دریا نوردی اقیانوس هند فعال نبوده‌اند و اثری از آنها در فنون دریائی این سامان نیست و لاجاله باید برای لغاتی امثال سرهنگ و لنگر و زیر باد و خن و آبخور و میخ و مهتاب و هزاران لغت دیگر که در زبان دریانوردان اقیانوس هند و شرق آفریقا رایج بوده و هست شناسنامه دیگری ساخت و آنرا از دسته زبانهای ایرانی و فارسی خارج ساخت. با این ترتیب شما دیگر توقع دارید مثلاً کرزن و کاپتن استیف ویلسن و سایر فرماندهان نظامی اقیانوس هند برای احراز حقایق تاریخی و زبان‌شناسی بیاری ما سرخیزند و حق مطالب را چنانکه هست ادا کنند؟ به عنوان جمله معترضه می‌نویسم که من کتاب «خلیج فارس» سر آرنولد. ت. ویلسن سرهنگ انگلیسی را از دیگر کتابهای همدوره و یا هم شأن آن جدا می‌دانم. آنچه را که او در کتاب خلیج فارس نوشته است اگر چه با تمایلات انگلیسی مآبانه نوشته شده است ولی آنها را دور از واقعیت تاریخی و استنباط علمی و ضبط صحیح در نقل و هشاری عالمانه در نقد نمی‌دانم. همچنانکه کتاب بسیار عالمانه سر اورل استین دانشمند و مورخ و باستان‌شناسی که تمام مناطق کوه گیلویه و بختیاری و فارس و خوزستان و لرستان و کردستان و آذربایجان را دیده و تحقیق کرده و کتاب مهم و معتبر و بسیار غنی و عظیم «راههای قدیم غرب ایران» را نوشت و بیادگار گذارد، هرگز از اعتبار علمی و تحقیقی نخواهد افتاد، اگر چه سر اورل استین انگلیسی نوشته است و بروز گاردام گستره‌های استعمار انگلیس بر مناطق اطراف اقیانوس هند نوشته شده است.

نمونه دیگر اینگونه کتابها که بزبان انگلیسی نوشته شده و حقاً تاجهان باقی است این کتاب برای ایرانیان مرجع و مأخذ و قابل استفاده و اشاره و

1. Arab Navigation in the Indian Ocean before the Coming of the Portugueses. By G. R. Tibbetts. London. 1971.

استناد است کتاب «تاریخ دریانوردی ایرانیان» است که به سال ۱۹۲۸ میلادی در لندن و بزبان انگلیسی چاپ شده است.<sup>۱</sup> مؤلف مغفور این کتاب مرحوم پرفسور هادی حسن است که بی گفتگو، بدون ریا و با اجتهاد علمی و بدون چشم‌داشت ادنی سودی مادی یا اداری یا شناخته شدن نزد ایرانیان این اثر علمی گرانقدر را از خود بیادگار گذاشته است.

در فصل ( دریانوردی ایرانیان ) شخصیت و صداقت علمی مرحوم پرفسور هادی حسن مورد تعظیم و تکریم و حقیقت‌سناسی دکتر سید احمد مدنی در کتاب «محاكمة خلیج فارس نویسان» نیز واقع شده است و از کتاب او در رد عقائد لرد کرزن و اقیامیات تاریخی دریانوردی ایرانیان را نقل کرده است.

مدنی در دنباله این مقال از مؤلفینی چون پاول جلیناس و روبرت شارف، دکتر ژرژ حورانی، اچ. جی. ولز، ریموند پست گیت، ادوارد گیبون و برخی نظرات آنان یاد کرده است، ولی من بسیار در شکفت شدم چگونه کتاب دریانوردی عرب حورانی را با این سادگی و سرعت از نظر گذرانیده و چگونه است که متوجه آنهمه اشتباهات ژرژ حورانی یا غرض‌های او نشده و یا نخواسته است اشتباهات یا غرض‌های حورانی را باز گو کند و با استدلال رد نماید، با آنکه بخوبی میدانم که هم دکتر مدنی زبان انگلیسی را بخوبی میداند و هم ترجمه فارسی کتاب دریانوردی عرب در دریای هند ژرژ حورانی از انتشارات فرانکلین به ترجمه دکتر محمد مقدم را دیده است.

از صفحه ۵۶ کتاب ببعده باز گوی تواریخ ایام و حوادث زمان است که در تاریخ دراز این قطعه از جهان رویداده است و بسبب تخصص علمی و فنی مؤلف در امر دریانوردی که خود فرماندهی دریا دارو ناوران است از سوابق ایام تواریخ و حوادث سالقه سخن‌های شنیدنی و استنتاج‌های خواندنی بدست داده است.

از دریای چین و دریای هند و شعر سعدی در چین و تجارت ایرانیان با چین و افریقا و عربستان از راه دریا و سرگذشت‌ها و کتب تواریخ قدیم صدها مطلب نوشته‌اند که همه آنها خواندنی است. ساختن قطب نما و اختراعات ایرانیان در دریانوردی و سندی منسوب به معاویه خلیفه در باب دریانوردی ایرانیان و شعر سعدی بر زبان مردم چین از نوشته سیاح اندلسی ابن بطوطه، سخن از رهبان و

1 - Hadi Hassan . A History of Persian Navigation . London, 1928.

رهنامه و ناخدا و نوخدا و راه یابی و (راه نمایانی) و علائم دریا نوردی و نقشه کشی دریائی و نقشه قطب‌الدین شیرازی برای ارغون‌خان مغول و راههای دریائی آن نقشه و امثال این مقولات با استناد به مدارك و اسناد تاریخی و بازمانده و منقول درمتون، جای‌جای سخن بسزا آمده است.

از صفحه ۷۸ کتاب عنوان فصل «دوران انحطاط است» و آمدن پرتغالیان و سرگذشت جزیره هرموز و طایفه‌های استعمار و آغاز نبردهای اروپائی با ایرانی و فارسی ذکر شده است.

از صفحه ۸۶ بیعد با عنوان (پرتوپروزی) اقدامات شاه عباس اول و امام قلی‌خان فاتح جزیره هرموز و گمبرون و جنگهای هرموز و قلعه هرموز در این فصل مطرح است و از صفحه ۱۰۲ بیعد با فصل «درخششی دیگر» انحطاط صفویه و حمله افغان و ظهور نادرشاه و اقدامات نادرشاه در خلیج فارس و جنگهای نادرشاه در عمان و بصره و ایجاد کارگاه کشتی‌سازی بوشهر موضوع سخن کتاب است.

خلیج فارس در پهنه کارزار، حرکت به سوی بصره، اردو کشی به بحرین اردو کشی به عمان، اردو کشی به جلفار و مسقط و تلاش پس از رکود و مجاهدات کریم‌خان زند در خلیج فارس تا صفحه ۱۲۹ کتاب ادامه دارد.

از صفحه ۱۳۰ بیعد و تا صفحه ۱۳۸ حوادثی که بر خلیج فارس و دریای عمان در دوران قاجار و مشروطیت گذشته است شرح داده شده است. صفحه ۱۳۹ کتاب سر آغاز فصل (داستان راهزنان دریائی) است که از طایفه جواسم یا قواسم جزیره قشم و بهانه‌های سیاست استعماری انگلیس، میرمهنا، جزیره خارک سخن می‌رود و به بحث کوتاهی با عنوان: «از این نمذ کلاهی نیز به روسها رسبد.» پایان می‌پذیرد.

در این مقوله سخن باید گفت که میرمهنا آنچنان که مؤلف محترم او را شناسانده اند و مرحوم احمد فرامرزی هم بدتر از آن‌ها در رساله جزیره خارک خود شناسانده بود، نبوده است.

آقای مدنی استناد خود را تنها به نقل قول از مرحوم احمد فرامرزی کافی دانسته است. در حالیکه چنین نیست. رسالات و مدارك بازمانده از دوران زند و قاجار در بایگانی وزارت امور خارجه، در مکاتیب مرحوم سرتیب احمدخان کبابی بندرعباسی، در حقایق الاخبار ناصری و کتابهای دیگر خورموجی و امثال آن باقی مانده است که معلوم می‌دارد میرمهنا واقعاً مردی وطن‌پرست بود و هرگز راهزنی نکرد و جز به استقلال قوم ایرانی (که از دیدگاه او طوائف لیراوی ساکن

سواحل خلیج فارس بین بندردیلیم و خورموج شاخص و قسمتی از آن بوده اند (نپندیشده است. بی اطلاعی و سادگی مردی شجاع و مبارز و وطن پرست مانند میرمهنا نمی تواند دلیل بر خیانت او نسبت بوطن باشد. فعلا در این مقاله جای بحث مفصل و مستدل در این خصوص نیست.

فصل دیگر کتاب که بس کوتاه و اشاره گون است برده گری و قاجاق اسلحه است که صفحات ۱۵۶ تا ۱۶۲ کتاب را در بر می گیرد.

\*\*\*

سخن من با مؤلف ارجمند بیدار دل آگاه کتاب اینست که نه تنها بلگریو و کرزن و استیف و حورانی و تیبیس و امثال آنان بعمد و یا به سهو حقایق تاریخی و قطعی خلیج فارس و دریای عمان را تحریف نموده اند و وارونه جلوه داده اند بلکه عرب زبانهای مسلمان مانند صلاح عقاد، ابراهیم خوری، عزة حسن و دهها از این قبیل علماء صد سال اخیر و بخصوص سی چهل سال اخیر دست بکار تحقیق و تحریر زده اند که با غرض عمد بتحریف و قلب حقایق و واقعیات تاریخی و علمی درباره مسائل گوناگون خلیج فارس دست یازیده اند (من صورتی از حدود دوست و اندی کتاب بزبان عربی و بهمین حدود کتاب بزبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و ایتالیائی از کتابخانه مرکزی قاهره یعنی دارالکتب القومیة والوثائق دریافت داشته ام که بهمت دوست دانشمند بزرگوارمان جناب مبشر الطرازی رئیس قسمت شرقی آن کتابخانه فراهم آمده و برای من از راه لطف فرستاده اند.) بیشترین این تحقیقات بخصوص در زبان عربی همه در جهت غرض ورزی نسبت بحقایق تاریخی مربوط به سابقه و حاکمیت و فعالیت ایرانیان در این دریای کهن است. يك نمونه دیگر برایتان می نویسم و دیگر سخن را می برم و اگر چه عرض خود برده باشم زحمت شمارا روا نمی دارم. در يك دوره پانزده بیست ساله هیئتی از دانشگاه آرهوس کپنهاگ دانمارک در سواحل جنوبی خلیج فارس از کویت گرفته تا بحرین و امارات و عمان و مسقط به کاوشهای باستانشناسی پرداخته اند و حاصل تحقیقات و مطالعات آنها در مجله دانمارکی کومل KUML با خلاصه ای بزبان انگلیسی در تمام سالهای حفاری و تحقیقات منتشر شده است و دو نفر از مشهورترین علماء باستانشناسی دانمارک بنام پرفسور گلوب و دستیار دانشمندش پرفسور بیبی ابتدا کتابی را نظارت کرده و منتشر نمودند بنام «در جستجوی دیلمون» و بعد از نوشتن رسالات و مقالات دیگری، کتاب در جستجوی



دیلمون در کشور فرانسه بزبان فرانسوی با توضیحات و اضافاتی ترجمه گردید. <sup>۱۳۸۹</sup> نام کتاب را «دیلمون، اکتشاف قدیم‌ترین تمدن جهان» گذاشتند.

من سرگذشت این کتاب و چگونگی قلب حقایق شواهد فرهنگ مادی و آثار مکشوفه باستانی وسکه‌ها و مهره‌ها و نقش و نگارها را که با عمد از زمان چاپ کتاب در نسخه انگلیسی به سال ۱۹۶۲ میلادی تا زمان چاپ نسخه بزبان فرانسوی در ۱۹۷۱ میلادی تغییر داده‌اند و چگونگی غرض‌ورزی‌هایی که نسبت به سابقه و تاریخ و تمدن ایرانی در این نواحی کهنه ایرانی صورت گرفته است را شرح داده‌ام و در مجله راهنمای کتاب تحت عنوان «یادگاری از دیدار با جملزاده» نشر کرده‌ام.

حقیقت آنست که درسی چهل سال اخیر علم و دانش بسیاری از علماء در خدمت زور و زرقار گرفته و تا ما یعنی مردم ایران جاهل و متعصب و بی‌اطلاع و کم‌مایه و کم‌کار و بی‌بصیر تیم.

هر غیر ایرانی و یا ایرانی غیر صمیمی یا بی‌انصاف و دور از صداقت و اعتدال علمی به قومیت ما، به تمدن ما به فرهنگ ما، به زبان ما، به منافع اقتصادی و سیاسی و شرف و احترامات ما خنجر می‌زند و ما را از ریشه می‌خشکاند. بر آگاهان و دارندگان صفت علم و اعتدال و حقیقت پرستی و حق‌طلبی است که قد علم کنند و مبارزه کنند و نگذارند این موازین چند هزار ساله فرهنگی بشریت که در این گوشه از جهان، ما ایرانیان سهم مهم و مطلق از آن را داریم بدست خرابی و فنا و ریشه‌کنی و فراموشی و اضمحلال و انحطاط و تغییر و تبدیل سپارند. باشد که روزی دل و جان فرزندان ما زنده شود و بگذشته‌های پرافتخار خود بیندیشند و بر سر غیرت و همت باز آیند و چنان کنند که پدران کهن ما کرده‌اند. بی‌شک در این رهگذر کسانی مأجورند و مشکورند که در این سالهای تباهی قدمی برداشته باشند و قلمی زده باشند و اثری راه‌گشای و آگاهی‌ده و مستند برای فرزندانمان باقی گذاشته باشند و الا عمر تلف کرده و ایام بله‌گذرانیده‌ایم.

کار دکتر سید احمد مدنی در تألیف نفیس او بی‌شک مأجور و مشکور است و امید آن دارم که مجلد دوم کتاب خلیج فارس نیز بزبور طبع آراسته گردد و با وسعت و شمول بیشتری کتابهارا بخوانند و عقائد و آراء را به بحث و نقد بکشند.



مجله هم در این شهر بیان در آثار و زبانها تاریخی بقیه نفاط خورشیدان و مجربین در این شهر ایران که ترجمه تحشیه کتاب «ارواح» در کتب  
 تألیف هانس گاربه با نام است «سفر به ایران» و امیر آن دلام که هر دو مجلد بزودت ترجمه گردیده در این شهر ایران در چاپخانه علمی دروز  
 کتاب «فوائد» در آئین دریا نهدری، که ترجمه تحشیه ای از کتاب «الفوائد فی اهل علم» و «العوامه فی طب» است که این کتاب  
 جلفندی است با ترجمه از انگلیسی و سایر به فارسی علمی نیز چاپ است و امیر دلام هر چه زودتر در ویرایش است و این کتاب ملی در ویرایش  
 در کتابخانه خورشید در دست شماست.

آرزوی دراز

امیر آن دلام که در بقیه محکم از فقهی و سیاسی باشد و ضرر نخواهد حسد کتاب رساله «در آنکه تحریر و تصحیح تحشیه آنرا توسط با بیان  
 انتشار دهد و آن کتاب را رساله است عبارتند از: ترجمه کتاب «دریا نهدری» ایرانیان تألیف مرحوم پروردگار حسن، مجموعه بیست و پنج مجلد  
 درباره «دریا نهدری» ایرانیان، تحشیه و تصحیح کتاب «مرصاد الاطباء» تألیف شیخ فاضل بن شامین برین لادی که در کتابخانه  
 دانشگاه لوین مجلس کشاری نفیس از در زمان منوی است. در بیان شکر و عفو ان شیده ای گرامی، کتاب «باستان» از سالی تصنیف  
 منظوم مرحوم حاجی محمد خان کرمانی در تصوف و معارف الهی، در بیان شکر از سره تصنیف مرحوم حاج شیخ اکبر نقوی حکیم فرزند الهی  
 و بالافزود کتاب «هنگام دیو» که بقیه معاللات تحقیقی منتشره در مجلات علمی است و در انجام کتاب «افسانه حیات»  
 که با بطلانست ها و خطرات سیاسی و اجتماعی در زمان و کالست در واقع وصف حال است که بیست و هفت فصل اول و دوم است.

و با آنکه بدین امید و خوشی دلام (ما خوب میدانم که)  
 هر ز نقش بر آرزو زمانه و نهد یکی خیا کند در آئینه تصور ما است.



فروغ امید

خوب میدانم که نوشته های من متاع بے خریداری بوده است و هوای پریزانی را در دستم بجان خریدیدم. من بر آن حاصل

نوشته ام. آریست در آن نوشته ام. درین حق التالیف حق احرار بوده ام و اکنون پس از آنکه به تعصب آن عزیزان دراز

پیرایه کتاب پوشیدای که از هیبت ساگی آغاز کرده ام و هرگز کار کرده ام نوشته ام. در شان علی و ولایت کردی می نویسم

هم به نام نشان نبوده ام. بجز خانه بے پیرایه ای که در آن زندگی می کنم و حقوق بازداشتگی محضی همگونی با اهل کلام

امان شمس صادق ایران بوده ام. بر ایران و ایرانی و فرهنگ قدیم و قوم ایرانی برای زبان فارسی برای تمدن پر کرده ایرانی

نوشته ام. در کتاب به شکل در محفل معش در گفت شنود در هر طایفه و تحقیق در هر کوی و بنا مطهری و نیکو

بجای حقیقت علمی و تاریخی فرهنگ ایرانی یافته ام. با اعتراض برخاسته ام. خواننده ام. تحقیق کرده ام. دیده ام. شنیده ام. پس

نوشته ام تا در آن نکته و مقوله. چنانکه باید و شاید از نظر راه علم و تحقیق و فرهنگ و تمدن کنونی ایران که در دستم

سال است تمام کنی با ایران متحد و گواهی و آن بالیده اند. و طبعاً را میتوان یک ایرانی انجام داده باشم. من خواهم نو <sup>نشان</sup> <sub>کتابها</sub>

زندگی خواهم داشت و امید آن سلام که فرزندان ما هم نویسنده چنانکه پدران ما نوشته اند. تا ایران لا یران و فرهنگ زبان فارسی، اسکندر

و فیاض در فروغ بر جای بماند. من با این اندیشه شکوهند زنده مانده ام و با این امید بلند هستی بخش خواهم بود که فرهنگ هنر

و تمدن ایرانی زبان پربار دارند فارسی هرگز نخواهد مرد.

با عشق تو در خاک زرد خواهم خفت

با مهر تو بر رخسارم خواهم کرد.

۱۳۰۱  
۱۳۰۱

